اسلام شناسی

پاسخ به شبهات



به مناسبت سال پیامبر اعظم

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، 1341 عنوان و نام پدیدآور : اسلام شناسی و پاسخ به شبهات دفاع از اسلام و پیامبر صلی الله علیه واله / تالیف علی اصغر رضوانی مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران 1386. مشخصات ظاهری : 768 ص. شابک : 30000 ریال 879-469-4848-07-8 : ؛ 00054 ریال (چاپ دوم) وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ سوم) یادداشت : چاپ اول: 4831(فیپا). یادداشت : چاپ دوم: زمستان 5831. یادداشت : چاپ سوم. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس یادداشت : نمایه. عنوان دیگر : دفاع از اسلام و پیامبر. موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 35 قبل از هجرت - 11ق. موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا 14ق. موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : 11PB /ر56 الف 5 6831 رده بندی دیویی : 792 شماره کتابشناسی ملی : م 48-21374

مقدمه ناشر

در سالی که توسط مقام معظم رهبری «دام ظله» به نام مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله مزین شده است، امیدواریم با انتشار این کتاب که در دفاع از اسلام و پیامبر گرامی آن تألیف گردیده، انجام وظیفه ای کرده باشیم.

از مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی و همه عزیزانی که ما را در مراحل مختلف؛ ویراستاری، مقابله، تایپ، صفحه بندی و ... یاری نموده اند؛ خصوصاً حضرت آیت اللّٰه وافی «دام ظله» تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران که زمینه نشر معارف اهل بیت علیهم السلام را برای ما فراهم ساخته اند، کمال تشکر و قدردانی را داریم. امید است تلاش همه عزیزان مورد توجّه حضرت صاحب

الزمان - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - قرار گیرد. ان شاء اللَّه.

انتقادها و راهنمایی های عزیزان را قدردان خواهیم بود.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

غربی ها و غرب زده ها دائماً این کلام را بر زبان جاری می سازند که اسلام دین است، نه اقتصاد، عقیده است نه راهی برای زندگی؛ نحوه ارتباطی است بین انسان و خدای خود و هرگز نمی تواند در جامعه تحول اساسی ایجاد نماید.

در حالی که اینان نمی دانند اسلام یک دگرگونی و نهضتی است که هرگز عقیده اش از زندگی، و جهت اجتماعی اش از محتوای روحی آن جدا نیست. و به همین جهت است که نهضتی منحصر به فرد در طول تاریخ خود بوده است.

توحید، جوهره عقیده اسلامی است که به واسطه آن، انسان از عبودیت و بندگی غیر خداوند آزاد گشته و تمام شکل های خدایان دروغین را طرد می کند، و این همان آزادی انسان از درون و بیرون است.

اسلام از ایمان و اصول اخلاقی و عمل تشکیل شده است. ایمان، آزادی و شرافت انسان را حفظ کرده و او را به زندگی سعادت مندی نایل می گرداند. و اصول اخلاقی، ارتباط انسان را با اجتماع تنظیم نموده و زندگی آرام و لذّت بخشی را برای او تضمین می کند. و عمل، تطبیق این اصول با ایمان وی در عالم خارج است.

اسلام، ثروتی است ارزنده که اگر انسان آن را به مورد، مصرف کند خوشبختی و آرامش خود را در آن خواهد یافت. و به قول «روژه گارودی» اسلام، مسلمان را جانشین وظیفه خدا در روی زمین معرفی می کند، و لذا بر ما است که این دین را به نسل جدید معرفی کنیم؛ زیرا گرچه

انسان قرن بیستم و یکم از حیث تمدن و مادیات پیشرفت کرده، ولی روح و حقیقت خود را گم کرده و خود و پروردگارش را نشناخته است.

غرب، امروزه احتیاج به آشنایی با رسالت اسلامی دارد؛ زیرا اسلام دینی است در برگیرنده تمام افکاری که ادیان پیشین آورده اند و این دین مکمّل آن ادیان و دین جهانی است.

امروزه که میلیون ها مرد و زن در غرب - علی الخصوص مسیحیان - توخالی بودن و پوچ بودن تمدن و بسته بودن افق های خود را درک می کنند، اسلام، می تواند با معرفی شدن صحیح آن در جوامع مختلف و خصوصاً غرب، جای گزین خوبی برای فرهنگ و تمدن غرب باشد.

ولی از طرفی مخالفان معاند حقّ و حقیقت و اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه وآله و علی الخصوص یهود کینه توز که دشمنی دیرینه با اسلام و مسلمین دارد، هرگز ساکت نمی نشینند و در صدد ایجاد شک و شبهه در گزاره های اسلامی و اعتراض وارد کردن بر شخص شخیص پیامبر رحمت و با عظمت اسلام هستند. گرچه برخی از منصفین آنان پس از مدتی به اشتباه و ظلم خود پی برده اند.

«جان دیون پورت» در مقدمه کتاب خود «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» می نویسید: «تحقیقات و بررسی های حاضر اثر ناچیزی است، ولی در نهایت صداقت و علاقمندی سعی شده تا دامان تاریخ حیات محمّدصلی الله علیه وآله از لکه تهمت های کذب و افتراهای ناجوانمردانه پاک شود. و نیز کوشش فراوان در دفاع از صدق ادعای او که به عنوان یکی از بزرگ ترین نیکوکاران و خیرخواهان جهان بشریت می باشد به کار رفته است.

نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر قرار گرفته و گمراه شده اند

و در نتیجه به حسن شهرت زنده کننده آیین یگانه پرستی اهانت روا داشته اند نه فقط ثابت کرده اند که روح خیرخواهی نجات دهنده «مسیح» با آن همه استقامت و قدرت در آن ها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا رفته اند... .»(1)

و از طرفی دیگر، انسان همواره با انبوهی از پرسش های فکری و چالش های رفتاری رو به رو است که عقل او تنها توان حلّ پاره ای از آن ها را دارد و در بسیاری از آن ها اسیر غرایز، خواسته ها و ده ها عوامل روانی و اجتماعی است. نکته قابل توجّه این که هر یک از این پاسخ ها و رفتارها در سعادت و کمال آدمی تأثیرگذار هستند. انسان باید زمان شناس باشد و برای حال و آینده اش برنامه ریزی نماید، نه این که بنشیند و هنگامی که با شبهات و هجوم بنیان کن تبلیغات مسموم رو به رو شد به فکر چاره جویی باشد، بلکه مانند واکسنی که برای پیشگیری امراض به کودکان تزریق می کنند، ما نیز باید با طرح مسائل و شبهات و پاسخ آن ها، راه را برای نفوذ دشمنان و معاندان سدّ کرده و از سنگرهای عقیده و ایدئولوژیک اسلامی پاسداری نماییم. همان گونه که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»؛(2) «کسی که زمان شناس است، شبهاب بر او هجوم نخواهد آورد.»

و از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من عرف الأیام، لم یغفل عن الإستعداد»؛(3) «هر کس (موقعیت) روزگار خود را شناخت، از آمادگی غافل نخواهد بود.»

کتاب حاضر در صدد برآمده تا چهره اسلام و پیام آور آن و قرآن را طوری ترسیم کند از هرگونه شبهه و ایرادی مصون باشند و

در ضمن پاسخی به شبهات غربیان و یهود و دشمنان اسلام باشد. امیدوارم که در این راستا راه گشا باشد.

علی اصغر رضوانی

کلام جدید

اسلام و پلورالیسم دینی

تعریف پلورالیسیم

پلورالیسم از واژه «پلورال» که در زبان انگلیسی به معنای «جمع» است برگرفته شده و معنای آن در لغت، تعدّد و تکثّر است. در کلیسای مسیحی به افرادی که چند شغل هم زمان داشته اند، پلورالیست گفته می شده است.

پلورالیسم در اصطلاح، معانی متعدّد و گوناگونی دارد که یافتن قدر مشترک برای جملگی آن ها دشوار است. با این حال شایع ترین معنای پلورالیسم «تعدّد و تکثر ادیان حق» است. از همین رهگذر برخی گفته اند: پلورالیسم را باید آیین کثرت گرایی نامید. بدین سان میان معنای اصطلاحی و لغوی پلورالیسم، نوعی مناسبت وجود دارد.

تاریخچه پلورالیسم

اصطلاح پلورالیسم را گویی نخستین بار «هرمان توتسه» (1817-1881 م) فیلسوف و طبیعی دان آلمانی در سال 1841 م در کتاب خود به نام «مابعد الطبیعه» به منظور نمایاندن کثرت عناصر و عوامل در طبیعت، وارد فلسفه غرب کرد. او بر این باور بود که اشیای عالم هر چند متکثّرند، اما بر یکدیگر تأثیر و تأثّر، و فعل و انفعال دارند، پس مستقل نیستند؛ زیرا تأثیر فرد مستقل بر فرد مستقلّ دیگر معنی ندارد، بنابراین با هم پیوند معنوی دارند.(4)

پلورالیسم دینی در غرب با یک حرکت تدریجی از ملایم ترین وجه آن (پلورالیسم هنجاری و اخلاقی) آغاز و امروزه به شدیدترین وجه آن؛ یعنی تعدّد ادیان حق رسیده است.

اسقف اعظم ارتدکس جهان «یانیس بسکیونون» در شمار نخستین کسانی است که از گفت و گوی بین ادیان سخن گفته است. گام دوم در رشد نظریه پلورالیسم، طرح پلورالیسم نجات بخشی و معذوریت پیروان جاهل ادیان غیر مسیحی بود که در سال 1854 م از سوی شخص پاپ اعلام گردید. و در سال 5 -1963 م دومین شورای واتیکان، مسلمانان

معذور را موحّد خواند.

جان هیک، متولد 1922 بزرگ ترین نظریه پرداز معاصر پلورالیسم، حرکت واتیکان را مهم و ارزنده اما ناقص ارزیابی کرد؛ چه آن که بیانیه یاد شده، مسلمانان غیر معذور و غیر مسلمانان را در بر نمی گرفت. از این رو وی به هدف شکستن دیوار انحصار گرایی دینی، وجه فرجامین پلورالیسم و نظریه پلورالستیک حقیقت شناختی (بهره مندی تمام ادیان از حقانیت و رستگاری) را پی ریخت.

اندیشه های پلورالیستی، پس از غرب و دنیای مسیحیت به جهان عرب و شبه قاره هند راه یافت. اندیشه وران عرب که از ایده پلورالیسم به «علمانیت» تعبیر می کردند، به دو گروه موافق و مخالف تقسیم گشتند. چهره هایی چون «حسن حنفی» و «نصر حامد ابوزید» از مدافعان و تئوری پردازان معاصر دنیای عرب در جهت تبیین و بسط اندیشه پلورالیسم دینی و حقیقت شناختی اند.

پلورالیسم در شبه قاره هند، به دلایل چندی که جای طرح و پیگیری آن ها در اینجا نیست، بیش از دنیای عرب با اقبال مواجه شد. گرایش های پلورالستیک در نیمه نخست قرن بیستم، دانشمندان هندی؛ همچون پروفسور راد کرشینان و روبیندو را بر آن داشت که درصدد تلفیق آیین هندو و مسیحیت در مذهب عام تری برآیند تا در نتیجه مذهب جدیدتری را فراهم آورند.

گاندی در دفاع از نگرش پلورالیستی و تبیین آن نوشت: «قاعده زرّین، رواداری متقابل است؛ زیرا همه ما هرگز عقاید یکسانی نداریم و همواره تنها بخشی از حقیقت را از زوایای مختلف می بینیم».(5)

پیشینه اندیشه های پلورالیستی در ایران را به نیم قرن پیش بر گردانده اند، امّا نه با نام پلورالیسم یا عناوین دیگر چون صراطهای مستقیم و یا... بلکه از تعدّد ادیان حق و انحصار یا عدم

انحصار آن در اسلام سخن به میان می آمده و کسانی چون «کیوان قزوینی» و سپس «علامه طباطبایی» و «شهید مطهری» از منظر وحدت دین حق به ادیان موجود جهان می نگریسته اند.

البته اگر از منظر درون دینی به مسأله بنگریم بحث از حقّانیت اسلام به مثابه آخرین پیام آسمانی از سلسله ادیان الهی و وحیانی، با آشکارترین وجه آن در قرآن آمده است.

کاربردهای پلوراليسم

پلوراليسم را در موارد گوناگونی به کار گرفته اند:

الف) پلوراليزم رفتاری.

ب) پلوراليزم نجات و رستگاری.

ج) پلوراليزم معرفتی با فرض حقّانیت همه ادیان و مذاهب.

این فرض نیز به نوبه خود سه صورت دارد:

یکی این که ادیان در مقام ثبوت و واقع و نفس الامر مشتمل بر حقّند، فرض دیگر این که ادیان در مقام اثبات و خارج مشتمل بر حقّند. و فرض سوم این که ادیان در مقام ثبوت و اثبات هر دو بر حقّند.

به تعبیر دیگر در مورد دین حق سه نظریه وجود دارد:

نظریه اول: اعتقاد به وحدت دین حق در مقام ثبوت و اثبات؛ نظریه ای که دائرمدار حق و باطل است. یک دین را در واقع و خارج بر حق و همه ادیان دیگر را باطل می شمارد.

نظریه دوم: اعتقاد به متعدّد بودن دین حق است. این رأی به نوبه خود به دو گونه تعبیر شده است:

الف) تعدّدیت و پلوراليزم در مقام ثبوت و نفس الامر و واقع. این رأی از ابن عربی است.

ب) تعدّدیت در مقام اثبات و خارج. که این رأی از «جان هیگ» است که از فلسفه «کانت» سرچشمه گرفته است.

فلسفه و مبنای «کانت» بر اساس دو نوع ایمان است: یکی ایمان به حقیقت آن گونه که هست و دیگری ایمان به حقیقتی است که نزد

ما مردم می باشد.

نظریه سوم: اعتقاد به شمولیت حق است؛ به این معنا که ادیان دائر مدار نقص و کمال اند؛ یعنی گرچه همه بر حقّند ولی برخی کامل و برخی ناقصند.

عوامل طرح نظریه پلورالیسم دینی

در مورد عوامل طرح این نظریه می توان به عواملی اشاره کرد:

1 - فرو کاستن از اعتبار دین مسیحی:

عملکرد سوء ارباب کلیسا در دوران حاکمیت آن، درآمیختن ایده ها و هواهای شخصی نفسانی رهبران آن از طرفی، و نارسایی های معرفتی دین مسیحی از طرف دیگر، و نیز گسترش فرقه های مذهبی در درون مسیحیت، از جمله عواملی بودند که با بروز و ظهور عقل گرایی به عنوان بارزترین شاخصه های نهضت روشنگری اروپا در تعارض بود، و لذا درصدد فرو کاستن اعتبار دین مسیحی برآمده و نظریه پلورالیسم دینی در قلب اروپا و از خود مسیحیت مطرح شد.

2 - بازتاب لیبرالیسم در پلورالیسم:

نظریه سیاسی لیبرالیسم که بر دو قلمرو امور عمومی و شخصی تأکید می ورزید و از سویی دین را نیز جزء امور شخصی قلمداد کرده و گرایش های دینی متفاوت را به عنوان آزادی های شخصی به رسمیت می شناخت، بستر مناسب برای رشد و شکوفایی پلورالیسم دینی را بیشتر فراهم ساخت.

3 - گره خوردن سرنوشت ساکنان زمین به یکدیگر و تبدیل جهان به یک واحد ارتباطی، ضرورت تفاهم ادیان را بر تابیده و آنان را به این نتیجه گیری رسانده است.

4 - رواج اندیشه های الحادی و ضدّ دینی نیز گاه سبب تفاهم و هم گرایی اندیشمندان دین مدار ادیان گوناگون گردیده است.

5 - افول معنویت در غرب را نیز می توان یکی دیگر از عوامل رویکرد مسیحیت به این نظریه دانست.

6 - آشنایی پاره ای از عالمان اهل کتاب به درستی دعاوی دیانت اسلامی از

سویی و وجود ملاحظاتی در ترک دین آبا و اجدادی ایشان نیز سبب شده است که آن ها به اسلام به عنوان دین سهیم در حقّ و حقیقت بنگرند.

7 - بستر تاریخ روابط پیروان مذاهب و ادیان جهان، پر از خون هایی بوده که در جنگ و ستیز میان پیروان ادیان ریخته شده است. دور از انتظار نیست که خشکاندن سرچشمه های این تعامل خونبار، مسیحیان دلسوز را برانگیخت تا تصمیم بگیرند که با طرح پلورالیسم دینی از تکرار آن رویدادهای تلخ جلوگیری کنند.

8 - اروپای مسیحی، تعصّب دینی را بیش از هر مورد دیگر در مخالفت با یهود - نژاد سامی - به کار می بردند، چه یهودیان به عنوان قاتلان حضرت مسیح معرفی می شدند. از این رو می توان گفت: همزمان با ایده تشکیل دولت یهود، کار فکری در جهت طرح و گسترش اندیشه پلورالیسم دینی در سراسر اروپا از سوی جریان های فکری سیاسی چون فراماسونری و اندیشمندان یهودی و طرفداران آن ها آغاز گردید، تا زمینه پذیرش دولت یهود در اروپا و توسط ملت های اروپایی و مسیحی را فراهم آورند. و لذا می توان گفت که میوه شیرین کثرت گرایی را پیش از همه، یهودیان و به تعبیر درست تر صهیونیسم سیاسی چید، و در پرتو این اندیشه بود که می توانستند در جوامع اروپایی و مسیحی مورد پذیرش و حمایت واقع شوند.

9 - غرب استعمارگر و توانمند از نظر تکنولوژی و قدرت صنعتی، نیازمند تأمین مواد خام و تشنه گسترش سلطه استعماری بر جهان غیر مسیحی، و نیازمند هموار کردن راه ورود در سایر جوامع دینی بود. از مهم ترین موانع موجود بر سر راه آنان، تعصب دینی پیروان سایر ادیان

بود. لذا با طرح کثرت گرایی دینی این مانع را از سر راه گسترش سلطه خود بر جهان برداشت.

پلوراليسم دينى يا شريعتى؟

از جمله موضوعاتی که باید مورد بررسی قرار گیرد، تفسیر واژه «دین و شریعت» است.

قرآن کریم دین را واحد و شریعت را متعدد می داند. لذا در قرآن هرگز دین به عنوان جمع نیامده است؛ زیرا دین امر واحدی است که حقیقت آن همان تسلیم در برابر خدایی است که سلطه و شایستگی پرستش از برای او است. حضرت یوسف علیه السلام به هم زندانی خود پس از انحصار حکم در خداوند می فرماید:

{ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیمُ ؛(6) «و این است آیین پابرجا.»

قرآن یکتا پرستی را از امور فطری دانسته و آن را دین قیم می خواند: { فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً... }؛(7) «پس روی خود را متوجّه آیین خالص پروردگار کن...».

در برخی آیات نیز به انحصار دین در اسلام گواهی می دهد و می فرماید: { إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ ؛(8) «دین در نزد خدا، اسلام [و تسلیم بودن در برابر حق است.»

در برخی آیات نیز می خوانیم: { وَمَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ ؛(9) «و هر کس که غیر از اسلام را به عنوان دین طلب کند هرگز از او قبول نخواهد شد.»

دین حق همان دین توحید است که قرآن می فرماید: { هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِ ّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ؛(10) «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.»

ولی شریعت در لغت به راهی می گویند که انسان با پیمودن آن به مقصد می رسد.

قرآن در عین تصریح به «وحدت دین» از تعدّد شریعت خبر می دهد و آن را تأیید می نماید.

مقصود از شریعت در اصطلاح، آموزه های عملی و اخلاقی است که با زندگی فردی و اجتماعی و مسؤولیت انسان در مقابل خدا و مردم ارتباط دارد. ولی حقیقت دین مربوط به عقیده انسان در مقابل خدا و صفات و افعال اوست. نسخ یک رشته از احکام شریعت لازمه مقتضیات زمان و تفاوت توانایی فکر عقلانی امت ها است.

به عبارت دیگر: از لزوم وحدت ادیان، وحدت شرایع لازم نمی آید؛ زیرا که شرایع یک سری احکام و دستور العمل های عملی و رفتاری است که بر حسب مصالح و مقتضیات زمانی و مکانی از لحاظ کمّی و کیفی قابل تحوّل است. و لذا است که قرآن می فرماید: { لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهاجاً }؛(11) «ما برای هر کدام از شما آیین و طریقه روشنی قرار دادیم.»

از اینجا بدست می آید که پلورالیسیم دینی در حقیقت به معنای پلورالیسم شریعتی است.

اسلام و پلورالیسم رفتاری

اسلام و پلورالیسم رفتاری

معتقدان به پلورالیسم رفتاری می گویند: همه ادیان در پرتو یک سری از مشترکات می توانند در کنار یکدیگر زندگی کنند و همدیگر را تحمّل نمایند.

قرآن و پلورالیسم رفتاری

این قرائت مورد پذیرش عقل و خرد و دین و شریعت است؛ زیرا قرآن مردم را به زیستن مسالمت آمیز با اهل کتاب زیر چتر توحید در کنار یکدیگر دعوت می کند و می فرماید: { قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ؛(12) «بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما

بعض دیگر را - غیر خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. پس هرگاه [از این دعوت سرباز زنند بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

زندگی مسالمت آمیز اختصاص به اهل کتاب ندارد، بلکه قرآن آن را در مورد مشرکان نیز به گونه ای خاص تجویز می کند و می فرماید: { لا ينْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ؛(13) «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

برای انسان واقع گرا، کثرت گرایی جز به همین معنا، مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد.

قرآن کریم در آیات دیگری دعوت به مدارا و نیکوکاری با کافران می کند و می فرماید: {

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ؛(14) «و اگر به صلح تمایل نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی، و بر خدا توکّل کن که او شنوا و داناست.»

و نیز می فرماید: { فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یقاتِلُوکُمْ وَأَلْقَوْا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیهِمْ سَبِیلاً }؛(15) «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودند [بلکه]پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آن ها شوید.»

برخی از پلورالیست ها مانند جان هیک بر این باورند که لازمه انحصارگرایی دینی، مدارا نکردن و نداشتن زندگی مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر است، در حالی که بر خلاف این عقیده، قرآن به عدم اکراه در دین اشاره کرده و می فرماید: { لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ ؛(16) «در دین اکراهی نیست.»

و نیز می فرماید: { وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْیکْفُرْ }؛(17) «بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر شود.»

و نیز دعوت به گفت و گوی منطقی با ادیان دیگر کرده و می فرماید: { أُدْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ؛(18) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و به آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

و نیز می فرماید: { وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاَّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ؛(19) «با اهل کتاب جز با روشی که نیکوتر است مجادله نکنید.»

و نیز خداوند سبحان می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ للَّهِ ِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی

.. }؛(20) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. و دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید که این به پرهیزکاری نزدیک تر است.»

روایات و پلورالیزم رفتاری

در روایات اسلامی نیز به این موضوع اشاره شده است.

الف) روایات شیعه در کتاب «وسائل الشیعه» بابی وجود دارد که دلالت بر جواز پرداخت حقوق به مستمندان اهل کتاب دارد.(21)

امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر فرمود: «واشعِر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم، و لاتکوننّ علیهم سَبُعاً ضاریاً تغتنم أکْلَهم، فانّهم صنفان: امّا أخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق»؛ (22) «و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و نیز دوستی ورزیدن و مهربانی کردن با آن ها را. و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری، چه رعیت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند می باشند.»

از جابر بن عبداللّه انصاری روایت شده که روزی از مقابل مان جنازه ای را تشییع کردند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله ایستادند و ما نیز به پیروی از پیامبرصلی الله علیه وآله به پا خاستیم. آن گاه به حضرت عرض کردیم: ای رسول خدا! این جنازه مربوط به شخص یهودی یا (نصرانی) است؟! حضرت در پاسخ فرمود: آیا جنازه یک انسان نیست. هر گاه جنازه ای را دیدید برای ادای احترام به پا خیزید.(23)

یک روز حضرت علی علیه السلام در راه با مردی از اقلیت های مذهبی (مسیحی یا یهودی) همسفر و هم صحبت شدند. آن مرد پرسید: شما به کجا می روید؟ حضرت فرمود: به کوفه

می روم. هنگامی که به دو راهی رسیدند آن مرد به طرف مقصد خود حرکت کرد و در حین حرکت مشاهده نمود که حضرت با او می آید. با تعجّب پرسید مگر شما به کوفه نمی روید؟! حضرت فرمود: آری. مرد با تعجب بیشتر عرض کرد: پس چرا از راه کوفه نمی روید؟ حضرت فرمودند: این از حقوق هم صحبت و هم سفری است که انسان باید یار و رفیق خود را قدری مشایعت نماید، و این همان دستور پیامبر ما است. تعجب و شگفتی آن مرد وقتی به اوج خود رسید که فهمید همسفرش خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام است. سرانجام این عمل حضرت موجب شد که آن مرد در زمره بهترین افراد مؤمن و ایثارگر و از یاران با وفای حضرت علی علیه السلام قرار گیرد.(24)

حضرت علی علیه السلام زره گمشده خویش را در دست یکی از یهودیان کوفه مشاهده کرد و لذا به او فرمود: این زره مال من است. یهودی انکار نمود و گفت: زره در دست من است، پس صاحب آن منم. اگر شما ادعای مالکیت آن را دارید باید بینه و دلیل بیاورید. چون آن حضرت بینه نداشتند مطابق رأی قاضی، حکم به نفع یهودی صادر شد. وقتی یهودی این رفتار عادلانه حضرت را مشاهده کرده، مسلمان شد و گفت: این زره مال امام علی علیه السلام است. آن گاه حضرت زره را به وی هدیه نمود.

معاویه به فرمانده لشکر خود «سفیان بن عوف» دستور می دهد تا به سرزمین هایی که تحت حکومت حضرت علی علیه السلام است حمله نماید و با قتل و کشتار آنان، در بینشان ایجاد رعب و وحشت کند. آن فرمانده نیز

چنین می کند و در این پیکار و درگیری عده ای از مردان و زنان اقلیت های مذهبی که در پناه اسلام بودند نیز صدمه و آسیب می بینند. هنگامی که خبر این واقعه به گوش حضرت رسید، بسیار ناراحت و نگران شدند و در حالی که اندوه و غم بر چهره مبارکشان نمایان بود در ضمن خطبه ای فرمودند: «به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی غیر مسلمان که در پناه اسلام بود وارد شده و خلخال، دستبند و گردنبند و گوشواره او را به غارت برده است، اگر برای این حادثه فجیع و تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است. و به خدا سوگند! این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند».(25)

فارس، شهری است در ایران که در صدر اسلام زرتشتیان جمعیت زیادی را در آن شهر تشکیل می دادند. در زمان خلافت امام علی علیه السلام، فردی به نام «عمر بن ابی سلمه ارحبی» از طرف آن حضرت استاندار فارس بود. این فرد نسبت به زرتشتیان کمی بدرفتاری می نمود، هنگامی که این خبر به حضرت رسید در نامه ای به او چنین نوشت: «پس از نام خدا و درود، همانا دهقانان و... از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کرده اند... شایسته و سزاوار آنان نیست که بدرفتاری نمایی؛ زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان نرمی و درشتی را به هم آمیز، و رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دورکردن، رعایت کن».(26)

روزی حضرت علی علیه السلام

در ایام حکومتش از کوچه ای عبور می کرد که چشمش به فقیری از یهود یا نصارا افتاد که در کنار کوچه گدایی می کند. حضرت به اطرافیانش فرمود: در روزگار خوش جوانی از وی تا می توانستید کار کشیدید و اکنون که پیر و ناتوان شده او را از حقّ مسلّم خویش محروم ساخته اید. سپس به مسؤول بیت المال دستور داد تا از بیت المال بر او انفاق کند.(27)

امام زین العابدین علیه السلام درباره حقوق اهل ذمّه می فرماید: «وامّا حقّ اهل الذمّه فالحکم فیهم ان تقبل منهم ما قبل اللّه و تفی بما جعل اللّه لهم من ذمته و عهده و تکلهم الیه فیما طلبوا من انفسهم و اجبروا علیه، و تحکم فیهم بما حکم اللّه به علی نفسک فیما جری بینک و بینهم من معامله. و لیکن بینک و بین ظلمهم من رعایه ذمه اللّه و الوفاء بعهده و عهد رسول اللّه صلی الله علیه وآله حائل، فانّه بلغنا انّه قال: "من ظلم معاهداً کنت خصمه"، فاتّق اللّه و لاحول و لاقوه الاّ باللّه»؛(28) «و در مورد حقّ اهل ذمه، حکم درباره آنان این است که آنچه را خدا قبول کرده از آن ها قبول نمایی و وفا کنی به آنچه خداوند از ذمّه و عهد خود برای آنان قرار داده است و در آنچه از خود آن ها طلب کرده و بر آن مجبور نموده آنان را به خودشان واگذاری. و حکم کنی در میان آنان به آنچه که خداوند به آن بر تو حکم نموده است در آنچه از معامله بین تو و آنان جاری می شود. و در ظلمی که از ناحیه آنان به تو می شود باید رعایت ذمه خدا

و وفای به عهد او و عهد رسول خداصلی الله علیه وآله حایل باشد؛ زیرا به ما رسیده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: "هر کس به شخصی که در ذمه اسلام است ظلم کند من دشمن اویم." پس از خدا بترسید و حول و قوه ای جز به خدا نیست.»

ب) روایات عامه 1 - شافعی به سندش نقل می کند که مردی از مسلمین فردی از اهل ذمّه را به قتل رسانید. خبر که به رسول خداصلی الله علیه وآله رسید، فرمود: «انا احقّ من اوفی بذمته»؛ «من سزاوارترین کسی هستم که به ذمه او وفا کند.» آن گاه دستور داد تا قاتل را به قتل برسانند. (29)

2 - عبداللَّه بن عمر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من قتل قتیلاً من اهل الذمّه لم یرح رائحه الجنه»؛(30) «هر کس شخصی از اهل ذمّه را به قتل برساند بوی بهشت را نخواهد چشید.»

3- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من آذی ذمیاً فأنا خصمه، و من کنت خصمه خصمته یوم القیمه»؛(31) «هر کس ذمی ای را اذیت و آزار کند من دشمن او خواهم بود و هر کس من دشمن او شوم در روز قیامت با او مخاصمه خواهم کرد.»

4- و نیز فرمود: «من ظلم معاهداً و کلّفه فوق طاقته فأنا حجیجه یوم القیمه»؛(32) «هر کس به کافری که در پناه اسلام است ظلم کند و او را بیش از طاقتش تکلیف نماید من در روز قیامت با او محاجّه خواهم کرد.»

اعتراف متفکران غربی

برخی از غربی ها به این دیدگاه نزد مسلمانان اشاره کرده اند.

«ویل دورانت» می گوید: «هر چند محمدصلی الله علیه وآله پیروان دین مسیح را تقبیح

می کند، با این حال نسبت به آنان خوش بین است و خواستار ارتباطی دوستانه بین آنان و پیروان خویش است».(33)

«گوستاو لوبون» می گوید: «زور شمشیر موجب پیشرفت قرآن نگشت؛ زیرا رسم اعراب این بود که هر کجا را فتح می کردند مردم آنجا در دین خود آزاد می گشتند. این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود بر می گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی را که آنان از اعراب فاتح می دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند».(34)

«روبتسون» می گوید: «این تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند یک روح سازگاری و تسامح نیز با ادیان دیگر در آن ها وجود دارد».

«میشو» نیز می گوید: «هنگامی که مسلمانان، بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند، ولی بر عکس، هنگامی که نصاری این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند. یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند... باید اقرار کنم که این روح سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروّت انسانی است، ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند».(35)

«هانری دی کاستری» از نویسندگان فرانسوی می گوید: «اگر از جنس یهودی تا کنون کسی در جهان باقی مانده است بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطی آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که نصارا اگر همچنان به حال قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند، نسل یهود را از جهان بر می داشتند».(36)

«آدام متز» می گوید:

«کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی، چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسید که بخشی از سرزمین دیگری هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشت». (37)

او همچنین می گوید: «آنچه که ممالک اسلامی را از اروپای مسیحی امتیاز بخشیده، وجود عده زیادی از اقلیت های مذهبی غیر مسلمان است که در سرزمین های اسلامی آزادانه به سر می برند، در صورتی که در اروپای مسیحی چنین مسأله ای مطرح نبود».(38)

پلوراليسم رستگاری (نجات)

این اطلاق به معنای رستگاری همه شرایع و ادیان در تمام زمان ها است، و این که در رستگاری انسان کافی است او به خدا ایمان آورده و در زندگی، از تعالیم یکی از شرایع پیروی کند.

این معنا دارای اشکالاتی است؛ از قبیل:

1 - با فرض رستگاری همه شرایع، تشریع شرایع متعدّد و ارسال رسولان، لغو بوده و جز تشویش افکار و ایجاد تفرقه ثمره ای ندارد.

2 - اگر پیروی از هر شریعتی مایه رستگاری است، محدود شدن نبوّت ها به آمدن پیامبر بعدی و بشارت به ظهور او وجهی ندارد.

3 - با خلود و جاودانگی شریعت، نسخ احکام بی مورد است، و گفتار حضرت مسیح علیه السلام که فرمود: { ... وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَيكُمْ... }؛(39) «برای این که حلال کنم برای شما برخی از چیزهایی که برای شما حرام شده بود.» بی معنا خواهد بود.

4 - دعوت حضرت مسیح علیه السلام به پیروی از یهود و نصارا از آیین حضرت محمدصلی الله علیه وآله وجهی ندارد.

5 - با ارسال نامه های حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله و انبیای دیگر به دعوت مردم

به دین حق سازگاری ندارد.

6 - حیات معنوی و سعادت انسان در گرو عقیده و عمل صالح است، حال چگونه می تواند دو عقیده متضاد و یا عمل به دو حکم مخالف، ضامن حیات معنوی انسان باشد.

7 - آیا کتاب های تحریف شده که اصل کتابت آن هم به دست بشر بوده است می تواند سعادت آفرین باشد.

8 - هر گاه دیدگاه یکی از ادیان، برتر و کامل تر تشخیص داده شود، به حکم عقل و خرد باید از برتر پیروی کرد.

9 - قرآن، دین اسلام را دین واقعی و نجات بخش معرفی می کند و پذیرش هر دینی جز اسلام را ناپسند و زیان بار می شمارد و پیروان آنان را در دوزخ جاودان می داند.

خداوند متعال می فرماید: { اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً }؛(40) «امروز دین شما را کامل کردم، و نعمت را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین [جاویدان شما پذیرفتم.»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ يبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِينَ ؛(41) «و هر کس جز اسلام برای خود آیینی را بجوید از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

اختلاف افراد

تنها اتباع دین حق می توانند به رستگاری مطلق نایل شوند و کسانی که تابع دین حق نیستند سه دسته اند:

1 - عوام مردم که بر حقانیت دین و آیین خود یقین دارند. اینان مرتبه ای از رستگاری را داشته و در نتیجه در مرتبه پایین از بهشتند.

2 - دانش پژوهان از مخالفان دین حق که به مرام خود یقین دارند اینان نیز مرتبه ای از رستگاری را داشته و در درجه ای پایین از

بهشت قرار دارند.

3 - افراد معاند از دانشمندان که با حق و حقیقت در ستیز بوده اند گرچه حق را دریافته اند. این ها به طور حتم در دوزخ قرار خواهند گرفت.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصِيراً * اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لايسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلايهْتَدُونَ سَبِيلاً * فَأُولئِکَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يعْفُوَ عَنْهُمْ وَكانَ اللَّهُ عَفُوّاً غَفُوراً }؛(42) «کسانی که فرشتگان [قبض ارواح روح آن ها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن ها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ [و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفّار جای داشتید؟] گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و مستضف بودیم، آن ها [فرشتگان گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ آن ها [عذری نداشتند و] جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی است. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفتند [و حقیقتاً مستضعفند]، نه چاره ای دارند و نه راهی [برای نجات از آن محیط آلوده می یابند.»

فقهای اسلامی همه بر این امر اتفاق دارند که جمیع تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت است و این دو صفت را از شرایط عامه تکلیف می دانند.

خداوند متعال می فرماید: { وَما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً }؛(43) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری را مبعوث کرده باشیم [تا وظایفشان را بیان کنند].»

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «رفع

عن امّتی تسعه: الخطأ والنسیان و مااکرهوا علیه و مالایعلمون و مالایطیقون...»؛(44) «از امتم نه چیز برداشته شده است: خطا و نسیان و آنچه بر آن مکروه شده اند و آنچه را که نمی دانند و آنچه را که طاقت آن را ندارند...».

کلینی به سند خود از ابی الحسن موسی بن جعفرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «... الضعیف من لم ترفع الیه حجه، و لم یعرف الاختلاف، فاذا عَرِف الاختلاف فلیس بمستضعف»؛(45) «ضعیف کسی است که حجت و دلیل نزد او اقامه نکنند و اختلاف در بین مذاهب را نشناسد، امّا کسی که به مواضع اختلاف عارف باشد مستضعف نیست.»

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ المسلمین ضروب یخالف بعضهم بعضاً، و من لم یکن من اهل القبله ناصباً فهو مستضعف»؛(46) «همانا مسلمین به اصناف مختلفی تقسیم می شوند که بعضی از آن ها با بعضی دیگر مخالف هستند. و هر کس که از اهل قبله بوده باشد و با ائمه طاهرین دشمنی نورزد او مستضعف است.»

امام صادق علیه السلام از پدرش، و او از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ للجنّه ثمانیه ابواب: باب یدخل منه النّبیون و الصدیقون، و باب یدخل منه الشهداء و الصالحون، و خمسه ابواب یدخل منها شیعتنا و محبّونا... و باب یدخل منه سائرالمسلمین ممّن یشهد أن لا اله الاّ اللّه، و لم یکن فی قلبه مثقال ذرّه من بغضنا اهل البیت علیهم السلام»؛ «برای بهشت هشت در است: یک در، دری است که از آن پیامبران و صدیقان وارد می گردند، و یک در، دری است که از آن شهیدان و صالحان داخل می شوند. و یک در

دیگر است که از آن سایر مسلمین که گوینده و شهادت دهنده به توحید و لا اله الاّ اللّه هستند و در دل آن ها به اندازه سنگینی یک ذرّه، از عداوت ما اهل بیت نباشد، داخل می شوند.»

سلیم بن قیس هلالی کوفی در کتاب خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند: پس از آن که حضرت امّت را به هفتاد و سه فرقه تقسیم کرد که یک فرقه آنان در بهشت و هفتاد و دو فرقه در جهنم هستند و از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه بر محبت اهل بیت منسوب بوده که فقط یک دسته از آن ها اهل نجات و دوازده فرقه دیگر اهل آتشند. آن گاه حضرت می فرماید: «امّا فرقه ناجیه راه یافته مؤمنه مسلمه توفیق یافته ارشاد کننده، همان یک فرقه ای است که به من گرویده و اوامر مرا گردن نهاده و در برابر فرمان من تسلیم شده و از دشمنان من بیزاری جسته و دوست من و مبغض دشمن من گردیده و حق و امامت و وجوب اطاعت مرا از کتاب خدا و سنت پیامبرش فهمیده باشد، پس هیچ گونه شک و تردید در دل او پیدا نشود... .»

سلیم بن قیس می گوید: در اینجا به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: حال کسانی که توقف نموده، دشمنی و خصومت با شما نکرده و مرتکب جرم و گناهی درباره شما نشده اند، و کینه و عداوت شما را در دل نگرفته اند و در تحت ولایت شما در نیامده و از دشمنان شما هم بیزاری نجسته اند و گفتارشان این است که ما نمی دانیم و حقیقت بر ما مکشوف نشده است و در این گفتار صادق

هستند، چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود: «این فرقه ای که شما آن را توصیف کرده اید جزء آن هفتاد و سه فرقه نیستند، بلکه خارج از آنان اند.

مراد رسول خداصلی الله علیه وآله از هفتاد و سه فرقه، فرقه هایی هستند که هر کدام عَلَم خود را برافراشته و خود را مشهور و مردم را به دین و آیین خود دعوت می کنند و دارای شخصیت و اراده استقلالی هستند. یک فرقه از آنان متدین به دین خدا و هفتاد و دو فرقه از آنان متدین به دین شیطان اند، و دوستی و ولایت شیطان و پیروان او را در سر می پرورانند و از مخالفین او برائت و بیزاری می جویند. این ها افرادی هستند که یا در بهشت بدون حساب و یا در دوزخ بدون حساب داخل می شوند.

امّا کسانی که خداوند را به یگانگی بشناسند و به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورند و هر یک از آنان به ضلالت و گمراهی دشمنان ما معرفت پیدا نکرده و دست نیافته اند، و نیز به عداوت و دشمنی با ما دست نیازیده و در شریعت بدعتی نگذارده، حرامی را حلال، و حلالی را حرام نکرده است، و به تمام آنچه امت اتفاق کرده و اختلاف ننموده اند که خداوند عزّوجلّ به آن امر فرموده اخذ کرده و از تمام آنچه جمیع امت اتفاق کرده اند که خداوند نهی فرموده است، خودداری کرده است، و به طور کلی دخالتی در شریعت خدا نکرده، چیزی را از جای خود تغییر نداده و حلال و حرام نکرده و در عین حال حق و ولایت دستگیر او نشده است، و هر چیزی را که نمی دانسته عملش را به خدا

واگذار کرده و از خود فتوا و رأیی بر خلاف واقع نداده است. این چنین شخصی از اهل نجات است. و این طبقه در میان جماعت مؤمنان و مشرکان اکثریت مردم را تشکیل می دهند، و اعظم طبقات خلقند و حساب و روز پاداش و میزان و اعراف از آنان است. و نیز جهنّمی هایی که به برکت شفاعت پیامبران و فرشتگان و مؤمنان از دوزخ خارج شده و نجات می یابند این کسانند و لذا آن ها را جهنمی می گویند...».(47)

علی بن ابراهیم قمی به سندش از ضریس کنانی نقل کرده که گفت: به امام باقرعلیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، افرادی هستند که به وحدانیت خداوند عزّوجلّ اقرار و اعتراف و نیز به نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله اقرار کرده اند ولی به ولایت شما آشنا نشده اند و از گناهکارانی هستند که می میرند، و امامی ندارند، حال آن ها چیست؟

حضرت فرمود: «امّا هؤلاء فانّهم فی حُفَرهم لایخرجون منها فمن کان له عمل صالح و لم یظهرمنه عداوه، فانّه یخدّ له خدّ الی الجنّه التی خلقها اللَّه بالمغرب، فیدخل علیه الروح فی حفرته الی یوم القیمه حتی یلقی اللَّه فیحاسبه بحسناته و سیئاته، فامّا الی الجنّه و امّا الی النار. فهولاء الموقوفون لأمراللَّه عزّو جلّ...»؛(48) «این افراد را در قبرهای خود نگه می دارند به طوری که خارج نمی شوند. از میان افرادی که اعمال صالحه انجام داده اند و نسبت به ما از آن ها عداوتی بروز ننموده است، از زیر قبر آن ها نقبی می کشند تا بهشتی که پروردگار در مغرب خلق کرده و از این راه نسیمی از آن بهشت پیوسته در این قبور می آید تا روز قیامت و تا این که خدا

را ملاقات کنند. پس خداوند به حساب آنان رسیدگی فرموده، یا به بهشت و یا به دوزخ بفرستد. این افراد کسانی هستند که موقوفون لأمراللّه اند؛ یعنی نگه داشته می شوند تا امر خداوند درباره آنان صادر شود».

اشکال: برخی برای اثبات پلوراليسم رستگاری به برخی از آيات قرآن تمسّک کرده اند، مثلاً خداوند متعال مي فرمايد: { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هادُوا وَالنَّصارى وَالصّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلا هُمْ يحْزَنُونَ ؛(49) «کسانی که [به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصارا و صابئان [= پیروان یحیی هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورد و عمل صالح انجام دهند پاداششان نزد پروردگارشان مسلّم است و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آن ها نیست.»

پاسخ: اولاً: آیه به صیغه ماضی آمده و دلالت بر رستگاری سابقین از یهود و نصارا دارد که قبل از ظهور اسلام به خدا و رسول خود ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند. لذا در شأن نزول آیه فوق گفته شده که عده ای از مسلمانان در مورد پدرانشان که قبل از اسلام بر غير دين اسلام از دنيا رفته اند از پيامبر سؤال کردند؟ حضرت در جواب آنان اين آيه را قرائت فرمود.

ثانياً: مقصود از { مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ايمان به اسلام و عمل به دستورات آن است.

ثالثاً: قبلاً اشاره کرديم که يقين، حجت ذاتى است و اگر کسى از هر دينى يقين به دين و آيين و مذهب خود دارد بدون آن که از مذهب و دين ديگر باخبر باشد و يا احتمال حقانيت آن را

بدهد، این شخص اهل نجات خواهد بود.

پلورالیسم در عرصه معرفت شناسی

در این اطلاق، وحدت دین در واقع حفظ شده و تعدّد آن معلول برداشت های گوناگون پیامبران الهی دانسته شده است. و به تعبیر دیگر: تعدّد آن معلول برداشت پیامبران نبوده بلکه خداوند آن ها را طبق قابلیت های بشر، مختلف قرار داده است.

طبق این معنا، واقع غیر از آن چیزی است که نزد ما است، و هرگز دست نخورده و به ما نمی رسد، بلکه آنچه را که حس وارد دستگاه ادراک می کند با یک رشته قالب های پیش ساخته ذهنی قالب گیری شده و رنگ آمیزی می شود و لذا انسان هیچ گاه به واقع آنچه که هست نمی رسد.

طبعاً این حکم از دیدگاه صاحبان این نظریه در مورد انبیا نیز جاری است، آنان دریافت های خود را از شهود مطلق با تأثّر از عوامل چهارگانه بیان می کنند، و قهراً دریافت هر یک غیر از دریافت دیگری خواهد بود و از این طریق تعدّد دین و کثرت پدید می آید و لذا لباس حق و باطل بر اندام هیچ کدام پوشیده نمی شود. این نتیجه تفسیر پلورالیسم در عرصه معرفت شناسی است، که معتقدان به آن به این تفسیر تصریح می کنند.

رویکردها و نگرش های متفاوت

رویکردها و نگرش های متفاوت

در کثرت گرایی دینی و معرفتی، رویکردها و نگرش های گوناگونی وجود دارد:

1 - رویکرد تبادل نظر و گفت و گوی بین ادیان

برای این رویکرد چند گونه تفسیر شده است:

الف) آن که متدینان با روش عقلی و منطقی باید به بررسی اصول دینی تمام ادیان بپردازند و با ضوابط عقلایی به سایر ادیان گوش فرا دهند تا به دین صحیح تر نایل آیند.

این رویکرد از نظر قرآن پذیرفته شده است:

خداوند متعال می فرماید: { فَبَشِّرْ عِبادِ * الّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ؛(50) «پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند.»

ب) رویکرد تبادل نظر و گفت و گوی بین ادیان از منظر روان شناسانه و جامعه شناسانه، بدین معنا که متدینان و صاحبان مذاهب مختلف با احساس همدلی برای تقریب قلبی با یکدیگر به گفت و گو بنشینند.

خداوند متعال می فرماید: { وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ؛(51) «و با آن ها به بهترین طریق مجادله کن.»

و نیز می فرماید: { وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاَّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ؛(52) «و با اهل کتاب جز به بهترین وجه مجادله نکن.»

ج) رویکرد گفت و گوی بین ادیان بر اساس تردید در معتقدات دینی خود. این تفسیر علاوه بر آن که نظام گفت و گو را بر هم می زند، با دستاوردهای مذهب اهل بیت علیهم السلام سازگاری ندارد.

امام علی علیه السلام فرمود: «افضل السعاده استقامه الدین»؛(53) «بهترین سعادت، استقامت در دین است.»

و نیز فرمود: «ما آمن باللَّه من سکن الشک قلبه»؛ «به خدا ایمان نیاورده کسی که در قلبش، شک سکنی گزیند.»

2 - رویکرد نسبیت گرایی و شکاکیت معرفت شناختی

طبق این دیدگاه، میان واقعیت فی نفسه، و واقعیت نزد ما تمایز غیر قابل حل است که این نظریه در نهایت به نوعی نسبیت و شکّاکیت منتهی می گردد.

این رویکرد از جهاتی قابل اشکال است:

الف) این نظریه نمی تواند تئوری

صراطهای مستقیم را توجیه کند، بلکه چه بسا لازمه آن این است که همه تفاسیر دینی را صراطهای غیر مستقیم و معارف غیر صحیح بداند.

ب) با نگرش به آیات قرآن روشن می شود که به هیچ وجه، اعتقاد به شکّاکیت و نسبیت، مورد پذیرش خداوند نیست، و لذا خداوند در مقابل بهانه شکّاکان از واژه «بینات» آیات روشن و واضح استفاده می کند. نتیجه این که رسیدن به حق و حقیقت امکان پذیر است.

خداوند در برخی از آیات، شکّاکان را مورد سرزنش قرار داده و می فرماید: { وَلَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَلَوْلا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِی بَینَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ ؛(54) «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و سپس در آن اختلاف شد و اگر فرمان قبلی خدا [در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آن ها] نبود در میان آن ها داوری می شد و آن ها [هنوز] در شک اند، شکّی آمیخته به بدگمانی.»

و نیز می فرماید: { ... قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ... }؛(55) «رسولان آن ها گفتند: آیا در خدا شک است، خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده...».

3 - کثرت گرایی دینی بر اساس مبانی جدید هرمنوتیک

این رویکرد می پندارد که متون دینی صامت و خالی از معانی اند و لذا هر شناختی از دین کاملاً شخصی است.

این نظریه اشکالاتی دارد که به دو نوع آن اشاره می کنیم.

الف) اشکال برون دینی این اشکال را با ذکر مقدماتی بیان می کنیم.

- خداوند متعال برای عرضه کردن معارفش، لسان جدید و مستقلی ندارد.

- هدف از خلقت رسیدن به کمال مطلق است.

- در قرآن کریم راه رسیدن به کمال مطلق تبیین شده است.

- راه رسیدن به معارف قرآن، استفاده از نصوصات و ظهورات آن، بدون پیش فرض ها

است.

- رجوع به قرآن بدون پیش فرض ممکن است وگرنه تعلیق بر محال لازم می آید.

- حق، همان رسیدن به واقع و نفس الامر است.

نتیجه: دسترسی به حقایق قرآن امکان دارد.

ب) اشکال درون دینی این رویکرد اشکالات درون دینی نیز داشته و با ظواهر قرآن مخالف است.

قرآن، میزان را برای رسیدن به حق بیان کرده و می فرماید: { وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ }؛(56) «و با آن ها، کتاب [آسمانی و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

و نیز می فرماید: { وَنَزَّلْنا عَلَیکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَی ءٍ وَهُدی وَرَحْمَةً وَبُشْری لِلْمُسْلِمِینَ ؛(57) «این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

و نیز می فرماید: { لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی ّ }؛(58) «در قبول دین اکراهی نیست [زیرا] راه درست از راه انحرافی روشن شده است.»

امام علی علیه السلام می فرماید: «فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق و حجه اللّه علی خلقه»؛(59) «پس قرآن امر کننده منع کننده و ساکت نطق کننده است و حجت خداوند بر خلقش می باشد.»

4 - رویکرد دینی در بر حق دانستن همه ادیان دینی و شبه دینی

بر این اساس، هیچ تفاوت معرفت شناسانه میان ادیان با یکدیگر و با سایر مکاتب بشری قابل تصور نیست.

اشکالات پلورالیسم دینی

اشکالات پلورالیسم دینی

رویکرد دینی در بر حق دانستن همه ادیان دینی و حتی شبه دینی و جواز اقتدا به هریک از آن ها دارای اشکالات متعددی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) اشکالات برون دینی

با مراجعه به عقل پی به وجود اشکالاتی در اعتقاد به این نظریه می بریم:

1 - پلورالیسم و اجتماع نقیضین با مراجعه به اعتقادات ادیان پی می بریم که بسیاری از آن ها از نوع تقابل تناقض است، و می دانیم که نمی تواند طرفین نقیض بر حق باشند؛ مثل: اعتقاد به توحید و ثنویت و تثلیث؛ زیرا بر موضوع واحد، محمول های متناقض حمل نمی شود.

2 - پلورالیسم خویشتن برانداز است از آنجا که تکثرگرایی یکی از سه گرایش مطرح در مسأله کثرت و وحدت ادیان و دین واره هاست و در قبال پلورالیسم، انحصارگرایی است، لذا به مقتضای این اعتقاد، مدعیان آن نباید بر حقانیت رأی خود اصرار ورزیده و بر ابطال رأی دیگران هم اصرار ورزند.

3 - پلورالیسم و امتناع ایمان بنابر مبانی پلورالیسم دینی، همه آنچه نزد ما است فهم و قشر دین است نه بطن و متن آن؛ زیرا فهم ها همگی می توانند که غلط و اشتباه باشند، و فهم صادق مصدَّق وجود ندارد، و فهم ما همیشه محصول مشترک دریافت هایی از برون و پرداخت هایی از درون است.

در نتیجه: انسان به چیزی نمی تواند ایمان آورد؛ زیرا ایمان عقد قلبی است و بر یقین استوار است. و لذا امام علی علیه السلام فرمود: «الایمان اصلها الیقین»؛(60) «ایمان اصلش یقین است.»

4 - پلورالیسم و عدم حجیت نصوص با عطف بر اشکال گذشته، ظواهر و نصوص متون دینی از حجیت و اعتبار ساقط می گردد؛ زیرا دریافت های ما - طبق نظر آنان - چیزی

غیر از واقع و مراد متکلم است.

5 - پلورالیسم و لغویت ایمان و انقیاد

از آنجا که پلورالیسم به تباین فرهنگ ها و دین ها رأی داده و همه را اهل فلاح و رستگاری می داند، آیا در این حال ممکن است که هر دو یا چند سوی باورهای متباین؛ چون یگانه پرستی، دوگانه پرستی و سه گانه پرستی و جبر و تفویض و... را ایمان داشت و نسبت به آثار آن منقاد بود.

6 - پلورالیسم و انکار نقش هدایت گری دین مقتضای هدایت گری حق تعالی آن است که به موازات تکامل تدریجی بشر، همواره دینِ عصر پیشین را منسوخ داشته، دینی فراخور فهم فراتر و در خور نیازهایِ برتر انسان عصر نو فرو فرستد تا بالاخره با فرستادن دینی جامع و کامل و حایز استطاعت و استعداد انطباق بر شرایط گوناگون، حیات متطوّر و پیشرفته انسان به بلوغ رسیده، دوام کمال آدمی را تدبیر کند. اصرار بر کفایت و صحت ایمان به ادیان منسوخ و محرّف و... سعی بر ناکام ساختن برنامه های هدایت خداوندی و معارضت با سنت و مشیت تاریخ الهی است.

ب) اشکالات درون دینی

از دیدگاه قرآن

با مراجعه به آیات قرآن نیز ملاحظه می کنیم که شرع و دین اسلام به طور صریح و آشکار با این نظریه مخالف است. اینک آیاتی را برای اثبات این مطلب در دسته های مختلف بیان می داریم:

1 - عهد و میثاق از امت های پیشین:

خداوند از همه انبیا و امت های پیشین میثاق و عهد گرفته که در صورت ظهور حضرت محمدصلی الله علیه وآله به آیین او ایمان آورند.

در قرآن کریم می خوانیم: { وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيينَ لَما آتَيتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ؛(61)

«و [به خاطر آورید]هنگامی را که خداوند از پیامبران [و پیروان آن ها] پیمان مؤکّد گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.»

2 - قرآن، کتاب مهیمن و نسخ کننده:

خداوند متعال می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الْکِتابَ بِالْحَقِ ّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکِتابِ وَمُهَیمِناً عَلَیهِ ؛(62) «و این کتاب [= قرآن را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آن هاست.»

و نیز می فرماید: { ما نَنْسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِ ّ شَی ءٍ قَدِیرٌ}؛(63) «هر حکمی را نسخ کنیم و یا [نسخ آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خداوند بر هر چیز تواناست.»

3 - حضرت محمدصلی الله علیه وآله، پیامبر جهانی:

خداوند متعال می فرماید: { وَأَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَکَفی بِاللَّهِ شَهِیداً}؛(64) «ما تو را رسول برای مردم فرستادیم، و گواهی خدا در این باره کافی است.»

و نیز می فرماید: { قُلْ یا أَیهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ جَمِیعاً}؛(65) «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.»

و می فرماید: { تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً}؛(66) «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»

4 - قرآن، کتاب جهانی:

خداوند متعال می فرماید: { کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ؛(67) «[این کتابی است

که بر تو نازل کردیم تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی درآوری.»

و نیز می فرماید: { هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَهُدی وَمَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ ؛(68) «این، بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران.»

و می فرماید: { تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً }؛(69) «زوال ناپذیر و با برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.»

5 - بشارت به اسلام در تورات و انجیل:

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَی مِنَ التَّوْراهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَینات قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ؛(70) «و [به یاد آور] هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل ! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [= تورات می باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است. هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار.»

6 - فراخوانی اهل کتاب به اسلام و توبیخ آنان:

در قرآن کریم می خوانیم: { یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَیعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَکِتابٌ مُبِینٌ یهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَیخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَیهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ؛(71) «ای اهل کتاب ! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد،

به سوى شما آمد، و از بسيارى از آن [كه فعلاً افشاى آن مصلحت نيست صرف نظر مى نمايد. [آرى از طرف خدا، نور و كتاب آشكارى به سوى شما آمد. خداوند به بركت آن، كسانى را كه از خشنودى او پيروى كنند، به راه هاى سلامت هدايت مى كند، و به فرمان خود از تاريكى ها به سوى روشنايى مى برد و آن ها را به سوى راه راست رهبرى مى نمايد.»

و نيز آمده است: { وَآمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ وَلا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ ؛(72) «و به آنچه نازل كرده ام [= قرآن ايمان بياوريد كه نشانه هاى آن با آنچه در كتاب هاى شماست مطابقت دارد و نخستين كافر به آن نباشيد.»

و آمده است: { يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ؛(73) «اى اهل كتاب! چرا به آيات خدا كافر مى شويد، در حالى كه [به درستى آن گواهى مى دهيد؟»

7 - امت اسلامى، بهترين امت ها:

{ وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ ؛(74) «شما را امت ميانه اى قرار داديم [ميان افراط و تفريط] تا بر مردم گواه باشيد.»

{ كُنْتُمْ خَيرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ... }؛(75) «شما بهترين امتى بوديد كه به سود انسان آفريده شده ايد.»

8 - غلبه اسلام بر اديان ديگر:

{ هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً }؛(76) «او كسى است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاده تا آن را بر همه اديان پيروز كند و كافى است كه خدا گواه اين موضوع باشد.»

9 - اسلام، شرط هدايت اهل كتاب:

{ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيئاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ ؛(77) «و اگر

اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنان را می بخشیم و آن ها را در باغ های پر نعمت بهشت وارد می سازیم.»

{ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِیّ الْأُمِّیّ الَّذِی یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَکَلِماتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ ؛(78) «پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.»

{ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِی شِقاقٍ فَسَیکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ؛(79) «اگر آن ها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند و خداوند، شرّ آن ها را از تو دفع می کند و او شنونده و داناست.»

10 - امر به ایمان آوردن اهل کتاب:

{ وَآمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَلا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَلا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَإِیای فَاتَّقُونِ ؛(80) «و به آنچه نازل کردم [= قرآن ایمان بیاورید، که نشانه های آن با آنچه در کتاب های شماست مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید، و تنها از من بترسید.»

{ قاتِلُوا الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْیوْمِ الْآخِرِ وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یعْطُوا الْجِزْیةَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(81) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را که خدا و رسولش آن را تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم،

جزیه را به دست خود بپردازند.»

11 - نهی از تغییر دین:

{ یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ یرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ ؛(82) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب [که کارشان نفاق افکنی و شعله ور کردن آتش کینه و عداوت است اطاعت کنید، شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند.»

{ وَلَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیهُودُ وَلاَ النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِی وَلا نَصِیرٍ}؛(83) «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا [به طور کامل تسلیم خواسته های آن ها شوی و] از آیین [تحریف یافته آنان پیروی کنی، بگو: هدایت الهی تنها هدایت است. و اگر از هوا و هوس های آن ها پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری برای تو از جانب خدا نخواهد بود.»

12 - وعده عذاب به جهت عدم ایمان به دین جدید:

{ یا أَیهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَکانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً}؛(84) «ای کسانی که کتاب خدا به شما داده شده! به آنچه [بر پیامبر خود] نازل کردیم و هماهنگ با نشانه های شماست، ایمان بیاورید، پیش از آن که صورت هایی را محو کنیم سپس پشت سرگردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم همان گونه که اصحاب سبت را دور ساختیم، و فرمان خدا در هر حال انجام شدنی است.»

13 - وقوع تحریف در کتب ادیان دیگر:

{ فَوَیلٌ لِلَّذِینَ

يكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيدِيهِمْ ثُمَّ يقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً }؛ (85) «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست تا آن رابه بهای کمی بفروشند.»

{ أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يسْمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ يحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَهُمْ يعْلَمُونَ ؛(86) «آیا انتظار دارید به [آیین شما ایمان بیاورند با آن که عده ای از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند در حالی که علم و اطلاع داشتند.»

14 - قرآن، صراط مستقیم را یکی می داند:

آیات فراوانی در قرآن در مورد صراط وجود دارد که با اتصاف آن به «مستقیم» یا «سوی» و نیز با اضافه آن به «ربّی»، و «ربّک»، «عزیز»، «حمید»، «اللّه»، «یاء متکلم» نوع خاصی از صراط را معرفی می کند و بقیه راه ها را منحرف می شمارد.

خداوند متعال می فرماید: { للَّهِ ِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يهْدِی مَنْ يشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛(87) «مغرب و مشرق از آنِ خداست، خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.»

{ وَاجْتَبَيناهُمْ وَهَدَيناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛(88) «و آن ها را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.»

15 - دعوت به اسلام:

آیات و روایاتی است که دعوت مردم به اسلام را لازم می داند و شامل یهود و نصارا نیز می شود.

از ابن عباس در تفسیر آیه { وَإِذا قِيلَ لَهُمُ إتَّبِعُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله یهودیان را به اسلام دعوت می کرد ولی آن ها نمی پذیرفتند و می گفتند: { بَلْ نَتَّبِعُ ماوَجَدْنا عَلَيهِ آباءَنا }.(89)

و به همین جهت بود که پیامبرصلی الله علیه وآله نصارای نجران

را دعوت به مباهله نمود.

16 - نقد عقاید اهل کتاب:

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در آن ها عقاید و کردار یهود و نصارا را زیر سؤال برده و آن ها را به صراحت ناصواب و باطل می شمارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

{ وَقالَتِ الْیهُودُ یدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یداهُ مَبْسُوطَتانِ ینْفِقُ کَیفَ یشاءُ}؛(90) «و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست های خودشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت [الهی دور شوند، بلکه هر دو دست [قدرت او گشاده است، هر گونه که بخواهد می بخشد.»

{ وَقالَتِ الْیهُودُ عُزَیرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقالَتِ النَّصارى الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنّى یؤْفَکُونَ ؛(91) «یهود گفتند: عزیر پسر خداست. و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خداوند آنان را بکشد چگونه از حق انحراف می یابند.»

{ اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیمَ وَما أُمِرُوا إِلاّ لِیعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا یشْرِکُونَ * یرِیدُونَ أَنْ یطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیأْبَى اللَّهُ إِلاّ أَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ؛(92) «[آن ها] دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و[همچنین مسیح فرزند مریم را، در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می دهند. آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خویش خاموش کنند ولی خدا جز این نمی خواهد که نور

خود را کامل کند هر چند کافران ناخشنود باشند.»

{ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؛(93) «ای اهل کتاب ! چرا به آیات خدا کافر می شوید در حالی که [به درستی آن گواهی می دهید؟ ! ای اهل کتاب ! چرا حق را با باطل [می آمیزید و] مشتبه می کنید، و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟ !»

{ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ إِلهٌ واحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ؛(94) «آن ها که گفتند: خداوند یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، و معبودی جز معبود یگانه نیست، و اگر از آنچه می گویند دست بر ندارند عذاب دردناکی به کافران آن ها [که روی این عقیده ایستادگی کنند]خواهد رسید.»

دیدگاه احادیث

با مراجعه به احادیث اسلامی نیز پی می بریم که اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هرگز به پلورالیسم دینی اعتقاد نداشته اند. اینک به برخی از روایات در این زمینه اشاره می کنیم:

1 - امام علی علیه السلام فرمود: «حقٌّ وباطلٌ ولكلٍّ اهلٌ»؛(95) «حقی است و باطلی و برای هر یک از آن دو اهلی است.»

2 - رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «انّ اللَّه عزّوجلّ جعل كتابى المهيمن على كتبكم، الناسخ لها»؛(96) «همانا خداوند عزّوجلّ کتاب مرا مسلط بر کتاب های شما و ناسخ آن ها قرار داده است.»

3 - و نیز فرمود: «... واللَّه لو كان موسى حياً ماوسعه الاّ اتّباعى»؛(97) «به خدا سوگند ! اگر موسی زنده بود راهی به جز متابعت از من

نداشت.»

4 - و نیز فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه»؛(98) «هر کس دینش را تبدیل کرد او را بکشید.»

5 - در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: « حقّ علی ان اظهر دینک علی الادیان حتّی لایبقی فی شرق الارض و غربها دین الاّ دینک او یؤدّی الی اهل دینک الجزیه»؛(99) «بر من سزاست که دین تو را بر همه ادیان دیگر غلبه دهم تا این که در شرق و غرب زمین دینی به جز دین تو باقی نماند، یا این که به اهل دین تو جزیه دهند.»

6 - امام علی علیه السلام می فرماید: «رأس الحکمه لزوم الحقّ»؛(100) «بلندای حکمت، ملازمت و هماهنگی با حق است.»

7 - و نیز فرمود: «علیکم بموجبات الحقّ فالزموها»؛(101) «بر شما باد به لوازم حق که به آن گردن نهید.»

8 - امام صادق علیه السلام فرمود: «لو کان فی یدک جوزه و قال الناس لؤلؤه ماکان ینفعک وانت تعلم انّها جوزه، ولو کان فی یدک لؤلؤه و قال الناس انّها جوزه ماکان یضرّک وانت تعلم انّها لؤلؤه»؛(102) «اگر در دست تو گردویی بود و همه مردم گفتند که آن درّ است، هرگز به تو نفع نمی رساند؛ زیرا تو می دانی که آن گردو است. و اگر در دست تو درّ است و همه مردم گفتند گردو است هرگز به تو ضرر نمی رساند؛ زیرا تو می دانی که آن درّ است.»

9 - امام علی علیه السلام فرمود: «الحقّ منجاه لکلّ عامل، و حجه لکلّ قائل»؛(103) «حق مایه نجات بر هر کسی است که به آن عمل می کند و حجّت بر هر کسی است که قائل به آن است.»

10 - امام علی علیه السلام فرمود: «من صارع الحقّ صرع»؛(104)

«هر کس با حق به مقابله برخیزد به زمین خواهد خورد.»

11 - و نیز فرمود: «قلیل الحقّ یدفع کثیر الباطل، کما انّ القلیل من النار یحرق کثیر الحطب»؛(105) «کمی از حق، بسیاری از باطل را دفع خواهد کرد، همان گونه که کمی از آتش بسیاری از هیزم را می سوزاند.»

12 - امام صادق علیه السلام فرمود: «العزّ ان تذلّ للحقّ اذا لزمک»؛ (106) «عزّت در آن است که نسبت به حقّ خوار شوی هنگامی که با تو همراهی کرد.»

13 - امام علی علیه السلام به حارث بن حوط فرمود: «انّ دین اللّٰه لایعرف بالرجال بل بآیه الحقّ، فاعرف الحقّ تعرف اهله»؛(107) «هرگز دین خدا با مردان شناخته نمی شود بلکه به نشانه حق معلوم می گردد، پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.»

14 - و نیز فرمود: «لادلیل انصح من استماع الحقّ»؛(108) «هیچ راهنمایی خالص تر از گوش دادن به حق نیست.»

15 - امام باقرعلیه السلام فرمود: «اصبر نفسک علی الحقّ، فانّه من منع شیئاً فی حقّ اعطی فی الباطل مثلیه»؛(109) «خودت را در [قبول حق صبور گردان؛ زیرا کسی که از حق چیزی را منع کند از باطل دو برابر به او داده می شود.»

16 - امام علی علیه السلام فرمود: «اصبر علی مراره الحق، و ایاک حلاوه الباطل»؛(110) «بر تلخی حق صبور باش، و از شیرینی باطل بپرهیز.»

17 - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ألا لایمنعنّ رجلاً مهابه الناس ان یتکلّم بالحقّ اذا علمه، ألا انّ افضل الجهاد کلمه الحق عند سلطان جائر»؛(111) «آگاه باش! هرگز کسی را به جهت ترس از مردم مانع نشود تا در صورت علم به حق به آن تکلّم کند. آگاه باش! همانا بهترین جهاد

گفتار حق نزد سلطان ظالم است.»

18 - و نیز فرمود: «اقبل الحقّ ممّن أتاک به - صغیر او کبیر - و ان کان بغیضاً، و اردد الباطل علی من جاء به من صغیر او کبیر و ان کان حبیباً»؛ (112) «کسی که حق می گوید از او بپذیر، کوچک باشد یا بزرگ، گرچه دشمن تو باشد. و باطل را ردّ کن بر کسی که آن را آورده از شخص کوچک باشد یا بزرگ، گرچه او دوست تو باشد».

19 - امام علی علیه السلام فرمود: «الحقّ سیف علی اهل الباطل»؛ (113) «حق [همچون]شمشیری است بر اهل باطل.»

20 - و نیز فرمود: «من أبدی صفحته للحقّ هلک»؛(114) «هر کس رو در روی حق بایستد هلاک خواهد شد.»

21 - امام صادق علیه السلام فرمود: «لیس من باطل یقوم بإزاء الحقّ الاّ غلب اهل الحقّ الباطل، و ذلک قوله { بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِ ّ عَلَی الْباطِلِ فَیدْمَغُهُ... }»؛(115) «هیچ باطلی در مقابل حق قیام نمی کند جز آن که اهل حق بر باطل پیروز خواهد شد. و این است قول خداوند: "بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد".»

22 - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اذا اختلف الناس کان ابن سمیه مع الحق»؛(116) «هر گاه مردم اختلاف نمودند ابن سمیه با حق است.»

از مجموعه این روایات و روایات دیگر استفاده می شود که حق یکی است و برای انسان دست یافتنی است.

نقد مبانی و ادله عقلی پلورالیسم دینی

نقد مبانی و ادله عقلی پلورالیسم دینی

اینک به بررسی مبانی اندیشه پلورالیسم دینی در بخش عقلی می پردازیم و هر کدام را به طور جداگانه به نقد خواهیم کشید:

1 - گوهر یگانه ادیان

می گویند: شرایع، و مناسک ظاهری عبادت به تناسب گوناگونی ادیان مختلف است، امّا این تفاوت ها نقشی در گوهر مشترک و یگانه ادیان ندارد.

ادیان و پیروان آن ها همه در پی معرفت حق و جست و جوی یک حقیقت غایی هستند که خود بر آن نام های گوناگون گذاشته اند. هدف جمله ادیان آن است که آدمی را از خود ظاهر، ناپایدار و فانی، به حقیقت ثابت، پایدار و لایزال رهنمون سازد. «شوان» و شاگردان وی، و «شایر ماخر» از جمله کسانی هستند که به وحدت متعالی ادیان قائل اند.(117)

پاسخ: گرچه وحدت گوهری ادیان به طور اجمال مورد تأیید نصوص اسلامی است، ولی نکته این است که این وحدت، حقانیت تمامی ادیان را نتیجه نمی دهد؛ زیرا گوهر یگانه دین - چه اسلام باشد و یا هر دین دیگر - تصدیق و قبول آورنده آن دین را دربردارد، چه بدون تصدیق آورنده پیام، موضوع دین محقق نمی شود. تصدیق آورندگان ادیان از آن رو که در افق تاریخ واقع شده اند، ترتیب بعثت و پیام آوری آنان از جهت زمان را نیز در پی دارد و اولویت و آخریت در آن نقش دارد. و می دانیم که لازمه تصدیق پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان آخرین آورنده وحی الهی و دین آسمانی آن است که انسان ها در عصر کنونی مکلّف به پذیرش دیانت اسلامی اند. از همین رهگذر است که قرآن کریم تصدیق تمامی پیامبران الهی را با در نظر داشت ترتیب زمانی آن ها شرط بهره وری از گوهر دین (اسلام و ایمان) می شمارد

و می فرماید: { قُولُوا آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ إِلَينا وَما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ وَيعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِی مُوسی وَعِيسی وَما أُوتِی النَّبِيونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ؛(118) «بگوييد: ما به خدای جهان ايمان آورده ايم و به آنچه كه بر ما نازل شده ايمان داريم و به هر پيامی كه به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و فرزندگان يعقوب نازل شده ايمان داريم و به تورات موسی و انجيل عيسی و به هر آنچه از سوی خدا بر پيامبران داده شده ايمان داريم. ما هيچ يک از پيامبران را بر ديگری ترجيح نمی دهيم و در برابر خدا سر تسليم فرود آورده ايم.»

2 - تكافؤ دلايل

آنان می گويند: «ادامه حيات اديان بزرگ در گذر قرن ها و استدلال انديشمندان آن ها برای اثبات حقانيت اديان خاص، نشانگر آن است كه دلايل حقانيت اين اديان به مرتبه ای از اتقان رسيده كه برتری يک دين بر ديگری را ناممكن ساخته است...».(119)

پاسخ: گرچه اديان دارای روح و گوهر يگانه و مشترک اند، ولی سخن بر سر اين است كه در بخش تفاوت های اديان، آيا عقل انسان تمام اديان را برابر می شمارد و يا آخرين پيام رسيده از جانب خداوند را نزديک تر به حق و واقع می يابد؟

ترديدی نيست كه گزينه دوم به واقع نزديک تر و با خرد سازگارتر باشد.

قرآن كريم به هنگام برشماری ويژگی های پيامبران مبنی بر اين كه جملگی حامل رسالت الهی و دارای خشيت و فروتنی در برابر خداوند هستند، ويژگی پيامبر اسلام را تنها در اين می داند كه او آخرين فرستاده خدا است، آنجا كه می فرمايد: { الَّذِينَ يبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَيخْشَوْنَهُ وَلا يخْشَوْنَ أَحَداً

إِلاَّ اللَّهَ وَكَفى بِاللَّهِ حَسِيباً. ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخاتَمَ النَّبِيينَ ؛(120) «همانا پیامبرانی که رسالت خدا را تبلیغ می کنند و از او در هراسند و جز خدا از هیچ کس نمی هراسند، خداوند برای حسابرسی کافی است. محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده الهی و خاتم پیامبران است.»

3 - دوری حقیقت از دسترسی عقل

آنان می گویند: «جهان واقع بسی پیچیده تر از آن است که احکام عقلی ساده بتوان درباره آن مطرح کرد و به یک طرح به گونه ای جزمی دل بست؛ زیرا که بیشتر یقین های آدمیان ظنّی بیش نیست...».(121)

پاسخ: عاجز شمردن عقل از رسیدن به حق و واقع، در حقیقت بستن زنجیر به پای عقل و ستیز با آن و تمسخر خرد آدمیان است.

قرآن بر این مطلب تأکید مضاعف دارد که انسان باید تنها و تنها از راهی برود و از هدفی پیروی کند که نسبت به آن علم و آگاهی قطعی و روشن داشته باشد و از پیمودن مسیر مشکوک و مظنون بپرهیزد، و راه رسیدن به شناخت و آگاهی قطعی و یقینی را نیز دو راه حس و عقل معرفی می کند، آنجا که می فرماید: { وَلا تَقْفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً}؛(122) «در پی آنچه بدان علم نداری مرو، چه گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.»

و در جایی دیگر می فرماید: { قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ ؛(123) «گفتند: که پروردگار فرزندی را برگزیده است، خداوند از این نسبت ها

مبرّا می باشد. او از همگان بی نیاز است، آنچه در آسمان ها و زمین است همه از آن اوست. شما بر این ادعای خود دلیل قطعی ندارید. آیا آنچه بدان علم و آگاهی ندارید به خدا نسبت می دهید؟»

از سوی دیگر، قرآن با همان تأکید که انسان را از ظنّ و گمان پرهیز می دهد، به تفکّر، تدبّر، نظر و تعقّل در طبیعت، تاریخ، آفرینش و پدیدارها فرا می خواند. این فراخوان به اندیشه و تدبّر هرگز نمی تواند به این مقصود باشد که هر چند خرد آدمی به واقعیت و حق نمی رسد باز هم باید بیندیشد، بلکه از آن جهت است که انسان با اندیشه صحیح و بدون پیش فرض های ناصواب می تواند به واقع و حقیقت برسد.

4 - فراگیری لطف و هدایت الهی

جان هیک می نویسد: «می توان قبول کرد که خدای مهربان، انسان را برای تشکیل نظام اساسی خود آزاد گذاشته است ولی آیا می توان فرض کرد پدر آسمانی که همه انسان ها را با محبّتی بی نهایت و یکسان دوست دارد، دستور داده باشد فقط کسانی که شانس به دنیا آمدن در بخشی خاص از جهان را دارا هستند، فرصت نجات داشته باشند».(124)

پاسخ: اولاً: ما معتقدیم که هر کس در عصر هر پیامبری و قبل از رسیدن پیامبر جدید با عمل به دستورات آن پیامبر فرصت نجات را دارد و می تواند به نجات برسد.

ثانیاً: لازمه لطف عام و هدایت گری خداوند آن است که انبیا و رسولان خویش را به سوی انسان ها بفرستد، و اگر پیام آنان به کسانی نرسید آن ها را عذاب و کیفر ندهد، امّا اگر پیام رسید و فردی یا افرادی هر چند اکثریت به دلایل و انگیزه هایی از پذیرش حق سر باز زدند، این امر

سبب نمی شود که گمراهی به حقّ و حقانیت تبدیل شود.

لازمه لطف عام و هدایت الهی ارسال رسل است و بس، اگر واکنش مردم مثبت بود و به پیام جدید روی آوردند بر هدایتند وگرنه، یا از محیط پیام دورند و تلاش می کنند و نمی رسند که معذورند، و یا به اختیار، گمراهی را در پیش گرفته اند.

5 - تکثّر فهم دینی

آنان می گویند: «دین در مقام اثبات برآیند فهم های ما از متن است. متن خود صامت است و ما باید آن را بر سر سخن آوریم. و از سویی فهم ما در هاله ای از پیش فرض ها و انتظارها قرار دارد و هنگامی که به سراغ متن می رویم آن را متناسب با پرسش ها و پیش فرض های خود فهم می کنیم و از طرفی دیگر، چون پیش فرض ها و انتظارات همواره از بیرون متن وارد می شوند و بیرون نیز همیشه در حال دگرگونی و گردش است فهم ما از متن نیز همواره در حال دگرگون شدن است...».(125)

پاسخ: این مطلب مربوط به بحث «هرمنوتیک» است. بزرگان دو تفسیر مختلف برای هرمنوتیک از نظر واقعیت دارند:

الف) هرمنوتیک روش شناشی ب) هرمنوتیک فلسفی «اگوست ولف» در تعریف «هرمنوتیک» می گوید: «علم به قواعد کشف اندیشه مؤلّف و گوینده است».

«شلایر ماخر» می گوید: «روش جلوگیری از خطر بدفهمی یا سوء فهم است».

«ویلهم دیلتای» می گوید: «یک نوع روش شناسی علوم انسانی، در مقابل روش شناسی علوم طبیعی است».

«پل ریکو» می گوید: «دانشی است که به شیوه فهم و مکانیزم تفسیر متون می پردازد».(126)

هرمنوتیک روش شناسی:

..

مؤلّفی که متنی را از خود به یادگار می گذارد حامل پیامی است به نسل حاضر و آینده، و طبعاً هدف مفسّر نیز کشف واقعیت این پیام است. قرآن می فرماید: {

أَفَلا يتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ؛(127) «آيا در قرآن تدبّر نمى كنند.»

بزرگان براى تفسير قرآن شروطى را ذكر كرده اند؛ زيرا تفسير قرآن جنبه روشى دارد نه فلسفى، و در پرتو آن شروط انسان مى تواند به مقاصد الهى رهنمون شود.

1 - شناخت الفاظ (علم لغت)

2 - شناخت تناسب برخى از الفاظ با برخى ديگر (علم اشتقاق)

3 - شناخت عوارض الفاظ (علم صرف و نحو)

4 - شناخت قرائات مختلف 5 - شناخت شأن نزول آيات (علم آثار و اخبار)

6 - شناخت بيانات پيامبر صلى الله عليه وآله در تفسير آيات 7 - شناخت ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مسائل اجتماعى و اختلافى (اصول)

8 - شناخت مسائل فرعى (علم فقه)

9 - شناخت مسائل عقلى (علم كلام)

10 - علم موهبتى، كه خداوند در اختيار كسانى قرار داده كه بداند و عمل كند، كه آن در سايه انجام كارهاى صالح به دست مى آيد؛ قال اللَّه تعالى: { وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدى ؛(128) «كسانى كه هدايت يافته اند [خداوند] بر هدايتشان مى افزايد.»

و در مورد تفسير حديث نيز شروطى را ذكر كرده اند كه از آن جمله است:

1 - صدور حديث از معصوم با سند صحيح باشد.

2 - متن با توجه به كاربرد دستور زبان و ديگر شرايط كه در علم الحديث گفته اند، تفسير شود.(129)

هرمنوتيک فلسفى:

بنیانگذار هرمنوتیک جدید «شلایر ماخر» نظریه ای دارد که باید آن را هرمنوتیک فلسفی نامید و اندیشه های او حول دو محور دور می زند:

1 - آگاهی از فرهنگ و شرایط حاکم بر مؤلّف به هنگام نگارش کتاب.

2 - آگاهی از ذهنیت خاصّ مؤلّف.

در مورد مبنای اول می گوییم: این سخن به هیچ نحو در وحی الهی صحیح نیست؛ زیرا پیامبران یک رشته حقایق را

از عالم غیب دریافت کرده اند که ارتباطی با محیط خویش و فرهنگ حاکم بر آن ندارد.

به عبارت دیگر: قرآن در تبیین معارف و عقاید و احکام و دستورات، خبرها و گزارش ها، هیچ گاه متأثّر از افکار و آداب روز نبوده است، مگر در مواردی که به نکوهش آداب و فرهنگ آن روز پرداخته است.

اگر هم سخن «شلایر ماخر» را بپذیریم جایگاه آن، فقط کتاب های بشری است که بر اصول فرهنگی و آداب و دانش روز نوشته شده باشد نه در مورد وحی الهی و سخنان معصومان علیهم السلام که از عالم بالا سرچشمه گرفته، و نه از اندیشه انسان، تا ذهنیت آنان مطرح گردد.

بنابراین، دکتر سروش تحت تأثیر «شلایر ماخر» و او نیز تحت تأثیر «کانت» واقع شده است. او در علوم نظری برای خود اصلی را تأسیس کرده و می گوید:

شناخت دو رکن دارد:

1 - ماده، همان است که انسان آن را از طریق حس به دست می آورد.

2 - صورت، همان مقولات ذهنی است که از لوازم ذات شناسنده و از خصایص و لوازم عقل فرد به شمار می رود. مطابق این اصل، دریافت های پیراسته از قالب های ذهنی، به چنگ کسی نمی آید، و نتیجه این نظریه این می شود:

الف) دخالت ذهنیت مفسّر، یک واقعیت اجتناب ناپذیر است.

ب) فهم عینی و واقعی متن امکان پذیر نیست.

ج) به تعداد افراد به خاطر پیش فرض های آنان تفسیرهای مختلف در مورد متن داریم.

د) فهم ثابت و نهایی از متن وجود ندارد.

ه) از آنجا که تفسیر متن عبارت است از ترکیب پیش داوری ها با متن، مفسّر کاری با قصد و نیت مؤلّف ندارد.

و) معیاری برای سنجش و داوری تفسیر معتبر از نامعتبر وجود ندارد.

نتیجه: هیچ

فهمی برتر از فهم دیگری نیست.

در پاسخ این ادعا می گوییم:

پیش فرض ها دارای اقسامی است:

1 - پیش فرض های مشترک در تفسیر هر متن و یا هر پدیده باید پیش فرض هایی محترم شمرده شوند تا راه تفسیر پدیده بازگردد؛ مثل این که:

- نویسنده متن عاقل و خردمند بوده باشد.

- درخواست ها یا گزارشات او در این متن از اراده جدّی او ریشه گرفته است.

- او در گزارش و نگارش توریه را پیش نگرفته است.

- از آنجا که حکیم است، بر ضدّ غرض خود کاری صورت نداده است.

- بر خلاف قواعد زبان چیزی ننوشته است.

- او هر واژه ای را در معنای خود به کار برده است و اگر به مناسبتی لفظ را در غیر معنای واقعی به کار برده طبعاً، همراه با قرینه بوده است.

این پیش فرض ها جای انکار نیست و هر فردی بخواهد دست به تفسیر بزند باید این اصول را محترم بشمارد.این نوع پیش فرض ها نه تنها مانع از فهم حقیقت نیست بلکه وسیله فهم مقاصد نویسنده است.

2 - پیش فرض های غیر مشترک تفسیر هر پدیده ای بر اثر پیشرفت علم بر پایه یک رشته اصولی استوار است که همگان آن را قبول دارند، و بر اثر برهان عقلی یا تجربه های یقین آفرین، این اصول حالت موضوعی و واقعی به خود گرفته است.

3 - پیش فرض های تطبیقی گاهی مفسّر یک رشته اصولی را که در علوم طبیعی و یا نجوم که با معیارهای غیر قطعی به ثبوت رسیده، اصول موضوعی و واقعی تلقّی می کند و آن گاه به تفسیر متن دینی می پردازد، این در حقیقت با قالب های ذهنی خود قرآن را آمیخته است. یک چنین مفسّری هرگز به واقع نمی رسد.اگر اندیشه

آنان اندیشه صحیحی باشد در چنین نوع از تفسیرها صادق است که در روایات از آن به «تفسیر به رأی» تعبیر شده و از آن شدیداً نهی شده است، ولی پیش فرض های مشترک و غیر مشترک این چنین نیستند.

آری، اگر اختلاف فتوا در برداشت از آیات و متون دینی هست، مربوط به تعدّد قرائت نیست، بلکه معلول رعایت نکردن قواعد تفسیر است.

آثار هرمنوتیک فلسفی:

عقیده به هرمنوتیک فلسفی آثار سوء بسیاری دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - ترویج شکّاکیت و نسبیت قبل از ظهور فلاسفه واقع گرا؛ امثال سقراط و افلاطون و ارسطو، مسأله سوفیسم رواج داشت که با آمدن آنان مهار شد، ولی اکنون پس از قرن ها همان مکتب به نوعی دیگر رخ نموده است، و شکّاکیت در لباس نسبیت زنده شده است. و حاصل این نظریه جز جهل پروری و صحّه گذاری بر نادانی انسان چیز دیگری نیست.

2 - انتحار این نظریه به دست خویش برخی از نظریه ها نخستین قربانی آن خود آن نظریه است، که نظریه این افراد از این قبیل است.

3 - شکّ پروری نظریه «کانت» جز شک پروری نتیجه دیگری ندارد، با آن که او خود را یک فرد رئالیست می داند، لذا او در نتیجه به ایدئالیسم کشیده می شود همان گونه که این اشکال را «نیچه» و «هگل» به «کانت» کرده اند.

4 - وجود دانش های حقیقی ما یک رشته دانش های انسانی داریم که هیچ فردی آن ها را از خارج نگرفته و بر فرض اخذ از خارج، با هیچ قالبی پیش ساخته قالب گیری نشده است؛ مانند: امتناع اجتماع نقیضین، امتناع اجتماع ضدّین، بطلان دور و تسلسل، نیاز هر ممکن الوجود به علت.

5 -

نرسیدن به حقیقت مطلق اگر واقعاً حقیقت مطلق در دست هیچ کس نیست و هر کس از عینک رنگی خاصی به حقیقت می نگرد پس باید گفت: تمام شرایع یا ادیان، صراطهای غیرمستقیم؛ و از شهود حقیقت مطلق می باشند و بشر از ابتدا هیچ گاه به حقیقت دست نیافته است و تا روز رستاخیز نیز چنین خواهد بود.

6 - محدودیت نظریه این نظریه بر فرض صحّت، کثرت دینی در بخش آموزه های عقیدتی را توجیه می کند نه در آموزه های احکام عملی و اخلاقی.

6 - تکثر ادیان، خواست خداوند!!

سروش می گوید: «اوّل کسی که بذر پلورالیسم را در جهان کاشت خود خداوند بود که پیامبران مختلف فرستاد و بر هر کدام ظهوری کرد و هر یک را در جامعه ای مبعوث و مأمور نمود و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد و چنین نمود که کوره پلورالیسم گرم شد».(130)

پاسخ: اولاً: هیچ گاه تعدّد شرایع در عرض یکدیگر، از جانب خداوند نبوده است، بلکه در طول یکدیگر بوده است، به این نحو که هر شریعتی طبق مقتضای حال مردم آن جعل شده و برای مردم فرستاϙĀشده است و بعد از گذشت مدتی از زمان و عمل به آن شریعت و تکامل مردم به توسط آن، خداوند متعال پیامبری دیگر با شریعت جدید فرستاده است.

ثانیاً: در ذهن و زبان هر یک از انبیا تفسیر نیست، بلکه عین حق و حقیقت و واقع و نفس الأمر است که آن ها از آن اطلاع پیدا کرده و بدون هیچ خطا و اشتباهی برای مردم تبیین کرده اند.

پاسخ های عمومی دیگری که قبلاً از این قضیه دادیم می توان در این مورد نیز مطرح کرد.

نقد مبانی و ادله نقلی پلورالیسم دینی

نقد مبانی و ادله نقلی پلورالیسم دینی

طرفداران پلورالیزم دینی به برخی از آیات و روایات اسلامی نیز تمسّک کرده اند:

1 - حلیت طعام اهل کتاب

آنان به برخی از آیات تمسّک کرده که دلالت بر حلیت طعام اهل کتاب و ازدواج با آنان دارد.(131)

پاسخ: اولاً: چگونه به این آیات استدلال شده و از آیات دیگر که اهل کتاب را دعوت به اسلام می کند غفلت شده است.

ثانیاً: این آیات اشاره به مورد عسر و حرج برای مسلمانان دارد و هرگز دین آن ها را تأیید نمی کند.

ثالثاً: آیه اشاره به پلورالیسم رفتاری دارد.

رابعاً: نکاح ابتدایی با اهل کتاب به طور اجماع باطل است.

2 - جزیه اهل کتاب و عدم الزام به اسلام

برخی می گویند: اسلام اهل کتاب را به اسلام الزام و اجبار نکرده است، بلکه پرداخت جزیه با بقای بر دین خود را نیز کافی می داند.

خداوند متعال می فرماید: { قاتِلُوا الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْیوْمِ الْآخِرِ وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِ ّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یعْطُوا الْجِزْیةَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(132) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمارند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

پاسخ: اولاً: اسلام هیچ گاه نمی خواهد کسی با زور و تهدید و اکراه وارد اسلام شود: {لا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ ؛(133) «در [قبول دین اکراهی نیست.» و اگر کسانی نخواستند که اسلام را بپذیرند ولی به یک دینی ملتزم هستند و بت پرست نیستند و مطابق قرارداد صلحی که با مسلمین می بندند درصدد تعرّض به مسلمانان بر نمی آیند، اسلام با شرایطی خاص آن ها را به حال خود واگذار می کند، نه این که از دین و آیین آن ها راضی

باشد.

ثانیاً: خود آیه اشاراتی بر بطلان نظریه پلوراليسم دارد:

الف) اعلان جنگ با اهل کتاب.

ب) تكذيب ايمان اهل كتاب.

ج) خروج اهل کتاب از دین حق.

د) جزیه، غایت ترک قتال.

ه) گرفتن جزیه با نهایت خواری.

ثالثاً: آیه فوق اشاره به پلوراليزم رفتاری دارد همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

3 - تسلیم مطلق در برابر خداوند متعال

گفته شد که حقیقت دین همان عدالت و تسلیم در برابر خداوند است، حال در قالب هر آیینی تحقق پیدا کند؛ زیرا تمام ادیان در برابر پروردگار تسلیم هستند.

حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند برای امت و نسل خود درخواست اسلام حقیقی را می نماید و می گوید: { رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَينِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ؛(134) «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند به وجود آر.»

حضرت موسی علیه السلام نیز قوم خود را مسلمان می خواند، آنجا که در قرآن آمده است: { وَقالَ مُوسى يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَيهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ؛(135) «موسی گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید بر او توکّل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.»

پاسخ: اولاً: گرچه اسلام در لغت به معنای تسلیم است ولی با توجه به معنای استعمالی آن در قرآن مجید به سه معنا به کار رفته است:

الف) معنای تکوینی؛ آنجا که می فرماید: { وَلَهُ أسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَإِلَیهِ یرْجَعُونَ ؛(136) «و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر [فرمان او تسلیم اند، و همه به سوی او بازگردانده می شوند.»

ب) تسلیم و خضوع در برابر خداوند؛ این معنا گوهر همه ادیان

الهی را تشکیل می دهد.

ج) آیین اسلام و شریعت خاص محمّدی؛ خداوند متعال می فرماید: { اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً }؛(137) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاویدانِ]شما پذیرفتم.»

و نیز می فرماید: { وَقُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَالْأُمِّیینَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا }؛(138) «و به آن ها که اهل کتاب هستند [= یهود و نصارا] و بی سوادان [= مشرکان]بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ اگر [در برابر فرمان خدا و منطق حق تسلیم شوند، هدایت می یابند.»

علاوه بر این آیات، ده ها آیه دیگر نیز واژه اسلام را در مفهوم شریعت اسلام به کار برده است.

ثانیاً: اگر قرآن امت های پیشین را مسلمان می خواند به جهت حق دانستن ادیان پیشین در ظرف زمانی خود آن هاست.

4 - تعبیر قرآن به صراطهای مستقیم

می گویند: قرآن، صراط مستقیم مربوط به انبیا را به صورت نکره (صراط مستقیم) یعنی راهی راست آورده است نه به صورت معرفه که به معنای راه راست است. مثلاً می فرماید: { إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیم ؛(139) «که تو قطعاً از رسولان [خداوند] هستی. و بر راهی راست [قرار داری .»

و در جایی دیگر می فرماید: { وَیهْدِیکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً }.(140)

و درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: { وَهَدَیناهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ .(141)

پاسخ: قرآن کریم، صراط مستقیم را در جایی به صورت معرفه آورده است، آنجا که می فرماید: { اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ و در جایی دیگر می فرماید: { وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ... }.(142) و درباره حضرت موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: { وَهَدَیناهُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ (143).

بنابراین همه پیامبران یک راه را

پیموده اند و آن صراط مستقیم عبادت و بندگی و توحید است، و نکره آوردن صراط مستقیم در آیات دیگر بر اهمیت و دقت در آن دلالت دارد، نه بی شمار بودن یا نامعلوم بودن آن. آری، آنچه متعدّد است سُبُل الهی است نه صراط مستقیم.

5 - در تورات تفصیل هر چیزی است

خداوند متعال می فرماید: { ثُمَّ آتَینا مُوسَی الْکِتابَ تَماماً عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ وَتَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیءٍ وَهُدی وَرَحْمَةً }؛(144) «سپس به موسی کتاب [آسمانی دادیم، [و نعمت خود را] بر آن ها که نیکوکار بودند، کامل کردیم، و همه چیز را [که مورد نیاز آن ها بود، در آن روشن ساختیم، کتابی که مایه هدایت و رحمت بود.»

پاسخ: آیه مربوط به عصر حضرت موسی است. لذا خداوند متعال در جای دیگری می فرماید: { وَکَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَکَ یأْخُذُوا بِأَحْسَنِها }؛(145) «و برای او در الواح، اندرزی از هر موضوعی نوشتیم، و همه چیز را تفصیل دادیم، پس آن را با جدّیت بگیر، و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند.»

از این آیه استفاده می شود که تنها قوم حضرت موسی علیه السلام یعنی بنی اسرائیل مأمور بوده اند تا به تفصیل الواح تورات اخذ کرده و به آن عمل نمایند.

اسلام و هدف زندگی

اسلام و هدف زندگی

یکی از سؤال هایی که در بین مردم علی الخصوص جوان ها رایج است این که: «هدف از زندگی چیست؟ چرا و به چه جهتی خداوند متعال ما را آفریده است؟ آیا به این جهت آمده ایم که در این دنیا تعدّی و تجاوز کرده و به مستضعفان ظلم نماییم؟ آیا به جهت خورد و خوراک و عیش و نوش به این دنیا آمده ایم؟ آیا بدین جهت آمده ایم تا با تکالیف سخت، جزایی را کسب نماییم تا در عالم دیگر در بهشت در ناز و نعمت به سر بریم؟ و یا این که برای خلقت انسان هدفی والاتر و عالی تر در نظر گرفته شده است؟

آرای مختلف را در اینجا مورد بررسی قرار می دهیم

و قول حق را از قرآن و روایات استخراج می کنیم.

تاریخچه بحث

از دوران های قدیم، در هر جامعه ای، افرادی با اشکال گوناگون از هدف زندگی و فلسفه آن سؤال و پرس وجو می کردند.

افلاطون گفته است: «کسی که نمی داند از کجا آمده و به کجا می رود و هدف اعلای زندگی که باید خود را برای وصول به آن به تکاپو بیندازد چیست، منکر خویشتن است».(146)

از سقراط نقل است که گفت: «زندگی بررسی نشده ارزش زیستن ندارد».

در اوستا این گونه از فلسفه خلقت سخن به میان آمده است: «ای آفریننده بزرگ و دانا ! از راه خرد و بینش و الهام، راز پدید آمدن آفرینش را از روز اول به من بیاموز تا حقیقت را به مردم جهان آشکار سازم».(147)

به همین جهت اسلام به این موضوع پرداخته و در مجالات مختلف و با تعبیرات متفاوف به هدف اصلی خلقت اشاره کرده و مردم را برای توجه به آن تشویق می نماید:

خداوند متعال می فرماید: { أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَينا لا تُرْجَعُونَ ؛(148) «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم، و به سوی ما بازگردانده نمی شوید.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «رحم اللّه امرءً علم من أین و فی أین و الی أین»؛(149) «خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده و در کجا زندگی می کند و به کجا خواهد رفت.»

مولوی مضمون این حدیث را به شعر درآورده و می گوید:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتنم مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بود است مراد وی از این ساختنم زکجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر ننمایی وطنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته ام از بدنم من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آن که آورد مرا باز برد در وطنم(150)

شمس تبریزی به مریدان خود چنین سفارش کرده است:

«در بند آن باش که من کی ام و چه جوهرم؟ به چه آمدم و به کجا می روم؟ و اصل من از کجاست؟ و این ساعت در چه ام؟ و روی به چه دارم؟»(151)

مولوی در جای دیگر می گوید:

لحظه ای در خود نگر تا کیستی از کجایی وز چه جایی، چیستی؟

مفهوم هدف و زندگی

«هدف» عبارت است از حقیقتی که آگاهانه و مشتاقانه به دست آوردن آن، محرّک انسان به سوی انجام حرکات معینی می شود که آن حقیقت را قابل وصول می سازد.

هدف، دارای جنبه های مختلفی است:

1 - جنبه درون ذاتی؛ که مربوط به ملایمت با طبیعت انسانی است که موجب اشتیاق می شود.

2 - جنبه برون ذاتی؛ که وجود واقعی هدف است و وصول به آن مطلوب آدمی است.

«زندگی» همان جنبه بدیهی حیات است؛ یعنی انسان دارای پدیده ای است که به وسیله آن حرکت می کند، احساس دارد، لذّت می برد، درد می کشد، دانایی به دست می آورد و... .

انگیزه های سؤال از هدف زندگی

کسانی که از هدف زندگی سؤال می کنند انگیزه های مختلفی دارند. و به تعبیر دیگر عوامل مختلفی باعث می شود که از هدف و فلسفه زندگی انسان سؤال کنند، از قبیل:

1 - مواجهه انسان با ناپایداری زندگی و بی وفایی دنیا.

2 - مواجهه با مرگ دوستان.

3 - شکست در هدف گیری ها و کارهای زندگانی.

4 - شرایط نامساعد اجتماعی.

5 - معمّا شدن آفرینش.

و...

متأسّفانه در بین مردم کمتر سؤال حقیقی از فلسفه خلقت انسان می شود، بلکه از آن جهت که به اهداف و مقاصد خود نمی رسند به سراغ فلسفه زندگی می روند، و تنها به حیات طبیعی نگریسته و درصددند تا فلسفه زندگی را از همین حیات به دست آورند. گرچه برخی از فلاسفه به طور مستقل این موضوع را مورد بررسی قرار داده و برخی نیز یأس از زندگی سبب شده که جرقّه ای برای آنان در دنبال کردن این سؤال پدید آید.

هدفمند بودن خلقت

هدفمند بودن خلقت

درباره این عالم با دو نوع جهان بینی روبه رو هستیم:

1 - جهان بینی الهی

مطابق این جهان بینی، عالم را خالقی از ماورای طبیعت به نام «اللَّه» است، که جهان را بر اساس حکمت و غایتمندی خاص خلق کرده و آن را برای رسیدن به این هدف سوق می دهد.

ولی در بین کسانی که قائل به مبدأ ماورای طبیعی بر این عالم قائلند مذهبی است به نام مذهب اشاعره که افعال خداوند را غرض دار و هدفمند نمی داند؛ زیرا معتقد است که در این صورت لازم می آید که آن مبدأ متعالی به آن هدف محتاج باشد، در حالی که الهیون دیگر در جواب آنان می گویند: لازم نیست که تمام هدف ها و غرض ها به جهت استکمال فاعل باشد تا منجرّ به نیاز در خداوند شود، بلکه برخی از هدف ها و غرض

ها در استکمال فعل یعنی مخلوقات است، و در مورد خداوند از این قبیل است.

در اینجا دو اشکال متصوّر است:

1 - بازگشت نفع و غایت فعل به غیر خداوند از دو صورت بیرون نیست:

الف) نفع رساندن به غیر و نفع نرساندن به غیر برای خداوند یکسان است که این ترجیح بلامرجّح بوده و باطل است.

ب) این دو با یکدیگر تفاوت دارند و نفع رساندن به غیر، اولی و انسب به حال خداوند است که این همان استکمال است، و استکمال در خداوند به هر صورتی که باشد محال است.(152)

پاسخ: اولویت مستلزم استکمال نیست؛ زیرا معنای اولویت داشتن فعل برای فاعل این است که فعل با صفات و ویژگی های فاعل هماهنگ است.

الف) فاعل غنی بالذات است و حکیم، که اولویت نسبت به او این است که فعلش غایتمند بوده و آن غایت به غیر او

بازگردد.

ب) فاعل فقیر بالذات است، که اولویت غایتمندی فعل به حال او این است که او به واسطه آن فعل از نقص به کمال برسد.

2 - غایتمندی فعل مستلزم آن است که غیر از فاعل و فعل او واقعیت دیگری باشد که به عنوان غایت فعل بر آن مترتّب گردد؛ یعنی فعل واسطه تحقق غایت است. این فرض در مورد خداوند و افعال او متصوّر نیست؛ زیرا همه موجودات، افعال الهی اند و از این جهت تفاوتی میان آن ها نیست که برخی واسطه و برخی غایت به شمار آیند... .(153)

پاسخ: 1 - این که همه موجودات بدون واسطه از سوی خداوند آفریده می شود از نظر عقلی و تجربی پذیرفته نبوده و با نصوص و ظواهر دینی نیز سازگاری ندارد. اصل علیت و معلولیت که از اصول مسلّم عقلی است، مورد تأیید وحی و تجربه است. بنابراین، برخی از موجودات واسطه پیدایش برخی دیگر می باشند، گرچه خالق بالذات جز خداوند نیست و سلسله علت ها و اسباب به خداوند منتهی می گردد. 2 - در نگاه کلّی به جهان از آن جهت که جهان آفریده خدا است جز فاعل و غایت جهان نخواهد بود، ولی در نگاهی جزئی و تفصیلی، پاره ای از موجودات در خدمت پاره ای دیگر می باشند و برخی غایت برخی دیگر.

قول به تفصیل تفتازانی می گوید: «حق این است که تعلیل برخی از افعال به ویژه احکام شرعی به مصالح و حکمت ها مطلبی است آشکار، مانند حدود و وجوب کفارات و حرمت مسکرات و مانند این ها، چنان که نصوص دینی نیز بر این مطلب گواهی می دهد:

خداوند متعال می فرماید: { وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلاَّ لِيعْبُدُونِ ؛(154) «من جنّ و انس

را نیافریدم، مگر آن که عبادتم کنند [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند].»

و نیز می فرماید: { مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ... }؛(155) «به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که...».

و نیز می فرماید: { فَلَمّا قَضی زَیدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَی لا یکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ ؛(156) «هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد [و از او جدا شد] ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان نباشد...».

ولی تعمیم این مطلب و این که هیچ یک از افعال خداوند خالی از غایت و غرض نیست محلّ بحث و تأمّل است.(157)

پاسخ: مسأله غایتمندی افعال الهی از مسائل تعبّدی نیست تا به مواردی که در نصوص دینی آمده است بسنده شود، بلکه مسأله ای است عقلی، و احکام عقلی غیر قابل تخصیص است.

دیدگاه حکما

شارح مواقف دیدگاه حکما را با خود هماهنگ دانسته و می گوید: «و وافقهم علی ذلک جهابذه الحکماء و طوائف الالهیین»؛(158) «و موافقت کرده آنان را در این مطلب بزرگان حکما و طوایف الهیون.»

اشکال: این برداشت نادرست است؛ زیرا ملاصدرا می گوید: «حکما به طور کلّی غایت و غرض را از افعال الهی نفی نکرده اند، آنچه آنان نفی کرده اند وجود غایت و غرضی غیر از ذات الهی برای مطلق هستی و برای نخستین فعل الهی است. امّا برای افعال خاص و مقید، غایت های ویژه ای اثبات کرده اند، چنان که کتاب های آنان سرشار از بحث در فایده و غایت موجودات است».(159)

2 - جهان بینی مادی

گروهی دیگر معتقدند که جهان از ماده به وجود آمده و فاعل باشعوری آن را به وجود نیاورده است و نمی توان برای عالم، هدف و غرضی را در

نظر گرفت.

در مباحث اعتقادی به این دیدگاه به طور مفصّل پرداخته شده و از آن جواب داده شده است.

غایتمندی افعال الهی در آیات

قرآن کریم بر هدفمند بودن عالم خلقت؛ خصوصاً انسان تأکید فراوان کرده است، آنجا که می فرماید: { إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذِینَ یذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ }؛(160) «مسلّماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و در آمد و رفت شب و روز، نشانه ها [ی روشنی]برای خردمندان است. همان ها که خداوند را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند، و در سراسر آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [و می گویند:]بار الها! این ها را بیهوده نیافریده ای، منزّهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.»

و نیز می فرماید: { وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَما بَینَهُما باطِلاً }؛(161) «ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست بیهوده نیافریدیم.»

و می فرماید: { وَما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَینَهُما لاعِبِینَ ؛(162) «و ما آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است را به بازی [و بی هدف نیافریدیم.»

و نیز می فرماید: { أَ وَلَمْ یتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَینَهُما إِلاَّ بِالْحَق ّ }؛(163) «آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق نیافریده است؟!»

و نیز می فرماید: { أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَینا لا تُرْجَعُونَ ؛ (164) «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی گردید؟»

و نیز می فرماید: { أَ یحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یتْرَکَ سُدی ؛(165) «آیا

انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟ !»

غایتمندی افعال الهی در روایات

1 - امام رضاعلیه السلام می فرماید: «ان سأل سائل فقال: هل یجوز ان یکلّف الحکیم عبده فعلاً من الأفاعیل لغیر علّه و لامعنی؟ قیل له: لایجوز ذلک، لانّه حکیم غیر غائب و لاجاهل»؛(166) «اگر کسی سؤال کند و بگوید: آیا جایز است که شخص حکیم بنده اش را به کاری از کارها بدون علّت و جهتی تکلیف کند؟ به او گفته می شود: این تکلیف جایز نیست؛ زیرا او حکیمی است که نه غایب است و نه جاهل.»

2 - امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که «چرا خداوند بندگان را آفرید؟» می فرماید: «انّ اللّه تبارک و تعالی لم یخلق الخلق عبثاً و لم یترکهم سدی، بل خلقهم لإظهار قدرته و لیکلّفهم طاعته فیستوجبوا بذلک رضوانه، و ماخلقهم لیجلب منهم منفعه ولالیدفع بهم مضرّه بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم الی نعیم الأبد»؛(167) «همانا خداوند تبارک و تعالی عالم را بیهوده نیافریده و آنان را به حال خود رها نکرده است، بلکه آنان را به جهت اظهار قدرتش آفریده است. و تا این که آن ها را به طاعتش تکلیف کند تا به توسط آن مستوجب خشنودی او شوند. و آنان را نیافریده تا از ایشان جلب منفعت کرده و یا دفع ضرر نماید، بلکه آنان را به جهت نفع رساندن و رساندنشان به نعمت دائمی خلق کرده است.»

ظهور پوچ گرایی

برخی از مردم بعد از آن که نتوانستند در این موضوع به نتیجه صحیحی برسند با مواجهه مشکلات زندگی و با نداشتن تصویر عقلایی از آن، به پوچ گرایی افتادند و دنیا و زندگی در آن را سراسر خیال پنداشتند. لذا بر هر فرد لازم است که با بررسی صحیح به هدف غایی

خلقت رهنمون گردد.

آلبر کامو می گوید: «... کسان بسیاری به زندگی خود خاتمه می دهند چون معتقدند که زندگی به زحمت زیستن آن نمی ارزد... پس به عقیده من، معنای زندگی واجب ترین مسأله است».(168)

به همین جهت است که حتی برخی از دانشمندان غربی به جهت عدم ترسیم صحیح از هدف زندگی به پوچ گرایی افتاده اند. اشخاصی همچون: فرانتس کافکا، آلبر کامو، ساموئل بکت، آرتور آداموف، ژان پل سارتر، اوژن یونسکو و دیگران. اینان درباره زندگی دیدگاه پوچ گرایی نسبت به آفرینش پیدا کرده اند و لذا به صورت داستان، مقاله و نمایشنامه، پوچی و بی معنایی زندگی را تبیین نموده اند.

دکتر هشترودی از جمله کسانی بود که چون معمای آفرینش را در نیافته بود به نومیدی و پوچی کشانده شد. همسر وی می نویسد: «همین نتوانستن و سر در نیاوردن، دکتر را به تب و تاب می انداخت. بازتاب این ناتوانی در برابر معمّای وجود پرخاش ها، تنگ خلقی ها و خروشیدن ها بدل می شد. روزهای آخر عمر به همین خاطر انزوا گزید و از همه برید». (169)

اندیشه مرگ و حل نشدن معمای آن نیز از جمله عواملی است که برخی را به سوی یأس و بدبینی کشانده است، همان گونه که در افرادی مثل خیام و معرّی مشاهده می نماییم.

ویژگی زندگی هدفدار

زندگی هدفدار دارای ویژگی هایی چند است:

1 - تعهد برین؛ یعنی شناخت موقعیت خویشتن در جهان هستی و ملتزم بودن به تکامل و به ثمر رساندن شخصیت.

2 - شناخت ارزش حیات؛ زیرا تنها زندگی هدفدار است که می تواند چهره واقعی حیات را نمودار سازد.

3 - برخورداری از روشنایی و سعادت.

4 - جدی گرفتن جهان هستی.

5 - به دست آوردن آزادی برین؛ زیرا وقتی زندگی دارای هدف تلقی شود زنجیر گرانباری که

در جریان کارزار ماده و حیات در وجود ما تعبیه شده، از گردن روح باز و به دست و پای هوی و هوس های بی اساس ما بسته می شود.

تأثیر مذهب در جلوگیری از پوچ گرایی

«ویلیام جیمز» می گوید: «هر وقت که مرگ در جلوی چشم ما مجسّم می شود بیهودگی تلاش های ما آن اندازه محسوس و مشهود می گردد که به خوبی می بینیم که تمام موازین اخلاقی ما عیناً مانند پارچه هایی است که روی زخم ها و جراحت ها می کشند تا زخم ها و جراحت ها را بپوشاند و الاّ مرحمی بر دل ریش ما نخواهد بود. و ظاهر می گردد که همه این نیکوکاری ها که انجام می گیرد، چیزهای توخالی بوده و زندگی ما پا بر هوا است. اینجاست که مذهب به کمک ما می آید و سرنوشت ما را در دست می گیرد. در مذهب حالت و مقامی روحانی است که در جای دیگر آن را نمی توان یافت... اینجاست که آنچه از آن وحشت داشته ایم ما را پناهگاه می شود».(170)

«پروفسور یونگ» که از اساتید بزرگ روان کاوی غرب است، می گوید: «دو سوم بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده اند، افراد تحصیل کرده و موفقی هستند که درد بزرگ؛ یعنی «پوچی و نامفهومی» و بی معنا بودن زندگی، آن ها را رنج می دهد. مطلب آن است که بر اثر تکنولوژی و جمود تعالیم و کوته نظری و تعصّب، بشر قرن بیستم «لامذهب» است و سرگشته در جست و جوی روح خود می باشد و تا مذهبی نیابد آسایش ندارد. و بی مذهبی، پوچی و بی معنا بودن زندگی را موجب می شود».(171)

مختصات روانی پوچ گرایی

زندگی پوچ گرایانه در روح و روان انسان نیز در ابعاد مختلف تأثیر می گذارد:

1 - دگرگون شدن احساس حیات طبیعی؛ که نه تنها حیات را از جوشش خود می اندازد، بلکه در عین حال آن را به عنوان یک ضرورت تنفّرآور در نظر انسان جلوه می دهد.

2 - در هم پاشیدگی واقعیات و قوانین و

روابط حاکم بر آن واقعیات.

3 - سقوط ارزش ها و مخلوط شدن عظمت ها و پستی ها.

4 - تحت تأثیر قرار دادن موقعیت های لحظه ای در روان انسان پوچ گرا.

منشأ این چهار خصوصیت عبارت است از: «ناتوانی از تفسیر حیات و قوانین آن؛ خصوصاً آن که این بیماری به شکل فلسفه و مکتب عرضه شود».

آرای مختلف در هدف زندگی

آرای مختلف در هدف زندگی

درباره هدف و فلسفه زندگی آرا و اقوال مختلفی از مکاتب دینی و شبه دینی و فلسفی ارائه شده است. اینک به طرح و بررسی برخی از آن ها می پردازیم:

1 - هدف زندگی در مکتب بودا

در مکتب بودا هدف زندگی «ترک لذایذ و تن دادن به ریاضت ها برای رسیدن و وصول به «نیروانا» یعنی انسانِ اعلا است».

پاسخ: اولاً: گرچه وصول به انسانِ اعلا به جهت قرب تام به خدا می تواند هدف معرفی شود ولی نه از طریق ریاضت هایی که زندگی را به کلّی منتفی سازد و جنبه مثبت حیات را نادیده بگیرد.

با مراجعه به آیین بودایی پی می بریم که راه رسیدن به این مقصد تنها با ترک دنیا و لذایذ آن و پناه بردن به صومعه ها و معبدها و غارها و بیابان هاست، در حالی که اسلام هرگز چنین دستوری را برای رسیدن به کمال مطلق و هدف غایی خلقت انسان نمی دهد.

اسلام در عین حال که هدف بسیار عالی تر از مکتب بودا ترسیم می کند، ولی در عین حال او را از بهره مندی از لذایذ دنیوی و نعمت های بیکران الهی منع نمی کند.

قرآن کریم می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الّتِی أخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(172) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ !»

ثانیاً: اگر در مکتب بودا هدف و فلسفه خلقت انسان رسیدن و وصول به انسانِ اعلا و بودا معرفی شده، در اسلام هدف و فلسفه انسان رسیدن او به لقای الهی معین شده است.

قرآن کریم می فرماید: { فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا یشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً }؛(173) «پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید

کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.»

این هدف را که اسلام ترسیم کرده، هدف بسیار عالی تر و بالاتر از هدفی است که در مکتب بودا تعیین شده است.

2 - هدف زندگی از دیدگاه هدونیست ها

مکتب هدونیستی که مکتبی بر اساس لذت جویی و لذت پرستی بنا شده در تصویر هدف زندگی می گوید: «هدف زندگی، پرورش غرایز طبیعی و حداکثر بهره برداری از آن ها برای تحصیل لذت و خوشی است».

مبنای این دیدگاه این است که انسان باید برای کسب سعادت به جهان مادی موجود و زندگی نقد انسانی بنگرد نه به جهان های موهوم و خیالی.

پاسخ: 1 - انسان دارای حقیقتی به نام روح مجرد است که بقا داشته و محتاج به لذت معنوی تا ابدیت است، که در سایه پرداختن به روح و تهذیب آن تأمین می گردد.

2 - عقل به ملاک لزوم دفع ضرر محتمل، توجه به جهان دیگر را موهوم نمی داند. لذا جهان ماورای حسّی و طبیعی همچون عالم ارواح و عقول موهوم نیست.

3 - کسی که درصدد تأمین خواسته های نفسانی مجازی خود است نه خواسته های حقیقی، هرگز نمی تواند حیات خود را درک کرده و به جست و جوی هدف آن باشد.

3 - هدف زندگی از دیدگاه ذهنی گرایان

ذهنی گرایان هدف زندگی را در سایه سعادت مطلق با تحصیل تعادل و آرامش روانی می دانند.

پاسخ: اولاً: این عقیده، پاسخ نگرش های کلّی انسان را نسبت به مجموع هستی که برای چه آمده را نمی دهد.

ثانیاً: این دیدگاه و نگرش خیال و وهم روانی است، و لذا نمی تواند انسان عاقل را قانع کند، و باید به فرمول های علمی و اطمینان آور پرداخت؛ زیرا

این هدف نمی تواند سعادت مطلق و هدف کلّی زندگی قرار گیرد.

لازم است هدفی برای خلقت انسان در نظر گرفت که بتواند پاسخگوی همه خواسته های انسان باشد، و عمر محدود او را به طور منطقی و همه جانبه توجیه کند.

4 - هدف زندگی از دیدگاه نهیلیست ها

گروه نهیلیست ها و خراباتیان اندیشه و تعقّل به هیچ حقیقتی عقیده ندارند و به کلّی منکر هدف و فلسفه برای حیات اند.

پاسخ: اگر حکم به پوچی همه چیز شود، به طور ضروری حکم به پوچی ادراکات و اندیشه های خودشان در انکار هدف زندگی نیز کرده اند، و در نتیجه نمی توان کوچک ترین عقیده و حکمی را درباره جهان و انسان ابراز کرد حتی عقیده خودشان که بی هدف بودن جهان و زندگی انسان است نیز اثبات نمی شود.

5 - هدف زندگی از دیدگاه فلاسفه

فلاسفه اسلامی هدف آفرینش را بر مبنای فیاضیت خداوند ترسیم و تبیین می کنند به این گونه که می گویند:

الف) خداوند، هستی مطلق و وجود صرف است و از جمیع کمالات وجودی برخوردار است.

ب) صفات کمالی خداوند عین ذات اوست.

ج) ذات واجب الوجود از آن جهت که کامل و تمام است، فیاض علی الاطلاق می باشد؛ زیرا هر موجود کاملی، فیاض نیز هست.

نتیجه این که: فیاضیت مطلقه حق تعالی ایجاب فیض بخشی دارد، و جهان آفرینش نیز محصول عالیه فیض او است.

6 - هدف زندگی از دیدگاه عرفا

جمعی از عرفا معتقدند که هدف خداوند از خلقت موجودات، ظهور و تجلّی خود در جهات ممکنات بوده است.

در حدیث قدسی آمده است: «کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف»؛(174) «من گنج مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، عالم را خلق کردم تا شناخته شوم.»

پس خلیفه ساخت صاحب سینه ای تا بود شاهیش را آیینه ای جامی می گوید:

برون زد خیمه زاقلیم تقدّس تجلّی کرد در آفاق و انفس آنان می گویند: «چون خدا خواست که ذات و صفات و افعال خود را به حکم آخریت و ظاهریت مشاهده کند، انسان را خلق کرد...».

و برخی دیگر این گونه توجیه می کنند: «از آنجا که ما از عالم ربوبی هستیم {إِنّا للّهِ ِ }و به او باز می گردیم {وَإِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ خداوند اراده کرد که انسان در اسما و صفاتش سیری داشته باشد، لذا انسان را خلق کرد تا سیری در اسما و صفات فعلی خود کند و دوباره به سوی او برگردد».

امام خمینی قدس سره می فرماید: «بدان که محققین از فلاسفه گویند که از برای فعل مطلق حقّ غایت عزّی جز ذات مقدّس و تجلیات ذاتیه او نیست؛ و ممکن نیست

که ذات مقدّس در ایجاد اشیا جز ذات خود و ظهور و تجلّی ذات مقدس خود غایت دیگری داشته باشد؛ زیرا که هر فاعلی که به قصد و غایتِ غیر ذات ایجادی کند، برای هر غایتی باشد، ولو ایصال نفع و رسیدن مثوبت به غیر باشد و یا برای عبادت و معرفت یا ثنا و مَحمدت باشد، متکمل به آن است و وجود آن برایش اولی از عدم آن است، و این مستلزم نقص و قصور و انتفاع است، و آن بر ذات مقدس کامل علی الاطلاق و غنی بالذات و واجب من جمیع الجهات محال است. پس در افعال او، لمیت و سؤال از لمیت نیست و { لایسْأَل عمّا یفْعَل . و امّا سایر موجودات در افعال خود اغراض و مقاصد دیگر دارند غیر ذات خود».(175)

زندگی از دیدگاه ادیان الهی

هدف حیات طبیعی در مکتب دین، آماده شدن به جهت ورود به حیات حقیقی و ابدی است که از همین زندگی مادی شروع می گردد.

از منظر اسلام، حیات و زندگی دارای دو جلوه اساسی است:

الف) جلوه پوچ زندگانی ب) جلوه حقیقی حیات جلوه پوچ حیات و زندگانی عبارت است از این که انسان حیات خود را جز خواب و لذت جویی نبیند و به چیزی غیر از مظاهر دنیوی توجّهی ننماید.

قرآن کریم این گونه نگرش به حیات و زندگی را مورد سرزنش و ملامت قرار داده است، آنجا که می فرماید: { وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ }؛ (176) «و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست.»

و نیز می فرماید: { اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَهٌ وَتَفاخُرٌ بَینَکُمْ وَتَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ }؛(177) «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل

پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.»

و می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ لا يرْجُونَ لِقاءَنا وَرَضُوا بِالْحَياهِ الدُّنْيا وَاطْمَأَنُّوا بِها وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ * أُولئِکَ مَأْواهُمُ النّارُ بِما کانُوا يكْسِبُونَ ؛(178) «آن ها که ایمان به ملاقات ما [و روز رستاخیز] ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آن ها که از آیات ما غافلند [همه آن ها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند.»

جلوه حقیقی حیات و زندگی آن است که انسان به هدف واقعی خویش بیندیشد و به حیات از افقی بالاتر از لذت جویی و بی بند وباری بنگرد و هدف را قرب به خداوند و لقا و فنا در ذات او بداند. قرآن کریم در این باره می فرماید: { وَمَا الْحَياهُ الدُّنْيا إِلاّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدّارُ الْآخِرَهُ خَيرٌ لِلَّذِينَ يتَّقُونَ أَفَلا تَعْقِلُونَ ؛(179) «زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست. و سرای آخرت برای آنان که پرهیزکارند، بهتر است، آیا نمی اندیشید؟ !»

و نیز می فرماید: { بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياهَ الدُّنْيا وَالْآخِرَهُ خَيرٌ وَأَبْقى ؛(180) «ولی شما زندگی دنیا را مقدّم می دارید، در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.»

و می فرماید: { وَمَنْ أَرادَ الْآخِرَهَ وَسَعى لَها سَعْيها وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْيهُمْ مَشْكُوراً }؛(181) «و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او [از سوی خدا] پاداش داده خواهد شد.»

مقصود از آخرت در این آیات که بهتر از این دنیا معرفی شده رسیدن به عالمی دیگر است که مظهر رحمت تام الهی است و درجه اعلای

آن همان وصول به لقای الهی و فنای در ذات اوست.

لذا خداوند متعال می فرماید: { فَمَنْ كانَ يرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا يشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً }؛(182) «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کارهای شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.»

هدف خلقت از دیدگاه قرآن کریم

در برخی از آیات قرآن کریم هدف از خلقت جنّ و انس را عبادت قرار داده است.

خداوند متعال می فرماید: { وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلاَّ لِيعْبُدُونِ ؛(183) «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند].»

در این که معنای { لِيعْبُدُونِ چیست؛ اختلاف است:

الف) ابن عباس آن را به معنای «لیعرفون» معنا کرده است؛ زیرا معرفت مقدم بر عبادت است.

ب) محتمل است که { لِيعْبُدُونِ به معنای رسیدن به عبودیت مطلقه و اذعان و اعتقاد به آن باشد، که مطابق حدیثی از امام صادق علیه السلام در «مصباح الشریعه» کُنه آن ربوبیت است. و این حالت همان حالت مقام فنای در ذات و لقای الهی است، و با اهداف دیگر که در قرآن به آن اشاره شده، مرادف بوده و سازگاری دارد.

ج) و نیز احتمال دارد که مراد از { لِيعْبُدُونِ همین عبادات روزمره؛ از قبیل نماز و روزه و ... باشد که با این احتمال اعمال عبادی مقدمه برای رسیدن به «ذکر» یعنی یاد خداست.

خداوند متعال می فرماید: { أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی ؛(184) «نماز را برای یاد من به پا دار.»

سؤالی که مطرح است این که آیا «ذکر» هدف غایی خلقت انسان است؟

پاسخ این است که: خیر، بلکه «ذکر» و یادآوری

خداوند متعال برای رسیدن به «یقین» است. خداوند متعال می فرماید: { وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یأْتِیکَ الْیقِینُ ؛(185) «و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [مرگ تو فرا رسد.»

یقین چیست؟ فیض کاشانی رحمه الله می فرماید: «یقین آن است که همه اشیا را از مسبّب الاسباب ببینی و هرگز به وسائط التفات نکنی، بلکه تمام وسائط را مسخّر خداوند بدانی که از خود چاره ای ندارند...».(186)

سؤال دیگری که مطرح است این که آیا یقین هدف نهایی است؟

جواب آن است که در مرتبه یقین هنوز نفی دوئیت و تعدّد نشده است، لذا انسان نمی تواند به وحدت برسد، و لذا هنوز انسان به غایت نهایی از هدف نرسیده است، که همان «لقا» الهی است، آنجا که خداوند متعال می فرماید: { فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا یشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً }؛(187) «پس هرکه به لقای پروردگارش امید دارد، باید کارهای شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.»

«رو ویرر» می نویسد: «هر فردی متعلّق به یک نوع، با شروع از نقطه هایی که مولّد آن بوده اند به طرف یک سرنوشت پیش بینی شده تکامل پیدا می کند...».(188)

«جان ادلف بوهلر» می نویسد: «در جهان طبیعت، به هر سو که بنگری نظام و مشیت نمایان است. گویی دنیا به سوی مقصد مشخّصی سوق داده می شود. این معنا در عالم اتم کاملاً روشن است».(189)

هدف بعثت انبیا

هدف بعثت انبیا از هدف زندگی افرادی که انبیا برای آنان مبعوث شده اند، جدا نیست؛ زیرا انبیا مبعوث شده اند تا بشر را به سوی هدفش سوق دهند.

در مورد این مسأله که پیامبران برای چه آمده اند، قرآن تعبیرات گوناگونی دارد.

در یک جا می فرماید: { یا أَیهَا النَّبِی إِنّا أَرْسَلْناکَ

شاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * وَداعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِراجاً مُنِيراً}؛(190) «ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارت دهنده و بیم رسان فرستادیم که دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و چراغ فروزان باشی.»

در آیه ای دیگر در کمال صراحت چیز دیگری را به عنوان هدف بعثت انبیا معرفی کرده است که آن «عدالت اجتماعی» است.

خداوند می فرماید: {لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ لِيقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ؛(191) «به تحقیق، پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم، و با ایشان کتاب و مقیاس حق نازل کردیم برای این که مردم به عدالت قیام کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن صلابت شدید و منفعت ها برای مردم است.»

مطابق این آیه هدف و آرمان پیامبران و بعثت آنان برقراری عدالت در میان مردم است.

در جمع بین این دو آیه سه نظریه است:

1 - این که هدف اصلی، عدالت اجتماعی است و دعوت به خدا و عبادت او، برای رسیدن به عدالت است. و به تعبیر دیگر ایمان مقدمه عدالت است.

2 - این که شناخت خداوند و عبادت و تقرّب به او هدف اصلی است و عدالت هدف ثانوی است. برای این که بشر در این دنیا بتواند به معنویت فائز و واصل گردد باید در دنیا زندگی کند، و زندگی بشر جز در پرتو عدالت استقرار پیدا نمی کند. پس قانون و عدالت همه مقدمه این است که انسان بتواند در این دنیا با خیال راحت به خدا برسد. و اگر این چنین نباشد، عدالت ارزشی ندارد.

3 - نظر سومی وجود دارد و آن این که چه ضرورتی دارد که ما

حتماً یک هدف برای بعثت در نظر بگیریم و یک چیز را هدف اصلی و مابقی را مقدمه قرار دهیم. و لذا ممکن است که بگوییم: پیامبران دو هدف داشته اند، و برای دو هدف بالاستقلال قیام کرده اند: یکی برای این که حلقه ارتباطی باشند میان بشر و خدا، تا بشر به خدا برسد، و دیگر بدین جهت که عدالت در میان انسان ها برقرار شود.

نظر حق این است که قرآن اصل عدالت را می پذیرد، بلکه فوق العاده برای آن اهمیت و ارزش قائل است، ولی نه به عنوان این که عدالت هدف نهایی است، و یا این که عدالت مقدمه است برای این که انسان در این دنیا خوش زندگی کند، همان خوشی که ما درک می کنیم، بلکه زندگی خوش دنیا را هم در سایه رسیدن به خداوند می خواهد.

انسان کامل، فلسفه آفرینش

از آیات یاد شده به دست می آید که انسان، غرض و غایت آفرینش جهان است ولی نه به اعتبار حیات مادی و طبیعی او؛ زیرا از این نظر هیچ گونه برتری بر دیگر موجودات طبیعی ندارد تا غایت آفرینش آن ها باشد، بلکه از جنبه حیات معنوی و کمال ویژه ای که از طریق عبادت به دست می آورد.

خداوند متعال می فرماید: { ... لِنَبْلُوَهُمْ أَيهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً}؛(192) «... تا آن ها را بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می کنند.»

مفاد آیه این است: آن که از نظر عمل، احسن و برتر است مقصود خلقت جهان طبیعت می باشد. به همین جهت، خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه وآله می فرماید: «لولاک لما خلقت الأفلاک»؛(193) «اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم.»

اسلام و آزادی

آزادی واژه مقدّسی است که در طول تاریخ مورد دستخوش و سوء استفاده های فراوانی قرار گرفته است. گاه با شعار آزادی، ارزش های دینی و فطری به تمسخر گرفته شده و گاه آزادی، هدف خلقت انسان انگاشته می شود، در حالی که آزادی خود یکی از ارزش های فطری انسان است که در خدمت و راستای سایر ارزش های ذاتی و اصیل معنا می یابد و انسان آزادانه راه تکامل را می پوید. هدف انسان کمال است و آزادی زمینه دست یابی به کمال انسانی. به هر حال این مقوله اهمیت بسیار زیادی در تدبّر و تأمل آفرینی دارد و نیازمند تحلیل و تعمیق بیشتری است. اینک به این موضوع می پردازیم.

مبنای هستی شناسی آزادی

مبنای هستی شناسی، نقش بسزایی در مرزبندی آزادی دارد. در جهان بینی توحیدی که نوع کامل آن جهان بینی اسلامی است، جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است. از این رو آزادی انسان باید در راستای غایتی که آن مشیت حکیمانه برای جهان در نظر گرفته شده است هدایت و مرزبندی گردد.

دیدگاه هستی شناسی از جهت اعتقاد به خالق داشتن هستی یا تصادفی بودن آن، در غایتمند دانستن جهان و در نتیجه در مرزبندی آزادی تأثیر بسزایی دارد.

در مقابل این نگرش به هستی، هستی شناسی در فلسفه لیبرالیسم، تصویری از جهان و هستی ارائه می کند که در آن خداوند نقش ربوبیت ندارد و وضع قوانین را نیز به عهده خود انسان گذارده است.

تأثیر این مبنای هستی شناختی در شکل گیری آزادی بسیار زیاد است. با چنین دیدگاهی هر گونه پیوند میان مبدأ فرا زمینی با آزادی قطع گردیده و برای یافتن مبنای آزادی مستقیماً باید به سراغ منابع زمینی رفت. به همین

دلیل است که در فلسفه سیاسی لیبرالیسم، توجیه اصل آزادی سیاسی تنها با توجه به این منابع صورت گرفته و در نهایت هیچ منبع و مبنای قدسی (فرا زمینی) برای آن در نظر گرفته نمی شود.

حال آن که در هستی شناسی اسلامی، خداوند همان گونه که خالق جهان است ربّ و مدبّر آن نیز هست و از این رو، آنچه جهان در تربیت و تدبیر و هدایتمندی در رسیدن به هدفش به آن نیاز دارد به آن اعطا می کند و ارسال رسولان و ارائه تعالیم الهی توسط انبیا، ریشه در ربوبیت الهی دارد.

مبنای انسان شناسی آزادی

انسان شناسی نیز همانند هستی شناسی در مقوله آزادی تأثیرگذار است. اگر جهان هستی را مخلوق اراده خالقی حکیم دانستیم که افعالش هدفمند است، انسان نیز که جزئی از جهان هستی است دارای هدفی خواهد بود. قرآن کریم همان گونه که بر هدفمندی جهان تأکید می نماید، بر بیهوده نبودن خلقت انسان نیز تأکید می ورزد.

خداوند متعال می فرماید: { أَ یحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یتْرَکَ سُدی ؛(194) «آیا انسان گمان می کند که او را به حال خود رها کرده ایم؟ !»

و نیز می فرماید: { أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً}؛(195) «آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم؟»

این آیات، حیات انسانی را هدفدار معرفی می کند و به انسان ها متذکّر می شود که برای رسیدن به مقصدی آفریده شده است. بدون شک در صورت هدفداری حیات انسانی، آزادی انسان ها هم باید برای دست یابی به آن هدف مرزبندی و طراحی گردد.

از سوی دیگر، از دیدگاه اسلام، انسان علاوه بر جسم، دارای روح نیز هست. خداوند متعال می فرماید: { ثُمَّ سَوّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ ؛(196) «آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش

در او دمید.»

همچنین در فرهنگ اسلامی، اصالت از آن روح است که می تواند انسان را به مرز تقوا یا پلیدی نزدیک کند. قرآن در این باره می فرماید: { وَنَفْسٍ وَما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها }؛(197) «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، پس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن آموخت.»

بنابراین، کمال و غایت آدمی، در ارتباط با روح او است. در فرهنگ اسلامی فلسفه خلقت انسان، خلیفه الهی شدن او است؛ یعنی خداوند انسان را آفرید تا به مقام و منزلت خلیفه اللهی که به واسطه قرب الهی است، نایل شود؛ زیرا کسی می تواند خلیفه اللّه باشد که بیش از دیگران با خداوند سنخیت و ارتباط داشته و بیشتر بتواند جلوه گاه کمالات الهی باشد.

منزلت خلیفه اللهی آن است که انسان چنان رشد و کمال یابد که به لحاظ نظری و عملی به قرب الهی نایل آید. از این رو در فرهنگ قرآنی، انسان هایی موفقند که به قرب الهی نایل آمده اند.

خداوند متعال می فرماید: { وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ ؛ (198) «و [سومین گروه پیشگامان پیشگامند، آن ها مقربانند.»

حال اگر غایت و هدف انسان قرب به خدا است نه فرو رفتن در مادیات، بدون شک آزادی انسان نیز باید در این جهت قرار گیرد تا تأمین کننده هدف انسان باشد.

لذا می توان گفت که از دیدگاه اسلام، آزادی وسیله ای است برای دست یابی انسان به کمال، بر خلاف مکاتب بشری که آزادی را یک هدف به شمار می آورند.

مبنای جامعه شناختی آزادی

بدون شک، مسئله سعادت و کمال فرد، به اختیار و انتخاب او وابسته است از این رو، اسلام اکراه در این حوزه را جایز نمی شمارد.

قرآن کریم می فرماید:

{ إِنّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَإِمّا كَفُوراً }؛(199) «ما انسان را به راه درست هدایت کردیم خواه شکرگزار باشد یا کفر بورزد.»

امّا انسان نمی تواند به نام آزادی انتخاب، مزاحم آزادی سایر افراد جامعه و کمال اجتماع گردد و احیاناً به کمال جامعه آسیبی برساند. این مسئله ای است که نه تنها اسلام، بلکه مکاتب بشری نیز بر آن تأکید می ورزند.

«جان رالز» در این باره می گوید: «محدودیت آزادی در ارتباط با منافع عمومی جایز است. به عبارت دیگر، از آنجا که اجرای اصل منفعت عمومی یعنی بهره مندی جامعه از حدّاقل استاندارد امکانات زندگی، شرط لازم اعمال و ارتقای آزادی است، به منظور نیل به این اصل می توان آزادی را محدود نمود».(200)

بدین ترتیب، کمال فرد و آزادی آن در رسیدن به کمالش تا آنجا محترم شمرده می شود که به کمال جامعه آسیب نرساند. از این رو، یکی از وظایف دولت و حاکمیت آن است که هم از آزادی فردی دفاع کند و هم از حریم آزادی اجتماعی و کمال جامعه محافظت نماید.

فلسفه آزادی

برای تبیین صحیح آزادی و جایگاه آن در نظام سیاسی و حقوقی و نیز حدود آن، ابتدا باید مبنا و فلسفه آن معلوم شود. در این خصوص دیدگاه های مختلفی وجود دارد.

1 - برخی ارزش آزادی اجتماعی را امری محرز و بی نیاز از استدلال و به عبارتی ذاتی قلمداد می کنند و معتقدند که انسان باید در اجتماع آزاد باشد، چون تکویناً آزاد آفریده شده است. در حالی که آزادی تکوینی، یک واقعیت و یک امر وجودی و نعمت الهی است که انسان دوستش دارد. امّا با مطلوبیت این آزادی نمی توان نتیجه گرفت که هر آزادی ای مطلوب است.

بنابراین، آنچه مهم است تبیین فلسفه بهره وری از این آزادی تکوینی است.

در غرب، ریشه و منشأ آزادی را تمایلات و خواسته های انسان می دانند.

«آربلاستر» می نویسد: «از دیدگاه اومانیسم خواست و اراده بشر ارزش اصلی، بلکه منبع ارزش گذاری محسوب می شود و ارزش های دینی که در عالم اعلی تعیین می شود تا سرحدّ اراده انسان سقوط می کنند».(201)

اومانیست ها معتقدند که انسان آزاد به دنیا آمده و باید از هر قید و بندی جز آنچه خود برای خود تعیین می کند آزاد باشد، و بنابراین اساس ارزش های الهی و لازم الرعایه را مردود و ناپذیرفتنی می دانند. در نتیجه، آزادی ابزاری خواهد شد برای تأمین امیال و خواسته های شخصی، که قانون نمی تواند ورای آن برای انسان ها طرح و برنامه ای را در نظر داشته باشد. در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در بسیاری از موارد به نحو تلویحی گفته شده که در اصل، وضع قانون و تعیین حاکم، حقّ خود انسان ها است و هیچ منبع دیگری صلاحیت دخالت در این دو امر مهم را ندارد.(202)

منشأ این طرز تفکر، نظریه حقوق طبیعی است که در فلسفه حقوق مطرح است و بر اساس آن، آزادی ریشه در طبیعت عالم انسان دارد و به همین دلیل محترم بوده و به خاطر خودش مطلوب است.

2 - در اسلام آزادی ارزش ذاتی ندارد بلکه ارزش آن به هدف و مقصد آن است. اگر آزادی در مسیر سعادت انسان قرار گرفته و باعث تعالی فرهنگی و آموزشی و پرورشی جامعه باشد امری کاملاً ارزشمند می باشد و در غیر این صورت، بی ارزش و یا احیاناً ضدّ ارزش خواهد بود.

استاد شهید مطهری رحمه الله در این باره می فرماید: «بشر اروپایی برای آزادی

ارزش فوق العاده ای قائل است و حتی آن را لایق پرستش می داند، در حالی که اگر ارزش واقعی آزادی را در نظر بگیریم، نسبت به سایر عوامل سعادت، آزادی عامل نفی موانع از مسیر سعادت است، و ارزش عوامل مثبت چون فرهنگ و تعلیم و تربیت مهم تر است. آزادی، ایده آل انسان نیست، شرط است. عقیده ما در باب ریشه احترام آزادی همان حیثیت ذاتی انسان است، ولی این حیثیت ذاتی از آن جهت مبنای لزوم احترام است که ناموس غایی خلقت یعنی حق ایجاب می کند و منشأ حق، نظام غایی وجود است.

از نظر ما، فلسفه اروپایی از لحاظ بیان فلسفه و منشأ آزادی و همچنین از لحاظ بیان علت لزوم احترام آزادی، عقیم است؛ زیرا قادر نیست حیثیت ذاتی بشر را آن طور که سبب گردد برای همه لازم الاحترام باشد توجیه کند و نتیجه آن را ذکر نماید».(203)

حق این است که آزادی تکوینی و آزادی اجتماعی هر کدام فلسفه و حکمت خاص خود را دارند. انسان تکویناً آزاد خلق شده تا به کمال مطلوب خود برسد، امّا از آنجا که او مختار است که از این آزادی در راه کمال و یا زوال خود بهره گیرد، بنابراین حق ندارد از این آزادی برای سقوط جامعه استفاده کند چون اهداف هر جامعه ای حدّ آزادی انسان در آن را تعریف می کند.

حدود آزادی از دیدگاه اسلام

حدود آزادی از دیدگاه اسلام

برای آزادی حدّ و مرزهایی ذکر شده است:

1 - عدالت

در اسلام یکی از حدود آزادی «عدالت» شمرده شده است. قرآن کریم می فرماید: { لا یجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ؛(204) «دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است.»

اسلام بر خلاف دیگران اگر عدالت را حدّ آزادی می داند، معیار شناخت آن را نیز به صورت منطقی مشخص کرده است. از یک سو عقل قطعی، و از سوی دیگر و در موارد نارسایی عقل بشری، شریعت و وحی، معیار

شناسایی آن است؛ به عنوان مثال: ظلم عقلاً ممنوع است، امّا مصادیق ظلم به خدا را وحی مشخص می کند و شناسایی ظلم به مردم در مواردی نیاز به شرع ندارد و در مواردی نیاز به این امر است.

2 - ربوبیت و مالکیت تکوینی

راز دست یابی به حدّ صحیح آزادی، توجه به عنصر مسئولیتی است که انسان نسبت به هدف خلقت و عوامل وجودی خود بر عهده دارد.

انسان نسبت به همه کسانی که به نوعی نسبت به شخص و شؤون وجودی او سلطه دارد، مسؤول است و از این رو در برابر آنان به طور مطلق آزاد نیست و آنان کم و بیش می توانند او را امر و نهی کنند. اما کسانی که دارای چنین علّیتی نسبت به او نیستند، حق ندارند که به او فرمان دهند.

خدای متعال نسبت به انسان، ربوبیت و مالکیت تکوینی دارد، در نتیجه آدمی نسبت به هیچ چیز حق اصیل ندارد و طبعاً همه تصرفاتش در اشیای عالم مشروط به اذن و اجازه خداوند متعال است؛ یعنی او حق دارد بر انسان فرمان براند و چگونگی تصرفات او را تعیین کند؛ یعنی اگر

کسی اذن فرمانروایی دارد او صاحب حکومت بر آدمیان می شود.

3 - قانون

در اعلامیه جهانی حقوق بشر حدّ دیگر آزادی، قانون بشری است؛ این اعلامیه، قانونی را معتبر می انگارد که موافق با خواسته های نفسانی انسان باشد. و منشأ اعتبار قانون را آرا و امیال مردم می داند، امّا اسلام قانونی را معتبر می داند که مطابق با مصالح واقعی انسان ها باشد. (205)

در حالی که حدّ آزادی را کسی می داند و می شناسد و می تواند به طور صحیح آن را بیان کند که انسان را آفریده است. آن کس که آزادی را - همانند همه نعمت های دیگر - به انسان عطا کرده است می تواند حدّ استفاده از آن را نیز تعریف کند.

در یک کلام، از دیدگاه اسلام حدّ آزادی و خطّ قرمز آن، احکام و موازین اسلام است چرا که این موازین که از سوی خدای عالم به حقایق و عادل مطلق صادر شده عین عدالت است.

اسلام و مدرنیسم

اسلام و مدرنیسم

انقلاب صنعتی که در غرب پدید آمد، آثار مثبت و منفی بی شماری را در جوامع اروپایی و آمریکایی به دنبال داشت که از آن می توان به ایجاد دگرگونی در روش های کهن تولید، انقلاب در طرز تفکر و شیوه اندیشه، تحوّل در نگرش و زندگی روزانه مردم، ظهور و گسترش زندگی طبقاتی و بالتبع پیدایش طبقات تهیدستی اشاره کرد.

در عرصه فرهنگی نیز می توان تحولات چشمگیری را مشاهده کرد که در ارتباط با انقلاب صنعتی و زندگی نوین قابل تبیین و تفسیر دانست. در مجموع تمامی پدیده های مزبور بر اساس بافت و ساختار نوین خود عصر نوینی از تحولات جاری در مغرب زمین را در بر می گیرد که از آن به عصر مدرن یا مدرنیسم یاد می شود. از سوی دیگر، این تحولات، بحران هایی نظیر بحران مدنیت و

بحران علم و تکنولوژی را در پی داشت که از آن ها به عنوان بحران های مدرنیسم یاد می شود. جا دارد به این موضوع مهم بپردازیم.

تعریف مدرنیسم

اصطلاح «مدرن» از ریشه لاتین اقتباس گردیده است. این واژه در ساختار اصلی و ریشه ای خود به مفهوم «به روز بودن» و یا «در جریان بودن» است. چنین مفاهیم و مضامینی بیانگر تمایزی است که امور و پدیده های مدرن نسبت به امور کهنه و قدیمی یا امور به وقوع پیوسته در دوران گذشته دارد.

مدرنیسم همچنین به طور مشخص، به اندیشه عقلانی معاصر و تمدن جدیدی که در اروپا و آمریکای شمالی در خلال سده های اخیر و به ویژه در ابتدای قرن بیستم روی کار آمد، اشاره دارد.

مدرنیسم پدیده ای است که دو خصلت متضاد را در نهان خود می پروراند؛ از طرفی داعیه امنیت و اعتماد و رفاه و خوشی را در سر دارد و تا حدودی در ارتباط با تأمین این خواسته های انسانی و طبیعی موفق بوده است، امّا از جانب دیگر، امواج مخاطره، اضطراب و تلخی را در دل می پروراند.

خاستگاه مدرنیسم

بدون تردید خاستگاه و جایگاه مدرنیسم را باید در غرب جست و جو کرد. «هالینگ دیل» یکی از تئوریسین های مدرنیسم، عواملی نظیر شکست قدرت دینی کلیسا و تزلزل سلطه نهادهای مذهبی، ظهور و پیدایش علوم تجربی و احیای دانش و معرفت شناسی دینی به سبک نوین را از جمله عوامل زمینه سازی می شناسند که فضای مناسبی را برای شکوفایی فلسفه نوین در غرب فراهم آورد. به نظر وی، «تفکر از قیمومیت جزمیت مسیحی آزاد شد و به راه های اصلی اش بازگشت».(206)

ولی آن گونه که از تاریخ تمدن غرب به دست می آید، مدرنیسم در زمینه مدنیت، علم، تکنولوژی و فن آوری، تا حدودی متأثّر از تحوّل فرهنگی ناشی از تلاقی غرب با اندیشه های فرهنگ اسلامی در قرون گذشته

بوده است. برخی از صاحب نظران منصف غربی؛ نظیر «ویل دورانت» و «مونتگمری وات» به این تأثیرپذیری اعتراف کرده اند. چیزی که هست این که آنچه را که غرب از شرق اسلامی اقتباس کرد با مبارزات ضدّ دینی - و نه تنها ضدّ کلیسایی - درآمیخت و از این رهگذر به بحران هایی همچون بحران های صنعتی، اخلاقی، دینی و فرهنگی دامن زد که آثار زیانبار آن تا کنون در ابعاد مختلفی دامن گیر غرب بوده است. گریز غرب از دین، نخست به عنوان گریز از ابهام و خرافات رایج در دینی تحریف شده تلقی گردید و در نهایت به گریزان شدن غرب از اصل و اساس دین و التزامات دینی انجامید.

تناسب دین گریزی با مدرنیسم

دین گریزی غربی را هرگز نمی توان الگوی عملی جوامع اسلامی دانست؛ زیرا این جوامع از پشتوانه غنی و متعالی معنوی و مذهبی برخوردار است. در شرایط مزبور، هیچ گاه رمز موفقیت های علمی و صنعتی آن جوامع دست شستن از اصالت های دینی و فرهنگی نمی باشد. دین اگر آن چنان که از مبدأ و سرچشمه های وحی نازل شده بود، به صورت ناب و بدون کوچک ترین تحریفی در اختیار بشر قرار می گرفت، بشر درمی یافت که چگونه دین و علم به صورت توأمان بزرگراه سعادت مادی و معنوی انسان ها را ترسیم می کنند. یک دین آسمانی و الهی به شهادت تعالیم دین آوران و رسولان خود، هیچ گاه به شکار و نابودی اندیشه های بشری برنخاسته است، بلکه همواره بر تکمیل، ارتقا و تعالی معارف بشری می کوشیده است. ولی این نکته قابل توجه است که اسلام، علم و تکنیک را تا به حدی مطلوب می داند که انسان را از اهداف خلقتش که همان تعالی روح است بازندارد و

به تعبیری دیگر علم و تکنیک را در راستای اهداف خلقت، مطلوب می داند.

بحران اخلاقی، جلوه ناگوار مدرنیسم غربی

عصر نوگرایی با اصلاح گرایی دینی و در نتیجه با گریز از دین و معنویت و نیز جدایی دین از زندگی و سیاست آغاز شد و پس از طی چندین سده و عبور از بیراهه های لیبرالیسم، سکولاریسم و دموکراسی ثابت شد که مدرنیسم نمی تواند جایگزین مناسبی برای دین و گرایش های معنوی باشد. بشر امروزی در غرب به این نتیجه رسیده است که زندگی بدون معنویت، رنج و عذاب روانی را درپی دارد و به روح انسان سردی و سستی می بخشد و لذّت و شادی پایدار را از انسان سلب می کند.

آمار بالای مفاسد اخلاقی و جنسی، از هم پاشیدگی نظام خانوادگی، و تعداد فراوان و رو به رشد نوجوانان و جوانان خیابانی رانده شده از کانون خانواده و نظایر آن، بیانگر یک چنین واقعیتی است و حاکی از رنج بی امانی است که گریبان گیر غرب شده است.

یکی از نویسندگان و صاحب نظران امور فرهنگی آمریکا به نام «رابرت رینگر» می گوید: «در آمریکا به طور متوسط هر ساله پنج هزار نوجوان خودکشی می کنند؛ یعنی سیزده نفر در هر روز. از سال 1960 به این سو تعداد خودکشی هایی که بین سنین 15 تا 24 ساله انجام می پذیرد به دو برابر رسیده است و به گواه آمار، خودکشی میان نوجوانان ده تا چهارده ساله تا سال 1976 میلادی، 32 درصد از این تعداد (پنج هزار خودکشی) را به خود اختصاص داده است».(207)

وی وضعیت فرهنگی غرب را بهتر از وضعیت روانی آن نمی بیند. سینماها که به عنوان یکی از هنرهای هفتگانه، مؤثّرترین نقش ها را در ترسیم سیمای فرهنگی

بر عهده دارند، توانسته اند با نمایش فیلم های مستهجن، تماشاگران را تحت تأثیر قرار داده و به سرعت آنان را به دام اندازند...».(208)

او همچنین می گوید: «نوجوانان در سرازیری سقوط قرار گرفته اند. برخی از آنان خود را با قتل همنوعانشان ارضا می کنند. آنان در گوشه و کنار شهرها می گردند و به آسانی با بهانه های احمقانه و گاهی بدون هیچ بهانه، دست خود را به خون مردم می آلایند و این کارشان را نوعی ورزش و تفریح تلقی می کنند».(209)

ارزیابی «رینگر» نشان می دهد که شاید بدترین و در عین حال فاجعه آمیزترین خطری که تمدن غرب را تهدید می کند، اوضاع نابسامان خانواده هاست. خانواده هایی که یکی پس از دیگری از هم می پاشند و به راستی این نوع از هم پاشی بسی خطرآفرین است».(210)

با نگرشی به جهان دیروز غرب و با نگاهی به سده های پیشین به روشنی در می یابیم که در غرب در مقایسه با جهان دیروز یک جهش 180 درجه ای صورت گرفته است. غرب در متن خود، معارف و ارزش های اخلاقی و دینی را پرورش می داد و صاحب وجاهت تربیتی و اخلاقی بود. امّا چه شد که شرایط زندگی در غرب تا این اندازه تحوّل منفی یافت؟

پدیده شوم تروریسم جنسی که به استثمار زنان جوان و ابزار قرار دادن آنان برای رسیدن به مقاصد شهوانی و اقتصادی اشاره دارد؛ از جمله رویدادهای ناگواری است که در دهه های اخیر در اثر بحران اخلاقی ناشی از بی توجّهی به دین شکل گرفته است. آن قدر این مسئله حادّ و رنج آور است که اخیراً «پاپ ژان پل دوم»، رهبر سابق کاتولیک های جهان، طی پیام خود به «مجمع عمومی سازمان جهانی زنان کاتولیک» اظهار

داشته بود: «مدرنیسم روش هایی از زندگی را که مخالف با مقام و شخصیت زن است اشاعه و تحمیل می کند».

وی اضافه کرده بود: «فرهنگ مدرن مانع پویایی و رشد زن در جامعه می شود».(211)

بن بست مدرنیسم غربی

تا پیش از قرن بیستم، اندیشه ترقّی و پیشرفت، پژواکی بس گسترده و عمیق و شوق انگیز داشت و آن ها که دستاوردهای آغازین تمدن جدید را لمس کرده بودند، آینده ای سرشار از خوشبختی و بهروزی را برای بشریت، پیش بینی می کردند اما با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید و رخداد دو جنگ جهانی، حباب های غرور و خوشبختی، یکی پس از دیگری، شروع به ترکیدن نمود و جنبه های سراب گونه و بحران زای مذهب و ترقی و تجدد، رو به آشکار شدن گذاشت. اکنون دیگر، زمزمه پایان دوران تجدد، به گوش می رسید.

این روزها انسان متمدن، از چیزهایی احساس ترس و هراس می کند که سال ها پیش، از آن ها بی خبر بود. سال ها پیش، بر این باور بود که در جهانی زندگی می کند که پیشرفت اقتصادی آن نهایتی ندارد و هیچ مانع و مشکلی بر سر راه پیشرفت، به وجود نخواهد آمد. اما جهان در این چند سال اخیر، دگرگونی پیدا کرده و جوانانی که در دنیای رونق و فراوانی، چشم به جهان گشوده اند، اکنون در جهان بحران اقتصادی، زندگی می کنند و همه عناصر ایمنی و اطمینان بخش این بخش از زندگی، دستخوش تزلزل شده که چه بسا موجب تغییرات غیر منتظره و باورنکردنی در حیات انسانی شود.

«رنه گنون»، منتقد شهیر فرانسوی، در اثر خود با عنوان «بحران دنیای متجدد» چنین می نویسد: «اگر یک دم از دریچه چشم کسانی بنگریم که "تنعّم

و رفاه" مادی را آرمان خود ساخته و بدین عنوان، از عموم بهبودی هایی که بر اثر "پیشرفت و ترقی" عصر تجدد در زندگی حاصل گشته، برخوردارند، آیا اینان اطمینان خاطر دارند که فریب نخورده و شیدا نگشته اند؟ آیا حقیقت دارد که ابنای بشر، امروزه خوشبخت تر از روزگاران قدیمند؛ زیرا وسایل ارتباطی سریع تر و چیزهایی دیگر از این قماش، در اختیار دارند؛ زیرا دارای زندگانی متلاطم و طوفانی تر و بغرنج ترند؟ به نظر ما وضع به تمام معنی بر عکس آن می باشد. عدم تعادل و نابسامانی، نمی تواند شرط بهروزی و سعادت راستین باشد. وانگهی، هر چه نیازمندی های آدمی بیشتر باشد، بیشتر معروض خطرِ فاقد بودن چیزی و در نتیجه، دستخوش بدبختی خواهد بود. هدف تمدن متجدد، عبارت است از افزایش نیازمندی های تصنّعی؛ این تمدن بیش از آنچه می تواند ارضا نماید، نیازمندی به وجود می آورد؛ زیرا وقتی آدمی در این راه گام نهاد، ایست و توقف دشوار می باشد و شاید حتی هیچ دلیل و موجبی برای توقف در نقطه ای مشخص وجود نداشته باشد.(212)

او در ادامه می گوید: «آیا معایب این تکامل مادی از مزایایش بیشتر نشده است؟ ما حتی در پیرامون هر آنچه فقط در راه این رشد و تکامل فدا گشته و ارزش آن به نحوی فزون از قیاس، بیش از خود این تکامل بوده است، سخنی بر زبان نمی رانیم... اگر مزایا و معایب، سودها و زیان هایی را که زاده این تمدن است با هم بسنجیم، این خطر در پیش است که نتیجه این سنجش، سخت منفی باشد. اختراعاتی که امروزه با شتابی روزافزون، گسترش می یابند، چنان خطرناکند که نیروهایی را هم - که ماهیت حقیقی شان یکسره حتی

بر کسانی که آن ها را به کار می برند ناشناس است - به کار می اندازد و این بی خبری، خود بهترین گواه بر بطلان علم متجدد خواهد بود».(213)

و بالاخره نتیجه می گیرد: «تمدن متجدد، به نحوی از آنجا، نابود خواهد گردید، حالا چه اهمیت دارد که این انهدام بر اثر اختلاف افکار و آرای بین خود مردم مغرب باشد؛ یعنی اختلاف آرا و افکار همین ملل یا طبقات اجتماعی آن و یا این که مانند آنچه بعضی ادعا دارند، معلول حملات مشرق زمینان غربی شده، و یا این که به دنبال مصیبتی عظیم رخ دهد که خود مولود "ترقی و پیشرفت علوم" است. به هر حال، دنیای مغرب فقط به خاطر خودش و به علت آنچه معلول و مولد خود او است، معروض خطر و نابودی می باشد».(214)

خلأ معنی در مدرنیسم غربی

تجدد با اصول و مبانی فکری و فلسفی خود، و تمدن جدید با ره آوردهای علمی و تکنیکی و مادی اش «تعالی زدایی» را از اندیشه و عمل بشر جدید، آغاز کرد که نتیجه محتوم آن، خلأ معنی و بحران روحی و معنوی در افراد و جوامع بود. این بحران، مورد اشاره بسیاری از منتقدان قرار گرفته است.

«آندره مالرو» می نویسد: «تمدن ما نخستین تمدن در تاریخ است که به پرسش "معنی زندگی چیست؟" پاسخ داده است: نمی دانم!»(215)

«روژه دوپاسکیه» فرانسوی نیز چنین نوشته است: «اندیشه این عصر، انسان شناسی مشخص و قابل قبولی برای عرضه به عموم مردم ندارد و آنچه بر دوش دارد، انبانی از مفاهیم گوناگون است و این مفاهیم در گرداب شوریدگی ها و اختلافات کنونی، از پیشنهاد تعریفی هماهنگ راجع به وضع بشر ناتوانند. آری، در هیچ تمدنی همانند تمدن جدید،

این گونه کامل و نظام واره از این نکته ها غفلت نشده است که دنیا برای چیست؟ ما از کجا آمده ایم، آمدنمان بهر چه بود، به کجا می رویم و چرا بایدمان رفت؟»(216)

او همچنین می گوید: «تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود، می خواست "انسان گرا" باشد و به انسان آن چنان اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرایی این چنین شگفت دچار شده است؛ در روزگار ما تار و پود مفهوم انسان از هم گسسته است. مکتب تطور گرایی، از آدمی میمونی والاتبار و پیشرفته ساخته، آن گاه فلسفه پوچی و عبث گرایی، گام به میدان نهاده است، تا باقیمانده همسازی آدمی را از وی بگیرد و این چنین شده است... هنگامی که در پهن دشت زمین، زندگی پوچ و عبث دانسته شود، حیات، معنی خود را از کف فرو می نهد و تنها امکانات گوناگون و امتیازات مادی به آدمی ارزانی می گردد که نسل های گذشته، حتی در خواب هم یارای دیدن آن را نداشته اند و در عین حال، به طور کامل از این نکته غفلت می شود که آدمی به واقع چیست و مشتاق و آرزومند چه چیزی است؟ در نتیجه تمامی این عجایب نمی توانند مانع از آن شوند که شمع وجود آدمی، در طوفان سردرگمی و ناامیدی فرو نمیرد... به هر حال تمدنی که خود را "انسان گرا" می نامید، نظامی از آب درآمده که انسان را تحقیر می کند و می فریبد و سرانجام نابودش می سازد. تحقیر آدمی در این معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاه مرکب از یک سلسله وظیفه کمی و مادی و به ماشینی منحصراً تولید

کننده و مصرف کننده تبدیل می نماید. این تمدن، عَلَم تحقیر انسان را برافراشته است؛ زیرا به وی باورانده است که به یمن ترقی و از راه بسط و توسعه علم و به مدد سازمان اجتماعی فعال و با دستیاری آزادی و رهایی از قید و بند باقیمانده «پیش داوری ها» و اجبارهای گذشته، او را به سعادت می رساند و بر دردها و رنج ها پیروزش می گرداند، دردها و رنج هایی که در عین حال ملازم وضع بشری می باشند. امّا سرانجام، این تمدن در ضمن تباه ساختن و بند از بند گسستن انسان و محروم ساختن زندگی وی از روح و معنی، آدمی را به نابودی مطلق می کشاند».(217)

یکی دیگر از متفکران غربی به نام «لیروینک هاو» نوشته است: «ما در عصری زندگی می کنیم که تمام سیستم های غالب و مسلّط جهانی که روزگاری پایه حیات عقلانی غرب را شکل می دادند، از الهیات تا ایدئولوژی، رو به زوال نهاده و در معرض از هم گسیختگی قرار گرفته اند. این امر به سرانجامی خواهد رسید که در آن شک گرایی، ندانم گرایی و نیست انگاری پدیدار خواهد شد؛ اوضاع و احوالی که ساده ترین ذهن ها را بدان جا سوق می دهد که همه چیز را زیر سؤال برند، از اختلاف ارزش ها گرفته تا ارزش اختلاف ها».(218)

«لوئی لپرنس رینگه» عضو آکادمی فرانسه و استاد فیزیک آموزشگاه پلی تکنیک پاریس در کتاب «علم و خوشبختی انسان» می پرسد: «آیا سرانجام این دانشی که مطلوب همه است، با رشته های گوناگونش چیز خوبی است؟ آیا کوشش انسان ها برای شناخت همه چیز و بیان طبیعت و به دست آوردن سنتزهای متعدد و کشف فراورده های نوین شیمیایی یا دارویی، شکافتن ذرّه و ردیف بندی ملکول ها و

دست یابی به انرژی اتمی و انتقال اخبار و اطلاعات توسط امواج کوتاه و بلند، به راستی موجب خوشبختی آدم شده است؟ علم، عبارت از شناخت طبیعت است، ولی آیا همه تطبیقات و کاربردهای عملی آن نیز مطلوب و مطبوع است؟ آیا بشر با تولید فراورده های گوناگون شیمیایی، با تسهیلات حمل و نقل و با کسب اخبار و اطلاعات و امکانات نوین درمانی و جرّاحی، آسوده تر و آرام تر و خوشبخت تر از پیش شده است؟ !»(219)

«سیمون دوبووار» نیز از علم و تکنولوژی جدید چنین شکوه می کند: «انسان در همه کشورها چه سوسیالیست و چه کاپیتالیست، به توسط تکنیک، خرد و شکسته (له و لورده) شده است؛ در کارش، هویت اصلی (خویشتن خویش) را از دست داده است. به زنجیر کشیده شده و خرف و احمق گردیده است. همه گرفتاری ها و بدبختی و مصیبت، از این ناشی می شود که نیازهای انسان، پیوسته رو به افزایش نهاده و آدمی باید همواره برای برآوردن این نیازهای روزافزون، تلاش کند و هیچ گاه هم بی نیاز نشود. انسان به جای آن که در پی فراوانی و نعمت سرشاری که هرگز وجود ندارد و شاید هیچ گاه هم وجود پیدا نکند، پیوسته در تلاش طاقت فرسا باشد، بهتر است به حدّاقل نیازهای حیاتی خود اکتفا کرده و با آن ارضا شود، چنان که گروه های فقیری هم هنوز در «ساردنی» یا در یونان زندگی می کنند که در میان آن ها تکنولوژی، رسوخ و نفوذ نکرده است، و پول، مایه فساد و تباهی نشده است. در آنجا مردم با خوشبختی آشنایی دارند؛ زیرا ارزش های ویژه ای را حفظ کرده اند. ارزش های به راستی انسانی، احترام به برادری و جوانمردی، که به زندگی طعم خاصّی

می بخشد. تا زمانی که برای آدمی نیازهای روزافزون مادی پدید می آید، گرفتاری ها و دشواری های او روزافزون است. این سقوط از کی آغاز شده است؟ از روزی که علم را بر حکمت برتری دادند و سودمندی را از زیبایی برتر شمردند. این ها همه با رنسانس، خردگرایی و با کاپیتالیسم و با علم زدگی پدید آمد. اینک که به اینجا رسیده ایم، چه باید کرد؟ باید کوشید که در شناختن خویش و در پیرامون خویش، حکمت و احساس زیبایی را پدید آوریم. تنها یک انقلاب اخلاقی، نه اجتماعی و نه سیاسی و نه تکنولوژیک، می تواند انسان را به حقیقت از دست رفته اش بازگرداند...». (220)

تباهی محیط زیست

تمدن جدید، اگر هیچ ضایعه ای جز ویرانی محیط زیست نداشت و در دیگر عرصه ها سربلند و موفق بود، همین امر برای مردود بودن او کافی بود. تمدن تکنولوژیک چنان بلیه ای برای زمین و زیستگاه انسان، ایجاد کرده است که راه هر گونه اصلاح و بازگشت را نیز سد نموده و آینده ای بس مبهم و تاریک را پیش روی بشریت قرار داده است.

مهمترین عامل آلودگی و تباهی محیط زیست، استفاده از سوخت های فسیلی (زغال سنگ، نفت، بنزین، گاز و...) است که لازمه تداوم تمدن صنعتی است. به عبارت دیگر، نابودی محیط زیست بهایی است که بشر باید برای تغییر الگوی تمدن خود از تمدن طبیعی به تمدن صناعی بپردازد.

وقتی «جیمز هانسن» محقق ناسا، در یکی از جلسات سنای آمریکا که در گرمای شدید ژوئن 1988 تشکیل شده بود، اعلام کرد که گرم شدن کره زمین شروع شده است، گردبادی از نگرانی عمومی را برانگیخت که هنوز هم فروکش نکرده است. گرم شدن آب و هوای کره

زمین، فاجعه زیست محیطی است که از مقیاس شدیدی برخوردار است و بالقوه می تواند باعث از هم گسیختگی شدید هر نظام زیست بومی طبیعی و بسیاری از ساختارها و نهادهایی که بشر برای پشت گرمی خود پدید آورده است، بشود. اگرچه آب و هوای کره زمین تا به حال فقط اندکی تغییر کرده، ولی دنیا با چشم انداز تغییر فوق العاده شدید آب و هوا در دهه های آینده روبه روست.

همان طور که گفتیم شرایط لازمه حیات، امروز در خطر است. خطر تغییر آب و هوا از افزایش غلظت CO2 (اکسید دو کربن) و سایر گازهای گلخانه ای، نشأت می گیرد که گرما را در اتمسفر تحتانی نگاه می دارند و باعث بالا رفتن درجه حرارت می شوند. سوختن زغال سنگ و سایر سوخت های کربنی؛ مانند نفت و گاز طبیعی، منجر به آزاد شدن کربن به عنوان محصول اصلی احتراق می شود و در همین حال، محو شدن جنگل های گرمسیری در سطحی وسیع، بر میزان دی اکسید کربن موجود در جو می افزاید.

درست از سال 1958 که سنجش مرتب کربن آغاز شد تا کنون غلظت CO2 از 315 قسمت در میلیون به 352 قسمت در میلیون افزایش یافته و این رقم، بسیار بالاتر از بالاترین غلظتی است که طی 160 هزار سال گذشته در زمین موجود بوده است».(221)

به فهرست بخشی از پیامدهای گرم شدن کره زمین اشاره می کنیم: (222)

- بروز خشکسالی ها و قحطی ها.

- بحران آب شرب و کشاورزی.

- از بین رفتن جنگل ها و مزارع.

- نابودی گونه های گیاهی و جانوری.

- بالارفتن سطح آب دریاها بر اثر آب شدن یخ های... و به دنبال آن نابودی کشتزارها، منازل مسکونی، تأسیسات و آوارگی انسان ها.

- ضایعات بهداشتی برای کلّ بشر (که

مشروحاً بدان خواهیم پرداخت).

البته مسأله تغییر آب و هوا، دربردارنده یک نتیجه جالب و مفید برای بشر متجدّد و تکنیک زده است:

«در واقع هیچ مسأله ای مانند مسأله تغییر آب و هوا، سایه تردید بر فکر پیشرفت بشر نمی افکند. گرم شدن لجام گسیخته کره زمین، می تواند تمام مزایای ناشی از تکنولوژی های پیشرفته تر و اقتصادهای کارآتر یا نظام های سیاسی تکامل یافته را از دست بشر خارج کند».

بحران سلامتی

یکی از تبعات آلودگی محیط زیست و ظهور تباهی در خشکی و دریا و آلودگی آب و هوا و غذا، صدمه به سلامتی انسان ها است. ویرانی لایه اوزن - که از آن به عنوان سپر محافظی کره زمین در برابر تابش اشعه ماوراء بنفش خورشید نام برده می شود - و ایجاد حفره های اوزنی که معلول افزایش و تراکم دی اکسید کربن و برخی دیگر از گازها مثل متان در جوّ زمین است،(223) از عوامل ایجاد و افزایش بیماری ها به شمار می رود.

حفره اوزنی قطب جنوب، سال به سال گسترده تر می شود. پژوهشگران به این نتیجه رسیده اند که در سال 1985، پنجاه درصد اوزن این ناحیه از دست رفته بود که این میزان در سال 1987 به 60 درصد رسیده است.

براساس گزارش آن ها، حفره موجود در لایه اوزنی قطب جنوب، به وسعت سرزمین ایالات متحده است. اخیراً صد تن از دانشمندان اتمسفر شناس، گزارش دادند که حفره دیگری در لایه اوزن نیمه راه قطب شمال، در نیم کره شمالی به وجود آمده است. اکنون قراینی مبنی بر آغاز پیدایش حفره سومی در قطب شمال به دست آمده که به گزارش دانشمندان، حفره ای است در استراتوسفر به وسعت گروئنلند.

براساس پیش بینی NASA در سال 2050،

ده درصد لایه اوزن از بین خواهد رفت. EPA پیش بینی می کند که این کاهش چشمگیر سپر محافظ اوزن، باعث خواهد شد که سالیانه دو میلیون مورد سرطان پوست در آنچه فعلاً پیش می آید، افزوده خواهد شد.

افزایش تابش اشعه فرابنفش، همچنین باعث آسیب دیدن دستگاه ایمنی بدن انسان می شود و مردم سراسر جهان را در برابر بسیاری از بیماری های عفونی آسیب پذیرتر می کند. به گفته «دانالد دو گلاس» - عضو انجمن دفاع از منابع طبیعی -: «اگر گفته شود که تندرستی و ایمنی میلیون ها مردم در سراسر جهان به مخاطره می افتد، اغراق آمیز نیست».(224)

نظامی گری مدرن

پیشرفت و ترقی تسلیحاتی و نظامی، یکی دیگر از ابعاد تمدن نوین بشری است. این پیشرفت از یک سو، ثروت های جوامع را به تاراج برده و صرف ساخت و تولید سلاح های پیشرفته می کند و هر روز بر فشار اقتصادی بر مردم جهان می افزاید و از سوی دیگر منشأ ناامنی ها و خطرات سهمگین در مقیاس جهانی شده است.

مخارج نظامی در سراسر جهان کنونی، در هر دقیقه بالغ بر دو میلیون دلار آمریکایی است؛ در حالی که بیشتر از دو میلیارد نفر از جمعیت کره زمین در بینوایی و فقر زندگی می کنند و پانصد میلیون از این عده، غذای کافی ندارند، و همیشه گرسنه هستند!...

دهشت انگیز این است که خرج تنها یک زیردریایی اتمی آمریکا، برابر با بودجه سالانه آموزش و پرورش دوازده کشور رو به توسعه است. با بهای یک زیردریایی اتمی، می توان هزاران مدرسه در جهان سوم ساخت.(225)

هزینه های تسلیحاتی جهان، سالانه حدود هفتصد میلیارد دلار را می بلعد در حالی که بشر برای گذراندن یک زندگانی درخور انسان، به این مبلغ، نیاز مبرم دارد.(226)

و امّا

در باب ناامنی های ایجاد شده به دنبال ساخت سلاح های اتمی و میکروبی نیز مطالب شنیدنی فراوان است:

«رایت میلز» درباره حسّاسیت و خطا پذیری تأسیسات صنعتی جدید و تکنولوژی پیشرفته، در کتاب خود «انگیزه های جنگ سوم» می نویسد: «خیلی آسان و نزدیک به واقع است اگر فرض کنیم که دستگاه های رادار در یکی از پایگاه های آمریکایی در کانادا دچار اختلال مکانیکی شود یا آن که مأمور یکی از آن ها در نتیجه خستگی (یا میخوارگی) یکی از ماهواره های مصنوعی کهنه را که قدرت فرستندگی خود را احتمالاً از دست داده است، موشک قاره پیمایی تصور کند که در راه پرواز به سوی ایالات متحده آمریکا است و قلب صنایع آمریکا را نشانه رفته است و در خلال چند دقیقه، آژیرهای خطر را به صدا در آورد و هواپیماهای فرماندهی هوایی استراتژیک و موشک های دوربرد با کلاهک های اتمی، به سوی شهرها و مراکز صنعتی شوروی به پرواز درآیند و بدین گونه جنگ بزرگ سوم در ظرف چند دقیقه بر اثر اشتباه ناشی از کم خوابی و خستگی یا میخوارگی که امری بسیار عادی به ویژه در آمریکاست، در سراسر جهان شعله ور گردد و جهانیان را در پی چند لحظه در لهیب وحشتناک خود خاکستر کند!»(227)

هر چه قدرت بیشتر باشد، خسارت هایی هم که می تواند به بار آورد بزرگ تر خواهد بود. پیشرفت در کار دست یابی به انرژی هسته ای موجب شد که موشک هایی با کلاهک اتمی ساخته شوند که بتوانند با دقت بی نظیر به هدف های خود اصابت کنند. در نتیجه، این خطر که یکی از طرف ها بکوشد با استفاده از این موشک ها، ضربه نخست را وارد کند و دشمن را در دم از پای

درآورد، افزایش یافته است. امروز خطر یک جهنم اتمی بارها بیش از چند سال گذشته، بشر را تهدید می کند.(228)

انیشتین هم خود بعدها به این نکته پی برد که تشکیلات علمی اش چه مخاطراتی را برای بشریت رقم زده است. او می گوید: «قدرت افسار گسیخته اتم، همه چیز را دگرگون کرده است جز شیوه فکر کردن ما را، و از این رو است که ما در حال لغزیدن به سوی فاجعه بی سابقه ای هستیم در آن سوی راه، شبه یک نابودی همگانی، هر چه بیشتر و هر چند لحظه بیشتر، نمودار می گردد».(229)

تروریسم هسته ای و میکروبی یکی دیگر از ابعاد این مخاطرات است. انیشتین در این باره می گوید: «امروز قدرت های بزرگ با وجود داشتن آن همه سلاح های اتمی که قادر است جهان را چندین بار زیرورو کند، خود در بیم آن به سر می برند که مخالفانشان در جهان سوم به اصطلاح ایشان، دست به "تروریسم" اتمی و "سابوتاژ" هسته ای بزنند!»(230)

و این در شرایطی است که علاوه بر بسیاری از دولت ها، افراد و گروه های غیر دولتی نیز در اثر پیشرفت های علمی می توانند به سلاح های هسته ای و میکروبی دست پیدا کنند، بدون آن که پایگاه ثابت و مشخصی داشته به راحتی قابل تعقیب باشند.

اکنون ما در وضعیتی هستیم که در آن نه تنها شمار بیشتری از افراد بلکه مجموعه های اجتماعی غیرقابل اطمینانی به تدریج قابلیت نابودی همه ما را به دست می آورند.

در اولین مرحله، تنها ابرقدرت ها این قابلیت را داشتند. در آن مرحله، مردم هنوز می توانستند خود را متقاعد و آرام کنند که این قدرت ها توسط گروهی از مردم نسبتاً عاقل اداره می شوند.

مرحله بعدی که اکنون ما شاهد آنیم، مرحله ای است که

قابلیت امحای عمومی به سرعت در حال گسترش به شمار کثیری از کشورهای کوچک تر می باشد. و در نهایت به دست کشورهایی می افتد که یا تحت فشارند و یا مورد تهدید قرار دارند و یا به دست حکّامی می افتد که از لحاظ ذهنی بی ثباتند و این احتمالات به گونه ای غیرقابل مهار و در حال افزایش است.

در مرحله سوم که ما هنوز به آن نرسیدیم امّا توالی منطقی دو مرحله قبلی است، مرحله ای است که طی آن سلاح های اتمی واجد قدرت تخریبی جهانی به دست تروریست های غیر دولتی یا دیگر گروه های غیر قابل پیش بینی یا سازمان ها می افتد.(231)

و امّا در مورد سلاح های شیمیایی، مسأله بسیار خطرناک تر است:

مطابق گزارش های معتبر "انستیتوی تحلیل سیاست خارجی" که اخیراً در واشنگتن انتشار یافته است، ساخت و تولید کشنده ترین سلاح شیمیایی و گاز اعصاب، به سادگی ساخت و تولید حشره کش ها است. هر شخصی دارای کارشناسی ارشد در بیوشیمی می تواند در یک گاراژ یا زیرزمین به ساخت آن دست بزند. شخص فاقد چنین مدرکی به سهولت می تواند آن را از یکی از آزمایشگاه های تحقیقاتی بی شمار در ایالات متحده و ماوراء بحار بدزدد، و حتی بعضی از آن ها از طریق سفارش پستی در آمریکا قابل تهیه است. تنها در ایالات متحده، 55 گروه تروریستی در فهرست آن هایی قرار دارند که بالقوه واجد توانایی استفاده از سلاح های (S.B)(232) شیمیایی و بیولوژیکی هستند... ارتش آزادی بخش زیمبیونیز که در اوائل دهه 1970 در کالیفرنیا فعال بود گلوله های خود را به سم آغشته می کرد و روشن شد که برنامه های مکتوبی در زمینه جنگ بیولوژیکی دارد. در سال 1974 یک مهندس دیوانه لس آنجلسی به ساخت گاز اعصاب دست

یافت و سپس ریچارد نیکسون رئیس جمهور را به وسیله نوار ضبط شده ای که به کاخ سفید فرستاد، تهدید کرد. یک احتمال نگران کننده دیگر این که ممکن است تروریست ها به مواد رادیواکتیویته دست یابند و تهدید کنند که یک منطقه را با آن آلوده می سازند و یا آن را در مخازن آب یک شهر بیندازند. البته خطر مشابهی هم در رابطه با دیگر سلاح های شیمیایی رخ می نماید.

سلاح های بیولوژیکی به خصوص از حیث ایذایی بی نظیرند، مقادیر اندکی از این مواد که در محل های استراتژیکی جاگذاری شده باشد، می تواند تلفات گسترده ای را به جا گذارد».(233)

دیدگاه اسلام در رابطه با مدرنیسم

شکی نیست که اسلام نسبت به تأمین معیشت انسان ها و برخورداری آن ها از نعمت های مادی، نهایت اهتمام را دارد و با فقر و تنگدستی که راه را برای تعالی معنوی مردم ناهموار نماید، سر ستیز دارد و از آن با عنوان «مرگ بزرگ» یاد کرده است:

امام علی علیه السلام می فرماید: «الفقر، الموت الاکبر»؛(234) «تنگدستی، مرگ بزرگ است.»

خداوند - جلّ و علا - از آغاز خلقت بشر، در کار تأمین معیشت مناسب برای مردم شد و همه چیز را برای این مقصود، فراهم نمود و حتی در جزئی ترین و ابتدایی ترین امور معاش، انسان را به حال خود وانگذاشت و همه چیز را به او آموخت و در اختیار او گذاشت؛ این بدان معنا است که دین، هیچ گاه از دنیای مردم، فاصله نگرفته و آن ها را به حال خود رها نکرده است. از سوی دیگر، رهبانیت و عزلت از دنیا، حتی اگر با میل و رغبت انتخاب شود، از نظر اسلام، مردود است. و برای هیچ فرد یا جامعه ای این شیوه را مجاز نمی داند:

امام کاظم علیه

السلام می فرماید: «لیس منّا من ترک دنیاه لدینه او ترک دینه لدنیاه»؛ (235) «آن که دنیایش را برای دینش و یا دینش را برای دنیایش رها کند، از ما نیست.»

امّا مسأله اساسی و مهم اینجاست که دنیا و لذّات و نعمات مادی، به مثابه بستر و ابزاری برای وصول به حیات جاودانی اخروی است و اگر حتی برای یک لحظه، اصل واقع شوند و مایه غفلت از آخرت، موجب خسارت آدمی است و این همان نقطه ای است که ادیان الهی و اسلام با آن سر ستیز دارند و تمام تلاش خود را معطوف به آن کرده اند که انسان ها را از مهلکه چنین دنیایی نجات دهند.

اگر قرار است مؤمنی به سراغ دنیا و رزق و روزی آن برود، و مؤمنانی به عمارت و آبادانی حیات مادّی خود بپردازند، و حکومتی دینی، برای آبادانی و توسعه معیشت جامعه، طرحی دراندازد، باید چنان معیشتی را سامان دهند که هموار کننده راه آخرت باشد و جامعه را برای حاکمیت فضیلت هایی؛ همچون عبادت، عدالت، معنویت، ایثار، انفاق، تعاون، و خلاصه، انابه دار خلود و تجافی از دار غرور، یاریگر باشد؛ در غیر این صورت، جامعه هر چه بیشتر به ثروت، تنعّم، رفاه، و تجمّل دست یابد، وزر و وبال بیشتری را برای خود فراهم کرده و عاقبت دنیوی و اخروی خطرناک تری را برای خود رقم زده است، و در چنین شرایطی خطر ثروت و غنا بیش از فقر خواهد بود.

آیات توصیه کننده به دنیا

ابتدا به ذکر آیاتی می پردازیم که کسانی با استناد به این آیات، مطلوبیت توسعه غربی را نتیجه می گیرند و حکم به تلقی مثبت اسلام از آن می دهند.

مقدمتاً باید این نکته را یادآوری

کنیم که این دسته از آیات یا در مقام نفی رهبانیت و عزلت از دنیا و نعمت ها و زیبایی های آن است و یا آن که در کنار توصیه به دنیا، بلافاصله نسبت به زیاده روی و خروج از حدّ تعادل، هشدار داده است. اکنون به ذکر و توضیح یک یک این آیات می پردازیم:

1 - { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ ؛(236) «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده است، حرام نکنید.»

2 - { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(237) «ای پیامبر! بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده، و رزق پاکیزه او را حرام کرده است.»

3 - { یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ}؛(238) «ای فرزندان آدم! زینت [پوشاک]خود را در هر مسجدی برگیرید.»

4 - { وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا}؛(239) «بهره ات را از دنیا فراموش مکن.»

عبارت قبل و بعد این جمله، به خوبی گواه حد و مرز بهره وری از دنیاست.

{ وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیکَ وَلا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُفْسِدِینَ ؛ (240) «از آنچه خداوند بر تو بخشیده است، سرای آخرت را بجوی و بهره ات را از دنیا هم فراموش مکن و همچنان که خداوند به تو نیکی کرده است نیکی کن و در زمین، فتنه و تباهی مجوی که خداوند تبهکاران را دوست ندارد.»

حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه { وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا } فرموده اند: «ولاتنس صحتک و قوّتک و فراغک و شبابک و نشاطک

ان تطلب بها الآخره»؛(241) «مبادا فراموش کنی که سلامت، نیرو، فراغت، جوانی و نشاطت را در طلب آخرت به کار گیری.»

5 - { هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ ؛ (242) «او شما را از زمین پدید آورد و شما را به آبادگری در آن واداشت، پس از او آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید.»

با توجه به مجموعه آیات و روایات، واضح است که مقصود از عمران و آبادی در آیه فوق، آبادانی با حد و مرزهای مشخص آن در اسلام می باشد. نه هر نوع آبادانی حتی از نوع توسعه غربی، ضمن این که در برداشت از یک آیه، نمی توان آیات و روایات دیگر را نادیده گرفت. همچنین فراز { فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ بیانگر جهت عمران است.

پس از آیات فوق، اکنون به ذکر دسته ای دیگر از آیات و روایات در مورد دنیا و آخرت می پردازیم تا روشن شود اسلام بیشترین نفرت را از اسلام و توسعه ای که سدّ راه آخرت و بلکه مایه غفلت از آن و موجب رکون و اطمینان انسان ها به دنیا باشد، ابراز داشته است:

آیات هشدار دهنده نسبت به دنیا

1 - { زُينَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا وَيسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا }؛(243) «زندگانی دنیا در چشم کافران، آراسته شده است و مؤمنان را ریشخند می کنند.»

2 - { وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ }؛(244) «زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست.»

3 - { مَنْ كانَ يرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَزِينَتَها نُوَفِّ إِلَيهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَهُمْ فِيها لا يبْخَسُونَ أُولئِكَ الَّذِينَ لَيسَ لَهُمْ فِى الْآخِرَهِ إِلاَّ النّارُ وَحَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَباطِلٌ ما كانُوا يعْمَلُونَ ؛(245) «هر کس زندگانی دنیا و تجمّل آن را بخواهد،

حاصل اعمالش را در همین دنیا، به طور کامل به آن ها می دهیم و در آن کم و کاستی نخواهند دید. اینان، کسانی اند که در آخرت جز آتش دوزخ ندارند و هر چه در دنیا کرده اند بر باد رفته و کار و کردارشان باطل شده است.»

4 - { مَنْ کانَ یرِیدُ الْعاجِلَهَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً * وَمَنْ أَرادَ الْآخِرَهَ وَسَعی لَها سَعْیها وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیهُمْ مَشْکُوراً }؛(246) «هر کس بهره زودیاب [دنیوی بخواهد، ما برای هر کس که بخواهیم و هر چه بخواهیم در آن پیش اندازیم، سپس جهنم را برای او مقرر می داریم که نکوهیده و مطرود به آن درآید و هر کس آخرت را بخواهد و چنان که باید در راه آن بکوشد و مؤمن باشد، ایناننـد که سعی شان مشکور است.»

5 - { وَما هذِهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدّارَ الْآخِرَهَ لَهِی الْحَیوانُ لَوْ کانُوا یعْلَمُونَ ؛(247) «و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و بی گمان سرای آخرت، سرای زندگانی است اگر می دانستند.»

6 - { یا أَیهَا النَّبِی قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَزِینَتَها فَتَعالَینَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً * وَإِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالدّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً }؛(248) «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمّل آن را می خواهید، پس بیایید تا بهره مندتان سازم و به رهایشی نیکو رهایتان کنم، و اگر خداوند و پیامبر او و سرای آخرت را می خواهید، بدانید که خداوند از برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ آماده ساخته است.»

7 - { مَنْ کانَ یرِیدُ

حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَنْ کانَ یرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ ؛(249) «هر کس که بهره کشت اخروی را خواسته باشد، برایش در کشت او می افزاییم و هر کس بهره کشت دنیوی را خواسته باشد، مقداری از آن به او می بخشیم و برای او در آخرت بهره ای نیست.»

8 - { وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَلکِنْ ینَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ}؛(250) «و اگر خداوند روزی را بر همه بندگانش گسترده می داشت، در روی زمین فتنه و فساد می کردند، ولی به اندازه ای که بخواهد مقرر می دارد که او به کار بندگانش آگاه و بیناست.»

9 - { اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَهٌ وَتَفاخُرٌ بَینَکُمْ وَتَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیثٍ أَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یکُونُ حُطاماً وَفِی الْآخِرَهِ عَذابٌ شَدِیدٌ}؛(251) «بدانید که همانا زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی، زیور و فخرفروشی در میان شما، و افزون طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی، سپس خرد و ریز شود و در آخرت هم عذابی شدید است.»

10 - { فَأَمّا مَنْ طَغی وَآثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِی الْمَأْوی ؛(252) «آن گاه هرکس طغیان ورزیده باشد و زندگانی دنیا را برگزیند، بی شک جهنم جایگاه او است.»

دنیا از منظر معصومین علیهم السلام

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید:

1 - «الدنیا ملعونه ملعون ما فیها إلا ما کان فیها للَّه عزّوجلّ»؛(253) «دنیا و آنچه در آن است نفرین شده است، مگر آنچه برای خدا به کار گرفته شود.»

2 - «إنّ فی

طلب الدّنیا إضراراً بالآخره و فی طلب الآخره إضرارٌ بالدّنیا فأضرّوا بالدّنیا فإنّها أولی بالإضرار»؛(254) «دنیاخواهی ناگزیر به آخرت زیان خواهد رساند، و آخرت جویی نیز به دنیا، پس به دنیایتان زیان برسانید که آن سزاوارتر به زیان است.»

3 - «خلق اربعه لأربعه: المال للانفاق لا للامساک. و العلم للعمل لا للمجادله، و العبد للتّعبّد لا للتّنعّم، و الدنیا للعبره لا للعماره»؛(255) «چهار چیز، برای چهار مقصود آفریده شده است: 1 - مال برای بخشش است نه حبس کردن، 2 - دانش برای عمل کردن است نه مجادله، 3 - بنده برای عبودیت نه خوشگذرانی، 4 - دنیا برای عبرت نه آبادانی.»

4 - «هبط إلی جبرئیل علیه السلام فی أحسن صوره فقال یا محمد الحق یقرئک السلام و یقول لک إنّی أوحیت إلی الدنیا أن تَمَرَّری و تکدَّری و تضیقی و تشدّدی علی أولیائی حتی یحبوا لقائی و تیسری و تسهلی و تطیبی لأعدائی حتی یبغضوا لقائی فإنّی جعلت الدنیا سجنا لأولیائی و جنّه لأعدائی»؛(256) «جبرئیل در بهترین شکل و شمایل بر من فرود آمد و گفت: ای محمّدصلی الله علیه وآله! خداوند بر تو درود می فرستد و می گوید: به دنیا وحی کردم که نسبت به دوستان من تلخ، تیره، تنگ و سخت باش تا پیوسته به دیدار من مشتاق باشند، و نسبت به دشمنان من آسان و هموار و گوارا باش تا از دیدار من بیزار باشند، که من دنیا را زندان دوستانم و بهشت دشمنانم قرار داده ام.»

5 - «یا بن مسعود من تعلّم العلم یرید به الدنیا و آثر علیه حبّ الدنیا و زینتها استوجب سخط اللَّه علیه و کان فی الدرک الأسفل من النار

مع اليهود و النصاری»؛(257) «ای ابن مسعود! هر کس به نیت دست یابی به دنیا دانش بیاموزد و دوستی و جلوه دنیا را برگزیند، خشم خدا را برانگیخته است و جایگاهش در قیامت همراه با یهود و نصاری در طبقه زیرین جهنم است.»

6 - «الرغبه فی الدنیا تکثر الهمّ و الحزن و الزهد فی الدنیا یریح القلب و البدن»؛(258) «شیفتگی به دنیا، غم و اندوه را افزون می کند و زهد در دنیا، جان و تن را راحتی می بخشد.»

7 - «ما أحدٌ من الأوّلین و الآخرین إلاّ و هو یتمنّی یوم القیامه أنّه لم یعط من الدّنیا إلاّ قوتاً»؛(259) «در روز قیامت، فردی از مردمان اول و آخر [دنیا] نیست مگر آن که آرزو می کند: ای کاش بیش از نیاز روزانه، بهره ای از دنیا نمی داشت.»

امام علی علیه السلام می فرماید:

8 - «الدنیا مطیه المؤمن علیها یرتحل إلی ربّه»؛(260) «دنیا مرکب مؤمن است که بدان به سوی پروردگارش کوچ می کند.»

9 - «و لنعم (الدنیا) دار من لم یرض بها داراً و محلّ من لم یوطّنها محلاّ ً»؛(261) «دنیا چه سرا و جایگاه خوبی است برای کسی که آن را جایگاه و سرای ماندن نینگارد.»

10 - «إنّما سمیت الدنیا دنیا لأنّها أدنی من کل شی ء»؛(262) «دنیا از آن رو دنیا نام گرفته است که پست تر از هر چیزی است (دنیا از ریشه "دنو" به معنای پستی و بی ارزشی است)».

11 - «إنّ اللّه سبحانه جعل الدّنیا لما بعدها و ابتلی فیها أهلها لیعلم أیهم أحسن عملاً و لسنا للدّنیا خلقنا و لا بالسّعی فیها أمرنا»؛(263) «خداوند دنیا را برای بعد از آن [آخرت]آفریده است و اهل دنیا را مورد ابتلا و آزمایش قرار

داده است، تا معلوم شود چه کسی نیکوکارتر است. ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به تلاش [بی حدّ و مرز] در آن مأمور نگشته ایم.»

12 - «المتمتّعون من الدنیا تبکی قلوبهم و إن فرحوا»؛(264) «دل های خوشگذران در دنیا گریان است، گرچه ظاهری سرخوش دارند.»

13 - «و اعلم یا بنی انّک انّما خلقت للآخره لا للدنیا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحیاه»؛(265) «فرزندم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای، نه دنیا و برای نیستی [در دنیا]نه هستی و برای مرگ، نه حیات.»

14 - «لو عقل اهل الدنیا خربت»؛(266) «اگر مردم دنیا همگی خردمند بودند، دنیا ویران می شد.»

15 - «... وأنزلوا الدّنیا من أنفسهم کالمیته الّتی لا یحلّ لأحدٍ أن یشبع منها إلاّ فی حال الضّروره إلیها»؛(267) «... دنیا را چون مرداری می دانستند که جز در حالت اضطرار، خوردن و سیر شدن از آن را حلال نمی دانستند.»

16 - «إنّ الدّنیا و الآخره عدوّان متفاوتانِ و سبیلان مختلفان فمن أحبّ الدّنیا و تولاّها أبغض الآخره و عاداها و هما بمنزله المشرق و المغرب و ماشٍ بینهما کلما قرب من واحدٍ بعد من الآخر و هما بعد ضرّتان»؛(268) «دنیاً و آخرت دو دشمن ناهمگونند و دو راه گوناگون؛ هر کس دنیا را دوست بدارد، آخرت را دشمن داشته است. دنیا و آخرت به مثابه مشرق و مغربند و کسی که میان آن دو سیر می کند، هر گاه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور گردد و این دو چون هوو هستند.»

امام سجادعلیه السلام می فرماید:

17 - «الدنیا دنیاءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونه»؛(269) «دنیا بر دو گونه است: 1 - دنیای بلاغ [راه و بستر رسیدن

به آخرت 2 - دنیای منفور [دنیای اصیل و بریده از آخرت .»

18 - «من طلب الغنی و الأموال و السعه فی الدنیا فإنّما یطلب ذلک للراحه و الراحه لم تخلق فی الدنیا و لا لأهل الدنیا إنّما خلقت الراحه فی الجنه و لأهل الجنه»؛(270) «آن کس که بی نیازی و ثروت و توسعه معیشت دنیا را می جوید، از آن روست که به راحتی دست یابد، در حالی که راحتی [واقعی در دنیا و برای اهل دنیا آفریده نشده است. راحتی [واقعی و ماندگار] در بهشت و برای اهل بهشت است.»

19 - «قال المسیح علیه السلام للحواریین إنّما الدنیا قنطره فاعبروها و لا تعمروها»؛(271) «عیسی مسیح علیه السلام به یاران خود فرمود: دنیا پل است، از آن بگذرید، و به آبادی آن نپردازید.»

20 - «ما من عمل بعد معرفه اللَّه جلّ و عزّ و معرفه رسوله صلی الله علیه وآله أفضل من بغض الدّنیا»؛(272) «بعد از شناخت خداوند و رسولش، هیچ کاری ارزشمندتر از دشمنی با دنیا نیست.»

امام باقرعلیه السلام می فرماید:

21 - «نعم العون الدنیا علی الآخره»؛(273) «دنیا، چه یاور خوبی برای [کسب آخرت است.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

22 - «و لا تشغلنی عن ذکرک بإکثارٍ من الدّنیا تلهینی عجائب بهجتها و تفتنی زهرات زینتها و لا بإقلال یضرّنی بعملی کدّه و یملأ صدری همّه و أعطنی من ذلک غنًی عن شرار خلقک و بلاغاً أنال به رضاک»؛(274) «خداوندا ! از دنیا به من آن قدر زیاده مده که موجب شود جاذبه های شادی زای آن مرا به خود سرگرم سازد و شکوفه های زیبای آن فریبم دهد، و نه آن قدر کم بده که از عمل نیک بازم

دارد و سینه ام را غمبار کند، بلکه آن قدر به من ده که از مردم بد بی نیاز شوم و با آن بتوانم خشنودی تو را جلب نمایم.»

23 - «ما فتح اللَّه علی عبدٍ باباً من أمر الدّنیا إلاّ فتح اللَّه علیه من الحرص مثله»؛(275) «خداوند هیچ دری از درهای دنیا را به روی بنده ای نگشود، مگر آن که به ازای آن، دری از حرص و زیاده خواهی را به روی او گشود.»

24 - «اجعل الدّنیا بمنزله قنطرهٍ علی نهرٍ جزت علیها و ترکتها و لم ترجع إلیها آخر الدّهر، أخربها و لا تعمرها فإنّک لم تؤمر بعمارتها»؛(276) «دنیا را به عنوان پلی بر رودخانه ای قرار بده که از آن عبور می کنی و می گذری و هرگز به آن باز نمی گردی، [بنابر این آن را ویران کن و به آبادی آن نپرداز که تو به آبادانی آن سفارش نشده ای.»

25 - «قال لقمان لابنه: و خذ من الدنیا بلاغاً و لا ترفضها فتکون عیالاً علی الناس ولا تدخل فیها دخولاً یضر بآخرتک. یا بنی! لا ترکن إلی الدنیا و لا تشغل قلبک بها فما خلق اللَّه خلقاً هو أهون علیه منها. ألا تری أنّه لم یجعل نعیمها ثواباً للمطیعین و لم یجعل بلاءها عقوبه للعاصین»؛(277) «لقمان به پسرش گفت: از دنیا به اندازه ای که یاریگرت [بر واجبات و مستحبات باشد، بهره مند شو، نه آن را [به کلّی رها کن که سربار مردم باشی و نه آن قدر به آن بپرداز که به آخرتت زیان رسانی. فرزندم! مایل به دنیا مشو و دلت را به آن مشغول نکن [چرا که خداوند، مخلوقی پست تر از دنیا ندارد، مگر

نمی بینی که خداوند خوشی اش را برای فرمانبرداران و گرفتاری اش را برای سرکشان قرار نداده است.»

26 - «المال مال اللَّه جعله ودائع عند خلقه و أمرهم أنْ یأکلوا منه قصداً و یشربوا منه قصداً و یلبسوا منه قصداً و ینکحوا منه قصداً و یرکبوا منه قصداً و یعودوا بما سوی ذلک علی فقراء المؤمنین فمن تعدّی ذلک کان ما أکله حراماً و ما شرب منه حراماً و ما لبسه منه حراماً و ما نکحه منه حراماً و ما رکبه منه حراماً»؛(278) «مال، از آن خداست که به امانت، نزد مردم گذاشته شده است و بدان ها فرمان داده است که به اعتدال بخورند، به اعتدال ازدواج کنند، به اعتدال مرکب بگیرند، و افزون بر آن را به فقرای مؤمن ببخشند، پس هر کس که از آن حد تجاوز کند، آنچه خورده و نوشیده و پوشیده و ازدواج کرده و سوار شده، حرام است.»

27 - «لَوْ لا إلحاح هذه الشّیعه علی اللَّه فی طلب الرّزق لنقلهم من الحال الّتی هم علیها إلی ما هو أضیق»؛(279) «اگر نبود اصرار و پافشاری شیعیان در طلب روزی، خداوند آن ها را در شرایطی سخت تر از وضعیتی که اکنون دارند، قرار می داد.»

28 - «الفقر أزین علی المؤمن من العذار علی خد الفرس و إنّ آخر الأنبیاء دخولاً إلی الجنه سلیمان و ذلک لما أعطی من الدنیا»؛(280) «ناداری برای مؤمن زیباتر از لجام بر گردن اسب است و همانا آخرین پیامبری که به بهشت داخل می شود، سلیمان است و این به خاطر ملک و پادشاهی دنیا است که به وی داده شد.»

جمع بندی آیات و روایات

از مطالعه آیات و روایات یاد شده نکات زیر به دست می آید:

الف)

هر جا که در آیات و روایات، دنیا مورد تأیید و ستایش و توصیف قرار گرفته است، مقصود دنیایی است که کشتگاه آخرت و هموار کننده راه بهشت و نعمت های جاودانه اخروی باشد، در غیر این صورت، دنیا حتی اگر یک لحظه ارتباط خود را با آخرت قطع کند، مذموم و منفور است.

ب) دنیا و جلوه های آن، در چشم کافران، زیبا و مایه رضایت، تفاخر، اطمینان خاطر، خوشی و تلذّذ است و همین امر نیز موجب خسران و عذاب اخروی آنان است، امّا در نزد مؤمنان، عرصه ابتلا و عمل صالح (جهاد اکبر، جهاد اصغر، عبادت، ایثار، خدمت به خلق، صبر بر طاعت، صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت و...) برای رستگاری در آخرت می باشد.

ج) دنیا خواهی، فراتر از حدّی که بستر آخرت باشد، هرگز با آخرت خواهی قابل جمع نیست. آنان که خواستار راحتی و تنعّم و تلذّذ هستند، باید منتظر عذاب آخرت باشند.

د) با توجه به حوادث و رخدادهای منتظر و غیر منتظر دنیایی، آسیب ها و بلاهایی که در زندگی انسان ها بروز می کند، در می یابیم که اساساً دنیا جایی نیست که مایه امن و اطمینان انسان عاقل باشد و به آن دل ببندد.

از یک سو هر نعمت و لذّتی در دنیا بالاخره فانی می شود و از سوی دیگر، انسان به هر امکان و مزیتی که در دنیا دست می یابد خواستار فراتر از آن است و این خود نشانگر ذات ناآرام و دغدغه آور دنیاست.

ه) عمارت دنیا و توسعه در معیشت جامعه، تا آنجا مورد سفارش اسلام است که مسیر آخرت را برای مردم هموار کند (دنیای بلاغ) و فراتر از آن ممنوع

است (دنیای ملعون).

سرگذشت جوامع دنیا مدار در قرآن

برای تکمیل مبحث پیش، مناسب است نگاهی به آیاتی بیندازیم که فرجام جوامع و اقوامی را بازگو می کند که همّ اساسی خود را بر آبادانی دنیا گذاشته اند و مراحل چشم گیری از عمران و به تعبیر امروزی آن، توسعه یافتگی را درنوردیدند و همین امر موجب طغیان، کفر، و گرفتاری شان و عذاب الهی شد:

خداوند متعال می فرماید: { وَكَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَرِءْياً }؛(281) «و چه بسیار پیش از آنان، نسل هایی را که خوش ساز و برگ تر و خوش نماتر بودند، نابود کردیم.»

و نیز می فرماید: { وَكَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلِيلاً وَكُنّا نَحْنُ الْوارِثِينَ ؛(282) «و چه بسیار از شهرها که [از شدّت رفاه در زندگی شان سرمستی می کردند نابود کردیم و این خانه هایشان است که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است و ما خود وارثانیم.»

و می فرماید: { أَ وَلَمْ يعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً }؛(283) «آیا [قارون نمی دانست که خداوند پیش از او، از میان نسل ها[یی که بودند]کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است؟»

و می فرماید: { أَ وَلَمْ يسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَينْظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوها }؛(284) «آیا در زمین سیر و سفر نکردند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را کند و کاو کردند و بیش از آنچه آنان آن را آباد ساخته بودند، آبادش کردند.»

و می فرماید: { أَ

لَمْ تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ * إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ * الَّتِی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ * وَثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ}؛(285) «آیا نیندیشیده ای که پروردگارت در حقّ [قوم و سرزمین عاد چگونه عمل کرد؟ در حقّ ارم ستوندار، همان که مانندش در شهرها ساخته نشده بود و نیز قوم ثمود که در وادی القری [خانه از] سنگ می بریدند [می تراشیدند].»

اسلام و پُست مدرنیسم

شاید به دلیل وجود نارسایی های ناشی از مدرنیسم غربی است که برخی از نظریه پردازان امور اجتماعی و فرهنگی در غرب، به این نتیجه رسیده اند که پدیده های پست مدرنیسم را یک واکنش جدّی در برابر تحوّلات و نابسامانی های ناشی از دوران مدرنیسم بدانند. امروزه که غرب به هزاره سوم گام نهاده است، بسیاری چنین استدلال می کنند که غرب در آغاز عصر نو قرار گرفته است؛ به گونه ای که اقتضا دارد علوم اجتماعی متناسب با خواسته ها و شرایط حاکم بر این عصر به طور صحیح و شایسته پاسخگو باشند. در نظر آنان، این عصر نو پدید، ما را به فراسوی مدرنیسم کشانده است، صرف نظر از این که اصطلاح پست مدرنیسم بیانگر چه نوع ویژگی هایی از عصر حاضر است، برخی از اصطلاح های رایج و در عین حال تعیین کننده، به افول و زوال نظام پیشین، و ظهور و بروز نظامی جدیدتر تحت عنوان نظام پست مدرنیسم اشاره دارند.

مفهوم «پُست مدرنیسم»

اصطلاح «پُست مدرنیسم» اولین مرتبه از سوی «آرنولد توین بی» در سال 1939 میلادی به کار گرفته شد. اندیشه ظهور فضایی پس از مدرنیسم، از مدت ها قبل؛ یعنی در سال 1934 به ذهن «توین بی» خطور کرده بود. این اصطلاح بعداً در دهه 1960 در نیویورک توسط هنرمندان و منتقدان به کار گرفته شد. سپس این نظریه پردازان اروپایی بودند که در دهه 1970 واژه مزبور را به کار می بردند.

واژه پُست مدرن در دهه های اخیر به طور فزاینده به مفهوم فراگیر خود، به پایان دوران شکوفایی مدرنیسم و افول این دوران پس از اوج ظهور مدرنیسم در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه در فرهنگ معاصر غربی نوعی تردد

و سردرگمی مفهومی را در اغلب نوشته ها میان برداشت های فلسفی کاملاً پیچیده و مشکل از یک طرف و اندیشه های ساده انگارانه از جانب دیگر، القا می کند.

ویژگی های عنصری و محتوایی پُست مدرنیسم که در واقع سلسله اصول مواضع این مکتب را تشکیل می دهد، می تواند به صورتی شاخص تر و برجسته تر بیان گردد که از آن می توان به موارد زیر اشاره کرد:

1 - نفی کلّیت و جامعیت از هر گونه فکر، عقیده و اندیشه، و این که باید از عقل ها و بینش ها و اندیشه های متکثّر سخن به میان آورد.

2 - انکار هویت انسجام یافته فرد و اجتماع؛ به این نحو که به جای تأکید بر هویت منسجم فرد و اجتماع انسانی، بر دگرگونی و بی ثباتی در هویت فرد و جامعه تأکید می شود.

3 - اعلان پایان پذیرفتن و بی اعتباری ایدئولوژی؛ زیرا مفهوم ایدئولوژی با اعتقاد به یک سری اصول و موازینی ملازم است که در نگاه باورمندان و ملتزمان، خود به عنوان اموری تثبیت یافته و فراگیر و پایدار تلقی گردیده است، در صورتی که ثبات و پایداری فکر و اندیشه از دیدگاه پُست مدرنیسم مطرود است.

4 - انکار حقیقت ثابت و عینی؛ پُست مدرنیسم نقّادانه به هر گونه مفهومی از حقیقت عینی نظر می کند و در تلاش است تا بیان دارد که هیچ معیار حقیقی و عینی از باور وجود ندارد.

5 - برخورد انتقاد آمیز نسبت به هر نوع معرفت شناسی؛ لذا بر اساس چنین اصلی است که همواره نسبت به هر گونه برداشت ناشی از مدرنیسم به نگاه انتقاد آمیز نگریسته می شود. بدین ترتیب، فرضیه های بنیادینی که در ارتباط با تمامیت و قطعیت، همچنین علیت و جامعیت برخی

از امور مورد تأیید فلسفه مدرنیسم بودند از جانب فلسفه پُست مدرنیسم مورد نقادی و تجدید نظر قرار گرفته اند.

6 - ارائه جریان فکری التقاطآمیز بر اساس مبانی و عناصر التقاطی؛ به این معنا که اندیشه ها و ایده های برگرفته از پُست مدرنیسم، نشانگر ترکیبی از چندین مکتب و فلسفه و نظریه است و یا می تواند حاصل گرایش های فکری متعددی باشد.

تحلیل ویژگی های پُست مدرنیسم

آثار مترتّب بر چنین طرز تفکر و نگرش هایی را باید در نارسایی های شدید فکری و بحران های عمیق فلسفی، دینی و اخلاقی جست و جو کرد که به سهم خود تا کنون، دور جدیدی از نابسامانی های فرهنگی را در برخی از جوامع غربی بر جای نهاده است. از طرفی دیگر، نگرش های فوق، فلسفه پُست مدرنیسم را از درون گرفتار تناقض گویی کرده است. «رُرتی» یکی از نظریه پردازان پُست مدرنیسم بر این باور اصرار می ورزد که در عصر کنونی، ما انسان ها با فرهنگی فرافلسفی روبه رو هستیم.

بسیاری از اندیشه هایی که پُست مدرنیسم رقم می زند، واقع بینانه به نظر نمی رسد، بلکه جنبه ایده آلیستی است تا رئالیستی، لذا به سختی می توان زمینه خاصی را برای تکوین و تدوین فلسفه پُست مدرنیسم در نظر گرفت.

به لحاظ اندیشه دینی، اصول مواضع پُست مدرنیسم بر نوعی دیر باوری نسبت به مبانی و مضامین ثابت و لایتغیر استوار است. بدین معنا که اندیشه بشری به طور سرشتی فاقد هر گونه اصول غیر قابل تغییر و تبدل شناختی است. در هر صورت، همان گونه که در نقد و بررسی برخورد مدرنیسم با دین گذشت، بررسی مواجهه پُست مدرنیسم با دین. بر اساس اصول و معیارهای مورد تسالم پُست مدرنیسم، نشان می دهد که این بار نیز از

بحران دین گریزی نیست. این بحران تا حدی شدت می یابد که بشر متأثّر از اندیشه پُست مدرن را بر سر چند راهه ها و کوره راه های بی شمار قرائت ها و برداشت های گوناگون و احیاناً متناقض دینی دچار سردرگمی و سرگردانی می کند و در نتیجه او را با بحران دینی مواجه می سازد؛ به گونه ای که راه گریز از این بحران برای وی بسیار مشکل می نماید.

طرز نگرش پُست مدرنیسم به اخلاق را نیز از موضع آن نسبت به دین می توان دریافت. بدین ترتیب در اندیشه پُست مدرن دیگر خبری از علائم با ثبات اخلاقی نیست. آنچه اکنون بر نظام ارزش گذاری پُست مدرن سایه افکنده است، سیستم های ارزش گذاری فردی و یا عرفی است که بسته به اندیشه های گوناگون و متضادّ افراد و جوامع انسانی اشکال و شمایل گوناگون و احیاناً متضاد پیدا می کند. در اندیشه پُست مدرن، هنجارها، معیارها و قواعد ثابت و لایتغیر اخلاقی که از دین یا از عقل سلیم انسان ها نشأت گرفته است و موافق فطرت بشری تأسیس و یا تنظیم گردیده است، یکی پس از دیگری رنگ می بازد، و جای خود را به معیارها و قواعد ناشی از خواست ها و خواهش های افراد انسانی می دهد. بر اساس نظام اخلاقی پُست مدرن، تحقّق اخلاقیات عینی و جهانی از جنبه علمی، امری ناممکن به نظر می آید. در عوض به هر موضوع یا مسئله اخلاقی می توان از زوایا و ابعاد مختلف و متناقض نگریست. در این صورت ارزش گذاری و داوری اخلاقی، به پسند و ناپسند افراد و خواست و اکراه آنان بستگی دارد.

در مجموع، نامشخص بودن خطّ مشی و اصول مواضع پُست مدرنیسم به برداشت ها و قرائت های این مکتب

از مقولات و پدیده های گوناگون انسانی نیز سرایت کرده است. دلیل روشن چنین مطلبی این است که مکتب مزبور از داشتن یک سری مبانی فکری - فلسفی بی بهره است، به گونه ای که مشکل بتوان حتی نام مکتب بر آن نهاد.

اسلام و توسعه

توسعه اقتصادی همراه با پیشرفت علم و تکنولوژی برای افزایش کمّی و کیفی تولیدات و خدمات، در جهت تسهیل زندگی مادی بشر، زدودن فقر و محرومیت و بیکاری و رسیدن به آسایش و آرامش خاطر برای جوامع، امری مطلوب است و برنامه ریزی و تلاش برای دست یابی به آن ضرورت دارد و مورد تأکید اسلام نیز می باشد، ولی با توجه به نظام اقتصادی اسلام آیا به این حد می توان اکتفا کرد و آن را هدف نهایی قرار داد؟

در نظام سرمایه داری فعلی، که اکنون بر بیش از نیمی از کره زمین حاکم است، توسعه، چیزی جز تحوّلات سازنده در شیوه های تولید نیست و طبق این نظام برای اندازه گیری رشد و توسعه جوامع، باید به دنبال شاخص های اندازه گیری میزان تولید جامعه بود، و برای شکوفایی اقتصاد، رشد مصرف، همگام با افزایش تولید توصیه می گردد... !

ولی از نظر اسلام، رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی، ابزاری برای رشد و تعالی اخلاقی و کمالات انسانی و آزادی از تعلّقات نفسانی است. در تفکر اسلامی، انگیزه سودطلبی و حداکثر نمودن مطلوبیت ها و لذایذ مادی نمی تواند هدف اصلی و نهایی تلاش و کوشش انسان قلمداد شود، بلکه اسلام با پذیرش کسب سود و لذّت های مادی از راه های مشروع، انسان را محور توسعه، و رشد و تعالی مادی و معنوی او را هدف آن قرار داده است. اینک این مسأله را مورد بحث و بررسی

قرار می دهیم.

مخالفت اسلام با برداشت غرب از توسعه

توسعه مورد نظر و تأیید اسلام، گرچه وجوه مشترکی با فرایند توسعه در جهان غرب دارد، ولی از جهت انگیزه و هدف نهایی بر یکدیگر منطبق نیستند؛ زیرا از نظر اسلام توسعه ای ارزشمند است که در آن همه امکانات جامعه در جهت احیای ارزش های پذیرفته شده به کار گرفته شود، به طوری که افراد جامعه بتوانند با اراده و اختیار خود و بهره گیری از نیروهای درونی و امکانات موجود، در جهت تکامل و اعتلای مادی و معنوی جامعه حرکت کنند.

در حال حاضر، پدیده توسعه یافتگی در کشورهای پیشرفته، گرچه پیامدهای مثبت و آثار ارزنده ای در جهت رفاه و آسایش انسان به ارمغان آورده است، ولی ملاحظه می گردد که در کشورهای مذکور، نرخ فساد و فحشا، جرایم، روز به روز در حال افزایش است. بیمارستان های زیادی از بیماران روانی پر شده اند به طوری که اکنون در آمریکا، پر درآمد ترین پزشکان، متخصّصین اعصاب و روانند و داروهای مربوطه از پر مصرف ترین داروهاست. در چنین وضعیتی هر چند شاخصه های تولید بالا و ایده آل باشد، ولی نمی توان ادعا کرد که توسعه به معنای جامع و واقعی در این جوامع تحقق یافته و آن ها در زندگی مادی خود صد در صد موفق و خوشبخت هستند.

بنابر این، توسعه با مدل غربی را نمی توان بدون تأمّل در نقاط ضعف و قوّت، به تقلید کورکورانه از آن پرداخت. با عنایت به جنبه های انسانی توسعه باید پیشرفت در زمینه های اخلاقی و معنوی جامعه که مؤثّرترین عامل ایجاد آرامش روح و روان بشر است، مدّ نظر قرار گیرد. این مهم تنها در سایه پایبندی به دین و شناخت صحیح آن امکان پذیر

است.

غالب اقتصاددانان غربی توسعه را براساس تأمین نیازهای مادی بشر تعریف کرده اند؛

«فریدمن» می گوید: «توسعه، یک روند خلاّق و نوآور در جهت ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی است».(286)

«چارلز کیندل برگر» می گوید: «توسعه اقتصادی بر مبنای تولید بیشتر و پدید آمدن تحوّل در چگونگی تولید و تجدید نظر در تخصیص منابع و نیروی کار به شعبه های مختلف تولید استوار است».(287)

این گونه تعریفات، همان گونه که اشاره شد یک سونگری به انسان است.

توسعه از دیدگاه اسلام سه ویژگی دارد:

1 - توسعه، فراهم کننده زمینه شکوفایی استعدادهای همه افراد جامعه می باشد و بدیهی است که چنین زمینه ای بدون برقراری عدالت اجتماعی و ایجاد فرصت های برابر به وجود نمی آید.

2 - در زمینه فرایند، تأمین خواسته های مادی و معنوی انسان و رشد و تعالی فرد و جامعه در کنار یکدیگر مطرح است.

3 - توسعه، فرایندی جهت دار است و هدف نهایی از آن رسیدن انسان به کمال نهایی شایسته مقام او است که در جهان بینی و فرهنگ اسلامی، کمال نهایی انسان، قرب الی اللّٰه به عنوان هستی بخش همه موجودات و سرچشمه تمام کمالات می باشد و با شکوفا شدن و به فعلیت رسیدن کلیه استعدادهای درونی انسان تحقق می یابد.

وسیله بودن توسعه از دیدگاه قرآن

امروزه، کسی مخالف توسعه به معنای بهبود وضع رفاهی مردم نیست، بلکه بحث در این است که آیا رفاه مادی منتهای سیر و تلاش انسان و هدف نهایی اوست؟

اگر قبل از هر چیز، مسائلی از قبیل: هدف خلقت و آفرینش انسان، تعریف خوشبختی و سعادت او، و جایگاه آدمی در نظام خلقت را برای خود

حل کنیم درمی یابیم که توسعه اقتصادی هدف نهایی و اصیل انسان در این جهان نمی باشد و در یک نظام

اسلامی اساساً رشد و توسعه به طور مطلق هدف نهایی نیست، بلکه به عنوان هدفی متوسط؛ یعنی وسیله و ابزاری در راه رسیدن انسان به فضایل و مکارم اخلاقی و پیمودن مسیر قرب الی اللّه به کار گرفته می شود. خداوند متعال می فرماید: { وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیباتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ؛ (288) «خداوند شما را از نعمت های پاکیزه بهره مند ساخت تا [با استفاده صحیح و بجا] سپاسگزار درگاه الهی باشید.»

و نیز می فرماید: { وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا }؛(289) «با آنچه خداوند به تو عنایت کرده است، خانه آخرت را طلب نما و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن...».

امام باقرعلیه السلام در یکی از دعاهای خود عرض می کند: «اسئلک اللهم الرفاهیه فی معیشتی ماابقیتنی، معیشه اقوّی بها علی طاعتک و ابلغ بها رضوانک...»؛(290) «پروردگارا! در زندگی ام آن چنان رفاهی را قرار ده که به آن بر طاعت و بندگی تو توانا باشم و خشنودی و رضایت تو را به دست آورم.»

پیامدهای منفی توسعه با الگوی غربی

پیامدهای منفی توسعه با الگوی غربی

توسعه به معنای جهت گیری کلّ نظام های اقتصادی و اجتماعی، اعمّ از قانون گذاری، اجرایی و غیره، در جهت رشد اقتصادی که هر برنامه و طرحی که به رشد اقتصادی منجر نشود باید حذف گردد و در نتیجه اقتصاد، زیربنا و مبنای همه تحولات و برنامه ریزی های فرهنگی و اجتماعی شود و مناسبات و روابط بر اساس تولید و مصرف همراه با زندگی ماشینی شکل گرفته باشد، این امر پیامدهای خاص خود را به دنبال خواهد داشت که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - لذّت طلبی

برخی از مکاتب اقتصادی غرب، مصرف گرایی و تمتّع هر چه بیشتر از لذایذ مادی را هدف نهایی از توسعه یافتگی می دانند، در حالی که از دیدگاه اسلام، چنانچه تمتع و منافع مادی، هدف زندگی قرار گیرد، انسان را از مقام عالی و شایسته اش به عنوان یک موجود عاقل و متفکّر تا درجه نازل حیوانی پایین می آورد. و اگر لذّت طلبی تنها هدف انسان در زندگی

به حساب آید، تعهّد و پایبندی او نسبت به بنیان خانواده سست می گردد و مانند انسان غربی به مفاسد و عواقب سوء آن گرفتار می شود.

چنین تفکری - که در میان بسیاری از مکاتب فکری و فلسفی غرب رواج دارد - ریشه همه مفاسد اخلاقی و اجتماعی است.

به عنوان نمونه، شیوع بیماری ایدز در غرب - به ویژه آمریکا - ناشی از فرهنگ لذت طلبی لجام گسیخته و افراطی است، به طوری که اکثر مبتلایان به آن هم جنس بازان هستند و علت شیوع این بیماری و نظایر آن در این جوامع، تحلیل رفتن روابط عاطفی و محور قرار گرفتن پول و منافع شخصی و سست شدن بنیان خانواده است.

2 - اسراف و تبذیر در مصرف

یکی از مشکلات جوامع پیشرفته صنعتی، بعد از رسیدن به تولید انبوه در فرایند توسعه خود، مصرف بی رویه کالاهای تولید شده و تداوم این روند با تولید بیشتر است که موجب تمایل مصرف کنندگان به اسراف و تبذیر و فراموش کردن نیازهای واقعی و ارضای نیازهای کاذب، همراه با مدگرایی شده است.

3 - آلودگی محیط زیست

خداوند متعال نظام طبیعت و جهان را به گونه ای آفریده است که همیشه فضولات به عنوان حلقه های ضروری و ارزشمند، چرخه های حافظ حیات را در کره زمین تکمیل و تقویت می کنند که به اصطلاح «پس خوراند» می گویند، به این معنا است که چیزی به عنوان فضولات یا مواد زاید هرگز به وجود نمی آید. لیکن امروزه زندگی در دنیای پیشرفته صنعتی به فراورده هایی وابسته است که در سطحی گسترده منابع را به صورت موادی درمی آورد که برخی از آن ها در حیات طبیعی هرگز امکان جذب و پالایش را ندارند و هر روز بر آلودگی محیط زیست می افزایند.

نتیجه این که: از دیدگاه اسلام نمی توان با الگوی توسعه غرب و تبعات آن، موافقت و از آن ها تقلید نمود؛ زیرا لازمه دست یابی به این توسعه، زیرپا گذاشتن همه چیز برای رسیدن به رشد اقتصادی و تولید بیشتر است.

4 - توزیع نابرابر درآمدها

توسعه و پیشرفت جهان غرب با هدف حدّاکثر کردن تولید و سود حاصل از آن و افزایش سطح مصرف، همراه با اسراف و تبذیر و فراموش کردن ارزش های اخلاقی و انسانی، برای کشورهای توسعه نیافته نتایج تلخی را به دنبال داشته است. یکی از نتایج روند مذکور، گسترش فقر، گرسنگی و نابرابری در میان جوامع انسانی بوده است؛ به طوری که هر ساله میلیون ها نفر به خاطر گرسنگی یا سوء تغذیه جان می سپارند.

تأسف بار این که جهان پیشرفته و متمدن امروز، از مواد غذایی به عنوان ابزاری در جهت سلطه سیاسی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و فقیر استفاده می نماید.

یکی از مقامات پنتاگون می گوید: «تولیدات غذایی را می توان به جای سلاح به کار برد. ما باید به این سلاح توجه

کنیم و با در نظر گرفتن موقعیت کشورهای فقیر در اندیشه استفاده از راه های آن باشیم».(291)

چشم اندازی از توسعه غربی

«روژه گارودی» در کتاب «گورکن ها، یک هشتار نوین به زندگان» می نویسد: «تصور و پندار ترقی، چنان که در سده هجدهم توسط «کندورسه» فیلسوف، اقتصاددان و سیاست مدار فرانسوی (1743-1794م) بیان شده است و در سده نوزدهم به توسط «اگست کنت» فیلسوف فرانسوی و بنیان گذار مکتب پوزیتیویسم (1797 - 1857) معرفی گشته و همچنین در سده بیستم با «شکوفایی» و «توسعه» و «تحول» شناخته شده است که میراث همان تصورات و پندارهای سده های 18 و 19 است، همه از فرهنگی زاده اند که در زمان «رنسانس» با سه اصل اساسی مشخص گردید:

1 - اصل دکارت (یا بیکن) که ما را تسخیر کننده و ارباب طبیعت می خواست، نتیجه این شد که بشر در پی تسلط بر طبیعت رفت؛ طبیعتی عریان و بی بهره از هر گونه کمال مطلوب و هدف متعالی.

2 - اصل هابس (فیلسوف انگلیسی 1558 - 1679) که روابط میان افراد بشر را بر این پایه مشخص کرد که: «انسان، گرگ انسان است!»، رابطه رقابت های بازار، جبهه بندی جنگلی میان افراد و احزاب و دسته ها، و رابطه ارباب و رعیت و آقا و بنده و همچنین در سطح کنونی قدرت تکنیکی ما: «تعادل وحشت»، همگی نتیجه اصل یاد شده بر پایه گرگ بودن انسان برای انسان است.

3 - اصل مارلو در اثر معروفش به نام «سرگذشت غم انگیز دکتر فاوست» که مرگ خدا را اعلام می کند و می گوید: «ای انسان! با مغز توانای خود یک خدا شو! ارباب و آقای تمام عناصر...»، ضعف و ناتوانی جنبه متعالی انسان و ردّ و طرد هر گونه ارزش

مطلق، پیامد این اندیشه است.

شناخت پوزیتیویست (اثباتی یا تحققی بنابر فلسفه «اگست کنت») از پیشرفت و ترقی در این دورنمای فرهنگی، تنها دارای یک ملاک اعتباری است و آن عبارت است از تحوّل علمی و فنّی که به توسط آن قدرت انسان در چیرگی بر طبیعت و بر دیگر انسان ها سنجیده می شود. این خود نشانه ای پر معنا است که دوران های تاریخ بشریت، دارای نام های مربوط به «تکنیک» معمول در هر دوران است؛ دوران سنگ، دوران آهن، دوران ماشین بخار، دوران برق و سرانجام دوران اتم.

برخی از اندیشمندان و نویسندگان امروز، این «توتالیتاریسم تکنولوژیک» یا حکومت و سلطه مطلق تکنولوژی را مورد انتقاد قرار داده است.

لورو آگوهان (از نویسندگان معروف فرانسه) در کتاب «حرکت و سخن» گذشته تاریخی پیش از تاریخ و آینده «افزار» را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده که انسان شدن انسان، تنها منحصر و موکول به ترقی و پیشرفت فنی نیست و تنها تکامل تکنیک ها نمی تواند حکایت از تکامل انسان ها داشته باشد.

«لورواگورهان» در کتاب خود می پرسد: با در نظر گرفتن پیشرفت تکنولوژی و فن سالاری در جهان امروز، اگر انسان معنای دیگری سوای سازنده ابزار دارد، از جنبه انسانی و معنوی او چه چیز باقی خواهد ماند؟

دکارت (و بیکن) گفت که ما باید ارباب و تسخیر کننده طبیعت باشیم. علم و تکنیک، طبیعت را عملاً مسخّر ما ساخته تا آنجا که امروز ما می توانیم طبیعت را از میان ببریم. بمبی که آمریکاییان بر هیروشیما افکندند، در یک لحظه هفتاد هزار نفر را کشت. این یک «ترقی و پیشرفت» تکنیک به شمار می آید؛ به ویژه هنگامی که آن را با

عمل «چنگیز خان» مقایسه کنیم که وقتی اصفهان را فتح کرد، هفت روز طول کشید تا توانست تلّی از کلّه های قربانیان بی گناه را بسازد! قدرت بمب اتمی «جدید» برابر با انبار ذخیره ای از یک میلیون بمب «هیروشیما» است؛ یعنی امکان عملی و تکنیکی کشتن هفتاد میلیارد انسان، دوازده یا پانزده بار بیشتر از شمار نفوسی که در روی زمین وجود دارد؛ یعنی از میان بردن هر گونه آثار زندگی در سطح کره زمین... .

نقش ویران گر «اقتصاد» بازار در اینجا متوقف نمی شود. تنها ملاحظه مثلاً عقلایی اقتصادی و سودرسانی در اندک زمان ممکن، بازار ساختمان سازی و گسترش خطرناک خرچنگ وار شهرها را با برپا کردن ساختمان های زشت و ملال انگیز در داخل و خارج شهرها و تخریب باغ ها و فاسد کردن آب و هوا و فضا، رونق و رواج داده است. این ساختمان کاری وحشیانه برای سودجویی شتابزده، هر سال در اروپا مساحتی از جنگل ها را به اندازه مساحت سراسر کشور «اتریش» از میان می برد. از جنگل های آمازون هر روز بیست و چهار هکتار کاسته می شود و بدین سبب، تنفس چند میلیارد نفوس در روی زمین در معرض خطر قرار گرفته است. منطق بازار، روابط بشری را به تباهی کشانده است. برداشت کمیتی از زندگی و آزمندی های مرزناپذیر و تلاش برای تأمین آن ها، جنگلی از تضاد منافع و برخورد اغراض و هواهای نفسانی را پدید آورده که به شکل تجاوز و تعدّی فردی و تبهکاری های گوناگون بروز می کند و موجب دسته بندی ها و تضادهای اجتماعی، و در سطح جهانی باعث «توازن وحشت» می شود». (292)

«گارودی» در سوگ نامه خود برای تمدن دنیازده جدید می افزاید: «زندگی، این زندگی حقیر

و غلطی نیست که آکنده از حرکاتی است که ما را از زندگی حقیقی دور می دارد: برنامه ریزی برای سفرهای ییلاقی، تغییر سیستم یا مدل اتومبیل، تماشای ویدئو، و دیگر سرگرمی های غربی، زندگی حقیقی نیست، بلکه خودخواهی و «نارسیسیم» حقیقی است.

زندگی حقیقی دارای تصویرهایی از زندگی حقیقی مردم است که تصاویر تلویزیون، مانع از دیدن آن ها است، دارای عطر و بویی از جنگل ها و دریاها و اقیانوس ها است که بوی نفت و گاز و دود سیگار نمی گذارد به مشام ما برسد! دارای زمزمه باد و نوازش نسیم، تماشای آسمانی است که صدای حرکت چرخ های کارخانه و سر و صدای شهر شلوغ و هوای دم کرده محلّ کار و سقف کوتاه محلّ زندگی، نمی گذارد به گوش و چشم ما برسد.

ما غربیان همچون ربوت های (آدم های ماشینی) ساخت تکنولوژی مدرن شده ایم که با برنامه گذاری «اردیناتور» کوکمان کردند و بر حسب این (کوک) زندگی می کنیم و تاریخ معاصر را می سازیم؛ همان تاریخی که در مدرسه ها به کودکان می آموزند و در مطبوعات و تلویزیون و رادیو به بزرگترها «حقنه» می کنند.

تاریخی که بدون وجود «انسان و انسانیت» جریان دارد و یا به عبارت دیگر با عنصر بهیمی جاری است؛ تاریخ سلطه و قهر و غلبه و اشغال نظامی و استیلای اقتصادی و فرهنگی... تاریخ امپراطورهای صنعتی، تاریخ جنرال هایی که با تراکتور آدم ها را زنده به گور می کنند. تاریخ جنگ و جدال احزاب و اقوام همسایه بر سر اختلاف مرزها و چند وجب خاک خدا...! و خلاصه تاریخ همه آن چیزهایی که زمانه از خبط و خطاهای بشری ثبت کرده است. همه آن چیزهایی که درست در خطّ معکوس انسانیت و

فرزانگی است».(293)

اکنون سؤال این است که این نحو از اقتصاد و توسعه و تمدن - که محصول نگرش های جدید به علم و دنیا و توسعه، و ابزارها و تکنولوژی های مدرن است - چه نسبتی با معیشت توحیدی و دینی می تواند داشته باشد؟ آیا وقتی قرآن و روایات سخن از آبادی زمین می گویند، به چنین سلوک مادی و اقتصادی نظر دارند؟ آیا صرف تشابه و یگانگی در بعضی از الفاظ و تعابیر، تا این اندازه می تواند مایه وارونه نگری باشد؟

موافقت اسلام با توسعه

فرهنگ اسلامی مملوّ از عناصر مساعد توسعه در جامعه اسلامی است و لذا بخش وسیعی از مباحث و ابواب فقه مربوط به مسائل روزمره انسان و تدبیر امور دنیوی او است؛ مانند ابواب تجارت و معاملات، اجاره، رهن، قرض، قضا و... .

قرآن با صراحت بیان می کند که انسان نباید نصیب خود را از دنیا فراموش کند، آنجا که می فرماید: { وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا }؛(294) «و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن.»

و نیز به عنوان خلیفه و جانشین خود بر روی زمین موظّف به آباد کردن زمین است، آنجا که می فرماید: { هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیها }؛(295) «اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت.»

و نیز کسانی که خود را از نعمت های الهی محروم می کنند مورد سرزنش قرار داده و می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(296) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ !»

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «لیس منّا من ترک دنیاه لدینه او ترک دینه لدنیاه»؛(297)

«کسی که به خاطر دین خود، دنیا را رها سازد یا به خاطر دنیا، دین خود را نادیده بگیرد از ما نیست.»

ضرورت توسعه در جهت عزّت اسلامی

یکی از عواملی که اهتمام بر آن بستر مناسبی را برای رشد و توسعه مطلوب جامعه فراهم می آورد، ضرورت کسب عزّت و سربلندی برای جامعه اسلامی است؛ زیرا جامعه اسلامی باید در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی به شکوفایی و اقتدار لازم برسد، بلکه با کسب برتری در تمام زمینه ها به رشد و توسعه مورد نظر دست یافته تا نیازی به بیگانگان نداشته و از وابستگی و سلطه پذیری در امان بماند تا بتواند به عزّت و سربلندی برسد.

کسب عزّت و حفظ آن از نظر اسلام از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به طوری که از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: «اگر کسی با میل و رغبت، ذلّت را بپذیرد از ما نیست».(298)

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: «مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلّت و خواری است».(299)

و نیز حضرت در پاسخ دعوت از ایشان برای بیعت با یزید فرمودند: «هیهات منّا الذّلّه»؛(300) «ذلت از ما اهل بیت پیامبر به دور است.»

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

برخی می گویند: بعضی از گزاره های اسلامی با فرهنگ توسعه منافات دارد. اینک به هر یک از این گزاره ها اشاره کرده و به آن ها پاسخ خواهیم داد.

1 - مذمّت دنیاطلبی و توسعه

گفته شده که اسلام، دنیاگرایی را نفی و آخرت طلبی را ترویج می کند و این با توسعه سازگاری ندارد.

پاسخ روایات مربوط به دنیا را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف) روایاتی که دنیا را بی ارزش و پست دانسته اند.

از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که درباره دنیا فرمود: «دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه»؛(301) «دنیا سرایی است که آغشته به بلاها و معروف به حیله ها و فریب ها است.»

ب) روایاتی که دنیا و امکانات موجود در آن را ستوده است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «انّ الدنیا دار صدق لمن صدّقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزوّد منها و دار موعظه لمن اتّعظ بها، مسجد احبّاء اللّه و مصلّی ملائکه اللّه و مهبط وحی اللّه و متجر اولیاء اللّه، اکتسبوا فیها الرحمه و ربحوا فیها الجنّه فمن ذا یذمّها؟...»؛(302) «دنیا سرای راستی و درستی است برای کسی که آن را باور دارد و با صدق و صفا با آن برخورد نماید و خانه ایمنی و سلامتی است برای کسی که نسبت به آن اهل معرفت باشد و سرای بی نیازی و توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد و محل پند گرفتن است برای کسی که از آن پند بگیرد. دنیا سجده گاه و محل عبادت دوستان خدا و محل نماز فرشتگان الهی و جای نزول وحی خدا و تجارت خانه اولیای خداست که در آن رحمت خدا را به دست آورده، بهشت را نصیب خود ساختند. پس چه کسی است

که دنیا را مذمت می کند؟»

از امام باقرعلیه السلام نقل است که فرمود: «نعم العون الدنیا علی الآخره»؛(303) «خوب کمکی است دنیا برای به دست آوردن آخرت.»

و در جای دیگر می فرماید: «من طلب الدنیا استعفافاً عن الناس و توسیعاً علی اهله و تعطّفاً علی جاره لقی اللّه عزّ و جلّ یوم القیمه و وجهه مثل القمر لیلهالبدر»؛(304) «کسی که برای حفظ آبروی خود و بی نیازی از مردم و ایجاد گشایش بر خانواده و لطف به همسایه اش دنیا را طلب نماید، در روز قیامت خداوند متعال را ملاقات می کند در حالی که صورت او چون ماه شب چهاردهم است.»

ج) روایاتی که دنیا را به دنیای مذموم و ممدوح تقسیم نموده اند:

از امام سجادعلیه السلام نقل شده که فرمود: «الدنیا دنیاءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونه»؛(305) «دنیا برای اشخاص دو گونه است: دنیایی که افراد را به مقصد می رساند و دنیایی که نفرین شده و از رحمت الهی به دور است.»

د) آیات و روایاتی که وظیفه انسان را در برخورد با دنیا مشخص کرده است.

خداوند متعال می فرماید: { وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیکَ وَلا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُفْسِدِینَ ؛(306) «با آنچه خدا به تو عنایت کرده خانه آخرتت را طلب نما و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و هرگز در زمین در جست و جوی فساد مباش؛ زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد.»

با توجه به مفاد این آیه پی می بریم که استفاده از نعمت های الهی و امکانات مادی باید در

راستای رسیدن به رحمت الهی در آخرت باشد و همواره باید از آن ها در راه انجام وظیفه، ادای تکلیف و احسان و نیکی به بندگان خدا استفاده نمود و از ظلم و ستم پرهیز کرد.

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که عرض می کند: «اسئلک اللهم الرفاهیه فی معیشتی ماابقیتنی، معیشه اقوی بها علی طاعتک و ابلغ بها رضوانک... و لاتجعل الدنیا علی سجناً و لاتجعل فراقها علی حزناً»؛(307) «پروردگارا! در زندگی ام آن چنان رفاهی را قرار ده که با آن بر اطاعت و بندگی تو توانا باشم و خشنودی و رضایت تو را به دست آورم... و دنیا را چون زندانی برایم قرار مده و جدایی از آن را مایه اندوه و ناراحتی ام مکن.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به ابوذر غفاری می فرماید: «یا اباذر! الدنیا ملعونه، ملعون ما فیها الاّ من ابتغی به وجه اللّه...»؛(308) «ای ابوذر! دنیا و آنچه در آن است بی ارزش و از رحمت الهی به دور است، مگر مقداری که موجب رضایت خداوند متعال گردد.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الدنیا دار مقرّ و الناس فیها رجلان: رجل باع نفسه واوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها»؛(309) «دنیا خانه ای است که انسان از آن عبور می کند، نه محلّ ممرّ دائم و همیشگی. مردم در دنیا دو گروه هستند: گروهی خودشان را به دنیا فروخته و به عذاب الهی گرفتار می نمایند، و گروهی دیگر خود را خریده و از قید دنیا آزاد می سازند.»

بنابر این، با نگاهی جامع به آیات و روایات به این نتیجه می رسیم که آنچه در دین بی ارزش معرفی شده آن دنیایی نیست که مزرعه برای آخرت شمرده شده است، بلکه دنیای

مذموم، همان تعلّقات نفسانی و متأثّر شدن از صفات رذیله حرص، کبر، غرور، حسد و جاه طلبی است.

شهید مطهری رحمه الله درباره بی ارزش بودن دنیا می نویسد: «بی ارزش بودن دنیا از نظر دین به معنای بی ارزشی مقایسه ای است؛ یعنی دنیا ارزش ندارد که شما به خاطر آن، اصول اخلاقی و اجتماعی، انسانیت و بزرگواری را از دست بدهید و به دروغ، ظلم، خیانت، پیمان شکنی و تضییع حقوق دیگران مبتلا گردید. بنابراین، تفسیر صحیح این است که دین چنان به اصول، حقوق، عقیده، ایمان و اخلاق اهمیت می دهد که می گوید برای این ها از دنیا و آنچه در آن است باید گذشت. دین با منطق عالی خود، ارزش دنیا را از آنچه هست و همه می فهمند پایین نیاورده، بلکه ارزش معنویت، تقوی، فضیلت و حقوق اجتماعی را که مردم کمتر به آن پی می برند، معرفی نموده و بالا برده است. پس بی ارزشی دنیا بی ارزشی مقایسه ای است که منافاتی با محترم بودن حقوق دنیایی ندارد، بلکه عین احترام به حقوق است و مقرّرات حقوقی محکم اسلام شاهدی بر این مطلب است».(310)

بنابراین، هر تلاش و کوششی که از نظر مادی و معنوی به مصلحت فرد باشد و او را از بندگی خدای متعال به متابعت از هوای نفسانی و شهوات حیوانی نکشاند و با انگیزه الهی و به قصد انجام وظایف فردی و اجتماعی انجام گیرد، دوستی دنیا که سرچشمه تمام خطاهاست محسوب نمی گردد.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند! ما برای دنیا تلاش می کنیم و دوست داریم به آن برسیم. حضرت از او سؤال کرد: «دوست داری آنچه را که به دست می آوری در چه راهی استفاده

کنی؟» آن مرد پاسخ داد: جهت اداره خود و خانواده ام و صله رحم و انفاق در راه خدا و سفر حج و عمره استفاده کنم. حضرت فرمود: «چنین روشی طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است».(311)

و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس من حبّ الدنیا طلب ما یصلحک»؛(312) «طلب آنچه در راه اصلاح [دین و دنیای تو باشد دوستی دنیا محسوب نمی گردد.»

2 - تأکید بر زهد و توسعه

برخی می گویند: زهد یکی از محسّنات اخلاقی در اسلام، و تمام ادیان الهی برشمرده شده و می تواند مانع و سدّی برای رشد و توسعه اقتصادی امت اسلامی باشد؛ زیرا کسی که فکر زاهدانه دارد به فکر توسعه زندگی خود و جامعه نیست!

پاسخ: این سؤال را در بحث علل و عوامل انحطاط مسلمین خواهیم داد.

3 - اعتقاد به قضا و قدر و توسعه

برخی چنین تصور می کنند که اعتقاد به قضا و قدر، مستلزم سلب اختیار از انسان است. و از طرفی وجود اختیار برای انسان ها از مبانی حرکت در مسیر توسعه به حساب می آید؛ زیرا در فرهنگ توسعه، انسان موجودی مختار، دارای اراده، استقلال و نقش آفرین در صحنه هستی تلقی می گردد، لذا گفته می شود که اعتقاد به قضا و قدر با توسعه و رشد اقتصادی سازگاری ندارد؛ زیرا کسی که این اعتقاد را دارد تسلیم قضا و قدر بوده و از خود حرکت و فعالیت و جنبشی نشان نمی دهد.

پاسخ: پاسخ این سؤال را نیز در بحث علل و عوامل انحطاط مسلمین خواهیم داد.

4 - توکّل و توسعه

برخی می گویند: اعتماد و توکّل بر خدا باعث می شود که انسان از تلاش و کوشش باز ایستد و به صورت یک فرد تنبل و سربار درآید.

پاسخ: باید توجه داشت که معنای توکّل، کار و تلاش نکردن نیست. توکّل در واقع، یک امر قلبی است و کار کردن برای شخص متوکّل انجام وظیفه و

اطاعت از اوامر الهی است؛ زیرا او می داند که خداوند خواسته است که همه افراد بشر با رعایت حدود الهی و با اعتقاد بر او تلاش و کوشش نمایند. تفاوت افراد متوکّل با دیگران در این است که آن ها فقط کار و تلاش را موجب تأمین نیازمندی ها می دانند؛ ولی افراد متوکّل، خدا را کارساز و مسبّب دانسته، تلاش و کوشش خود را وسیله ای می دانند که خداوند در تدبیر حکیمانه نظام این عالم نسبت به آن فرمان داده است.

قرآن کریم خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: { فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ؛(313) «آن گاه که تصمیم بر انجام

کاری گرفتی پس بر خدا توکّل کن.»

قرآن نمی فرماید: بنشین و دست روی دست بگذار و فقط بر خدا توکّل کن.

در روایت نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله گروهی را دیدند که دست از کار کشیده، به کشت و زرع نمی پردازند، حضرت به آنان فرمود: «شما چگونه هستید؟» جواب دادند: ما توکّل کنندگان هستیم. پیامبر صلی الله علیه وآله در ردّ سخن و شیوه آنان فرمود: «شما سربار جامعه و مردم هستید».(314)

با مراجعه به تاریخ زندگی امامان معصوم علیهم السلام مشاهده می کنیم که آنان با این که از مرتبه عالی توکّل بر خدا برخوردار بودند، ولی برای تأمین معاش و اداره زندگی خود و رسیدگی به فقرا و مساکین، از همه افراد جامعه جدّی تر و پرتلاش تر بودند.

اسلام و تساهل و تسامح

اسلام و تساهل و تسامح

برخی از افراد غرب زده که ادعای اسلام دارند با برپایی شعار تسامح و تساهل درصدد حمله به اعتقادات و معارف دینی برآمده و مردم را نسبت به ایمانشان سست می کنند. و از طرفی بعد از خلع سلاح کردن آن ها از ایمان، راه را برای نفوذ فرهنگ و عادات و معارف بیگانگان باز می نمایند، آنان نمی دانند که با این شعار چه ضربه هایی به حیثیت اسلام و جامعه اسلامی می زنند.

اینک جا دارد این موضوع مهم را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

مفهوم تساهل و تسامح

غالباً واژه «تساهل» و «تسامح» با یکدیگر مترادف می باشند و به معنای به آسانی و نرمی با کسی برخورد کردن است ولی با کمی فرق در تسامح، به این بیان که «تسامح» از ماده «سماحت» به معنای بخشش و گذشت است. بنابراین، تسامح به معنای نوعی کنار آمدن همراه با جود و بزرگواری است.(315)

و در اصطلاح، تسامح و تساهل به معنای عدم مداخله و ممانعت یا اجازه دادن از روی قصد و آگاهی نسبت به اعمال و عقایدی است که مورد پذیرش و پسند شخص نباشد.

با توجه به این تعریف، عناصر زیر در اصطلاح تساهل لحاظ شده است:

1 - وجود تنوّع و اختلاف.

2 - ناخشنودی و نارضایتی.

3 - آگاهی و قصد.

4 - قدرت و توانایی بر مداخله.

این تعریف در فرهنگ غرب متداول است و اندیشمندان غربی غالباً شروط چهارگانه فوق را به عنوان شرط لازم برای تساهل و تسامح در نظر می گیرند.

آیه و روایتی وجود ندارد که در آن مسلمانان مأمور به تساهل و تسامح باشند ولی مشتقّات آن در روایات به کار رفته و بهترین معادل آن در اسلام کلمه «حلم و بردباری» است.

اسلام، تساهل مطلق را قبول ندارد و تنها آن را با حدود و شرایطی قبول می کند و خداوند را تعیین کننده این حدود می داند، در حالی که در تفکّر غربی، تعیین این حدّ و مرزها از طریق فرد یا اجتماع، قراردادها یا هنجارهای اجتماعی یا طبیعی، حقوق بشر و به طور کلّی انسان و طبیعت صورت می پذیرد. و نیز در تفکر غربی، ملاک تساهل، پلورالیسم و کثرت گرایی اخلاقی و دینی و یا نسبیت فرهنگی و اخلاقی است که اسلام این

ملاک ها را قبول ندارد.

پیشینه تاریخی تساهل در غرب

پیشینه تاریخی تساهل و تسامح در غرب به قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی بازمی گردد. مسیحیان نیز در قرون وسطی در مدتی هیچ رقیبی را تحمّل نمی کردند. «آگوستین» خواهان مجازات بدنی تفرقه افکنان و بدعت گذاران بود و این رویه تقریباً در تمام قرون وسطی رایج بود. «لوتر» و «کالون» نیز اعتقادی به تساهل و تسامح به معنای امروز آن نداشتند.

در قرن هفدهم، طی جنگ های سی ساله و درگیری های تلخ و بی ثمر مذهبی، معلوم شد که تنش و نزاع مذهبی فایده ای برای دو طرف ندارد و همین امر موجب گرایش به تسامح طلبی شد. و گفته می شود که برای اولین بار، مفهوم تساهل و تسامح در غرب توسط «جان لاک» در رساله ای با عنوان «مکتوبی در باب تساهل و مدارا» مطرح شد.

امّا دیری نپایید که در قرن هیجدهم، مفهوم تسامح مذهبی شکل گرفت و به سبب آن، بی تفاوتی دینی رواج یافت. در قرن نوزدهم، سیاست تسامح مذهبی، به گونه ای که در منشور حقوق شهروندان آمریکایی در سال 1776 میلادی اعلام شده بود، در اغلب ممالک اروپایی رواج یافت، هر چند کلیسای کاتولیک روم نسبت به پیروی از این قانون غیرمذهبی ناراضی بود.

نقد مبانی تساهل و تسامح غربی

نقد مبانی تساهل و تسامح غربی

به طور کلّی سه مبنا را می توان برای شکل گیری اندیشه تساهل و تسامح غربی در نظر گرفت:

1 - مبنای هستی شناسی

این مبنا برگرفته از اندیشه های ارسطو است که معتقد بود سراسر جهان هستی را کثرت و تنوّع و اختلاف فرا گرفته است و در این میان انسان - به عنوان موجودی که جوهر حقیقی آن عقل است - باید دست به گزینش و انتخاب بزند و در حقیقت سعادت او در همین گزینش است، و هر چه تفاوت و تکثّر و اختلاف بیشتر باشد، فرصت گزینش عقلی بیشتر و ارزش

علمی آن بالاتر خواهد بود. در این راستا، تساهل، به معنای حافظ این اختلاف ها و تنوّع ها ضروری و لازم است.(316)

او معتقد بود که شخص نامتساهل که تنوّع و اختلاف را تحمّل نمی کند، درصدد همگون کردن آرا و رویه رفتاری است و از این طریق، زمینه انتخاب و گزینش صحیح عقلی و عمل بر اساس آن؛ یعنی سعادت را محدود می سازد.(317)

پاسخ: اولاً: گرچه اجزای هستی از هم جدا و پراکنده هستند، امّا با توجه به تأثیراتی که این اجزا در یکدیگر دارند، می توان همه جهان هستی را دارای نظام واحدی دانست، هر چند این وحدت برای اجزای جهان، وحدت حقیقی به نظر نمی رسد.

ثانیاً: درست است که وجود تفاوت و اختلاف برای اختیار و انتخاب، ضروری است، امّا این تفاوت نمی تواند نامحدود باشد؛ زیرا در این صورت انسان همواره باید در انتظار حالت تازه ای باشد.

ثالثاً: صرف انتخاب و گزینش نمی تواند منشأ سعادت باشد. انتخاب آنچه موجب کمال و سعادت حقیقی انسان است، باعث سعادت می شود و عقل آدمی به تنهایی برای تشخیص چنین کمال و سعادتی کافی نیست.

رابعاً: نتیجه ای که

کثرت گرایان از مبنای ارسطویی گرفته و تمرکز قدرت را موجب استبداد دانسته اند، نادرست است؛ زیرا تمرکز قدرت به خودی خود مستلزم خودکامگی و استبداد نیست، همچنان که تمرکز قدرت با مشورت و رایزنی و بهره گیری از نظر کارشناسان، منافاتی ندارد. آنچه باعث استبداد می شود خروج از دایره قانون و تحریف و تفسیر قانون بر اساس منافع فردی یا گروهی و عدم توجه به سعادت کلّ جامعه است که منشأ آن، پیروی از هواهای نفسانی و امیال شخصی و گروهی است. و روشن است که این منشأ و عامل حتی در صورت توزیع قدرت نیز ممکن است وجود داشته باشد.

2 - مبنای معرفت شناختی

این مبنا که همان نسبیت در باب معرفت و شناخت است، می گوید: هیچ معرفت و شناختی، یقینی و مطلق نیست؛ چرا که هیچ حقیقت مطلقی وجود ندارد، و اگر واقعیتی وجود داشته باشد، برداشت آدمیان از آن واقعیات، گوناگون است و معیار مطلقی وجود ندارد که درست از نادرست و حق یا باطل بودن برداشت های مختلف را نشان دهد. لذا به لحاظ معرفتی، تساهل، همزاد شک گرایی و نسبی گرایی و غیر واقع گرایی است.

پاسخ: نقد نظریه شکّاکیت و نسبی گرایی، بحث جداگانه ای می طلبد ولی یکی از اشکالات آن «خود براندازی» است و می تواند بهترین دلیل برای قائل شدن به خشونت و عدم تساهل باشد؛ زیرا در صورتی که معیار واقعی و مطلق برای ارزیابی صحّت و سقم ادعاهای گوناگون وجود نداشته باشد، طرفداران عدم تساهل و خشونت نیز می توانند ادعا کنند که نظریه آنان، دست کم به همان اندازه درست و حق است که نظریه های مخالف آنان درست و حق است.

3 - مبنای انسان گرایی و فردگرایی

این مبنا می گوید: از یک سو، منبع و مرجعی ورای انسان وجود ندارد که ملاک حقّانیت باشد، و از سوی دیگر همه انسان ها دارای ارزش و حقوقی برابرند. در نتیجه هیچ شخص یا گروهی حقّ تحمیل ارزش ها و باورهای خود را به دیگران ندارد و ارزشها، باورها و سلایق هر فرد باید محترم شمرده شود، مگر در صورتی که ضرر و زیانی برای افراد دیگر داشته

باشد که در این صورت می توان از طریق قراردادهایی از آن ها جلوگیری کرد. اساس حقوق بشر غرب همین مبنا است.

اشکال: اولاً: این مبنا با چالش های متعدّدی روبه رو است، آیا همه انسان ها اصالت دارند؟ آیا تبهکاران حرفه ای نیز اصالت دارند؟ قطعاً نمی توان

ادعا کرد که هر انسانی به صرف انسان بودن ارزشمند بوده و حق و حقوقی برابر با دیگران دارد.

ثانیاً: اگر مراد این مبنا این است که ملاک اصالت «انسانیت» است نه انسان، در پاسخ می گوییم: انسانیت چیست و مرجع تعیین کننده آن کدام است؟

اندک تأملی نشان می دهد که عقل و احساسات و عواطف فردی و جمعی و قراردادهای بشری به تنهایی نمی توانند ملاک انسانیت و تعیین کننده آن باشند؛ زیرا صرف نظر از نقص و محدودیت و خطا پذیری آن ها، اگر انسان را تعیین کننده انسانیت بدانیم، این نوعی دور است. علاوه بر آن، میان عقل و احساسات فردی و جمعی و قراردادها، همواره ممکن است تعارض و تفاوت وجود داشته باشد. لذا نیازمند به ماورای خود هستیم؛ نیازمند منبعی که محدودیت های انسانی را نداشته باشد و در حکم خود دچار خطا نگردد؛ نیازمند واقعیتی مستقل از انسان و باورها و گرایش های گوناگون. این واقعیت، جلوه ها و مراتب متفاوتی دارد که از آن می توان به «حق» تعبیر کرد که مصداق کامل آن خداوند متعال است که از طریق وحی و دین، ملاک حق و حقّانیت را در اختیار انسان گذاشته است.

تأثیرپذیری از غرب

در جوامع اسلامی، برخی از دانشمندان غربزده در اثر مطالعه آثار اندیشمندان غربی به دلیل این که پیشرفت های روزافزون علمی و صنعتی و مادی جهان غرب، آنان را خیره کرده است، همان مبنای نظری اندیشه تساهل و تسامح غربی را پسندیده و ترویج می کنند و سعی می کنند آموزه های دینی را به گونه ای تعریف و تفسیر نمایند که مخالف تساهل و تسامح غربی نباشد؛ از باب نمونه، گاهی بر مبنای نسبیت و شکّاکیت معرفت شناختی، هر

گونه یقین باوری و جزم اندیشی و مطلق انگاری را خلاف تساهل می دانند و می گویند: «... خشونت ورزان، تصویر خاصّی از حقیقت دارند؛ یعنی معتقد به نوعی جزمیت و مطلق انگاری هستند».(318)

و یا انسانیت و آدمیت را بالاتر از دین دانسته و می گویند: «بی دینی آن قدر عیب نیست که ترک آدمیت و دوری از انسانیت عیب است. دین برای انسان شدن است. اگر آدم نباشی چه دینی و چه کشکی».(319)

ولی عده ای دیگر از اندیشمندان مسلمان با تأکید بر وجود حقیقت مطلق، مبنای تساهل را تعلیمات قرآنی می دانند که این تعلیمات، اصالت و محوریت را به خدا می دهند نه انسان و انسانیت. از دیدگاه قرآن، حقّ اصالت دارد نه انسان، آنجا که می فرماید: { اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ ؛(320) «این [فرمان تغییر قبله حکم حقّی از طرف پروردگار توست؛ بنابراین، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش.»

حال که چنین است، باورها، رفتارها و امیال همه افراد به یک اندازه قابل احترام نیستند، بلکه میزان، مطابقت و متابعت از حق، مقدار احترام و ارزش آن ها را تعیین می نماید. حق و حقیقت، ملاک تساهل و تعیین کننده حدود آن است.

تساهل و تسامح اسلامی

از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «بعثت بالحنیفیه السمحه السهله»؛(321) «من بر دین راست و مستقیم که در آن گذشت و آسانی است مبعوث شده ام.»

ممکن است برخی با استفاده از این روایت، اسلام را دین تساهل و تسامح معرفی نمایند، امّا باید توجه داشت که تساهل در فرهنگ غرب - با توجه به مبانی نظری آن - به معنای عدم مداخله در عقاید و رفتار دیگران است و تنها حدّ مجاز آن

این است که این عقاید یا رفتار، آسیب و زیانی برای جامعه نداشته باشد. بر این اساس، کارهایی از قبیل خودکشی، اعتیاد، فساد اخلاقی و... مادامی که ضرری برای دیگران نداشته باشد، طبق تساهل غربی باید جایز باشد. ولی در منطق اسلام ملاک درستی کارها، موافقت و متابعت آن ها با حق است و هر فرد به منزله همه انسان هاست، هیچ کس نباید نسبت به عقاید و رفتار دیگران بی تفاوت باشد و فقط ضرر و زیان خود را ملاک بداند. از این رو اصل امر به معروف و نهی از منکر، عین مداخله و حسّاسیت نسبت به عقاید و رفتار دیگران است و با تساهل به معنای غربی سازگاری ندارد.

لذا معنای حدیثی که ذکر شده آن است که اسلام دینی است که انجام فرمان ها و احکام آن آسان است و خداوند در مرحله تشریع احکام و قانون گذاری بر مردم آسان گرفته است، و احکام اسلامی را به گونه ای وضع نکرده است که بندگان دچار مشکلات غیر قابل تحمّل شوند.

نهی از مداهنه

در اسلام گرچه به رفق و مدارای با مردم سفارش شده است ولی از طرف دیگر «مداهنه» امری مذموم شمرده شده است. مداهنه آن است که انسان، منکر ناپسندی را از کسی مشاهده کند در حالی که قادر بر رفع آن است، ولی به خاطر رعایت جانب مرتکب شونده، یا به علت کم مبالاتی و سستی در کار دین، متعرّض او نشود و او را از این کار منع ننماید.

قرآن کریم می فرماید: { فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ؛(322) «از دروغگویان اطاعت مكن.» و در آیه بعد آنان را این گونه معرفی می نماید: { وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ؛(323)

«آنان دوست می دارند تا با نزدیک شدن به دین آنان روی خوش به ایشان نشان دهی، آنان نیز به نزدیک شدن به دین تو روی خوش به تو نشان می دهند.»

کیفیت رفتار با کفّار

اسلام، نسبت به مشرکان و کفار به مسلمانان دستور می دهد که اگر سر دشمنی و عناد با اسلام و مسلمین را ندارند، با آنان به نرمی رفتار شود؛ گرچه عقاید و رفتارشان را به هیچ نحو نمی پذیرد.

اسلام سفارش می کند تا در سایه عطوفت و مهربانی، قلوب کفار غیر محارب نرم شده، به طرف اسلام و مسلمین جذب گردد. خداوند متعال می فرماید: { لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ؛(324) «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت با کسانی که در دین با شما کارزار نکرده اند و شما را از خانه هایتان بیرون نراندند، باز نمی دارد؛ زیرا خدا دادگران را دوست می دارد.»

حتی توصیه می شود که از خیانت های آنان چشم پوشی شود، آنجا که می فرماید: { وَلا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ؛(325) «و هر زمان از خیانتی [تازه درگذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.»

امّا اگر کفّار و مشرکین از سر عناد و جنگ و دشمنی با اسلام و مسلمین درآیند، اسلام در مقابل آنان می ایستد و فرمان جهاد و قتال با آنان را صادر می نماید، آنجا که می فرماید: { وَقاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً }؛(326) «با همه مشرکین بجنگید همان گونه که آنان با همه شما می جنگند.»

کیفیت معاشرت با منافقان و مفسدان

اسلام با منافقین و مروّجان تباهی و فساد؛ اعم از فساد عقیدتی و فکری و فساد عملی و رفتاری، اهل تحمّل و سازش نیست تا چه رسد به پذیرش و تسلیم. لذا در مورد اجرای حدود می فرماید: {

اَلزّانِیهُ وَالزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ ؛(327) «هر کدام از مرد و زن زناکار را صد تازیانه بزنید و در اجرای دین الهی هیچ رأفت و مهربانی نسبت به آنان روا ندارید.»

و برای جلوگیری از فساد، امر به معروف و نهی از منکر را با تأکیدات بسیار واجب کرده است.

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «انّ اللَّه لیبغض المؤمن الذی لادین له ! قال صلی الله علیه وآله: الذی لاینهی عن المنکر»؛ (328) «مؤمن ضعیفی که دین ندارد مورد غضب خداوند است. سؤال شد: به چه کسی مؤمن بی دین می گویند؟ حضرت فرمود: کسی که از منکر و فساد نهی نمی کند.»

و در مورد بدعت گذاری در دین فرمود: «اذا ظهرت البدع فی امّتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنه اللَّه»؛(329) «وقتی امت من دچار بدعت های آشکار شود، دانشمندان باید علم خود را آشکار سازند و هر کس چنین نکند لعنت خدا بر او باد.»

گرچه امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد ولی هیچ کدام از مراتب آن مستلزم سکوت و سازش مطلق نیست. لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «لاینبغی للمؤمن ان یجلس مجلساً یعصی اللَّه و لایقدر علی تغییره»؛(330) «شایسته نیست مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت خدا می شود و او نمی تواند آن مجلس را تغییر دهد.»

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

طرفداران تسامح و تساهل به سبک غربی آن به ادله و مؤیداتی چند تمسّک کرده و به آن ها استدلال کرده اند. اینک به هر کدام از آن ها اشاره کرده و پاسخ می دهیم:

شبهه اول

برخی می گویند: با مطرح شدن «دهکده جهانی» زمان آن رسیده که بیش از تعصّبات دینی به اصول پذیرفته شده جهانی فکر کنیم و نسبت به دین و تعلیمات آن تسامح و تساهل داشته باشیم، و با کشیدن حصار به دور خود

بر آموزه های دینی و اخلاقی خویش تعصّب نورزیم، چرا که اصول و قواعد پذیرفته شده در بیرون از مرزهای جغرافیایی خواه ناخواه تأثیر خود را بر ما خواهد گذاشت و ما مجبور به پذیرش این اصول هستیم... .

پاسخ: اولاً: بر فرض تحقق دهکده جهانی به معنای مزبور، هیچ انسان عاقلی نمی پسندد که این دهکده دچار بی قانونی، بی نظمی و هرج و مرج شود و حتماً باید اصول و قواعدی بر آن حاکم گردد. و امّا ساکنان این دهکده بر چه مبنایی باید بر این قواعد گردن نهند؟ و چرا باید این اصل را بپذیرند؟

در بحث های گذشته اثبات نمودیم که حق و حقیقت باید مبنا و معیار پذیرش ارزش ها و اصول حاکم باشد. طبق همین ملاک است که قرآن کریم صدها سال قبل از مطرح شدن دهکده جهانی، منادی جهانی شدن فرهنگ الهی بوده و عموم مردم را به عبادت و پرستش خدای متعال دعوت نموده است، آنجا که می فرماید: { یا أَیهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ؛(331) «ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسانی را که قبل از شما خلق کرده عبادت کنید تا شاید پرهیزکار شوید.»

و

نیز در آیات دیگر آنان را در انتخاب دین راهنمایی می کند و می فرماید: { قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ ؛(332) «بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه [از این دعوت سرباز زنند بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

ثانیاً: اصولی که در اشکال از آن به عنوان اصول پذیرفته شده جهانی یاد شده است اگر اصول و قواعدی همچون: لیبرالیسم، سرمایه داری غرب، مدرنیسم و امثال این ها باشد، نمی توانیم بپذیریم که این ها اصولی پذیرفته شده اند؛ چرا که امروزه انسان های آزاده دنیا و اندیشمندان جهان حتی در غرب شدیداً به دنبال یافتن چاره ای برای جبران خسارت ها و خرابی های برخاسته از بی بندوباری ها و هرزگی های اخلاقی ناشی از لیبرالیسم هستند. اقتصاد مبتنی بر ربا که محصول سرمایه داران غربی است، امروزه عملاً نبض اقتصاد بشر را به دست قدرت های سلطه گر سپرده که در نتیجه آن، هشتاد درصد ثروت دنیا در دست تنها 20 درصد مردم است و اکثریت مردم در رنج و فقر به سر می برند.

مدرنیسم، تنها یک پیشرفت ناقص و تک بُعدی را برای بشریت به ارمغان آورده و دیگر ابعاد وجودی انسان را به غفلت سپرده است، که در نتیجه آن زیان هایی همچون: تخریب طبیعت و محیط زیست انسانی، سلب آسایش روحی

و روانی انسان ها و... پدید آمده است. لذا نمی توان به آسانی اسم این اصول را اصول پذیرفته جهانی نامید.

ثالثاً: بر فرض که بپذیریم این اصول، اصول پذیرفته جهانی است ولی باید مبنای پذیرش این اصول را بررسی کنیم. آیا صرف پذیرفته شدن از سوی افراد ولو همه یا اکثریت افراد باشند، دلیل بر حقانیت امر پذیرفته شده است؟ انسان عاقل باید به دنبال دلیل و مبنا بگردد و دلیل، خلاف این مطلب را ثابت کرده است.

شبهه دوم

برخی می گویند: وقتی برداشت ما از دین، عین دین نیست و قرائت های مختلفی از دین و حتی از مذهب وجود دارد و معیاری برای بازشناسی حق از باطل نداریم، به ناچار باید همه این برداشت ها را به دیده تسامح بنگریم و با بی تفاوتی، نظر هر فرد را فقط برای خودش محترم بشماریم.

پاسخ: برای رسیدن به حقّانیت یک دین یا مذهب، باید قبلاً این مسأله را بررسی کنیم که آیا اساساً انسان راهی به سوی کسب شناخت و معرفت حقیقی دارد، یا این که معرفت، نسبی است و هیچ معرفت مطلق و ثابتی وجود ندارد؟ اگر بتوانیم اثبات کنیم که دست کم برخی از معارف بشری مطلق و ثابت هستند، می توانیم با مبنا قرار دادن چنین معارفی بر حقّانیت یک دین در برابر سایر ادیان، استدلال و برهان عقلی اقامه کنیم. قبلاً در این بحث مبنای نسبیت گرایی در معرفت شناسی را نقد کردیم و در بحث «پلورالیزم معرفتی» نیز مبنای «هرمنوتیک» را به نقد کشیدیم، و لذا می توان گفت که همه معرفت های بشری نسبی نیستند، و دست کم بعضی از معارف بشری معرفت هایی مطلق، ثابت و تغییر ناپذیر هستند که

عبارتند از: بدیهیات اولیه و بدیهیات ثانویه.

لذا آن دسته از تعالیم دینی که به نحوی با این بدیهیات ارتباط دارند، صد درصد قابل تصدیق و تأییدند، و می توان با رعایت شرایط منطقی استدلال از نظر شکل و محتوا برای اثبات حقّانیت یک دین از بدیهیات مدد گرفت.

در میان ادیان موجود، اسلام تنها دینی است که می توان به واسطه این بدیهیات عقلی، بر اصول بنیادین آن برهان اقامه کرد.

با این بیان می توان به اشکال و شبهه دیگری نیز جواب داد که گفته شده: با توجه به بشری بودن و کامل نبودن معرفت دینی و در نتیجه، عدم قداست این معرفت، چه راهی برای مقابله با تساهل گرایی است؟

زیرا گفتیم آن دسته از تعالیم دینی که به نحوی با بدیهیات اولیه و ثانویه ارتباط دارند صد درصد قابل تصدیق و تأییدند و می توان حقانیت آن ها را ثابت کرد و در نتیجه این معارف دارای قداست ویژه ای هستند.

اسلام و اومانیسم

اسلام و اومانیسم

انسان یکی از محورهای اندیشه بشری است که دیدگاه های مختلفی از نظر هستی شناسی و ارزش شناختی درباره او مطرح است. از یک منظر در باب هویت واقعی انسان و استعدادها و توانمندی های وی دو دیدگاه کاملاً متفاوت بلکه متضاد مطرح شده است. در یک دیدگاه انسان موجودی کاملاً آزاد و مستقل در نظر گرفته می شود که در شناخت سعادت خویش و راه رسیدن به آن خودکفاست، سرنوشت خودش را خود رقم می زند و موجودی خودمختار، دارای قدرت مطلق و وانهاده به خویش و از هر گونه تکلیف و الزام بیرونی یعنی بیرون از خواست و تصمیم گیری خود، مطلقاً آزاد است.

در دیدگاه دوم، انسان از قدرت شناخت لازم، نه کافی برای

رسیدن به سعادت واقعی برخوردار و نیازمند راهنمایی الهی است؛ تحت تدبیر و هدایت قدرتی ماورایی (خدا) قرار دارد و برای رسیدن به سعادت خویش، دارای تکالیف و الزاماتی است که از سوی خداوند متعال به وسیله پیامبران در اختیار او نهاده شده است.

هر یک از این دو دیدگاه در طول تاریخ بشر به صورت نسبی یا مطلق بر جوامع انسانی حاکمیت داشته اند، که ما در اینجا به بررسی آخرین حلقه از زنجیره حاکمیت دیدگاه نخست می پردازیم که از حدود قرن چهاردهم با عنوان «اومانیسم» یا «انسان مداری» رواج یافت و طی شش قرن؛ به ویژه قرون اخیر، اکثر قریب به اتفاق مکتب های فکری - سیاسی و ادبی غرب را تحت سیطره خود قرار داد، و برخی از پیروان ادیان آسمانی را نیز آگاهانه یا ناخودآگاه به خود جذب کرد. اینک این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده و دیدگاه اسلام را نسبت به آن بیان خواهیم کرد.

زمینه های ظهور اومانیسم

در مورد زمینه و پیدایش اومانیسم می توان به دو عامل مهم در این خصوص اشاره کرد:

1 - در زمان قرون وسطی صاحبان فکر و اندیشه تحت فشار و اختناق شدید نظام فکری حاکم بر آن قرون و ارباب کلیسا بودند. اندیشمندان یکی پس از دیگری در دادگاه تفتیش عقاید محاکمه و محکوم می گشتند. کلیسا در برابر هر گونه نوآوری علمی و رشد و شکوفایی اندیشه نو به مقابله بر می خاست. کار علمی و تحقیقی به مثابه دخالت شیطان در امور عالم و منافی عبودیت انسان تلقی می شد.

انسان در آن قرون موجودی کاملاً منفعل و تأثیر پذیر بود که تحت تعلیمات کلیسا، خود را فاقد هر

نوع اختیار و اراده می دانست و حاکمیت نیروهای فوق طبیعی و خارق العاده را برخود می پذیرفت و زمین را پر از نیروهای روحی و نفوس فوق العاده می دانست که در سرنوشت انسان دخالت دارند و کارهای خارق العاده و عجیب عالم از آنان صادر می شود.

به شیاطین و سپاهیانش اعتقاد راسخ داشتند و می پنداشتند که آنان به انسان نزدیک ترند و برایش خطراتی به وجود می آورند. لذا برای در امان ماندن از شرّ آنان چاره ای جز پناه بردن به دعا و کلیسا و مقدسات و قربانی نداشتند و بدین وسیله وابستگی شان به آثار مقدّس، قطع شدنی نبود.(333)

از طرفی اربابان کلیسا علی رغم ادعای دینداری شان، همه نوع ستم و تبعیض و بی عدالتی را اعمال می نمودند و مذهب و کلیسا و مقدسات را ابزاری برای قدرت طلبی و ثروت اندوزی قرار داده بودند. و نیز برخی از آموزه های نادرست مسیحی؛ مانند گناهکار ذاتی دانستن انسان، و خرید و فروش بهشت، و معارضه مسیحیت با علم و عقل، و تحمیل نامعقول تعالیم کلیسا بر دستاوردهای علمی و عقلی، زمینه را برای رویگردانی از نظام حاکم و رایج آن زمان؛ یعنی مسیحیت و الگو گرفتن از روم و یونان قدیم که به انسان و خرد طلایی او بیشترین اهمیت را می داد فراهم ساخت.

2 - از سوی دیگر بسیاری از اومانیسم ها که با مراکز قدرت ارتباط داشتند و دین را مانع جدّی در برابر خواسته های خود می دیدند، به منظور یافتن راه حلّی برای سالار منشی گروه های پیشین، به تبیین عقلانی تحولات سیاسی و تجدّدگرایی و توجیه عوارض منفی آن پرداخته، و به تعبیر «دیویس تونی»، توجیه سبعیت مدرنیسم، حمله به دین و ارزش ها و

قداست های دینی و نظام کلیسا را وجهه همّت خود قرار دادند.(334) و به تخریب ذهنیت جامعه نسبت به دین و رجال دین و ضرورت جدایی دین از سیاست و اجتماع همت گماشتند.

دو عامل یاد شده، در کنار تلاش کلیسا برای محافظت از خویش، منجرّ به عقب نشینی دین از صحنه اجتماع و سیاست شد و در مقابل آن مکتبی به نام «اومانیسم» تأسیس گشت.

پیامدهای اومانیسم

پیامدهای اومانیسم

جوهره و روح اومانیسم که عنصر مشترک نحله های مختلف اومانیسمی را تشکیل می دهد، محور و معیار قرار گرفتن انسان برای همه چیز است.

و اگر مؤلّفه ها و پیامدها و استلزام های منطقی این گزاره را در نظر بگیریم می توان به چهار مؤلّفه از آن ها اشاره کرد.

1 - خردگرایی و تجربه گرایی

یکی از مؤلفه های اساسی اومانیسم، عقل گرایی و اعتقاد به خودکفایی و استقلال عقلی انسانی در شناخت خود، هستی، سعادت واقعی و راه رسیدن به آن است. اومانیسم ها در بعد معرفت شناسی معتقدند چیزی که با سرپنجه قدرت عقلانی بشر قابل کشف نباشد، وجود ندارد. و به همین دلیل در بُعد هستی شناختی هر گونه موجود ماوراء طبیعت؛ از قبیل خدا، وحی، اعجاز و معاد را - آن گونه که در بینش دینی مطرح است - مدعیاتی غیر قابل اثبات می پندارند. و در بُعد ارزش شناختی نیز بر این باورند که ارزش های حقوقی را باید با استمداد از عقل بشری تعیین کرد. اومانیسم، جنبشی در برابر دستورهای به اصطلاح سلسله مراتبی سنتی بود که از طریق دین و وحی (مسیحیت) دریافت می شد، و به همین دلیل اومانیسم، دین را مانعی برای خود تلقی می کرد، و جوهر خود را دریافت تازه ای از شأن و منزلت انسان به عنوان موجودی خودگرا به جای خداگرا می دانست. علم پرستی یا علم زدگی زاییده چنین تفکّری است.

2 - آزادی خواهی

اومانیست ها معتقدند: انسان آزاد به دنیا آمده و باید از هر قید و بند، جز آنچه خود برای خودش تعیین می کند آزاد باشد. امّا نهادهای اساسی قرون وسطی انسان را اسیر و احکام دینی و اخلاقی را به عنوان مجموعه ای از ارزش های دریافت شده از مافوق می دانستند که بر او حاکم کرده اند. اومانیست ها این ارزش ها را به عنوان «ارزش های الهی و لازم المراعات» مردود و ناپذیرفتنی می دانستند؛ زیرا با آزادی و استقلال آدمی سازگار نبود.

آن ها می گفتند: بشر باید آزادی خود را در طبیعت و جامعه تجربه کند و خود بر سرنوشت خویش حاکم شود. و این انسان

است که حقوق خویش را تعیین می کند نه آن که تکلیفی از مافوق برای او تعیین شود.

3 - تساهل و تسامح

در اثر جنگ های دینی قرن 16 و 17 میلادی مسأله همزیستی مسالمت آمیز بین معتقدات ادیان مختلف مطرح و بر مفهوم تساهل و تسامح تأکید شد و بینش های سنتی ناظر به اومانیسم شدیداً تحت تأثیر روحیه تساهل و تسامح قرار گرفت. در این دیدگاه، تسامح به این معنا بود که ادیان با حفظ تفاوت های هر یک با دیگری، می توانند در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، ولی تسامح و تساهل انسان گرایان نوین از این اندیشه مایه می گرفت که معتقدات دینی نوع انسان از درون وی مایه می گیرد و امری ماورایی نیست. درون مایه این معتقدات، وحدت بنیادین و اساسی دارند و امکان صلح جهانی وجود دارد. اومانیست ها با تفسیری این جهانی از خدا، خدای مسیح را همان عقل فلسفی بشر قلمداد می کردند که در قالب مذهب ساده تر شده است.

4 - سکولاریزم

هر چند در میان اومانیست ها افرادی معتقد به خدا و دین یافت می شوند و انسان مداران را به مؤمن و ملحد تقسیم می کنند، امّا می توان گفت که اگر اومانیسم را دین گریز و دین ستیز ندانیم، دست کم با خدا ناشناسی و انکار دین کاملاً سازگار است و تاریخ اومانیسم نیز حکایت از آن دارد. اصالت دادن به انسان در برابر اصالت به خدا سبب شده که اومانیست ها گام به گام به سوی سکولاریزم و بی خدایی و بی دینی رانده شوند.

نقد تفکّر اومانیسمی

نقد تفکّر اومانیسمی

تفکّر و اندیشه اومانیسمی اشکالاتی دارد که به بررسی آن ها می پردازیم:

1 - تناقض اندیشه و عمل

وجود فاصله عمیق میان اومانیسم به عنوان یک جنبش فکری و آنچه در عمل و متن تاریخ حاکمیت اومانیسم بر جوامع بشری روی داده، یکی از نقدهای اساسی تفکّر اومانیسمی می باشد.

جنبش اومانیسمی به جای ارج نهادن به مقام انسان، انسان را در عمل قربانی این افیون جدید کرده و مدعیان انسان مداری از این واژه برای تأمین منافع خویش سوء استفاده کرده اند. از همان آغاز که حقّ زندگی، آزادی انسان و شادی و رفاه به عنوان حقوقی انسانی اومانیسمی سخن به میان می آمد، تا یک قرن بعد، بردگی سیاهان در آمریکا قانونی بود و گروه زیادی از انسان ها در جامعه به نام انسان مداری مدرن، سرکوب می شدند.

پیامدهای ناگوار اومانیسم به نحوی بود که برخی از دانشمندان، آن را نوعی اسارت انسان شمرده اند و برای رهایی از آن برنامه ریزی کردند. (335)

2 - فقدان پشتوانه فکری

بی دلیل بودن مدعیات اومانیسمی و مبانی آن دومین نقطه ضعف اومانیسم است. اومانیست ها بیش از آن که در پرتو براهین و دلایل، آنچه را که مدعی آن بودند، نتیجه گیری کنند، گرفتار نوعی حرکت احساسی و عاطفی در برابر حاکمیت کلیسا، دلباختگی و شیفتگی در برابر روم و یونان باستان و دلبستگی ویژه به سالار منشی شده بودند.

«دیویس تونی» در مورد مفاهیم کلّی مطرح شده از سوی اومانیسم ها ضمن آن که آن ها را در جهت حفظ منافع مطرح کنندگان می داند می نویسد: «شرط احتیاط آن است که همیشه از خود بپرسیم: پشت این مفاهیم کلان و جهان شمول کدام منافع شخصی و محلّی نهفته است». (336)

اومانیست ها در کل، درصدد تهیه برنامه ای برای ارج و مقام انسان و اصلاح اندیشه ها نبودند، بلکه در پی راه حل های ساده تری برای سالاری گروه های اجتماعی پیشین بودند.

به

راستی، انسان مداران که بر محور و مقیاس بودن انسان برای همه چیز و نفی هر گونه حقایق جاودانی و مطلق و انکار موجودات مافوق طبیعی و از جمله خدا و جهان پس از مرگ تأکید می کنند، با پشتوانه کدام دلیل چنین مدعیات بزرگی را ارائه کرده اند؟ نه در بُعد هستی شناختی و نه در بُعد معرفت شناختی دلیلی بر وانهادگی و آزادی مطلق انسان ها، نفی خدا و نظام ناشی از آن و بی نیازی از وحی دارند و نه در بُعد ارزش شناختی دلیل متقنی بر ابتنای ارزش های اخلاقی و حقوقی بر آمال، آرزوها، پندارها و اندیشه های بشری اقامه شده است، و نه می توان این گونه مسائل عقلی و فلسفی را با تحلیل های روان شناختی برخی از فلاسفه انسان مدار، نفی یا اثبات کرد، بلکه دلایل عقلی و نقلی و شواهد تجربی بر خلاف آن دلالت دارد.

3 - طبیعت گرایی و مادی گرایی

اکثر قریب به اتفاق اومانیست ها به نوعی طبیعت گرایی در مورد انسان قائلند. اومانیست ها انسان را موجودی طبیعی و هم طراز حیوانات معرفی می کنند و رده بندی جانوران - خواه انسان و خواه غیر انسان - را صرفاً قراردادی می دانند.(337)

پیامدهای این نوع نگرش نسبت به انسان، از یک طرف سود انگاری و اصالت لذّت مادّی و فساد جهان غرب و از سوی دیگر نفی هر گونه ارزش اخلاقی، حقوقی ماورایی، فضایل، کمالات معنوی و سعادت جاودانی است.

در جای خود به اثبات رسیده که نه انسان هم طراز حیوانات است و در بعد مادی و طبیعی خلاصه می شود و نه جهان وی صرفاً همین جهان مادی است. انسان از یک سو دارای ساحتی غیرمادی است که هویت واقعی او را تشکیل می دهد و کمالات،

فضایل و سعادت انسانی او در پرتو رشد دادن آن است، و از سوی دیگر، انسان با مرگ نابود نمی شود و زندگی او در امور مادی خلاصه نمی گردد.

کمال نهایی او در نزدیک شدن به خدا و خداگونه شدن اوست که تجلّی کامل آن برای مردم در جهان آخرت است. چنان که در مباحث هستی شناسی به اثبات رسیده، خدا صرفاً یک وجود فرضی و محصول پندارها و آمال و آرزوهای انسان نیست، بلکه وجودی حقیقی و عینی است که محور هستی و خاستگاه ارزش ها است؛ همه جهان هستی از او نشأت گرفته و به او وابسته است و تحت تدبیر و سازماندهی تکوینی و تشریعی او قرار دارد.

4 - تعادل در نگرش به عقل

عقل و خردورزی، موهبتی الهی و به تعبیر روایات، حجت درونی خدا در کنار انبیای الهی به عنوان حجت بیرونی است. بنابراین، هر گونه مخالفت با اومانیسم را نمی توان به معنای مخالفت با اهمیت دادن به عقل و خردورزی دانست. آنچه در نقد اومانیسم در این خصوص مطرح می شود، افراط در اهمیت دادن به عقل است. در منظر دین، عقل، انسان را به خدا رهنمون می سازد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»؛(338) «عقل چیزی است که به وسیله آن خدا عبادت می شود و بهشت به دست می آید.»

در بُعد ارزش ها نیز اصول ارزش های اخلاقی و حقوقی، با کمک عقل و فطرت الهی قابل دست یابی است، ولی این مقدار از راهنمایی و توانمندی عقل نه مستلزم فردگرایی اومانیسمی است و نه برای دست یابی انسان به سعادت واقعی وی کفایت می کند. آنچه را عقل در اختیار می نهد اصول کلّی و مبهم تأمین نیازمندی های انسان و

رعايت عدالت و حقوق افراد، آزادى، ارزش هاى متعالى انسان و شكوفاسازى و ارضاى استعدادهاى اوست، امّا براى رسيدن به سعادت واقعى، ميزان و حدود امور ياد شده و مصاديق و موارد آن بايد شناخته شود. امرى كه از تيررس عقل بشرى دور است.

5 - آزادى عنان گسيخته

چنان كه اشاره شد اومانيست ها معتقد بودند كه جانب دارى از ارزش هاى انسانى، نظام هاى بسته فلسفى، اصول و عقايد دينى و استدلال هاى انتزاعى در ارزش هاى انسانى نارواست،(339) و انسان بايد خود آزادى را در طبيعت و جامعه تجربه كند و براى ساختن جهانى نو و ايجاد تغيير و بهبود در مورد آنچه كه هست، از صلاحيت كامل برخوردار است.

اين نوع آزادى افسار گسيخته، به جاى آن كه فراهم آورنده زمينه هاى شكوفايى انسان و تأمين كننده حقوق و نيازهاى واقعى او باشد، ابزارى براى ستم بر انسان و ناديده گرفتن حقوق و ارزش هاى حقيقى او شد، و سر از فاشيسم و نازيسم درآورد.

اندكى تأمّل در خود دوستى انسان كه از ميل هاى اصيل و سرشتى او است، ما را به اين نتيجه مى رساند كه اگر آزادى انسانى در پرتو تعاليم دينى و ارزش هاى اخلاقى و حقوقى مهار نشود، عقل و خرد او محكوم و تحت سيطره ميل به خود دوستى و ديگر اميال پست حيوانى قرار مى گيرد و به هر جنايتى دست مى زند. انسانِ جداى از وحى، زمينه سقوط خويش و ديگران را فراهم مى كند و گذشته از محروم ساختن خود و ديگران از سعادت ابدى، زندگى دنيايى خود را نيز به فساد و تباهى مى كشاند.

خداوند متعال مى فرمايد: { وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِى خُسْرٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالْحَقِ ّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ}؛(340) «به عصر سوگند

که انسان ها همه در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نمودند.»

در بینش اومانیسمی، آزادی انسان ها می تواند حد و مرزهای معتقدات دینی را نادیده بگیرد، ولی در اسلام و ادیان آسمانی، افزون بر حریم حقوق انسان ها، معتقدات و مقدسات نیز حریم لازم الرعایه دارند.

6 - تسامح و تساهل

انسان مداران، از تسامح و تساهل مطلق جانبداری می کنند و آن را سنبل مبارزه با فرهنگ حاکم در قرون وسطی و رجوع به روم و یونان قدیم و مقتضای آزادی و ارج نهادن به انسان می دانند.

آنان که همه ارزش ها را ساخته دست و فکر بشر می دانند و دچار نسبیت و شکّاکیت معرفتی هستند، تأکید بر مجموعه خاصی از ارزش ها و بینش ها و ضرورت پذیرش، حاکمیت و دفاع از آن را امری غیر معقول تلقی می کنند.

این نگرش با آنچه در تعالیم ادیان آسمانی به ویژه اسلام آمده به کلّی از جهات مختلف ناسازگار بلکه متضاد است. از یک سو مبانی تسامح و تساهل یعنی بشری بودن و نسبیت ارزش ها و معرفت ها، با بینش دینی سازگار نیست؛ زیرا در بینش دینی، خاستگاه ارزش ها خداوند است نه انسان، و این ارزش ها از اطلاق و پشتوانه معرفتی یقینی برخوردار است. و از سوی دیگر تسامح و تساهل در مورد هر دین و پیروان آن ها را نمی پذیرد و در مقابل کفر و الحاد موضعی آشتی ناپذیر دارد. و در خصوص پیروان دیگر ادیان آسمانی نیز مدارای اسلامی دارای حدّ و مرز و چارچوب خاصی وجود دارد. البته در چارچوبه این مقرّرات، اسلام نه تنها بر مدارای با پیروان

ادیان تأکید می کند بلکه به نیکی کردن به آنان نیز توصیه می نماید و تلاش برای آزادی انسان های در بند و تحت ستم و فریادرسی کسانی که مسلمانان را به دادخواهی فرا می خوانند نیز از وظایف مسلمانان و نشان مسلمانی به شمار می آید.

تأثیرپذیری فلاسفه غرب از تفکر اومانیسمی

فلاسفه بزرگی که پس از نهضت اومانیسمی آمده اند تحت تأثیر فراوان این نهضت قرار گرفته و در تفکر فلسفی خود تلاش کرده اند تا بر ارزش و اختیار و آزادی انسان تکیه نموده و انسان را محور دانسته و عقل و خرد او را در عرض خدا قرار دهند.

اولین فیلسوفی که در قرن شانزدهم این تفکر را بنا نهاد «رنه دکارت» بود که با جمله معروفش «من می اندیشم پس هستم» بینش اومانیسمی را به صورت یک فلسفه و تفکر درآورد. او با این جمله اش انسان را مبدأ قرار داد و با اثبات «من»، به اثبات خداوند پرداخت و به این وسیله حتی خداوند را نیز قائم به اندیشه آدمی دانست و انسان را به صورتی قائم به ذات و خودکفا به عنوان مبدأ معرفت معرفی نمود.(341) دومین فیلسوفی که بعد از دکارت از چهره های قوی اندیشه اومانیسمی به شمار می رود «باروخ اسپینوزا» است. او نیز با محور قرار دادن انسان و محکوم کردن قهّاریت دین بر آدمی، معتقد بود که فکر انسان بر عالم وجود احاطه دارد و الهامات دینی از انسان سلب اختیار می کند و مانع دست یابی فکر آدمی است به گونه ای که عقل آدمی حتی محیط بر امور بی نهایت نیز هست.(342)

در تداوم تفکر اومانیسمی، سومین فیلسوفی که با تأثیرپذیری از اومانیسم، فلسفه اش را بنا نهاد «امانوئل کانت» بود که در بینش انسان محورش

معتقد شد انسان موضوع و سوژه شناسایی معرفت است و به جای این که علوم و معارف انسان، مطابق اشیا، انتظام پیدا کند، اشیا باید مطابق معرفت انسان تنظیم شوند.(343)

او می گوید: انسان است که به عالم معنا می دهد و او واهب الصور است. آدمی است که در عمل شناسایی به نفس الامر صورت می دهد. در تفکّر او جهان برای انسان آن اندازه موجود است که آن را می اندیشیم؛ یعنی جهان تابعی از قوانین اندیشه ماست.

در ادامه تأثیرپذیری فلاسفه غرب از اومانیسم، نمونه بارز تفکر انسان محوری را به صورت حادّش در «ژان پل سارتر» می بینیم که انسان مرکزی را به جای خدا مرکزی معرفی می کند و معتقد به خدا انسانی یا خدا شدن انسان می شود. از نظر او هر فردی، یکتا، یگانه و مطلق و کامل است و هیچ طبیعت مشترک انسانی وجود ندارد، در نتیجه انسان آزاد است تا خود را گام به گام بسازد و خرد جای وی را می گیرد و بالطبع منکر هر مرجعیت متعالی می شود.(344)

اسلام و از خود بیگانگی

اسلام و از خود بیگانگی

یکی از درون مایه های اومانیسم، مسأله از خود بیگانگی است که در قرون بعد از نظام کلیسا بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

در میان موجودات جهان، تنها انسان است که می تواند هویت واقعی خود را دگرگون سازد، تعالی ببخشد یا آن را به رکود و سقوط بکشاند. همچنین فقط انسان است که می تواند هویت واقعی خویش؛ یعنی روح انسانی را با علم آگاهانه حضوری بیابد، یا از خود غافل شود و خود را فراموش کند و از آن بیگانه شود.

بیگانگی انسان از خود، یکی از مهم ترین مسائل انسان شناختی است که در رشته های مختلف علوم انسانی مورد توجه

قرار گرفته است.

مفهوم از خود بیگانگی

واژه «از خود بیگانگی» در طول تاریخ، گاه مفهومی با بار ارزشی مثبت داشته، ولی غالباً معنایی با بار ارزشی منفی و ضدّ ارزش داشته است. و به دست پیروان «هگل» یعنی «باور»، «فوئرباخ» و «هس» مفهومی سکولار پیدا کرده است. آنچه امروزه در محافل علمی و فرهنگی مطرح و در اینجا مدّ نظر است، کاربرد منفی آن است، گرچه این عنوان در محافل معنوی و عرفانی به معنای از خود گذشتن و به حق و اصل شدن آمده و از این جهت بار ارزشی و حقیقی به خود گرفته است.

وجه مشترک این سه متفکّر در زمینه رابطه دین و از خود بیگانگی آن است که هر سه، دین را موجب از خود بیگانگی بشر می دانند و معتقدند که بشر زمانی خویشتن خویش را باز می یابد که دین را کنار گذارد و تا دین بر اندیشه بشری حاکم است از خود بیگانگی گریبان گیر آدمی است. این سخن، دقیقاً نقطه مقابل بینش ادیان آسمانی، به ویژه اسلام و قرآن در مسأله از خود بیگانگی است.

قرآن و مسأله از خود بیگانگی

طرح مسأله «از خود بیگانگی» بستگی تام به تصویری دارد که در مکتب های مختلف نسبت به انسان و حقیقت و هویت او ارائه می شود.

در بینش قرآنی، حقیقت انسان را روح جاودانه او تشکیل می دهد که از خدا نشأت گرفته و به سوی او بازمی گردد، و انسان، هویت «از اویی» و «به سوی اویی» { إِنّا للّهِ ِ وَإِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ(345) } دارد. در بینش انسانی، شناخت دقیق و درست انسان، بدون در نظر گرفتن رابطه او با خدا میسّر نیست. هستی انسان عین ربط به خداست. بریدن و جدا کردن او از خدا،

هویت واقعی اش را در پرده ابهام فرو می برد، و این حقیقتی است که در مکتب های غیر الهی مورد غفلت یا انکار واقع شده است.

از سوی دیگر، زندگی واقعی انسان در سرای آخرت است که با تلاش مخلصانه و همراه با ایمان خود در این دنیا آن را بنا می نهد. بنابراین، مسأله از خود بیگانگی از دیدگاه قرآن را در این چارچوب باید مورد توجه قرار داد.

ماده گرایان، انسان و زندگی وی را در زندگی دنیایی و نیازهای مادی و احیاناً نیازهای معنوی وی در چارچوب زندگی دنیایی خلاصه کرده و به همه ابعاد مسأله از این منظر نگریسته اند.

قرآن مجید بارها در مورد غفلت از خود و سرسپردگی انسان به غیر خدا، هشدار داده و بت پرستی، پیروی از شیطان و هوای نفس و تقلید کورکورانه از نیاکان و بزرگان را نکوهش کرده است. سلطه شیطان بر انسان و هشدار در مورد آن نیز بارها و بارها در قرآن مطرح و به خطر انحراف انسان در اثر وسوسه شیاطین انس و جن تأکید شده است. مگر می شود انسان از خود غافل شود و خود را فراموش کند یا آن که خود را بفروشد؟ !

قرآن مجید در این باره می فرماید: { وَلاتَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ ؛(346) «همانند آنان نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را نسبت به خودشان دچار فراموشی کرد.»

و در جایی دیگر می فرماید: { بِئْسَما اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ؛(347) «آنچه خود را به آن فروختند، بد چیزی است.»

و نیز می فرماید: { اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لایؤْمِنُونَ ؛(348) «آنان که دچار خودزیانی شدند، پس آنان ایمان نمی آورند.»

اگر خودِ حقیقی انسان را در نظر بگیریم

و از زاویه «از خود بیگانگی» به این آیات نظر کنیم، این تعابیر با همان ظاهر خود معنا و مفهوم می یابد. بسیاری از انسان ها خودِ حقیقی شان را فراموش کرده یا از آن غافل شده اند. انسان تا به سوی خدا حرکت نکند خود را نیافته و گرفتار از خود بیگانگی است.

نمودهایی از خود بیگانگی

نمودهایی از خود بیگانگی

در این قسمت به بررسی برخی از نمودهای از خود بیگانگی می پردازیم:

1 - اصالت دادن به دیگری

انسانِ از خود بیگانه در تمام یا برخی شؤون خود، اصالت را به دیگری می دهد و در ارزیابی ها، احساس دردها، تشخیص درمان ها، مشکلات و راه حل ها، نیازها و ایده آل ها، دیگری را اصل قرار می دهد و امور خود را بر اساس او می سنجد. خداوند متعال در مورد انسان های رباخوار می فرماید: { اَلَّذِینَ یأْکُلُونَ الرِّبا لایقُومُونَ اِلّا کَما یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ الْمَسِّ ّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیعُ مِثْلُ الرِّبا... }؛(349) «آنان که ربا می خورند، بر نمی خیزند [= اقدام به کاری نمی کنند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان او را در اثر تماس [و آسیب رساندن آشفته می کند [و تعادل او را بر هم می زند]؛ این حالت از آن روست که ربا خواران گفتند: همانا خرید و فروش مانند رباست.»

انسان از خود بیگانه که به دیگری اصالت می دهد، برای شؤون دیگری هم اصالت قائل است و در همه مسائل و فروع و ابعاد، اصالت را به دیگری می دهد. از دید انسانِ رباخوار اصالت با رباخواری است و خرید و فروش هم مانند رباست. او انسان را حیوانی پنداشته که هر چه بهره مندی اش از دنیا بیشتر باشد، کامل تر و به هدف نزدیک تر می شود و رباخواری مصداق کامل این بهره مندی است.

2 - بر هم خوردن تعادل روحی

اگر انسان از خود بیگانه شد و عنان اختیار خویش را در دست دیگری نهاد، به دو دلیل تعادل خویش را از دست می دهد:

الف) نخست آن که، حرکت های آن دیگری چون با مقتضای ساختار وجودی او سازگار نیست، دچار عدم تعادل می شود.

ب) و دیگر آن که، آن دیگری، موجودهای متعدد و متنوّعی را در بر می گیرد. این موجودات مختلف یا افراد متعدد، خواست های متضاد و دست کم مختلفی دارند و

تعادل انسانِ از خود بیگانه را بر هم می زنند. قرآن کریم که انسان مشرک را از خود بیگانه می داند، می فرماید: { ءَاَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ }؛(350) «آیا خداوندان پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره بر همه.»

و نیز می فرماید: { ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِیهِ شُرَکآءُ مُتَشاکِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یسْتَوِیانِ مَثَلاً }؛(351) «خداوند مثلی زده است: مردی که چند [خواجه بدخو و ناسازگار در او شریک باشند و مردی که از آن یک مرد باشد. آیا این دو در مَثل برابرند؟»

و نیز می فرماید: { لاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ؛(352) «به دنبال راه های دیگر [به جز راه توحید که راه مستقیم است نروید که شما از راه خدا جدا و پراکنده سازد.»

آیه ربا(353) نیز - آن گونه که گذشت - رفتار انسان رباخوار را چونان انسان مصروع دانسته که از تعادل برخوردار نیست و عدم تعادل در رفتار او را معلول عدم تعادل روحی و استقامت فکر او می داند.

3 - بی هدفی و بی معیاری

انسان از خود بیگانه دچار بی هدفی می شود. از دیدگاه قرآن، منافقان که جمعی از خود بیگانه اند، این گونه وصف می شوند: { مُذَبْذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلآءِ وَلا إِلی هؤُلآءِ وَمَنْ یضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً }؛(354) «بین خدا و غیر خدا سرگردانند. نه با گروه مؤمنان و نه با گروه کافران [یک سو و یک دل نیستند و هر که را که خدا گمراه کند برایش راهی نیابی.»

4 - عدم آمادگی و قدرت بر تغییر وضعیت

انسان از خود بیگانه که خود را دیگری پنداشته و از خودِ واقعی اش غافل است، یا در اثر مطلوب پنداشتن وضعیت فعلی اش حاضر به هیچ گونه تغییر در وضعیت خویش نیست و در برابر آن مقاومت می کند، یا به دلیل غفلت از خود و وضعیت مطلوب، در اندیشه تغییرِ وضعیت نیست و در نتیجه، قدرت بر تغییر وضعیت ندارد.

خداوند متعال درباره کافران و منافقان می فرماید: { فَلَمّا جائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ؛(355) «پس چون فرستادگان

[خداوندگار] شان با دلیل روشن [به سوی شان آمدند به [اندک دانشی که نزد آنان بود دلخوش کردند.»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَنَسِی ماقَدَّمَتْ يداهُ إِنّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يفْقَهُوهُ وَفِی آذانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ يهْتَدُوا إِذاً أَبَداً }؛(356) «و چه کسی ستم کارتر از آن است که به آیات خداوندگارش پند داده شود، پس، از آن روی گرداند و آنچه را [از کارهای زشت انجام داده فراموش کند. به راستی که ما بر دل هایشان پوشش هایی نهادیم تا آن [= قرآن را درنیابند و در گوش هایشان سنگینی نهادیم [تا آن را نشنوند] و اگر

آنان را به راه راست و رهنمود خدا بخوانی، هرگز هدایت نشوند.»

در این آیه نیز ناتوانی اصلاح وضعیت و عدم قدرت بر تغییر، به عنوان نمودی از خودبیگانگی مطرح شده است.

5 - اصالت مادّه و مادّیات

هویت واقعی انسان را بُعد روحانی و فرا حیوانی او تشکیل می دهد؛ ولی اگر انسان خود را دیگری پنداشت، طبیعی است که هویت آن دیگری را هویت خود می پندارد. به بیان قرآن، انسان های از خود بیگانه همواره حیوانیت را به جای خودِ واقعی خویش می نشانند و چون حیوانیت به جای انسانیت نشست دیگر چنین پنداشته می شود که هر چه هست، همین جسم و تنعّمات مادّی است. انسان چیزی نیست جز همین جسم مادّی و غرایز حیوانی. و جهان وی نیز چیزی جز جهانِ مادّی نیست. در چنین شرایطی انسانِ از خود باخته می گوید: { ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً }؛(357) «گمان نمی کنم قیامت در کار باشد.»

او می گوید: { ما هِی إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَنَحْیی وَما یهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ }؛ (358) «زندگی جز همین دنیا نیست که می میریم و زنده می شویم و چیزی جز روزگار ما را هلاک نمی کند.»

در اثر چنین بینشی، نیازهای این انسان نیز نیازهای حیوانی و بهره مندی از لذایذ دنیایی می شود: { وَالَّذِینَ کَفَرُوا یتَمَتَّعُونَ وَیأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الأَنْعامَ }؛ (359) «آنان که کافر شدند، همانند چارپایان می خورند و از لذایذ دنیایی بهره می گیرند.» و لذا به زندگی دنیا خشنودند: { وَفَرِحُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا }؛ (360) «و به زندگی دنیا فرحنا کند.»

برای چنین انسانی بیماری جسمی اندکی، بسیار مهم و موجب بی تابی است: { اذا مسّه الشرّ جزوعاً }؛(361) «هنگامی که شر به او رسد بی تاب است.» آنان کوهی از بیماری های روحی را خوب می پندارند: { قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ

بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالاً * اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یحْسِنُونَ صُنْعاً}؛(362) «بگو: آیا شما را از زیان کارترین مردم آگاه سازیم؟ کسانی که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده [و به هدر رفته است و خود گمان می کنند که خوب رفتار می کنند.»

6 - عدم بهره گیری از عقل و روح

کسی که دچار از خودبیگانگی می شود، شیطان، حیوان و یا موجود دیگری را خود می پندارد و تسلیم او می شود و خود را در همین دنیا و لذّات آن خلاصه می کند. در نتیجه ابزارهای شناخت عقلانی و روحی انسانی خود را مهر کرده و راه های شناخت حقیقت را بر خود می بندد، قرآن کریم در این باره می فرماید: {ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواالْحَیوهَ الدُّنْیا عَلَی الْأَخِرَهِ وَأَنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ * أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ ؛(363) «زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. آنان کسانی هستند که خدا بر دل ها و گوش ها و چشم هایشان مهر نهاده و آنان خود، غافلانند.»

این مهر بر قلب و گوش و چشمان نهادن، با انتخاب زندگی حیوانی و حرکت در آن مسیر حاصل می شود و این ها همه نتیجه انتخاب زندگی حیوانی است. به همین دلیل، چنین انسانی از حیوان پست تر است. خداوند متعال می فرماید: { أُولئِکَ کَالْأَنْعامُ بَلْ هُمْ أَضَلَّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُون ؛(364) «آنان همچون چارپایانند، بلکه آنان گمراه ترند. آن ها همان افراد غافلند.»؛ زیرا حیوانات، حیوانیت را انتخاب نکرده بلکه حیوان خلق شده اند و حرکت آن ها در مسیر حیوانیت، از خود بیگانگی نیست؛ ولی انسان که انسان خلق شده اگر حیوانیت را برگزیند از خود بیگانه شده است.

از خود بیگانگی عرفانی

ممکن است گفته شود که انسان مؤمن و عارف به خدا نیز خداوند را بر خود حاکم می کند و خواست او خواست خدا می شود، و نقطه اوج توحید و ایمان را سراپا تسلیم خدا شدن و به کلّی خود را فراموش کردن می داند؛ پس انسان موحّد نیز از

خود بیگانه است.

ولی باید بدانیم که انسان هویتی خدایی دارد که از او نشأت گرفته و به سوی او باز می گردد. حقیقت و هویت او عین ربط به خدا، و تسلیم خدا شدن عین بازیافتن خویش است. آیاتی که از اهتمام به خود نکوهش کرده، مقصود از آن ها اهتمام به خودِ حیوانی و غفلت از آخرت و بدگمانی به وعده های خداوند است، همان گونه که می فرماید: { وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيهِ }؛(365) «و گروهی در اندیشه [زندگی دنیایی و جان خویشتن بودند و به خداوند گمان ناروا داشتند، گمانی متناسب با دوران جاهلیت.»

فقدان هویت اجتماعی

از خود بیگانگی، هم فردی و هم اجتماعی است. گاه جامعه ای از خود بیگانه می شود و جامعه ای دیگر را خود می پندارد. در اینجا نیز هویت جامعه دیگر را هویت خود می پندارد و جامعه دیگر را اصل قرار می دهد. افرادی که راه پیشرفت جامعه اسلامی را در غرب زدگی می دانند درصدد از خود بیگانه کردن مسلمانانند.

یکی از کارهای جوامع استکباری همین است که یک جامعه را از خود بیگانه می کنند. وقتی جامعه از خود بیگانه شد نیاز به تهاجم فرهنگی نیست. در حال تفاهم فرهنگی هم، فرهنگ بیگانه کپی می شود. آنچه باید با تهاجم فرهنگی عملی شود، به دست افراد جامعه، جامه عمل می پوشد. در چنین شرایطی، سرآمد آن جامعه فرا می رسد و چیزی از فرهنگ و ارزش ها باقی نمی ماند، و در عین حال که افراد وجود دارند، آن جامعه با هویت جمعی اش وجود ندارد؛ زیرا مسخ شده است.

علم زدگی، انسان مداری، اصالت ماده در شکل جدید آن و خلاصه کردن پیشرفت و توسعه در رشد و پیشرفت تکنولوژیک، از

مظاهر نوینِ از خود باختگی جوامع در جهان امروز است.

درمان از خود باختگی

برای جلوگیری از سقوط در ورطه از خود بیگانگی و نجات از آن توجه به چند نکته لازم است:

1 - تنبّه و خارج شدن از غفلت.

2 - بازنگری نقّادانه همراه با تقوا نسبت به گذشته.

اگر فرد یا جامعه ای در اعمالی که انجام می دهد بازنگری نکند و در بعد فردی محاسبه نفس نداشته باشد، و در بُعد اجتماعی نیز از فرهنگ خود و بیگانه به طور کافی مطّلع نباشد و در باب شیوه و میزان نفوذ فرهنگ بیگانه در فرهنگ خودی بازنگری و بازشناسی نداشته باشد، امکان فاصله گرفتن از هویت واقعی خویش بسیار زیاد است. و این فاصله گرفتن می تواند آن قدر پیش رود که به نسیان خود و فرهنگ خودی و از خود بیگانگی بینجامد که راه نجاتی برای از خود بیگانگی او متصور نیست.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { یأَیها الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ * وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسیهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ ؛(366) «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و هر کسی در باب آنچه برای فردای قیامت پیش فرستاده بیندیشد و آن را بازنگری کند. و تقوای الهی پیشه کنید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است. و همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند آنان را از خویشتن فراموش ساخت.»

مفسّران می گویند: مقصود از تقوای دوم در آیه فوق، تقوا در بازنگری اعمال است. اگر انسان در این مرحله هم از تقوا برخوردار نباشد دچار خود فریبی شده و

به سوی از خود بیگانگی سوق داده می شود. در بینش قرآنی، بازنگری اعمال گذشته باید توأم با تقوای الهی باشد تا نتیجه مطلوبی داشته باشد.

از خود بیگانگی، گاه به دست خود، گاه با غفلت خود و طرح و برنامه دیگران صورت می پذیرد. انسان، گاه خود، موجود دیگری را به جای خود می نهد و از خود بیگانه می شود و گاه از خود غافل می شود و دیگران برای او خودی تعیین می کنند و در فکر استثمار او بر می آیند و برای او، خودِ متناسب با اهداف خودشان تعیین می کنند.

در امور اجتماعی نیز جامعه ای که از خود غافل شود، استعمارگران درصدد تعیین هویت فرهنگی او بر می آیند و به او الگو می دهند. لذا برای نجات از این دو آسیب بزرگ، لازم است هویت واقعی فردی و جمعی خود را بشناسیم و همواره مراقب آن باشیم. خداوند متعال در این باره می فرماید: { يآ أيهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لايضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ ؛ (367) «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خودتان بپردازید [و مراقب خویشتن باشید]، هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.»

اسلام و جهانی شدن

اسلام و جهانی شدن

ایده جهانی سازی، ایده مقدسی است؛ ولی غربی ها تلاش می کنند که از این ایده مقدس سوء استفاده کرده و خود را با همه معیارهای استکباری و شیطانی خود بر جهان بشریت حاکم سازند و خلاصه جهانی بسازند هماهنگ با ایده ها و هواهای نفسانی خود، ولی اسلام می خواهد جهانی بسازد هماهنگ با ایده های الهی و معیارهای فطری و پایدار جهانی که در پرتو یکتا پرستی و تقوا، همه اعضا و اجزای آن یگانه باشند و امت واحده الهی و

اسلامی تحقّق یابد. اینک خصوصیات جهانی سازی را از دیدگاه اسلام و غرب مورد بررسی قرار می دهیم.

مفهوم جهانی شدن

به نظر می رسد با همه تعاریفی که از جهانی شدن ارائه شده، تا کنون تعریف روشن و جامعی از آن ارائه نشده است. زیرا:

اوّلاً: این پدیده هنوز به حدّ تکامل نهایی خود نرسیده است.

ثانیاً: هر کسی در مقام تعریف، بُعدی از ابعاد آن را بازگو کرده است.

در عین حال به برخی از تعاریف اشاره می کنیم:

1 - برخی جهانی شدن را فرایندی اجتماعی می دانند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می رود.(368)

2 - برخی دیگر جهانی شدن را به معنای تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان می دانند که مکان های دور از هم را چنان به هم مرتبط می سازد که اتفاقات هر محل، زاده حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می پیوندد.(369)

3 - هاروی، جهانی شدن را در بردارنده دو مفهوم فشردگی زمان و مکان و کاهش فاصله ها تلقّی می کند.(370)

ریشه های تاریخی جهانی شدن

ریشه های تاریخی جهانی شدن را می توان به عمق تاریخ بشر مربوط دانست. طبق نظر جامعه شناسان و باستان شناسان، زندگی بشر از زندگی های محدود خانوادگی و انفرادی در جنگل ها و غارها و پناهگاه ها شروع شده و به تدریج به جمعیت های عشیره ای و قبیله ای و اجتماعات محدود در کنار چشمه ها و رودخانه ها تبدیل شده، بعداً تبدیل به روستاها و واحدهای کوچک شده اند و سپس شهرها تشکیل شده و از شهرها به تدریج کشورها و دولت ها پدید آمده اند. بنابر این، در مجموع، زندگی بشر به سوی جهانی شدن در حرکت است. یعنی هر چه که به پیش می رویم

تفرقه ها کم و تجمع ها زیاد می شود. البته این حرکت در قرون اخیر سرعت بیشتر به خود گرفته است، و با بهره گیری از

وسایل جدید ارتباط جمعی حرکت به سوی جهانی شدن شتاب بیشتری خواهد گرفت.

اهداف غربی ها از جهانی شدن

به نظر می رسد با سه وجه مهم و اساسی و گاهی متمایز از هم روبه رو هستیم که به اشتباه یا تسامح به هر سه عنوان «جهانی شدن» اطلاق می گردد:

1 - فرایند طبیعی و تدریجی جهانی شدن.

2 - جهانی سازی غربی.

3 - جهانی سازی آمریکایی.

«جهانی شدن» گرچه یک روند و حرکت تدریجی، طبیعی و تکاملی را طی کرده و در عصر جدید به مراحل بالایی از بالندگی و شکوفایی علمی، اقتصادی و تکنولوژی دست یافته است، ولی همین روند طبیعی در حرکت رو به رشد و تکاملی خود شاهد دست اندازی و دخل و تصرّف قدرت های اقتصادی و سیاسی بزرگ بوده و در بعضی موارد در خدمت منافع و آمال آن ها قرار گرفته است، که از آن به «جهانی کردن» تعبیر می شود. به عبارت روشن تر قدرت های پیشرفته غربی و صاحبان شرکت های بزرگ اقتصادی و تجاری و... این روند را در خدمت منافع خود گرفته و به نوعی خود را بر این فرایند طبیعی تحمیل کرده و حتی در مسیر حرکت آن انحراف ایجاد کرده اند.

پروژه «جهانی سازی» آمریکایی دقیقاً همان آمریکایی سازی و تحت سلطه قرار دادن کلّ جهان از سوی آمریکا است و امری کاملاً متمایز با روند «جهانی شدن» است. پس در حقیقت بین «جهانی شدن طبیعی» و «جهانی کردن غربی» با «جهانی سازی آمریکایی» فرق فاحشی است. «جهانی کردن اقتصاد» به دنبال تحوّل عمیق سرمایه داری و حاکمیت نظام سلطه و مبادله نامتوازن صورت می پذیرد. این پروژه، اوج پیروزی سرمایه داری جهانی و حاکم شدن رقابت بی قید و شرط در سراسر جهان است.

«جهانی سازی آمریکایی»

در زمینه نظامی، سیاسی و حتّی اقتصادی پروژه ای است که ناشی از سیاست ها و استراتژی های کلان ایالات متحده آمریکا است. به عبارت دیگر جهانی سازی همان آمریکایی سازی است.

جنبه های منفی جهانی شدن

«جهانی شدن» به رغم آن که یک روند و حرکت تدریجی، طبیعی و تکاملی را طی کرده و در عصر جدید به مراحل بالایی از بالندگی و شکوفایی علمی، اقتصادی و تکنولوژی دست یافته است، ولی در عین حال آثار منفی نیز در پی داشته است، که می توان به برخی از آن ها اشاره کرد:

1 - نبود رهبری واحد و تأثیرگذار در عرصه بین الملل و فزونی رقابت ها و ستیزه جویی ها.

2 - ترویج فساد، بی بند و باری، فحشا و فرهنگ منحط غربی و از بین رفتن آموزه های اخلاقی و معنوی در پرتو این فرآیند.

3 - به وجود آمدن نابرابری های اقتصادی در برخی از کشورها.

4 - افزوده شدن بر معضل بیکاری به جهت رشد سریع فنّ آوری و مکانیکی شدن بسیاری از امور زندگی.

5 - جهانی شدن جرایم و خلاف ها؛ از قبیل قاچاق مواد مخدّر، قاچاق زنان و کودکان و... و نیز شیوع بیماری هایی از قبیل ایدز و... .

6 - تسلّط فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگ ها به شکل تلاش برای مسخ کردن هویت فرهنگی ملّت های دیگر و مطرح کردن فرهنگ غربی به عنوان جایگزین.

جهانی شدن در منابع دینی

در قرآن کریم و روایات اسلامی به موضوع «جهانی شدن و جهانی سازی» اشاره شده است، هر چند معنا و مفهومی را که اسلام از این دو واژه ارائه می دهد با معنا و مفهوم غربی و غیر اسلامی آن متفاوت است. ولی در عین حال اگر «جهانی شدن» به صورت طبیعی خود پیش برود می تواند زمینه ساز حکومت جهانی باشد که اسلام آن را معرفی کرده است.

اینک به برخی از آیات و روایات در این باره اشاره می کنیم:

1 - { وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ

الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یرِثُها عِبادِی الصّالِحُونَ ؛(371) «و ما بعد از تورات، در زبور داوود هم نوشتیم که حتماً بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصّرف خواهند شد.»

2 - { وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِیمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلِیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً... }؛(372) «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدّل می کند...».

3 - { هَوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَدِینِ الحَقّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ المُشْرِکُونَ ؛(373) «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.»

در روایت آمده که حضرت علی علیه السلام هنگام تلاوت این آیه، از یاران خود پرسید: آیا این پیروزی حاصل شده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: «نه، سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این پیروزی آشکار نمی شود مگر زمانی که هیچ آبادی روی زمین نماند مگر آن که صبح و شام بانگ لا اله الاّ اللّه از آن به گوش رسد».(374)

امام باقرعلیه السلام فرمود: «همانا این پیروزی به هنگام قیام مهدی از آل محمّدعلیهم السلام خواهد بود، آن چنان که هیچ کس در جهان باقی نمی ماند مگر آن که اقرار به رسالت محمّد صلی الله علیه وآله

خواهد کرد».

امتیازات طرح اسلام

همان گونه که اشاره شد، جهانی شدن و جهانی سازی و جهانی کردن که اسلام معرفی می کند با آنچه دیگران به تصویر کشیده و درصدد پیاده کردن آن هستند فرق اساسی دارد. آنچه را که اسلام تصویر می کند از امتیازات خاصی برخوردار است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - حکومت واحد جهانی اسلامی، تحت رهبری افراد صالح و وارسته و شخصیت های برجسته دینی که معصوم از خطا و تالی تلو معصومند اداره می شود، و قانون خدا در آن جامعه حاکم است، ولی حکومت واحد جهانی پیشنهادی غرب، تحت نظر و اشراف قدرتمندان و زورمداران و ستمگران است.

2 - از دید اسلام، محور تمام امور در جامعه، خدا و احکام اوست، ولی در جهانی شدن و جهانی سازی غرب، محور، قوانین موضوعه بشری است.

3 - حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام بر محور توسعه اخلاقی، اجتماعی، امنیتی استوار است، در حالی که در حکومت جهانی غرب، معنویت هیچ جایگاهی ندارد.

4 - توسعه علمی از ویژگی های حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام است،(375) در حالی که در عصر جهانی شدن غربی، دانش پیشرفته در انحصار کشورهای خاصی است که این کشورها از انتقال آن به کشورهای دیگر جلوگیری می کنند.

5 - حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام حکومتی است مبتنی بر آموزه های حیاتی و دینی، در حالی که جهانی شدن، پیامد و حاصل آگاهانه و ناآگاهانه پیشرفت های سیاسی، اقتصادی، فن آوری، در ارتباط با نظام سرمایه داری و سلطه طلبی است.

6 - حکومت واحد جهانی مهدی علیه السلام ولایی است و مشروعیت خود را از خدا دارد که از ناحیه مردم نیز مورد پذیرش است، در حالی که جهانی شدن، مشروعیت

حکومت جهانی را از ناحیه مردم می داند، آن هم با هزاران فریب کاری که در گرفتن آرای مردم به کار می گیرد.

7 - حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر مبنای حاکمیت عقل است، زیرا عقل انسان ها در عصر ظهور به کمال می رسد، در حالی که حکومت، بر اساس جهانی سازی، بر مبنای هواهای نفسانی و تمایلات حیوانی شکل می گیرد.

از امام باقرعلیه السلام روایت شده که فرمود: «إذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم»؛(376) «هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند دستش را بر سر بندگان می گذارد و عقول آن ها را توسط آن کامل و افکارشان را پرورش داده و تکمیل می کند.»

8 - در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام به خاطر توسعه ای که در دانش و عقل بشر پیدا می شود، تمامی ظرفیت های اقتصادی طبیعت کشف می شود و سرمایه به حد وفور در اختیار مردم قرار می گیرد و سیستم توزیع نیز درست عمل می کند...(377) در حالی که در نظام های اقتصادی حاکم بر جهان، شکاف های اقتصادی وحشتناکی وجود دارد.

9 - طبق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام مؤمنان به دور او اجتماع می کنند و از افراد فاسق و فاجر و کافر در آن حکومت اثری نیست،(378) در حالی که در جهانی سازی غربی، مؤمنان واقعی جایگاهی ندارند و اطراف حاکمان و قدرتمندان را افراد هواپرست و لاابالی گرفته اند.

10 - در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام ستمگران و طاغوتیان و کارگزاران بد کیفر می شوند،(379) زیرا حکومت حضرت بر اساس عدل و قسط اداره می شود، ولی در عصر «جهانی سازی و جهانی شدن» درست قضیه به عکس است، به جنایتکاران لقب

«مصلح» می دهند، و عدالت خواهان را «تروریست» می نامند.

11 - پدیده جهانی، هر چند به سرعت در حال گسترش و پیشروی در عرصه های مختلف جهانی است، ولی در عین حال امری مبهم، نارسا و پیچیده است. ژان ماری گینو در این باره می گوید: «وضعیت اجتماعات انسانی در تجربه جهانی شدن، با وضعیت شخص نابینایی قابل مقایسه است که ناگهان بینایی اش را به دست می آورد ... . رویارویی بی واسطه فرد با جهانی شدن دنیا سکر آور است...».(380) در حالی که تصویر حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به روشنی در روایات و احادیث بیان شده و ویژگی ها و ساختار کارآمد وجامع نگری این حکومت، با دقّت هر چه تمام تر، ترسیم و تبیین گشته است و هیچ گونه ابهام و کاستی در آن وجود ندارد.

12 - جهانی سازی غربی در حقیقت باعث تسلّط غرب و آمریکا در عرصه های سیاسی و اقتصادی است و به دنبال خود ناامنی و رفتارهای خصمانه به همراه دارد. چیزی که هیچ ملّتی حاضر به پذیرش آن نیست، در حالی که اساس و برنامه اصلی حضرت مهدی علیه السلام گسترش و برقراری صلح و امنیت و آسایش و ریشه کنی ظلم و ستم، و جنگ و خونریزی از جهان است. همان گونه که قرآن می فرماید، ترس مردم به امنیت و آسایش مبدّل خواهد شد: { وَلَیبَدِلَنَّهُمْ مَنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً }.(381)

13 - جهانی شدن از نظر فرهنگی و اجتماعی، ادعای نزدیکی فرهنگ ها و جوامع را دارد، امّا روشن است که - بر خلاف نظر مدعیان غربی - در جهان آینده یکپارچگی به وجود نخواهد آمد، و پس از تقابلی بنیادین، تمدن ها و فرهنگ هایی نوین سر برکشیده و چهره جهان را متحول

خواهند ساخت. و در نتیجه برخورد و تضادّ تمدن ها و فرهنگ ها جهان را آبستن التهاب، تنش و ناامنی می کند، در حالی که در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام نشانی از اختلاف و کشمکش فرهنگی و سیاسی و حتّی سلطه جویی تمدّن ها و فرهنگ ها نخواهد بود، و مردم با گزینش و انتخاب خود، آیین و فرهنگ واحدی را پذیرا خواهند شد و در سایه آن با آرامش و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد.

اسلام و فلسفه دعا و نیایش

اسلام و فلسفه دعا و نیایش

دعا و نیایش، از سرمایه های بسیار ارزنده و از حقایق مسلّم اسلام و قرآن است که استفاده صحیح از آن، روح و جسم انسان ها را پرورش می دهد. الکسیس کارل - انسان شناس معروف - می گوید: «هیچ ملّتی در تاریخ به سقوط و زوال قطعی نیفتاد، مگر آن که قبلاً دعا را ترک و خود را برای مرگ آماده نمود... دعا عمیق ترین آثار را به روح و فطرت انسان می گذارد و او را آن چنان رشد می دهد که جامعه، محیط و وراثت بر او تنگی می کند... چنین به نظر می رسد که نیایش و دعا اگر با تمامی شرایطش انجام گیرد هر چه را نیایشگر بخواهد به دست می آورد، و هر دری را بکوبد به رویش گشوده می گردد».(382)

نیایش، درخواست کمال، مقام، موقعیت و خلاصه چیزی است که باید با لیاقت و کاردانی به دست نیایشگر آید، و تکرار دعا و خواستن، مانند شعاری است که در روح انسان اثر می گذارد و در او نیروی امید و عشق و علاقه به وجود می آورد، و او را در راه رسیدن به آن هدف به تکاپو و جنبش وامی دارد.

انسانی که ادراک کرده آنچه هست برایش قانع کننده و کافی نیست، دعا می کند

تا به آنچه باید باشد برسد؛ این چنین شخصی همیشه تشنه و مشتاق آینده ای ایده آل و بهتر از آنچه هم اکنون هست می باشد. این خلاصه ای بود که درباره دعا و فلسفه آن بیان شد؛ حال به طور مبسوط در این باب سخن می گوییم.

مفهوم دعا

دعا در لغت به معنای خواندن، سؤال کردن، نامیدن کسی، رغبت به چیزی و خواستن از کسی آمده است.(383)

دعا در اصطلاح عبارت از درخواست عنایت و فضل خداوند و استمداد از او، و سرانجام اظهار نیازمندی و عجز نزد او، و ارتباط معنوی انسان ها با آفریدگار جهان و نجوای با اوست.

قرآن و نیایش

قرآن در پاره ای از آیات، با صراحت به نیایش دعوت کرده و وعده اجابت نیز داده است:

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ ؛(384) «و چون بندگان من از [دوری و نزدیکی من از تو بپرسند بدانند که من به آنان نزدیک هستم، و اجابت می کنم هرگاه مرا بخواند.»

و در جایی دیگر امر به نیایش کرده و می فرماید: { وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ؛ (385) «پروردگار شما فرمود که مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی می کنند، زود با ذلّت و خواری در دوزخ شوند.»

دعا در روایات

1 - از امام باقرعلیه السلام سؤال شد: کدام عبادت افضل است؟ حضرت فرمود: هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از این نیست که «ذات مقدسش» مورد سؤال و نیایش قرار گیرد و از آنچه نزد اوست درخواست شود. و هیچ فردی نزد خداوند از کسی که به عبادت و نیایش تکبر کرده و از او درخواست نکند، مبغوض تر نیست.(386)

2 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «عاجزترین مردم کسانی اند که از نیایش، درمانده و ناتوان باشند».(387)

3 - امام علی علیه السلام فرمود: «محبوب ترین اعمال نزد خداوند در روی زمین دعا و نیایش است».(388)

نیایش پیامبران در قرآن

نیایش پیامبران در قرآن

1 - نیایش حضرت آدم علیه السلام

هنگامی که آن حضرت از بهشت رانده شد، عرض کرد: { رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ ؛(389) «پروردگارا ما به خویشتن ستم روا داشتیم و اگر ما را نیامرزی و ترحّم ننمایی هر آینه از زیان کاران خواهیم بود.»

2 - نیایش حضرت نوح علیه السلام

آن حضرت در دعای خود عرض می کند: { رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیتِی مُؤْمِناً... }؛(390) «پروردگارا بیامرز من و والدینم را و هر باایمانی را.»

3 - نیایش حضرت ابراهیم علیه السلام

آن حضرت علیه السلام بعد از گذاشتن زن و فرزندش در سرزمین خشک مکه به خداوند متعال عرض می کند: { رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ ؛(391) «بار پروردگارا ! من ذریه ام را در بیابانی غیر قابل کشت در کنار بیت اللّه حرامت ساکن کردم.»

همچنین در جای دیگر این گونه دعا کرده و می گوید: { رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاهِ وَمِنْ ذُرِّیتِی رَبَّنا وَتَقَبَّلْ دُعاءِ }؛(392) «بار پروردگارا ! من و ذریه ام را از نمازگزاران قرار ده و دعای ما را بپذیر.»

4 - نیایش حضرت سلیمان علیه السلام

خداوند متعال دعای حضرت سلیمان را این گونه نقل می کند: { قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَی وَعَلی والِدَی وَأَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصّالِحِینَ ؛(393) «گفت: بار

پروردگارا! مرا وادار کن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم مرحمت فرموده ای سپاس دارم و عملی شایسته کنم که آن را بپسندی و مرا به رحمت خویش به صف بندگان شایسته ات درآور.»

5 - مناجات حضرت یونس علیه السلام

خداوند متعال مناجات حضرت یونس علیه السلام را در شکم ماهی این گونه نقل می کند: { ... فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّیناهُ مِنَ الْغَمِّ }؛(394) «در تاریکی ها ندا کرد: خدایی جز تو نیست، تو منزه هستی و من از ستمکارانم. پس اجابت کردیم خواست او را و از اندوه نجاتش دادیم.»

6 - نیایش حضرت یوسف علیه السلام

خداوند متعال دعای حضرت یوسف علیه السلام را درباره ماجرایش با زلیخا این گونه نقل می کند: { رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمّا یدْعُونَنِی إِلَیهِ... }؛(395) «بار پروردگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن دعوت می کنند بهتر است.»

7 - نیایش حضرت موسی علیه السلام

قرآن درباره درخواست روزی حضرت موسی از خداوند متعال، چنین نقل می کند: { رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ }؛(396) «بار پروردگارا! همانا من به آنچه از خیر به سوی من نازل کردی محتاجم.»

8 - نیایش حضرت زکریاعلیه السلام

او برای درخواست فرزند صالح از خداوند چنین دعا کرد: { رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیةً طَیبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ }؛(397) «بار پروردگارا! از پیشگاهت ذریه پاک به من عطا فرما، همانا تو شنونده دعایی.»

خداوند متعال خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: { قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَلا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً }؛(398) «بگو همانا پروردگارم را می خوانم و کسی را شریک او قرار نمی دهم.»

دعا از دیدگاه دانشمندان

اهمیت دعا و نیایش به حدّی است که دانشمندان روان شناس و روانکاو و نیز سیاستمداران به ضرورت آن پی برده اند.

1 - دکتر الکسیس کارل می گوید: «در موقع دعا نه فقط انسان یک فرمول واحدی را پیش خود می خواند، بلکه وجدان او چنان در عالم تجرّد و انقطاع فرو می رود که خودش تصور آن را نمی تواند بکند؛ این حالت عجیب را نباید به ترقّی و پیشرفت قوای روحی نسبت داد... دعا و مناجات در اعضای بدن ما حالتی به جا می گذارد که در نوع خود بی سابقه است. در روز اول آن قدرها جالب توجه نیست، امّا کم کم وقتی که عادی شد هیچ لذّتی در مقابل آن برابری نمی کند. انسان در این حالت خود را به طرزی به خدا تسلیم می نماید؛ مثل این که تخته سنگ مرمری در مقابل سنگ تراش بی اختیار است، و در همان حال از خدای خود رحمت و ترحّم را طلب می نماید!»(399)

2 - دیل کارنگی می گوید: «امروز حتّی روان شناسان هم یک نوع مبلّغ جدید مذهبی شده اند، در آمریکا به طور متوسط هر 35 دقیقه یک نفر انتحار می کند، و هر دو دقیقه یک نفر دیوانه می شود. اگر مردم دنبال آن آرامشی که در مذهب و دعاهای مذهبی پنهان است می رفتند

بیشترِ این خودکشی ها و دیوانگی ها منتفی می شد».(400)

3 - ماهاتما گاندی می گوید: «من در تجارب زندگی عمومی و خصوصی خود، تلخ کامی های بسیار سخت داشته ام که مرا دست خوشِ ناامیدی می ساخت، اگر توانسته ام بر این ناامیدی ها چیره شوم به خاطر دعا و نمازهایم بوده است... هر چه زمان می گذشت اعتقاد من به خداوند افزایش می یافت و نیاز من به دعا و نماز بیشتر می گشت و صورتی مقاومت ناپذیر به خود می گرفت، که بدون آن زندگی برایم سرد و تهی بود».(401)

همو در جای دیگر می گوید: «اگر من حضور خدا را در درون خود حس نمی کردم، در هر روز با آن چنان تیره روزی ها و مصایبی مواجه می گشتم که از ناامیدی دیوانه می شدم و سرنوشتم این بود که خود را در رود «هو گلی» بیفکنم».(402)

نیایش از سنین کودکی

دعا و نیایش در سنین کودکی اثر درخشانی در روح و روان طفل می گذارد. ممکن است کودک، الفاظ و عبارت های دعا و نیایش و نماز را نفهمد، ولی معنای توجه به خدا، راز و نیاز با خدا، استمداد از خداوند، عرض دعا و نیاز در پیشگاه خداوند بی نیاز را در عالم کودکی اش درک می کند، امیدوار بار می آید، دلش به خداوند و رحمت نامحدودش مطمئن می شود، در باطن خویش تکیه گاهی برای خود احساس می کند که سرمایه سعادت در تمام دوران زندگی اش خواهد بود که در مواقع سخت و پیش آمدهای ناگوار می تواند از آن نیروی نهایی استفاده کند، به آن متّکی و مطمئن باشد و در جزر و مدّ حوادث با خاطری آرام، شخصیتش را حفظ کند.

از همین رو در روایات سفارش شده که کودک را از همان دوران کودکی با نماز آشنا سازیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

فرمود: «کودکان خود را در هفت سالگی به نماز وادارید».(403)

یکی از دانشمندان می گوید: «بایستی از آغاز زندگی، کودکان را عادت داد که زمان های کوتاهی را در سکوت و آرامش به خصوص با نیایش بگذرانند».(404)

یکی از دانشمندان آمریکایی می گوید: «چه خوب است به کودکان و جوانان خود یاد دهیم که با جمله هایی مختصر، روزی چند بار دعا بخوانند؛ زیرا دعا بهترین روش برای رفع هر احتیاج و برآوردن هر منظوری است...».(405)

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

سؤال اول

خداوند جهان هر چیزی را طبق حکمت و نظم، با برنامه ای معین آفریده است، و دیگر جایی برای نیایش باقی نمی ماند... .

پاسخ: بی تردید مقدّرات پروردگار روی علم و حکمت است، ولی نکته آن است که بسیاری از مقدّرات الهی مشروط به وجود یا عدم یک یا چند شرط است، و نیایش در پاره ای از مواقع شرط تحقق آن مطلوب است؛ به تعبیر دیگر، دعا قسمتی از تقدیر الهی است، همانند مریضی که تقدیر بر آن است که اگر مداوا نکند بمیرد، ولی اگر همان مرض را مداوا کرده و دارو بخورد بهبود یافته و به حیات خود ادامه می دهد.

سؤال دوم

خداوند متعال به نهان و آشکار جهان مطلع است و تمام مصالح بندگان را می داند، پس باید تسلیم و خاموش بوده و لب از نیایش فروبندیم.

پاسخ: بی شک خداوند متعال به نهان و آشکار همه موجودات، حتّی از افکار درونی ما آگاه است و آنچه را مصلحت بداند انجام می دهد، اما باید توجه داشت که ممکن است بدون دعا، مصلحت در عطای چیزی نباشد، و مصلحت مشروط به دعا باشد.

میسر بن عبدالعزیز نقل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای میسر! با پروردگار خود نیایش کن، و مگو هر چه می بایست بشود به قلم تقدیر و مشیت خداوندی انجام خواهد شد؛ زیرا نزد خداوند منزلت و مقامی است که جز از طریق درخواست به آن نخواهی رسید و اگر فردی لب از نیایش فروبندد و درخواست نکند، چیزی به او عطا نخواهد شد، پس سؤال و نیایش کن که مورد عطا و بخشش قرار خواهی گرفت. ای میسر! هیچ دری کوبیده نمی شود مگر آن که سرانجام

به روی انسان گشوده شود».(406)

سؤال سوم

برخی دیگر دعا را جسارت به درگاه الهی دانسته و می گویند: دعا در حقیقت مسخره کردن خدا و عملی شرم آور است.(407)

پاسخ: در پاسخ این افراد باید گفت: آیا شخصی که با کمال خضوع و انکسار با چشمی اشک بار به درگاه پروردگار دست به دعا بلند می کند جسور و بی ادب است؟!

آیا کسی که کوچکی و کمال احتیاج خود را اعلان داشته و از حضرتش استمداد می نماید، برای خدا تکلیف معین می کند؟ یا برعکس؛ وظیفه اشخاص نیازمند درخواست از شخص بی نیاز، به ویژه از پروردگار جهان است!

اگر - بر فرض محال - دعا هیچ تأثیری برای درمان دردها یا اصلاح امور افراد و اجتماع نداشته باشد، آیا نمی توان آن را وسیله ارتباط با خدای بزرگ و کسب تکلیف و طلب راهنمایی برای یافتن راه صحیح از نادرست دانست؟ یعنی از پروردگار درخواست تشخیص طریق کامل و نزدیک تر برای کشف معمای پیچیده زندگی نمود، و پس از یافتن راه عمل با کمال آرامش خاطر برای انجام دادن آن گام های استواری برداشت.

آری، نیایش راه های پنهان را به روی فکر انسان ها باز کرده و از هر نوع انحراف و لغزش فکری و عملی پیش گیری می کند.

آثار دعا و نیایش در فرد و اجتماع

آثار دعا و نیایش در فرد و اجتماع

1 - ارتباط با خداوند متعال

یکی از آثار و برکات دعا و نیایش ارتباط تنگاتنگ با خداوند متعال در همه زمینه هاست. برای روشن تر شدن مطلب مثالی آورده می شود: در بیابانی نزدیک دریا حوضچه ای است؛ این آب اگر همین طور بماند بعد از مدتی به جهت میکروب ها می گندد و یا به جهت شدت گرمای آفتاب

معدوم گشته و تبخیر می شود. ولی اگر درصدد وصل به دریا برآید و خود را هیچ ببیند، کم کم برایش راهی به دریای

بی کران حاصل می گردد، و بعد از آن که به دریا متصل و در آن، فانی شد دیگر برکه نیست، هر چه هست، دریایی بی کران است که در آن فانی شده است. و همان گونه که آب بی کران نگهدارنده است و متنجس نمی شود او نیز چنان خواهد شد، و... .

حال در مورد امور معنوی - که همان دعا و نیایش باشد - اگر انسانی که در تمام زمینه ها محدود است، از راه باطن، خود را به نامحدود متصل کند، مظهر صفات کمال و جمال او خواهد شد، و دیگر در تلاطم روزگار مضطرب نخواهد گشت... .

2 - آرامش روح و روان

یکی دیگر از آثار مهم دعا و نیایش، آرامش روح و اطمینان قلب است. بی تردید جهان متمدّن با تمام پیشرفت های اعجاب آفرین و چشمگیرش در زمینه معنویات چندان پیشرفتی نداشته و قوس نزول را پیموده است. حال دعا و نیایش با خداوند متعال یکی از راه های مؤثّرِ درمان نگرانی و اضطراب خاطر و روح است. انسان نیایشگر هرگز خود را تنها و بی پناه نمی بیند، و با استقامتی شگفت آفرین، غم و تشویش را از خود دور کرده و هیچ گاه به خود اجازه نمی دهد که لشکر نگرانی در سرزمین دل و مغزش خیمه زند.

دیل کارنگی می گوید: «در صورتی که ایمان به مذهب تا این درجه صبر و شکیبایی می بخشد، پس چرا وقت اضطراب و نگرانی به سوی خداوند نرویم؟ چرا به دستور "کانت" فیلسوف آلمانی توجه نکنیم که می گوید: به خدا توسل پیدا کنید؛ زیرا احتیاج به چنین چیزی دارید. حتّی اگر شما طبیعتاً و یا در اثر تربیت، آدم بی دینی باشید، باز دعا به حال شما مفید است. منظور من از اثرات

عملی دعا چیست؟ مقصودم این است که به سوی خدا رفتن و دعا کردن، سه اصل روان شناسی را که همه - چه مشرک و چه دیندار و خداشناس - به آن نیازمندند در آن ها زنده می کند:

الف) دعا و نیایش به ما کمک می کند تا ناراحتی ها و گرفتاری هایی که داریم به زبان آوریم.

ب) در اثر نیایش این احساس به ما دست می دهد که شریکِ غمی پیدا کرده و تنها نباشیم.

ج) دعا و نیایش انسان را به کار و کوشش وامی دارد، و نخستین گام به سوی عمل است. من نمی توانم به خود بقبولانم که کسی برای انجام منظور خود به درگاه خداوند نیایش نماید و نتیجه نگیرد؛ به عبارت دیگر، در راه هدف خود گامی برندارد. الکسیس کارل می گوید: نیایش بزرگ ترین نیرویی است که انسان می تواند تولید کند، پس چرا از آن بهره برداری ننماییم؟»(408)

دکتر الکسیس کارل می گوید: «عباداتی است که باید طی مراسم خاصی انجام شود، ولی جای نیایش هر کجا باشد خدا با انسان سخن نمی گوید، مگر هنگامی که آرامش بر درونش مستولی شود؛ در سکوت این پناه گاه ها انسان می تواند در حالی که اندیشه اش به سوی خدا در پرواز است، عضلات و اعضایش را آرامش بخشد، روحش را سبک بار کند و نیروی سنجش و تشخیص را خلوص و جلا دهد، و قدرت تحمل زندگی دشواری که تمدن جدید بر دوش او بار کرده و به زانویش درآورده است به دست آورد».(409)

همو در جای دیگر می گوید: «نیایش خصوصیات خود را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بی دغدغه، چهره ای پر از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال

از واقعه ها، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را. چنین به نظر می رسد که نیایش، انسان ها را آن چنان رشد می دهد که جامه ای که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است برایشان کوتاه می گردد. ملاقات پروردگار آن ها را از صلح و آرامش درون لبریز می سازد، به طوری که شعشعه پرتو این صلح از چهره هاشان نمودار است، و آن را هر جا که روند با خود می برند».(410)

3 - جلوگیری از جنون

سومین اثر نیایش، پیش گیری از جنون است. گفتنی است که فشار افکار پریشان و ناراحتی فکری در دنیای امروز سرانجامی جز جنون و ناراحتی های روانی ندارد، ولی بهترین دارو - به تصریح روان پزشکان - برگشت به سوی خدا و نیایش و ارتباط با اوست.

دانشمند و روان شناس معروف «دیل کارنگی» می گوید: «هزاران نفر از کسانی که اکنون در گوشه تیمارستان به سر می برند، اگر به قدرت مافوق «خدا و نیایش با او» رجوع کرده بودند و تنها به جنگ نگرانی نرفته بودند، به چنین روزی گرفتار نمی شدند».(411)

4 - پیش گیری از انتحار

یکی دیگر از آثار نیایش، جلوگیری از انتحار و خودکشی است. همان گونه که اشاره شد، هجوم لشکر اندوه و نگرانی ها در میدان نبرد زندگی، تا کنون تلفات فراوانی داشته و در این نبرد خونین فقط تعدادی اندک مغلوب و اسیر آن نشده اند. دانشمندان برای رهایی از چنگال آن، راه هایی را پیشنهاد کرده اند، ولی نیایش را یگانه تکیه گاه و پشتوانه ای شگفت انگیز دانسته اند.

دیل کارنگی می گوید: «وقتی که دردها و مصایب خود را می توانیم با خدای خود در میان گذاریم، چه لزومی دارد که از مشکلات خود نگران شویم...».(412)

5 - نیایش و تهذیب اخلاق

یکی دیگر از آثار نیایش، تهذیب اخلاق و تزکیه نفس است. گفتنی است که دعا قلب و روح انسان را پاک و باصفا می کند و از انحراف ها و ناپاکی ها پیش گیری می کند؛ یعنی اگر با شرایط ویژه، دعا و ارتباط با خدا درست

صورت گیرد؛ همچنین همگان به این امر حیاتی و زندگی ساز توجه کامل بکنند و پیوسته به ارتباط با آفریدگار جهان و نیایش و کسب تکلیف از خدا اهتمام ورزند، مدینه فاضله ای که آرزوی سقراط و ارسطو و رهبران دینی بوده است به وجود خواهد آمد. و به عکس، در صورت قطع رابطه با خدای بزرگ و ترک نیایش در منجلاب فساد و انحراف غرق شده و در اجتماع جز سقوط، بدبینی، کینه توزی، اختلاف و هزاران نکبت اخلاقی دیگر، بهره ای نخواهد داشت.

راستی چرا زلیخا نتوانست یوسف زیبا و جوان را از پای درآورد؟ آیا میل و هوس و نفس سرکش، فقط در اندرون زلیخا بود؟ حضرت یوسف علیه السلام نیز همانند سایر افراد دارای این غریزه سرکش و خانمان برانداز بود، ولی به خدا پناه برد، دعا و نیایش

کرد، به نفس و غریزه جنسی خود لجام زد، چندین سال زندان و تنهایی و رنج را بر پیروی از هوس های زودگذر مقدم داشت و بدین صورت بر هوای نفس پیروز گشت.

6 - نیایش و تحول اندیشه

از آثار چشم گیر نیایش، ارتباط مستقیم مغز و فکر نیایشگر با مبدأ بی نهایت علم و قدرت و آفریدگار فکر و خرد است. دعا به ما کمک می کند صحیح تر و دقیق تر بیندیشیم و از لغزش و اشتباه و درماندگی و تردید مصون مانده و راه صواب را از خطا تشخیص دهیم و به دنبال آن، مشکلات فردی و اجتماعی را حل نماییم.

گلن کلارک نویسنده مسیحی می گوید: «دعا سطح عملیاتش عمیق تر از انتقال فکر است؛ یعنی دعا سطح عمیق تری است که در آنجا همه ما به ندای پدر (پروردگار) متوجه و متمایل می گردیم».(413)

بنابراین نیایش ها درهایی به روی فکر و قلب انسانی بازنموده و اندیشه هایی تازه و بی سابقه در مغز نیایش گر پدید می آورد. اینجاست که در برابر پیشامدها، مرض ها، مشکلات علمی، جواب ها و راه حل های آسان و مفیدی می یابد و هرگز درمانده و حیران نمی شود. و از کج اندیشی و کج روی مصون می گردد.

دکتر لاباخ می گوید: «وقتی دعا می کنید کاغذ و قلم را دم دست داشته باشید، وقتی خدا فکری را در ذهن شما خطور می دهد آن را یادداشت کرده و در مدّ نظر داشته باشید تا بتوانید به مرحله عمل درآورید».(414)

7 - نیایش و تقویت اراده

یکی دیگر از آثار دعا و نیایش، تقویت اراده و تلقین به نفس نیایشگر است. اساساً انسان به هر یک از مراتب ترقی (مادی و معنوی) بخواهد برسد احتیاج به قوه اراده - که آخرین مرتبه ملکات روحی است - دارد. ناگفته پیداست که اگر اراده کسی ضعیف یا نابود شود دیگر فرصت های ارزشمند به رایگان از کف او بیرون رفته و روز به روز قوس نزول را می پیماید. لذا ملّتی که از اراده ای قوی و متین اجتماعی محروم

باشد، مانند کشتی بی بادبان و بی کشتیبان می شود که دست خوشِ حوادث ایام و بادهای مخالف گردیده و در هم می شکند.

دکتر الکسیس کارل می گوید: «عبادت بزرگ ترین نیرویی است که انسان می تواند تولید کند، نیرویی چون قوه جاذبه در عالم پزشکی، کسانی را دیده ام که بعد از این که تمام معالجات در آن ها سودمند واقع نمی شد، بیماری آن ها با داروی عبادت و دعا التیام می یافت».(415)

دعا و کوشش

برخی از مردم بر این عقیده اند که تنها راه ریشه کن کردن بدی در جهان و جلب منفعت، این است که آدمی بدون فعالیت مثبتی چشم به رحمت پروردگار بدوزد و منتظر باشد که خداوند مشکلاتش را برطرف کند. این نظریه را نهضت «رفورم» به وجود آورد. این نظریه کاملاً باطل است؛ زیرا اگر خداوند همه کارها را به تنهایی انجام می داد و انسان، بدون فعالیت دست به طرف او دراز می کرد، جهان و زندگی، دیگر مفهومی نداشت و پروردگار به یک خدمت گزار آسمانی بشر محدود می شد.

خداوند به ما هوش عطا فرموده تا بتوانیم فکر کنیم، و نیرو به ما بخشیده تا بتوانیم با فعالیت خود ثمره ای به دست آوریم. اگر این ها را با دعا و نماز کسب می کردیم، دیگر هوشمندی و فعالیت معنا و مفهومی نداشت. نماز و دعا برای کوشش ها و فعالیت ها، مکمل لازم و شگفت انگیزی است، ولی اگر جایگزین کوشش و فعالیت گردد بی نهایت خطرناک خواهد بود.(416)

از همین رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «خداوند برای بندگانش مقرّر فرموده که مقاصدشان را با اسبابی از او درخواست کنند که برای رسیدن به آن ها قرار داده است و آنان را به این قانون امر کرده است».(417)

در حدیثی دیگر آمده است: «سنت

الهی بر این تعلق گرفته که هر چیز را از راه اسبابش جاری سازد، روی این اساس خداوند برای هر چیزی در این عالم سببی قرار داده و برای هر سبب، شرح و برای هر حکمت و شرح، دانشی و برای هر دانشی، دری گویا و ناطق مقرّر فرموده است».(418)

نتیجه این که دعا لازم و واجب است، ولی حرکت و عمل نیز از جانب انسان ضروری است.

عقاید

اسلام و حاکمیت

آیا امامت و خلافت و حکومت به نصّ و نصب الهی است یا به انتخاب مردم؟ آیا همان گونه که غربی ها می گویند: انسان به طور مستقل در تعیین سرنوشت خود، مختار و آزاد است و می تواند امام و حاکم اسلامی را انتخاب کند یا این که امام و حاکم اسلامی باید از ابتدا با اراده و مشیت الهی انتخاب گردد؟

شیعه معتقد به قول دوّم است، ولی برخی معتقد به آزادی و اختیار مطلق انسان در تعیین سرنوشت خود می باشند و حاکمیت و حکومت را بالاصاله از خداوند نمی دانند؛ در حقیقت قائل به همان نظریه دموکراسی غربی اند.

برخی نیز معتقدند خداوند امر حکومت را به شورا واگذاشته تا با انتخاب خود - که همان انتخاب خداست - به حاکمیتِ حاکم مشروعیت بخشند. اینک به بررسی این موضوع می پردازیم.

رهبری در اسلام

رهبری در اسلام

رهبری در اسلام تفاوت اساسی و جوهری با دیدگاه مادّیون و ملحدان دارد. رهبری نزد مادّیون در محدوده اداره شئون زندگی مادی بشر خلاصه می شود، ولی در اسلام، رهبری در عرصه های مختلف مؤثر است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - عمل برای دنیا

با قطع نظر از بهشت و دوزخ و عوالم دیگر، بشر در این دنیا نیاز به رهبری دارد تا امورش را نظام مند کند. این همان موردی است که مادّیون رهبری را در آن محصور کرده اند و اسلام نیز اگر به آن نظر و توجه دارد، با نگاهی استقلالی نیست، بلکه از آن جهت که دنیا پل و معبر و مزرعه ای است برای آخرت، دنیا را نگریسته و برای آن برنامه ریزی می کند.

اهمیت اسلام به اداره شئون دنیوی بشر را می توان از دو زاویه نگریست:

الف) گسترش عدل و رفع ظلم خداوند متعال می فرماید: { وَإِذا حَكَمْتُمْ بَينَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ؛(419) «و چون میان مردم حکم کنید به عدالت داوری کنید.»

ب) بهره مندی دنیوی خداوند متعال می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(420) «بگو چه کسی زینت های خدا را که برای بندگانش آفرید حرام کرده و از صرف روزی حلال و پاکیزه منع کرده است.»

2 - عمل برای آخرت

مادّیون از آنجا که عالم دنیا را از مبدأ و معاد جدا کرده اند، تنها توجه و کوشش خود را به عالم طبیعت معطوف داشته اند، ولی اسلام از آنجا که معتقد به مبدأ و معاد است، مردم را به عمل برای عالمی دیگر - که عظیم تر از عالم دنیاست - نیز دعوت می کند و دنیا را در حقیقت مقدّمه ای برای عالم آخرت می داند. قرآن به این حقیقت مهمّ اشاره کرده است؛ آنجا که می فرماید: { وَلَلْآخِرَةُ خَيرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى ؛(421) «و هر آینه آخرت برای تو از دنیا بهتر است.» و نیز می فرماید: { وَما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدّارَ الْآخِرَةَ لَهِى

الْحَیوانُ ؛(422) «این زندگانی چند روزه دنیا لهو و بازیچه ای بیش نیست و زندگانی به حقیقت دار آخرت است.» اسلام توجهی که به رهبری دارد، این جنبه را نیز در نظر گرفته و رهبر را راه گشای سعادت اخروی می داند.

3 - کمال و ارتقای عملی

مادّیون غیر از مسائل مادی، هرگز چیزی را به عنوان ارزش های اخلاقی و روحی قبول ندارند، ولی اسلام به دلیل اصل قرار دادن اعتقاد به مبدأ و معاد و نیز باور به حقیقتی به نام روح، به ارزش های اخلاقی و معنوی، توجه خاصی کرده است. از همین رو رهبرانی الهی تربیت کرده تا بتواند مجتمع اسلامی را در این زمینه نیز رهبری نماید.

4 - اجرای احکام

اسلام دینی است شمول گرا که در تمام زمینه ها حکم و دستورهایی دارد. یکی از دیدگاه های اسلام در خصوص رهبری این است که وظیفه رهبر را پیاده کردن احکام و دستورهای الهی در سطح کلّ جامعه بشری می داند و این مورد، تمام زمینه های پیشین را پوشش می دهد؛ زیرا تطبیق و پیاده کردن احکام موجب رفاه دنیوی، سعادت اخروی و کمال نفسانی انسان می گردد.

از اینجا به خوبی روشن می گردد که چرا روایات و دعاهای وارده از معصومین علیهم السلام تعبیرهای بلندی از امام و امامت نموده و برای رهبری در جامعه اسلامی وظایف سنگینی را در نظر گرفته اند. حال با در نظر گرفتن چنین وظایفی می توان امر امامت و رهبری جامعه را به مردم واگذاشت؟

رأی اهل سنّت

از مجموع کلمات اهل سنّت استفاده می شود که امر رهبری جامعه اسلامی به طور مستقیم و مستقل در دست مردم است، آنان هستند که خود بر می گزینند و به هیچ اذن و اراده و مشیت الهی نیازی ندارند و اگر احتیاجی باشد، خداوند آن را به مردم واگذاشته است.

1 - قاضی ابوبکر باقلانی (ت 403ه .ق) می گوید: «اگر کسی گوید: به رأی چند نفر، امامت و رهبری شخص مشروعیت می یابد؟ در جواب گوییم: به نظر و رأی یک نفر از اهل حلّ و عقد، امامت و رهبری شخص

ثابت می گردد، در صورتی که آن شخص شرایط و خصوصیات لازم در امام را داشته باشد».(423)

2 – عبد القاهر بغدادی (ت 429ه .ق) می گوید: «امامت و رهبری با رأی یک نفر از اهل کوشش و تقوا ثابت می شود برای شخصی که لایق آن باشد، و در صورت بیعت یک نفر بر سایرین لازم است که

از او اطاعت کنند».(424)

3 - قاضی ایجی می گوید: «چون ثابت شد که امامت و رهبری با اختیار و بیعت مشروعیت می یابد، دیگر نیازی به اجماع امّت نیست؛ زیرا دلیل عقلی یا سمعی بر آن وجود ندارد، بلکه بیعت یک نفر یا دو نفر از اهل حلّ و عقد کفایت می کند».(425)

انواع حکومت ها

انواع حکومت ها

تاریخ همواره شاهد حکومت هایی بوده که نگرش های مختلفی داشته اند مهم ترین آن ها را بر می شمریم:

1 - حکومت دیکتاتوری

نظامی است که تمام سلطه و قدرت به دست یک نفر است و او بدون توجه به قانونی خاص به مشیت و اراده خود عمل می کند. اصل این کلمه در حکومت روم به کار رفت؛ زیرا مردم حاکم را انتخاب می کردند و به مدت شش ماه تمام قدرت ها و سلطه ها به او واگذار می شد، ولی این کلمه بعدها بر هر حاکمی که متولّی تمام مراکز قدرت شود، اطلاق شد؛ هر چند با قهر و غلبه و کودتا و به شکل دائم و بدون این که خود را تابع هیچ قانون بداند به قدرت رسیده باشد.

2 - حکومت طبقاتی

مبتکر این نوع حکومت «افلاطون» است؛ زیرا از آنجا که او با حکومت دموکراسی مخالف بود، طرح نوعی حکومت به نام «طبقاتی» یا حکومت طبقه طلایی را مطرح نمود و مقصود او از طبقه طلایی، اشراف و صاحبان فرهنگ بود که ارسطو نیز آن را «سلطه و قدرت حکما» نامیده است.

3 - حکومت دموکراسی

کلمه دموکراسی در اصل یونانی و به معنای حکومت مردم است و در اصطلاح، نوعی نظام سیاسی - اجتماعی است که بر اساس نوع علاقه و ارتباط بین مجتمع و دولت با مشارکت مردمی به طور مساوات ایجاد می گردد.

این حکومت بر این اصل استوار است که مردم منشأ قدرت و سلطه اند و اساسِ نظام، قراردادی اجتماعی است بین مردم و حاکم.

4 - حکومت دینی

این نوع حکومت، نظامی است قائم بر اساس اعتقاد دینی؛ یعنی منشأ قدرت و سلطه خداوند متعال می باشد و حاکم - با واسطه یا بی واسطه، همانند حکومت انبیا و اوصیا(426) - سلطه خود را از خداوند متعال اخذ کرده است.

بررسی اجمالی

با بررسی اجمالی دیدگاه های مختلف در مورد حکومت پی می بریم به این که نوع اوّل (حکومت دیکتاتوری) هرگز مورد نظر اسلام نبوده و حتّی شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه منوّره، مطلق العنان و رها از قانون الهی نبوده است، بلکه مأمور بوده که طبق قوانین و حدود الهی حکم کند. خداوند متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وآله می فرماید: { وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ ؛ (427) «و این که حکم کن بین آنان به چیزی که خداوند نازل کرده است.»

نوع دوّم (حکومت طبقاتی) نیز از این قبیل است؛ زیرا طبق نصوص قرآن و حدیث، طبقات مردم بر یکدیگر هیچ نوع برتری جز در تقوا ندارند.

امّا بی شک حکومت دموکراسی نیز منطبق بر نظام و حکومت اسلامی نخواهد بود؛ زیرا - همان گونه که خواهیم گفت - مطابق ادله عقلی و شرعی، مردم هیچ حقّی در تعیین پیامبر و یا امامشان ندارند و تنها ارزشی که می توان برای بیعت و انتخاب آنان دانست همان التزام عملی به اطاعت از دستورهای شخصی است که از جانب خداوند متعال به عنوان حاکم و امام و پیامبر معرفی شده و سود این انتخاب نیز به خودشان باز می گردد.

آری این اهل سنتند که یک نوع دموکراسی را در حکومتِ بعد از رسول در دو زمینه قائلند:

الف) در تعیین حاکم؛

ب) در تشریع و جعل

قانون در مسائل حکومتی.

مقایسه ای بین دو نوع حکومت

مقایسه ای بین دو نوع حکومت

برخی حکومت دینی اسلامی را با حکومت دینی کلیسا در قرون وسطای مسیحی مقایسه و تشبیه می کنند.

دکتر احمد محمود صبحی می گوید: «اگر بخواهیم رأی شیعه و اهل سنّت را مطابق اصطلاحات علم سیاست ارزیابی کنیم باید بگوییم که رأی شیعه در سلطه پیامبرصلی الله علیه وآله در سیاست شبیه «ثیوقراطی» و حکومت دینی است که در عصر کلیسا پدید آمد و نظر اهل سنّت مطابق با دموکراسی غربی است. مفهوم «ثیوقراطی» آن است که حکومت برگرفته از وحی یا الهام الهی باشد...».(428)

در جواب می گوییم: حکومت دینی اسلامی با حکومت دینی مسیحی در قرون وسطی تفاوت های اساسی دارد. حکومت دینی در قرون وسطی در حقیقت از طرف کلیسای مسیحی به رهبر کلیسا (پاپ) داده شد، تا بدون هیچ قید و حدّ و مرزی در نظام حکومتی مردم دخالت کند؛ و همه مردم در مقابل او خضوع کرده و تسلیم محض باشند.

این نظریه سه مرحله را طی کرد که عبارتند از:

1 - طبیعت الهی برای حاکمان کلیسا

این نظریه بر این اصل استوار بود که امپراتور، خدا یا مظهر او و یا فرزند تربیت شده اوست، لذا سلطه و قدرتی بی نهایت بر مردم دارد. این نظریه، به تمدن های قدیم، چون روم، ایران، مصر و ژاپن باز می گردد. با مراجعه به تاریخ مصر قدیم پی می بریم مردم آن عصر برای پادشاهان و فراعنه خود چنین عقیده و امتیازی را قائل بودند... .

2 - انتخاب مستقیم

بعد از گذشت زمان در مسیحیت دیدگاه جدیدی درباره حاکمان پدید آمد. این نگرش بر خلاف نظریه گذشته، حاکم را انسانی می دانست که خداوند متعال او را به طور مستقیم اختیار کرده و به جهت قابلیت هایی که دارد به

او قدرت و سلطه داده است. او از خود به طور استقلال سلطه ای ندارد و تمام قدرتش برگرفته از قدرت و سلطه حقیقی الهی است.

3 - انتخاب غیر مستقیم

این نظریه می گوید: خداوند حاکم را به واسطه مردم انتخاب می کند، نه به صورت مستقل و مستقیم. این نظریه هنگامی پدید آمد که بین کلیسای مسیحیت و پادشاهان اروپا بر سر حکومت نزاع در گرفت و از این طریق توانستند نفوذ کلیسا را از حکومت ها بردارند.

فرق اوّل با تأمل و دقت در حکومت دینی مسیحی (ثیوقراطی) و حکومت دینی اسلامی پی می بریم بین این دو نوع حکومت فرق های اساسی است؛ زیرا نظام دینی اسلامی معتقد است حاکم، اگرچه پیامبر یا امام باشد، در حدود و مرزهای خاصی سلطه داشته و می تواند نظر دهد و قدرتش بی حدّ و مرز نیست؛ از همین رو خداوند متعال خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: { وَأَنِ احْكُمْ بَينَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ . (429) همچنین خطاب به عموم حاکمان می فرماید: { وَمَنْ لَمْ يحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ ؛(430) «و هر کس طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، پس آن ها همان کافرانند.»

حاکم اسلامی خود را در برابر قانون الهی و اسلامی مسؤول می بیند و هرگز حق ندارد از آن تخطّی کند و این بر خلاف نظام ثیوقراطی و حکومت مسیحی در قرون وسطی است؛ زیرا آنان برای رهبران کلیسا قدرت مطلقه و

بی حدّ و مرز را قائلند.

فرق دوّم فرق دیگری که در مبنای نظری این دو نوع حکومت دینی می بینیم، این است که رجال و شخصیت های مسیحی هیچ دستور نظام مندی در مورد مسائل سیاسی و حکومتی نداشتند و تنها به مواعظ اخلاقی اکتفا می کردند، در حالی که اسلام دین جامعی است که در تمام زمینه ها از خود دستوری به جای گذاشته است.

ابوالأعلی مودودی می گوید: «ثیوقراطی و حکومت الهی دینی - که در بین مسیحیت و اروپا مطرح شد - تفاوت کلّی و اساسی با یکدیگر دارند؛ زیرا حکومت دینی مسیحیت در اروپا بر این اصل پایه گذاری شد که طبقه ای از مردم قدرت قانون گذاری برای خود داشته باشند تا طبق هوا و هوس و اغراض شخصی و طایفه ای خود، قوانینی را جعل کنند، بر خلاف حکومت دینی اسلامی که حاکم را محصور در قوانین ثابت الهی می داند».(431)

بررسی اصول نظام ها

بررسی اصول نظام ها

در این بخش به بررسی اصول و ارکان سه نظام رایج در جهان می پردازیم:

1 - نظام مارکسیسم

1 - نظام مارکسیسم

این نظام بر چند اصل اساسی استوار است که از مبنای فکری آن سرچشمه می گیرد:

الف) خرافی بودن دین

دین در فرهنگ مارکسیسم خرافه ای است که باید از آن عبور نموده و حتی با آن مقابله کرد.

مارکس می گوید: «آزادی سیاسی در بی توجهی و عدم اعتقاد به دین است».(432)

انگلس می نویسد: «ما هر گونه طمعی که بخواهد بر ما عقایدی اخلاقی فرض کند، از خود دور می کنیم».(433)

ب) محوریت اقتصاد

مارکسیست ها اساسِ هر چیز را اقتصاد دانسته اند نه ارزش های اخلاقی و هدف از سیر انسان را نیز رسیدن به منافع اقتصادی می دانند.

انگلس می گوید: «نیرو و توان، تنها وسیله است و غایت، همان منفعت اقتصادی است».

ج) نظام طبقاتی

مارکسیست ها در نوع حکومت خود نظامی طبقاتی ایجاد کرده اند که در رأس آن، حزب حاکم بر کلّ مردم و طبقات جامعه حکومت می کند.

بولیتزر می گوید: «حزب حاکم سیاسی دارای سلطه بر طبقه کارگر است».

هر کدام از این اصول طبق نظر اسلام مردود است.

نقد مبانی مارکسیسم

نقد مبانی مارکسیسم

یکی از اصول و مبانی مارکسیسم، خرافی بودن دین است. در جوابِ این اصل می گوییم:

اوّلاً: اسلام دین جامعی است که برای آرامش درونی انسان در عین دستور به اتقان و استحکام در امور معیشتی، به تسلیم نشدن در برابر ناکامی ها و ارتباط باطنی با ماورای طبیعت امر می کند.

ثانیاً: دین آثار و فواید بی شماری دارد؛ از آن جمله:

الف) پیشرفت علم در سایه دین است؛ زیرا دین خلقت را بر اساس نظم می داند نه اتفاق؛

ب) دین پشتوانه مسائل اخلاقی است؛

ج) دین با وجود شداید و مصایب، عامل تحرّک و استمرار است؛

د) دین دار مقید به قانون است؛ زیرا خودش را در محضر خدا می بیند.

امّا اصل دوم مارکسیست ها که همان محوریت اقتصاد است، ناشی از عدم اعتقاد آنان به مبدأ و معاد است. کسی که اعتقاد به ماورای طبیعت ندارد طبیعی است که همه وجود و هستی و خلقت را بر محوریت اقتصاد و رفاه دنیوی می بیند، در حالی که علم کلام و فلسفه، خلاف این مطلب را به اثبات رسانده است.

همچنین اصل سوم که همان اختلاف طبقاتی و برتری نظام و حزب حاکم بر طبقه کارگر است، با کرامت انسانی سازگاری ندارد. عقل، قرآن و سنت نیز بر این نکته تأکید دارد که کسی بر دیگری جز در تقوا که عامل پیشرفت و رسیدن به هدف و غایت خلقت است، برتری ندارد.

2 - نظام دموکراسی

اوستن رنی در کتاب سیاسه الحکم اصول دموکراسی را چهار چیز برشمرده است:

الف) سلطه سیاسی ناشی از اراده مردمی است و این مردمند که قدرت و حکومت بر خود را به حاکم تفویض می کنند. این اصل می گوید: حقّ سلطه برای خود مردم است و کسی نمی تواند

آن را از آنِ خود یا حزبش بداند.

ب) همه مردم در رابطه با قانون و سیاست، حقوق مساوی دارند و کسی بر دیگری برتری ندارد.

ج) مردم از طریق شورا می توانند حقّ سلطه و نفوذ بر خود را به شخصی واگذارند تا او هر نوع محدودیت سیاسی که صلاح می داند برای آنان قرار دهد.

د) میزان رأی اکثریت است و اگر حدّ اقلّ 51 درصد از مردم به شخصی رأی مثبت دادند، او منصوب به حکومت است و بر دیگران است که این رأی را محترم شمرده و از حاکمی که آنان انتخاب کرده اند، پیروی کنند ... (434).

3 - نظام اسلامی

3 - نظام اسلامی

نظام حکومتی اسلام نیز بر اصول و مبادی ای استوار است که عبارتند از:

الف) مبدأ حکومت، «اللَّه»

این مبدأ از اساسی ترین ارکان و اصول فکر دینی؛ خصوصاً اسلام است که قرآن و روایات به آن اشاره کرده است؛ یعنی همان گونه که حکومت تکوینی از آنِ خداوند است، حکومت تشریعی نیز به عهده اوست و همان طور که وجود و عدم، خلق و فنا، منع و عطا، حاکمیت و حقّ اطاعت از آنِ اوست، امر و نهی و قبول و رد نیز به دست اوست. این مبدأ چند معنا دارد که عبارت است از:

1 - خضوع و تابعیت سیاست اسلامی با دستور الهی که در شریعت اسلام تبیین شده است.

2 - حکومت دین و آزادی تکامل؛ به این معنا که انسان در پرتو حکومت «اللَّه» به صورت مطلق آزاد نیست و دین حرکت او را در مسیر صحیح و عقلایی قرار داده است.

3 - حکومت «اللّه» مردم را بر اساس دینی و تقوایی دسته بندی می کند، نه بر اساس طبقاتی، اشرافی و...؛ زیرا اسلام همه مؤمنان را برادر یکدیگر خوانده و برای نژاد، زبان و قومیت ارزش خاصی قائل نشده است.

4 - دعوت به سوی خداوند متعال؛ از مسئولیت های خطیر هر فرد جامعه دعوتِ مردم به سوی خداوند است؛ خصوصاً کسانی که رأس حکومتند تکلیف بیشتری در این زمینه دارند.

خداوند متعال می فرماید: { وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ}؛(435) «و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری فرا خوانند و از بدکاری نهی کنند.»

ب) مبدأ حکومت، امّت

مبدأ حکومت «اللَّه» به این معنا نیست که انسان هیچ گونه آزادی و اراده ای از خود ندارد و مانند مرغی است که در قفس

زندانی شده است، بلکه انسان از آن جهت که خلیفه خدا روی زمین است حق دارد برای آبادانی آن بکوشد و زندگی سعادتمندی داشته باشد و امّت را به خیر و معروف دعوت کند و از بدی ها باز دارد.

امّا التزام به مبدأ «حکومت امت» به معنای تجاوز از حدود الهی نیست و آن گونه که دموکراسی می گوید صلاحیت هایش مطلق نبوده و «حکومت امت» در عرض حکومت «اللّه» نخواهد بود، بلکه در واقع مسئولیتی است که خداوند بر عهده مردم واگذارده است و مردم نیز ملزم به انجام دادن آن مسئولیت هایند.

ج) مبدأ حکومت، ارزش های اخلاقی

نظام اسلامی برای ارزش های اخلاقی اهمیت ویژه ای قائل است. اسلام در عین دعوت به صدق، احسان و احترام به یکدیگر، صفات پسندیده دیگری را گوشزد می کند که این اعمال دارای حسن و کمال ذاتی اند و در مقابل، از کارهای زشتی؛ از قبیل: دروغ، غش، نفاق و دیگر صفات قبیح نهی می کند و آن ها را سقوط معنوی می داند.

از همین رو، اسلام در زمینه های مختلف مردم را به برپایی ارزش های اخلاقی دعوت کرده و می فرماید: { وَلا يجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ؛(436) «و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است.» و این درست نقطه مقابل فرهنگ مارکسیستی است که برای اخلاق هیچ نوع ارزشی قائل نیست؛ همچنین دموکراسی غربی که ارزش های اخلاقی را محدود به مصلحت، منافع شخصی یا حزبی و قومی و مملکتی می داند.

اسلام ارزش های اخلاقی را در تمام زمینه ها از جمله مسائل سیاسی توسعه می دهد؛ از همین رو:

اولاً: هدف و وسیله را بر اساس این ارزش ها توجیه

می کند که نمونه بارز آن در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می شود؛ زیرا آن حضرت کسی بود که هدف اعلا را در قبول خلافت، پیاده کردن ارزش های اخلاقی دانسته و هرگز از طریق ضدّ ارزش به آن اهداف مقدس نرسید. حضرت حتّی برای لحظه ای حاضر نشد حاکمی جائر و فاسق از طرف او، والی یکی از ایالاتش باشد، هر چند وی مانع از تحقق اهداف عالی او نگردد و می فرمود: «کسی که بخواهد از راه شر بر دیگران غلبه کند، مغلوب است».

ثانیاً: حکومت اسلامی دعوت خود را بر اساس ایمان به ضرورت پیاده شدن ارزش ها در جامعه پایه گذاری کرده است و این در حقیقت التزامی مبدئی و عقیدتی است نه مصلحتی؛ بر خلاف دولت هایی که از دموکراسی سخن می گویند و هدف اصلی شان از ارزش های اخلاقی ادعایی برای رسیدن به مصالح و منافع کشورهای خود است.

«مایلز کوبلاند» می گوید: «حقیقت این است که در پشت تمام این کمک ها و مساعدت ها به کشورهای مستضعف، مصالح و منافع خود ما در مدّ نظر است».(437)

ثالثاً: نکته مهمّ دیگری که در این اصل نهفته است، تربیت اخلاقی جامعه اسلامی و ایجاد انگیزه درونی برای افراد و جامعه در مقابل وظیفه سنگینی است که بر دوش آنان وا گذاشته اند.

از همین رو، می بینیم رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام فرستادن علی علیه السلام به یمن برای مقابله با آنان می فرماید: «ای علی! هرگز با کسی جنگ مکن مگر آن که او را در ابتدا به اسلام دعوت کنی؛ زیرا قسم به خدا! اگر کسی را هدایت کنی، برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند بهتر است».(438)

د) مبدأ حکومت، ولایت امام

اسلام و سایر ادیان بر این

نکته تأکید دارند که امّت در تمام مراحلش به هر نقطه ای از ادراک و پیشرفت فرهنگی و اجتماعی برسد، هرگز از حرکت توجیهی و هدایت و ولایت انبیا و اولیای الهی بی نیاز نخواهد شد؛ خداوند متعال می فرماید: { وَإِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّ خَلا فیها نَذیرٌ }؛(439) «و هیچ امّتی نبوده جز آن که در میان شان ترساننده و راهنمایی بوده است.»

و نیز می فرماید: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ ؛(440) «ای پیامبر! آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از آزار مردم نگاه خواهد داشت.»

از همین جهت است که پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: «من دو چیز گران بها را در میان شما قرار می دهم: کتاب خدا و عترتم، که اگر به هر دو تمسّک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد».(441)

منشأ سلطه و قدرت

منشأ سلطه و قدرت

یکی از مهم ترین مبانی و اصول نظام های سیاسی، موضوع «مبدأ سلطه و قدرت» است. هر یک از نظام ها برای خود مبدأ خاصی قائلند:

1 - اسلام

دیدگاه اسلام در این زمینه به مسئله خلقت عالم و انسان و رابطه آن با خالق باز می گردد. اسلام همانند سایر ادیان انسان را عبد خالقی به نام «اللّه» می داند که باید در برابرش خضوع و تواضع و کرنش کند و در پرتو این عقیده، انسان سلطه و قدرت مطلق را از برای خداوند متعال می داند و هرگز در مقابل او، حتی بر خود سلطه و قدرتی نمی داند و نمی تواند با خود هر کاری که بخواهد انجام دهد؛ زیرا او بنده خداست. خداوند متعال این سیادت و سلطه را به عموم مردم واگذار نکرده، تا بدون هیچ معیاری به هر کسی که خواستند رأی دهند. از همین رو خود متکفّل این امر شده و حاکم اسلامی را به طور خصوص یا عموم معرفی کرده است.

2 - دموکراسی غربی

طبق این نظریه، امّت صاحب قدرت و سیادت و سلطه مطلق اند، چه در مجال قانون گذاری و تشریع و چه در مجال سیاسی و حکم رانی؛ زیرا مردم آزاد آفریده شده اند، لذا خودشان حقّ تعیین سرنوشت بر خود را دارند.

در ماده پنجم از اعلامیه حقوق بشر آمده است: «قانون نمی تواند آزادی بشر را محدود کند، مگر در کارهایی که به ضرر اجتماع باشد...».(442)

حقّ سلطه الهی

حقّ سلطه الهی

نظریه اسلام در مورد حقّ سیادت و سلطه این است که آن به طور استقلال و بالذات برای خداوند متعال است، لذا هر کس که به حکومت می رسد باید - به طور مستقیم یا غیر مستقیم - از جانب خداوند متعال اذن و اجازه داشته باشد. این رأی و نظر، مطابق ادله عقلی و نقلی، قرآنی و حدیثی است که اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - توحید حقّ الطاعه

متکلمان برای توحید افعالی اقسامی را ذکر کرده اند که یکی از آن ها توحید در حقّ الطاعه است؛ یعنی تنها کسی که اطاعت او بالذات و به طور استقلال واجب است خداوند متعال می باشد و اطاعت دیگران نیز در طول اطاعت خداوند واجب است، در صورتی که دستوری بر اطاعت آن غیر از جانب خدا رسیده باشد و دلیل آن، این است که اطاعت، از شئون مالکیت است و از آنجا که مالک حقیقی انسان، خداست، پس اطاعت او نیز ذاتاً واجب است، لذا خداوند متعال وجوب اطاعت پیامبرش را به اذن خود می داند و می فرماید: { وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِیطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ... }؛(443) «هیچ رسولی نفرستادیم مگر آن که به اذن الهی از او اطاعت کنند...».

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود، اطاعت پیامبرصلی الله علیه وآله فرع اطاعت خدا و در طول اطاعت اوست. در جایی دیگر می فرماید: { مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ ؛(444) «هر کس از رسول اطاعت کند، قطعاً خدا را اطاعت کرده است.»

کسانی که اطاعتشان به امر خدا واجب است طبق نصّ قرآن کریم و به امر خداوند متعال، اطاعت از برخی افراد واجب است:

الف) رسول اکرم؛

خداوند متعال می فرماید: {

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يحِبُّ الْكافِرِينَ ؛(445) «بگو ای پیامبر! فرمانبرداری کنید از خدا و رسول، اگر از آنان روی گردانید، همانا خداوند کافران را دوست نخواهد داشت.»

ب) اولی الأمر؛

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِی ٱلْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(446) «ای اهل ایمان! خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.»

ج) پدر و مادر؛

خداوند می فرماید: { وَقَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیاهُ وَبِالْوالِدَینِ إِحْساناً... }؛ (447) «پروردگارت حکم کرده که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید...».

آری، اطاعت آنان از مصادیق احسان بوده و محدود به مواردی است که به شرک و معصیت امر نکرده باشند.

د) فقیه حاکم؛

امام صادق علیه السلام فرمود: «... نظر کنید به کسانی که از شما حدیث ما را نقل کرده و در حلال و حرام ما می نگرند و احکام ما را می شناسند، آنان را حَکَم قرار دهید؛ زیرا من آن ها را بر شما حاکم قرار داده ام. و هر گاه که او به حکم ما حکم کند و کسی آن را نپذیرد، در حقیقت حکم ما را سبک شمرده و رد کرده است و هر کس بر ما رد کند، حکم خدا را رد کرده و آن در حکم شرک به اوست».(448)

2 - توحید حاکمیت

همچنین از اقسام توحید افعالی، توحید در حاکمیت است؛ یعنی حکومت، حکمرانی و حاکمیت، بالإصاله و ذاتاً از برای خداوند متعال است؛ زیرا حاکمیت هرگز منفکّ از تصرّف در نفوس و اموال و ایجاد محدودیت نیست، در حالی که تصرف و محدودیت حقّ کسی است که بر دیگران ولایت و سلطنت دارد و در

غیر این صورت تصرّف عدوانی است. حقّ ولایت و سلطنت بالأصاله و ذاتاً برای خداوند است، پس حاکمیت نیز از آنِ خداوند است. هر کس که قرار است بر مردم حکومت کند باید از جانب او اذن داشته باشد. خداوند متعال به این موضوع اشاره کرده و دو نوع حاکمیت را در قرآن از برای خود ذکر کرده است: یکی، حاکمیت تشریع و قانون گذاری؛ آنجا که می فرماید: { إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ للَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیاهُ... }؛(449) «و تنها حکم فرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز آن ذات یکتا کسی را نپرستید.»

دیگری، حاکمیت در تکوین؛ آنجا که می فرماید: { ما عِنْدی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ للَّهِ }؛(450) «عذابی که شما به آن تعجیل دارید به دست من نیست، فرمان جز برای خدا نخواهد بود.»

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «از آنجا که تأثیر از آنِ خداوند متعال است، حکمی که نوعی از تأثیر و جعل است نیز از آنِ اوست، خواه آن حکم در حقایق تکوینی باشد یا در شرایع وضعی و اعتباری و این معنا با آیات قرآن تأیید می شود؛ آنجا که می فرماید: { إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ للَّهِ }، { أَلا لَهُ الْحُکْمُ ، { لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَالْآخِرَهِ وَلَهُ الْحُکْمُ ، { وَاللَّهُ یحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ ؛ از این آیات استفاده می شود که اگر برای غیر خدا حکمی هست باید بعد از حکم خداوند و به اذن او باشد و هرگز با اراده و مشیت او منافاتی نداشته باشد...».(451)

ابوالأعلی مودودی نیز می گوید: «حاکمیت تنها برای خداوند است و تنها حاکم حقیقی اوست. با همین فرض است که نظام اسلامی

داخل در نظام دموکراسی نیست، بلکه حکومتی الهی می باشد...».(452)

3 - قرآن و نصب امام

با مراجعه و تدبّر در آیات قرآن پی می بریم که امامت و حکومت به امر خداوند است و به هر کس که صلاح بداند واگذار می کند.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً }؛(453) «به یاد آر آن هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد. خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم...».

از آنجا که امر امامت به دست خداوند است، می فرماید: «من تو را بر مردم امام قرار دادم».

و به همین دلیل است که حضرت موسی علیه السلام از خداوند می خواهد تا برادرش هارون را وزیر و جانشین خود قرار دهد؛ آنجا که از قول حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِى صَدْرِى وَيسِّرْ لِى أَمْرِى وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِى يفْقَهُوا قَوْلِى وَاجْعَلْ لِى وَزِيراً مِنْ أَهْلِى هارُونَ أَخِى... }؛(454) «موسی عرض کرد: پروردگارا! شرح صدر به من عطا فرما و کار مرا آسان گردان. عقده زبانم را بگشا تا مردم سخنم را به خوبی بفهمند و نیز از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم هارون را...».

خداوند متعال در جواب حضرت موسی علیه السلام نفرمود: به رأی مردم رجوع کن، بلکه فرمود: { قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى ؛(455) «آنچه از ما خواستی به تو عطا کردیم.»

و نیز در جای دیگر می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا }؛(456) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم، تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

همچنین می فرماید: { يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَينَ

النّاسِ بِالْحَقِ ؛(457) «ای داوود ! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم، تا در میان خلق خدا به حق حکم کنی.»

4 - روایات و نصب امام

با مراجعه به تاریخ و تدبّر در اقوال و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز به این نتیجه می رسیم که امامت و خلافت و حاکمیت نزد آن حضرت امری الهی بوده و نصبش هم باید به امر خداوند باشد. هرگز موردی دیده یا شنیده نشده که رسول خداصلی الله علیه وآله امر خلافت و امامت و جانشینی بعد از خود را به مردم واگذارد، بلکه به عکس، آن را از مردم سلب کرده و مخصوص خداوند دانسته است.

اینک به ذکر شواهدی از این قبیل می پردازیم:

1 - ابن هشام نقل می کند: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت نمود و خود را بر آنان عرضه کرد. شخصی از آنان به نام «بحیره بن فراس» به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو: اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه تو بر دشمنانت غلبه کردی، آیا ما بعد از تو حقّی در امر خلافت داریم؟ حضرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلوهای خود را هدف تیر و نیزه ها قرار دهیم تا شما به پیروزی برسی، ولی در خلافت و جانشینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی پذیریم...».(458) 2 - ابن کثیر نیز به سند خود نقل می کند که قبیله

«کنده» به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرف یاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت و جانشینی بعد از خود سهیم می گردانی؟ حضرت فرمود: ملک و سلطنت و حکومت برای خداوند است، هر کجا که صلاح بداند آن را قرار می دهد. آنان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده ای حاجتی نیست.(459)

همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» در مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمّد! اگر من اسلام آورم چه امتیازی برایم قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: هر امتیازی که مسلمانان دارند، به تو نیز خواهم داد. عامر گفت: آیا امر خلافت و جانشینی بعد از خود را به من وامی گذاری؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود.(460)

نقد ادله سلطه امّت

نقد ادله سلطه امّت

برخی از طرفداران نظریه دموکراسی به آیاتی چند از قرآن کریم استدلال کرده اند:

الف) خطاب های عمومی قرآن

محمّد یوسف موسی می گوید: «گاهی استدلال می شود بر سلطه امّت و این که امّت منشأ سلطه و سیادت است، به این که قرآن در بسیاری از آیات، خطاب های خود را متوجّه عموم مؤمنان می کند، بدان دلیل که امّت را صاحب حقّ در تنفیذ امور می داند و این، همان معنای حقّ سلطه امّت است».(461)

این استدلال از جهاتی باطل است:

1 - خطاب های قرآن کریم در تکالیف - اعم از واجب عینی یا کفایی - متوجه مؤمنان است و این گونه تکالیف، طبیعت ولایی ندارد که تنفیذ آن منوط به حاکم باشد تا این که نتیجه گیری شود: قرآن حقّ سلطه را برای امّت قرار داده است.

آرى، در برخى از موارد اين گونه توهّم مى شود؛ همانند آيه شريفه: { الزّانِيهُ وَالزّانِى فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ }؛(462) «زن زناكار و مرد زناكار را هر كدام صد تازيانه بزنيد.»

و نيز آيه: { وَالسّارِقُ وَالسّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيدِيهُما... }؛(463) «دستان مرد و زن دزد را قطع كنيد.»

همچنين آيه: { وَالَّذِينَ يرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَهً... }؛(464) «و آنان كه به زنان پاک مؤمن نسبت زنا دهند؛ آن گاه چهار شاهد بر ادعاى خود نياورند آنان را به هشتاد تازيانه كيفر دهيد.»

ولى با دقّت و تأمّل در آيات پى مى بريم كه خطاب آيات فوق به مجموع امّت نيست، تا از آن ها حقّ سيادت براى امّت استفاده شود، بلكه خطاب به اولى الأمر و كسانى است كه حقّ قضاوتِ بين مردم را دارند.

2 - اگر حقّ سلطه از براى امّت است، بايد امام در حكمرانى اش از همه امّت رضايت بگيرد، در حالى

که اهل سنت معتقدند ولایت امام به بیعت برخی از اهل حلّ و عقد و حتّی یک نفر از علمای اهل حلّ و عقد نیز منعقد می شود.

3 - حاصل این نظریه این است که هر کس متولّی امر امّت از جانب مردم شد، ولایتش شرعی و اطاعتش واجب است، هر چند فاسق و جائر باشد، در حالی که این دیدگاه منافات دارد با آیات و روایاتی که از دوستی و همکاری با ظالمین نهی کرده، و از حرمت اطاعت کسی که به غیر از احکام الهی حکم می کند، سخن می گوید.

4 - با جمع بین آیات فوق و برخی از آیات دیگر؛ مانند: { ... وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيبِ... }؛(465) استفاده می شود حقّ سلطه و سیادت از برای خداوند متعال است، ولی وظیفه مردم است که خدا و پیامبرش را یاری و اطاعت کنند.

ب) آیات استخلاف

در برخی از آیات، اشاره شده به این که خلافت از برای مجتمع است نه شخص معین؛ مثل قول خداوند متعال: { وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَهً... }؛(466) «و یاد آور زمانی را که پروردگارت به ملائکه فرمود: همانا من در روی زمین خلیفه قرار می دهم.» از این تعبیر استفاده کرده اند چون انسان خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است، پس حقّ سلطه نیز برای خود اوست. در جواب می گوییم:

اوّلاً: از این آیات چنین استفاده می شود که بشر جانشین خداوند در آبادانی روی زمین است و این معنا ربطی به سلطه انسان بر خود ندارد. از همین رو می بینیم هنگامی که خلافت به معنای حکومت است، خداوند آن را به مردم نسبت نمی دهد، بلکه می فرماید: { یا داوُودُ

إِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَینَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(467) «ای داوود! ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم کن.»

ثانیاً: آیات خلافت عامّه - تکویناً نه تشریعاً - دلالت بر تفویض آبادانی زمین به بشر دارد؛ زیرا تشریع بر شرایطی خاص متوقف است.

ج) آیه امانت

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَإِذا حَکَمْتُمْ بَینَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ ؛(468) «خدا به شما امر می کند که البته امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و چون میان مردم حکم می کنید به عدالت داوری کنید.»

از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که مقصود از امانت، حکومت بین مردم است، به قرینه تفریعی که در آیه آمده است: { وَإِذا حَکَمْتُمْ به این معنا که حکم و حکومت بین مردم امانت است و آن ها صاحب و مالک تدبیر آن هستند؛ زیرا مخاطب این حکم آنانند و هر کس از طریق مردم انتخاب شد باید به عدل رفتار کند.

در جواب می گوییم: آیه شریفه بر فرض که خطابش به عموم مردم است، دلالت دارد بر این که مردم وظیفه دارند حکومت را به اهلش - که از جانب خدا منصوب است - واگذارند، نه آن که بگویند ما در آن حق داریم و بخواهند خود حاکم برگزینند.

اشکال تضاد بین سلطه و آزادی

یکی از بارزترین اشکال ها در علم سیاست، تضاد بین سلطه و آزادی است؛ زیرا سلطه منشأ تضییق و سلب آزادی در انسان است، در حالی که این عمل با آزادی انسان سازگاری ندارد. حقّ هر انسانی است که آزاد زندگی کند و روی همین تضاد است که می بینیم بشر در طول تاریخ در حال ستیز و نبرد با سلطه دیگران است و می کوشد که از آن بگریزد. به عبارت دیگر سلطه از دو جنبه اشکال دارد:

1 - جنبه علمی؛

2 - جنبه عملی.

از جنبه علمی این سؤال مطرح است: چگونه می توان بین آزادی انسان که حدّ و حدودی ندارد، با فرض تضییق ها و قیدها جمع

کرد؟ آیا این تضییق و تقیید آزادی طبیعی انسان نیست؟ به چه معیار و میزانی برای انسان ها از جانب شخصی حدود و تضییقاتی فراهم می شود؟

این اشکال علمی در جنبه عملی نیز پدید می آید، با این بیان: مادامی که انسان آزادی خود را مطلق و بدون حدّ و قید می بیند، چگونه می توان ضمانت اجرایی داد که همه مردم مطیع و فرمانبردار حاکم سلطه گرا باشند؟

حلّ اشکال

حلّ اشکال

برای حلّ این اشکال طرح ها و برنامه هایی پیشنهاد شده که از آن جمله است:

1 - نظریه قرارداد اجتماعی

«ژان ژاک روسو» معتقد است قرارداد اجتماعی می تواند برطرف کننده این تضاد باشد، به نحوی که حکومت و حاکم سلطه خود را از قراردادی می گیرد که مردم با او می بندند و با این قرارداد، حاکم و حکومت حق می یابد که با جعل قانون تضییقاتی را برای مردم ایجاد کند.

روسو نظریه خود را بر سه اصل استوار می کند:

الف) ولایت و سلطه انسانی بر انسان دیگر را نفی می کند؛

ب) انسان بر خودش ولایت دارد و به تعبیر دیگر، انسان حق تعیین سرنوشت خود را خود به دست می گیرد؛

ج) انسان می تواند با یک قرارداد اجتماعی، حق خود را به دیگری واگذار کند، تا او با هیئت حاکمه ای که تشکیل می دهد بر مردم حکومت کند.

این نظریه نتوانسته است جوابگوی پرسش های فراوانی باشد که روشن فکران جامعه مطرح می کنند؛ به طور قطع تمام افراد جامعه بر یک فرد اتفاق نمی کنند، در این هنگام است که صاحبان این نظریه مسئله رأی

اکثریت را - هر چند 51 درصد باشد - مطرح می کنند و این ظلمی به 49 درصد بقیه جامعه است که سلطه آن شخص را قبول ندارند.

اگر گفته شود که بقیه مردم، از جنبه اخلاقی بر رأی اکثریت احترام قائل شده و فرد انتخاب شده را می پذیرند. در جواب می گوییم: این اضطرار در صورتی مورد قبول است که جایگزینی نداشته باشد، در حالی که می توان مسئله را با نصّ عام یا خاص بر امام و حاکم اسلامی از جانب خداوند متعال و ابلاغ پیامبرصلی الله علیه وآله حل کرد که در نتیجه اختلافی پیش نمی آید و حقّ

ذاتی و اولی خداوند بیشتر مراعات می شود.

همچنین حقّ اشخاصی ضایع خواهد شد که بعدها به حدّ بلوغ و رشد و شعور سیاسی می رسند، در حالی که به شخص منتخب دیگران رأی مثبت نداده و با او قرارداد اجتماعی نبسته اند؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که چه بسیار اشخاص و احزابی که برای منافع شخصی و حزبی خود چه خیانت هایی که نکرده و نمی کنند.

2 - نظریه وابستگی

«لاسکی» یکی دیگر از نظریه پردازانی است که درصدد حلّ تناقض بین آزادی و سلطه اجتماعی بر آمده است. او می گوید: «شخصیت یک فرد جامعه، در حقیقت جزئی از مجموعه جامعه ای منظّم است که به او وابستگی دارد. کسی که می گوید: من می کوشم تا اهدافم را پیاده کنم، در واقع می گوید: من سعی دارم که با نظامی سیر کنم و خود را وفق دهم که جزئی از آن نظام هستم... پس حریت و آزادی از این دیدگاه، پاره کردن حدود و قیدها نیست...».(469)

این دیدگاه، هر چند بر فرض ممکن است اشکال نظری و علمی نداشته باشد، ولی هرگز نمی تواند بیانگر شرح واقعی حال انسان باشد؛ زیرا انسان همیشه درصدد پیاده کردن خواسته ها و خواهش های نفسانی خود است. او دائماً در حال نزاع با افراد جامعه برای جلب منافع شخصی است. آیا چنین نیست که هر گاه دستگاه حاکمه، حکمی را به نفع ما صادر کند خوشحال و با عکس آن ناراحت می شویم؟

آیا این نظریه و دیدگاه توانسته است که از جنبه علمی مشکل تضاد بین سلطه و آزادی را حل کند و از جنبه عملی نیز انسان را تسلیم محضِ دستگاه حاکمه نماید؟ با رجوع به عمق وجود انسان ها پی

می بریم هرگز حکومتی چنین نبوده است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این که غالب نظام ها درصدد مصالح شخصی و حزبی و قومی خود هستند و به طبقات دیگر چندان توجهی ندارند. از این جاست که مشکل گریز از قانون پدید می آید.

3 - نظریه دینی

دین نیز در این مسئله دخالت کرده و به نحو کامل در هر دو جنبه نظری و عملی این اشکال را حل کرده است:

الف) جنبه نظری دین آزادی مطلق را حقّ طبیعی انسان نمی داند، بلکه انسان را به عبودیت الهی سفارش می کند؛ عبودیتی که با وجود او ملازم و همراه است. دین با این نظر مخالف است که طبیعت به انسان آزادی مطلق بخشیده است. از دیدگاه دینی، انسان مملوک و عبد خالقش است، در مقابل این مالک حقیقی، هیچ گونه آزادی ندارد، اگرچه این عبودیت و سلب آزادی عین آزادی است. آزادی بدین معنا نیست که انسان خود را اسیر بند شهوات و غرایز و صفات رذیله نفسانی کند، بلکه رهایی انسان از این قیدهای باطنی به او آزادی را نوید می دهد؛ خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ لِیحْکُمَ بَینَهُمْ أَنْ یقُولُوا سَمِعْنا وَأَطَعْنا }؛(470) «آن مؤمنانند که چون به سوی حکمِ خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آنان داوری کند خواهند گفت که حکمَ خدا را شنیدیم و اطاعت کردیم.»

اگر اصل در انسان عبودیت است، خروج از حدود آن و دوری از طاعت الهی، موجب تضاد است؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ یتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ؛(471) «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خود ظلم کرده است.»

در آیه

دیگری نیز به این حقیقت اشاره شده است: { وَما لِی لا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَیئاً وَلا ینْقِذُونِ ؛(472) «آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و[همه]شما به سوی او بازگشت می یابید؟ آیا من به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای]رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟»

عبادت خداوند و عبودیت انسان در برابر خداوند و دستورهایش، چیزی است که هرگز از فطرت انسان جدا نمی شود؛ همان گونه که قرآن می فرماید: { لَنْ یسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یکُونَ عَبْداً للَّهِ ِ }؛(473) «هرگز مسیح از بنده خدا بودن ابا و استنکاف ندارد.»

طبق این اصل دینی، اسلام می گوید: سلطه شرعی که سبب حقّ سیادت و قدرت بر انسان هاست، منشأش از خداوند متعال گرفته شده؛ زیرا مالکِ حقیقی انسان اوست و تمام سلطه ها باید به او باز گردد.

ب) جنبه عملی چرا انسان درصدد فرار از سلطه و سلطه پذیری است؟ چرا او درصدد نزاع با نظام سلطه بر می آید و هرگز مایل نیست با آن وفاق داشته و تسلیم مطلق در برابر تمام قوانین آن باشد؟

در جواب می گوییم: ممکن است این موضع گیری سه عامل داشته باشد:

عامل اوّل: انسان چنین می پندارد که آزادی حقّ طبیعی اوست و هر حدّ و قیدی که برایش گذارده شده، با آزادی اش منافات دارد و در نتیجه مردود است.

عامل دوم: حبّ ذات و نفس و جلب منافع شخصی برای خود است. این حبّ نفس در غریزه انسان است.

عامل سوّم: تصوّر خیانت و ظلم از ناحیه حاکم

سلطه گر و پایمال کردن حقوق مسلّم انسان، وی را به موضع گیری در مقابل حاکم وامی دارد.

حال ببینیم دین این سه عامل را چگونه علاج کرده است، تا در نتیجه مشکل تعارض بین سلطه و آزادی حل شود.

در مورد عامل اوّل: می بینیم که ادیان هر گونه آزادی خیالی را مردود می شمارند و درصدد آنند که انسان را از حیث فکری و اخلاقی این گونه تربیت کنند که بنده مطلق پروردگار باشد تا از این طریق به مقام خلیفه اللّهی برسد. دین تنها به جنبه نظری انسان - که معتقد به عبودیت خداوند است - توجه ندارد، بلکه درصدد آن است که او را بر این عقیده تربیت کند. امام علی علیه السلام می فرماید: «الهی کفی بی عزّاً ان اکون لک عبداً، و کفی بی فخراً أن تکون لی ربّاً»(474)؛ «خدایا بس است مرا از حیث عزّت که بنده تو باشم و کافی است مرا در فخر که تو پرودرگار من باشی.»

در مورد عامل دوّم: دین درصدد آن نیست تا حبّ نفس و میل تحصیل منافع را از انسان جدا کند، بلکه می خواهد به انسان بفهماند مصالح این دنیا زودگذر و موقّتی است و تنها مصالح عالم آخرت پابرجاست و لذا باید انسان تمام وجود خود را برای هدفی عالی به کار گیرد.

در مورد عامل سوّم: در صورتی که انسان بداند حاکم اصلی خداست و او تنها خیر و صلاحش را می خواهد، هیچ گاه از فرمان او و حاکمی که به توسط او منصوب شده سر باز نمی زند.

در نتیجه، اطاعت و خضوع انسان به سلطه حاکم هیچ ضرری برای او نخواهد داشت، بلکه در آن سودی است که دنیا

و آخرت او را تأمین می کند.

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می فرماید: «آن اصل طبیعی تکوینی که آزادی از آن نشأت گرفته است، نیرویی است به نام «اراده» که در وجود انسان نهاده شده است و او را به فعالیت و عمل بر می انگیزاند.

اراده، حالتی روحی است که اگر سرکوب شود منجر به سرکوبی و نابودی حسّ و شعور انسان می گردد و پیامد آن از بین رفتن انسانیت انسان است. امّا از سویی دیگر، از آنجا که بشر موجودی اجتماعی است، آفرینش و طبیعتش او را به زندگی در اجتماع و همراهی با دیگران سوق می دهد. بدین صورت که اراده اش را با اراده های دیگر و فعالیتش را با فعالیت دیگران همراه و سازگار می نماید. نتیجه این می شود که انسان در برابر قانون - که اراده ها و فعالیت ها را با وضع محدودیت هایی تعدیل می کند - خاضع و تسلیم باشد.

بنابراین همان طبیعت و آفرینشی که به انسان آزادی اراده و عمل بخشیده است، خودش محدود کننده اراده و عمل انسان نیز هست و آن رها بودن ابتدایی و آزادی اولیه را مقید و محدود می سازد. و از آن جایی که قوانین تمدن کنونی پایه احکامش بر اساس منافع مادی بنا نهاده شده است، این امر موجب می شود که این جوامع از نظر التزام به معارف زیربنایی دینی و لوازم آن آزاد باشند؛ همچنان که موجب آزاد بودن آنان در مسائل اخلاقی و هر آنچه که در ورای قوانین مذکور است می شود؛ یعنی انسان در ورای آن قوانین هر چه را که بخواهد و هر چه را که انجام بدهد آزاد است. این است معنای آزادی نزد

پیروان تمدن کنونی. اما در اسلام قانون بر اساس اصل «توحید» وضع شده است و پس از آن بر اساس اخلاق فاضله. بدین جهت این قانون همه چیزهایی را که به اعمال فردی و اجتماعی انسان مربوط است، از امور جزئی گرفته تا امور بسیار مهم و آن هم در همه ابعاد، بیان کرده است.

بنابراین هر چیزی که ارتباطی با انسان دارد و یا انسان ارتباطی با آن دارد، در شریعت اسلامی نشان و اثری از آن به چشم می خورد.از این رو دیگر جایی برای بروز و ظهور آزادی به آن معنایی که در تمدن مادی مطرح است، در اسلام وجود ندارد.

آری، در اسلام برای انسان «آزادی از قید بندگی غیر خداوند متعال» وجود دارد، این آزادی اگرچه بیشتر از یک کلمه نیست، ولی دارای معنایی بسیار وسیع و گسترده است. به طوری که اگر کسی با تعمّق و تحقیق کافی در قوانین اسلامی و در شیوه های کاربردی که انسان ها را به سوی آن فرا می خواند و آن قوانین و شیوه ها را بین افراد و طبقات جامعه برقرار می کند، کاوش و بررسی کند و سپس آن را با روش ها و قوانین زورمدارانه و ارباب منشانه حاکم بر جوامع متمدن امروزی و زورگویی هایی که بین طبقات و افراد آن جوامع و یا بین جوامع قوی و جوامع ضعیف وجود دارد مقایسه کند، در این صورت است که به این معنای گسترده و فراگیر پی خواهد برد».(475)

مقایسه ای در مفهوم آزادی

آزادی به مفهوم و معنای صحیح آن، در روایات اهل بیت علیهم السلام زیاد به چشم می خورد، ولی مفهوم آن اختلاف اساسی دارد با آنچه دموکراسی غربی از آن اراده می کند.

از امام علی علیه السلام نقل است که فرمود: «ای مردم! انسان عبد یا کنیز آفریده نشده است و همانا تمام مردم آزادند...».(476)

همو فرمود: «بنده غیر مباش، در حالی که خداوند تو را آزاد قرار داده است».(477)

اسلام تأکید می کند انسان بدان دلیل که آزاد است نباید بنده دیگری گردد و زیر یوق اسارت سلطه گران رود. همچنین نباید بنده و اسیر شهوت و غضب و سایر قوا و صفات رذیله خود باشد. اما آزادی در اسلام به این معنا نیست که انسان به دلیل آزاد بودنش، خود را از سلطه و حکومت خداوند و فرستادگانش خارج کرده و بی نیاز ببیند و قانون گریزی و قانون شکنی کند.

اسلام در مورد آزادی انسان به حقایقی فکر می کند که فرهنگ غربی هرگز بدان توجهی نداشته یا در تضاد با آن عمل کرده است. اسلام حقیقت انسان را در روح او می داند و درصدد حفظ کرامت و حریت و آزادی روح اوست. اگر می گوید: به خاطر اموالِ کسی، او را تعظیم نکن؛ این برای حفظ کرامت و شخصیت انسانی است. به طور کلی بین آزادی در غرب و مفهوم آزادی در اسلام فرق اساسی وجود دارد. آزادی در غرب بر مسئولیت نداشتن پایه گذاری شده است، ولی در اسلام بر اساس احساس مسئولیت و عبودیتِ خداوند متعال بنا نهاده شده است. این فرق اساسی بین اسلام و دموکراسی غربی است.

اسلام و عدل جزایی

اسلام و عدل جزایی

یکی از شبهاتی که از مصادیق تعارض علم و دین مطرح شده، مسأله عدل جزایی و به عبارت دیگر کیفرهای عالم آخرت و وجود دوزخ است.

اغلب منتقدان در غرب، وجود جهنم و عذاب اخروی را که مورد پذیرش ادیان الهی از جمله

اسلام و مسیحیت قرار گرفته است را ناهمگون و ناسازگار با حکمت و عدالت و رحمت الهی تلقی می کنند و بعضی در صحت استناد کیفرهای اخروی به پیامبران آسمانی با دیده شک و تردید می نگرند.

«دیوید هیوم» (1711 - 1776 م) فیلسوف و منتقد معروف غرب در این باره می گوید: «آن چنان که ما می فهمیم، کیفر باید با تجاوز تناسبی داشته باشد. در این صورت چرا در ازای تجاوزهای موقتی موجودِ ضعیفی چون انسان، کیفر ابدی؟ !...».(478)

«موریس مترلینگ» (1860 - 1949 م) فیلسوف مشهور بلژیکی در خصوص ناعاقلانه بودن کیفرهای اخروی می گوید: «به نظر من، اهانتی که تا کنون به مقام خدا شده، این است که گفته شود: خدا جهنم را خلق کرده است...».(479)

«برتراند راسل» (1872 - 1970 م) مشهورترین فیلسوف قرن حاضر نیز در این باره می گوید: «فکر می کنم این عقیده که آتش جهنم، یک نوع مجازات برای گناهکاران است عقیده ای ظالمانه باشد...».(480)

او نیز می گوید: «تصور نمی کنم شخصی چون عیسی با آن خصایص انسانی که در او سراغ داریم امکان مجازات ابدی را پذیرفته باشد». (481)

اقسام کیفر

کیفر و مجازاتی که برای شخص گناهکار است از دو قسم خارج نیست:

1 - کیفر تکوینی: که رابطه حقیقی و علّی و معلولی بین آن کیفر و عمل وجود دارد، مثل دست زدن به آتش و سوختن دست.

2 - کیفر قراردادی: که هیچ گونه رابطه حقیقی و علّی و معلولی بین جرم و کیفر وجود ندارد، مثل اکثر کیفرهای محاکم قضایی درباره مجرمان.

انگیزه کیفر

درباره کیفر جرم انگیزه هایی ذکر شده است:

1 - تشفی خاطر؛ مثل آن که مظلوم برای عقده خالی کردن اجرا می کند.

2 - تربیت و اصلاح شخص مجرم؛ مثل تأدیب دانش آموز تنبل.

3 - اصلاح اجتماعی؛ مثل اعدام به جهت عبرت گرفتن.

4 - احقاق حقّ؛ مثل دفاع شخص ثالث از حق مظلومی که قادر بر آن نیست.

5 - پیشگیری؛ که گاهی تنها به جهت جلوگیری از جنایت بزرگ تر شخصی مجازات می شود.

در مورد عذاب اخروی از ناحیه خداوند، انگیزه اوّل در ذات الهی محال به نظر می رسد؛ چرا که خداوند متعال همانند انسان قلب و دل ندارد. انگیزه دوم، سوم، پنجم این ها همه در آخرت جایگاهی ندارند، چون که آخرت هنگام حساب و جزای اعمال است نه زمان تکلیف، تا با کیفر مجرمان، سایرین هم متأثّر شوند و به تکلیف خود عمل کنند.

امام علی علیه السلام فرمود: «الیوم عمل و لاحساب و غداً حساب و لاعمل»؛(482) «امروز [دنیا]جایگاه عمل است نه حساب، و فردا [قیامت جای حساب است نه عمل.»

امّا انگیزه احقاق حقّ مظلوم، بدین معنا که خداوند به خاطر ستم هایی که جنایتکارانی چون هیتلر و شمر مرتکب شده اند آنان را به کیفر اعمالشان می رساند، با اندک تأملی معلوم می شود که این انگیزه به انگیزه های دیگر

باز می گردد. در نتیجه این انگیزه ها نمی تواند توجیه کننده عذاب اخروی باشد.

انگیزه های خداوند از کیفر اخروی

انگیزه های خداوند از کیفر اخروی

عالمان اسلام در پاسخ به انگیزه های خداوند از کیفر و عذاب اخروی به جهات مختلفی اشاره کرده اند که برخی از آن ها را بازگو می کنیم:

1 - کیفر، مقتضای عدل الهی

خداوند متعال می فرماید: { وَنَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً }؛(483) «ما ترازوی عدل را در روز قیامت بر پا می کنیم، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود.»

پاسخ: اولاً: در مفهوم عدالت، کیفر نخوابیده است.

شیخ مفیدرحمه الله می فرماید: «عادل حکیم به کسی اطلاق می شود که نه مرتکب فعل قبیح شود و نه ترک واجب کند».(484)

همین معنا از قاضی عبدالجبار معتزلی نیز رسیده است.(485)

ثانیاً: حقّ مظلوم با عذاب ظالم ادا نمی شود؛ زیرا با عذاب کردن مجرم، نفع و ثمره ای عاید مظلوم نمی گردد.

2 - عدم بازخواست خداوند

اشاعره با انکار حسن و قبح عقلی، تمام افعال الهی را متصف به حسن شرعی می کنند و معتقدند که خداوند هر فعلی را که انجام می دهد، عین عدل است.

پاسخ: در جای خود، حسن و قبح عقلی و وجود غرض در افعال الهی مورد بحث قرار گرفته و به اثبات رسیده است.

3 - کیفر، غایت تکلیف

معتزله و برخی از متکلمان امامیه معتقدند که حکمت الهی مقتضی است که خداوند حکیم باید از اوامر و تکالیفی که در دنیا به عهده انسان گذاشته است غایت و هدفی داشته باشد تا جعل تکلیف که موجب رنج بندگان می شود، عبث نشود. بنابراین پاداش دادن شخص مطیع و کیفر دادن فرد مجرم، هدف خداوند از جعل تکالیف است.(486)

پاسخ: این دلیل، ضرورت وجود غایت در تکالیف الهی را ثابت می کند که با پاداش و ثواب مطیع تأمین می شود ولی ضرورت کیفر عاصی را اثبات نمی کند.

4 - عقاب، ضامن اجرای تکالیف

برخی از متکلمان معتزله و امامیه می گویند که فلسفه عقاب، ایجاد ضمانت برای اجرای تکالیف الهی است.

قاضی عضدالدین ایجی نظریه معتزله را چنین گزارش می کند: «اگر گناه کاری بداند که او به خاطر جرمش معاقب نخواهد شد این موجب استمرار و تداوم گناه کار در گناهش خواهد شد».(487)

علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «اگر عقاب و کیفری در بین نباشد زمینه ساز ارتکاب فعل قبیح می شود؛ چرا که در ما انسان ها میل و کششی به انجام گناه وجود دارد و اگر انسانی به عدم عقاب جزم پیدا کند، خواه ناخواه به سوی گناه کشیده خواهد شد و وادار کردن به قبیح نیز قبیح است».(488)

پاسخ: اولاً: خداوند نیروی عقل و وجدان و فطرت نوع دوستی، حقیقت طلبی و اجتماعی بودن را در نهاد بشر آفریده است که انسان ها می توانند چرخ های اجتماعشان را با تمسّک به این امور به خوبی بگردانند.

ثانیاً: آنچه که حقیقتاً ضامن اجرای تکالیف است، خود کیفر در عالم آخرت نیست، بلکه این تهدید و وعده به عذاب است که در متون دینی نسبت به انجام گناهان مکرراً بدان تصریح شده است.

ثالثاً: برخی به

جهت رسیدن به بهشت الهی ممکن است عبادت کرده و خداوند را اطاعت نمایند.

5 - کیفر، مقتضای وعید الهی

معتزله می گویند: وعید خداوند همانند وعده او واجب الوفاء است، و لذا از این جهت عذاب الهی حتمی است.

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «خداوند به نیکوکاران وعده پاداش و به بدکاران وعده عذاب داده است و خداوند به هر دو عمل می کند، و جایز نیست خلف وعده نماید برای این که کذب و فعل قبیح است. اما این که چرا خداوند فعل قبیح مرتکب نمی شود به دلیل این است که علم به قبح آن دارد و از انجام آن نیز بی نیاز است».(489)

پاسخ: هر انسانی با رجوع به وجدان و عقل خویش در می یابد که عمل به وعید در تمام موارد واجب نیست؛ زیرا مولا می تواند راه عفو و گذشت را در آخرت انتخاب کند بدون آن که در دنیا بنده از آن مطّلع باشد، و لذا انسان باید همیشه بین خوف و رجا باشد.

6 - عقاب، لطف الهی

برخی از متکلمان امامیه از آن جهت که عقاب موجب اطاعت و تقرّب الهی می شود آن را مصداق لطف الهی می دانند.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله در این باره می گوید: «انسان با ارتکاب گناه و ترک واجب، استحقاق کیفر و مذمّت را پیدا می کند، برای این که عقاب مستلزم لطف الهی است».(490) پاسخ: اولاً: روح کلّی این پاسخ به پاسخ چهارم؛ یعنی ضمانت اجرایی تکلیف بازمی گردد، که قبلاً پاسخ داده شد.

ثانیاً: لطف بودن کیفر یک شرط دارد و آن این که چیزی می تواند لطف باشد که موجب ایذا و ضرر مکلّف نگردد، در حالی که در مورد کیفر، مکلّف متضرّر می شود.

7 - کیفر، مقتضای عبودیت و مولویت

...

علامه طباطبایی رحمه اللهِ با استناد به آیه شریفه { إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(491) } می فرماید: «این آیه بیانگر یک تعلیل عقلی است، به این بیان که اگر مولایی عبد و غلامی در اختیار داشته باشد، از مسلّمات عقل این است که مولا می تواند به هر نحو که بخواهد در او تصرّف کند و او را به مجازات برساند».(492)

رأی متکلّمان اشاعره نیز مشابه همین نظر است.(493)

پاسخ: در مورد قدرت مطلقه و مالکیت حقیقی منحصر به فرد الهی، جای هیچ بحث و شبهه ای نیست، امّا محلّ کلام در جواز و صحت عقلی تمام افعال متصوّر در اذهان است که بر این اساس، آیا خداوند می تواند انسانی را خلق کند و به او نفس لطیف اعطا نماید، سپس او را به اشدّ مجازات و شکنجه ها برساند؟

طرفداران حسن و قبح عقلی معتقدند که فعل قبیح، قبیح است... .

8 - عقاب، ظهور اسمای الهی

عرفای اسلام با عنایت به اینکه دارای مشرب وحدت وجودی هستند، معتقدند که وجود، واحد است و آن هم منحصر در ذات واجب الوجود می باشد و بقیه اشیا در حقیقت، نمود و تجلّی وجود حق اند. و لذا معتقدند که هر چه در دایره عالم ماده تحقق می یابد سراسر مظهر ماهیت و حقایق عوالم غیبیه و ظهور مقام واحدیت است.

پاسخ: اصل ایراد و شبهه در وجه علت ظهور اسمائی همچون دیان، قاهر و شدید الانتقام است.

9 - عقاب، مایه تصفیه و تطهیر نفس

برخی از عرفا انگیزه عقاب را پالایش و تصفیه نفس از آلودگی های معاصی ذکر کرده اند، تا انسان بتواند خود را به مقام رفیع ربوبی برساند.

قیصری در این باره می گوید: «عذاب موقت جهنم هم به جهت رسیدن اهل آن به کمالات مقدور خودشان است. پس عذاب متضمّن بهترین الطاف الهی است».(494)

از میان متکلمان، ابن قیم همین رأی را دارد. او می گوید: «خداوند به منظور تشفّی، گناه کار را کیفر نمی دهد بلکه به جهت پاک و طاهر شدن و

نیز به منظور شمول رحمت، وی را عذاب می کند. پس عذاب، مصلحت و لطف خداوند در حق گناه کار است، اگرچه وی متحمّل بدترین عذاب ها گردد».(495)

پاسخ: اولاً: آیا برای محو شدن آثار گناه و تطهیر، چیز دیگری همچون شفاعت و عفوالهی کافی نیست؟ چرا خداوند برای تطهیر نفس راه عذاب را انتخاب کرده است؟

ثانیاً: در مورد کفار، بهشتی متصور نیست تا گفته شود عقاب آن ها مقدمه رسیدن به کمالات بعدی است.

ثالثاً: ممکن است شخص گناه کار بگوید: ما از خیر نعم الهی می گذریم تا خود را از مجازات غیر قابل تحمّل نجات دهیم!

علامه تهرانی رحمه الله می فرماید: «در مورد عذاب های قیامت به چه دلیلی بگوییم که

برای تطهیر و تزکیه است؟... صرف ورود به جهنم و مخلّد بودن در آن، به هیچ دلیلی نمی توان آن را علت تطهیر و تزکیه دانست».(496)

10 - کیفر، مقتضای تجسم عمل

برخی معتقدند که عقاب مقتضای تکوینی عمل غیر صالح است.

محمد غزالی می گوید: «کیفرهای اخروی از ذات نفس و قلب انسان به وجود می آید. در حقیقت کیفرها صفات رذیله انسان در دنیاست که با وی قرین است. پس بی تردید دوزخ در باطن انسان وجود دارد و باید آن را با علم و معرفت دریافت».(497)

وی در جایی دیگر می گوید: «سؤال از این که چرا معصیت منجرّ به عقاب می شود مانند سؤال از هلاکت حیوان بر اثر خوردن سمّ است و این که چرا سمّ موجب هلاکت حیوان می شود؟»(498)

شیخ اشراق می گوید: «کیفرهای اخروی به سبب ملکات رذیله و هیئات ظلمانی در نفس است و ارتباطی به منتقم خارجی ندارد».(499)

صدرالمتألهین می گوید: «بی تردید، ثواب و عقاب آخرت به سبب نفس اعمال حسنه و سیئه است و نه به سبب چیز دیگر».(500)

حکیم سبزواری می گوید: «اصل عذاب از سوء غرض خارجی نیست، بلکه لازمه فعل خود شخص است».(501)

شیخ محمد عبده می گوید: «جزای قیامت اثر طبیعی عمل است، به این معنا که اعمال در نفس انسان تأثیر می گذارد...».(502)

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «مجازات های جهان دیگر رابطه تکوینی قوی تری با گناهان دارند، رابطه عمل و جزا در آخرت، نه مانند نوع اول قراردادی است و نه مانند نوع دوم از نوع رابطه علّی و معلولی، بلکه از آن هم یک درجه بالاتر است. در اینجا رابطه عینیت و اتحاد حکم فرما است».(503)

این نظریه با ظاهر قرآن و حدیث نیز سازگاری دارد:

خداوند متعال می فرماید: { لا تَعْتَذِرُوا الْیوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ (504)

«امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید.»

و نیز می فرماید: { فَمَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیراً یرَهُ * وَمَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یرَهُ ؛(505) «پس هر کس هم وزن ذرّه ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذرّه ای کار بد کرده آن را می بیند.»

و می فرماید: { الْیوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ ؛(506) «امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده پاداش آن را می بیند.»

و می فرماید: { وَلا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛(507) «و جز آنچه را عمل می کنید جزا داده نمی شوید.»

و می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ یأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیتامی ظُلْماً إِنَّما یأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً }؛(508) «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، [در حقیقت تنها آتش می خورند.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «موقعی که میت به قبر گذاشته می شود، شخصی مقابل او مجسّم می شود و وقتی میت از هویت او سؤال می کند او می گوید: «کنت عملک فبقیت معک»؛(509) «من عمل و رفتار تو بودم لذا همراه تو باقی خواهم ماند.»

امام سجادعلیه السلام می فرماید: «و صارت الاعمال قلائد فی الاعناق»؛(510) «اعمال زنجیرهای عذاب در گردن گناهکاران می گردد.»

اسلام و فلسفه آفرینش کافر

اسلام و فلسفه آفرینش کافر

فلسفه آفرینش عالم امکان، از معمّاهای تاریک و ناگشودگی تاریخ دانش بشری است که ذهن های غوّاص و ناآرام ارباب خرد و معرفت را به سوی خود معطوف کرده است. بشر امروز هر چه بیشتر در حلّ و گشودن گره آن کوشش می کند به همان اندازه به حلقات گم شده ای برخورد می کند. ما در این مبحث به یکی از مصادیق آن یعنی «آفرینش کافر» می پردازیم و به این سؤال پاسخ می دهیم که چرا خداوند حکیم

و رئوف با وجود این که عالم مطلق به سرنوشت قطعی کافر یعنی عذاب ابدی اوست، چنین انسان نگون بختی را آفریده است؟ آیا این نوع خلقت با صفت «حکمت و رأفت الهی» سازگاری دارد؟

اینک به بررسی این سؤال می پردازیم.

بررسی دیدگاه ها

بررسی دیدگاه ها

ابتدا به نقل آرای مختلف و پاسخ هایی که به این سؤال داده شده می پردازیم و در نهایت رأی خود را مطرح خواهیم کرد.

1 - انکار لزوم غرض و غایت در افعال الهی

متکلمان اشاعره با توجه به مبنایی که در رابطه با انکار وجود و لزوم اغراض و غایات در افعال الهی دارند، و با تمسّک به آیه شریفه: { لا یسْئَلُ عَمّا یفْعَلُ وَهُمْ یسْئَلُونَ ؛(511) «هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی آن ها مورد بازخواست واقع می شوند.»

و همچنین با تمسّک به دلیل ظاهر عقلی که وجود غایت برای فاعل، روایت گر نیاز به آن است، می خواهند شبهه آفرینش کافر را بدین وسیله حلّ و فصل کنند و از استدلال عقلی پیش نتیجه بگیرند که سؤال از غایت و غرض آفرینش کافر از سوی ذات باری تعالی سؤال عبث و بیهوده است؛ برای این که خداوند که واجد تمام صفات کمالیه و جمالیه و غنی مطلق است، نیازی به غایت ندارد تا به خاطر آن فعلی را ایجاد کند.

وقتی سخن از غایتمندی افعال الهی در میان است، مقصود ما مشابهت آن با افعال انسان ها نیست؛ زیرا در افعال ما دست کم دو خصوصیت وجود دارد: نخست این که غایت فعل در جهت رفع نیازها و کمبودهای فاعل است و فاعل از طریق انجام فعل استکمال می یابد.

خصوصیت دوم آن است که تصور غایت قبل از انجام فعل، در انجام آن تأثیر می گذارد و فاعل را بر ارتکاب فعل برمی انگیزاند. ولی این دو ویژگی یاد شده به هیچ وجه در فعل خداوند وجود ندارد؛ زیرا:

اولاً: غایت افعال خداوند رسیدن به کمال نیست؛ زیرا فاعل یعنی ذات مقدس الهی کامل مطلق است و نقصی ندارد تا بخواهد

از طریق فعل خود آن را برطرف کند، بلکه غایت افعال الهی به مخلوقات او بازمی گردد و در جهت استکمال مخلوقات او است.

ثانیاً: چنین نیست که تصوّر غایت فعل، سبب انجام آن گردد؛ زیرا علم خداوند از سنخ علم حصولی که ملازم با تصور مفاهیم باشد نیست، بلکه ذات الهی به گونه ای است که به دلیل کمال مطلق خود مقتضی رساندن مخلوقات خود به کمال مطلوب آن ها می باشد.

بدین ترتیب، مقصود ما از غایتمند بودن فعل خداوند این است که فعل او مشتمل بر مصالح و منافعی است که به مخلوقات او بازمی گردد و چنین نیست که ترک و انجام آن، به لحاظ منافع آفریدگار او علی السویه باشد.

از این رو، غایت در افعال الهی، غایت افعالِ فعل است نه غایت فاعل؛ زیرا ذات خداوند کامل مطلق و غنی است و هیچ غایتی برای او متصوّر نیست.

متکلمین در استدلال بر هدف دار بودن افعال الهی گفته اند: فعلی که فاقد غایت باشد، عبث و لغو است و انجام فعل عبث عقلاً قبیح می باشد. و از آنجا که (بر اساس حسن و قبح عقلی) ارتکاب کار قبیح از سوی خداوند محال است، ممکن نیست افعال او نیز عبث باشد. در نتیجه: تمام افعال الهی غایتمند و دارای غرض است.

2 - انکار حسن و قبح عقلی

دومین دلیل اشاعره برای توجیه خلقت کافر «انکار حسن و قبح عقلی» است. آنان می خواهند با این اصل قدیمی خودشان، قدرت ادراک عقل را مخصوصاً در رابطه با افعال الهی به کلّی منکر شوند و نتیجه بگیرند که عقل توان ادراک حسن و قبح افعال خدا را ندارد.

و به عبارت دیگر: در مکتب اشاعره نه تنها عقل حق قضاوت و

ادراک حسن و قبح عقلی را ندارد، بلکه یگانه ملاک و پارامتر تشخیص حسن و قبح در عالم فقط تحسین و تقبیح شارع است.

نقد: ادراک حسن و قبح عقلی برای ارباب خرد واضح است، و بس است این که بدانیم در صورت سدّ باب عقل و انکار ادراک حسن و قبح آن، تمام معرفت های دینی از ریزترین احکام دین گرفته تا اثبات نبوّت و صدق مدّعی آن زیر سؤال می رود.

3 - انکار علم خدا به جزئیات

بحث علم خداوند یکی از معضل ترین مباحث کلام و فلسفه است که در این باره نظریات مختلف و متضادی مطرح شده است. یکی از این نظریات، نظریه برخی از متکلمان است که منکر تعلّق علم الهی به جزئیاتند. به این معنا که خداوند به نحو کلّی، قبل از آفرینش انسان ها به مؤمنان و کافران آن، علم داشته است، امّا این که مثلاً زید مؤمن و عمرو کافر خواهد شد، فاقد این علم تفصیلی بوده است. ره آورد چنین استنتاجی از علم خداوند در مسأله «کافر» این است که چون خداوند علم تفصیلی به انسان های کافر نداشته است لذا سؤال از غایت خلق کافر اصلاً متوجه او نمی شود.

فخر رازی این نظریه را به هشام بن حکم نسبت داده است که صحّت آن محلّ تأمّل است.(512)

نقد: این نظریه و مبنا از جهاتی قابل خدشه است:

اولاً: این نظریه از سوی بزرگان فلاسفه؛ همانند صدرالمتألهین، ایرادات غیر قابل دفاعی وارد شده، به نحوی که آن را میان محققین فاقد اعتبار کرده است.

ثانیاً: بر فرض پذیرش این نظریه و مبنا، باز نمی تواند از اشکال آفرینش کافر پاسخ دهد؛ زیرا اشکال کننده می گوید: با این که خداوند علم کلّی و اجمالی به وجود انسان های کافر

در ضمن انسان های مؤمن داشته است، باز چرا دست به آفرینش اصل انسان زد تا در ضمن آن انسان ها کافر هم به وجود آید؟ !

4 - نظریه نیل به کمال

متکلّمان امامیه با انکار صدور فعل عبث و بدون غایت از خداوند، معتقد به لزوم وجود حکمت و غایت در افعال خداوند هستند. و چون کافر هم زیر مجموعه همین قاعده قرار دارد، لذا خداوند حتماً از آفرینش او هدف و غایتی داشته است و آن هم نیل انسان مؤمن و کافر به سعادت و کمال ابدی است. امّا این که کافر به جای نیل به آن، از دوزخ و کیفر ابدی سردر می آورد، این مشکلی است که خودش آن را ایجاد کرده است و در این مورد کسی جز خودش را نباید ملامت و سرزنش کند.

به عبارت دیگر، خداوند کافر را کافر خلق نکرده است تا ایراد متوجّه دستگاه خلقت او شود، بلکه این خود انسان است که خود را کافر و ملحد می کند.

آقا جمال الدین خوانساری می فرماید: «اعتراض کافر به این که چرا (خدایا) مرا خلق کردی، معقول نیست؛ زیرا که از جانب خداوند، خلق او به غیر احسان به او چیزی نیست و گرفتاری او به عقاب، از راه سوء اختیار او است با وجود قدرت او بر خلاف».(513)

نقد: از مطالب گذشته ضعف این استدلال نیز روشن می شود؛ زیرا که بحث و ایراد در اصل عذاب و کیفر کافر نیست که متکلمان به توجیه آن پرداخته اند. و همچنین محلّ بحث در اصل خلقت و وجود کافر نیست که گفته شود خداوند کافر را کافر نیافریده است، بلکه تمام کلام و بحث در آفرینش کافری است که منجرّ به کفر و در

نتیجه عقاب ابدی او می شود.

5 - نظریه جهل به غایت

متکلمان امامیه دلیل دیگری برای توجیه شبهه کافر و مطلق شرور در عالم ذکر کرده اند و با صفت حکمت خداوند استفاده می کنند که از شخص حکیم که غنی و عالم مطلق است هیچ فعل قبیحی صادر نمی شود، و چون فعل عبث و بدون غایت هم یکی از مصادیق فعل قبیح است، لذا تمام افعال الهی معلّل به اغراض و مصالحی است، ولو این که عقل ما آن ها را کشف نکند. امّا عدم شناخت غایت به هیچ وجه دلالت بر فقدان آن نمی کند.

حمصی رازی در این باره می گوید: «هذا التکلیف من فعل حکیم فلابدّ من أن یکون فیه وجه حکمه و غرض صحیح، فلایکون عبثاً، و هذا القدر یکفینا علی طرق الجمله»؛(514) «این تکلیف از فعل حکیم باید در آن جهت حکمت و غرض صحیحی داشته باشد، پس نمی تواند عبث و بیهوده باشد. و این مقدار ما را به طور کلّی کفایت می کند.»

نقد: این استدلال از جهاتی قابل تأمل است:

الف) این استدلال عقلی نیست، بلکه صرف قیاس غایب به شاهد است؛ یعنی چون ما همه فاعل های مادی مختار را همیشه با لزوم غایت تصور و مشاهده کردیم، استنباط می کنیم که خداوند نیز به طور حتم غایتی دارد؛ در حالی که فاعلیت واجب الوجود فراتر از این اغراض و غایات است.

ب) گرچه اصل خلقت کافر را می توان با این دلیل توجیه کرد، امّا سؤال از اصل خلقت وی نیست، بلکه سؤال متوجّه آفرینش کافر با ضمیمه کردن علم ازلی الهی به هلاکت ابدی وی می باشد، به این بیان که چرا خداوند انسان کافری را خلق کرد که با اختیار و علیت خود، هلاکت

و عذاب ابدی را برای خودش مهیا و فراهم کند؟

به دیگر سخن، اصل ایراد متوجه خود فعل خداوند فی نفسه نیست که دلیل فوق از متکلمان ناظر به آن باشد، بلکه شبهه به این نحو مطرح است که چرا خداوند موجودی را خلق کرده است که آن متضمّن شرّ و قبح است؟

6 - عدم وجود غایت در افعال الهی

فلاسفه با انکار تحقق غایت و غرض در افعال الهی که مستلزم استکمال فاعل با فعل است، خواسته اند از شبهه مطلق شرور عالم ماده پاسخ دهند، با این توضیح که: چون خداوند غنی مطلق است کوچک ترین نیازی به غیر خود ندارد، و لذا هر فعلی را هم که انجام می دهد از این لحاظ غرضی هم ندارد. و به اصطلاح حکما فاعلیت الهی، فاعلیت بالقصد نیست بلکه فاعلیت او فاعلیت بالعنایه و بالتّجلی است که در آن غرضی جز ذاتش وجود ندارد. امّا در عین حال حکما معتقدند که افعال الهی فاقد منافع و مصالح هم نیست، فوایدی که به صورت لوازم افعال الهی تحقق پیدا می کنند.

علامه طباطبایی رحمه الله در تقریر این دلیل فلاسفه می گوید: «هر فاعلی غیر از خداوند، وقتی سؤال از هدف فعلش شود منظور و مراد این است که فعل فاعل با در نظر گرفتن غرض و تصوری که در ذهن فاعل است بر عالم خارج تطبیق شود. همچنین اشاره شود به داعی و مصلحتی که موجب اراده فعل شده است. امّا این نحو سؤال از ذات باری تعالی ناممکن است؛ زیرا در این فرض فعل فاعل و عالم خارجی مغایر هم نیستند تا یکی بر دیگری منطبق شود، بلکه اینجا هر دو متّحد است؛ یعنی فعل خداوند همان نظام

هستی و نظام هستی همان فعل او است، و لذا سؤال از غایت فعل در افعال الهی نامعقول است».(515)

نقد: استدلال فلاسفه در مورد عدم احتیاج باری تعالی در صنعش به غایت و هدفی، استدلال تام و خدشه ناپذیری است، و لکن از آن استفاده نمی شود که افعال الهی فاقد هر نوع مصلحت و فایده ای است و به صورت عبث و بیهوده صادر شده اند؛ زیرا خود فلاسفه نیز تأکید دارند که صدور فعل عبث از واجب الوجود محال است. حال اگر قرار باشد افعال باری تعالی خالی از فایده و مصلحتی نباشد، سؤال می شود که خداوند با توجه به کدامین مصلحت و نفعی، انسان کافر را خلق کرده است؟

بنابراین اصل، ایراد با این نظریه فلاسفه هم به قوّت خود باقی است و آنان نیز باید در توجیه آفرینش کافر راه حلّی تبیین کنند.

7 - آفرینش کافر، ضرورت عالم ماده

برخی از فلاسفه ضمن پذیرش اصل تحقق شرور در عالم، آن را از ضروریات عالم ماده انگاشته و معتقدند که عالم ماده و انسان - که متضمن خیر کثیر است - یا نباید خلق می شد و یا اگر خلق می شد از وجود شرور که در اقلیت است چاره ای نیست. صورت اول مستلزم ترک خیر کثیر است که این سازگار با جود الهی و افاضه او نیست. علاوه بر این، ترک خیر کثیر مستلزم شرّ کثیر است. و لذا از تحقق عالم مادی و انسانی با شرور قلیل گریزی نیست. انسان های کافر ولو این که به عنوان شرور این عالم محسوب می شوند، امّا وجود آن ها برای عالم ماده ضروری است.

امّا این که کیفیت این ضرورت چگونه است، اقوال مختلفی وجود دارد. صدرالمتألهین معتقد است که اگر

همه انسان ها مؤمن بودند، آبادانی دنیا راکد می ماند و در نتیجه نظام عالم مختل می شد.(516) او به فرعون و دجّال و شیطان و کفّار به عنوان مثال و لازمه توسعه و پیشرفت مادی دنیا اشاره می کند و برای تأیید مدّعای خویش به حدیث قدسی ذیل تمسّک می نماید که خداوند فرمود: «انّی جعلت معصیه آدم سبب عماره الدنیا»؛(517) «همانا من معصیت آدم را سبب آبادانی دنیا قرار دادم.»

محقق لاهیجی ضمن اعتراف به شر بودن عذاب جاودانه کافر می گوید: «خلود عقاب از جمله شرور قلیله است که از لوازم خیرات کثیره می باشد».(518)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر خود در ارتباط با آفرینش کافر مطلبی دارد که خلاصه آن این چنین است:

الف) عالم طبیعت و انسان ها با یکدیگر ارتباط داشته و تأثیر متقابل دارند.

ب) برخی از انسان ها به کمال و سعادت نایل می شوند.

ج) سعادت انسان ها مقصود بالذات و سقوط کفّار مقصود بالعرض است.

د) خسران کافر به توسط سعادت انسان های مؤمن جبران می شود.

ه) علم ازلی خداوند به هلاکت ابدی کفّار منجر نمی شود که خداوند مراد اصلی خود را مختل کند.(519)

استاد جوادی آملی می گوید: «در ترک خیر غالب برای پرهیز از شرّ مغلوب همان محذور ترجیح مرجوح بر راجح است که خود نیز شرّ غالب را دربردارد؛ زیرا چیزی که خیرش فراوان است و شرّش اندک، اگر وجود پیدا نکند خیر بی شماری فوت خواهد شد، و همچنین زوال خیر فراوان، شرّ بی شمار می باشد».(520)

8 - وجود کافر لازمه آفرینش انسان

برخی می گویند: لازمه خلقت انسان، آفرینش انسان مؤمن و کافر است. به این بیان که خداوند یا باید اصلاً انسانی را خلق نمی کرد و یا انسانی را خلق می کرد که لازمه آن وجود انسان مؤمن و کافر

است، و این لازمه هم، لازمه تکوینی جریان اصل علّیت در عالم است. مثلاً اصل علیت حکم می کند در صورت وجود شرایط و فقدان موانع از والدین، نوزادی به دنیا بیاید. این نوزاد هم با توجه به وجود علل کفر و یا ایمان، بعد از رشد، کافر و یا مؤمن خواهد شد. و باز چه بسا از والدین کافری، انسان مؤمنی متولّد خواهد شد و بالعکس.

پس لازمه اصل علّیت، اختلاف انسان ها از حیث ایمان و کفر است. امّا این که خداوند از خلقت نوزادی که می داند کافر خواهد شد امتناع ورزد و در اجزای اولیه تشکیل نطفه او دخل و تصرّف نماید، این نقض اصل علّیت است که قوام عالم طبیعت بر آن استوار می باشد. وانگهی چه بسا از انسان کافری، انسان های مؤمن و اسوه ای متولّد شوند که در صورت تصرف تکوینی خداوند در خلقت کافر، زمینه به وجود آمدن چنین انسان هایی از بین خواهد رفت.

9 - کفر، لازمه اصل اختیار

گفته شده: اگر ما انسان ها به آزادی و اختیار بهای لازم را می دهیم باید پیامدهای چنین نعمتی را هم بپذیریم. یکی از پیامدهای مهم این اختیار، انتخاب فسق و گناه برای مؤمن و انتخاب کفر و الحاد برای کافر است که موجب عقاب دائمی می گردد. نتیجه این که: اعتراض بر آفرینش کافر، به اعتراض به اصل مختار و آزاد بودن انسان بازمی گردد که چرا خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده است؟!

فقه

اسلام و جهاد

اسلام و جهاد

یکی از موضوعاتی که در اسلام از مسائل اساسی است و از ناحیه مخالفان و دشمنان اسلام مورد هجوم و مخالفت قرار گرفته، موضوع جهاد است. آنان جهاد را از مصادیق خشونت در دین اسلام دانسته و بدین جهت مسلمانان را خشونت طلب و تروریسم معرفی کرده اند. لذا جا دارد این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم.

مفهوم جهاد ابتدایی

مقصود از جهاد ابتدایی که با شرایط خاص از جمله حضور امام معصوم مشروعیت پیدا می کند - بر خلاف ظاهر عبارت - جنگی نیست که مسلمانان آغاز کننده آن باشند، بلکه منظور جنگی است که به دلایلی، غیر از تهاجم فیزیکی دشمن تحقق می یابد. این جنگ که در برابر دشمن خارجی انجام می گیرد، خود به دو شاخه تقسیم می شود:

1 - جهاد «آزادی بخش» با استضعاف گران و به منظور حمایت از مستضعفان و ملت های تحت ستم و استبداد.

2 - جهاد «دعوت» با مشرکان و کافران به جهت فراهم ساختن زمینه های بسط توحید و رفع موانع از سر راه آن و نیز تأمین امنیت مسلمانان؛ زیرا شرک و بی دینی با فطرت اصیل و عقل تمام عقلای عالم ناسازگاری دارد. این نوع جهاد ابتدایی شامل بت پرستان و برخی از اهل کتاب نیز می شود.

در مورد اوّل خداوند سبحان می فرماید: { فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ؛(521) «اما وقتی ماه های حرام پایان گرفت مشرکان را هر جا که یافتید به قتل برسانید، و آن ها را اسیر سازید و محاصره کنید و در کمین گاه بر سر راه آنان بنشینید. پس هر گاه توبه

کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آن ها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

و در مورد دوم، خداوند متعال می فرماید: {قاتِلُوا الَّذِینَ لایؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْیوْمِ الْآخِرِ وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یعْطُوا الْجِزْیةَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(522) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خداوند و نه روز جزا ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده اند، حرام می شمرند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

جهاد ابتدایی تهاجم و تحمیل عقیده نیست. آنچه مذموم است تجاوز است، ولی هر جنگی از طرف هر کسی تجاوز نیست. جهاد ابتدایی دعوت برای آزادسازی اندیشه و تفکّر و در جهت انتخاب عقیده حق می باشد نه تحمیل عقیده. این واقعیت را در تمام جنگ های صدر اسلام که به پیروزی مسلمانان انجامید می توان یافت. در هیچ جنگی دیده نشده که مسلمانان غالب، مردم را به پذیرش اسلام مجبور کنند، بلکه مردم را از چنگال طاغوت ها آزاد کرده اند تا خود آزادانه فکر کرده و تصمیم بگیرند. و مردم نیز وقتی حقیقت پیام اسلام را دریافتند، خودشان اسلام را انتخاب کردند.

سازگاری جهاد با رأفت اسلامی

برخی می گویند: جهاد ابتدایی و دفاعی با رأفت اسلامی سازگاری ندارد، ولی با توجه به اهداف جهاد اسلامی مشاهده می کنیم که هیچ یک از اهداف غیر انسانی که موجب پیدایش جنگ های خانمان سوز فراوانی در طول تاریخ شده است؛ از قبیل منافع مادی و اقتصادی، حبّ جاه و برتری طلبی، کشور گشایی و قهرمان

خواهی و دعواهای شخصی و غیره، در اهداف جنگ و جهاد اسلامی دیده نمی شود، بلکه اهداف عالی و انسانی مورد نظر است که طبعاً جنگ را از ناحیه دولت اسلامی از غارت و وحشی گری و خانمان سوزی و در یک کلام هلاکت نسل و خشونت دور می سازد. و از این جهت جایی برای انتقاد باقی نمی گذارد. مضافاً بر این که از شرایط اولیه لزوم و جواز جهاد ابتدایی و دفاعی این است که ابتدا کفّار و متجاوزان و ظالمان را به اسلام و دستورات دین دعوت کنند و در واقع اتمام حجت نمایند. و در صورتی که اتمام حجت شد و باز هم عناد ورزیدند و دعوت را نپذیرفتند، نوبت به قتال و مبارزه می رسد؛ زیرا اسلام دین رأفت و مهربانی است و اگر کسی از این رأفت سوء استفاده کرد، راه برخورد انتخاب می شود.

جهاد و آزادی انتخاب عقیده

گاهی اشکال می شود که اگر نظر اسلام بر آزادی انتخاب عقیده است پس جهاد چه معنایی دارد؟ جهادی که نتیجه آن به زور وارد کردن مردم به اسلام و اعتقاد به عقیده است. و به همین جهت است که برخی آیه: { لا إِكْراهَ فِی الدِّینِ را منسوخ به آیات جهاد می دانند.

ولی حق مطلب آن است که جهاد به جهت دفاع از انسان و آزادی عقیده تشریع شده است، وگرنه هرگز جنگ و جهاد مطلوبیت ذاتی و ارزش اصلی ندارد، مگر آن که در راه خدا باشد؛ جهادی که زمینه ساز تکامل و سعادت است. فلسفه جهاد، رسیدن به خدا و تصحیح عقیده است. و لذا در روایتی از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: «... لولا ذکر اللّٰه لم یؤمر

بالقتال»؛(523) «اگر یاد خدا نبود هرگز امر به جهاد نمی شد.»

معلوم است که منظور از «ذکر خدا» تنها لقلقه زبان نیست، بلکه مقصود اعتقاد قلبی و رسیدن به فلسفه جنگ و ایمان به مبدأ و معاد است.

لذا خداوند متعال می فرماید: { وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یقاتِلُونَکُمْ... }؛ (524) «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید...».

در این آیه و آیات بسیار دیگر، امر به قتال در راه خدا و دین می کند. و لذا در آیه ای دیگر چنین می فرماید: { الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ }؛ (525) «همان کسانی که هر گاه در روی زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و پایان همه کارها از آنِ خداوند است.»

فلسفه جهاد رفع ظلم و باز کردن راه و زمینه برای انسان هاست تا آزادانه بیندیشند. جهاد در حقیقت دفاع از انسان و آزادی عقیده است. دفاع از دینی که فطرت بشری آن را می خواهد. جهاد متکفّل تحقق سعادت حقیقی برای هر بشری است. حکومت اسلام مانع وجود ادیان دیگر در بلاد خود نیست؛ بلکه از آن ها ضمن عقود و معاهداتی دفاع می کند.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «خداوند در آیه { وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ جهاد را فرض و واجب کرده است، ولی در این آیه و آیات دیگر آن را مقید به { فِی سَبِیلِ اللَّهِ }کرده است تا در ذهن انسان و خیال او خطور نکند که این وظیفه دینی مهم تنها به جهت ایجاد سلطه دنیوی خشک و توسعه

مملکت صوری است، آن گونه که امروزه می گویند... بلکه جهاد به جهت توسعه سلطه دینی است که صلاح مردم در آخرت و دنیا در آن است». (526)

شهید صدررحمه الله می فرماید: «داعیان اسلامی قبل از هر اقدامی، رسالت اسلامی خود را معرفی می کنند، و تعلیمات آن را با حجج و براهین تقویت می نمایند. و در صورتی که حجت بر دشمنان تمام شد، دیگر جای مناقشه ای باقی نمی ماند ولی در عین حال مشاهده کردند که عده ای درصدد مقابله با نور هستند... در این صورت است که راهی در مقابل خود جز جهاد مسلّحانه نمی بینند».(527)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بعثنی رسول اللَّه الی الیمن و قال لی: یا علی! لاتقاتلنّ احداً حتی تدعوه، و أیم اللَّه لان یهدی اللَّه علی یدیک رجلاً خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس و غربت...»؛(528) «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا به یمن فرستاد و به من فرمود: ای علی! هرگز با کسی جنگ نکن مگر آن که او را به اسلام دعوت کنی. به خدا سوگند که اگر یک نفر به دست تو هدایت یابد برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع کرده و غروب کند بهتر است...».

اسلام دین ظرفیت دادن و تربیت است. و به همین جهت است که رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از هر اقدامی، افرادی را به مناطق مختلف می فرستاد تا ابتدا مردم را به دین فطرت دعوت کنند. عبداللَّه بن حذافه سهمی را به ایران، و حاطب بن ابی بلتعه را به مصر، عمرو بن عاص را به عمان، حذیفه بن یمان را به هند، و... فرستاد تا مردم را به اسلام که

دین فطرت است دعوت نمایند.

مبنای جهاد

مسأله جنگ و جهاد به جهت پیشبرد اهداف اسلام و دین و برداشتن موانعی که بر سر راه آن پدیدار می شود از مسایلی است که مبنایی اساسی دارد و آن این که ما قایل به وحدت حقّ و حقیقت باشیم یا تعدّد آن. و به تعبیری دیگر: ما پلورالیستی فکر کنیم یا وحدتی باشیم. اگر ما معتقدیم که حقّ یک محور دارد و ممکن الوصول نیز هست و دو طرف دعوا نمی توانند بر حقّ باشند - که این عقیده را قبلاً به اثبات رساندیم -، در نتیجه اولیای الهی و در رأس آن ها انبیا باید مردم را به سوی حقّ از هر راه ممکن دعوت کنند و هرگونه موانعی را که در پیشرفت آن پدید آمده نیز برطرف سازند.

تحلیلی از آیات جهاد

برخی مخالف نظریه پلورالیسم رفتاری بوده و آن را با آیات جهاد مخالف می دانند؛ خصوصاً آیاتی که درباره قتال و جهاد با اهل کتاب است.

خداوند متعال می فرماید: { قاتِلُوا الَّذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْیوْمِ الْآخِرِ وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یعْطُوا الْجِزْیةَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(529) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

این آیه مربوط به اهل کتاب است و دو نوع تفسیر درباره آن شده است:

1 - مقصود این است که هر کس اهل کتاب است، مثلاً یهودی یا مسیحی است، او به

خدا و پیامبر و حلال و حرام و دین حق ایمان ندارد، گرچه مدعی آن باشد؛ زیرا آنان از آن جهت که درباره مسیح مثلاً معتقد به الوهیت او بوده یا قائل به تثلیثند، لذا به خدا ایمان واقعی ندارند. و یا یهود که عزیر را پسر خدا می دانند ایمان حقیقی ندارند، و در نتیجه قرآن ایمان غیر مسلمانان به خدا و معاد را به رسمیت نمی شناسد و لذا جنگ و قتال با آنان را مطرح می کند.

2 - برخی دیگر از مفسرین می گویند: مقصود از آیه فوق این است که مسلمانان با اهل کتابی بجنگند که اسمشان اهل کتاب است ولی ایمان به خدا و قیامت نداشته و هیچ حرمتی برای خداوند و شریعت او حتی آنچه در دین خودشان آمده قائل نیستند.

مطلق و مقید در آیات جهاد

مطلق و مقید در آیات جهاد

در قرآن کریم آیات متعددی درباره جهاد به صورت مطلق و به تعبیر دیگر ابتدایی وارد شده است، که از آن جمله آیاتی است که قبلاً به آن اشاره شد. و نیز آیات دیگری به این مضمون وارد شده است؛ از قبیل:

{ یا أَیهَا النَّبِی جاهِدِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیهِمْ ؛(530) «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آن ها سخت بگیر.»

{ وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ للَّهِ ِ }؛(531) «و با آن ها پیکار کنید، تا فتنه [شرک و سلب آزادی برچیده شود و تمام دین از آن خداست.»

{ وَما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ ؛(532) «چرا در راه خدا، و] در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران]تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ !»

ولی در مقابل، آیات فراوانی وجود

دارد که آیات مطلق را تقیید می کند و مختص به مواردی می کند که به یک معنای جامع جنبه دفاعی دارد. این نتیجه و جمع را به کمک آیاتی می توان به دست آورد.

الف) آیات جنگ دفاعی

برخی آیات اجازه جنگ را به جهت دفاع از خود داده است؛ از قبیل:

{ أُذِنَ لِلَّذِینَ یقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ * الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ؛(533) «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آن ها تواناست. همان ها که از خانه و شهر خود به ناحق رانده شدند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست.»

{ وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یقاتِلُونَکُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ ؛(534) «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید، و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست نمی دارد.»

{ وَقاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً }؛(535) «و با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آن ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند.»

ب) آیات صلح و سازش

آیاتی نیز وجود دارد که دلالت بر دعوت به مصالحه و سازش با کفّار دارد؛ از قبیل:

{ وَالصُّلْحُ خَیرٌ }؛(536) «و آشتی بهتر است.»

{ یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً }؛(537) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآیید.»

{ فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یقاتِلُوکُمْ وَأَلْقَوْا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیهِمْ سَبِیلاً }؛(538) «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار

ننمودند[بلکه پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آن ها شوید.»

{ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ؛(539) «و اگر تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز در صلح درآی، و بر خدا توکّل کن.»

ج) آیات نفی اکراه از دین

{ لا إِكْراهَ فِى الدِّينِ قَدْ تَبَينَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَى ّ }؛(540) «در قبول دین اکراهی نیست [زیرا]راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.»

{ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيكْفُرْ }؛(541) «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان ! هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر شود.»

{ وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِى الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حَتّى يكُونُوا مُؤْمِنِينَ ؛(542) «و اگر پروردگار تو می خواست تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی [به اجبار] ایمان می آوردند. آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند [ایمان اجباری چه سودی دارد؟]»

{ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيهِمْ مِنَ السَّماءِ آيةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ ؛(543) «اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه ای نازل می کنیم که گردن هایشان در برابر آن ها خاضع گردد.»

{ ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِى هِى أَحْسَنُ ؛(544) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت

دعوت نما، و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

با وجود این آیات می توان آیات مطلق را تقیید زده و مختص به صورت دفاع دانست. مواردی که کفار و اهل کتاب درصدد عناد با مسلمانان برآمده و با جنگ و خونریزی یا جلوگیری از گسترش اسلام درصدد مبارزه و مانع رشد اسلام برآیند.

بررسی نظریه نسخ در آیات جهاد

برخی از مفسرین معتقدند که آیات جهاد گرچه به صورت مشروط آمده و مقید به صورت جنگ و مقابله با گسترش نفوذ و اسلام است ولی این، مربوط به اوائل ظهور اسلام است، اما در اواخر بعثت که اسلام قدرتمند شد این آیات مشروط نسخ شده و با یک مهلت موقّت حکم جنگ به طور عموم با آنان صادر شده است. این آیات که در سال نهم هجری آمده تمام دستورات گذشته را یک جا نسخ کرده است!!

ولی این احتمال صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: نسخ در جایی است که یک حکمی آمده و با حکم جدید که معارض قطعی و مستقر است نفی می شود. ولی اگر یکی از آن دو قابل جمع با دیگری است مورد برای نسخ باقی نمی ماند. و در اینجا می توان آیات مقید را مقدّم داشت.

در مورد آیات سوره برائت نمی توان ادعا کرد آیاتی را که در آن سوره در مورد جهاد و قتال با مشرکین است لغو کننده و ناسخ آیاتی است که قبلاً آمده و جهاد را مشروط کرده است؛ زیرا وقتی آیات سوره برائت همه را با هم ملاحظه می کنیم به این نتیجه می رسیم که با مشرکانی باید جنگید که به هیچ اصل و اصول انسانی وفادار نبوده و یا پیمان هایی که با

آنان بسته می شود نقض می کنند.

خداوند متعال می فرماید: { كَیفَ وَإِنْ یظْهَرُوا عَلَیكُمْ لا یرْقُبُوا فِیكُمْ إِلاًّ وَلا ذِمَّةً یرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَتَأْبی قُلُوبُهُمْ ؛(545) «چگونه [پیمان مشركان ارزش دارد] در حالی كه اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می كنند و نه پیمان را؟ شما را با زبان خود خشنود می كنند ولی دل هایشان ابا دارد.»

ثانیاً: گرچه گفته شده كه هیچ عامی نیست جز آن كه تخصیص خورده است ولی همین قاعده نیز به حكم مفاد خودش تخصیص خورده و برخی از موارد ابا از تخصیص دارد. مثلاً قانون عدم ظلم از جانب خداوند تخصیص بردار نیست. قانون عدم تجاوز به یكدیگر تخصیص بردار نیست.

خداوند متعال می فرماید: { وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یقاتِلُونَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ ؛(546) «و در راه خدا، با كسانی كه با شما می جنگند، نبرد كنید و از حد تجاوز نكنید، كه خدا تعدّی كنندگان را دوست نمی دارد.» این مسأله یكی از مواردی است كه تخصیص بردار نیست.

ثالثاً: مورد نسخ در جایی است كه ثابت شود دلیل ناسخ متأخّر از دلیل منسوخ آمده است، در حالی كه مشخص نیست دلیل مطلق در آیات جهاد بعد از ادلّه مقیدات آمده تا ناسخ آن ها باشد.

فرق بین اسلام و مسیحیت

برخی می گویند: مسیحیت این افتخار را دارد كه هیچ اسمی از جنگ در آن نیست ولی ما می گوییم: اسلام این افتخار را دارد كه قانون جهاد دارد.

مسیحیت كه جهاد ندارد چون طرحی جامع برای جامعه و قانونی برای تشكیلات اجتماعی ندارد تا قانون جهاد داشته باشد. مسیحیت تنها یک سلسله نصیحت است. اسلام دینی است كه وظیفه و تعهّد خودش را این می داند

که جامعه و حکومت تشکیل بدهد. رسالتش اصلاح جهان است. چنین دینی نمی تواند بی تفاوت باشد. نمی تواند جهاد نداشته باشد، همچنان که دولت نمی تواند ارتش نداشته باشد.

وانگهی با مراجعه به تورات و انجیل پی می بریم که در آیاتی چند به جنگ و جهاد اشاره شده است. اینک به نمونه هایی در این باره اشاره می کنیم:

1) در انجیل «متّی» آمده است: «گمان نکنید که من آمده ام تا صلح را بر روی زمین بیاورم، بلکه شمشیر آورده ام.»(547)

2) در تورات آمده است: «چون به شهری نزدیک می شوی تا با اهل آن بجنگی ابتدا آنان را به صلح دعوت کن. اگر دعوت تو را به صلح پذیرفتند و آن شهر را در اختیارت گذاردند، تمام مردم آن مسخّر برای توست و همه برده تو می شوند. و اگر با تو صلح نکردند بلکه از راه جنگ وارد شدند، آنان را محاصره کن، و چون پروردگارت تو را یاری کرد و بر آن ها دست یافتی تمام مردانشان را از دم شمشیر بگذران و تمام زنان و اطفال و چارپایان و هر آنچه در شهر است، غنیمت برای توست و می توانی از آن ها که پروردگارت به تو عطا کرده استفاده کنی و این چنین انجام می دهی با شهرهای دور افتاده که از شهرهایی نیستند که امّت تو در آن قرار دارند. و امّا آن شهرهایی را که پروردگارت برای تو نصیبی در آن ها قرار داده هیچ انسانی را در آن ها باقی مگذار.»(548)

فلسفه جزیه

در آیات قرآن برای پذیرش صلح با اهل کتاب سخن از گرفتن جزیه از آنان به میان آمده است.

خداوند متعال می فرماید: { قاتِلُوا الَّذِينَ لا يؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْيوْمِ الْآخِرِ وَلا يحَرِّمُونَ ما

حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا یدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یعْطُوا الْجِزْیهَ عَنْ یدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(549) «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

جزیه چیست؟ آیا جزیه باج دادن و باج گرفتن است؟

جزیه از ماده جزا است، و جزا در لغت عرب، هم در مورد پاداش به کار برده می شود و هم در مورد کیفر. برخی گفته اند: «جزیه» لغت معرّب است نه عربی، معرّب «گزیه» است، و گزیه لغتی است فارسی، و همان مالیات سرانه ای بوده که برای اولین بار انوشیروان در ایران وضع کرد. وقتی که این لغت در میان اعراب آمد طبق قاعده معمول گاف تبدیل به جیم شد و آنان به جای گزیه گفتند «جزیه». پس جزیه مفهومش مالیات است و بدیهی است که مالیات گرفتن غیر از باج گرفتن است. خود مسلمین نیز باید مالیات بپردازند. چیزی که هست شکل مالیات اهل کتاب با مالیاتی که مسلمین می پردازند فرق می کند گرچه الآن چون از همه مالیات می گیرند، از اهل کتاب جزیه نمی گیرند.

اگر اسلام از اهل کتاب جزیه می گیرد در مقابل آن، تعهدی به آن ها می دهد که مال و جان و ناموس آن ها محفوظ گردد. و اما این که جزیه و مالیاتی خاص از آن ها گرفته می شود که غیر از مالیات عمومی اسلامی است به جهت این است که آنان نه موظّفند که مالیات های اسلامی را بپردازند و نه موظّفند که در جهادها شرکت کنند، با این که منفعت جهاد عاید حال آنان نیز می شود. پس اهل کتاب

به جای زکات و خمس، باید جزیه بدهند.

جزیه و خشونت !!

برخی می گویند: اقلیت های دینی باید حقوق یکسان و برابر با شهروندان یک دولت داشته باشند و از آنجا که جزیه نوعی تبعیض محسوب می شود لذا این حکم قابل خدشه است.

در پاسخ به این اعتراض می گوییم:

یکی از امتیازات اسلام، اعمال تساهل و تسامح نسبت به اهل کتاب است، در صورتی که حالت جنگ با مسلمانان را نداشته باشند. اسلام با قراردادی که با آنان منعقد می کند حمایت از جان و مال آنان را بر عهده می گیرد. تاریخ صدر اسلام از این نمونه ها زیاد سراغ دارد.

در مقابل چنین برخورد از طرف دولت اسلامی، وظیفه ای نیز بر دوش اهل کتاب نهفته شده است. و به تعبیری دیگر نوعی تعهد متقابل بین مسلمانان و اهل کتاب می باشد. از طرفی دیگر هزینه های مالی دولت اسلامی توسط خود مردم تأمین می گردد. این موضوع به طور بسیار آشکار در همان اوائل صدر اسلام نمود داشت. اهل کتاب که از منافع زندگی کردن در زیر چتر حمایتی دولت اسلامی استفاده می کردند وظیفه داشتند نوعی مالیات هم بدهند. چنین رابطه متقابلی را نمی توان با عناوینی؛ همچون رفتار غیرانسانی، تحقیر کننده، خشن و تبعیض آمیز تعبیر کرد.

همان طور که اهل کتاب جزیه پرداخت می کردند، خود مسلمانان نیز خمس و زکات به دولت اسلامی پرداخت می نمودند و هزینه های دولت اسلامی را تأمین می کردند. به همین دلیل است که فقهای اسلامی فرموده اند که جزیه اندازه ثابتی ندارد و هر سال بر اساس مصالح و توافق طرفین، مبلغ آن تعیین می شود.

نحوه گرفتن جزیه

برخی می گویند: نحوه گرفتن «جزیه» تحقیرآمیز است؛ زیرا قرآن کریم می فرماید: { حَتّى يعْطُوا الْجِزْيةَ عَنْ يدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ؛(550) «تا زمانی که با خضوع و تسلیم،

جزیه را به دست خود بپردازند.»

در ارتباط با معنای این آیه بحث های متعددی صورت پذیرفته که مهم ترین آن ها مربوط به معنای لغوی کلمه «ید» و «صاغرون» است.

علامه طباطبایی رحمه الله در این رابطه می فرماید: «صاغر از اسمای متضادی است که ممکن است به یک چیز ولکن به دو اعتبار اطلاق شود؛ زیرا ممکن است یک چیزی نسبت به امری کوچک باشد و نسبت به امر دیگر بزرگ. این کلمه اگر به کسر صاد و فتح غین خوانده شود به معنای کوچک و صغیر است و اگر به فتح صاد و غین خوانده شود به معنای ذلّت خواهد بود. و کلمه «صاغر» به کسی اطلاق می شود که تن به پستی داده باشد. و قرآن آن را درباره آن دسته از اهل کتاب که راضی به دادن جزیه شده اند استعمال کرده و می گوید: { حتّی یعطوا...} منظور از ذلّت ایشان قبول و تن دادن در برابر سنت اسلامی و تسلیم آن ها در برابر حکومت عادلانه جامعه اسلامی است... پس آیه شریفه ظهور دارد در این که منظور از صغار این معنای مذکور است، نه این که مسلمین و یا زمامداران اسلام به آنان توهین و بی احترامی نموده و یا آن ها را مسخره کنند؛ زیرا این معنا با وقار اسلامی سازگاری ندارد، هر چند برخی از مفسّرین، آیه را طور دیگری معنا کرده اند».(551)

کلمه «ید» در آیه فوق نیز به دو معنا استعمال شده است:

1 - به معنای «دست آدمی» آمده است. به این معنا «تا آن که جزیه را به دست خود بدهند».

2 - به معنای «قدرت و نعمت»، به این معنا، «تا آن که جزیه را از ترس قدرت شما اعطا

کنند».

با توجه به توضیحاتی که داده شد به نظر می رسد که مسأله جزیه نوعی مالیات دادن به دولت اسلامی است نه امر دیگر.

اسلام و صلح

اسلام و صلح

اسلام دین رحمت، گذشت و عفو است. اسلام دین الفت و تعاون، و دین صلح و امنیت است. اگرچه در این که کدام یک از این دو امر - جنگ یا صلح - اصل و دیگری فرع است مورد اختلاف واقع شده است. برخی با ملاحظه آیات قرآنی و احادیث و سیره عملی معصومین علیهم السلام که سخن از جنگ به میان آورده است معتقدند که اصل اوّلی، قتال و جنگ با مخالفان است. ولی در مقابل، کسانی که به آیات و روایاتی که درباره صلح و امنیت وارد شده نظر کرده اند، می گویند که اصالت با صلح و امنیت و حفظ خون است و جنگ و خونریزی امری عارضی و ثانوی است که در نتیجه ظرفیت های داخلی یا خارجی و در مواقع خاص پدید می آید.

کسی که احاطه و خبرویتی در کتاب و سنت داشته باشد پی می برد که اسلام مردم را ترغیب به جنگ نکرده و به عنوان اصل اولی آن را به رسمیت نشناخته است. همان گونه که تشریع جنگ نیز به جهت میل و رغبت در خونریزی نبوده است. و نیز نمی توان تشریع آن را به جهت سیطره بر زمین ها و مسکن ها دانست، یا این که به غنایم جنگی دست یافت، آن گونه که در تمام جنگ های صلیبی و جهانی اول و دوم این گونه بوده است.

هدف اسلام از جنگ، برداشتن موانع به جهت اعتلای اسلام و دفاع از مفاهیم اسلامی و ارزش های اخلاقی است که دشمنان دین قصد تعطیل و جلوگیری آن ها را دارند.

اگر ما

به وقایع تاریخی به طور عمیق مراجعه کنیم پی می بریم که تمام معرکه هایی که در اسلام اتفاق افتاده همگی جنبه دفاعی داشته و هدف از تشکیل آن ها جلوگیری از دشمنی واقعی یا محتمل الوقوع بوده است؛ خصوصاً جنگ هایی که در صدر اسلام و در عصر حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است. اینک به بررسی انگیزه ها و اهداف جنگ ها، آن گونه که در قرآن و روایات آمده می پردازیم.

اهداف جنگ ها

اهداف جنگ ها

اهداف جنگ ها را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

1 - دفع دشمنان

خداوند سبحان می فرماید: { وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یقاتِلُونَکُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ ؛(552) «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید، و از حدّ تجاوز نکنید که خدا تعدّی کنندگان را دوست ندارد.»

نتیجه این که قتال در اسلام، همان دفاعی است که به سبب آن، حقوق مشروع انسان ها محفوظ می ماند، و دفاع ذاتاً محدود است ولی نهی از تعدّی، مطلق می باشد، و لذا کسی که درصدد جنگ و جهاد دفاعی است باید شروطی را مراعات نماید مثل این که قبل از دعوت به حقّ، جنگ نکند. و او شروع کننده به آن نباشد. و زنان و فرزندان را به قتل نرساند و به دنبال دشمن تا آخر نرود... .(553)

در آیه دیگر می خوانیم: { أُذِنَ لِلَّذِینَ یقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ * الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یقُولُوا رَبُّنَا اللَّه... }؛(554) «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آن ها تواناست. همان ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست !»

2 - دفاع از مستضعفان و یاری مظلومان

خداوند متعال می فرماید: { وَما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذِینَ یقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً }؛(555) «چرا در راه خدا، و[در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر [مکه

که اهلش ستمگرند، بیرون ببر، و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده. و از جانب خود یار و یاوری برای ما تعیین فرما.»

و نیز می فرماید: { ... وَالَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایتِهِمْ مِنْ شَیءٍ حَتّی یهاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیکُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلی قَوْمٍ بَینَکُمْ وَبَینَهُمْ مِیثاقٌ وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ}؛(556) «و آن ها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ گونه ولایت [= دوستی و تعهدی در برابر آن ها ندارید تا هجرت کنند، و[آن ها] اگر در [حفظ]دین [خود] از شما یاری طلبند بر شماست که آن ها را یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آن ها، پیمان [ترک مخاصمه است و خداوند به آنچه عمل می کنید، بیناست.»

3 - جنگ با پیمان شکنان

خداوند متعال می فرماید: { أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا أَیمانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ }؛(557) «آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی کنید؟ ! در حالی که آن ها نخستین بار [پیکار با شما را]آغاز کردند.»

در این که مقصود از قومی که پیمان شکن بودند کیست، اختلاف است:

برخی می گویند: مقصود از آنان یهودند که در جنگ احزاب پیمان شکنی کرده و قصد کردند که پیامبرصلی الله علیه وآله را از مدینه خارج کنند، آن گونه که مشرکان او را از مکه اخراج نمودند.

و برخی نیز معتقدند که اینان مشرکان قریش و اهالی مکه بودند که ابتدا به نقض پیمان کردند...(558)

4 - پیشگیری از فتنه

خداوند متعال می فرماید: { وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیکُونَ الدِّینُ للَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاَّ عَلَی الظّالِمِینَ ؛(559) «و با آن ها پیکار کنید تا فتنه [و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم باقی نماند، و دین، مخصوص خدا گردد، پس اگر [از روش نادرست خود]دست برداشتند، [مزاحم آن ها نشوید؛ زیرا] تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.»

و نیز می فرماید: { وَإِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیهِمْ عَلی سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لا یحِبُّ الْخائِنِینَ ؛(560) «و هر گاه [با ظهور نشانه هایی از خیانت گروهی بیم داشته باشی [که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند] به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد.»

از این آیات و آیات دیگر استفاده می شود که جنگ و قتال موقف استثنایی است که در مواقع خاصی تشریع شده است و در غیر این مواقع، اسلام مخالفان خود را دعوت

به نیکی و عدل می کند. و این اوج تسامح و قلّه صلح و امنیت بین ادیان است. لذا خداوند سبحان مي فرمايد: { لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ ؛(561) «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

اسلام، مسلمانان را به تجدید نظر در تعامل و نگرش به صلح دعوت کرده و دستور می دهد تا در اوّلین فرصت، دست از جنگ و قتال با مخالفان بردارند، آنجا که می فرماید: { فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یقاتِلُوکُمْ وَأَلْقَوْا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیهِمْ سَبِیلاً }؛(562) «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، [بلکه پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آن ها شوید.»

مراعات ارزش های اخلاقی در جنگ

مراعات ارزش های اخلاقی در جنگ

گرچه اسلام اصل جنگ و قتال را در موارد خاص و ضروری لازم دانسته و به آن مشروعیت داده است، ولی از آنجا که اسلام دین رحمت و رأفت و گذشت است، هدف اصلی آن هدایت عمومی مردم و نجات آنان از انحراف و انحطاط است، لذا ارزش های اخلاقی را در جنگ و قتال بیان کرده و اعمال آن را لازم دانسته است. اینک به برخی از این مقرّرات اشاره می کنیم:

1 - حرمت جنگ قبل از اتمام حجت

جنگ، هر گونه هدف و انگیزه ای داشته باشد، ولی یک نکته قابل پیگیری است و آن این که شروع جنگ - گرچه جنبه تدافعی دارد - قبل از اتمام حجت در اسلام حرام است. لذا در روایات اسلامی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا علی ! لا تقاتل احداً حتی تدعوه الی الاسلام. و ایم اللّه لإن یهدی اللّه عزّوجلّ علی یدیک رجلاً خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس و غربت...»؛(563) «ای علی ! با هیچ کس جنگ نکن مگر این که او را به اسلام دعوت نمایی. به خدا

سوگند! اگر خدای عزّوجلّ به دست تو یک نفر را هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه که خورشید بر آن طلوع کرده و غروب نموده است...».

2 - نهی از کشتن زنان و اطفال و پیران

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله إذا اراد ان یبعث سریه دعاهم فاجلسهم بین یدیه ثمّ یقول: سیروا باسم اللَّه و باللَّه و فی سبیل اللَّه و علی ملّه رسول اللَّه، لاتغلّوا و لاتمثّلوا و لاتغدروا، و لاتقتلوا شیخاً فانیاً و لا صبیاً و لا امرأه، و لاتقطعوا شجراً الاَّ ان تضطرّوا الیها...»؛ «رسول خداصلی الله علیه وآله همیشه هنگامی که می خواست لشکری را به منطقه ای بفرستد، ابتدا آنان را نزد خود می نشاند، سپس می فرمود: به نام خدا و برای خدا و در راه خدا و بر ملّت رسول خدا حرکت کنید. خیانت نکنید، مثله نکنید، حیله نکنید. پیرمردی که عمری از او گذشته و نیز کودک و زن را نکشید. و درختی را قطع ننمایید مگر در صورتی که به این گونه اعمال

اضطرار پیدا کردید.»

3 - جلوگیری از پاشیدن سمّ

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ان یلقی السمّ فی بلاد المشرکین»؛(564) «رسول خداصلی الله علیه وآله از ریختن سمّ در شهرهای مشرکین نهی کرده است.»

4 - نهی از مکر و خیانت

در حدیث قبل که از امام صادق علیه السلام بیان کردیم به این مطلب اشاره شده است.(565)

5 - پناه دادن

از مهم ترین اهداف شریعت اسلام، حفظ خون انسان هاست. لذا اسلام تمام وسایل و مقدمات را بر این هدف فراهم کرده است.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّى يسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ؛(566) «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود [و در آن بیندیشد] سپس او را به محلّ امنش برسان.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ علیاً - علیه السلام - اجاز امان عبد مملوک لأهل حصن من الحصون، و قال: هو من المؤمنین»؛(567) «همانا علی - علیه السلام - امان دادن بنده مملوکی را نسبت به اهالی قلعه ای از قلعه ها اجازه کرد و گفت: او از مؤمنان است.»

از امام باقرعلیه السلام نقل است که فرمود: «ما من رجل آمن رجلاً علی ذمّه ثمّ قتله، الاّ جاء یوم القیمه یحمل لواء الغدر»؛(568) «هیچ کس نیست که فردی را [امان داده و سپس او را به قتل برساند، جز آن که در روز قیامت می آید در حالی که پرچم حیله را حمل می کند.»

6 - وفای به پیمان

اسلام وفای به عهد را واجب می داند و نقض و شکستن آن را مادامی که دشمن ملتزم به آن است، حرام می شمارد. و با این حکم، صلح و گذشت را به جهانیان نشان می دهد.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «ما ایقن من لم یرع عهوده و ذمّته»؛(569) «به خدا یقین پیدا نکرده کسی که مراعات پیمان ها و ذمه اش را نکرده است.»

7 - حسن معاشرت با اسیران

اسلام امر به حسن معاشرت با اسیران را نموده است؛ گرچه قبل از اسارت، نهایت تعدّی و تجاوز و ظلم را کرده باشند، و این در راستای اهداف خاص اسلام است که همان هدایت مردم می باشد.

از امام علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده که فرمود: «اذا اخذت اسیراً فعجز عن المشی و لیس معک محمل فارسله و لاتقتله، فانّک لاتدری ماحکم الامام فیه»؛(570) «هر گاه اسیری را گرفتی و او عاجز از راه رفتن بود و با تو محملی نبود، او را رها کرده و به قتل نرسان؛ زیرا تو نمی دانی که حکم امام درباره او چیست؟»

جنگ های دفاعی پیامبرصلی الله علیه وآله

کسی که سیره و روش پیامبرصلی الله علیه وآله را دنبال کرده و جنگ های حضرت را مطالعه کرده است، پی می برد به این که حضرت هیچ گاه میل و رغبتی به جنگ و خونریزی نداشته است، بلکه این دشمنان بودند که جنگ را بر او تحمیل می کردند، و لذا هرگز پیامبرصلی الله علیه وآله جنگی را شروع نمی کرد مگر بعد از آن که یک سلسله ترورها و کارهای ایذایی از طرف دشمنان انجام می گرفت و یا این که آن ها شروع به جنگ می کردند. طبق این اصل می توان ادعا کرد که تمام جنگ های پیامبر جنبه تدافعی داشته و هرگز جنگ ابتدایی به حساب نمی آمده است، گرچه در برخی از موارد جنبه دفاع از آزادی عقیده انسان یا به جهت عهدشکنی دشمنان بوده است.

پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را به ایمان دعوت می کرد و با بت های آنان به مبارزه بر می خاست. آن ها چون تحمل این وضع را نداشتند، دست به کارشکنی و جنگ می زدند، لذا حضرت مجبور به مقابله با آن ها بود. پیامبر

در ابتدا شروع به دعوت مردم به اسلام کرد، جماعتی به او ایمان آوردند، ولی از طرف دشمنان با انواع اذیت و آزارها روبه رو شدند و از این آزارها، رسول خداصلی الله علیه وآله نیز بی بهره نبود.

پیامبرصلی الله علیه وآله در حال سجده بود و دور او جماعتی از قریش بودند، آنان گفتند: چه کسی شکنبه گوسفند یا شتر را بر کمر حضرت می زند؟ عقبه بن ابی معیط آمد و آن را بر پشت حضرت زد.(571)

اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله همچون بلال و عمار و پدر و مادرش را در مکه با انواع شکنجه ها اذیت و آزار نمودند، ولی در عین حال پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را امر به صبر می نمود و هرگز دست به اسلحه نمی برد.

چون رسول خداصلی الله علیه وآله این وضعیت را مشاهده کرد به آنان دستور داد تا به سرزمین حبشه هجرت کنند و فرمود:در آنجا پادشاه صالحی است که ظلم نمی کند، و به کسی نیز در آنجا ظلم نمی شود. به آن دیار روید تا خداوند عزّوجلّ برای شما در آن دیار فرجی حاصل کند.

این وضع ادامه داشت و پیامبر صلی الله علیه وآله اسلام را بر قبایلی که از خارج مکه به جهت اعمال حج وارد می شدند، عرضه می کرد. تا این که در یکی از مراسم حضرت با جماعتی از اهل مدینه ملاقات کرد، آنان را به اسلام دعوت نمود و بر ایشان آیاتی از قرآن را تلاوت کرد، آنان نیز دعوت او را پذیرفتند و سپس به شهر خود بازگشتند و قرار گذاشتند تا در سال آینده نیز با حضرت در عقبه ملاقات کرده و بیعت کنند.

سال بعد

جماعتی از مسلمانان یثرب به جهت برپایی مناسک حج از مدینه بیرون آمدند و هنگامی که به مکه رسیدند با پیامبرصلی الله علیه وآله در عقبه قرار ملاقات گذاشتند و در آنجا با حضرت بیعت سرّی کردند تا او را حمایت و نصرت نمایند.

چون خبر به قریش رسید با اسلحه به سراغ آنان آمدند. پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان فرمود: متفرّق شوید. عرض کردند: ای رسول خدا! اگر به ما دستور دهی با آن ها مقابله می کنیم؟ حضرت فرمود: «به من هنوز چنین دستوری داده نشده و خداوند به من اذن نداده تا با آنان جنگ نمایم». (572)

بعد از آن همه اذیت و آزارهای قریش، و عناد در راه بت پرستی، خداوند سبحان اذن داد تا با آنان مقابله شود، آنجا که فرمود: { أُذِنَ لِلَّذِينَ يقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... }؛(573) «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آن ها تواناست. همان ها که از خانه و شهر خود به ناحق رانده شدند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست.»

بعد از این که این آیه نازل شد و از طرفی قبیله ای از انصار بر نصرت و یاری اسلام و مسلمین با حضرت بیعت کردند، پیامبرصلی الله علیه وآله اصحابش را دستور داد تا از مکه به قصد مدینه هجرت کنند تا خود نیز در یک فرصت مناسب به آن ها ملحق شود.

چون خبر این هجرت به کفّار قریش رسید، تصمیم گرفتند تا از هر قبیله ای از قبایل قریش کسی را

به جهت کشتن پیامبرصلی الله علیه وآله آماده کرده تا در وقت مناسبی آن حضرت را به قتل برسانند، اینجا بود که پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به هجرت به طرف مدینه شد.

بعد از هجرت به مدینه و بیعت مسلمانان با حضرت، زمینه برای مقابله با تحرکات آنان فراهم شد. و از این موقع بود که جنگ ها بین حضرت و کفّار قریش و دیگر افراد شروع شد. ولی با دقت و تأمّل و تحلیل هر یک از این جنگ ها و غزوات پی می بریم که تمام آن ها جنبه دفاعی داشته است نه تهاجمی.

مرحوم شیخ جواد بلاغی در این زمینه می نویسد: «تاریخی که جنگ های پیامبرصلی الله علیه وآله را ذکر می کند آن ها را با ذکر سبب آن جنگ ها آورده است. انسان با ملاحظه آن ها پی می برد که هیچ جنگی از جنگ های حضرت ابتدایی برای محض دعوت به اسلام نبوده است، گرچه به جهت اصلاح دینی و مدنی و تثبیت نظام عدل و مدنیت و از بین بردن ظلم و طبیعت های وحشی ظالم و قسی، این کار جایز است. ولی دعوت صالح و فاضل او از این روش به دور بود، و دیدگاهی بالاتر از آن را داشت، که همان دعوت به راه خدا از طریق حکمت و موعظه نیک و جدال احسن بود... و این سیره نیک حضرت ادامه پیدا کرد. لذا تمام جنگ های حضرت جنبه دفاعی داشته و به جهت مقابله با تعدّی مشرکان و مخالفان توحید و شریعت اصلاح گر و مسلمانان بوده است.

در عین حال او در دفاعش نیز از بهترین راهی که دفاع کنندگان می پیمودند استفاده کرده و نزدیک ترین راه به صلح و صلاح

را انتخاب می نمود. حضرت ابتدا موعظه می کرد و دعوت به صلح و صلاح می نمود، و اگر آنان پیشنهاد صلح می دادند قبول می کرد و پیمان صلح را می پذیرفت، با این که می دانست که فرد پیروز و یاری شده، او است. و تنها با مراجعه به تاریخ و بررسی اسباب جنگ ها و غزوات به این مطلب پی خواهید برد».(574)

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «جهاد، فقط به عنوان دفاع و در واقع مبارزه با یک نوع تجاوز است و می تواند مشروع باشد».(575)

او در ردّ برداشت های غلطی که از مفهوم جهاد شده، می گوید: «هدف اسلام از جهاد آن نیست که برخی از مغرضین گفته اند که هدف اسلام اجباری است که هر کس کافر است باید شمشیر بالای سرش گرفت که یا اسلام اختیار کن یا کشته می شوی».(576)

هنگامی که چاره ای جز جنگ نیست

در توجیه جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ضدّ مشرکان به چند نکته به نحو اجمال برای رسیدن به نتیجه اشاره می کنیم:

1 - شخصیت انسان و ملکات و سجایا و جهات مختلف تکوینی نفسی و فکری و عاطفی او عادتاً در بیشتر اشخاص، از افراد محیطی گرفته می شود که در آن زندگی می کند و لذا تا حدّ زیادی افکار و رفتار و اخلاق مردم در یکدیگر تأثیر دارد. به همین جهت است که اسلام با منکرات شدیداً و با تمام توان خود مقابله می کند، و لذا از غیبت کردن غیر متجاهر به فسق جلوگیری می نماید تا مردم بر شنیدن فسق و منکر عادت نکرده و به آن انس پیدا نکنند؛ زیرا بعد از آن، ارتکاب منکر برایشان آسان می گردد. و چون ضرر انحراف و فسق منحصر بر فاسق نمی شود بلکه بر دیگران

نیز سرایت می کند، لذا حقّ دارند که دیگران این ضرر را از خود دفع کنند. و این امری است که عقل و فطرت بر آن حکم می کنند حتی در جایی که شرعی در میان نباشد، تا چه رسد، به آن که شرع اکتفا به حکم عقل و فطرت نکرده حکم به امر به معروف و نهی از منکر کرده است. و این اهمیت به این جهت است که جلوی انحراف گرفته شود تا از منحرف به دیگران سرایت ننماید. جامعه همانند جسد انسان است که هرگاه عضوی از اعضای بدن او مریض شد، ابتدا آن را با دارو معالجه می کند و در صورت ناموفق بودن، به عمل جراحی روی می آورد، و چون از این راه هم نتیجه ای نگرفت مجبور می شود تا آن عضو را قطع کند تا به دیگر اعضای سالمش سرایت ننماید. همین روش را نیز باید در مورد انحراف فکری افراد جامعه به کار گرفت، به این نحو که در ابتدا باید فرد منحرف را با حکمت و موعظه حسنه دعوت کرد، سپس او را انذار نمود و در صورت ترتیب اثر ندادن، با او به شدت برخورد کرد. و هنگامی که تمام این مراحل کارساز نشد، آن غده سرطانی را از جامعه حذف نمود؛ زیرا خطرش منحصر به خودش نیست، بلکه سایر افراد جامعه را نیز فاسد می کند. این در حالی است که خطر انحراف فکری به مراتب از خطر بیماری جسم یک بیمار بیشتر است. و جهاد، آخرین مرحله به جهت ریشه کن کردن انحراف از جامعه است. و لذا به جرأت می توان گفت که اگر اسلام جهاد را تشریع نکرده بود

می توان گفت که دین حقّ و عدل و دین فطرت و عقل نیست، و در حقّ جامعه بلکه انسانیت خیانت کرده است.

2 - مسلمانان حقّ دفاع از خود در مقابل مشرکان داشته اند، آن ها که در صدد بودند تا مسلمانان را از دینشان منحرف کرده و از راه خدا باز دارند. و هر کسی حقّ دارد تا به جهت ملکیت آزادی رأی و فکر و عقیده و آزادی دعوت به سوی خداوند با آنان بجنگد؛ خصوصاً در جایی که طرف مقابل بر انحراف و اذیت و آزار مسلمانان اصرار دارد و اهل منطق و استدلال نیست.

اسلام نمی خواهد کسی را مجبور بر اسلام آوردن کند، بلکه اصرار بر آزادی در رأی و اعتقاد دارد. و لذا هنگامی که بر دشمنانش پیروز می گردد راه هایی را در مقابل آنان قرار می دهد که اسلام آوردن یکی از آن هاست.

اسلام می خواهد کسی که این دین را بر می گزیند از روی میل و رغبت و آزادی و اراده خویش باشد و تحت هیچ گونه فشاری از ناحیه مسلمانان قرار نگیرد. ولی این بدان معنا نیست که اسلام و مسلمانان باید در مقابل هر ظلم و تعدّی و انحراف دست بسته شده و اقدامی عملی بر ضدّ آن ها انجام ندهند و در مقابل فشارها و اقدامات مخالفان خاضع باشند؛ زیرا اسلامی را که مسلمانان مردم را به آن دعوت می کنند و از آنان می خواهند تا با آزادی خاطر در آن تفکّر نمایند، مجرد دعوت فردی نیست، بلکه دعوت به یک نظام گسترده ای است که می خواهد در سطح جهان با تغییراتی که داده می شود پیاده گردد، و این هدف جز با مقابله با منحرفان ملحد و

معاند امکان پذیر نیست. و در این صورت است که اسلام راه را برای آزادی اندیشه و فکر و انتخاب رأی بر دیگران باز کرده تا با اختیار و اراده خود دین حقّ را بپذیرند. و مسلمانان اگر با منحرفان می جنگند در حقیقت از حقّ آزادی خدادادی خود دفاع می کنند، لذا قرآن کریم در این باره می فرماید: { أُذِنَ لِلَّذِینَ یقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ * الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیارِهِم بِغَیرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن یقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ؛(577) «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آنان تواناست. همان ها که از خانه و شهر خود به ناحقّ رانده شدند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست.»

3 - با این حال، پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان ملتزم بودند تا راه کارهای دیگری غیر از جنگ برطرف مقابل عرضه کنند تا کار به جنگ ختم نشود، و حتی برخی از مشرکان اعتراف داشتند که اصرار بر جنگ بعد از عرضه راه کارهای مختلف از جانب مسلمانان ظلم است، ولی در عین حال بقیه مشرکان این راه کارها را نپذیرفته و مصمّم بر جنگ و خونریزی بودند. برای نمونه به کشته شدن ابن حضرمی در سریه ابن جحش می توان اشاره کرد.(578)

4 - یهود و مشرکان مکه گرچه هنگامی که در نقطه ضعف قرار می گرفتند با مسلمانان عهد و پیمان صلح می بستند ولی همین که به قدرت می رسیدند، تمام پیمان ها را نادیده گرفته و آن ها را زیر پا می گذاشتند، و با این کار تمام راه های مسالمت آمیز را بر روی خود می بستند، همان گونه که مشرکان،

صلح حديبيه را زير پا گذاشتند.

با ذكر اين مقدمات به اين نتيجه مى رسيم اين كه مى گويند: اسلام با شمشير حضرت على عليه السلام گسترش پيدا كرد، اگر معنايش اين است كه حضرت، شمشير را بر سر مردم مى گذاشت و مى فرمود: يا اسلام بياور يا بايد كشته شوى، اين معنا صحيح نيست، بلكه معناى آن، اين است كه شمشير حضرت عليه السلام اثر به سزايى در دفاع از اسلام داشته و از تعدّى دشمنان اسلام جلوگيرى كرده است، و نيز نقش به سزايى در آزادى فكر و عقيده داشته است.

به همين جهت است كه جنگ هاى اسلام اكتفا بر اقلّ مقدار ممكن و به جهت رفع ضرورت بوده است، همان گونه كه كوشش فراوان در حفظ جان انسان ها شده است. و لذا مورّخان نتوانسته اند تعداد كشته شده هاى در طول ده سال از جنگ هاى پيامبرصلى الله عليه وآله را به هزار نفر برسانند، با وجودى كه پيامبرصلى الله عليه وآله با كوشش فراوان در طول ده سال، نداى اسلام را به اقصى نقاط عالم رسانيد.

بررسى جنگ ها

بررسى جنگ ها

اينک هر يک از جنگ ها را مورد بررسى قرار مى دهيم تا روشن شود كه تمام آن ها جنبه دفاعى داشته است.

1 - جنگ بدر

اولين جنگى كه بر حضرت تحميل شد، جنگ بدر بود. و سبب آن اين بود كه مشركان قريش مسلمانان را تحت شديدترين اذيت و آزارها قرا مى دادند، و كسانى را كه مى خواستند هجرت كرده و به جهت حفظ دين و جانشان فرار كنند دستگير كرده و با حبس كردن، آنان را اذيت و آزار مى دادند تا به شرک و بت پرستى بازگردند. و چون گمان مى كردند كه پيامبرصلى الله عليه وآله مأمور به صبر است و از جنگ و خونريزى ناخشنود مى باشد، لذا دست به طغيانگرى بيشترى مى زدند و حتى قصد حمله كردن به قافله هاى مسلمانان را داشتند.

پيامبرصلى الله عليه وآله خواست آن ها را با نشان دادن قدرت خود ترسانده، تا دست از اين كارها بردارند، لذا دست به كار بازدارنده اى زد و

آن این بود که قرار شد تا متعرّض کاروان تجاری آن ها به سوی شام شود تا این عمل، آنان را از اذیت و آزار مسلمانان بازدارد و اجازه فرار و هجرت از مکه را به آنان دهند.

حضرت اصحاب خود را که 313 نفر بودند خواست تا با قافله قریش که از شام به طرف مکه می رفت درگیر شوند. رئیس قبیله که ابوسفیان بود چون از این تصمیم باخبر شد کسی را به طرف مکه فرستاد تا مردم را باخبر کرده و قافله را از دست مسلمانان نجات دهد. آنان با وسایل کامل جنگی؛ از قبیل: اسب، شمشیر، زره و با تعداد هزار نفر به جهت مقابله با مسلمانان از مکه خارج شدند.

قافله قریش

از دست اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله فرار کرد، ولی قریش به این اکتفا نکرد، تصمیم گرفتند تا با رسول خداصلی الله علیه وآله بجنگند و پیامبرصلی الله علیه وآله نیز آماده مقابله با آنان شد. حضرت ابتدا از جنگ با آنان اجتناب می نمود، و آرزو داشت که آنان بدون جنگ به مکه بازگردند. و چون دانست که عتبه بن ربیعه در جنگ کردن مردّد است، حضرت فرمود: «ان یکن عند احد خیر فعند صاحب الجمل الأحمر - یعنی عتبه - ان یطیعوه یرشدوا»؛(579) «اگر نزد کسی خیر باشد، آن خیر نزد صاحب شتر قرمز است؛ یعنی عتبه. اگر او را اطاعت کنید به رشد خواهید رسید.»

پیامبرصلی الله علیه وآله بر حفظ خون افراد اصرار می ورزید. لذا به اصحاب خود چنین سفارش کرد: «انّی قد عرفت انّ رجالاً من بنی هاشم و غیرهم قد اخرجوا کرهاً، لاحاجه لهم بقتالنا، فمن لقی منکم احداً من بنی هاشم فلایقتله، و من لقی اباالبختری بن هشام فلایقتله...»؛(580) «همانا من فهمیدم که عده ای از مردان بنی هاشم و دیگران به زور و اکراه از مکه خارج شده اند و هیچ اشتیاقی به جنگ با ما ندارند. لذا هر که یکی از بنی هاشم را دید، او را به قتل نرساند. و نیز هر کس ابوالبختری بن هشام را دید او را نیز به قتل نرساند...».

جالب توجه این که پیامبرصلی الله علیه وآله و اصحاب او هرگز متعرّض قافله قریش نشده و اموال آنان را به غارت نبردند و لذا سالم به مکه بازگشت. و این شاهد بر این است که حضرت قصد ترساندن آن ها را داشته است.

2 - جنگ بنی قینقاع

حضرت رسول خداصلی

الله علیه وآله چون به مدینه هجرت کرد، خطر یهود را بر اسلام و مسلمین دریافت. در ابتدا پیامبر با آنان که سه قبیله بودند؛ یعنی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع پیمان صلح و امنیت بست، به شرط این که با مسلمانان حیله نکرده و نیز بر ضدّ مسلمانان با دشمنان همکاری نکنند. ولی قبیله بنی قینقاع بعد از واقعه بدر با حضرت حیله کردند و نامه هایی را به مشرکین نوشتند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با آنان جنگید و به پیروزی رسید.

آنان از حضرت خواستند تا از شهرهایشان کوچ کنند که حضرت به آن ها اجازه داد.(581) و هیچ یک از آنان را به قتل نرسانید با آن که حق با او بود اگر بجهت خیانت آن ها را می کشت!

3 - جنگ احد

بعد از آن که مشرکان در جنگ بدر شکست خورده و پدر و فرزند و برادرانشان در آن معرکه کشته شدند، با ابوسفیان و سرمایه داران قریش صحبت کردند تا آن ها را یاری کرده و به مدینه حمله کنند و انتقام خود و افراد خود را از آن ها بگیرند. ابوسفیان و سرمایه داران با این جنگ موافقت کرده و با سه هزار نفر جمعیت به طرف مدینه حرکت کردند... .

عمل مسلمانان در این جنگ نیز به طور حتم برای دفاع از اسلام و مسلمین بود؛ زیرا این مشرکان بودند که شروع به جنگ کردند.

4 - جنگ احزاب

علت این جنگ این بود که تعدادی از یهودیان بنی نضیر از مدینه حرکت کرده و بر قریش در مکه وارد شدند و آنان را به جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله دعوت نموده و گفتند: ما به زودی همراه شما خواهیم بود، تا ریشه مسلمانان را قطع کنیم... .

در مقابل قوّت و قدرت مشرکین و یهود، پیامبرصلی الله علیه وآله دستور داد تا خندقی را به پیشنهاد سلمان فارسی دور مدینه حفر کنند... .

در این بین، جنگ و خونریزی اتفاق نیفتاد، جز این که اسب سوارانی از قریش؛ از آن جمله عمرو بن عبدود با عبور از خندق از مسلمانان خواستند تا به مبارزه با آن ها بیایند. و در آن هنگام تنها کسی که جرأت کرد تا با

عمر بن عبدود به مقابله درآید امام علی علیه السلام بود که حضرت او را به قتل رسانید، و بعد از آن، همه مشرکان فرار کردند.(582)

این جنگ نیز به طور حتم جنبه تدافعی داشته است.

5 - جنگ بنی قریظه

بعد از پایان گرفتن جنگ خندق، با شکست خوردن قریش و فرار لشکر احزاب و کنار کشیدن یهود، پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان به مدینه بازگشتند. حضرت تصمیم گرفت تا یهود بنی قریظه را به جهت پیمان شکنی و حیله ای که داشتند ادب نماید؛ زیرا آنان با قبیله بنی نضیر عهد کرده بودند تا در جنگ احزاب به پیامبرصلی الله علیه وآله خیانت کرده و به نفع مشرکان وارد جنگ با پیامبرصلی الله علیه وآله شوند. آنان نیت شوم خود را عملی کرده و بعد از شکستن پیمان، شروع به تعدّی بر مسلمانان کرده و به خانه های مدینه تجاوز نمودند.

بدین جهت پیامبرصلی

الله علیه وآله آنان را محاصره کرد. افراد قبیله بنی قریظه، سعد بن معاذ رئیس خزرج را حَکَم قرار داده و به رأی او درباره خود تن دادند؛ زیرا آنان قبل از اسلام با او هم قسم شده بودند؛ زیرا گمان می کردند که او در حقّشان تساهل خواهد کرد.

پیامبرصلی الله علیه وآله با حکمیت سعد موافقت نمود و تصمیم به جنگ با آنان نگرفت. ولی سعد حکم به قتل آنان کرد. و اگر خودشان از پیامبرصلی الله علیه وآله می خواستند که اجازه دهد تا از مدینه به محلّ امنی کوچ کنند حضرت به آن ها اجازه می داد؛ همان گونه که به بنی قینقاع و بنی نضیر اجازه داد. و حتی اگر سعد درباره آن ها شفاعت می نمود حضرت آن ها را رها می کرد؛ زیرا حضرت طبیعتاً صلح و بخشش و مصلحت بشر را در نظر می گرفت در صورتی که فسادی بر آن مترتّب نمی شد و عفو به عنوان ضعف و سستی به حساب نمی آمد.(583)

6 - جنگ بنی المصطلق

به رسول خداصلی الله علیه وآله خبر رسید که قبیله بنی المصطلق به رهبری حارث بن ابی ضرار بر ضدّ او اجتماع کرده و آماده جنگ با مسلمانان می باشند. حضرت با لشکری به سوی آن ها حرکت کرد و در کنار چشمه ای به نام «مریسیع» که برای آنان بود روبه رو شدند. جنگ درگرفت، و در آخر با کشته شدن عدّه ای، دشمنان پا به فرار گذاشتند.

در آن معرکه دختر حارث بن ابی ضرار اسیر شد. پدرش چیزی را به عنوان فدیه نزدرسول خداصلی الله علیه وآله آورد تا او را آزاد کند. ولی هنگامی که مواضع و رفتار حکیمانه رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده

نمود او و دو فرزندش و جماعتی از قومش اسلام را اختیار کردند.(584)

این معرکه نیز از مصادیق دفاع به حساب می آید.

7 - صلح حدیبیه

در ماه ذی قعده از ماه ششم هجرت، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به قصد حج و طواف خانه خدا به طرف مکه با اصحاب خود که 700 مرد بودند، حرکت کرد. حضرت برای این که مردم مکه از صلح آمیز بودن این حرکت اطمینان پیدا کنند، هفتاد شتر را که علامت قربانی بر آن ها بود در جلوی قافله قرار داد.

اهالی مکه که از این حرکت آگاه شدند جلوی حضرت را گرفته و آماده جنگ شدند و از او خواستند تا به مدینه بازگردد. حضرت با آن ها مسامحه کرده و خواسته آنان را پذیرفت به شرط این که سال دیگر بتوانند به مکه بیایند. لذا حضرت دستور داد تا شترها را در آن مکان قربانی کرده و بازگردند،(585) با این که حضرت قدرت داشت تا با زور وارد مکه شود.

8 - جنگ خیبر

قبیله بنی نضیر بعد از آن که از مدینه کوچ کردند در خیبر سکنی گزیدند، ولی آرام ننشسته و دائماً در حال نقشه کشیدن و کوشش برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند تا حضرت را به خیال خود نابود نمایند. آنان بودند که در جنگ احزاب، کافران و مشرکان را یاری دادند و دائماً در حال فتنه گری بودند. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله با آن ها در اواخر سال ششم هجرت جنگید و قلعه های آنان؛ از قبیل قلعه ناعم، قموص، بنی ابی الحقیق، صعب بن معاد و دیگر قلعه های خیبر را فتح کرد، به جز دو قلعه وطیح و سلالم که اهالی آن دو قلعه از حضرت خواستند که خونشان محفوظ مانده و به آن ها اجازه دهد تا کوچ کنند که حضرت نیز به

آن ها اجازه داد.(586)

9 - فتح مکه

در صلح حدیبیه، قبیله خزاعه با پیامبر پیمان بسته و قبیله بنوبکر در پیمان قریش درآمدند. بنوبکر و قریش حمله ای ناجوانمردانه بر قبیله خزاعه نمودند، لذا یکی از افراد آن قبیله به جهت فریاد خواهی و یاری به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت در سال هشتم هجرت برای دفاع و مقابله با این عمل، با لشکری ده هزار نفری به طرف مکه حرکت کرد. چون قریش و هم پیمانان آن ها از این واقعه ترسیدند و احساس ضعف از مقابله با حضرت کردند دست از جنگ کشیده و عقب نشینی نمودند، ولی بد رفتاری های آنان هرگز باعث نشد که حضرت از آنان انتقام بگیرد، بلکه بعد از وارد شدن به مکه با آنان به رأفت و مهربانی برخورد کردند.(587)

10 - جنگ موته و تبوک

در مورد فرستادن لشکر به طرف شام برای مقابله و جنگ با لشکر روم و عرب و رومانی ها در «بلقاء» و حرکت لشکر به طرف تبوک، گفته شده که انگیزه حضرت از این جنگ این بود که چون آنان اظهار دشمنی با اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله کرده و حرمت او را شکستند، و نیز فرستاده های حضرت را که با نامه هایی به جهت دعوت به توحید رفته بودند، به قتل رساندند، با این که عادت مستمر این است که فرستاده و پیکی که حامل نامه هاست محترم است و کسی حق ندارد او را به قتل برساند جز افرادی که اعلان طغیان و سرکشی را نسبت به کسی که او را فرستاده کرده باشد... لذا بدین جهت پیامبرصلی الله علیه وآله آماده دفاع شد و در مقابل جرأت و سرکشی آنان که دعوت به توحید

و رستگاری را تهدید می کرد ایستاد.(588)

در مورد سریه های حضرت به طور جزم می توان ادعا کرد که همه آن ها جنبه دفاعی داشته و حضرت به جهت دفع کید دشمنان و مقابله با کسانی که آماده جنگ با حضرت بودند، به جنگ با آن ها پرداخته است. و در مورد هیچ یک از این هجوم ها و سریه ها حضرت ابتدا به جنگ نکرده است و این ادعایی است که تاریخ صحیح به آن شهادت و گواهی داده است.

دیدگاه جان دیون پورت

او درباره جنگ های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید: «در مورد تحصیل قدرت و به کار بردن آن، محمّدصلی الله علیه وآله از موسی علیه السلام سرمشق گرفته و عمل او را تقلید کرده است، به این بیان که اگر موسی که خودش شارع و ناشر قانون است به عنوان یک نفر راهنما با قدرت یک نفر سردار قیام نکرده بود نمی توانست فرزندان اسرائیل را از مصر نجات دهد. و چیزی که مسلم و محقق است این که برای طرح آن نقشه و موفقیتی که براساس آن به دست آورد تاکنون هیچ کس پیدا نشده تا او را توبیخ کند یا نسبت جاه طلبی به او دهد، در صورتی که بدون آن قدرت نمی توانست رسالتی که «یهوه» (خدای یهود) برعهده او قرار داده بود انجام دهد.

عربستان نیز دارای چنین موقعیتی بود؛ زیرا در میان قبایل متعددی تقسیم شده بود؛ و اغلب با یکدیگر در حال جنگ و جدال بودند. محمّدصلی الله علیه وآله برای این که همه آن ها را به صورت جامعه واحدی در آورد و دینش را در میان آنان تأسیس نماید، راه دیگری نداشت جز آن که به عنوان راهنما و سردار آن ها

قیام کند. در هر حال وضع به طوری بود که به کلّی او را از تهمت جاه طلبی مبرّا و منزه می داشت ...».(589)

روش دفاعی پیامبرصلی الله علیه وآله تمام جنگ های دفاعی پیامبرصلی الله علیه وآله قبل و بعد از آن ها محدود به حدود و شرایط و قیودی است. قبل از شروع به دفاع محدود به دعوت به توحید حقیقی و عدالت و دست برداشتن آنان از ظلم و وحشی گری و نیز دعوت به صلح و حفظ آرامش و پیمان و عهد بوده است. و در آخر نیز محدود به پذیرش دعوت و توحید و عدالت یا درخواست صلح و ترک مخاصمه از ناحیه دشمن بوده است.

حضرت در تمام این جنگ ها شدیداً از کشتن زنان و اطفال و پیرمردهایی که عاجز بودند و نیز راهبان گوشه نشین نهی می فرمودند و سعی می کرد تا بین رحمت و حقوق اصحاب مجاهد خود جمع نماید و حتی به اصحابش در مورد اسیران سفارش کرده و آنان را به آزاد کردنشان ترغیب می فرمود، تا به حدّی که آزاد کردن برده، یکی از واجبات عبادی در برخی از موارد قرار گرفت.

این اصول سیاست جنگی و در حقیقت تدافعی حضرت بود. و این در حالی است که عرب در آن عصر و زمان جامعه ای طغیانگر و ستیزه جو و جنگجو بود، که هیچ حکومت و قانونی نمی توانست جلوی آن ها را بگیرد، ولی با ورود اسلام و دنبال کردن سیاست متعادل خود، جلوی تعدّی و تندروی آنان را گرفت، و آنان را در خطّ اعتدال قرار داد.

نویسنده زن ایتالیایی «لورا فیشیا» می نویسد: «اسلام ریشه کن کردن و مقابله را جز به جهت دفاع از خود اجازه نمی دهد.

اسلام صریحاً تعدّی را تحریم کرده است...».(590)

شرایط ذمّه

روح تعالیم پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت به توحید و ریشه کن کردن بت پرستی و شرک از میان جامعه بود، و با هیچ قوم و قبیله ای؛ خصوصاً صاحبان ادیان الهی همچون یهودیت و مسیحیت خصومت شخصی نداشت و درصدد درگیر شدن با آن ها نبود مگر در صورتی که آن ها متعرّض حضرت و مسلمانان می شدند و در راه پیشرفت اسلام کارشکنی می کردند. و حتی بعد از گسترش اسلام در جزیره العرب، حضرت آنان را مجبور به پذیرش اسلام نکرد، و آنان را با پذیرش شرایط ذمّه، مختار بر باقی ماندن به دین خودشان کرد. شرایط ذمّه عبارت بود از:

1 - موافقت به پرداخت جزیه.

2 - کاری که منافات با امنیت بر ضدّ مسلمانان داشته باشد انجام ندهند؛ مثل جنگ با مسلمانان یا همکاری نظامی با مشرکان.

3 - این که آبروی مسلمانان را نریخته و اموال آنان را به سرقت نبرند و جاسوسان مشرکان را نیز در خانه های خود پنهان نکنند.

4 - تظاهر به منکرات؛ از قبیل شرب خمر، زنا، خوردن گوشت خوک، و نکاح با محارم که در اسلام حرام است را انجام ندهند، و کلیسا و معبد جدید نسازند و ناقوس که از شعائر آنان بود به صدا در نیاورند.

5 - احکام ولایی و قضایی مسلمانان بر آنان جاری شود.

6 - اولادشان و دیگران را آزاد گذاشته، بر ممانعت از شناخت دین اسلامی تربیت نکنند، بلکه آنان را رها کرده تا خودشان راه را انتخاب نمایند.

7 - دشمنان اسلام را به سوی خود پناه ندهند.(591)

طرف ذمّه از مسلمانان شخص امام یا نایب او بود و او مشرف و ناظر اساسی

برای پیاده شدن شروط می گشت. و طرف مقابل اهل کتاب از نصارا و یهود و مجوس بودند. و نتیجه این که در صورت پذیرش این شروط از ناحیه آنان، جنگ و بردگی از آنان برداشته شده و آن ها را بر عمل به دین خود رها می کرده و آزاد می گذاشتند.

آنان می توانستند در سرزمین های اسلام سکنی گزیده و در امن و امان مال و جان به سر برند. بلکه بر حکومت اسلامی است که در مقابل تعرّضات و تعدّی های دیگران، از آنان حمایت و دفاع کند. و این معنا و نتیجه دخول در ذمه اسلام است، همان گونه که بر آنان واجب می شد که هر گاه بر بلاد اسلامی و مسلمانان تعرّض می شد از این کشورها و مسلمانان حمایت و دفاع کنند.

با برقراری شرایط ذمّه است که اختلاط و معاشرت افراد مسلمان با افراد ذمی فراهم شده و هر گونه ارتباطی مشروع می گردد؛ خصوصاً در صورتی که قائل به طهارت اهل کتاب شویم و ازدواج با آن ها را جایز بدانیم که برخی به آن فتوا داده اند.

فلسفه و حکمت این شرایط به طور اختصار محافظت بر اقتدار حکومت و دولت اسلامی از فساد و اضطراب و انحلال و ضعف است که در صورت عدم مراعات این شروط حاصل می شود، ولی با حفظ این شروط و پیاده شدن آن ها می توان جامعه را از این مشکلات در امان داشت.

عوامل گسترش اسلام

بعد از بررسی این موضوع که اسلام با شمشیر زور گسترش پیدا نکرده است، اینک به عوامل گوناگون در گسترش روزافزون اسلام در جزیره العرب و سایر نقاط اشاره می کنیم. این عوامل برخی به شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله باز می گردد

و برخی به رسالت حضرت صلی الله علیه وآله و برخی به اموری دیگر خارج از این دو. اینک به بررسی این امور و عوامل می پردازیم:

1 - مرکز دعوت؛

اسلام از بهترین و مقدّس ترین سرزمین نزد انسان ها ظهور نمود. سرزمینی که تمام دل ها هوای آن را داشت.

«بوطی» می گوید: «منطقه جغرافیایی جزیره العرب سرزمینی بود که بسیار مساعد برای این دعوت به حساب می آمد؛ زیرا در نقطه وسط بین امّت های مختلف بود، و این خود عامل گسترش دعوت اسلامی بین تمام دسته ها و دولت های هم جوار بود.»(592)

طبیعی است که اگر این دین در شهرهای کسری ظهور می کرد، پیروان قیصر از آن پیروی نمی کردند و همچنین است بالعکس؛ زیرا بین این دو امپراطوری منازعه و خصومت دیرینه ای وجود داشت.

و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت خود را در منطقه ای دور از نفوذ دو دولت بزرگ آن زمان؛ یعنی روم و ایران و دیگر دولت های قدرتمند آغاز نمود و لذا قدرت مهمّی نبود تا بتواند بر پیکره اسلام ضربه وارد کند و از دعوت او جلوگیری نماید.

2 - شخصیت ممتاز پیامبرصلی الله علیه وآله؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از قبیله قریش بود که از بزرگ ترین قبایل عرب از حیث قدرت و نفوذ و اهمیت به حساب می آمد. قبیله ای که همه به آن به دید احترام می نگریستند؛ خصوصاً آن که او از خانواده هاشمی بود که امتیاز ویژه ای از حیث پاکی و قداست و زعامت و آقایی داشت که قابل مقایسه با هیچ قومی نبود.

ایشان از نسل اسماعیل بود که همه کس آمادگی پذیرش دعوت فردی از این نسل را داشت؛ زیرا این نسل محل هبوط وحی و معدن پاکیزگی معنوی به

حساب می آمد. وی دارای صداقت و امانت داری و عفاف بود که قرآن او را به خلق عظیم توصیف کرده است.(593) قریش او را فردی عاقل و با تدبیر و اصالت در رأی می شناخت و از او نشانه های عظمت از هنگام ولادت تا هنگام بعثت مشاهده کرده بود، امری که می توانست برای حضرتش حالتی قدسی در قلوب مردم ایجاد کند.

همه او را به امّی بودن می شناختند و می دانستند که علم و معارف را از کسی به جز عالم غیب فرا نگرفته است. او بر هیچ بتی سجده نکرده بود و لذا هیچ کس نمی توانست از این جهت بر او ایراد نماید، به این که تو خود تا مدتی قبل بت می پرستیدی حالا چگونه از عبادت بتان منع می کنی؟ و اگر عبادت آن ها با عقل و فطرت مخالفت داشت پس عقل و فطرت تو کجا بود؟ اسلوب و روش دعوت او بر طبق حکمت و برحسب مقتضیات زمان ها دگرگون بود که این، امری ضروری به نظر می رسید. در رسیدن به اهداف عالی اش صبر و استقامت داشت و مشقت ها و رنج ها را در این راه تحمل می کرد.

3 - موقعیت اجتماعی؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در عصر و زمانی دعوت خود را شروع کرد که مردم آن در بدترین شرایط به سر می بردند و لذا با بشارت به اسلام سریعاً طالبان حقّ و حقیقت به آن گرویدند.

جعفر بن ابی طالب علیه السلام به پادشاه حبشه گفت: «کنّا قوماً اهل جاهلیه، نعبد الأصنام، و نأکل المیته، و نأتی الفواحش، و نقطع الأرحام، و نسی ء الجوار، و یأکل القوی منّا الضعیف»؛(594) «ما قومی بودیم اهل جاهلیت، بتان را می پرستیدیم و مردار می خوردیم و

همه گونه کار بد انجام می دادیم و قطع رحم می نمودیم و همسایگان را فراموش می کردیم و قوی از ما، فرد ضعیف را نابود می کرد.»

آن گاه جعفرعلیه السلام به بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده، می فرماید: «فکنّا علی ذلک حتی بعث اللَّه إلینا رسولاً منّا، نعرف نسبه و صدقه و امانته و عفافه، فدعانا إلی اللَّه لنوحّده و نعبده و نخلع ما کنّا نعبد نحن و آباؤنا من دونه من الحجاره و الأوثان، و أمرنا بصدق الحدیث و اداء الأمانه و صله الرحم و حسن الجوار و الکفّ عن المحارم و الدماء و نهانا عن الفواحش و قول الزور و أکل مال الیتیم و قذف المحسنه...»؛(595) «ما بر این حال بودیم تا آن که خداوند به سوی ما پیامبری را از میان ما فرستاد که او را به نسب صحیح و راستگویی و امانت داری و عفاف می شناختیم. او ما را به سوی خدا دعوت کرد تا تنها او را پرستیده و عبادت نماییم و هر آنچه ما و پدرانمان از غیر خدا از سنگ و بت می پرستند، از خود دور کنیم. و نیز ما را به صدق در گفتار و ادای امانت و صله رحم و حسن هم جواری و جلوگیری از هتک حرمت محارم و خونریزی و نهی از فواحش و گفتار زور و خوردن مال یتیم و نسبت زنا به زن عفیفه دعوت کرد...».

4 - نوع معجزه؛

از جمله مسائلی که در انتشار اسلام مؤثر بود، نوع معجزه ای بود که پیامبرصلی الله علیه وآله برای مردم آورد. قرآن کتابی بود که عموم عرب فصیح را متحیر ساخت؛ زیرا در آن قوانین کلی و معانی

و معارف دینی و خبرهای غیبی با اسلوب فصیح و بلیغ بود. قرآن کتابی بود که با فطرت عربی منسجم و با طبع و سجیه عرب ملایم بود. و لذا مشاهده می کنیم که سریعاً با بذل مال و اولاد و خون خود در راه این دعوت به آن گرویدند.

5 - بشارات اهل کتاب؛

بشارات یهود و نصارا در کتاب های مقدسشان به نزدیک بودن ظهور پیامبری در جزیره العرب نیز از جمله اموری بود که راه را برای پذیرش دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هموار می نمود.

در کتاب تورات کنونی می خوانیم: «پروردگار از کوه سینا آمد و از ساعیر بر مردم پرتو افکنی کرد و از کوه فاران تلألؤ نمود.»(596)

آمدن از کوه سینا کنایه از تکلم خدا با موسی علیه السلام در سینا است. و ساعیر همان کوه های فلسطین است که اشاره به ظهور حضرت عیسی علیه السلام دارد. و فاران اسم قدیم سرزمین مکه است(597) که تنها رسول گرامی اسلام محمّد صلی الله علیه وآله در آن ظهور کرده است.

در سفر تکوین از تورات آمده است: «من تو را در اسماعیل اجابت کرده و او را مبارک گرداندم، او را تکثیر کرده و جداً عظیم نمودم. برای او دوازده شخصیت بزرگ به دنیا خواهد آمد و من او را برای امتی بزرگ قرار می دهم.»(598)

در سفر اشعیا آمده است: «اشعیا گفت: به من امر شد: بایست و نظاره کن چه می بینی؟ گفتم: دو سواره را می بینم که می آیند. یکی از آن دو بر الاغ و دیگری بر روی شتر. یکی از آن دو به دیگری می گوید: بابل سقوط کرد.»(599)

مقصود از راکب حمار، حضرت مسیح علیه السلام و راکب جمل، حضرت

محمّدصلی الله علیه وآله است که بابل در زمان آن حضرت سقوط کرد.

در انجیل «متّی» آمده است: «بدین جهت به شما می گویم: ملکوت خداوند زود است که از شما گرفته شود و به امّتی دیگر واگذار گردد که ثمره آن را خواهند چید.»(600)

و در انجیل یوحنّا می خوانیم: «اگر شما مرا دوست دارید وصیت های مرا حفظ نمایید و من از پدر می خواهم که به شما فارقلیط دیگر دهد تا با شما تا ابد بماند. او روح حقّ است. کسی که عالم، استطاعت قبول او را ندارد.»(601)

6 - خلأ عقیده و سیاست؛

عرب پیش از عصر ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در خلأ عقیده و سیاست به سر می برد. مردم در ضلالت و حیرت به سر می بردند، و عبادت بت ها جنبه عاطفی داشت و هرگز براساس ادله و براهین عقلی و منطقی نبود، و از آن جهت که پدر و اجدادشان چنین می کردند، آن ها به دنبال اعمال و رفتارشان بودند، همان گونه که قرآن در حکایت از آنان می گوید: {بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنَآ آبآءَنا عَلی أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلی آثارِهِم مُهْتَدُونَ ؛(602) «بلکه آنان گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم.»

به همین جهت بود که هرگاه به فطرت و عقل خود رجوع می کردند، پی می بردند به این که عمل آن ها مخالف با آن دو می باشد و لذا به خارج شدن از آن وضعیت از خود رغبت نشان می دادند.(603)

از طرفی دیگر سرزمین عرب به لحاظ جغرافیایی از آن جهت که منطقه ای گرمسیر و مردم آن کوچ نشین بودند و نیز قدرت بسیاری در تحمل مشقات داشتند، لذا سیطره سیاسی بر آنان

شبه محال به نظر می رسید، و لذا کمتر کسی طمع اشغال آنجا را داشت. و این امر باعث شده بود که آن منطقه از خلأ سیاسی خاصی برخوردار باشد. و این خلأ سیاسی، منطقه را حتی از ادیان بزرگ الهی دور ساخته بود. و لذا از شبهات و افکار غریب و عجیب به دور بود. گرچه یهود به جهت خوف از روم به آن منطقه پناه آورد ولی چندان فعالیت گسترده ای نداشت، و نصارا نیز این چنین بودند. همه این شرایط دست به دست هم داد و زمینه را برای پذیرش گسترش دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله مساعد کرد.

7 - بقایای حنفیت در عرب؛

از جمله اموری که زمینه ساز پذیرش دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به توحید بود، وجود بقایای حنفیت دین ابراهیمی؛ همانند حجّ و آداب آن در میان عرب آن زمان بود؛ زیرا مکه که اولاد حضرت اسماعیل در آن بودند، دین حقّ را از او به ارث برده بودند؛ گرچه در طول زمان، حقّ را با باطل مخلوط کردند. از بقایای حنفیت، تعظیم کعبه و طواف به دور آن و وقوف در عرفات و تلبیه و قربانی بود؛(604) گرچه این شعائر را از صورت اصلی و حقیقی آن تغییر داده بودند، ولی می توانست این امور زمینه ساز پذیرش دینی باشد که با آن از سابق انس داشته اند.

جنگ های صلیبی

کسانی که به جنگ های صدر اسلام اشکال کرده و خرده می گیرند بهتر است که نظری به جنگ های صلیبی افکنده که چگونه مسیحیان به جهت گسترش مسیحیت خون میلیون ها مسلمان بی گناه را بر زمین ریختند.

جنگ های صلیبی قبل از آن که رویارویی نظامی غرب مسیحی با شرق مسلمان

تلقّی شود، رویارویی توحّش غربی با تمدن اسلامی بوده است، واقعیتی که بسیاری از محققان و تاریخ نگاران به آن اشاره یا تصریح کرده اند.

در زمان حکومت عمر بن خطاب، بیت المقدّس به تصرف مسلمانان درآمد. این شهر که مرکز مهمّ دیانت مسیحی و بنابر نظر مسیحیان مقتل عیسی علیه السلام است بدون هیچ گونه قتل و غارت به تسلیم در مقابل مسلمانان رضایت داد. در زمان حکومت امویان نیز مسیحیان از آرامش نسبی برخوردار بودند. آنان دلیلی برای تأسف خوردن بر پیروی اسلام نداشتند... روزگارشان به مراتب بهتر از دوران حکومت رومیان بود. احکام بهتر مراعات می گشت و تجارت با رونق، و مالیات به مراتب از گذشته کمتر بود.(605)

در زمان حکومت عباسیان، مسیحیان بسیاری از حکومت آنان راضی و خشنود بودند. در همان اوقات یا تریارک قدس در نامه ای به همتای خود در قسطنطنیه درباره اولیای امور مسلمانان می نویسد: «آن ها عادل هستند و خطا یا شدت عملی در حقّ ما روا نمی دارند».

در اواسط قرن یازدهم، اکثریت سکنه مسیحی فلسطین روزگاری داشتند که به ندرت آن چنان خوش آیند بود. مقامات و حاکمان مسلمان در مورد آنان به ملایمت رفتار کرده و امپراطور مراقب منافع آنان بود ... مسیحیان بیت المقدّس هرگز پیش از این، چنین فراوان از هم دردی و ثروتی که با زائران از غرب به همراه آورده می شد بهره مند نگشته بود.(606) وسعت روز افزون متصرفات اسلامی در اروپا، بر وحشت غرب می افزود. از طرفی در جهان غرب، روحیه سلحشوری در حال رشد بود و اشعار حماسی عامیانه به قهرمانان نظامی هیبت و اعتبار می بخشید. کلیسا نیز سعی کرد تا این غریزه جنگ جویانه را به

سمت و سویی کشاند که منافعش را جلب کند. بدین ترتیب برای جلوگیری از پیشرفت اسلام و گسترش مسیحیت و نجات مسیحیان را جنگ مجاز دانست.

جنگ های صلیبی از سال 1096 میلادی شروع شد و تا سال 1291 ادامه داشت. لشکریان مسیحی موظف بودند تا علامت صلیب را به عنوان نشانه ای از جان فشانی و فداکاری بر گردن خود داشته باشند و به همین جهت بود که این جنگ ها به جنگ صلیبی مشهور شد. در سال 1096 میلادی لشکریان صلیبی با سپاهی بسیار حرکت خود را شروع کردند و آنچه خانه در امتداد ساحل دریای مرمره قرار داشت تا شهر «نیکو مدیا» را غارت کردند. آنان حتی مسیحیانی را که در کشورهای اسلامی تحت حکومت و سلطه مسلمانان بودند نیز از دم شمشیر گذرانده و به قتل می رساندند. و معروف است که لشکریان، کودکان را به سیخ کرده و کباب می کردند. آنان بالاخره در جنگ با ترکان در نزدیکی نیقیه شکست سختی خورده و اکثراً کشته شدند.(607)

در سال 1097 میلادی به شهر نیقیه حمله کرده و در سال 1098 شهر انطاکیه و در سال 1099 شهر معرّه را به اشغال نظامی خود درآوردند. در «معرّه» سه روز تمام اهالی آنجا را از دم تیغ گذرانیده و عدّه زیادی را اسیر کردند.

«رائول دوکان» تاریخ نویس و وقایع نگار غربی می گوید: «در معرّه جنگ جویان ما بزرگسالان کافر (مسلمان) را در دیگ جوشاندند و کودکان را به سیخ کشیدند و روی آتش کباب کردند و گوشتشان را خوردند».(608)

و در سال 1099 میلادی (492 ه.ق) بیت المقدس به تصرف صلیبی ها در آمد. آنان یک هفته تمام به کشتار مسلمانان پرداختند و

تنها در بیت المقدّس بیش از شصت هزار نفر را کشتند.

در سال 1109 «طرابلس» به تصرف صلیبی ها درآمد. یک صد هزار جلد کتاب های «دارالعلم» در این حادثه به غارت رفت و در آتش سوخت. این حملات پی درپی تا سال 1124 که بندر صور به اشغال صلیبی ها درآمد، ادامه داشت. تا آن که از سال 1144 میلادی (539 ه.ق) پیروزی قوای مسلمانان شروع می شود و اوج این پیروزی ها به توسط سپاهیان صلاح الدین ایوبی است. آنان هنگامی که وارد بیت المقدّس می شوند فرماندهان به سربازان خود دستور می دهند که هیچ فرد مسیحی - خواه غربی یا شرقی - نباید مورد آزار قرار گیرد، و لذا هیچ کشتار و غارتی صورت نمی گیرد. صلاح الدین اعلام می کند که غربی ها هرگاه بخواهند می توانند به زیارت اماکن مقدّس خود بیایند.

در سال 1204میلادی سپاهیان صلیبی، پایتخت روم شرقی (قسطنطنیه) را تصرف کرده، سه روز آنجا را مورد قتل و غارت قرار دادند. خوی وحشیانه آنان نه فقط در برابر مسلمانان ظاهر شده بود، بلکه در این شهر مسیحی نشین نیز شمایل و مجسمه ها و کتاب ها و تعداد بی شماری از اشیای هنری به یادگار مانده از تمدن یونان و بیزانس را به تاراج برده و هزاران نفر را نیز در شهر گردن زدند... .(609)

اسلام و بردگی

از جمله اشکالاتی که از ناحیه مسیحیان و مخالفان اسلام بر ضدّ اسلام و مسلمین مطرح است این که: اسلام به قانون بردگی و استعمار انسان اعتراف کرده و بر آن مهر صحّت گذاشت، امری که با روح عدالت انسانی سازگاری ندارد. آنان می گویند: این مسأله حتّی با ظاهر آیات قرآن و روایات اسلامی نیز منافات دارد.

1 - خداوند متعال

می فرماید: { یا أَیهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ؛(610) «ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [این ها ملاک امتیاز نیست گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.»

2 - و نیز می فرماید: { وَلَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ ؛(611) «و ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم.»

3 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «البشر کلّهم سواسیه»؛ «افراد بشر همگی با هم مساوی اند.»

4 - و نیز می فرماید: «لافضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا ابیض علی اسود و لا أسود علی ابیض»؛(612) «هرگز برتری برای عرب بر عجم، و عجم بر عرب و سفید بر سیاه و سیاه بر سفید نیست.»

چرا با این حال اسلام رقیت و بردگی را امضاء کرده و به رسمیت شناخته است؟

پاسخ اوّل

اسلام آن گونه که ملت های متمدن زمان های پیشین قانون بردگی را به طور مطلق قبول داشته اند، هرگز امضا نکرده و مهر صحّت بر آن نزده است.

الف) اعتقاد فلسفی رومیان قدیم بر این بود که عنصر سفید از حیث جنس و خون و خلقت، با عنصر سیاه فرق می کند. انسان سیاه پوست به جهت خدمت انسان سفیدپوست خلق شده است.

ب) در آیین هندو اعتقاد به چهار مرتبه و طبقه برای انسان ها وجود دارد:

1 - طبقه روحانیون.

2 - طبقه امرا و وزرا و حاکمان.

3 - طبقه تجّار.

4 - طبقه نجس ها.

آنان معتقدند که طبقه نجس ها، حقّ معاشرت با سه طبقه دیگر را ندارد؛ زیرا آنان را برای شغل های پست؛ همچون نجاست کشی خلق شده اند. آنان کسانی

هستند که دارای ارواح خبیثه بوده و در بدن جدید وارد شده اند.

ج) «ژول رومن»، عضو فرهنگستان فرانسه می گوید: «ما از این خوف داریم که جنس سیاه، امور مملکت را در زندگانی بشر به دست گیرد؛ زیرا در میان این افراد امثال انیشتین وجود ندارد...».

اسلام به شدت با این افکار که جنس بشر سیاه پوست را پست می شمارد، مبارزه کرده است، و کرامت انسان را تنها در گروی تقوا می داند، آن گونه که به آیات و روایات آن اشاره شد.

پاسخ دوم

اسلام گرچه به قانون بردگی اعتراف کرده و آن را تصدیق نموده است، ولی در حقیقت، حکمت و مصلحت آن به خود بردگان برمی گردد.

اسلام برده داری را تنها در اسیران جنگی از کفار اجازه داده است. و بعد از آن که آنان را اسیر نمودند سه فرضیه نسبت به آنان متصوّر است:

1 - این که آنان را رها کرده تا به قوم و دسته خود برگردند، و از نو برنامه چینی کرده و با اسلام به مخالفت برخیزند که این فرضیه خلاف منطق عقل و شرع است.

2 - فرضیه دیگر این است که تمام اسرا به قتل برسند تا بشر از شرّ وجودشان در امان باشند. و این فرضیه نیز بر خلاف منطق عقل و انصاف است؛ زیرا راه حلّ سومی نیز وجود دارد.

3 - این که آنان را به اسارت نگه داشته و داخل خانه های مسلمانان برده تا تحت تربیت آنان قرار گیرند، با مقرّراتی که اسلام برای نگهداری آن ها داشته و مورد تجاوز و تعدّی قرار نگیرند تا شاید به حقّ و حقیقت و اسلام متمایل گردند. این طریق و فرضیه به واقع نزدیک و مطابق عقل سلیم است.

نتیجه

این که: هدف اساسی از بردگی و برده داری در اسلام، باز نمودن مدرسه تربیتی است.

پاسخ سوم

مسأله کنیز و برده داری تا زمان صدر اسلام یک فرهنگ بوده، و لذا با سنّت ها و فرهنگ های جامعه نمی شود یک مرتبه مقابله کرد.

از طرفی دیگر، شرایط زندگی و معیشت بسیار سخت و دشوار بود و انسان ها به تنهایی نمی توانستند تدارک زندگی روزمره خود را داشته باشند بلکه احتیاج به افرادی بود تا دائماً در خانه و کاشانه انسان باشند و در امور روزمره زندگی به انسان کمک کنند. و لذا افرادی که از امکانات مادی برخوردار بودند برای گذران زندگی خود از برده و کنیز استفاده می کردند. و این امری نبود که در آن عصر و زمان نقص شمرده شده و مورد انتقاد قرار گرفته باشد، ولی در این عصر و زمان که شرایط زندگی با زمان های گذشته بسیار فرق کرده است، دیگر موضوع برده داری و استفاده از آن در زندگی روزمره خود به خود از بین رفته است.

پاسخ چهارم

اسلام گرچه برده داری را در عصر خود تا حدودی امضا کرده است، ولی برای بردگان حقوق خاصی برگردن موالی و جامعه و حتی دولت اسلامی قرار داده است. کسی نمی تواند بیش از حدّ معین از برده خود، کار بکشد. کسی نمی تواند از برده زمین گیر و جزامی و کور خود کار بکشد. اگر کسی به برده خود جنایت فجیعی وارد کرد دیگر نمی تواند از او بهره ببرد.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نهایت احترام را در حقّ برده ها داشته و برای آنان حقوق خاصی قرار داده بودند. امام رضاعلیه السلام با بردگان خود بر سر یک سفره غذا می خورد.(613) حضرت علی علیه السلام روزی به قنبر، غلام خود دستور داد تا دو لباس یکی به قیمت یک درهم

و دیگری به قیمت دو درهم بخرد. قنبر که لباس ها را خرید و به حضرت داد، امام لباس دو درهمی را به قنبر داد و لباس یک درهمی را برای خود برداشت. وقتی قنبر از علت این کار سؤال کرد، حضرت فرمود: من سِنّی را گذرانده ام و همین لباس برای من کافی است، ولی تو جوانی و احتیاج به لباس بهتر داری.

در حدیثی از امام رضاعلیه السلام وارد شده که فرمود: «من اعتق مملوکاً لا حیله له فإنّ علیه أن یعوله حتی یستغنی عنه، وکذلک کان امیرالمؤمنین علیه السلام یفعل اذا عتق الصغار و من لا حلیه له»؛(614) «هرگاه کسی بنده ای را آزاد کرد که چاره ای ندارد، بر اوست که آن برده آزاد شده را تکفل کند تا به حدّ بی نیازی از او برسد. و امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نمود هرگاه برده های کوچک و کسانی که بی چاره بودند را آزاد می کرد».

امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مازال جبرئیل یوصینی بالممالیک حتی ظننت أنّه سیجعل لهم وقتاً، إذا بلغوا ذلک إلی الوقت اعتقوا»؛(615) «دائماً جبرئیل مرا به بردگان سفارش می کرد تا این که گمان کردم که زود است که برای آنان وقتی قرار دهد که هرگاه آنان به آن وقت رسیدند خود به خود آزاد گردند».

و نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که درباره بردگان فرمود: «اطعموهم ممّا تأکلون والبسوهم ممّا تلبسون»؛(616) «از همان چیزی که می خورید به بردگان خود بخورانید و از آنچه که می پوشید به بردگانتان بپوشانید».

پاسخ پنجم

گرچه اسلام، اصل رقیت و برده گیری و برده داری را با شرایط و خصوصیات آن امضا کرده است، ولی بعد

از رسیدن به اهداف خود، هرگز رضایت به نگهداری دائمی آنان در زیر سلطه بندگی نداده است، و به همین جهت است که وسایل آزادی آنان را به هر نحو ممکن و به وسایل گوناگون فراهم ساخته است که برخی از آن ها قهری است و برخی اختیاری؛ برخی به اختیار موالی و صاحبان بردگان است و برخی نیز در اختیار بردگان.

فقهای اسلامی در کتاب های فقهی خود به تبع آیات و روایات، بابی را تحت عنوان «کتاب العتق» باز کرده و احکام آن را به طور مفصّل آورده اند، در حالی که برای رقیت و برده گیری کتاب مستقلی را نیاورده اند. اینک به برخی از قوانینی که اسلام برای آزادی بردگان جعل کرده، اشاره می کنیم:

الف) قانون عتق به عنوان صدقه طبق این قانون، آزادی بنده در راه خدا عنوان صدقه بر خود گرفته و بر آن ثواب متفرّع شده است.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من اعتق رقبه مؤمنه کانت فداءه من النار»؛(617) «هر کس برده مؤمنی را آزاد کند این عملش باعث آزادی او از آتش جهنم خواهد شد.»

ب) قانون عتق به عنوان کفاره طبق این قانون، خداوند متعال کسانی را که با برخی از تکالیف او مخالفت عملی کرده اند، مجازات دنیوی آن را آزاد کردن بنده به نحو تعیین یا تخییر قرار داده است امثال:

1 - کفاره ظهار: کسی که با گفتن این که «پشت همسرش برای او همانند پشت مادرش باشد»، نزدیکی با همسرش را برای خود حرام کرده است. و اگر بخواهد به او بازگردد باید بنده آزاد کند.

2 - کفاره ایلا: کسی که قسم بر نزدیکی نکردن با همسرش خورده، در صورت بازگشت

به او، کفاره اش آزاد کردن بنده است.

3 - کفاره افطار: کسی که روزه ماه رمضان را عمداً افطار کرده، یکی از انواع کفاره اش بنده آزاد کردن است.

4 - کفاره خلف نذر: کسی که با نذر خود مخالفت کرده، وظیفه دارد که بنده ای را آزاد کند.

5 - کفاره خلف قسم.

6 - کفاره خلف عهد.

7 - کفاره جزع و فزع حرام در مصیبتی که بر انسان وارد شده است.

8 - کفاره کشتن انسان بی گناه.

در تمام این موارد، انسان با یک بنده آزاد کردن که وظیفه او است از وزر و گناهی که به جهت مخالفت با دستور الهی انجام داده پاک می گردد.

ج) قانون عتق بعد از خدمت مطابق این قانون اگر بنده مؤمنی هفت سال به مولای خود خدمت کند، آزاد خواهد شد.

د) قانون عتق با بیماری خاص طبق این قانون - که از اسباب آزادی قهری است - اگر بنده به امراضی از قبیل زمین گیر شدن و جزام و کوری مبتلا شود خود به خود آزاد می شود.

ه) قانون تدبیر

مطابق این قانون اگر کسی به برده خود بگوید: تو بعد از وفات من آزاد خواهی بود، بعد از وفات مولایش این بنده آزاد است و به ملک ورثه داخل نمی شود.

و) قانون کتابت طبق این قانون اگر بنده با مولایش قرارداد ببندد که اگر فلان مبلغ را برای او حاضر کند آزاد شود، مولا باید به این عهد خود وفا کند.

ز) قانون سرایت مطابق این قانون اگر چند نفر در یک برده با هم شریک باشند و یکی از شریکان سهم خود را از این برده آزاد کند، سهم های دیگر نیز آزاد خواهد شد. و این آزادی از

اسباب قهری است.

ح) قانون تملک یکی از پدر و مادر

طبق این قانون اگر مردی یکی از پدر و مادر، یا فردی از محارم خود از زنان را مالک گردد، بالفور آزاد خواهند شد.

ط) قانون تنکیل مطابق این قانون اگر کسی جنایت فجیعی نسبت به برده خود انجام دهد؛ مثل این که بینی، زبان، دو گوش یا دو لب او را ببرد، این بنده خود به خود آزاد می گردد.

پاسخ ششم

کسانی از غربی ها یا غرب زده ها که امروزه در مورد برده داری قدیم ایراد می گیرند، چشم خود را بر نوع نوین و جدید برده داری بسته اند که چگونه در سطح گسترده و جهانی برخی از کشورهای استعماری و سلطه گر، ملت ها و کشورهای دیگر را زیر سلطه اقتصادی و نظامی و فرهنگی خود قرار داده اند، و هر ملت و دولتی که قصد استقلال و روی پای خود ایستادن و آزادی را داشته باشد، از هر طرف او را محاصره کرده و در آخر او را نابود می کنند. این برده داری نوین است که غرب زدگان جامعه، چشم خود را بر آن بسته و از آن دم نمی زنند. آیا اشغال یک کشور و به غارت بردن منافع آن و به زیر یوغ اسارت اقتصادی و فرهنگی بردن افراد آن، نمونه برده داری نوین نیست؟

کمونیسم نیز نوعی دیگر از برده داری است که در برخی جوامع و کشورها نفوذ کرده و هنوز پا بر جاست. چرا ما به زوایای آن توجّه نمی کنیم. این که اکنون در کشورهای مختلف خصوصاً غرب از زن به عنوان یک کالا در امور مختلف استفاده می شود و او را از کرامت واقعی اش پایین آورده است، آیا این یک نوع برده داری نوین نیست؟

اسلام و ارتداد

یکی از احکام مسلّم اسلامی، حکم قتل مرتدّ ملّی و فطری در صورت تحقق شرایط آن است. از آنجا که برخی افراد روشن فکر نمای غرب زده پی به جوانب این حکم نبرده و از فلسفه آن آگاهی ندارند لذا درصدد تخریب آن برآمده و این حکم را به باد مسخره و استهزا گرفته اند و آن را مخالف با حقوق مسلّم بشر و آزادی می دانند. لذا جا دارد جوانب

مختلف این حکم را مورد بررسی قرار دهیم.

مفهوم ارتداد

در «معجم مقاییس اللغه» آمده است: «راء و دالّ اصل واحدی که دلالت بر رجوع کردن چیزی دارد... مرتدّ را مرتد می گویند؛ زیرا خودش را به کفر برگردانده است».(618)

راغب اصفهانی می نویسد: «ردّ به معنای بازگرداندن چیزی است به ذاتش، یا به حالتی از احوالش... از موارد ردّ به ذات این قول خداوند است: { وَلَوْ رُدّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ(619) } و از موارد ردّ به حالت دیگر، این قول خداوند است: { یرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ(620) } و ارتداد و ردّه به معنای بازگشت به آن راهی است که از آن آمده است، ولی ردّه اختصاص به رجوع به کفر دارد و ارتداد در کفر و غیر کفر هر دو به کار می رود». (621)

حدود ارتداد

معروف آن است که حدود ارتداد، همان حدود کفر است به اضافه انکار خدا و رسول.

فقهای امامیه می گویند: انکار یکی از ضروریات دین نیز موجب ارتداد است. و مقصود از ضروری دین چیزی است که جزئیتش در دین به مرحله ای رسیده که هیچ مسلمانی که در مجتمع اسلامی زندگی می کند آن را انکار نمی کند.

ولی برخی می گویند: انکار ضروری دین به طور مستقل موجب کفر نمی شود مگر در صورتی که ملازم با انکار توحید و نبوت گردد. این ملازمه باید نزد منکر تحقق یابد نه حاکم، به این معنا که بر حاکم شرع است که یقین پیدا کند شخص منکر ضروری، علم به ملازمه بین انکار ضروری دین و انکار اصل توحید یا نبوت داشته است.

ارتداد از منظر قرآن

قرآن کریم در آیات فراوانی اشاره به مسأله ارتداد کرده و بر مرتدّ وعده عذاب دردناک و خواری در دنیا و آخرت را داده است، ولی اشاره به حکم مرتدّ با تفصیلاتش؛ از کشتن و جدایی زن او، و سقوط مالکیت از املاکش،

و تقسیم ارث و مسأله توبه او نکرده است. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

1 - خداوند می فرماید: { وَمَنْ یرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِینِهِ فَیمُتْ وَهُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَأُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ ؛(622) «ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک [گذشته او در دنیا و آخرت، بر باد می رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.»

2 - و نیز می فرماید: { وَلَقَدْ أُوحِی إِلَیكَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَیحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ ؛(623) «به

تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و البته از زیان کاران خواهی بود.»

3 - { وَمَنْ یکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ ؛ (624) «و کسی که انکار کند آنچه را که باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد، و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.»

4 - { إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ ؛(625) «کسانی که بعد از ایمان کافر شدند، و سپس بر کفر[خود] افزودند، [و در این راه اصرار ورزیدند] هیچ گاه توبه آنان [که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد] قبول نمی شود، و آن ها گمراهان [واقعی اند [چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را].»

5 - { کَیفَ یهْدِی اللَّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجاءَهُمُ الْبَیناتُ وَاللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ * أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَیهِمْ لَعْنَهَ اللَّهِ وَالْمَلائِکَهِ وَالنّاسِ أَجْمَعِینَ * خالِدِینَ فِیها لا یخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ ینْظَرُونَ... }؛(626) «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آن ها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن ها، این است که لعن [و طرد] خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن هاست، همواره در این لعن [و طرد و نفرین می مانند، مجازاتشان تخفیف نمی یابد، و به آن ها مهلت داده نمی شود.»

ارتداد در روایات اهل بیت علیهم السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به طور گسترده به حکم مرتدّ اشاره شده است:

1 - علی بن جعفر می گوید: به

برادرم موسی بن جعفر صلی الله علیه وآله عرض کردم: شخصی نصرانی اسلام آورده و سپس مرتدّ می شود، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الاّ قتل»؛(627) «او را توبه می دهند، اگر به اسلام بازگشت [به او کاری ندارند] وگرنه کشته خواهد شد.»

2 - محمد بن مسلم در حدیثی از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «و من جحد نبیاً مرسلاً نبوّته و کذّبه فدمه مباح...»؛(628) «و هر کس منکر نبوّت نبی مرسلی شود و او را تکذیب کند خونش مباح است.»

ارتداد در روایات عامه

در روایات اهل سنت نیز اشاره ای به مسأله ارتداد به طرق مختلف شده است:

الف) برخی روایات اشاره به عملکرد پیامبرصلی الله علیه وآله با مرتدّین دارد، از حیث این که توبه برخی را پذیرفته و آن ها را عفو کرده و برخی دیگر را به قتل رسانده است.

ب) روایاتی که دلالت بر مذمّت ارتداد از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله دارد.

ج) روایاتی که به طور مطلق اشاره به حکم مرتدّ دارد.

د) روایاتی که حکم مرتدّ را بین زن و مرد تفصیل داده است.

ه) روایاتی نیز اشاره به سیره و اقوال صحابه دارد.

اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

1 - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ من ابغض الخلق الی اللَّه تعالی لمن آمن ثمّ کفر»؛(629) «از مبغوض ترین خلق نزد خداوند متعال کسی است که ایمان آورده و سپس کافر شده است.»

2 - و نیز فرمود: «لایحلّ دم امری ء مسلم الاّ فی احدی ثلاث: رجل زنی و هو محصن، فرجم. او رجل قتل نفساً بغیر نفس. او رجل ارتدّ بعد اسلامه»؛ (630) «ریختن خون مسلمان مگر در سه مورد جایز نیست: مردی

که زنا کرده در حالی که محصن است که باید رجم شود. یا مردی که کسی را بدون جهت کشته است. یا مردی که بعد از اسلامش به کفر باز گشته است.»

3 - و نیز فرمود: «من ارتدّ عن دینه فاقتلوه»؛(631) «هر کس از دین خود خارج شود او را بکشید.»

4 - و نیز فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه، لایقبل اللّه توبه عبد کَفَر بعد اسلامه»؛(632) «هر کس دین خود را تبدیل کرد او را بکشید. خداوند توبه بنده ای را که بعد از اسلامش کافر شود نمی پذیرد.»

5 - و نیز فرمود: «ایما رجل ارتدّ عن الاسلام فادعُه فان تاب فاقبل منه و ان لم یتب فاضرب عنقه. و ایما امرأه ارتدّت عن الاسلام فادعُها فان تابت فاقبل منها و ان ابت فاستتبها»؛(633) «هر مردی که از اسلام برگشته است او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او قبول نما وگرنه گردن او را بزن. و هر زنی که از اسلام خارج شد او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او بپذیر و اگر ابا کرد باز از او طلب توبه نما.»

6 - سعید بن عبدالعزیز تنوخی می گوید: «زنی به نام ام قرنه بعد از اسلام اختیار کردنش به کفر بازگشت، ابوبکر او را به توبه دستور داد، ولی او قبول نکرد تا او را به قتل رسانید».(634)

7 - سلیمان بن موسی می گوید: «عثمان بن عفان، سه بار مرتدّ را به اسلام دعوت می کرد و در صورت نپذیرفتن، او را می کشت».(635)

اقسام مرتدّ

در روایات، مطابق تقسیمی که برای مرتدّ آورده به دو قسم از آن اشاره کرده است: یکی فطری و

دیگری ملّی.

علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد از مسلمانی که مسیحی شده حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یقتل و لایستتاب»؛ «کشته می شود و او را توبه نمی دهند.» باز سؤال کرد: درباره شخصی مسیحی که اسلام آورده و سپس از آن برگشته است؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الاّ قتل»؛ «توبه داده می شود، اگر برگشت [او را رها کنید] و در غیر این صورت باید کشته شود.»(636)

از این روایت نیز استفاده می شود که حکم مرتدّ فطری که از ابتدا مسلمان بوده و در خانواده اسلامی بزرگ شده، شدیدتر است.

شهید ثانی می گوید: «مشهور بین اصحاب آن است که مرتدّ بر دو قسم است: فطری و ملّی، مرتدّ فطری کسی است که بر اسلام متولد شده و از آن خارج شده است، به این که نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد».(637)

سه تعریف از مرتدّ فطری

سه تعریف از مرتدّ فطری

در مورد مرتدّ فطری و این که این عنوان بر چه کسی اطلاق می شود سه دیدگاه مختلف وجود دارد:

1 - اسلام یکی از والدین هنگام انعقاد نطفه

برخی از فقها معتقدند مقصود از مرتدّ فطری این است که هنگام انعقاد نطفه فرد، والدین یا یکی از آن دو مسلمان باشند. چنین فرزندی اگر مرتدّ شود مرتدّ فطری بوده و بی هیچ شرطی محکوم به قتل می شود. طرفداران این مبنا، مانند شهید ثانی،(638) و صاحب جواهر،(639) به ظواهر روایاتی استناد کرده اند که در آن ها تعابیری چون «ولد علی الاسلام» و «ولد علی الفطره» آمده است.

2 - اسلام یکی از والدین هنگام تولّد

دیدگاه دوم، روایات را حمل بر ظاهر خود کرده و معتقدند که مقصود از فطری در مرتدّ فطری این است که هنگام تولد فرد، والدین یا یکی از آن

ها مسلمان باشند، هر چند بعد از تولد از اسلام خارج شوند. علامه حلّی(640) و محقق جزایری(641) موافق با این قول هستند.

3 - درک اسلام در دوران بلوغ

دیدگاه دیگری بر این باور است که مقصود از اسلام والدین در هنگام تولد - که در روایات آمده - اسلام آنان حدوثاً و استمراراً است؛ به این معنا که والدین فرزند به اسلام خود باقی مانده و او را در محیطی اسلامی تربیت کرده و فرزند نیز با مشاهده اسلام والدین یا یکی از آنان و همچنین جامعه اسلامی که ملازم با تبلیغات و بستر مناسب برای پذیرفتن اسلام است، در دوران رشد و بلوغ خود آیین مقدس اسلام را برگزیند. حال اگر بعد از آن راه ارتداد را پیش گیرد وصف ارتداد فطری تحقق می یابد. یحیی بن سعید(642)، فاضل هندی(643) و محقق اردبیلی(644) از موافقان این دیدگاه به شمار می آیند. دیدگاه فوق چندان مورد توجه فقها قرار نگرفته است.

تعریف سوم از ظاهر برخی از روایات استفاده می شود. در حدیث معتبر عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کلّ مسلم بین مسلمین ارتد عن الاسلام و حجد محمّداً نبوته و کذّبه فانّ دمه مباح...»؛(645) «هر مسلمانی بین مسلمانان که از اسلام بازگشته و نبوت محمّد را انکار و او را تکذیب کند، همانا خون او مباح است.»

در این روایت اشاره ای به تولّد نشده و موضوع ارتداد مسلمانی ذکر گردیده که در میان مسلمانان و جامعه اسلامی باشند؛ یعنی متأثّر از تبلیغات

اسلامی بوده و دوره ای از عمر خود را به آن آیین گذرانده باشد و سپس مرتدّ شود.

استاد جوادی آملی در این باره می فرماید: «ارتداد آن است که کسی محقّقانه دین را بپذیرد، سپس دین را کنار بگذارد. در ارتداد یک نکته مهم این است که پیش از این، دین را با برهان منطقی پذیرفته باشد. اگر کسی واقعاً شاکّ متفحّص است؛ یعنی هر چند در خانواده مسلمان تربیت شده ولی اسلامی را قبول کرده، که اسلام روان شناختی است نه اسلام معرفت شناختی و یقین منطقی؛ دید پدر و مادرش مسلمان هستند، او هم مسلمان شد، نه از معصوم شنید و نه از حکیم متألّه دریافت کرد. اسلام موروثی دارد که اگر هم یقین داشته باشد یقین روانی است نه یقین منطقی. چنین شخصی اگر به ایمان خود باقی بماند ممکن است خداوند متعال منّت گذاشته و دین او را بپذیرد. امّا اگر شک کرد، معلوم نیست که خداوند احکام ارتداد بر آن بار کند، معلوم نیست که تعریف ارتداد شامل آن بشود. بنابراین، ارتداد یعنی کسی که یقین معرفت شناختی دارد، با این حال دین را بازی بگیرد و از آن اعلام بیزاری نماید».(646)

احکام ارتداد

احکام ارتداد

فقیهان برای مرتدّ احکام مختلفی از متون دینی (کتاب و سنت) استنتاج کرده اند که در ذیل به آن ها اشاره می کنیم:

1 - قتل

حسّاس ترین و مهم ترین حکم مرتدّ، حکم قتل است که با تحقق شرایط آن، فقهای شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. نکته شایان ذکر این است که این حکم اختصاص به مرتدّ مرد دارد و زن مرتدّ به هیچ وجه کشته نمی شود، بلکه به حبس دائم محکوم می گردد، و در صورت توبه، توبه اش پذیرفته می شود. همچنین اجرای حکم قتل در مرتدّ ملّی منوط به عدم توبه اوست.

2 - انفساخ عقد نکاح

با ارتداد مسلمان، مشروعیت عقد زناشویی از بین می رود و ادامه آن حرام می شود.

3 - تقسیم اموال

یکی دیگر از احکام مرتدّ، تقسیم اموال وی در بین ورثه شرعی اوست. لکن نکته قابل توجه، اختصاص این حکم به مرتدّ فطری و عدم تقسیم اموال مرتدّ ملّی است.

در مرتدّ ملّی اموال وی توقیف شده و در صورت بازگشت به اسلام به او برگردانده می شود.

دیدگاه ها در مورد حکم مرتدّ

دیدگاه ها در مورد حکم مرتدّ

در اینجا به تحلیل و ارزیابی فقها در مورد حکم قتل مرتدّ می پردازیم.

1 - قتل مطلق مرتدّ (با توبه یا بدون توبه)

این رهیافت متعلّق به اکثر فقها است که بر این باورند که حکم مرتدّ فطری؛ یعنی قتل به صورت عموم بوده و شامل صورت توبه و عدم توبه می شود، به این معنا که توبه مرتدّ هیچ اثری در حکم قتل وی ندارد.

2 - تفصیل بین مرتدّ تائب و غیرتائب

این دیدگاه مدعی است که حکم قتل مرتدّ فطری، منوط به عدم توبه است و در صورت توبه، نه تنها توبه اش در آخرت پذیرفته می شود، بلکه در این دنیا نیز پذیرفته شده و حکم قتل از او برداشته می شود.

همان طور که اشاره شد مرتدّ به دو قسم مرتدّ از دین و مرتدّ منکر ضروری تقسیم می شود. حال سؤال اینجاست که آیا در هر دو مورد توبه پذیرفته می شود؟

برخی از فقهای متقدم و متأخّر قائل به رفع حکم قتل با توبه مرتدّ فطری هستند. اسکافی (متوفای 382 ه.ق) از متقدمان معروفی است که از این دیدگاه جانبداری کرده و معتقد است که ارتداد یک قسم دارد، اگر توبه کرد به او کاری ندارند وگرنه کشته می شود.(647) صاحب جواهر معتقد است که شهید ثانی تمایل به نظریه اسکافی دارد.(648)

دیدگاه پذیرفتن توبه منکر ضروری دین، از موافقان بیشتری نسبت به توبه منکر دین برخوردار است.

3 - تفصیل بین مرتدّ عالم و جاهل به ضروری دین

برخی انکار ضروری دین را موضوع و سبب مستقل برای تحقق کفر و ارتداد تفسیر می کنند؛ چه منکر ضروری، عالم و آگاه به ضروری بودن باشد یا بدان جاهل باشد. برخی دیگر، اصل انکار ضروری را در طول انکار دین و شارع تفسیر می کنند و بر موضوعیت آن معتقد نیستند بلکه تأکید دارند که حصول کفر و ارتداد با انکار ضروری به دلیل برگشت آن به انکار اصل دین و شارع است. بر این اساس، اگر انکار توأم با علم به ضروری بودن باشد، ره آورد آن تکذیب و انکار اصل دین است، امّا اگر بدون علم و آگاهی باشد چون به انکار دین منتهی نمی شود، نمی توان از آن کفر و ارتداد را

استنتاج کرد.

هر دو قرائت طرفدارانی دارد. شهید اول در باب نجاسات، ارتداد را به جحد ضروریات دین بدون قید علم تفسیر می کند.(649) علامه حلّی بعد از تعریف ارتداد به تحلیل حرام الهی و بالعکس، برای آن ادعای اجماع کرده است، لکن شخص جاهل و شبهه دار را از آن استثنا می کند و حکم نخستین در حق وی را استنابه می داند.(650)

محقق حلّی(651)، مقدس اردبیلی،(652) فاضل هندی(653) و صاحب جواهر(654) ارتداد منکر ضروری دین را توجه و التفات به قید ضروری شرط کرده اند.

4 - تفصیل بین ارتداد علنی و غیر علنی

این دیدگاه قائل به توقف حکم ارتداد بر ابزار عقیده باطنی فرد منکر است، مادامی که او شخصاً به انکار اسلام نپرداخته، نمی توان حکم ارتداد را بر او جاری ساخت. حتی اگر ما از راه های دیگر به عقیده باطنی او علم پیدا کنیم.

ابوالصلاح حلبی از فقهایی است که می توان دیدگاه فوق را از تعریف ایشان از ارتداد استظهار کرد.(655)

«صهر دشتی» از شاگردان سید مرتضی می گوید: «الارتداد هو ان یظهر الکفر باللّه تعالی و برسوله و الجحد بما نعم به»؛(656) «ارتداد آن است که شخصی اظهار کفر به خدا و رسولش کرده و نعمت هایی را که به او داده انکار نماید.»

5 - تفصیل بین ارتداد عنادی و اعتقادی

این دیدگاه مرتدّ را با توجه به انگیزه او به دو قسم تقسیم می کند:

الف) مرتدّ معاند، که غرض از ارتدادش عناد و لجاجت با اسلام یا پیامبر است. چنین مرتدّی مستحق قتل است.

ب) مرتدّ اعتقادی، که هدف وی عناد نیست، بلکه ارتدادش محصول شک، شبهه، جهل و یا تحقیق ناقص و به اصطلاح علم ظاهری و ناصواب است. حکم چنین مرتدّی قتل نیست.

گفته می شود تمام یا اکثر ارتدادهایی که در صدر اسلام اتفاق می افتاد از قسم اول بوده که منشأ و خاستگاه نه اعتقادی و شبهه فکری بلکه عناد و لجاجت و حفظ منافع مادی و جاه طلبی داشته است، و برخی دیگر از این ارتدادها گروهی و صرفاً به دلیل تبعیت از رئیس قبیله خود بوده است؛ مانند ارتداد قبیله بنو حنیفه در پذیرش دعوت مسیلمه.(657)

از این رو می توان گفت که اکثر نصوص ارتداد در صدر اسلام، از مرتدّ اعتقادی و شبهه دار منصرف است. برخی از فقها را می توان از موافقان دیدگاه فوق برشمرد؛

چرا که ملاک آنان در عدم تکفیر منکر ضروری دین در صورت شک و جهل، قبح تکلیف و انصراف روایات از آن است. از این رو اکثر آنان در صورت وجود شبهه قائل به رفع حکم مرتدّ هستند، که آرای علامه حلّی، شهید اول، و فاضل هندی پیش تر گذشت.

6 - تفصیل بین مرتدّ محارب و غیر محارب

با تأمّل در معنای «عناد» می توان مرتدّ را به دو قسم تقسیم کرد:

الف) مرتدّی که به صرف عناد از اسلام برگشته و در حال شک به سر می برد یا آیین خاصّی را برگزیده است، امّا با وجود این دست به هیچ گونه اقدام مسلّحانه یا فرهنگی؛ مانند نشر و ترویج افکار باطل خود و تضعیف اسلام نمی زند و به زندگی شخصی خود با حفظ موضع عنادش مشغول است.

ب) مرتدّی که علاوه بر عناد، دست به انواع توطئه بر علیه اسلام می زند و درصدد تضعیف باورهای دینی مسلمانان برمی آید و افکار انحرافی خود را در جامعه اسلامی تبلیغ می کند یا دست به اقدام مسلّحانه بر علیه اسلام می زند.

در تحلیل این دیدگاه باید به این نکته اشاره کرد که با فحص در روایات، ما شاهد چنین تفصیلی نیستیم و روایات به صورت مطلق شامل مرتدّ معاند می شود.

7 - تقیید ارتداد به استخفاف دین

احتمال دیگر این که مقصود از مرتدّی که مشمول حکم قتل می شود، اقسام پیشین مرتدّ نیست، بلکه مقصود مرتدّی است که علاوه بر ارتداد و کفر، در مقام استخفاف دین و آموزه های آن به توسط ارتداد خود باشد. ادعای انصراف روایات مرتدّ به معاند مقید به قید استخفاف بعید به نظر نمی رسد، اگر ظواهر روایات با این تقیید مساعدت داشته باشد.

شروط مرتدّ

از خلال کلمات فقها به دست می آید که برای مرتدّ چهار شرط لازم است تا حکم به ارتداد او شود:

1 - بلوغ: لذا اعتباری به انکار صبی غیر بالغ نیست، لذا امام فرمود: «و انّ الصبی لایجری علیه القلم حتّی یبلغ»؛(658) «و صبی قلم تکلیف و مؤاخذه بر او نیست تا بالغ شود.»

2 - عقل: لذا اعتباری به انکار مجنون در حال جنونش و نیز انسان مست در حال مستی اش نیست.

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که فرمود: «انّما یداقّ اللّه العباد فی الحساب یوم القیمه علی قدر ماآتاهم من العقول فی الدنیا»؛(659) «همانا خداوند با بندگانش در روز قیامت در امر حساب به مقدار آنچه در دنیا به آن ها عقل داده حساب خواهد کرد.»

3 - اختیار: لذا اگر کسی در حال اکراه به کفر نطق کند مرتدّ نیست. و حتی اگر ادعای چنین امری را نماید حد از او برطرف می گردد.(660)

خداوند متعال می فرماید: { مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ ؛(661) «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، به جز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و باایمان است.»

4 - قصد: به معنای این که قاضی بداند که منکر ضروری در کلامش قصد داشته

است، لذا اعتباری به کلام انسان خواب یا غافل یا اهل سهو یا فرد بیهوش نیست.

5 - نبود شبهه: لذا اگر شبهه ای در کار باشد؛ مثل این که احتمال داده شود که در حال جنون سخنی گفته یا در حال اکراه و بدون قصد بوده، حکم مرتدّ را ندارد؛ زیرا در روایات آمده است: «تدرء الحدود بالشبهات»؛ «حدود با شبهات دفع خواهد شد.»

چرا مرتدّ کشته می شود؟

قبل از ذکر حکمت کشته شدن مرتدّ به این نکته اشاره می کنیم که ما به دنبال علت تامه این حکم نیستیم؛ زیرا آن را جز خالق مطلق کسی دیگر نمی داند و عقل بشر از رسیدن به علت واقعی احکام با تمام ابعادش قاصر است، مگر شارع مقدس به آن اشاره کرده باشد.

و امّا این که چرا خداوند تصریح به علت تامه و واقعی همه احکام نکرده است حکمت ها و مصالحی دارد که یکی از آن ها تسلیم بودن انسان در برابر دستورات مولی است؛ امری که انسان به توسط آن امتحان می شود. همان گونه که نماز موضوع مستقلی است، تسلیم در برابر امر نماز نیز موضوع مستقلّ دیگری است.

خداوند متعال می فرماید: { فَلا وَرَبِّکَ لا یؤْمِنُونَ حَتّی یحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُوا تَسْلِیماً }؛(662) «به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.»

جهت دیگری که هست این که عقل انسان از ادراک جزئیات عاجز است و تنها کلیات امور را درک می کند، و لذا نمی توان به علل واقعی احکام رسید.

نکته سومی که در اینجا مطرح است

این که تکالیف الهی برای تکامل روحی و ارتباط انسان با عالم طبیعت و مسائل اجتماعی است که انسان به علت عدم اطّلاع از این امور به علّت تامه آن ها نیز نمی رسد.

آزادی در اسلام

آزادی به مفهوم و معنای صحیح آن در روایات اهل بیت علیهم السلام بسیار به آن اشاره شده است، ولی مفهوم آن اختلاف اساسی با آنچه دموکراسی غربی از آن اراده کرده دارد. از امام علی علیه السلام نقل است که فرمود: «ای مردم! انسان عبد یا کنیز آفریده نشده است و همانا تمام مردم آزادند...».(663)

و نیز فرمود: «بنده غیر مباش؛ زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است». (664) اسلام تأکید می کند که انسان بدان دلیل که آزاد است نباید بنده دیگری باشد و زیر یوق اسارت سلطه گران برود. همچنین نباید بنده و اسیر شهوت و غضب و سایر قوا و صفات رذیله خود باشد. آزادی در اسلام بدین معنا نیست که انسان به دلیل آزاد بودنش، خود را از سلطه و حکومت خداوند و رسولان خارج کرده و بی نیاز ببیند و قانون گریزی و قانون شکنی کند.

اسلام در مورد آزادی خود به حقایقی فکر می کند که فرهنگ غربی هرگز بدان توجهی نداشته یا در تضادّ با آن عمل کرده است. اسلام حقیقت انسان را در روح او می داند و درصدد حفظ کرامت و حرّیت و آزادی روح اوست. اگر می گوید: به خاطر اموال کسی، او را تعظیم نکن، به جهت حفظ کرامت و شخصیت انسان است. آزادی در غرب بر اصل مسئولیت نداشتن پایه گذاری شده است، ولی در اسلام بر اساس احساس مسئولیت و عبودیت در برابر خداوند متعال بنا نهاده شده است.

ارزش های اخلاقی فرع عقیده

عقیده که از ماده «عقد» به معنای احکام و بستن و ارتباط دو چیز به یکدیگر است، در اصطلاح بر ارتباط و استقرار نظریه ای خاص در ذهن انسان اطلاق می شود. عقاید و تصدیقات

انسان اموری هستند که می توانند شخصیت انسان و شاکله او را ترسیم کرده و هیئت باطنی و حقیقت واقعی او را بسازند. عقیده است که انسان را به عمل وامی دارد و موقعیت زندگانی او را ترسیم می کند. اگر عقیده انسان صحیح و مطابق با واقع باشد روش و راه حیات و زندگی انسان نیز صحیح خواهد بود و در غیر این صورت روش زندگانی او بر باطل بوده و عقیده فاسد، انسان را به خسران خواهد کشید.

به همین جهت است که اسلام اهمیت فوق العاده ای را نسبت به عقیده از خود نشان داده است. و به طور کلّی عقیده در منطق اسلام معیار اساسی سنجش اعمال است. لذا خداوند متعال می فرماید: { إِلَیهِ یصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یرْفَعُهُ ؛(665) «سخنان پاکیزه، به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد.»

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «مقصود از (کلم الطیب) اعتقادات بر حق است که انسان را با اذعان به آن ها بالا می برد و عملکرد خود را بر اساس آن اعتقادات بنا می کند... . اگر اعتقاد و ایمان بر حق باشد عمل آن را تصدیق می کند یعنی عمل بر طبق آن صادر می شود؛ زیرا عمل، از فروع و آثار علم است و از آن جدا نمی شود. و هر مقدار عمل تکرار شود اعتقاد راسخ تر و از جلای بیشتری برخوردار می شود...».(666)

امام باقرعلیه السلام فرمود: «لاینفع مع الشک و الجحود عمل»؛(667) «هرگز با وجود شک و انکار، عملی انسان را نفع نمی رساند.»

این به معنای آن است که صحت عمل و فایده و موقعیت آن در تکامل انسان، منوط به صحت عقیده عمل کننده است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«لاخیر فی عمل الاّ مع الیقین و الورع»؛(668) «هرگز در عملی که بدون یقین و ورع است خیری نیست.»

آزادی اختیار عقیده

عقل حکم می کند که انسان در اختیار عقیده آزاد باشد؛ زیرا عقاید انسان در تملک اراده او یا دیگران نیست، و لذا نمی توان انسان را بر عقیده ای اجبار کرد.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «عقیده به معنای حصول ادراک تصدیقی که در ذهن انسان منعقد می شود عملی اختیاری برای او نیست تا متعلّق منع یا جواز یا... قرار گیرد؛ آری، آنچه قبول منع یا اباحه می کند التزام به لوازم عقیده از اعمال انسان است همانند دعوت به عقیده و قانع کردن مردم به آن و نوشتن آن، و فاسد کردن عقیده رایج بین مردم و عمل بر خلاف آن ها، این ها اموری است که قبول منع و جواز می کند... .»(669) انسان می تواند در یک صورت عقیده شخصی را تغییر دهد و آن تغییر در منشأ عقیده است، به این صورت که در صدق مقدمات عقیده، مناقشه نماید.

اسلام این موضوع را به صراحت تصدیق می کند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: {لا إِكْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی‌ّ...}؛(670) «در قبول دین اکراهی نیست، [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است...».

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه فوق می فرماید: «آیه دین اجباری را نفی می کند؛ زیرا دین یک سلسله معارف علمی است که عمل را به دنبال دارد و جامع آن ها اعتقادات است. و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبارپذیر نیست. اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی مادی تأثیرگذار است، و امّا اعتقاد قلبی دارای علل

و اسباب دیگر قلبی است که از سنخ اعتقاد و ادراک است. و محال است که جهل منتج علم باشد، یا مقدمات غیر علمی تصدیق علمی ایجاد کند». (671)

جمله { لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ جمله ای است خبری که خداوند بعد از آن جمله { قَدْ تَبَینَ اَلرُّشْدُ } را آورده است. جمله ای که در مقام تعلیل بر جمله اول است، به این معنا که بعد از روشن شدن راه و انکشاف حقّ، حاجتی به اکراه در عقیده نیست. لذا خداوند متعال در آیه ای دیگر می فرماید: { وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْیکْفُرْ }؛(672) «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس می خواهد کافر گردد.»

آزادی اظهار عقیده

آزادی اظهار عقیده از منظر عقل از اوّلیات حقوق انسان به حساب می آید. و این شبیه آزادی انسان در انتخاب شکل حیات شخصی و اداره شؤون خاصه اوست، لکن به شرط این که معارض با حقوق دیگران نباشد؛ زیرا این گونه آزادی منجرّ به تبادل افکار و نمو آن می شود و در نتیجه انسان به فکر صحیح می رسد.

در عین این که عقل دعوت به حرّیت تظاهر به عقیده می کند، از طرفی هم تصحیح عقاید باطل را واجب می شمارد؛ زیرا عقیده اساس هر عمل است، و عقیده اشتباه و باطل است که مجتمع اسلامی را به فساد و فروپاشی می کشاند. مقابله با عقاید فاسد در حقیقت گامی در راه آزادی فکر است.

عقل، اقدام بر تصحیح عقاید دیگران را امری ضروری و واجب می داند و از آنجا که تصحیح عقاید با زور و اجبار ممکن نیست لذا راه برای رسیدن به

این هدف را تنویر افکار و هدایت آن ها به عقاید صحیح می داند. ولی اگر فرد یا افرادی از این عمل جلوگیری کردند راهی جز آن نیست که با قوّت و قهر و غلبه مانع سعادت مردم را بر کنار زنند تا راه برای ثمر دادن عقاید صحیح و زوال عقاید فاسد هموار شود.

از طرفی دیگر مشاهده می کنیم که اسلام در تمام ابعاد در اظهار عقیده، به انسان آزادی می دهد، و لذا درهای مناظره و بحث را بر اساس منطق استدلال بر روی صاحبان مذاهب و ادیان باز می گذارد. و در عین حال از تزویر و خدعه و مکر جلوگیری می کند.

خداوند متعال می فرماید: { ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ... }؛(673) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن...».

و نیز می فرماید: { فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ؛ (674) «پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند.»

از ناحیه عملی نیز به صاحب دینی که دارای کتاب است در بلاد اسلامی اجازه اظهار دین و مذهب و عقیده خود را داده و سفارشات لازم را نیز در حقّ آنان نموده است، آنجا که می فرماید: { لا ینْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ ؛(675) «خدا شما را از نیکی کردن و مراعات عدالت نسبت به کسانی که در امر دین، با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که

خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

چگونگی آزادی تفکر با وحدت حق

سؤالی که در اینجا مطرح است این که در صورتی که حق یکی است و آن در اسلام متجلّی شده است، دیگر چه جای فکر و بحث و نقد است؟ و فایده آن چیست؟

در پاسخ به این سؤال می گوییم: از جمله مفاهیمی که اسلام مطرح می کند وحدت حقّ و حقیقت است.

خداوند متعال می فرماید: { فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنّى تُصْرَفُونَ ؛(676) «آن است خداوند، پروردگار حق شما [دارای همه این صفات ! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟ ! پس چرا [از پرستش او]رویگردان می شوید؟ !»

اصل حق به معنای مطابقت و موافقت چیزی با واقع است؛ خواه عقیده باشد یا عمل. حال چگونه ممکن است که دو شی ء متخالف، هر دو مطابق با واقع باشند.

خداوند می فرماید: { وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ؛(677) «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید، و از راه های پراکنده [و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.»

قرآن در جایی دیگر این مسأله را از مسلّمات برشمرده و می فرماید: { وَإِنّا أَوْ إِیاكُمْ لَعَلی هُدی أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ ؛(678) «و ما یا شما بر [طریق هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.»

قرآن کریم انسان را به متابعت از دین حق که مطابق با فطرت است دعوت می کند؛ زیرا فطرت انسان بر قبول حق و خضوع در برابر آن بنا شده است،

و عقل او نیز چنین حکمی را دارد.

آزادی فکر به این معنا نیست که انسان با حکم عقل و فطرت که امر به متابعت حق می کند مخالفت کند، بعد از آن که حقّ و حقیقت به وضوح برای او روشن شده است. اسلام به رغم این که دعوت به حرّیت و آزادی و اظهار عقیده می کند به اعتبار این که منجرّ به تکامل انسان می شود، از طرفی دیگر دعوت به مقابله با افکار و عقاید انحرافی به شکل ریشه ای می نماید. اسلام از انسان می خواهد که جهت تبیین حق برای دیگران سعی کند و مردم را به سوی آن ارشاد نماید. این امر باعث می شود که فکر و عقیده انسان که بر حق است رشد پیدا کرده و تکامل یابد.

جلوگیری از دعوت به عقیده فاسد

عقل همان گونه که انسان را دعوت به مقابله با افکار و عقاید فاسد می کند همچنین به انسان منحرف اجازه نمی دهد تا افکار باطل و خرافی خود را در جامعه ای که قدرت تحلیل و نقد ندارد، منتشر سازد. عقاید انحرافی امراض بسیار خطرناک مسری هستند که جوامعی را که واکسن آمادگی در برابر آن ها را نداشته باشند، مسموم خواهد کرد. و لذا باید از نشر آن ها جلوگیری کرد، مگر آن که به دست افرادی برسد که قدرت تجزیه و تحلیل آن را داشته باشند.

نتیجه این که: آزادی در عقیده و فکر به آن نحو که ذکر شد غیر از دعوت به عقیده است.

کشتن مرتدّ، دفاع از حقوق انسان

اسلام به حیات و حق زندگی برای هر موجود اهمیت فراوان داده است، و لذا:

1 - به حیات گیاهان و درختان اهتمام ورزیده و آن را رحمت الهی دانسته است: { فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيفَ يحْى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها }؛(679) «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند.»

و نیز برای گیاهان حق زندگی قائل بوده و آب دادن به آن ها را لازم می داند.

2 - اسلام بر حقوق حیوانات نیز تأکید کرده است.

3 - فقها بر حرمت سقط جنین اتفاق دارند.

4 - کشتن فرد بی گناه به منزله کشتن تمام مردم شمرده شده است: { مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً }؛ (680) «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که همه انسان ها را کشته باشد.»

5 - هر کس که استطاعت بر حفظ کسی از ضرر یا مرگ دارد، وظیفه دارد تا در این امر اهمال نکند.

6

- انتحار و خودکشی حرام شمرده شده است: { وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً * وَمَنْ یفْعَلْ ذلِکَ عُدْواناً وَظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً وَکانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یسِیراً }؛(681) «و خودکشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است. و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.»

لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «من قتل نفسه متعمّداً فهو فی نار خالداً فیها»؛(682) «هر کس خود را عمداً به قتل برساند او در آتش جهنم همیشه خواهد بود.»

7 - انسان در مرحله نطفه حق استمرار حیات دارد و لذا می تواند ارث ببرد.

8 - کسی حق پناه دادن قاتل یا مخفی کردن او را ندارد.

این امور و موارد دیگر شاهد بر این مطلب است که شارع مقدس اهتمام فراوانی برای حفظ جان موجودات؛ خصوصاً انسان قائل شده است.

حال سؤالی که مطرح است این که اسلام با این همه اهتمام به حفظ جان انسان چرا حیات و زندگانی مرتدّ را بی ارزش جلوه داده و حکم به قتل او نموده است؟

در جواب می گوییم: حقیقت ارتداد آن است که انسان می گوید: من داخل در اسلام شدم و به آن معرفت پیدا کردم و همه جوانب آن را جست و جو کردم ولی آن را رد می کنم و از آن خارج می شوم.

دشمنان اسلام از این راه برای ضربه زدن به اسلام و جلوگیری از اسلام آوردن مردم استفاده می کردند.

خداوند متعال می فرماید: { وَقالَتْ طائِفَهٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ }؛(683) «و جمعی از اهل کتاب

[از یهود]گفتند: [بروید درظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید [و باز گردید] شاید آن ها [از آیین خود] بازگردند؛ [زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند، و این توطئه کافی است که آن ها را متزلزل کند].»

این کار، اثر عجیبی در قلوب عوام مردم داشت؛ زیرا با خود می گفتند: اگر اسلام بر حق بود آنان خارج نمی شدند. لذا دستور به کشتن مرتدّ در حقیقت دفاع از حقوق انسان و عملکردی منطقی است که با نظر اسلام مطابقت دارد؛ زیرا:

الف) این کار دفاع از دینی است که اساس انسانیت انسان و شخصیت او را تشکیل می دهد و حقی از حقوق او به حساب می آید؛ زیرا که صلاح دین و دنیای او در آن است.

ب) این عمل در حقیقت دفاع از حقّ آزادی عمومی است؛ زیرا این گونه افراد، مانع تحرّک انسان به سوی تکامل اند.

ج) این کار در حقیقت دفاع از آزادی عقیده است، عقیده ای که اساس هر عملی است.

د) کشتن مرتدّ در حقیقت دفاع از مجتمع اسلامی صالح است، گرچه یک نفر کشته می شود ولی با نابودی او جامعه احیا می گردد، همانند آن که یک عضو سرطانی که قطع می شود سبب حیات بقیه اعضای بدن انسان می گردد. و لذا قرآن درباره قصاص می فرماید: { وَلَكُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُوْلِی الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ؛(684) «و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.»

ه) این عمل، دفاع از حق کرامت انسان است که خداوند او را چنین آفریده است: { وَلَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ... }؛(685) «ما

آدمیزادگان را گرامی داشتیم.»

ę ارتداد از آن جهت که در آن انکار و عناد و تمرّد و سرکشی نسبت به خداوند متعال و خروج و تجاوز از دایره حق است، انسان را مستحقّ نابودی می کند.

ز) از آن جهت که کافر هر چه در روی زمین بماند عذاب او بیشتر خواهد شد، لذا کشتن او در حقیقت رحمت و تحفیف عذاب وی خواهد بود.

ح) کسی که تحت سلطه نظام اسلامی وارد شده همه قوانین آن را بر ذمّه خود گرفته و قبول کرده است که یکی از آن ها قتل مرتدّ است، لذا حتی مطابق نظام دمکراسی نیز طبق التزامی که انسان نسبت به قوانین نظام داده است، باید احکام و قوانین بر او نیز جاری شود.

تفصیل در حکم

البته این مطلب قابل توجه است که ظاهراً بین شخص معاندی که برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف روحیه مسلمانان به آن وارد شده و از آن خارج شده است، و بین کسی که بدون تحقیق وارد اسلام شده و در لفظ اسلام را پذیرفته و قصد دارد که از آن خارج شود را باید فرق گذاشت. معلوم نیست که در صورت دوم نیز شارع مقدس اصرار بر قتل و کشته شدن مرتدّ داشته باشد.

اسلام و حکم قصاص

اسلام و حکم قصاص

یکی از احکام اصیل و سرنوشت ساز در اسلام که تأثیر فراوانی در امنیت و آسایش جامعه داشته و دارد مسأله قصاص است. ولی - مع الاسف - در این عصر و زمان و نیز در عصرهای پیشین این حکم اسلامی و الهی مورد اشکال و هجمه از سوی مدعیان روشنفکری قرار گرفته است، تا از طرفی مردم را به اسلام و احکام مترقّی آن بدبین کرده و از طرفی دیگر فرهنگ منحطّ غرب را در جامعه اسلامی پیاده کنند. اینک جا دارد بر این موضوع پرداخته و فلسفه آن را بیان نماییم.

نمونه ای از شبهه پراکنی ها

درباره حکم مترقی «قصاص» و اجرای آن در جامعه، اشکالات و شبهاتی را در جامعه منتشر کرده اند که به برخی از آن ها اشاره کرده و سپس درصدد توضیح این حکم مقدس بر خواهیم آمد.

گاهی گفته می شود قصاص و حکم اعدام با قوانین بین المللی منافات دارد! و برخی از اوقات می گویند: حکم قصاص مخالف با طبع انسان است؛ زیرا انسان از خشونت متنفّر بوده و با مهربانی سازگار است. اعدام، مجازاتی خشن است به خصوص در جوامع پیشرفته و متمدّن مثل دنیای امروز که اصلاً قصاص و اعدام قابل پذیرش نیست!!

گاهی می گویند: کشتن قاتل، مقتول را زنده نمی کند بلکه یکی دیگر از اعضای جامعه را از بین می برد و خانواده دیگری را داغدار می کند، پس چه بهتر که به همان قتل اول اکتفا شود.

و گاهی گفته می شود: قصاص از حسّ انتقام و قساوت قلب سرچشمه می گیرد. و برخی می گویند: اگر انسان به مراتبی از تکامل اخلاقی رسید که قصاص یعنی ترمیم امور و تضمین حیات فردی و اجتماعی، به روش دیگر و جایگزین حذف

فیزیکی میسّر بود، آن جایگزین رجحان خواهد داشت.

حرمت انسان از نظر اسلام

مال و جان و ناموس و آبروی همه انسان ها حتی غیرمسلمانان نیز از نظر اسلام محترم است و هیچ کس حق تعدّی و تجاوز به حریم دیگران را ندارد و تجاوز به حقوق هیچ کس به هیچ وجه پذیرفته شده نیست.

خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ یقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَیهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً }؛(686) «هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی را برای او آماده ساخته است.»

و نیز درباره کسانی که جامعه را به ناامنی کشیده و با کشیدن اسلحه، مردم را بترسانند، می فرماید: { إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یحارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یقَتَّلُوا أَوْ یصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ ینْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْیا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ ؛(687) «کیفر آن ها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، [و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند] فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند، یا [چهار انگشت دست [راست و پای [چپ آن ها، به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آن ها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.»

انواع جنایات ها

جنایت بر افراد از نظر اسلام بر سه دسته اند:

1 - جنایت عمد؛ که قاتل با اختیار و اراده خود برای

کشتن کسی، عملی را انجام می دهد که منجرّ به قتل یا قطع عضو او می شود.

2 - جنایت شبه عمد؛ که ضارب تصمیم کشتن یا قطع عضو او را نداشته است و عملی انجام می دهد که غالباً کشنده و قطع کننده نیست، ولی اتفاقاً در این مورد به مرگ شخص یا قتل عضو او منجرّ می شود.

3 - جنایت خطای محض؛ که هدف ضارب از کاری که به قتل یا قطع عضو می انجامد چیز دیگری است ولی از روی تصادف آن شخص مضروب را به قتل رسانده یا ناقص العضو می کند. مثلاً کسی سنگی را به سویی پرتاب می کند و تصادفاً به شخصی اصابت می کند. جنایت خطای محض و شبه عمد در اسلام مجازات قصاص ندارد، و شخص ضارب تنها موظّف به پرداخت دیه است. این مجازات در حدّ امکان، خسارت خانواده مقتول را از فقدان یا نقص عضو او را جبران می کند.

در این دو صورت، قاتل تصمیم به نقص عضو یا کشتن را نداشته و طبیعتاً خودش نیز ناراحت است. علاوه بر این که پرداخت دیه نیز بر ناراحتی او می افزاید و سبب می شود که در آینده او و دیگران بیشتر احتیاط کنند و جنایت غیر عمد به حدّاقل ممکن برسد.

ولی کسی که به طور عمد جنایتی را انجام می دهد، در اسلام مستوجب قصاص است و لذا خانواده مقتول و اولیای خون او حق دارند قاتل را قصاص یا عفو نمایند.

اهداف مجازات از دیدگاه اسلام

اهداف مجازات از دیدگاه اسلام

از آنجا که در فلسفه مجازات از دیدگاه اسلام اهداف خاصی مورد نظر قانونگذار بوده است لذا به طور خلاصه به این اهداف اشاره کرده و در فصلی دیگر به نقش قصاص در این مورد می پردازیم:

1 - تأمین عدالت

مکتب اسلام که نشأت گرفته از حکمت و عدالت ربوبی است، تمام دستورات و مقرّرات خود را بر اساس عدالت و برای تأمین آن در زندگی

فردی و اجتماعی انسان تشریع نموده است که این عدالت در بُعد جزایی نمود بیشتری دارد.

بدون تردید مجرم با ارتکاب جرم، از طرفی حرمت احکام الهی را می شکند و قانون دینی را نقض می کند و این عمل عقلاً و شرعاً او را مستحق مجازات می نماید. و از طرفی دیگر، در اکثر جرایم علاوه بر این حرمت شکنی، مجرم به منافع و خواسته هایی دست می یابد که نامشروع و غیرقانونی هستند و رسیدن به آن منافع از طریق ارتکاب جرم، موجب محرومیت دیگران از حقّ مشروع خود می گردد. همچنین مجرم با ارتکاب جرم، عواطف و احساسات مجنی علیه و بستگان او و سایر افراد جامعه را جریحه دار می کند و احساس امنیت و آسایش اجتماعی را که یکی از ارکان حیات اجتماعی سالم می باشد سلب می کند و تمام این ها از بین بردن عدالت در بُعد فردی و اجتماعی است. در این وضعیت است که نیاز به برقراری دوباره عدالت در جامعه احساس می شود و همه مکاتب حقوقی خود را به بازسازی عدالت، متعهّد می دانند و هر کدام به گونه ای برای رسیدن به این هدف تلاش می نمایند.

در نظام حقوقی اسلام که عدالت، پایه و اساس آن را تشکیل می دهد نیز قوانین و مقررات به طور کلّی و

قوانین کیفری به صورت خاص برای برقراری دوباره عدالت تشکیل شده است.

2 - بازدارندگی

یکی از اهداف مجازات از دیدگاه اسلام، بازداشتن مجرم از ارتکاب دوباره جرم و بازداشتن دیگران از دست زدن به اعمال مجرمانه است. پیشگیری از ارتکاب جرم و ایجاد موانع برای جلوگیری از نزدیک شدن به زشتی ها و آلودگی های عملی و اخلاقی، بخش وسیعی از تعلیمات اسلامی را به خود اختصاص داده است.

اسلام در کنار برنامه هایی که انگیزه های مجرمانه را از بین می برد و انسان ها را از درون اصلاح می کند، یک عامل بازدارنده بیرونی را نیز قرار داده است که اگر کسانی علی رغم تمام برنامه های تربیتی اسلام باز هم به طرف جرم و نقض قوانین بروند و حقوق دیگران را پایمال نمایند، از بیرون آن ها را کنترل نموده و از اعمال مجرمانه آن ها جلوگیری کند. این عامل بیرونی همان مجازات هایی است که توسط شارع وضع گردیده است و هر کدام به گونه ای از وقوع جرایم بیشتر جلوگیری می کنند.

3 - اصلاح و تربیت

در بسیاری از جرایم، امکان بازسازی اخلاقی و اجتماعی مجرم برای آینده وجود دارد و مجرمین می توانند با یک برنامه تربیتی و اصلاحی، دوباره به جامعه بازگردند و راه صحیح زندگی را در پیش گیرند. به نظر می رسد که مجازات در شرایط خاص می تواند اثر تربیتی و اصلاحی داشته باشد. البته از دیدگاه اسلام، انسان ها باید به گونه ای تربیت شوند که نه تنها خودشان هرگز به جرم و گناه نزدیک نشوند بلکه دیگران را نیز نهی نموده و مانع وقوع جرم در جامعه شوند.

4 - تهذیب مجرم و تکفیر گناه

یکی از اهداف و آثار مجازات های اسلامی، تهذیب و تطهیر مجرمین است. به استناد بعضی از منابع اسلامی، کسی که به دلیل ارتکاب جرم در این عالم مجازات شود، در عالم دیگر برای ارتکاب این عمل مجازات نخواهد شد. و در برخی از تعابیر آمده است که خداوند متعال، کریم تر از آن است که کسی را دو بار برای انجام عملی مجازات نماید.(688)

البته نظریه مخالفی نیز در این زمینه وجود دارد که می گوید: مجازات اخروی اعمال به عنوان یک اثر وضعی باقی است و مجازات دنیوی نمی تواند آن را از بین ببرد. خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً }؛(689) «هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی را برای او آماده ساخته است.»

ولی به نظر می رسد همان گونه که برخی از دانشمندان مسلمان بیان نموده اند، جمع بین این

دو نظریه به این است که مجازات این جهان اگر با بازگشت و توبه مجرم و اصلاح درونی او باشد، موجب رهایی او از عقوبت اخروی خواهد شد و آیه مربوط به قتل نفس هم به کسی اختصاص دارد که توبه نکند، چون اگر قاتل توبه کرد مورد عفو قرار می گیرد. و نیز گفته شده که این آیه مربوط به کسی است که مؤمن را به دلیل ایمانش بکشد و چنین کسی کافر و مستحق خلود در آتش است.(690)

5 - حفظ نظام اجتماعی

اسلام به عنوان یک شریعت وحیانی، همان گونه که حیات فردی انسان ها را تحت پوشش خود قرار می دهد زندگی اجتماعی انسان ها را نیز مورد نظر قرار داده است و بسیاری از دستورات و قوانین آن ناظر بر حیات جمعی انسان ها می باشد.

حیات اجتماعی سالم در گروی وجود امنیت و آسایش عمومی و رعایت حقوق و تکالیف متقابل است و آسایش عمومی در گروی حفظ اصول و ارکان یک حیات اجتماعی است. بنابراین از دیدگاه اسلام یکی از اهداف کیفری اسلام و چه بسا مهم ترین هدف آن، حفظ نظام اجتماعی و دینی است و این هدفِ بلند تأمین نمی شود مگر این که انسان ها از طریق اصلاح و تربیت یا از طریق ارعاب و ترس از مجازات، از ارتکاب اعمالی که ارکان نظام اجتماعی را خدشه دار می کند بازداشته شوند.

اسلام و فلسفه قصاص

اسلام و فلسفه قصاص

اشاره

پس از بررسی و تبیین فلسفه و اهداف مجازات از دیدگاه اسلام اینک به تبیین نقش و کارکرد مجازات قصاص می پردازیم، و ارتباط آن را با اهداف مورد نظر در فلسفه مجازات در حقوق کیفری اسلام مورد بررسی قرار خواهیم داد.

1 - قصاص و تأمین عدالت کیفری

همان گونه که قبلاً گفته شد یکی از مهم ترین اهداف اصلی شریعت اسلام و سایر شرایع وحیانی، تأمین قسط و عدل در این جهان است و این هدف، زیربنای تمام قوانین و مقرّرات دینی به خصوص در مورد روابط اجتماعی انسان ها با یکدیگر بوده است. از دیدگاه اسلام، اصل مقابله به مثل، به عنوان یک اصل اوّلی در برخورد با مجرمین پذیرفته شده است و رعایت تساوی کامل بین جرم و مجازات در جرایم قتل عمد، جرح و قطع اعضا به عنوان یک حق، مورد قبول قرار گرفته است و این تساوی و تشابه بین جرم و مجازات، ساده ترین و ابتدایی ترین مفهومی است که از عدالت کیفری استفاده می شود.

همان گونه که از مفهوم قصاص استفاده می شود، این مجازات نوعی مقابله به مثل با جنایت کار است به گونه ای که اولاً: خود او مجازات شود و نه دیگران. ثانیاً: مجازات او دقیقاً مساوی و همانند خسارتی باشد که به مجنی علیه وارد نموده است. این نوع برخورد با جرایم، علیه تمامیت جسمانی انسان ها، حرکتی بود که اسلام برای تحقق عدالت کیفری و جلوگیری از هر گون بی عدالتی و تبعیض در اجرای مجازات آغاز نمود. اسلام در برابر برخوردهای ناعادلانه که در عرب جاهلیت برای مجازات قاتل وجود داشت، می فرماید: { كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِصاصُ فِى الْقَتْلى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ... }؛(691) «حکم قصاص کشتگان چنین مقرّر گشت: مرد آزاد در

مقابل مرد آزاد، و بنده را به جای بنده، و زن را به جای زن قصاص توانید کرد...».

2 - قصاص و حفظ نظم و امنیت اجتماعی

بدون تردید یکی از ارکان حیات اجتماعی، امنیت جانی اعضای یک جامعه است، به گونه ای که عدم وجود چنین امنیتی مانع تمام پیشرفت ها و فعالیت های اجتماعی می شود و حیات جامعه را با مشکل جدّی روبه رو می سازد و به همین دلیل هیچ جامعه ای را نمی توان پیدا کرد که نسبت به پدیده قتل بی تفاوت باشد و قوانین و مقرّراتی را برای مقابله با آن به وجود نیاورده باشد، ولی سخن در این است که چه مجازاتی می تواند بهتر و بیشتر مجرمین بالقوّه را از ارتکاب قتل بازدارد؟ آیا مجازات حبس که امروزه بسیاری از کشورهای غربی در نظر گرفته اند می تواند انسانی را که قصد ارتکاب قتل دارد از عمل خود منصرف نماید؟ خصوصاً که به جهت وضعیت بد اقتصادی و رفاه نسبی زندان ها و جرم زا بودن محیط، زندان رفتن را استقبال می کنند!!یا آن گونه که اسلام می گوید: بهترین بازدارندگی برای ایجاد امنیت در جامعه قصاص است؟

در منابع اسلامی، مهم ترین کارکرد قانون قصاص، حفظ حیات انسان ها و محفوظ ماندن خون آن ها معرفی شده است.

قرآن کریم می فرماید: { وَلَكُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ ؛(692) «برای شما در قصاص حیات است، ای صاحبان عقل و اندیشه !»

اکثر مفسرین در تفسیر این آیه به مسأله حفظ حیات انسانی در اثر تشریع و اجرای این حکم اشاره کرده اند و هدف و فلسفه اصلی قصاص را همین امر می دانند. این هدف در دو قسمت قابل بررسی است:

الف) حیات ناشی از اجرای قصاص به طور قطع، بخشی از فلسفه قصاص در اثر اجرای این حکم در

جامعه پدیدار خواهد شد. اجرای قصاص نسبت به شخص قاتل گرچه موجب سلب حیات دنیوی او خواهد شد، امّا تنها راه رهایی از عذاب اخروی تسلیم شدن در برابر حق مشروع اولیای دم است تا اگر بخواهند او را عفو کنند و اگر بخواهد او را قصاص نمایند. البته اجرای قصاص نسبت به قاتل نیز می تواند سبب حیات مطلوب و پسندیده در آخرت شود و او را از عذاب دردناک آخرت رهایی دهد. همچنین اجرای قصاص موجب حفظ حیات انسان های دیگر خواهد شد.

ب) حیات ناشی از تشریع قصاص مهم ترین تأثیر یک قانون جزایی، بازداشتن انسان ها از ارتکاب جرم است و بهترین قانون در این زمینه، قانونی است که بتواند ارتکاب جرم را به حدّاقل ممکن برساند؛ به ویژه اگر جرم سنگینی مانند قتل نفس باشد که خسران جبران ناپذیری را برای جامعه به خصوص خانواده مقتول به همراه دارد.

تشریع قصاص، اگر تنها راه برای رساندن حدّاقل جرم قتل و سایر جرایم علیه تمامیت جسمانی نیست، قطعاً بهترین و حکیمانه ترین راه برای این منظور است. اگر بتوان کسی را از قصد کشتن دیگری منصرف نمود، اطمینان بخش ترین راه آن تهدید نمودن او به مقابله به مثل است، وگرنه هر مجازات دیگری ممکن است برای او قابل قبول باشد و او را از قصد خود منصرف نکند. بنابراین در تشریع حقّ قصاص، حیاتی گسترده تر از آنچه در اجرای آن وجود دارد نهفته است، و این خود نشان دهنده این واقعیت است که فلسفه قصاص لزوماً در اجرای آن نیست، بلکه خود قانون و وجود حقّ قصاص در جامعه می تواند اثر بازدارندگی خود را داشته باشد.

از امام سجادعلیه

السلام در تفسیر آیه { وَلَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ نقل شده که فرمود: «برای شما ای امت محمّدصلی الله علیه وآله در قصاص حیات و زندگانی نهفته است، از قتل خودداری خواهد کرد و این موجب استمرار حیات است، هم برای کسی که اراده قتل را داشت، و هم برای کسی که قصد کشتن او را داشت. و نیز موجب حیات است برای غیر آن ها از مردم، چون وقتی بدانند که قصاص امکان پذیر است از ترس آن جرأت بر قتل نمی کنند. ای صاحبان عقل، شاید از قتل بپرهیزید».(693)

3 - قصاص و پیشگیری از انتقام فردی

بدون تردید جرایم بر ضدّ اشخاص؛ اعم از قتل، قطع عضو و ضرب و جرح، احساسات و عواطف مجنی علیه یا اولیای او را جریحه دار می کند و آنان را به مقابله و برخورد با جانی وادار می سازد. طبیعت انسان به گونه ای است که در مقابل هر عملی که منافات با خواسته ها و امیال و منافع او باشد از خود عکس العمل نشان می دهد.

این بخش از طبیعت انسانی که از قوّه غضبیه سرچشمه می گیرد، در عین آن که ضامن بقا و استمرار حیات انسان است، در صورت طغیان و سرکشی، می تواند آثار و نتایج سوئی را برای فرد و جامعه به دنبال داشته باشد. به همین دلیل، یکی از برنامه های تربیتی اسلام، کنترل و تعدیل این قوّه و قرار دادن آن در محدوده عقل و شرع است. محروم نمودن مجنی علیه یا اولیای او از برخورد متقابل با جانی و صرفاً توصیه به صبر و گذشت، چیزی جز سرپوش گذاشتن ظاهری بر احساسات انتقام جویانه نیست؛ بلکه بدین معنا است که قانونگذار باید به گونه ای حساب

شده، راه معقولی را برای خاموش نمودن این احساسات یا اعمال نمودن آن ها ارائه دهد. همان گونه که محروم نمودن افراد از اعمال حقّ انتقام، ممکن است به طغیان احساسات انتقام جویانه منجر شود و نظم اجتماعی را مختل نماید. بنابراین، راه میانه ای را باید انتخاب کرد که در عین حال که نظم و امنیت اجتماعی حفظ می شود حقوق افراد نیز رعایت گردد و آن، چیزی جز اجرای قصاص از ناحیه محکمه قضایی نیست.

بنابراین، مجازات قصاص، یک پاسخ منطقی و حساب شده از طرف شریعت اسلامی به یک احساس طبیعی انسانی و در واقع کنترل نمودن آن است.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

گرچه با تقریر مختصری که از فلسفه قصاص و اهداف آن نمودیم به خودی خود، شبهات این حکم حیاتی اسلام دفع می شود ولی به طور اختصار به برخی از آن ها اشاره کرده و پاسخ خواهیم داد:

1 - ظلم بودن اجرای قصاص در غالب موارد

برخی می گویند: قصاص به معنای واقعی که تساوی کامل بین جرم و مجازات است، جز در موارد بسیار نادر قابل تحقّق نیست. شرایط، اوضاع و احوال و خصوصیات جانی و مجنی علیه که بدون تردید موجب شدّت و ضعف جرایم می شود، نوعاً به گونه ای است که نمی توان همه آن شرایط را در اعمال مجازات رعایت کرد. بنابراین، قصاص هرگز نمی تواند از تمام جهات با جرم یکسان باشد. و چون رعایت تساوی بین جرم و مجازات که مفهوم واقعی قصاص می باشد امکان پذیر نیست، لذا اجرای مجازات قصاص امکان پذیر نخواهد بود. اگر عالم و دانشمندی به شخصی عادی جنایت وارد کند، چگونه می توان او را قصاص کرد در حالی که دانشمند دارای آثار و خصوصیات فراوانی است که در شخص عادی نیست. و نیز اگر کسی یک چشمی است و یک چشم کسی را کور کرده چگونه می توان در مقابل آن، چشم یک چشمی را کور کرد و او را به طور مطلق از بینایی محروم نمود؟

پاسخ: اولاً: وجود و جسم عالم و دانشمند وقتی ارزش دارد که دست به جنایت عمدی نزند و هنگامی که چنین عمل زشتی از دانشمندی سر بزند،

او را از یک انسان عادی نیز پست تر می کند؛ زیرا به علم خود عمل نکرده است.

ثانیاً: رعایت تساوی و تشابه مطلق میان جرم و مجازات، آن هم به گونه ای که هیچ تفاوتی از نظر ماهوی و نیز از

نظر آثار و نتایج مترتّب بر آن دو وجود نداشته باشد، غیر ممکن و نادرست است، ولی در صورتی می تواند مبنا و منطق مجازات قصاص را از بین ببرد که این مجازات برای تأمین عدالت مطلق تشریع شده باشد. امّا اگر مجازات قصاص به جهت تأمین عدالت نسبی در حدّی که در عالم امکان دارد، وضع شده باشد، تفاوت های اجتناب ناپذیری که بین جرم و مجازات قصاص وجود دارد مانع اجرای آن نخواهد بود. و می دانیم که هدف اساسی از تشریع مجازات قصاص، جلوگیری از قتل و خونریزی است، و این هدف در گروی تشریع این قانون است و هیچ قانون دیگری نمی تواند این هدف را مانند قانون قصاص تأمین نماید. بدین معنا که این قانون بالاترین حدّ بازدارندگی را تأمین می کند و تا آنجا که امکان دارد مجرمین بالقوه را از ابراز نیات مجرمانه خود منصرف می کند.

از طرف دیگر، جرایم علیه اشخاص آن قدر برای جامعه و تداوم حیات اجتماعی زیانبار است که قانونگذار باید وقوع چنین جرایمی را به حدّاقل ممکن برساند.

بنابراین، مجازات قصاص از این جهت دارای توجیه عقلانی کافی می باشد. و اگر بخواهیم تساوی کامل بین مجرم و مجنی علیه را در نظر بگیریم، این مجازات هرگز اجرا نخواهد شد.

2 - عدم توجه به حیثیت عمومی جرم

یکی دیگر از اشکالات مربوط به قانون قصاص این است که این قانون در اسلام به عنوان یک حق خصوصی شناخته شده است و این موجب می شود که مجازات قصاص یک مجازات غیر آمرانه و به اراده صاحبان حق وابسته باشد و در نتیجه ممکن است که مرتکبین بزرگ ترین جرایم، با دادن دیه های سنگین، بدون هیچ گونه مجازاتی در جامعه آزاد

باشند و این بر خلاف نظم و امنیت اجتماعی و نادیده گرفتن حقّ عموم مردم در مورد این گونه جرایم است. علاوه بر این، مؤثّر بودن یک مجازات، به قطعی بودن آن است و وجود راه هایی که امکان فرار از مجازات را فراهم می نماید، مانع از تأثیر مجازات در بازداشتن افراد از ارتکاب جرم است؟...

پاسخ: اولاً: خصوصی بودن حقّ قصاص مبتنی بر یک واقعیت انکار ناپذیر است، و آن این که جرایم علیه تمامیت جسمانی افراد، مستقیماً و بلافاصله مجنی علیه یا اولیای او را مورد بزرگ ترین خسارت های مادی و معنوی قرار داده و حقوق آن ها را پایمال کرده است و لذا این شرایط ایجاب می کند که حقّ قصاص ابتدائاً برای همین افراد قرار داده شود، تا علاوه بر تسکین آلام روحی و معنوی آن ها از طغیان احساسات انتقام جویانه آنان نیز جلوگیری شود. و البته در کنار به رسمیت شناختن چنین حقّی، اجازه عفو و گذشت از این حقّ نیز داده شده است تا کسانی که عفو را بر انتقام ترجیح می دهند نیز بتوانند به این کمال روحی دست یابند.

ثانیاً: تجویز عفو و گذشت از حقّ قصاص به معنای رها کردن مجرم بدون هر گونه مجازات و نادیده گرفتن حقوق عمومی نیست؛ زیرا اسلام، علاوه بر حقّ خصوصی در جنایات، حقّی را نیز برای حاکم به جهت حفظ امنیت و مصالح عمومی اجتماع قائل شده است و با وجود این حق می تواند اگر مصلحت بداند مجرم را مجازات نماید.

البته این مجازات، همان مجازاتی نیست که صاحبان حقوق خصوصی می توانند اعمال کنند، بلکه یک مجازات بدلی است که به عنوان تعزیر اعمال می شود و می تواند نظم

و امنیت اجتماعی را تأمین کرده، اجتماع را از هرج و مرج حفظ نماید.

3 - عدم اجرای قصاص در کشتن غیر مسلمان

گاهی اشکال می شود: اگر چنین است که اسلام برای جان انسان ها ارزش قائل است پس چرا حکم قصاص را در مورد کشتن مسلمان کافر ذمی اجرا نمی کند؟ آیا این تبعیض در اجرای حکم قصاص نیست؟ آیا خون و جان کافر ذمی در حکومت اسلامی محترم نیست؟

پاسخ: به طور کلّی می گوییم: قصاص در اسلام با آنچه در تاریخ حقوق کیفری به عنوان قصاص شناخته می شود، تفاوت دارد. قصاص در مفهوم تاریخی خود نتیجه منطقی دیدگاه «سزادهی» و اعتقاد به عدالت مطلق است. در این دیدگاه مجرم حتماً باید مجازات شود و معیار تعیین نوع و مقدار مجازات هم جرم ارتکابی است. بنابراین، قاتل عامد باید حتماً کشته شود، صرف نظر از این که چه کسی را کشته است و در چه شرایطی مرتکب قتل شده است.

ولی از دیدگاه اسلام، قصاص دارای شرایطی است که در صورت فقدان یکی از آن ها قصاص قابل اجرا نیست و در صورت تحقق همه شرایط نیز قصاص لزوماً اجرا نمی شود، بلکه به اختیار کسی است که حق قصاص برای او مقرّر داده شده است.

عدم اجرای قصاص در کشتن غیرمسلمان از طرف مسلمان به دلیل عدم تساوی و تکافؤ بین مجرم و مجنی علیه است؛ زیرا در جای خود اشاره شده که یکی از شرایط اجرای قصاص، تساوی در دین است. و این قول امامیه و شافعیه و حنابله و برخی دیگر از فقهای اهل سنت است.

4 - عدم اجرای قصاص در کشتن برده

گفته شده که اگر جان انسان ها ارزشمند است در این جهت فرقی بین برده و عبد و کنیز با انسان های آزاد و حرّ نیست، پس چرا اگر انسان آزاد، برده ای را به قتل برساند حکم قصاص

در مورد آن ها جاری نمی شود؟

پاسخ: یکی از شرایطی را که در زمان ما کاملاً منتفی است و لذا جای اشکال هم باقی نمی گذارد این که قاتل و مقتول باید از نظر طبقه اجتماعی هر دو آزاد و یا هر دو برده باشند. بنابراین اگر انسان آزادی مرتکب قتل عمد یک برده شود قصاص نخواهد شد. این مسأله از نظر فقهای امامیه و اکثر فقهای اهل سنت مسلّم و غیرقابل تردید است.

این تفاوت به خوبی از قرآن کریم استفاده می شود، آنجا که می فرماید: { كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ... }؛(694) «قصاص بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده...».

و نیز روایات متعددی بر آن دلالت دارد، و از نظر فقه امامیه هم اجماعی است، گرچه در حال حاضر مطرح نیست ولی پذیرفتن آن در همان عصر و زمان نزول قرآن کریم و صدور روایات دلایل چندی داشته است.

در نظام برده داری، یک برده که هیچ اختیاری خارج از خواست مولای خود ندارد و حتی حقّ تملّک برای او شناخته شده نیست. از نظر موقعیت اجتماعی در سطح پایینی قرار دارد و ارزش اجتماعی او به دلیل عدم برخورداری از قدرت تصمیم گیری و عملکرد مستقل، بسیار پایین تر از کسی است که در تصمیم گیری آزاد است، و طبعاً این چنین کسی در جامعه قابل مقایسه با افراد آزاد نیست. و این تفاوت در گذشته آن قدر عمیق بوده است که عبد در ردیف حیوانات شناخته می شده و از هر نوع حقوق انسانی محروم بوده است.

اسلام در همان زمان نیز علی رغم پذیرش این نظام، حقوق و امتیازاتی را برای این

گروه اجتماعی به رسمیت شناخت که قبل از آن سابقه نداشت. در عین حال تفاوت انکار ناپذیر این افراد نسبت به افراد آزاد، موجب شده است که در بسیاری از حقوق اجتماعی با دیگران تفاوت داشته باشند؛ از جمله موارد حقّ قصاص که تساوی جرم و مجازات در آن باید کاملاً رعایت شود، و عدم تساوی در نقش و جایگاه اجتماعی مانع از آن شده است که قتل یک برده توسط یک فرد آزاد، موجب حقّ قصاص شود، چون جرم، کشتن یک انسان فاقد هر گونه آزادی و اختیار است و مجازات نباید کشتن یک انسان آزاد و مستقل باشد. بنابراین، با عدم امکان قصاص، راهی جز جبران خسارت مالی باقی نمی ماند.

آری، برای این که برده کشی یک عادت در جامعه نشود، در اسلام مقرّر شده است که اگر کسی کشتن بردگان را عادت قرار دهد و مکرّر مرتکب این عمل ناشایست شود محکوم به مجازات مرگ است، البته نه از باب قصاص، بلکه به دلیل افساد در زمین.

در مورد بردگی و برده داری در اسلام بحث مستقلی داشته ایم ولی آنچه در اینجا قابل توجه است این که:

الف) اسلام با ارائه طرح های متعددی، زمینه را برای از بین بردن نظام برده داری که در آن زمان یک نظام پذیرفته شده ای بود فراهم آورد و چه بسا بتوان گفت که شرایط خاص آن زمان و ضرورت های موجود، باعث پذیرفتن این نظام از سوی اسلام گردید، ولی نظام برده داری هرگز به عنوان یک نظام مطلوب اجتماعی مورد قبول اسلام نبوده است. البته در همان زمان نیز اسلام علی رغم پذیرفتن این نظام، حقوقی را برای بردگان شناخت که تا قبل از آن

شناخته شده نبود، ولی این در واقع تحوّلی در نظام برده داری ایجاد کرد که سرآغاز از بین رفتن آن در جوامع اسلامی به حساب می آید.

ب) عبودیت برخی از انسان ها نسبت به بعضی دیگر، یک امر صد درصد اعتباری است و هیچ منشأ تکوینی ندارد. به این معنا که انسان که برده دیگری است، نسبت به مولای خود هیچ تفاوت ذاتی که منشأ این رابطه شده باشد، ندارد و چه بسا بردگانی که از مولای خود در مراتب کمال و انسانیت بسیار بالاتر بوده اند. بنابراین، اگر در حقوق و تکالیف این گروه از افراد جامعه تفاوتی وجود داشته است، طبعاً باید آن را ناشی از همین امر اعتباری و آثار و نتایج آن دانست.

5 - چرا مادر به جهت قتل فرزند قصاص می شود؟

گاهی سؤال می شود که چرا در صورتی که پدر فرزند خود را بکشد او را بر این جنایت قصاص نمی کنند و تنها از او جریمه مالی اخذ می کنند ولی اگر مادری فرزند خود را به قتل برساند او را قصاص کرده و به قتل می رسانند؟

پاسخ: اولاً: قصاص، اصل اوّلی در جنایت عمد است و در این حکم فرقی بین افراد نیست و لذا اگر در مورد جنایات عمدی قصاص برداشته شده، باید به دنبال علت آن بود. پس اگر مادر در مورد کشتن فرزندش قصاص می شود مطابق اصل است، و باید به دنبال علّت و فلسفه عدم قصاص در مورد پدر باشیم.

ثانیاً: مادر مظهر عطوفت و مهربانی نسبت به فرزند است. مادر طبیعی کسی است که حاضر است جان خود را فدای جان فرزند خود کند و این مطلبی است که به تجربه در طول تاریخ به وقوع پیوسته و عملی شده

است. حال اگر مادری دست به قتل فرزند خود زد، معلوم می شود که چنان حالت قساوتی پیدا کرده که به فرزند خود هم رحم نمی کند و لذا وجود او برای جامعه و خانواده خطرناک است و بدین جهت باید سربه نیست شود.

ثالثاً: در مورد پدر که قصاص از او برداشته شده، شاید به جهت آن است که پدر محور قدرت اقتصادی خانواده است و در صورتی که او قصاص شود، نظام اقتصادی معیشتی خانواده بر هم می خورد.

رابعاً: مطابق آنچه از روایات استفاده می شود، فرزند سرّ و وجود تنزیلی پدر بوده و در اصل و حقیقت وجود، به او بازمی گردد و لذا بدین جهت او را قصاص نکرده و تنها جریمه سنگین مالی را از او اخذ می نمایند.

اسلام و اجرای حدود در ملأ عام

اشاره

از جمله احکام فقهی که شبهه برانگیز شده مسأله علنی بودن مجازات است.

گاهی می گویند: سنگسار یا شلاق زدن افراد مجرم، موجب وهن و سستی اسلام است، لذا نباید آن را در ملأ عام اجرا کرد. و برخی نیز می گویند: این نوع مجازات ها در جامعه اثر مطلوب ندارد و موجب وحشت و انزجار جامعه می شود و یا می گویند: شلاق خوردن چند نفر متخلّف در انظار کودکان و سالمندان موجب سلب آرامش روانی جامعه می گردد. و برخی نیز می گویند: مجازات در ملأ عام مجاز نیست. آنچه راجع به تازیانه علنی است یک مورد در قرآن آمده و در سایر موارد مبنای دقیق فقهی ندارد. آن یک مورد هم که در قرآن بیان شده به این معنا نیست که تازیانه باید در کوچه و بازار باشد آن هم در ملأ عام، بلکه در قرآن آمده است: عده ای از مؤمنین هم آن

را مشاهده کنند، حتّی به تعداد سه نفر راستگو نیز کفایت می کند. جا دارد در اینجا این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم.

توجیه علنی بودن مجازات

توجیه علنی بودن مجازات

مسأله لزوم علنی بودن برخی از مجازات ها را می توان از چند طریق توجیه و استدلال کرد:

1 - دلیل قرآنی

قرآن کریم پس از بیان قاطع درباره لزوم اجرای حدود به دور از تساهل و تسامح می فرماید: { وَلْيشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ؛(695) «و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن ها را مشاهده کنند.»

عمده فقها و علما، وجوب حضور جماعت را اگر اقوی ندانند موافق احتیاط دانسته اند. در خصوص مصداق آیه فوق که چند نفر باشند، اختلاف وجود دارد. قدر متیقّن این است که مقصود از «طایفه» عدد مشخصی نیست، بلکه تشخیص آن بر عهده حاکم شرع است. و مقصود این است که اجرای حدود الهی در جمع باشد تا موجب عبرت دیگران شود.

2 - دلیل روایی

هنگامی که به سیره اهل بیت علیهم السلام خصوصاً حضرت علی علیه السلام مراجعه می کنیم پی می بریم که آنان بر ضرورت اجرای حدود در ملأ عام اصرار داشته و به آن نیز عمل می کرده اند.

حضرت علی علیه السلام زمانی که می خواست حد را در مورد مردی که اقرار به زنا کرده بود اجرا کند، فرمود: «یا معشر المسلمین ! اخرجوا لیقام علی هذا الرجل حدّ»؛(696) «ای مسلمانان ! بیرون بیایید تا بر این مرد حد اجرا شود.»

در جایی دیگر حضرت علی علیه السلام برای اجرای حد در مورد زنی که مرتکب زنا شده بود به قنبر غلام خود امر فرمود تا عامه مردم را برای نماز جماعت ندا دهد. آن گاه بر فراز منبر فرمود: ای مردم ! امام شما این زن را به خارج شهر می برد تا حدّ الهی را درباره او اجرا کند. امیرالمؤمنین

علیه السلام به شما حکم کرده است که صبحگاهان در حالی که خود را از یکدیگر مخفی نموده اید همراه با سنگ هایتان بیرون آیید».(697)

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که در این باره فرمود: «یجمع لهم

الناس اذا جلدوا»؛(698) «هنگامی که مجرمان محکوم به حدّ، شلاق می خورند، مردم را برای مشاهده آنان جمع می کنند.»

3 - اجرای علنی حدود، مانع گسترش فساد

از جمله آثار تربیتی و اخلاقی اجرای حدود در ملأ عام را می توان عبرت فرد گناهکار و نیز آرامش جامعه دانست.

«حد» در لغت به معنای «منع و جلوگیری» است. و در اصطلاح فقه اسلامی به معنای کیفر و عقوبتی است که از جانب شارع تعیین شده است. و این که به چنین مجازات هایی حد می گویند از آن جهت است که مانع از معصیت و جرم است. آهن را به این دلیل «حدید» می گویند که قابل نفوذ نیست، سخت است و مانع نفوذ چیزی در خود می شود. تازیانه زدن، اعدام نمودن، قطع دست و... را حد می گویند؛ زیرا مانع ارتکاب مجدّد گناه می شود.

امروزه با توجه به وضعیت بحرانی و اسفبار فرهنگی می توان به وجوب اجرای علنی حدود حکم کرد؛ زیرا که با وجود ترویج فساد، بی بندوباری، اعتیاد، دزدی، و قتل های متعددی که سیر صعودی پیدا کرده و بخش عظیمی از جوانان جامعه را مورد هجوم قرار داده و در معرض سقوط و انحراف و استحاله درآورده است، تنها با اجرای حکم در ملأ عام می توان به هدف خود که همان کاهش گناه و جبران قبح زدایی از معاصی و نیز عبرت آموزی فرد متخلف و دیگر افراد جامعه است، دست یافت.

امام خمینی قدس سره می فرمودند: «یک حد از حدود الهی وقتی که واقع بشود، یک جامعه اصلاح می شود. فلسفه اجرای حدود، اصلاح جامعه است... اگر چهار تا دزد دستش را ببرند در مجمع عمومی، دزدی تمام می شود».(699)

استاد شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «مبادا اجرای حکم حدّ مرد زناکار و زن زناکار

را در پشت دیوارها و دور از چشم مردم انجام دهید. حتماً باید در حضور مردم باشد و خبرش نیز همه جا پخش شود تا بدانند اسلام در مسأله عفاف حسّاسیت فوق العاده ای دارد. چون اصل اجرای دستورهای جزایی برای تأدیب و تربیت اجتماع است. یک زنی زنا کند و محرمانه او را ولو هم اعدام کنند، اثری در اجتماع نمی بخشد. در صدر اسلام نیز هر وقت چنین چیزی اتفاق می افتاد - که البته کم هم اتفاق می افتاده، چون این قوانین را اجرا می کردند، زنا هم کم اتفاق می افتاد - اعلام عمومی می کردند». (700)

4 - گناه علنی، مجازات علنی

گناه علنی، مجازات علنی لازم دارد. اگر گناهی موجب اذیت و آزار مردم و جوانان جامعه است باید آن مجرم در مقابل مردم و جوانان محاکمه شود. این بسیار طبیعی و بدیهی است که گناه اجتماعی، مجازات اجتماعی را در پی دارد.

وانگهی از دیگر آثاری که بر مجازات و حدّ علنی مترتّب است، جبران قبح زدایی از گناه است؛ زیرا مجرم با گناه خود که علنی شده، یا علنی انجام داده، حرمت شرع و قانون اسلامی را شکسته است، لذا باید با اجرای حدود الهی در ملأ عام این حرمت شکنی قانون و زدودن قبح آن را جبران نمود.

5 - استقبال عمومی

این که برخی می گویند: اجرای حدود الهی در ملأ عام موجب انزجار عمومی است حرف درستی به نظر نمی رسد. آری، موجب انزجار بی دینان و افراد لاابالی است. ولی آنچه ما در جامعه دین دار مشاهده می کنیم این است که درصد بسیاری از مردم حتی کسانی که شاهد اجرای حکم در ملأ عام بوده اند رضایت خود را از اجرای این گونه اجرای حکم اعلام کرده اند.

امام خمینی قدس سره می فرمود: «کسی که برای رضای خدا مشغول انجام وظیفه خود است توقع این را نداشته باشد که - کارش - مورد قبول همه قرار گیرد - چرا که - هیچ امری مورد قبول همه نیست».(701)

6 - رضایت خدا، مقدّم بر رضایت بیگانه

برخی دیگر اجرای این نوع احکام را چون منجرّ به بدبینی دشمنان شده و ممکن است وجهه اسلامی را در خارج از کشور خدشه دار کند، نپذیرفته و با آن به مخالفت پرداخته اند.

پاسخی که بارها و بارها از سوی امام راحل و مقام معظم رهبری بیان شده این است که کار دشمن، دشمنی است. طبیعی است که دشمنان اسلام، از اسلام و قوانین آن خوشحال و راضی نیستند.

خداوند متعال می فرماید: { وَلَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیهُودُ وَلاَ النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی ؛(702) «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا [به طور کامل، تسلیم خواسته های آن ها شوی و از آیین [تحریف یافته آنان پیروی کنی. بگو هدایت الهی، تنها هدایت است.»

اسلام و خشونت

اسلام و خشونت

برخی از روشن فکر نماهای غرب زده با مشاهده بخشی از احکام جزایی و قوانین کیفری اسلام، از آنجا که به فلسفه و حکمت آن پی نبرده اند، درصدد حمله به آن ها و به استهزا و مسخره کردن این احکام برآمده و معتقدند که این گونه احکام دارای خشونت بوده و با حقوق مسلّم بشر سازگاری ندارد. اینک جا دارد مفهوم خشونت را بررسی کرده و احکامی که مصداق آن دانسته اند را نیز مورد بحث قرار دهیم. و بررسی کنیم که آیا خشونت در اصل خوب است یا بد.

مفهوم خشونت

خشونت عبارت است از اقدام علیه جسم و جان، شرف، مال و حقوق افراد، به طوری که ایجاد ترس نماید. و اقدام، شامل اقدام فیزیکی؛ مانند ضرب و جرح و قتل و همچنین اقدام معنوی نیز شامل توهین و تهدید می شود. بعلاوه اقدامات قانونی و غیرقانونی که دارای این خصوصیات است از آن جهت که اقدام علیه افراد بوده و در آنان ایجاد ترس می نماید می توانند از مصادیق لغوی خشونت باشند.

البته در لغت معنای متعددی برای این لفظ شده است. خشونت کردن به معنای درشتی، تندی کردن، ضدّ لینت و نرمی، خشم، غضب و... که از خفیف ترین مصادیق خشونت به معنای رایج امروزی است.(703)

انواع خشونت

انواع خشونت

خشونت انواع و اقسامی دارد که برخی از آن ها صحیح و معقول بوده و برخی دیگر نیز ناصحیح است. اینک به انواع آن با تحلیل هر یک اشاره می کنیم:

1 - مجازات و کیفر

1 - مجازات و کیفر

مجازات، آزاری است که قاضی به علت ارتکاب جرم و به نشانه نفرت جامعه از عمل مجرمانه برای شخص که مقصّر است بر طبق قانون تعیین می کند. آزار را که صدمه به حقی از حقوق مجرم می آورد نباید هدف مجازات تلقی کرد. هدف مجازات، اصلاح مجرم و دفاع از عدالت است. آزار، وسیله نیل به این هدف عالی است. مجازات را قاضی در حدودی که قانون مطرح و معلوم نموده تعیین می کند. مجازات ضامن اجرای قواعد مربوط به نظم عمومی است... .(704)

به تعبیر دیگر: مجازات، واکنش جامعه در قبال پدیده مجرمانه است، و از دیدگاه حقوق جزا عبارت است از تحمیل و واکنش اجتماعی به صورت رنج و تعب بر بزهکار.(705)

تصور مجازات بدون ایجاد هیچ محدودیت و مزاحمتی برای مجرم، با مفهوم و فلسفه مجازات سازگاری ندارد. لیکن نوع، میزان و کیفیت مجازات باید طوری باشد که اصلاح مجرم و پیشگیری عام و خاص را در حدّ امکان موجب شود.

در اسلام هدف از اعمال مجازات، اصلاح فرد و جامعه بوده و هیچ گاه هدف نبوده است.

ضرورت وجود مجازات در جامعه

قانون گذار دینی به منزله طبیب حاذقی است که هدف او معالجه امراض مردم است. هر گاه عضوی از اعضای بدن انسان به مرضی مبتلا شود آن طبیب در مقام معالجه برمی آید. و اگر قابل معالجه نباشد در صورتی که به اعضای دیگر سرایت نکند و لطمه ای به دیگر جای بدن نزند آن را به حال خود می گذارد؛ مانند فلج شدن، ناشنوایی، نابینایی و... و اگر به سایر اعضای دیگر بدن سرایت کند و موجب هلاکت آن شود ناچار باید آن را قطع کند؛ زیرا فاسد شدن تمام بدن سخت تر و

بدتر از قطع شدن عضوی از آن است.

اسلام نیز که برای معالجه و شفای کلیه امراض روحی همچون: شرک، کفر، ضلالت، اخلاق رذیله و اعمال سیئه در مقام راهنمایی و هدایت جمیع مردم برمی آید؛ چنان که در جمله { هُدی لِلنّاسِ آمده است، و اگر قابل هدایت و معالجه نیستند و در مقام اضرار و افساد و اضلال دیگران نیز نمی باشند با آنان از طریق صلح و مسالمت رفتار می کند، وگرنه چاره ای جز قتل و قمع آنان نیست. و از این جهت دین اسلام در بسیاری از معاصی و ترک واجبات، حدّ و تازیانه ای قرار داده تا شخص معصیت کار را از نافرمانی برهاند و از فساد دور سازد و راه توبه را باز نموده و به حکم عقل واجب فرموده تا به خدا بازگردند. و اگر بعد از سه مرتبه معالجه نشدند و بازگشت ننمودند، حکم قتل را صادر می کند. بلکه در مواردی همان حدّ اول را قتل و رجم و اعدام قرار داده است. همه این احکام به این جهت است که فساد به دیگران سرایت نکند و جامعه به فساد و تباهی کشیده نشود.

مشاهده می کنیم امروز که حدود الهی در ممالک اسلامی جاری نمی شود چه مقدار فساد شایع شده و به همه طبقات سرایت کرده است.

تبعیت احکام از مصالح

شارع مقدس هیچ حکمی را بدون دلیل و مصلحت مطرح نکرده است. باید عواطف و احساسات در شناخت این مصالح سایه نیفکند و نباید اهداف مهم و طولانی مدت را فدای یکسری مصلحت سنجی های موقتی کرد. و لذا در آیات قرآن خصوصاً در زمینه احکام جزایی، سخن با «اولی الالباب»؛ صاحبان خرد است نه عواطف و

احساسات.

تفسیر و تبیین هر فلسفه ای باید بر اساس مصالح فردی و اجتماعی؛ اعم از دنیوی و اخروی صورت پذیرد، امری که فقط شارع می تواند به آن جامه عمل بپوشاند. این احکام در یک نگاه می توانند خشن باشند، ولی در نگاه دیگر عین رحمت الهی هستند. همانند پدری که بر فرزند خویش خشم می کند چون او را دوست دارد و به آینده او علاقه مند است. اگر خلافی کند ناراحت می شود و گاهی نیز رفتار تند از او سر می زند. و حال آن که چه بسا رفتاری ناهنجارتر از دیگران ببیند و آن قدر ناراحت نشود. این نحوه برخورد ناشی از علاقه به فرزند و عدم توجه به دیگران است. آنچه باید مدّ نظر باشد این است که علاقه باید به صورت حقیقی باشد نه کاذب و سطحی؛ یعنی احساسی که عقل بر آن حکومت کند. و لذا قرآن کریم در مورد اجرای حدود الهی بر زن و مرد زناکار تصریح می کند که { لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللَّهِ ؛(706) «نباید در اجرای دین خدا بر این دو [زن و مرد زناکار] شما را ترحّمی بگیرد.» چون جای ترحّم نیست. حال آنجا که این جرم در خلوت صورت گیرد و بازتاب اجتماعی نداشته باشد، اسلام موضوع را به قیامت واگذار کرده است. ولی آنجا که بازتاب اجتماعی داشته باشد، حدود و تعزیرات را بر اساس یک سری اهداف و با رعایت شرایطی وضع کرده است؛ زیرا در اثر گناه یک فرد و اشاعه آن در جامعه، اجتماع یک قدم به پرتگاه نزدیک تر می شود. همانند ویروسی که یک فرد می سازد و در شبکه های کامپیوتری رها می کند و موجب

خسارت های بسیاری می شود.

در اینجا قانون گذار باید وارد عمل شود و مجازات های مناسب با آن جرم را اعمال نماید که کوتاهی و تسامح در این موارد، ضربه های جبران ناپذیری را بر پیکره اجتماع وارد می کند.

بنابراین به این نتیجه می رسیم که:

اولاً: هر مجازات جایگزین دیگری هم می تواند مورد سؤال واقع شود و معلوم نیست تبعات آن ها کمتر از آنچه فعلاً وجود دارد باشد. زندان و یا جریمه که به عنوان مجازات جایگزین مطرح شده، می توانند عوارض بدتری برای جامعه فراهم کنند، ضمن آن که راه برای چنین تعزیراتی از سوی حکومت اسلامی باز است.

ثانیاً: احکام جزایی، صرفاً منشأ قراردادی ندارد بلکه ناشی از مصالح واقعیه است و تبدیل دل بخواهی آن ها با این ایده تطابق دارد که صرفاً آن ها را قراردادی بدانیم.

ثالثاً: این احکام به عناوین اولیه وضع شده اند و آنجا که مصلحت چیز دیگری را اقتضا کند تغییراتی ایجاد خواهد شد.

رابعاً: در این مجازات ها اثرات بسیار چشم گیری است که در هیچ نوع دیگری از آن ها یافت نمی شود. اگر مجازات های دزدی آن هم با شرطهای نادری که در فقه آمده است در جای خودش اجرا گردد و دزد مطمئن شود که در صورت ارتکاب به این عمل، انگشتان او برای همیشه قطع می گردد و در جامعه نیز انگشت نما خواهد شد، هرگز به سراغ این عمل ناپسند نخواهد رفت.

مجازات و کرامت انسان

برخی می گویند: مجازات، خشونتی است که با کرامت انسان مغایر است!

ولی در جواب آن ها می گوییم: هر انسانی از کرامت ذاتی برخوردار است و خود مسؤول حفظ کرامت خود است. و لذا نباید به حقوق دیگران تجاوز کند. حال اگر به وظیفه خود عمل نکرد و همانند حیوان، حقوق دیگران را

پایمال نمود، آیا مجازات او با کرامت انسانی تنافی دارد؟ او خود کرامت خویش را حفظ نکرده و این مجازات نیز نتیجه عملی است که دو اثر داشته است: یکی تجاوز به حقوق دیگران، و دیگری از بین بردن کرامت خویش.

در قرآن کریم مَثَل این افراد را همانند حیوانی قرار داده که تنها با محدود کردن آن ها می توان از اجحاف هایشان در امان ماند، و اصولاً شلاق و سایر مجازات ها نیز برای همین افراد وضع شده است.(707)

عبدالقادر عوده می گوید: «مجازات تازیانه در مورد کسی که خود حرمت انسانی خویش را رعایت نکرده است، موجب کسر شرافت او نمی گردد». (708)

2 - خشونت در کشف جرم (شکنجه)

اگرچه حتمیت در کشف و تعقیب جرایم تأثیر بسزایی در کاهش جرم دارد، اما نمی توان خشونت در این مرحله را مجازات شمرد. دستگاه های تعقیب کننده با مجهّز شدن به دانش های روز و نیروهای کار آزموده و با ضریب هوشی بالا باید طوری عمل کنند که از حیله ها و راه های فرار مجرمین از چنگال عدالت عقب نمانند.

در مقرّرات اسلامی، همواره بر ممنوعیت شکنجه و باطل بودن اقراری که از این طریق حاصل شود، تأکید شده است. اصل «برائت» در حقوق جزایی اسلامی و معین بودن ادله اثبات دعوی در سیستم حقوقی اسلام، حاکی از اهمیت این امر از دیدگاه اسلام است. اصل 38 قانون اساسی جمهوری اسلامی در تأکید بر ممنوعیت این نوع خشونت می گوید: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطّلاع، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلّف از این اصل طبق قانون، مجازات می شود».

بنابراین، سیاست کیفری اسلام،

توسل به اقدام خشونت بار در مرحله تعقیب و کشف جرایم را ممنوع کرده و فرار مجرم از مجازات را بر مجازات و شکنجه بی گناهان ترجیح داده است.

3 - جرایم اجتماعی

جرم، یکی از مصادیق بارز خشونت در جامعه است. بروز بزهکاری، امنیت و آسایش را از جامعه سلب نموده و در مردم ایجاد هراس می کند. امّا این که چه واکنشی در برابر جرم باید داشت؟ دیدگاه های مختلفی است، آیا از بین بردن علل و عوامل جرم زا کافی است؟ آیا عوامل جرم زا قابل شناسایی و محصورند تا با از بین بردن آن ها بزهکاری ریشه کن شده و نیازی به اقدامات کیفری نباشد؟ آیا از بین بردن زمینه های ارتکاب بزه، ما را از واکنش همراه با خشونت مستغنی می کند؟

در برخورد با جرایم افراد و واکنش مناسب با خشونت و بزهکاری، «مصلحت» نیز می بایست مدّ نظر باشد. جامعه نباید مصالح اجتماعی را فدای مصالح فردی کند. اگر مسیر جامعه به سمت سعادت و کمال باشد و مصالح جامعه مدّ نظر قرار گیرد، قطعاً مصلحت جامعه، همان جامع مصلحت افراد است. و لذا سلب برخی آزادی های فردی و ایجاد برخی محدودیت ها برای افراد در جهت حفظ سلامت جامعه ای که متعلق به افراد است، اجتناب ناپذیر می باشد.

4 - انحرافات اجتماعی

بسیاری از اعمال ممکن است تحت عنوان «خشونت» قرار گیرد و لذا واکنش علیه آن ها ضروری است؛ زیرا ایجاد ناامنی و وحشت در جامعه می کنند که منشأ بروز جرایم شدیدتری است. برای مثال نوشیدن مشروبات الکلی منشأ بروز بسیاری از قتلها و ضرب و جرح ها است.

در بررسی 60 زن قربانی ضرب و شتم، ثابت شده که استعمال الکل در 93 درصد این وقایع نقش بسزایی داشته است. در بررسی دیگری الکلیسم به عنوان حلقه زنجیره خشونت در 40 درصد موارد در نظر گرفته شده است.

بنابراین استعمال مشروبات الکلی و تظاهر مستانه، موجب ایجاد ترس و

خوف گردیده، بعلاوه عامل مهم در ازدیاد خشونت است.

رباخواری، قمار و بسیاری از اعمال انحرافی جنسی و اعمال منافی عفت، معضلاتی هستند که جامعه را تباه کرده و منشأ بسیاری از خشونت ها و انحرافات دیگر می باشند.

در مقررات اسلامی این گونه اعمال مورد مذمت قرار گرفته و با آن ها شدیداً برخورد شده است.

مبارزه ریشه ای با جرم و انحراف

مبارزه ریشه ای با جرم و انحراف

اسلام راه های معقولی را برای ریشه کن کردن خشونت از افراد و اجتماع ذکر کرده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - تجدید هویت دینی

اسلام، آیینی است که به رفع نیازمندی های واقعی و فطری انسان می پردازد، و رفع این نیازمندی ها که برنامه های تربیتی عالی را برای مؤمنین در بر دارد، عاملی قوی در جلوگیری از بزهکاری و جرم و انحراف است. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لایزنی الزانی اذا یزنی و هو مؤمن، و لایسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن. و لایشرب الخمر حین یشربها و هو مؤمن»؛(709) «زانی هنگامی که زنا می کند مؤمن نیست. و دزد هنگامی که دزدی می کند مؤمن نیست. و شارب خمر هنگامی که شرب خمر می کند مؤمن نیست.»

انسان اهل معنویت و تدین، همیشه خود را در محضر خدا می بیند و وظایف خود را بدون لزوم نظارت کسی انجام می دهد. و اعتقاد به معاد و حساب و کتاب و حضور در پیشگاه خدا، مانعی عظیم برای جلوگیری از انحرافات او است.

2 - اصلاح محیط

نقش محیط در اصلاح انسان یا انحراف او بسیار قابل ملاحظه است.

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «مصاحبه الصالحین داعیه الی الاصلاح»؛(710) «همنشینی با صالحان انسان را به اصلاح نفس

خود دعوت می کند.»

و نیز از حضرت نقل شده که فرمود: «الناس بأمرائهم اشبه منهم بآبائهم»؛ (711) «مردم به امیران خود شبیه ترند تا به پدران خود.»

3 - رفع فاصله طبقاتی

فقر و غنای بیش از حد، هر دو از عوامل جرم به شمار می آیند؛ زیرا فاصله طبقاتی باعث می شود که اهل زور و زر برای حفظ موقعیت خود دست به ارتکاب جرایمی بزنند و در مقابل، فقر نیز باعث می شود عده ای انتقام جویانه مرتکب خشونت هایی شوند.

حضرت علی علیه السلام در سفارشی به مالک اشتر می فرماید: «ثمّ أسبغ علیهم الأرزاق، فانّ ذلک قوّه لهم علی استصلاح انفسهم و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم ان خالفوا امرک»؛(712) «به کارگزارانت حقوق مکفی برسان تا به آنان در اصلاح نفس خود کمک کند و از دست درازی به اموال مردم که در اختیارشان هست بی نیاز سازد. این امر، اتمام حجتی بر آنان است در صورتی که با امر تو مخالفت کردند.»

4 - تحکیم نظام خانواده

یکی دیگر از عوامل بروز و ظهور جرم و خشونت «بحران در نظام خانواده» است. و لذا ثبات و پایداری خانواده و تربیت فرزندانی که آینده ساز یک جامعه سالم باشند تأثیر بسزایی در کاهش جرم و خشونت دارد.

قرآن در این زمینه می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً }؛(713) «ای اهل ایمان! خود و خانواده خود را از آتش نگاه دارید.»

خداوند متعال در این آیه نتیجه را از انسان خواسته که همان نجات خود و خانواده از آتش دوزخ است، حال به هر وسیله که ممکن و مشروع باشد، باید انسان از انحرافات و کژی ها نجات یابد.

5 - پیشگیری وضعی

روش دیگری که برای جلوگیری از بروز خشونت و ظلم و جرم مطرح شده پیشگیری وضعی است. به این که قانونی وضع شود که بتواند از این که فکر مجرمانه به منصّه ظهور و فعلیت برسد، جلوگیری کند.

از جمله مواردی که در قرآن کریم به آن اشاره کرده، توصیه به طلبکاران، مبنی بر گرفتن سند یا گواه هنگام پرداخت وجه یا مال به دیگران است. خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَینٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَینِ مِنْ رِجالِکُمْ... }؛(714) «ای اهل ایمان! هنگامی که مالی را تا زمان معینی قرض می دهید بنویسید... و دو نفر شاهد مرد [بر آن بگیرید...».

این تدابیر همگی برای جلوگیری از ظهور و بروز جرم است.

6 - پیش بینی مجازات

یکی دیگر از راه های جلوگیری از وقوع جرم در جامعه، پیش بینی و قرار دادن مجازات های مختلف برای اعمال ناشایست است تا بتواند انسان را ترسانده و از وقوع جرم جلوگیری کند. گرچه این قوانین به حدّی نیست که بتواند اختیار انسان را سلب نماید.

نمودهای رحمت الهی در مجازات ها

نمودهای رحمت الهی در مجازات ها

با مراجعه به موارد مجازات های اسلامی مشاهده می کنیم که اسلام در عین آن که مجازات های سختی را به جهت اصلاح فرد و جامعه و پیشگیری از وقوع جرم قرار داده، ولی در عین حال نمونه هایی از رحمت الهی را نیز در آن ملاحظه کرده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - قاعده «دفع حدود به شبهه»

از جمله قواعدی که بیانگر روح رحمت الهی و گذشت نسبت به افراد خاطی در این دنیا می باشد، قاعده «دفع حدود به خاطر شبهه» است. قاضی در صورتی می تواند حدود را جاری سازد که هیچ نوع احتمال دیگری در بین نباشد. بنابراین هر گاه متّهم ادعای جهل، فراموشی، و... بکند، چنانچه از نظر عقلا و عرف جامعه اسلامی این ادعا موجّه باشد، حکم الهی درباره او جاری نخواهد شد. این قاعده که کاربرد فقهی وسیعی در زمینه مجازات ها دارد نشانگر لطف الهی نیز هست.

2 - احراز شرایط حدود

اجرای حدود الهی منوط به تحقق شرایط آن است؛ به عنوان مثال: خداوند متعال برای اجرای حدّ سرقت بیش از بیست شرط قرار داده است. مثلاً سارق نباید از روی اضطرار و یا در سال قحطی دست به این اقدام زده باشد و... فقدان هر یک از شروط مانع از اجرای حدّ سرقت است.

3 - پذیرش توبه

نقش داشتن توبه در سقوط حدود، شاهد دیگری از رحمت بی پایان الهی است. توبه به عنوان عملی که در ضمیر شخص می تواند تحقق یابد و یکسری نمودهای بیرونی داشته باشد، بهترین وسیله برای سقوط مجازات های الهی است.

خشونت ها و مدارات های نیک

خشونت ها و مدارات های نیک

کلمه «خشونت» و «مدارات» از امور نسبی هستند و لذا نمی توان آن ها را فی نفسه خوب دانست. متغیرها و عواملی چون معنا، فاعل، متعلق، انگیزه، هدف، میزان، وسیله، ظرف و شرایط، قطعاً در تعیین حسن و قبح خشونت و مدارات دخیل است، و بدون توجه به این عناصر هشت گانه، خشونت و مدارات نه تحقق پذیرند و نه تحلیل بردار. لذا هر کس بپرسد: خشونت و مدارات قبیحند یا حسن، زشتند یا زیبا؟ باید از او بپرسیم: کدامین خشونت و مدارات.

الف) خشونت های نیک

خشونت های حسن و نیک را می توان در مواردی خلاصه کرد:

1 - خشونت به معنای قاطعیت و سرسختی در اجرای قانون و سختگیری در تحقق عدالت و صلابت در دفاع از حق، که امام علی علیه السلام مصداق بارز آن بود.

2 - خشونت قانونی و سختگیری طبق قانون؛ زیرا اگر چنین نباشد نظم در جامعه پدید نمی آید و در نتیجه حقوق آحاد و جوامع انسانی تضییع خواهد شد. و لذا قرآن کریم می فرماید: { وَمَنْ یتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ؛(715) «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند از ستمکاران خواهد بود.»

3 - خشونت از سوی مقام مسؤول؛ زیرا دخالت نابجا و بی جواز از عناصر غیرمسؤول در ایجاد خشونت، نظم و امنیت عمومی را به مخاطره می اندازد.

4 - خشونت رحمانی؛ زیرا خشونت از سوی خالق رحمان و مربی غمگسار، از آن جهت که به انگیزه تربیت و با هدف تکامل بخشی و طبعاً از سر مهر است، کاری ارزشی است.

5 - خشونت در قبال دشمنان و حق ستیزان و تعدّی گران به حقوق مردم، آن گونه که قرآن می فرماید: { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى

الْكُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ ؛(716) «محمّد فرستاده خداست، و کسانی که با او همراهند با کفر پیشگان سخت گیر و سرسختند و در میان خویش بسی نرم دل و مهربان اند.»

6 - خشونت در برابر زورگویان و ستم کیشان، آن گونه که امام علی علیه السلام خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»؛(717) «خصم ستمکیش و یار ستمکش باشید.»

7 - خشونت بازدارنده از نظر شرع ضرورت دارد، قرآن در این باره می فرماید: { فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتّی تَفِی ءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ ؛(718) «پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.»

8 - خشونت علیه خائنان و فتنه گران. خوارج، چهره در چهره امام علی علیه السلام می ایستادند و در حالی که هزاران مؤمن به حضرت اقتدا کرده بودند بر ضدّ او شعار می دادند. حضرت در ابتدا اجازه نمی داد کسی متعرّض آن ها شود، اما وقتی کار آن ها به خشونت و خیانت رسید و دست به شمشیر بردند و به اقدام عملی بر ضدّ امام علی علیه السلام انجامید و جنگ نهروان برپا شد، حضرت با آنان شدیداً برخورد کرد. و تنها جایی که پس از غلبه بر دشمن آشکارا حضرت بدان مباهات کرد اینجا بود، که فرمود: «ایها الناس! فانّی فقأت عین الفتنه...»؛(719) «ای مردم! من چشم فتنه را از حدقه بیرون آوردم.»

9 - خشونت با رهبران کفر و ظلم به جهت ریشه کن کردن ظلم و ظلمت، آن گونه که خداوند می فرماید: { فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ ینْتَهُونَ ؛(720) «با پیشوایان کفر پیکار کنید، چرا که

آن ها پیمانی ندارند، شاید[با شدت عمل دست بردارند.»

10 - خشونت برای اهداف برین انسانی و احقاق حق و استقرار عدالت، و لذا خداوند متعال می فرماید: { وَما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذِینَ یقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیهِ الظّالِمِ أَهْلُها... }؛(721) «چرا در راه خدا، و[در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران]تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر [مکه که اهلش ستمگرند، بیرون ببر.»

11 - خشونت و قاطعیت و سرسختی و سازش ناپذیری در دفاع از دین، آن گونه که خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا النَّبِی جاهِدِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیهِمْ... }؛(722) «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن ها سخت بگیر!»

12 - خشونت در دفاع از منافع ملّی و حراست از مصالح بشریت، و لذا خداوند متعال می فرماید: { وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ... }؛(723) «و با آن ها پیکار کنید، تا فتنه [و بت پرستی، و سلب آزادی مردم باقی نماند...».

13 - خشونت در برابر خشونت، آنجا که قرآن کریم می فرماید: { فَمَنِ اعْتَدی عَلَیکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیکُمْ ؛(724) «و [به طور کلّی هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن با او مقابله کنید.»

زیرا گاهی خشونت را جز به خشونت نمی توان بر انداخت. از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده که فرمود: «رُدّوا الحَجَر من حیث جاء فانّ الشرّ لایدفعه الاّ الشرّ»؛(725) «سنگ را به همان سمت که دشمن پرتاب کرده برگردانید که شر جز به شر زدوده نمی شود.»

14 - خشونت

به عنوان واپسین چاره در برابر قضایا و بلایا، همان گونه که رفتار پیامبر و امامان اهل بیت علیهم السلام این چنین بوده که صبر کرده و سماحت می ورزیدند و تا ناچار نمی شدند خشم نمی گرفتند و خشونت نمی کردند.

ب) مدارات های نیک

اگر پرسیده شده در چشم انداز اسلام کدامین مدارات نیک است می گوییم:

1 - مدارات و تسامح به معنای تحمیل عقاید رقیب، در عین باورمندی و پایبندی به حقانیت اعتقادات خود. و به تعبیری: سعه صدر علمی و گشودن فضای تعامل و تعاطی افکار و انظار. خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَلا تَسُبُّوا الَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ ؛ (726) «[به معبود] کسانی که غیر از خدا را می خوانند، دشنام ندهید، مبادا آن ها [نیز] از روی [ظلم و] جهل، خدا را دشنام بدهند.»

و نیز می فرماید: { فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ؛ (727) «پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند.»

اگر طرح و تبیین منطقی و علمی آرا و افکار، مجاز نباشد نوبت به گزینش نمی رسد، لذا خداوند در پایان آیه این دسته را از خردمندان نامیده است.

2 - مدارات و مماشات، برای تدبیر مناسبات اجتماعی توسط زمامداران؛ زیرا با تحکّم و تک صدایی کار جامعه به سامان نمی رسد.

3 - مدارا برای شنیدن حق. قرآن می فرماید: اگر در گرما گرم جنگ، یک نفر مشرک امان خواست باید به او پناه دهی تا در امنیت و آرامش کامل بیاید و کلام خدا را بشنود، اگر خواست بپذیرد و مسلمان شود، امّا اگر نپذیرفت با تأمین جانی او را به جبهه کفّار برسان.

خداوند متعال می فرماید: {

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّی یسْمَعَ کَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یعْلَمُونَ ؛(728) «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود [و در آن بیندیشد] سپس او را به محلّ امنش برسان چرا که آن ها گروهی ناآگاهند.»

قانونی مترقی تر از این در هیچ مکتب و ملّتی در زمینه قوانین جنگی و آزادی اندیشه وجود ندارد.

4 - مدارا و مسامحه به عنوان استراتژی دائم و استثنا پذیر، نه این که تنها در مواقعی که به نفع ما باشد.

5 - مدارات و مماشات در چارچوب شرع و در سایه اخلاق و قانون، که می تواند به تحکیم شریعت و بالا بردن سطح فرهنگی جامعه و محکم کردن پایه های قانون گذاری و توسعه قانون گرایی کمک می کند.

6- مدارا و مسامحه در برابر دوستان، آنجا که می فرماید: { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ ؛(729) «محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»

7 - مدارات با خطاکاران، آنجا که می فرماید: { خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ ؛(730) «[به هر حال با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی برگردان [و با آنان ستیز مکن .»

و نیز می فرماید: { فَإِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یقاتِلُوکُمْ وَأَلْقَوْا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیهِمْ سَبِیلاً }؛(731) «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودند [بلکه]پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آن ها شوید.»

قتل فرزند توسط پدر

قتل فرزند توسط پدر

در فقه اسلامی آمده

است که اگر پدری فرزند خود را بکشد قصاص نخواهد شد. اشکال شده که این حکم به منزله اجازه قانونی برای اعمال خشونت در قبال کودکان است.

درباره این اشکال می گوییم:

آری، اصل این حکم صحیح است. محقّق در «شرایع الاسلام» می فرماید: «سومین شرط (از شرایط قصاص) این است که قاتل، پدر نباشد و در این صورت، پدر کشته نخواهد شد و باید کفّاره و دیه بپردازد و حاکم او را تعزیر می نماید. و هیچ کس با این حکم مخالفت نکرده است».(732)

مرحوم صاحب جواهر در توضیح سخن مرحوم محقق ابتدا به احادیثی چند از امامان معصوم علیهم السلام تمسّک کرده و در ادامه می فرماید: «علاوه بر احادیثی که ذکر شد که از آن ها یقین به حکم حاصل می شود... البته کفاره ای که باید بپردازد کفاره جمع است».(733)

بر همین اساس، در ماده 220 قانون مجازات اسلامی آمده است: «پدر یا جدّ پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه به ورثه مقتول و نیز به تعزیر محکوم خواهد شد».

در توجیه این حکم به نکاتی چند اشاره می کنیم:

1 - مجازات، عامل بازدارنده

یکی از ویژگی های مجازات خوب این است که در حدّ ممکن بازدارنده باشد. از این رو مجازات مؤثّری که برای قتل عمد می توان در نظر گرفت همان قصاص است که بهترین عامل بازدارنده قتل عمد در جامعه است.

ولی درباره بازداشتن پدر نسبت به قتل فرزند باید گفت: پدر بیشترین علاقه و دلبستگی، مهر و عطوفت را به فرزند خود دارد، و این امر بهترین عامل بازدارنده از کشتن فرزند است، و نیازی نیست که برای او مجازات های سنگین وضع گردد تا موجب عبرت پدران دیگر گردد؛ زیرا علاقه و

محبت پدر به فرزند خود عامل بسیار قوی و نیرومندی برای کاهش آمار این جنایات هولناک در جامعه است. لذا آمار قتل فرزند نسبت به کلّ قتل هایی که در جامعه اتفاق می افتد بسیار اندک و ناچیز است.

2 - جبران کنندگی بدون مجازات

یکی دیگر از ویژگی های یک مجازات خوب این است که تا حدّ ممکن، صدمات و زیان هایی را که بر اثر آن جنایت به دیگران وارد شده، جبران نماید. از این نظر قصاص بهترین مجازات برای قتل عمد است؛ زیرا در حدّ ممکن از فشارهای روحی و غم و اندوه بستگان مقتول می کاهد و خاطر آنان را تسلّی می دهد.

ولی در قصاص و کشتن پدری که بر اثر فوران شعله های آتش خشم در وجودش اقدام به کشتن فرزند خود کرده نه تنها موجب تسلّی خاطر خانواده مقتول نخواهد شد، بلکه داغ دیگری را بر مصیبت آن ها خواهد افزود. آری، حکومت اگر مصلحت بداند می تواند جدای از حقّ قصاص اولیای دم، مجازات سنگینی حتی اعدام را برای او مقرّر کند.

3 - موقعیت پدر

یکی از عواملی که در مسأله قتل فرزند به دست پدر مطرح است، مسأله حرمت پدر است و شاید تخفیف مجازات های او نیز به همین جهت باشد.

اسلام برای حفظ کانون گرم خانواده که رکن اساسی آن پدر است اهمیت فراوانی قائل است و لذا می توان به جهت حفظ این موقعیت بر سایر اعضای خانواده از این تشکیلات استفاده کرده و در سایه آن به زندگی گرم خود ادامه دهند، اسلام تخفیف ویژه ای برای پدر قاتل فرزند قرار داده است.

4 - خداوند، سعادت انسان را می داند

هیچ یک از مطالبی که گفته شد نمی تواند به طور قطع و یقین علت این حکم باشد؛ زیرا بر اساس جهان بینی اسلامی، تنها خداست که می تواند همه اجزای برنامه سعادت انسان را تنظیم کند. در تشریع هر حکم و قانونی برای زندگی فردی و اجتماعی انسان، هزاران عامل و پارامتر دخالت دارد که احاطه کامل به همه این عوامل و محاسبه دقیق آن ها و مقایسه آن ها از حیطه قدرت و توان انسان خارج است.

اسلام و تروریسم

«ترور» واژه ای است هراس انگیز و نفرت زا، که با شنیدن آن فهرستی بلند از انواع مختلف خشونت ها، قتل ها و جنایت ها به ذهن انسان تداعی می کند.

ترور به معنای مصطلح خود دیربازی نیست که در قاموس لغات بشری راه یافته است، اما در همین مدت کوتاه آن چنان وجدان بشری را جریحه دار کرده که همه انسان ها در محکوم کردن آن هیچ تردیدی را به خود راه نمی دهند. جا دارد حکم این عمل را از دیدگاه اسلام مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

بررسی مفهوم ترور

«ترور» در لغت به معنای ترساندن، و تروریسم به معنای ارعاب و تهدید، ایجاد ترس و وحشت میان مردم و تروریست به معنای طرفدار ارعاب و تهدید، طرفدار حکومت زور معنا شده است.(734)

و امّا در اصطلاح تا کنون تعریف جامعی از تروریسم نشده است. ولی در عین حال به برخی از تعاریف موجود در این زمینه اشاره می کنیم.

1 - در قطعنامه 1984 میلادی مجمع عمومی سازمان ملل درباره تعریف تروریسم چنین آمده است: «فعالیت های مجرمانه و خشونت آمیزی که گروه های سازمان یافته برای ایجاد ارعاب و وحشت انجام می دهند تا به این ترتیب اهداف به اصطلاح سیاسی خود را میسّر سازند».(735)

2 - محمّد حسین شاملو احمدی در این باره می نویسد: «تروریسم، مکتب خشونت و آدم کشی، به اعمال جنایتی اطلاق می شود که با هدف مقابله با کشورها و ایجاد رعب و وحشت در بین افراد یا گروه های معین یا عامه مردم، توسط گروه های تروریستی ارتکاب می شود».(736)

3 - «ولف» فیلسوف آمریکایی می نویسد: «تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص. لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در

مفهوم ترور نیست».(737)

4 - در فرهنگ علوم سیاسی، ترور چنین تعریف شده است: «ترور به معنای وحشت و ترس زیاد است. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده اطلاق می شود که ناشی از دست زدن به خشونت و قتل و خون ریزی از سوی یک گروه، حزب یا دولت به منظور نیل به هدف سیاسی، کسب یا حفظ قدرت است».(738)

اولین ترور در اسلام

در مورد این که اولین تروری که در اسلام اتفاق افتاد، نسبت به چه کسی بوده، اختلاف است. برخی اولین فردی که مورد ترور واقع شده را عمر بن خطاب می دانند، ولی حقّ این است که اولین شخص ترور شده سعد بن عباده می باشد. او کاندید از طرف انصار برای مقام خلافتِ بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله بود، ولی با مخالفت عدّه ای و در رأس آن ها عمر بن خطاب به مقام خلافت نرسید.

طبری و دیگران روایت کرده اند که سعد بن عباده را تا چند روزی رها کردند سپس کسی را به دنبال او فرستادند که باید به مسجد آمده و بیعت کنی؛ زیرا مردم و قوم تو بیعت نموده اند.

او در جواب گفت: «آگاه باشید! به خدا سوگند بیعت نمی کنم تا با شما به آنچه از کمان دارم بجنگم و سر نیزه خود را به خون شما سیراب نمایم و با اهل بیت خود و هر آن که از قومم در طاعت من می باشند، با شما به قتال پردازم. به خدا سوگند! اگر جن و انس با هم جمع شوند، من با شما بیعت نخواهم کرد تا بر خدای خود وارد شوم و بدانم که حسابم چیست.»

چون خبر به ابوبکر رسید، عمر به او گفت: سعد را رها نکن

تا بیعت کند.

بشیر بن سعد به ابوبکر گفت: او لجاجت کرده و امتناع نموده است. او با شما بیعت نخواهد کرد تا کشته شود، و کشته نمی شود تا با او فرزند و اهل بیت و طایفه ای از عشیره اش کشته شوند، لذا چاره ای نیست جز آن که او را رها کنید و این کار به شما ضرری نمی رساند؛ زیرا او یک نفر است. او را به مشورت بشیر بن سعد رها کردند، ولی سعد بن عباده در نمازها و جماعت ها و حج آنان شرکت نمی کرد و این گونه بود تا ابوبکر از دنیا رفت... .(739)

بلاذری می نویسد: سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت. عمر کسی را به سوی او فرستاد که هر طور شده او را به بیعت دعوت کند و در صورت امتناع با استعانت از خدا کار او را تمام نماید. آن شخص به شام آمد و سعد را در بستانی در حلب مشاهده کرد. ابتدا او را دعوت به بیعت نمود. سعد گفت: من هرگز با شخص قرشی بیعت نخواهم کرد. آن شخص گفت: تو را خواهم کشت. سعد گفت: گرچه مرا به قتل رسانی. او گفت: آیا از آنچه امّت در آن وارد شده خارج می شوی؟ سعد گفت: از بیعت آری، من خارج می شوم. در آن هنگام بود که آن شخص تیری به سعد زده و او را به قتل رسانید.(740)

آری، این اولین تروری بود که در اسلام اتفاق افتاد.

حکم ترور از دیدگاه شرع

اقدامات تروریستی بر ضدّ عموم مردم؛ اعم از افراد یا گروه و سازمانی که با اهداف سیاسی به طور مستقیم، جان، مال، ناموس و آبروی مردم بی گناه و زنان و

کودکان و... را مورد حمله قرار می دهد، با هر هدفی که سازمان دهی شود، از نظر وجدان بشری محکوم است و مصداق تروریسم محسوب می شود. در اسلام حتی در دفاع مشروع ،کشتن افراد بی گناه، تعقیب فراریان، کشتن اسیران، زنان، کودکان، تخریب جنگل ها، درختان، آلوده کردن آب ها، تعرّض به ناموس مردم و پرده دری مجاز شمرده نشده است. در کتاب های حدیثی و تاریخی به ممنوع بودن این گونه اقدامات غیرانسانی حتی در دفاع های مشروع تصریح شده است. اینک به نمونه هایی در این مورد اشاره می کنیم:

1 - در روایات فریقین شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «الإیمان قید الفتک»؛(741) «ایمان از ترور جلوگیری کرده است.»

2 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله هنگامی که می خواست سپاهی را برای جنگ اعزام نماید آن ها را فرا خوانده، در برابرشان می نشست و می فرمود: «سیروا بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه، لاتغلوا و لاتمثّلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا شیخاً فانیاً و لاصبیاً و لا امرأه و لا تقطعوا شجراً الاّ أن تضطروا الیها»؛(742) «با نام خدا و برای خدا و در راه خدا سفر را آغاز کنید، نیرنگ و حقّه نزنید. کشته ها را مثله نکنید. سالخوردگان، کودکان و زنان را نکشید. و درختی را نبرید مگر این که مجبور شوید.»

3 - و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللّه ان یلقی السمّ فی بلاد المشرکین»؛(743) «رسول خداصلی الله علیه وآله از ریختن سم در سرزمین مشرکین نهی کرده است.»

4 - حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به نیروهای

خویش چنین سفارش کرد: «هرگز با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنان آغازگر جنگ باشند. فراریان را نکشید و بر زخمیان نتازید. هتک حرمت و عورت نکنید. از مثله کردن بپرهیزید. وارد خانه های آنان مشوید. بر زنان حمله نبرید. و به کسی دشنام ندهید».(744)

5 - مورخان نقل کرده اند که چون مسلم بن عقیل خبردار شد که ابن زیاد در خطبه ای که ایراد کرده، مردم را از متابعت او برحذر داشته است، لذا ترسید که او را دستگیر کرده و به قتل برسانند. از این رو از خانه مختار بعد از مغرب خارج شد و به خانه هانی بن عروه مذحجی پناه برد. او در تشیع مردی قوی و متعصّب بود و از اشراف کوفه و قاریان آن دیار و شیخ عشیره مراد و زعیم آن به حساب می آمد. او چهار هزار زره پوش و هشت هزار پیاده نظام داشت و هر گاه هم پیمانان او را نیز ضمیمه آنان کنیم به حدود سی هزار نفر جنگجو می رسد که رئیس آنان هانی بن عروه بود. او از خواصّ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حساب می آمد که در هر سه جنگ حضرت شرکت کرده بود. و نیز عصر پیامبر صلی الله علیه وآله را درک کرده و به شرف صحبت و همنشینی با آن حضرت نایل گشته بود.

مسلم بن عقیل در خانه هانی پناه گرفت. از طرف دیگر شریک بن عبداللَّه اعور حارثی نیز بر هانی وارد شده بود. او از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بود. مردی جلیل القدر در بین اصحاب به شمار می آمد که در صفین حضور داشته و به همراه

عمار بن یاسر می جنگید. او با هانی بن عروه رفاقت خاصی داشت. در منزل هانی مرض سختی بر او عارض شد. ابن زیاد به عیادت او آمد قبل از آمدن ابن زیاد شریک بن عبداللّٰه اعور به مسلم عرض کرد: هدف تو و شیعیان تو هلاکت ابن زیاد است، در اتاق خزانه مخفی شو و هر گاه از آمدن او اطمینان حاصل کردی از اتاق خارج شو و او را به قتل برسان و من سلامت تو را ضمانت می کنم.

در این هنگام که آنان مشغول صحبت بودند، گفته شد که امیر بر در خانه است. مسلم وارد خزانه شد و بعد از چند لحظه عبیداللّٰه بن زیاد وارد بر شریک شد، ولی مسلم از خزینه بیرون نیامد. چون شریک مشاهده کرد که مسلم دیر کرده به عنوان علامت دادن به او چند بار عمامه خود را از سر برداشته و بر زمین گذارد. و نیز با قرائت اشعاری او را به خروج از خزانه و حمله به ابن زیاد تحریک و تحریص نمود. مکرّر اشعار را قرائت می کرد و چشمش را نیز به خزانه دوخته بود. آن گاه با صدای بلند که مسلم بشنود، گفت: او را سیراب کن گر چه مرگ من در آن باشد. در این هنگام عبیداللّٰه به هانی التفات کرد و گفت: پسر عموی تو در مرضش هذیان می گوید. هانی گفت: شریک از زمانی که مریض شده هذیان می گوید، خودش نمی داند چه می گوید.

ابن زیاد از مجلس خارج شد و مسلم متعرّض قتل او نشد. در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا حضرت مسلم به قرار خود عمل نکرد

و ام الفساد ابن زیاد را که در قتل امام حسین علیه السلام دخالت داشت به قتل نرسانید؟ و به تعبیر دیگر چرا قصاص قبل از وقوع جنایت نکرد؟

در مورد سؤال مورد نظر پاسخ هایی داده شده که به آن ها اشاره می کنیم:

اولاً: از آنجا که پیامبرصلی الله علیه وآله از حیله و مکر نهی کرده، لذا حضرت مسلم از این طریق برای مبارزه با ابن زیاد استفاده نکرد. در حدیثی حضرت صادق علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ الاسلام قید الفتک»؛(745) «همانا اسلام مانع حیله و مکر بوده و آن را غل کرده است.»

ثانیاً: این کار با سیره و روش مسلم سازگاری ندارد؛ زیرا او مردی باورع و باتقوا است و در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده است. وظیفه مسلم که از طرف امام حسین علیه السلام نسبت به آن مسؤلیت دارد این است که از مردم برای حضرت بیعت بگیرد و از حوادث کوفه اطلاع یافته و امام را از آن باخبر سازد. و لذا اگر دست به قتل ابن زیاد می زد از حیطه وظایف خود خارج می شد.

ثالثاً: حضرت مسلم ملاحظه می کرد که وظیفه اش بیداری مردم است، اگر بدون بیداری امّت، ابن زیاد و امثال او را به قتل رساند همین مردم دوباره شخصی دیگر مثل او یا از او بدتر را بر سر کار می آورند. مردم خود باید آگاه شوند و از فساد خلیفه مطّلع گردند. و این هدف با ترور یک فرد حاصل نخواهد شد. و لذا در هیچ نصّ تاریخی ذکر نشده که حضرت مسلم طرح شریک را پذیرفته باشد. چه بسا مسلم در صدد فکر کردن درباره طرح

او بوده، ولی قصد قطعی برای اجرای آن نداشته است.

رابعاً: با نظر و تأمل در قضیه پی می بریم که در حقیقت، گویا هانی بن عروه به ابن زیاد پناه و امان ضمنی داده بود؛ زیرا ابن زیاد به او خبر داد که می خواهد به عیادت شریک بیاید و او نیز ابن زیاد را اجازه داد و این خود یک نوع امان لفظی و قولی به ابن زیاد از جانب هانی به حساب می آید. و در این گونه موارد، اسلام انسان را مقید ساخته تا کسی را که دیگری امان داده، به قتل نرساند، گرچه شخصی فاجر و فاسق و امّ الفساد باشد. خصوصاً آن که این شخص در خانه دیگری است و همسر او به این عمل رضایت نداده بلکه از او تقاضای صرف نظر از کشتن او را کرده و بر این امر اصرار می ورزد که در خانه او این قتل انجام نگیرد.

6 - کشّی در ترجمه حذیفه بن منصور به سندش از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که گفت: ابوالعباس از فضل بقباق خواست تا برای حریز بن عبداللّه سجستانی از امام صادق علیه السلام اذن بگیرد تا بر حضرتش وارد شود، حضرت به او اذن ورود نداد. دوباره خواست تا از حضرت برای او اذن بگیرد ولی به او اذن نداد. فضل بقباق به حضرت عرض کرد: چه چیزی است برای کسی که به درجه عقوبت غلامش برسد؟ حضرت فرمود: این قدر و اندازه گناهش می باشد. فضل عرض کرد: به خدا سوگند شما بیش از آن کاری که حریز انجام داده او را عقوبت کردید. حضرت فرمود: «ویحک انّی فعلت ذلک؟ انّ حریزاً جرّد

السیف»؛(746) «وای بر تو، من این چنین کرده ام؟ همانا حریز کسی است که شمشیر کشیده است.»

نجاشی در ترجمه حریز بن عبداللَّه سجستانی می گوید: «او از اهالی کوفه بود که بسیار سفر به سجستان به جهت تجارت می کرد و لذا سجستانی معروف شد... او از جمله کسانی بود که در سجستان شمشیر کشید و خوارج را به قتل رساند و این کار در زمان حیات ابی عبداللَّه (امام صادق علیه السلام) بود. و روایت شده که حضرت به او بی اعتنایی کرده و او را از خودش دور کرد.

خوارج گرچه کسانی بودند که استحقاق قتل را داشته و لذا حضرت علی علیه السلام تعداد بسیاری از آن ها را کشت، ولی از آنجا که حریز آن ها را ترور می کرد لذا حضرت به جهت تأدیب، او را به نزد خود راه نداد. و چون حریز این حرکت را از امام دید، از کرده خود پشیمان شد.

7 - ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» درباره کیفیت اسلام آوردن مغیره بن شعبه از قول او می نویسد: «ما قومی از عرب بودیم که به دین خود پای بند بوده و خادم بت (لات) بودیم. با خود گفتم که اگر قوم ما اسلام آورد من از آن ها پیروی نکنم. پس جماعتی از بنی مالک همراه با هدایایی قصد وارد شدن بر مُقَوْقِس را داشتند. من قصد کردم که با آن ها از شهر خود خارج شوم. با عمویم عروه بن مسعود که مشورت کردم او مرا از این کار نهی نمود و گفت: از فرزندان پدرت کسی همراه تو نیست. من اصرار بر خارج شدن داشتم و لذا همراه با آنان به تنهایی از شهر خارج شده

و به اسکندریه وارد شدیم. به نزد مقوقس رفتم، وقتی مرا دید نشناخت و لذا از من سؤال کرد و بعد از شناسایی از ما پذیرایی نمود و سپس دستور داد تا بر او وارد شویم. ابتدا به سرپرست بنی مالک که من همراه او آمده بودم نظر افکند و او را در کنار خود جای داد، و از او سؤال کرد: آیا همه شما از بنی مالک هستید؟ او گفت: آری، به جز یک نفر که از هم پیمانان ما است، و مرا به او نشان داد. در آن هنگام مشاهده کردم که من خوارترین افراد به نزد اویم. او دستور داد تا هدایایی را به نزد آن ها گذاشتند و برخی را بر برخی دیگر برتری داد، ولی در حقّ من کوتاهی کرد و تنها هدیه کمی به من داد که قابل ذکر نبود. ما همگی از نزد پادشاه بیرون آمدیم. بنی مالک با آن اموال مشغول خریدن اجناس برای اهل بیت خود برآمدند و همگی از این امر خوشحال بودند، ولی من قصد کشتن آن ها را کردم... چون به «بُساق» رسیدیم، خودم را به بیماری زدم و سر خود را پوشاندم. آنان به من گفتند: تو را چه شده است؟ گفتم: سرم درد می کند. لذا آن ها مرا رها کرده و مشغول شراب خوری شدند. من به آن ها گفتم: گرچه سرم درد می کند، ولی می نشینم و شما را از شراب سیراب می کنم. آنان پذیرفتند. من هم شراب پیاپی به آن ها دادم تا آن که مست لا یعقل به خواب رفتند، من هم حمله برده و همه آن ها را به قتل رساندم و سپس تمام هدایایشان را

به غارت بردم. آن گاه مستقیماً با لباس سفر وارد مدینه شده و خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله رسیدم. مشاهده کردم که در مسجد با اصحاب خود نشسته اند. بر آن حضرت به تهیت اسلام، سلام دادم. ابوبکر بن ابی قحافه به من نظر کرد و او مرا می شناخت، گفت: تو فرزند برادر عروه هستی؟ گفتم: آری، آمده ام تا شهادتین بگویم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: حمد خدایی را سزاست که تو را به اسلام دعوت کرد. ابوبکر گفت: آیا از مصر آمده ای؟ گفتم: آری. گفت: مالکیون که با تو بودند، چه کردند؟ گفتم: بین من و آن ها از آن کارهایی که بین عرب اتفاق می افتد، انجام شد، در حالی که ما بر دین شرک بودیم و من همه آنان را به قتل رساندم و اموالشان را به غارت برده و به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آوردم تا آن ها را تخمیس کرده، یا نظر خود را درباره آن ها بگوید؛ زیرا این ها غنایمی از مشرکین است و من هم مسلمان شده ام و به محمّدصلی الله علیه وآله ایمان آورده ام.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اسلام تو را قبول کردم، ولی چیزی از اموال آن ها را بر نمی دارم و تخمیس نیز نمی کنم؛ زیرا این کار حیله است و در حیله خیری نیست... .(747)

بررسی آیه ارهاب

برخی به آیه ارهاب تمسّک کرده و حکم به جواز ترور دشمنان اسلام داده اند تا در آن ها ایجاد خوف و وحشت نموده، دست از دشمنی با اسلام و مسلمین بردارند.

خداوند متعال می فرماید: {وَأَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِنْ قُوَّهٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّکُمْ وَآخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لَاتَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ یعْلَمُهُمْ

وَمَا تُنفِقُوا مِنْ شَی ءٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یوَفَّ إِلَیکُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ؛(748)
«هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آن ها (دشمنان) آماده سازید و (همچنین) اسب های ورزیده، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از این هارا، که شما نمی شناسید و خدا آن ها را می شناسد. و هرچه در راه خدا انفاق کنید به طور کامل به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.»

در توجیه آیه فوق می گوییم: آیه امر به آماده کردن جنگ جویان فقیر از سوی ثروتمندان دارد؛ زیرا هنگامی که دشمنان مشاهده کنند مسلمانان از لحاظ جنگی و لجستیکی در آمادگی کامل به سر می برند هیچ گاه قصد تعرض به مسلمانان نمی کنند.

فخر رازی در تفسیر آیه فوق می گوید: «هنگامی که کافران بدانند، مسلمانان آماده جهاد و مستعدّ بر آنند و تمام انواع اسلحه و ادوات جنگی را آماده کرده اند از آنان می ترسند. و این خوف مفید اموری چند است:

1 - هرگز به فکر اشغال بلاد اسلامی نمی افتند.

2 - چون ترسشان شدید شود چه بسا از ناحیه خود به جزیه تن دردهند.

3 - چه بسا این خوف سبب پذیرش اسلام آن ها شود.

4 - به فکر کمک به دیگر کفار نمی افتند.

5 - این سبب می شود که در بلاد اسلامی ملاحظاتی داشته باشند.

اقدام به جهت دفاع از جان

گرچه اطلاق برخی از روایات دلالت دارد بر این که نباید متعرّض زنان و کودکان شد ولی این نکته قابل توجه است که اطلاق روایات مربوط به شرایط عادی و عدم اضطرار است وگرنه در صورتی که دفاع و دفع دشمن از تعرّض به اسلام و مسلمین، بر این امر توقف داشته باشد،

این کار جایز است.

لذا در روایت حفص بن غیاث آمده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد شهری از شهرهای کفار جنگی پرسیدم: آیا می شود آب را بر روی آن ها رها کرد؟ یا آن را به آتش کشید؟ و یا با منجنیق آن ها را در هم کوبید در حالی که در میان آنان زنان و کودکان و سالخوردگان و اسیران مسلمان و بازرگانان وجود دارند؟ حضرت فرمود: این اقدامات انجام می گیرد و به خاطر آن ها از این کارها اجتناب نمی شود... .(749)

توجیه برخی از ترورها

در تاریخ صدر اسلام ترورهایی انجام گرفته است که احتیاج به بررسی دقیق دارد اینک به این موارد اشاره می کنیم:

1 - ابو عفک؛

رسول خداصلی الله علیه وآله با یهود قرارداد ترک مخاصمه و عدم تعرّض به یکدیگر بسته بود، ولی یهود قبل از جنگ بدر بر ضدّ رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان توطئه کرده و متعرض انواع اذیت ها بر آنان می شدند. «ابو عفک» یهودی از جمله کسانی است که با اشعار خود مردم را بر ضدّ رسول خداصلی الله علیه وآله می شوراند. سالم بن عمیر نذر کرد که او را به قتل رسانده یا خودش بر سر این کار بمیرد، لذا رفت و او را به قتل رسانید.(750)

مشخص است که این قتل از جهاتی قابل توجیه است:

اوّلاً: این قتل و ترور از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله یا به امر او نبوده است.

ثانیاً: این عمل بعد از نقض عهد و پیمان از ناحیه یهود انجام گرفته است؛ زیرا همان گونه که گفته شد، مسلمانان و یهود پیمان بسته بودند که هیچ گونه تعرّضی نسبت به یکدیگر نداشته باشند.

2 - عصماء

دختر مروان؛

برخی از مورخین می گویند: چون «ابوعفک» کشته شد، «عصماء دختر مروان» از این امر ناراحت شد و شروع به عیب گویی بر علیه اسلام و مسلمین کرد و انصار را به جهت پیروی از رسول خداصلی الله علیه وآله توبیخ نمود و رسول خداصلی الله علیه وآله را با شعر هجو و مسخره کرده و مردم را بر ضدّ آن حضرت تحریک نمود، و این کار تا بعد از جنگ بدر ادامه داشت.

«عمیر بن عوف» که چشمانش کم دید بود، او را با جست و جو توسط دوستانش پیدا کرد و بعد از جدا کردن بچه شیر خوارش که مشغول خوردن شیر از پستان او بود، با فرو بردن شمشیر در سینه اش او را به قتل رسانید... .(751)

این قصه از جهاتی قابل تردید و مناقشه است:

اوّلاً: این عمل از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله و به امر او نبوده است.

ثانیاً: عمیر بن عوف که چشمانش کم دید بوده، چگونه دست به این عمل ظریف و دقیق آن هم در شب تاریک زده، به طوری که اصلاً عصماء نفهمیده است.

ثالثاً: غالب مورخان این قصه را نقل نکرده اند.

3 - کعب الأشرف؛

ابن اسحاق می نویسند: خبر شکست مشرکان در بدر و کشته شدن تعدادی از آنان و گریه مردم بر کشته شدگان خود، بر «کعب الأشرف» گران تمام شد، لذا شروع به مسخره کردن پیامبرصلی الله علیه وآله و اصحاب او به شعر نمود. او زنان مسلمان و حتی همسران پیامبرصلی الله علیه وآله را با شعر هجو و توهین می کرد و آنان را از این طریق اذیت و آزار می نمود.(752)

سپس به سوی مکه رفت و مردم آنجا را بر

ضدّ رسول خداصلی الله علیه وآله تحریک نمود و از آنجا خارج نشد تا این که آنان را بر جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله متفق القول کرد و حتی در جواب ابوسفیان که از او پرسیده بود: دین ما بهتر است یا دین محمّد و اصحاب او؟ او دین مشرکان را ترجیح داد.(753)

چون کعب الأشرف به مدینه بازگشت، رسول خداصلی الله علیه وآله سخنی فرمود که برخی از صحابه؛ همچون محمّد بن مسلمه لزوم کشتن او را فهمیدند، لذا او با ابونائله که برادر رضاعی کعب الأشرف بود، با طراحی خاصی کعب را به قتل رساندند.

در توجیه این قتل می گوییم:

اوّلاً: قتل او ترور به حساب نمی آید؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله آن را به طور علنی اعلام کرده بود، درحالی که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است.

ثانیاً: همان گونه که اشاره شد، کعب دائماً درصدد توطئه بر ضدّ اسلام و مسلمین و پیامبرصلی الله علیه وآله بود و در حقیقت در حال جنگ با مسلمانان بود.

4 - ابو رافع؛

در سال سوم یا چهارم و بنابر نقلی، بعد از واقعه احد ابو رافع بن حقیق که از یهود بود، در خیبر شبانه به توسط پنج یا هشت نفر که در میان آن ها عبداللّه بن عتیک بود، به قتل می رسد. و جهت کشتن او به توسط مسلمانان این بود که او همکار کعب بن الأشرف در دشمنی با رسول خداصلی الله علیه وآله و اذیت و آزار او بود، لذا مسلمانان مصلحت دیدند که او را از پای درآوردند؛ زیرا او و کعب الأشرف و امثال آن دو از اظهر مصادیق محاربین و نقض کنندگان عهد و

پیمان به حساب می آمدند شاهد این مطلب این که:

اوّلاً: همسر کعب الأشرف او را از این گونه اعمال برحذر می داشت و به او می گفت: تو با این کارت جنگ طلب هستی.

ثانیاً: به همین جهت بود که یهود لازم دیدند تا بار دیگر عهد و پیمانی را که نقض کرده بودند، تجدید کرده و بار دیگر نزد امام علی بن ابی طالب علیه السلام پیمان جدیدی امضا کنند.(754)

اسلام و فلسفه عقوبت و جزا

اسلام و فلسفه عقوبت و جزا

نظام جزایی که مشتمل بر قانون عقوبت است از مهم ترین موضوعات حقوقی در هر مجتمع و نظامی است. هر مجتمعی از بدو تولدش برای افراد و مردم خود حقوق و امتیازاتی قرار می دهد که باید هر یک از افراد به آن ملتزم باشند. که از آن جمله حق زندگی، حق آزادی، حق رفاه و امنیت و حق ملکیت است. این ها حقوقی است که کسی نمی تواند به آن ها تجاوز کند. حال اگر برخی از افراد مجتمع به حقوق خود قانع نبوده و به حقوق دیگران تعرّض نمایند و در نتیجه توازن و نظام جامعه را بر هم زده و به آن اخلال وارد کنند، چاره ای جز آن نیست که قانونی برای مقابله و عقوبت تجاوزگران جعل شده و در حق آنان عملی گردد.

بنابراین، جزا و عقوبت یکی از عوامل حمایت نظام و حفظ و صیانت از حقوق افراد است. و از اینجا است که از هنگام ظهور زندگانی اجتماعی، نظام جزایی یکی از چارچوب های اساسی اجتماع بوده است. و حتی می توان ادعا کرد که قوانین جزایی از قدیمی ترین موضوعات بشری است؛ زیرا مجتمع از مجموعه افراد تألیف شده و به جهت تعارض مصالح، وقوع جرم امری بدیهی به نظر می رسد. و

لذا مجتمع در مقابل آن عکس العمل نشان داده و با جرم و مجرم مقابله می کند. بدین جهت مشاهده می کنیم که ادیان الهی اهتمام فراوانی به موضوع جزا و عقوبت مجرم داده و بر عقوبت مجرمین و هتک حرمت کنندگان شرایع دینی تأکید ورزیده است.

به رغم این مطالب، مشاهده می کنیم که فلسفه جزا و عقوبت و مجوّزات آن محور بحث و گفت و گو و جدل و مناظره بین حقوقدانان و فلاسفه و جامعه شناسان قرار گرفته است. لذا جا دارد به این موضوع بپردازیم.

اقوال و آرا در مورد فلسفه جزا

اقوال و آرا در مورد فلسفه جزا

دانشمندان حقوقدان و متخصّصان در علوم جنایی در رابطه با فلسفه جزا و عقوبت و هدف از آن، دیدگاه ها و آرا مختلفی را ارائه داده اند. و لذا این بحث در اسلام نیز به عنوان فلسفه جزا مطرح شده و به عنوان بحث از ماورای فقه مطرح است. اینک به برخی از آراء اشاره می کنیم:

1 - نظریه قرارداد اجتماعی

«جان جاک روسو» جزا را بر اساس فایده اجتماعی تجویز کرده و آن را قانونمند دانسته است. او معتقد است که انسان آزاد آفریده شده و در طبیعت آزاد زندگی می کند. و از آنجا که او به تنهایی از حمایت خود و مقابله با عوامل طبیعی عاجز است، لذا بشر به جهت دفع خطرها از خود با یکدیگر تجمع کرده و بین خود امری را به نام «قرارداد اجتماعی» تنظیم کرده است. در چنین مجتمعی هر کس که مرتکب جرمی می شود در حقیقت قرارداد خود را با مجتمع نقض کرده است، قراردادی که آن را با اراده خود امضاء کرده است. و چون متصدّیان امر درصدد محاکمه و اجرای جزا و عقوبت نسبت به او برآیند در حقیقت به مردم اعلام می دارند که او قرارداد اجتماعی را نقض کرده است و لذا نمی تواند عضوی از اعضای این جامعه باشد بلکه او دشمن این مجتمع به حساب می آید.(755)

2 - نظریه عدالت مطلق

برخی دیگر از فلاسفه و متفکران دینی و اخلاقی معتقدند که هدف از جزا - با قطع نظر از مصلحت اجتماعی - تنفیذ عدالت مطلق است.

از جمله طرفداران این عقیده «کانت» فیلسوف مشهور آلمانی و «جوزیف دومستر» است. «کانت» در دو کتاب معروف خود «نقد عقل نظری» و «نقد عقل عملی» نظریه «قرارداد اجتماعی» را باطل دانسته و معتقد است که «عدالت» و «اخلاق» موجب عقوبت مجرمند. حتی در صورتی که فایده ای برای مجتمع در اجرای عقوبت نباشد اجرای عقوبت بر اساس عدوان و هتک حرمت دایره اخلاق و عدالت امری واجب و ضروری به نظر می رسد.

«کانت» معتقد است با قطع نظر از منفعت و دفع ضرر، جزا

از ناحیه نفع اجتماعی نیست، بلکه جزا فی نفسه هدف است؛ زیرا تنفیذ عدالت مطلقه بوده و از قانون اخلاقی دفاع می کند.

3 - نظریه جلوگیری و ایجاد وحشت

برخی معتقدند که جزا و عقوبت راهی برای جلوگیری از جرم، و ایجاد وحشت در مجرم است تا دست از جرم بردارد، یا از نسبت جرم کاسته شود؛ زیرا در صورتی که در پیش روی مجرم موانعی از ارتکاب جرم گذاشته شود، یا در او ایجاد وحشت به جهت جعل قانون مجازات شود می تواند مجرم را از جرم و گناه و تعدّی به حقوق دیگران بازدارد.

مؤیدین این فکر ایمان دارند که جزا عقوبت مجرم است که اساساً منجرّ به جلوگیری از وقوع جرم از او و دیگران می شود.

4 - نظریه اصلاح و تربیت مجرم

عالی ترین هدفی را که دانشمندان حقوقدان جزایی، به خصوص صاحبان عقیده دفاع اجتماعی، از عقوبت و جزا ترسیم می کنند، نظریه اصلاح مجرم است که نتیجه آن بازگرداندن مجرم به جامعه به عنوان فردی صالح و شریف است. آنان می گویند: از واجبات اولیه دولت، اصلاح مجرمین و تربیت آنان می باشد. و معتقدند که جزا از آن جهت که ایجاد صدمات روحی دردناک در نفس مجرم می کند لذا او می فهمد که اشتباه کرده است و لذا درصدد برمی آید تا در آینده خودش را اصلاح کند.

دیدگاه اسلام

دیدگاه اسلام

از آن جهت که ما معتقدیم دین اسلام دین شمول گرا است، لذا نمی تواند فاقد نظام جزایی باشد؛ زیرا اداره مجتمع و حفظ نظام و استحکام پایه ها و ارکان امن و عدالت مسائلی هستند که همگی مرتبط به وجود مقرّرات جزایی و عقوباتی می باشند که بتواند دست افرادی که نظام جامعه را بر هم می زنند، کوتاه کند. بدون وجود جزا و عقوبت مجرم، نمی توان در مقابل ظلم و تعدّی و شرارت ایستاد. و از آنجا که اسلام در طلیعه همه ادیان است لذا باید قانون جزایی داشته باشد.

بالا بردن شخصیت انسان یکی از اهداف حکومت اسلامی است که در تحقق آن باید نهایت کوشش شود. عقوبت مجرمان نیز گرچه سبب وارد شدن ضربه روحی بر آنان است و حرمت فرد را شکسته و هتک می کند، ولی نمی توان از مصالح کلّی نسبت به تربیت افراد مجرم و جلوگیری از تحقق جرم از دیگر افراد چشم پوشی کرد. شخصیت مجرم گرچه همانند افراد دیگر از حقوق خاصی برخوردار است، ولی اهتمام به آن حقوق باعث نمی شود که از جرمی که انجام داده صرف نظر کنیم.

هنگامی که

ما به فلسفه و حکمت عقوبات و جزا در اسلام می پردازیم پی می بریم که به شخصیت مجرم و سلامت مجتمع در اسلام اهتمام فراوانی شده است. اسلام دو نوع عقوبت و جزا را برای مجرم مقرّر ساخته است تا به توسط آن دو، هم مجرم را اصلاح کرده و هم مجتمع را از تکرار جرم حفظ کند:

1 - جزای اخروی

مطابق این نوع جزا که از اهمیت زیادی برخوردار است، انسان مجرم بعد از آن که از این دنیا رحلت کرد در مقابل محکمه عدل الهی قرار گرفته و از او بازخواست خواهد شد.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ }؛(756) «روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از [نافرمانی خودش، بر حذر می دارد؛ و] در عین حال خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ ؛(757) «و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند.»

2 - جزای دنیوی

جزای دنیوی عمل زشت به نوبه خود بر دو قسم است:

الف) جزای تکوینی مطابق قانون علیت و نظام اسباب و مسبّبات و ربط نتایج به مقدمات؛ زیرا عالم تکوین، عالم اسباب و مسبّبات است و هر عملی چه خوب و چه بد تکویناً دارای اثر در همین دنیا است، و هر مجتمعی هنگام انحراف پیدا کردنش باید منتظر عاقبت و جزای آن باشد، و این سنت حتمی الهی است.

قرآن کریم می فرماید: { قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُروا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ؛(758) «پیش از شما، سنت هایی وجود داشت؛ [و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید.] پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید

که سرانجام تکذیب کنندگان [آیات خدا] چگونه بود؟ !»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً }؛(759) «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی [سخت و تنگی خواهد داشت.»

این ها همگی آثار تکوینی گناه و دوری از خداوند متعال است.

ب) نظام جزایی و قوانین قراردادی برای عقوبت مجرم که فقهای اسلامی آن ها را از کتاب و سنت استخراج کرده اند و وظیفه حاکمان جامعه اسلامی است که آن ها را به اجرا گذاشته و پیاده نمایند؛ از قبیل عقوبت قصاص در قتل عمد، بریدن دست سارق، و تازیانه زدن و...

مبنای این نوع جزا - که مورد بحث ما است - همان مبنایی است که شریعت اسلامی بر آن بنا نهاده شده است. هدف بعثت انبیا و ارسال شریعت، گسترش رحمت در میان جامعه است، آنجا که قرآن کریم می فرماید: { وَما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ ؛(760) «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.»

از آنجا که مجموعه تعالیم انبیا از آن جمله احکام جزایی به جهت ایجاد و گسترش رحمت در سطح جامعه است، می توان عقوبت و جزای مجرم را نیز مصداق رحمت به او و جامعه دانست.

رحمت چیزی است که مقتضی جلب منافع بر جامعه و دفع مفاسد و ضرر از آن است و می تواند حیات مجتمع را در راه دوام و استمرار قرار دهد. و این به طور وضوح در احکام جزایی اسلام مشاهده می شود.

آری، معیار مصلحت را نیز خود شریعت مشخص می کند.

اصول حاکم بر جزای اسلامی

از آنجا که مبنای احکام جزایی اسلام گسترش رحمت در بین مردم و تأمین مصالح و دفع مفاسد از آنان است، لذا ایجاب می کند که اصولی بر این

احکام جزایی با این مبنا حاکم باشد، اصولی که مراعات آن ها در عقوبت های اسلامی به جهت تحقیق هدف اساسی از آن ها لازم است. اهمّ این اصول عبارت است از:

1 - تناسب بین جرم و عقوبت، و این اصل در حقیقت از نتایج عدالت خداوندی است. علاوه بر این، عقوبت بر اساس ضرورت تشریع شده و بر خلاف اصل است و لذا عمل به عقوبات واجب است که در حدّی باشد که ضرورت اقتضا می کند.

2 - از آنجا که جزا و عقوبت به جهت تأمین مصالح مجتمع است، لذا واجب است که عقوبت به جهت تأدیب مجرم و عبرت دیگران از ارتکاب جرم باشد.

3 - از آنجا که هدف جزا تأمین مصالح مجتمع است، لذا جزا و عقوبت به تبع مصالح اجتماعی شدّت و ضعف پیدا می کنند.

4 - تأدیب مجرمان گرچه از اهداف جزایی اسلام است ولی این تأدیب به جهت انتقام از او نیست بلکه به جهت اصلاح او و جامعه است.

شخصیت مجرم در جزای اسلامی

با التفات و تأمل در اصول اساسی که حاکم بر عقوبات و مبانی آن ها است می توان به این نتیجه رسید که اسلام گرچه در قوانین جزایی خود اهتمام به مصالح اجتماعی دارد، ولی هرگز از مصالح فرد مجرم و اهتمام به شخصیت او غفلت نورزیده است، به رغم این که در اولین وهله، جمع بین این دو مصلحت محال به نظر می رسد؛ زیرا حمایت مجتمع موجب الغای اعتبار مجرم و فراموش کردن شخصیت او است، همان گونه که اهتمام به مصلحت فرد موجب کوتاهی از حمایت و اهتمام به مصالح اجتماع می باشد. ولی جمع بین این دو مصلحت در قوانین اجتماعی لحاظ شده است همان گونه

که از اصولی که حاکم بر نظام و قوانین جزایی اسلام است به دست می آید.

البته این را باید دانست که این بدان معنا نیست که اهتمام به مصالح فرد و اجتماع در تمام جرایم و عقوبت ها لحاظ شده است بلکه برخی از جرایم است که تنها اهتمام به مصالح مجتمع را می طلبد و هر گونه اعتباری را از شخصیت مجرم لغو می کند. ولی با تأمل در عقوباتی که در شرع مقرّر شده به دست می آید که حمایت اجتماع و مجتمع اسلامی به جهت پشتیبانی از افراد مقدم است و لذا در حال وجود تزاحم، مصلحت مجتمع از مصلحت مجرم اولی و برتر است. بدین جهت هر گاه عقوبت مجرم نتواند هدف را تأمین کند حاکم اسلامی می تواند او را تا به ابد در زندان نگاه داشته یا به قتل برساند؛ یعنی آزادی فرد را فدای آزادی مجتمع نماید. بر این اساس می توان گفت: در جرائمی که نظام اجتماعی را هدف گرفته، شریعت اسلامی التفاتی به شخصیت مجرم ندارد، ولی در مواردی که تا به این حد نیست و نیز جرایمی که جنبه شخصی دارد نه اجتماعی، مصلحت شخص مجرم نیز رعایت شده است.

جامعیت قوانین جزایی اسلام

از مجموعه این بحث ها استفاده می شود که دیدگاه اسلام در جزا و عقوبات و قوانین جزایی، جامع تمام نظریات علمای حقوق و جامعه شناسان است که از ابتدای قرن هجدهم طرح شده است.

عقوبات در شریعت اسلامی به جهت مصالح عمومی و اصلاح فرد و جلوگیری مردم از ارتکاب جرایم است، ولی در اجرای قوانین جزایی از مقدار ضرورت که اهدافش را تأمین کند تجاوز نمی نماید، و این مقتضای عدالت است. و لذا مشاهده

می کنیم که در شرایطی خاص، اسلام عقوبت را از مجرم در حقوق اللَّه برداشته است که از آن جمله در مورد توبه قبل از دستگیری او است و در صورتی که بعد از دستگیری توبه کند امرش به دست امام است. و نیز در مورد شبهات، حدود جاری نمی گردد؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ادرأوا الحدود بالشّبهات»؛(761) «حدود را به شبهات دفع نمایید.»

اسلام و اقتصاد

اسلام و اقتصاد

در عصر کنونی که مفاهیم اقتصادی بیش از مفاهیم علمی در مجامع علمی و سیاسی مطرح می باشد، گروهی سعی دارند که اقتصاد اسلامی را به یکی از دو مکتب «کاپیتالیسم» یا «سوسیالیسم» تطبیق نمایند. این گروه شهامت آن را ندارند که حقایق را آن گونه که هست، بدون گرایش ها و تمایلات بشناسند، لذا در برابر مکاتب بیگانه آن چنان خودباخته هستند که یاری دفاع از مکتب اصیل خود را ندارند. از این جهت در پاسخ بسیاری از پرسش گران که می پرسند: اقتصاد اسلامی طرفدار کدامین مکتب اقتصادی معروف جهان است، باید گفت: هیچ کدام. اقتصاد اسلامی جزئی از نظام کلّی است که برای خود ویژگی های خاصی دارد که با آن در هیچ یک از مکتب های دیگر نمی توان یافت.

اینک این موضوع را دنبال خواهیم کرد.

موضوع بحث

در تعالیم اسلام یک رشته علوم اقتصادی وجود دارد که ما نام آن ها را «خطوط اقتصاد اسلامی» می نامیم. این اصول در کنار علم اقتصاد درصدد تنظیم قوانین اقتصادی بر اساس حفظ شؤون اخلاقی و مصالح انسانی و عدالت اجتماعی است و مسئولیتی که اسلام در مورد اقتصاد بر عهده گرفته همین است. یعنی زندگی اقتصادی را در این برنامه تنظیم می کند.

علم اقتصاد در اصطلاح توده مردم همان علم معاش است. علمی که به ما می آموزد چگونه از منابع طبیعی با کار کمتر، تولید بیشتر داشته باشیم، تولیدی که نیاز ما را در زندگی فراهم کند.

اسلام با در نظر گرفتن سعادت انسان، کلیه فعالیت های اقتصاددانان را کنترل کرده، مشروع یا نامشروع، نیک و بد، ظالمانه و عادلانه بودن آن ها را روشن می سازد. از این جهت باید گفت که در آیین اسلام علم اقتصاد به

این معنا مطرح نیست در حالی که در این آیین، مکتب اقتصادی که حافظ شؤون انسانی و عدالت اجتماعی است وجود دارد.

در اسلام علم اقتصاد به صورت اصطلاحات پیچیده وجود ندارد، امّا نظام مالی و سیستم اقتصادی ویژه ای وجود دارد و این تفاوت با توجّه به خطوط اقتصادی اسلام درباره معاملات حلال و حرام کاملاً روشن می گردد.

بنابراین، هدف و موضوع بحث، بیان مکتب ها و سیستم های اقتصادی نیست، بلکه هدف تشریح بینش اسلام در مسائل اقتصادی و بیان امتیازات اسلام در این زمینه است.

توجه اسلام به اقتصاد

توجه اسلام به اقتصاد

با بررسی آیات و روایات پی می بریم که اسلام نسبت به اقتصاد عنایت خاصّی قائل است. اینک این مطلب را در ضمن چند عنوان مورد بررسی قرار خواهیم داد.

1 - مال، ودیعه الهی

برخی از آیات قرآن، مال را یک ودیعه الهی معرفی می کند که از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته است.

خداوند متعال می فرماید: { ... وَأَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ ؛(762) «... و از آنچه خداوند شما را نماینده خویش در آن ساخته انفاق کنید.»

و نیز در آیه ای دیگر می فرماید: { ... وَآتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ ؛ (763) «... و از مالی که خداوند به شما بخشیده در اختیار آنان [بردگان قرار دهید.»

در آیه نخست، مال ودیعه خدا و در آیه دوم، خداوند مالک مال معرفی شده است. و به خاطر چنین موقعیتی که مال و ثروت دارد قرآن از آن به لفظ «خیر» تعبیر کرده است و می فرماید: { کُتِبَ عَلَیکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیراً الْوَصِیهُ لِلْوالِدَینِ وَالْأَقْرَبِینَ ؛(764) «بر شما تکلیف

است که هر گاه مرگ یکی از شما فرا رسید اگر خیری [مالی]از خود به جای گذارده باشید درباره آن به والدین و نزدیکان سفارش کنید.»

و به همین جهت است که در احادیث اسلامی، مال دنیا مایه پرهیزکاری و وسیله کسب آخرت و دوری از ستم بر دیگران معرفی شده است.

از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «نعم العون علی تقوی اللّه الغنی»؛(765) «بی نیازی وسیله خوبی برای تقوا است.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نعم العون الدنیا علی الآخره»؛(766) «دنیا کمک خوبی برای آخرت است.»

و نیز نقل شده که فرمود: «غنی یحجزک عن

الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم»؛(767) «بی نیازی که تو را از ستم بازدارد بهتر از فقری است که تو را بر گناه وادار سازد.»

2 - دعوت به کار

در اسلام به کار و کوشش دعوت اکیدی شده است. از امام هشتم علیه السلام نقل است که فرمود: «الذی یطلب من فضل اللّه مایکفّ به عیاله اعظم اجراً من المجاهد فی سبیل اللّه»؛(768) «کسی که برای تأمین زندگی خانواده خویش تلاش می کند از مجاهد در راه خدا ارزشمندتر است.»

شاید علت آن این باشد که هیچ جهاد نظامی بدون پشتوانه اقتصادی کامل نیست و کارگر با عمل خود آن پشتوانه را تأمین می کند.

3 - تقدیر از کارگر

تقدیر و سپاس از کارگر، خود مایه اصالت بخشیدن به کار و کوشش است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگام مراجعه از جنگ تبوک با سعد انصاری روبه رو شد که به استقبال وی آمده بود، او با دست خشن و پینه بسته خود با پیامبرصلی الله علیه وآله مصافحه کرد. حضرت فرمود: چرا دستت چنین شده است؟ وی در پاسخ عرض کرد: با بیل و طناب کار می کنم و هزینه همسر و فرزندم را فراهم می سازم. در این موقع پیامبرصلی الله علیه وآله دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش به آن اصابت نمی کند.(769)

4 - امامان، پیشگامان کار و کوشش

تقدیرها و تشویق های پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام در حدّ توصیه و سفارش نبود، بلکه خود نیز عملاً در این مورد پیشگام بودند.

امام کاظم علیه السلام در زمین خود مشغول کار بود که از شدّت کار و یا گرمی هوا حضرت عرق می ریختند. یکی از دوستان امام عرض کرد: چرا این کار را به دیگری واگذار نمی کنی؟ حضرت فرمود: «انّ رسول اللَّه و امیرالمؤمنین و آبائی کلّهم کانوا قدعملوا بایدیهم و هو من عمل النبیین و المرسلین و الأوصیاء و الصالحین»؛(770) «همانا پیامبر و امیرمؤمنان و همه پیشوایان با دست خویش کار می کردند و این کار پیامبران و رسولان و اوصیا و صالحان الهی می باشد.»

5 - مبارزه با تنبلی

اسلام، خواهان دخالت تمام افراد در مسئولیت و وظایفی است که نظام عادلانه اسلام آن را معین کرده است تا از این طریق تمام افراد در تولید به طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشته باشند. از این جهت، اسلام به شدیدترین وجه با تنبلی و بیکاری مبارزه کرده است.

از امام موسی بن جعفرعلیه السلام نقل است که فرمود: «انّ اللّه لیبغض العبد النّوام، و انّ اللّه لیبغض العبد الفارغ»؛(771) «همانا خداوند بنده پرخواب و بیکار را دشمن می دارد.»

و از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «ملعون من القی کلّه علی الناس»؛(772) «آن کس که بار زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد از رحمت خدا به دور است.»

6 - عنایت به تولید

پیشوایان اسلام می کوشیدند تا از دست رنج خود استفاده کرده و زندگی نمایند، با این که زندگی از بیت المال برای آنان جایز بود. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «من در برخی از اراضی مزروعی خود کار می کنم و عرق می ریزم با این که کسانی هستند که برای من کار کنند. این کار را می کنم تا عملاً بگویم: خدایا من به دنبال روزی حلال هستم».(773)

هنگامی که امام صادق علیه السلام بیل به دست گرفته بود و عرق می ریخت از او در این باره سؤال شد؟ حضرت فرمود: «انّی اُحبّ ان یتأذّی الرجل بحرّ الشمس فی طلب المعیشه»؛(774) «من دوست دارم که مرد در طلب روزی زیر آفتاب سوزان اذیت شود.»

7 - عنایت اسلام به صنایع

امام علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر درباره صنعت گران می فرماید:«فانّهم مواد المنافع واسباب المرافق»؛(775)«همانا آنان ریشه های سود و وسیله استراحت مردم می باشند.»

دیدگاه اسلام درباره مالکیت

عنوان «مالکیت» از مفاهیم اعتباری و اجتماعی است که عقلای جهان به جهت یک رشته اغراض، آن را پدید آورده و اعتبار کرده اند، و حقیقت آن متوقف بر مالک و مملوک «ملک» و رابطه انسان با ملک است که حاکی از یک نوع اختصاص می باشد.

غرض از اعتبار آن این است که مالک بتواند در آن تصرّف نماید، آن را بفروشد و یا ببخشد... و اعتبار آن در جایی انجام می گیرد که جامعه ای وجود داشته باشد تا شخص بتواند مالکیت خود را اعمال کند و از آن، نتایج مطلوب را استفاده کند.

در نظام کمونیستی «مالکیت شخصی و خصوصی» به کلّی ملغی شده و مالکیت اشتراکی و عمومی جایگزین آن شده است مگر در صورتی که مصلحت بر خلاف آن باشد. و در نظام سرمایه داری، اصل و اساس مالکیت، فردی است. فرد می تواند آزادانه همه نوع کوشش اقتصادی انجام دهد و همه نوع مالکیت پیدا کند، و اگر در مواردی به مالکیت عمومی مانند مالکیت دولت گرایش پیدا می کند به خاطر یک رشته مصالحی است که او را بر پذیرش این نوع مالکیت وادار کرده است.

ولی اسلام به اصالت تنها فرد یا تنها اجتماع معتقد نیست تا یکی از دو نوع را به رسمیت شناخته و دیگری را فرع آن قرار دهد، بلکه اسلام به اصالت هر دو و یا به تعبیر صحیح تر به اصالت آمیخته از فرد و جامعه معتقد است.

اقسام مالکیت

اقسام مالکیت

مالکیت را می توان بر چند نوع تقسیم کرد:

1 - مالکیت تکوینی

هر گاه تحصیل یک نوع میوه از جنگل و یا شکار یک ماهی از دریا مایه اعتبار مالکیت شود قطعاً آفریننده آن میوه و ماهی از همه اولی است که مالک آن ها باشد، و برای هر نوع تصرّف شایسته تر و صالح تر گردد. چنین مالکیت را مالکیت تکوینی و مالکیت مطلقه می نامند، در برابر مالکیت دیگران که محدود و نسبی است.

در قرآن کریم مالکیت تکوینی و مطلقه را تنها برای خداوند قرار داده و می فرماید: { وَلِلَّهِ ِ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الْأَرْضِ ؛(776) «برای

خداست آنچه در آسمان ها و زمین است.»

و نیز می فرماید: { وَللَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ }؛(777) «برای خداست مالکیت آسمان ها و زمین و خدا بر همه چیز تواناست.»

و نیز می فرماید: { للَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ یخْلُقُ ما یشاءُ }؛(778) «برای خداست مالکیت آسمان ها و زمین، آنچه را بخواهد می آفریند.»

ولی به حکم این که خداوند حکیم است و از هر نوع کار غیر حکیمانه پیراسته می باشد، قهراً تصرّفات او در جهت رحمت و کمال دهی و کمال گیری خواهد بود و هرگز از او تصرّفی غیرحکیمانه سر نمی زند.

2 - مالکیت دولتی

در اقتصاد اسلامی انگیزه های شخصی بر کار و کوشش در افراد تا حدود زیادی حفظ شده است و هرگز بسان مکتب های جامعه گرا مانند سوسیالیسم نیست که با الغای مالکیت خصوصی یا شخصی، شوق کار و کوشش را در افراد نابود کند. و از طرف دیگر آثار نامطلوب مالکیت شخصی موجود در نظام های سرمایه داری را از بین برده و آن مالکیت شخصی را به رسمیت می شناسد که از آثار نامطلوب آن پیراسته باشد. و به همین جهت است که منابع طبیعی ثروت را در خشکی و دریا

به دولت اسلامی واگذار کرده تا بر طبق مصالح عمومی نسبت به آن ها عمل کند.

اسلام با طرح این مسأله به عنوان «انفال» راه حلّ عادلانه و قاطعی برای حلّ بحران ها و کشمکش ها و برطرف کردن اختلاف عمیق طبقاتی ارائه کرده است.

3 - مالکیت عمومی

زمین هایی که از طریق جهاد اسلامی در قلمرو اسلام درآمده اند، ملک جامعه اسلامی است و کسی حق ندارد آن ها را خرید و فروش کند و حتی دولت اسلامی نمی تواند به اشخاصی بفروشد، بلکه تنها می تواند این گونه زمین ها را به اشخاص یا مؤسسات بسپارد تا از آن بهره برداری کنند و بخشی از درآمد آن مربوط به کسانی خواهد بود که به عمران و آبادی زمین ها پرداخته اند و قسمت دیگر مربوط به خزانه دولت اسلامی است که در راه مصالح امّت صرف می کند. این بخش از درآمد در اصطلاح «خراج» نامیده می شود.

4 - مالکیت خصوصی و شخصی

دایره مالکیت خصوصی و شخصی محدود به آن قسم از اموال منقول و غیر منقول است که فرد تحت ضوابطی به دست می آورد. اسلام این گونه مالکیت را به عنوان احترام به حقوق فرد و به جهت حفظ انگیزه های کار و کوشش به رسمیت شناخته تا هر کسی به اندازه توانایی و کارآیی خود کار کرده و بازده کار خود را مالک گردد.

پیامدهای اقتصاد سرمایه داری

زیربنا در اقتصاد سرمایه داری سه چیز است:

1 - اصالت فرد؛

مقصود از اقتصاد سرمایه داری آن است که اقتصاد به شکل صنعتی و از طریق تکنولوژی وارد میدان کار گردد و نظامی بر اساس کارگر و کارفرما به وجود آید. در این مکتب اصالت فرد و حفظ منافع و مصالح آن اصل مهم است.

2 - حفظ آزادی ها؛

در این مکتب، آزادی های فردی به صورت نامحدود حفظ می شود؛ اعم از آزادی در مالکیت فردی بدون قید و شرط و آزادی انسان در بهره برداری از سرمایه به هر شکل و کیفیت و آزادی انسان در صرف درآمد خود در هر راه و به هر اندازه.

3 - شناخت سرمایه به عنوان عامل نخست برای تعیین ارزش در نظام سرمایه داری و سرمایه به عنوان عامل درجه یک برای تعیین ارزش ها معرفی می گردد.

این زیربنا از جهاتی قابل مناقشه است:

سرمایه داری با چنین شعار جذّاب و شیرینی به میدان آمده و مدّعی است که انسان آزاد آفریده شده و باید آزاد بماند و آزاد تولید کند، آزاد بهره کشی کند و آزاد مصرف نماید و هر نوع موانعی را از سر راه خود بردارد، ولی تجربه نشان داده که رقابت گران زیر چتر اقتصاد آزاد چه جنایاتی را انجام می دهند که روح آزادی

از آن بیزار است:

الف) در نظام سرمایه داری، میزان سرمایه پیوسته در حال تصاعد بوده و هر روز فاصله سرمایه داران از کارگران و کشاورزان بیشتر شده و پیوسته وضع به نفع یک طبقه مرفّه و به زیان یک طبقه رنجبر تغییر می کند.

ب) کاپیتالیسم هر چند مدّعی تجارت آزاد است ولی هرگز مرز خود را حفظ نکرده و از این راه برای دیگران محرومیت های شدیدی به وجود می آورد. سرمایه داری از طریق دسته بندی و اتحادیه های نامرئی، پیوسته قیمت کالاها را در سطح بالا و دستمزدها را در سطح پایینی نگه می دارد، و از این جهت، وضع پیوسته به نفع سرمایه داران و به زیان ملت های فقیر و یا مصرف کننده تمام می شود.

ج) در نظام سرمایه داری، وجود تولید انحصاری، نمایندگی فروش انحصاری و بازارهای انحصاری، خود، گواه روشن بر یک دسته بندی به ضرر مصرف کننده و خریدار است.

د) نظام سرمایه داری بر اثر در دست گرفتن رسانه های گروهی، اشتهای کاذب را در میان مردم ایجاد کرده و اجناس خود را به هر قیمتی می خواهد در بازار به فروش می رساند.

ه) نظام سرمایه داری بر اثر قدرت مالی و در سایه اتحادیه جهانی، قیمت مواد اولیه را که از ملت های ضعیف می خرد پیوسته در دست دارد و به جای این که فروشنده قیمت اجناس را معین کند نرخ گذاری از ناحیه مشتری انجام می گیرد. از این جهت پیوسته قیمت مواد خام در بازارهای جهانی پایین و قیمت اجناس تولید شده در سطح بالا می باشد.

و در این آزادی، جنبه های عاطفی و انسانی به کلّی نادیده گرفته شده و به خاطر عاطفه ای به نام آزادی، دیگر عواطف انسانی که همگی ریشه انسانی دارند سرکوب می شوند... در نظام

سرمایه داری هر فردی می تواند از هر راهی که بخواهد درآمدی به دست آورد. در انتخاب هر نوع کسب حتی ایجاد کارخانه های اسلحه سازی ولو به قیمت ایجاد جنگ در اطراف جهان، کاملاً آزاد است. آیا صحیح است که به خاطر یک خصیصه انسانی به نام آزادی، هزاران نفوس را از طریق آزادی در احتکار و انحصار فروش اسلحه به کام مرگ فرستاد؟ !

ز) در این نظام، تمام انسان ها به صورت یک انسان تک بُعدی تربیت می شوند و تمام جنبه های معنوی از بین می رود؛ زیرا به انسان تفهیم می شود که باید به هر نحوی که شده کار کرد و به هر وسیله ای که ممکن است باید سود برد. به همین جهت است که رباخواری، استثمار افراد ضعیف، استثمار ملت ها و غارت کردن ذخایر ارضی کشورها از شیوه های رایج این نظام است.

ح) فساد اخلاق و بی بندوباری یکی دیگر از پیامدهای این نظام است؛ زیرا پرورش عفت و تقوا، به کفّ نفس و ریاضت نیاز دارد که در این نظام اقتصادی کوچک ترین مانعی برای اعمال شهوت و خواسته های درونی وجود ندارد. و لذا امروزه کشورهایی که این نظام بر آن ها حاکم است شاهد شدیدترین فاجعه های اخلاقی در داخل جامعه آن ها هستیم.

پیامد نظام اقتصادی سوسیالیستی

نظام اقتصادی سوسیالیستی نیز دارای نقاط ضعف و کاستی است، البته انتقاد از نظام اقتصادی سوسیالیستی به این معنا نیست که اسلام نظام ظالمانه سرمایه داری کنونی را پذیرفته و بر آن صحّه می گذارد، بلکه مقصود آن است که بگوییم: رعایت انگیزه های شخصی در شکوفایی اقتصاد نقش مؤثر دارد، ولی به طور مسلّم باید چنین انگیزه ای تحت یک رشته قوانین تعدیل گردد.

در اینجا به برخی از نقاط ضعف این

نظام اشاره می کنیم:

1 - از آنجا که این نظام انگیزه های شخصی کار را از بین می برد طبعاً حکومت فشار یک اقلّیت بر اکثریت زمام کار را به دست می گیرد و در نتیجه اقتصاد از جریان و شکوفایی باز می ماند.

2 - در نظام سوسیالیستی نیز همانند نظام سرمایه داری، طبقه غنی و فقیر وجود دارد. ثروتمند عالی که سران و اعضای حزب می باشند، و مستمند پایین که عموم افراد ملتند.

3 - محور مالکیتی که سوسیالیسم می خواهد بدان برسد یک نوع نبرد با خمیره انسانی است؛ زیرا انسان خود را نسبت به دست رنج خود سزاوارتر می داند، حتی در حیوانات نیز این روحیه حکمفرماست. نتیجه چنین مبارزه ای با فطرت جز گسترش سستی و تنبلی، و یأس و ناامیدی در مردم، و کم کاری چیز دیگری نیست. به همین جهت است که ممالک سوسیالیستی تا کنون نتوانسته اند اقتصاد شکوفایی داشته باشند.

4 - در این نظام، در سران سوسیالیست هر سه بعد قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی در یک جا متمرکز می شود و این خود یک نوع دیکتاتوری و خودکامگی است، که منجر به بروز سیاست خشن استالینیست ها می شود.

محدودیت های اقتصادی در اسلام

اگر در نظام سرمایه داری، برای افراد همه گونه آزادی در جهت پیشبرد اقتصاد وجود دارد، ولی اسلام در فعالیت های اقتصادی فرد به یک رشته محدودیت های اخلاقی و اجتماعی قائل شده است که از آزادی عمل انسان هنگام تعارض با سعادت فرد و اجتماع می کاهد. اینک به نمونه هایی از این محدودیت ها اشاره می کنیم:

1 - در اسلام، ارزش اقتصادی هر انسان به دانش او بستگی دارد و تنها کمیت کار نمی تواند ملاک ارزش گردد، بلکه کیفیت کار و اعمال سلیقه و ذوق و قریحه

در شکل کار نیز می تواند پایه ارزش معرّفی گردد.

از امیرمؤمنان علیه السلام نقل است که فرمود: «قیمه کلّ امرء مایحسنه»؛(779) «ارزش کار هر فرد به آنچه که خوب می داند بستگی دارد.»

2 - در اسلام هر نوع کاری موجب علقه ملکیت و یا سبب تعلّق حق نمی گردد؛ بلکه تنها کار مفید است که چنین کاربردی دارد و مقصود از آن کاری است که به امر تولید کمک کند و یا توزیع را به نحوی که به سود مصرف کننده تمام شود بر عهده بگیرد.

بنابراین، گردآوری هیزم از صحرا و حمل سنگ از بیابان، احیا و آباد کردن زمین از طریق زراعت و یا درختکاری و یا خانه سازی و دیگر امور مفید، از نوع کارهای سودمند است که می توان آن را کار تولیدی نامید که موجب علقه ملکیت می گردد.

3 - در اقتصاد اسلامی، احتکار پول و گنج کردن آن اکیداً ممنوع است؛ بلکه تأکید شده که پول باید در راه صحیح به گردش درآید و راکد و معطّل نماند. حتّی اگر اندوخته انسان به حدّ گنج هم نرسد و به صورت پول راکد در خانه بماند در این صورت اگر (درهم و دینار) به حدّ نصاب خاصی برسد باید یک چهلم آن را به عنوان زکات بپردازد.

4 - همچنین در اسلام از بهره کشی به وسیله پول از طریق رباخواری نیز ممنوع اعلام شده و توصیه شده که پول باید در راه صحیحی به جریان افتد تا مایه بردگی افراد نگردد.

قرآن رباخواری را به شدت محکوم کرده و آن را یک نوع محاربه با خدا و رسولش اعلام می دارد و می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

وَذَرُوا ما بَقِی مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ... }؛(780) «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و اگر به راستی مؤمن هستید بقیه رباها را نگیرید [در غیر این صورت با خدا و پیامبر او اعلام جنگ دهید.»

در اسلام، در مقابل ربا به جهت حلّ مسأله احتیاج افراد به وام و پول برای کسب و کار، مسأله قرض را مطرح کرده و ثواب آن را از صدقه بالاتر دانسته است. تأسیس صندوق های قرض الحسنه در کشورهای اسلامی که از سوی دولت اسلامی تأمین می شود می تواند کمک شایانی به قشر مستضعف و کم درآمد جامعه داشته و افرادی را که درصدد تولید مفید هستند یاری دهد.

5 - اقتصاد اسلامی با پی ریزی اصولی، امکان تمرکز ثروت در دست فرد یا گروه خاصی را به حدّاقل رسانیده است و اگر به عللی مشروع، ثروت در نقطه ای گرد آمد برای تعدیل آن گام های مؤثری برداشته است که می تواند از تمرکزهای مضر جلوگیری کند. اینک به جهاتی که مانع از تمرکز ثروت می گردد اشاره می کنیم.

الف) انفاق؛

ماده «انفاق» 72 بار در قرآن در سوره های گوناگون به صورت های مختلفی وارد شده است و این حاکی از آن است که قرآن کریم عنایت خاصی نسبت به این موضوع دارد و از افراد پر درآمد خواسته است تا برای رفاه مردم یک قسمت از اموال خود را انفاق کنند.

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیباتِ ما کَسَبْتُمْ ؛(781) «ای افراد باایمان! از چیزهای پاکیزه ای که کسب کرده اید انفاق کنید.»

و نیز می فرماید: { وَأَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یأْتِی أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ

؛(782) «و از آنچه که روزی شما قرار داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ شما را فرا رسد.»

گاهی در مسأله انفاق آن چنان تأکید می کند که رسیدن به نیکی ها و خوبی ها را منوط به انفاق می کند و می فرماید: { لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ ؛(783) «هرگز به نیکی و خوبی نخواهید رسید مگر این که از آنچه که دوست دارید انفاق کنید.»

در آیه دیگر نیز می فرماید: { لَیسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلائِکَهِ وَالْکِتابِ وَالنَّبِیینَ وَآتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَالْیتامی وَالْمَساکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسّائِلِینَ وَفِی الرِّقابِ ؛(784) «نیکی آن نیست که رو به جانب شرق و غرب کنید، نیکی آن است که به خدا و روز دیگر و فرشتگان و کتاب ها و پیامبران ایمان بیاورد و دارایی خود را با علاقه ای که به آن دارد به خویشان و یتیمان و تنگدستان و در راه ماندگان، مددخواهان و در راه آزادی بردگان انفاق کند.»

در آیه دیگر نیز می فرماید: { ... وَالَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یسْرِفُوا وَلَمْ یقْتُرُوا وَکانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً }؛(785) «... آنان که اگر انفاق کنند نه اسراف می ورزند و نه امساک می کنند و راه وسط میان این دو را حفظ می نمایند.»

از مجموع آیات و روایاتی که درباره انفاق وارد شده، دیدگاه اسلام درباره اموال و امکانات اضافی یک مسلمان که از راه حلال به دست آورده است روشن می گردد که باید پس از تأمین زندگی معتدل و مناسب شأن خود از اموال در راه رفاه خلق خدا انفاق کند. هر چند این گونه از انفاق پس از ادای مالیات های واجب،

مستحب مؤکد است مادامی که ضرورت اجتماعی و دفاعی در کار نباشد. البته قرآن کریم میانه روی در انفاق را سفارش کرده است. اسلام با دستورالعمل به انفاق، جامعه را از اسراف و تبذیر که زیاده روی و ولخرجی در زندگی است بازداشته، همچنان که از «کنز» و زر اندوزی که آن نیز مایه انحراف از اقتصاد سالم است، نهی کرده است. خداوند متعال می فرماید: { وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَكانَ الشَّيطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً }؛(786) «حقّ خویشان، بینوایان و در راه ماندگان را بپرداز و ولخرجی مکن؛ زیرا افراد ولخرج برادران شیطانند و شیطان در برابر خدا ناسپاس بوده است.»

و درباره کنز و زراندوزی می فرماید: { وَالَّذِينَ يكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا ينْفِقُونَها فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ * يوْمَ يحْمى عَلَيها فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ؛(787) «... آن ها که از زر و سیم گنجینه می سازند و در راه خدا خرج نمی کنند را به عذاب دردناک بشارت ده، روزی که در آتش دوزخ تفتیده می شوند و با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می کنند [گفته می شود] این است آنچه اندوخته بودید، اکنون اندوخته های خود را بچشید.»

ب) زکات؛

راه دوم برای تعدیل ثروت و سرانجام رفع نیازمندی های اجتماعی، زکات است که وجوب آن از ضروریات اسلام می باشد.

چیزهایی که پرداخت زکات آن ها واجب است عبارتند از: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، کشمش، گوسفند، گاو و شتر، و زکات این ها در صورتی واجب است که به حدّ نصاب برسد. و حدّ نصابی که برای آن ها تعیین

شده است نمایانگر مفهوم «غنی» و «پردرآمد بودن» در اقتصاد اسلامی است.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «انّما وُضعت الزکاه اختباراً للأغنیاء و معونه للفقراء، و لو انّ الناس ادّوا زکاه اموالهم ما بقی مسلم فقیر محتاجاً و لاستغنی بما فرض اللّه له. و انّ الناس ماافتقروا و لااحتاجوا و لاعروا الاّ بذنوب الأغنیاء»؛(788) «زکات برای آزمودن متمکّنان و کمک به فقیران و مستمندان واجب شد. هر گاه این گروه، زکات خود را بدهند، مسلمان نیازمندی در جامعه یافت نمی شود، هر نوع فقر و نیازی، گرسنگی و برهنگی در جامعه پیدا شود تنها به جهت سرپیچی متمکّنان از دادن حقوق این افراد است.»

ج) خمس؛

20% غنایمی که مسلمانان در نبرد از دشمنان به دست می آورند، یا درآمدی که پس از کسر هزینه سالانه نصیب انسان می شود، یا گنجی که به دست می آید، یا جواهری که در سایه غوّاصی به دست می آید، یا مال حلالی که با حرام مخلوط می شود و مقدار حرام و صاحب آن معلوم نباشد، و یا دارایی کسانی که مرده اند و وارثی ندارند و منابع دیگری که در فقه اسلامی به طور مبسوط نوشته شده، باید تخمیس شده و این 20% پرداخت شود و در مصارف زیر به کار گرفته شود:

- تأمین کمبود زندگی افرادی که طبق قوانین اسلام نمی توانند از زکات استفاده کنند؛ مانند خاندان پیامبر و نسل او.

- تأسیس مراکز عمومی فرهنگی و تبلیغ اسلامی که بقای مکتب و اشاعه آن بستگی به چنین مراکزی دارد.

- تأمین زندگی بی درآمدها و یا کم درآمدها که انفاق های قبلی نتوانسته است زندگی آنان را تأمین نماید.

اسلام و تقلید

اسلام و تقلید

یکی از مسائلی که این

روزها مورد هجوم و تمسخر قرار گرفته، مسأله تقلید و پیروی جاهل از عالم است. مسأله ای که نه تنها قرآن و روایات بر آن تصریح دارد بلکه مقتضای عقل و فطرت است.

انسان در همه گزینش های خود و برای رسیدن به مقصود، باید از آگاهی لازم برخوردار باشد و با کسب علم و معرفت و تحقیق و بررسی، راه و رسم زندگی فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی خویش را مشخص سازد؛ و چون استعدادها، توانایی ها و آگاهی های او محدود است ناچار است از نظریات دیگران پیروی کند. بنابراین، برای تکامل فرد و جامعه و سامان گرفتن نظام رفتاری و اعتقادی انسان، تقلید، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

در پرتو تقلید و پیروی از متخصّصان و عالمان در هر فن و علمی، در جامعه انسانی و اسلامی قانون و حق حاکم می گردد و بی نظمی و هرج و مرج طلبی از جامعه رخت برمی بندد و هر کس در فن و تخصصی که به او مربوط نیست دخالت و اظهار نظر نمی کند.

ولی در عین حال از برخی از افراد ناآگاه یا مغرض شنیده شده که این مسأله را زیر سؤال برده و در سخنرانی های خود آن را به استهزا کشانده اند. لذا جا دارد تا حدودی این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم.

تزکیه و تربیت

این دو کلمه گرچه از حیث مفهوم به هم نزدیک هستند، ولی «تزکیه» از بار معنایی بیشتری برخوردار است. «تربیت» عبارت است از فراهم ساختن زمینه های رشد و شکوفایی تربیت پذیر و رساندن او به مرحله ای که استعدادها و قابلیت هایش را بروز دهد. ولی گاهی مربّی به جز فراهم ساختن زمینه های خارجی برای رشد تربیت پذیر، خودش نیز در تربیت او

و عوامل پیرامون آن تصرّفاتی انجام می دهد که به مجموع این فعالیت ها و تصرّفات «تزکیه» می گویند.

«تربیت و تزکیه» گاهی درباره موجودات بی شعوری چون حیوانات اعمال می گردد که آن ها در مقام قبول تربیت و تزکیه، یا فاقد انتخاب و اختیار هستند و یا قدرت انتخاب آن ها اندک است، و در حدّی نیست که تربیت پذیر موجودی مختار محسوب گردد. امّا گاهی تربیت و تزکیه درباره انسان اعمال می گردد که برخوردار از شعور، آگاهی و قدرت اختیار و انتخاب است و بدون اعمال اختیار از سوی او، تزکیه و تربیت صورت نمی پذیرد. در اینجاست که به جز فراهم آوردن اسباب طبیعی و فیزیکی، مربّی باید از ظرفیت ها و قابلیت های ویژه ای برخوردار باشد تا بتواند شرایط و زمینه ای را فراهم سازد تا انسان تربیت پذیر به تدریج و به اراده خود به سوی خیر و تکامل و تعالی هدایت شود.

البته با توجه به این که انسان آگاه و باشعور است، مربّی انسان باید از عنصر تعلیم هم بهره گیرد و در کنار تربیت و تزکیه، مطالبی را به انسان تربیت پذیر تعلیم دهد تا شناخت او را گسترش بخشد.

نقش الگو در تربیت انسان ها

یکی از امتیازات ادیان این است که اگر هدفی عالی را برای انسان مشخص کرده و راه رسیدن به آن را ترسیم می کنند، الگو و نمونه ای را نیز برای آن مشخص می نمایند تا با در نظر گرفتن سیره عملی او، و اقتدا و پیروی از او، انسان ها بهتر بتوانند به سرمنزل مقصود برسند؛ زیرا طبق نظر روان شناسان و روان کاوان، با الگوی کامل، بهتر می توان انسان ها را به حقّ و حقیقت و هدف راهنمایی کرد.

خداوند متعال پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

را الگوی خوبی برای مسلمین معرفی کرده، می فرماید: { لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ }؛(789) «قطعاً برای شما در [اقتدا به]رسول خدا سرمشقی نیکوست.»

باید دانست که موقعیت ها و مواقفی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پدید آمد که هرگز در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله پدید نیامده بود، تا آن حضرت را در آن مواقف الگو قرار دهیم، از آن جمله اتفاقی بود که در عصر امام حسین علیه السلام پدید آمد که حاکمی به اسم اسلام ولی بر ضدّ اسلام به اسم یزید، حاکم بر کشورهای اسلام شود، در آن وقت تنها کسی که بهترین الگو را تا روز قیامت به جامعه انسانی عرضه کرد امام حسین علیه السلام بود. این الگو برای جامعه شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام است، که اهل سنّت چنین الگویی ندارند.

بحث از امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اگر چه از جهتی تاریخی است، ولی همین تاریخ صدر اسلام است که انسان ساز است. بحث از امامت بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله در حقیقت بحث از این موضوع است که امام باید قابلیت امامت داشته باشد و از جانب خداوند منصوب گردد. بحث از این که امام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله چه کسی بوده، در حقیقت بحث از این است که چه کسی باید تا روز قیامت برای جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشریت الگو باشد؛ آیا مثل امام علی علیه السلام الگو باشد که جامع همه صفات کمال است، در شجاعت، عدالت، سخاوت، عبادت، زهد، تقوا، فروتنی، و دیگر صفات که نظیر نداشت، یا

آن که ابوبکر الگو باشد که به قول عبدالکریم خطیب، نویسنده مصری: هیچ موقفی در هیچ جنگی نداشته است؟ یا مثل عمر بن خطاب که فرّار غیر کرار در جنگ ها بوده است. امّت اسلامی احتیاج به الگوهایی جامع در بین بزرگان صدر اسلام دارد، که بتوانند محرّک آنان تا روز قیامت باشند. و مردم با خواندن مواقف و فضایل و کمالاتشان در راه آنان قرار گرفته، به حق و حقیقت نزدیک شوند.

مگر نه این است که ماهاتما گاندی به عنوان الگو و نمونه ضد استعمار در شبه قاره هند مطرح است؟ مگر نه این است که دهقان فداکار به عنوان الگوی فداکاری و از خودگذشتگی در کتاب های کودکان مطرح می شود، تا از ابتدا کودکان با ترسیم موقعیت او در روح و روان و ذهنشان فداکار بار آیند. چرا امّت اسلامی در خواب است در حالی که دشمنان اسلام و مسلمانان بر بلاد آنان غلبه و سیطره پیدا کرده و دین و منابع مادی آنان را به غارت می برد؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نمی فرماید: { وَلَنْ يجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى المُؤْمِنِينَ سَبِيلاً }؛(790) «و خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی قرار نداده است.»

مگر اسلام نفرموده است: «الإسلام يعْلو و لا يعلى عليه»؛(791) «اسلام بر هر دینی برتری دارد و هیچ دینی بر او علوّ و برتری ندارد.»

چرا مسلمانان باید در خدمت به استعمار، حتّی بر ضدّ دیگر بلاد اسلامی سبقت گرفته و مسابقه دهند؟ چرا باید یک کشور اسلامی به خاطر خوش خدمتی به استعمار؛ به خاطر اشغال یکی از بلاد اسلامی به اشغالگر مدال افتخار عطا کند؟ چرا در خوابیم؟ چرا غافلیم؟ چرا

ملت افغانستان با ده ها سال انقلاب و شهادت صدها هزار بلکه میلیون ها شهید، به پیروزی نرسید؟ چرا ملت تاجیکستان با تقدیم دویست هزار شهید و دو میلیون آواره به پیروزی نرسید؟ ولی ملّت ایران با تقدیم کمترین شهید در حدود شصت هزار ظرف یک سال، حکومت طاغوتی 2500 ساله را بر انداخت، این به جهت داشتن الگوهایی همانند علی علیه السلام و حسین علیه السلام بود. کدام کشوری می توانست هشت سال جنگ را که از سوی استکبار و استعمار تحمیل شده بود، از همان اوایل پیروزی انقلابش تحمّل کند و در نهایت، سرفراز از جنگ بیرون آید؟ آیا غیر از داشتن الگوهایی همچون حسین و اهل بیت پیامبرعلیهم السلام بود؟ آیا به غیر از داشتن الگویی همچون اباالفضل العباس علیه السلام بود؟ این ادعا از من نیست که یک نفر شیعی هستم، بلکه این ادعای افراد و شخصیت های بزرگ سیاسی و انقلابی برخی از کشورهای اسلامی است، که از بی تحرّکی امّتشان رنج می برند. در قضیه فلسطین متأسفانه شاهد بوده و هستیم که برخی از کشورهای اسلامی از خود هیچ گونه تحرکی نشان ندادند، حتّی در سطح یک راهپیمایی، که در حقیقت به نفع خودشان بود؛ زیرا اسرائیل چشم طمع به تمام کشورهای اسلامی دوخته است، ولی گویا که هیچ اتفاقی برای ملّت فلسطین که هم نوع و هم دین آنان است نیفتاده است و آنان همانند پرنده ای که سر به زیر برف کرده و شکارچی را نمی بیند و می گوید دشمن وجود ندارد، مشغول عیش و نوش خود هستند، اما زهی غفلت که یک مرتبه دشمن بر بالای سر آنان آمده و همه را شکار کرده و

نابود کنند ولی ملّت مسلمان شیعه دوازده امامی با پیروزی بر استکبار، به فکر تمام ملت های اسلامی است، و از فلسطین و افغانستان و چچن و عراق گرفته تا بوسنی و سایر ملت های مسلمان درصدد یاری رساندن به آنان از هر طریق ممکن برآمده است؛ اگر چه در این راه بهای سنگینی را پرداخته است. این ها نیست مگر آن که شیعه امامی الگوهایی دارد که برای او درس هایی تا پایان تاریخ به یادگار گذاشته است. شیعه الگویی مثل علی علیه السلام دارد که معتقد است اگر به خاطر ربودن خلخال از پای زن یهودی، انسان بمیرد جا دارد. شیعه الگویی دارد مثل حسین بن علی علیه السلام که می گوید: «نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو»؛ کسی که می گوید: «هیهات منّا الذله»؛ کسی که می گوید: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است»؛ کسی که معتقد است به خاطر امر به معروف ونهی از منکر گاهی جان باید داد.

بحث از امامت در این زمان در حقیقت بحث از این الگوهاست. بحث از امامت در حقیقت بحث از الگو در تمام زمینه هاست: در زمینه عبادت، نظام خانواده، وظایف فردی و اجتماعی، و... این الگوها هستند که آینده انسان را ترسیم کرده ورق می زنند. فرزند خردسالی که از کودکی پرچم «هیهات منّا الذله» را بر پیشانی می بندد و در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کرده و او را الگوی خود می بیند، هرگز در سنین بالاتر زیر بار ذلت نمی رود، همان گونه که مولایش حسین علیه السلام چنین بود. انسان، الگو را نصب العین خود قرار می دهد، تا به او اقتدا کرده و به او نزدیک شود، نزدیکی به او

همان، و نزدیک شدن به خدا همان، پس چه بهتر که در الگو، بهترین ها انتخاب شوند، آنانی که در طول عمر خود هرگز گناهی انجام نداده و هرگز خطا و اشتباهی از آنان سرنزده است. امام حقیقی است که برای انسان حق را از باطل، نیک را از بد، و مضر را از مفید تمییز می دهد. با ارتباط به خطّ امامت است که راه انسان از هر یک از دو طرف جدا می شود. اگر من پیرو حسین بن علی باشم هرگز دست بیعت به حاکم فاسق و فاجر نمی دهم، ولی اگر پیرو فردی مانند عبداللَّه بن عمر باشم، حاضرم حتّی با پای حجاج بن یوسف ثقفی، آن خون خوار معروف تاریخ هم بیعت کنم، همان گونه که احمد بن حنبل با الگو قرار دادن عبداللَّه بن عمر، با متوکّل بیعت کرد. امامت است که معیارها و شعارها را مشخّص می کند. پس بحث از «امامت» و «غدیر» بحثی تاریخی و بی ثمر و عقیم نیست، بحث روز است، بحثی است زنده که حیات جامعه اسلامی بلکه بشری به آن وابسته است. امامت امری است که با حقیقت و شالوده و روح انسانی ارتباط دارد. امامت مسیر و آینده انسان را روشن می کند، امامت مربوط به دنیا و آخرت انسان است، امامت حقیقتی است که در جای جای زندگی انسان تأثیرگذار است.

عالی ترین الگو در تربیت

درباره عناصر و راه کارهای تربیت صحیح که با در نظر گرفتن آن ها مربّی می تواند موفّق گردد، آنچه مورد اتفاق همه علمای تربیت و تعلیم است ارائه الگوی صحیح است، در صورتی که خود مربّی ویژگی ها و شایستگی های الگوی صحیح و نمونه را دارا باشد تا بتواند

عملاً برای تربیت پذیر، الگو باشد.

کسی که می خواهد اسوه و الگوی دیگران گردد، اگر در رفتارش نقطه ضعف هایی باشد و مرتکب خطا و اشتباه گردد نمی تواند نقش تربیتی خود را به درستی ایفا کند. از این جهت است که خداوند بر بندگان خود منّت نهاد و بندگان برگزیده معصوم خود را که از هر گونه خطا و اشتباهی مبرّا هستند را الگوهای ایده آل و کاملی معرفی کرد. لذا بهترین راه کار و شیوه برای استفاده از این نعمت های الهی؛ یعنی بهره گیری از مقام تربیتی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام، عملی کردن و ارائه رفتار آنان است. ابتدا سعی کنیم رفتار آن حضرات را در ساحت های گوناگون به تفصیل شناسایی کنیم و پس از آن بکوشیم تا در ابعاد گوناگون زندگی خود به آن رفتار که تفصیلاً برای ما شناسایی شده اند اقتدا نماییم.

تقلید از دیدگاه قرآن

در قرآن درباره ضرورت تقلید از هدایت یافتگان از واژه «اسوه» و «قدوه» استفاده شده است. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

1 - حضرت ابراهیم علیه السلام به عموی خود خطاب کرد و فرمود: { یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیاً }؛ (792) «ای پدر! برای من دانشی آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم.»

حضرت ابراهیم علیه السلام برای عمویش آذر اثبات می کند که اعتقاد او باطل و منطق او ناصواب است و راهی برای توجیه اعتقاد باطل خود ندارد، و در مقابل، اعتقاد خود را بر حق می داند. و چون ابراهیم علیه السلام به واقعیت هایی دست یافته که در پرتو آن راه سعادت را

می شناسد، می تواند دیگران را به سوی نیک بختی و سعادت هدایت کند. و از آنجا که آزر از آن حقایق بی بهره است و طریق صواب را نمی داند، باید از حضرت ابراهیم علیه السلام پیروی کند تا او را به ساحل نجات برساند. لذا دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام در حقیقت، دعوت جاهلان و ناآگاهان به پیروی و تقلید از عالمان و فرهیختگان و کسانی است که راه راست و هدایت را می شناسند و می توانند با چراغ معرفت خویش، دیگران را نیز هدایت کنند.

2 - خداوند متعال می فرماید: { أَفَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَق ّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلاَّ أَنْ یهْدی فَما لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ ؛(793) «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، چگونه داوری می کنید؟ !»

مضمون و پیام این آیه، همه حوزه های زندگی انسان و همه مسائلی است که انسان با آن ها سروکار دارد؛ هم مسائل شرعی و تعبّدی و اخلاقی را پوشش می دهد و هم شامل حوزه مباحث اجتماعی و سیاسی می شود. خداوند با استفهام و سؤال، عقل و فطرت منکران حقیقت را مورد خطاب قرار می دهد و آنان را به قضاوت و داوری فرا می خواند که آیا کسی که خواهان سعادت و حق است از کسی پیروی می کند که خدا او را هدایت کرده است و او راه حق را می شناسد و به آن یقین دارد و می تواند دیگران را نیز به سوی حق هدایت کند، یا از کسی که حق را نمی شناسد و هدایت نشده است و اگر هم بخواهد هدایت شود باید دیگری او را هدایت و راهنمایی کند؟

عقل و فطرت چه قضاوتی دارد و کدام گزینه را انتخاب می کند؟

مسلّماً انسان را به پیروی کسی دعوت می کنند که به حق هدایت شده است و می تواند دیگران را هدایت کند و راهی را که خود شناخته و به آن یقین دارد به آن ها بنمایاند.

3 - خداوند متعال به مشرکان و مخالفان دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خطاب کرده و می فرماید: { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ؛(794) «اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید [تا تعجب نکنید از این که پیامبر اسلام از میان همین مردم برانگیخته شده است .»

روشن است که وقتی انسان فاقد علم و تخصص است باید به متخصّص فن رجوع کند؛ خصوصاً در ارتباط با مسائل دینی که حیاتی ترین نیازمندی های زندگی انسان هستند باید به سراغ کسانی رفت که به حقایق و معارف دینی آشنایی کامل دارند تا در پرتو هدایت و راهنمایی و پیروی از آنان، وظایف دینی خود را بشناسند و به آن ها عمل کنند.

تقلید از دیدگاه عقل و فطرت

وقتی کسی از دانش و تخصّصی برخوردار است و دیگران از آن محروم هستند، عقل و فطرت انسان ایجاب می کند که از آن دانشمند و متخصص در زمینه تخصصش پیروی شود و حرف او مورد پذیرش قرار گیرد. و همه عقلای عالم از تمام اقوام و نژادها و پیروان همه ادیان و مذاهب، فطری و عقلایی بودن مراجعه جاهل به عالم و تقلید از او را می پذیرند و لذا این مسأله قابل انکار نیست. بر این اساس، وقتی ما از علم و تخصصی بی بهره هستیم و نیاز به آن علم و تخصص داریم به سراغ کسانی می رویم که دارای آن تخصص هستند و

از تخصص آن ها استفاده می کنیم. و لذا مطابق این قاعده و اصل، کسانی که وظایف دینی و احکام شرعی را نمی دانند، به مقتضای فطرت و عقل خود، باید به سراغ کسانی بروند که در مسائل دینی تخصّص داشته و به درجه اجتهاد نایل آمده اند و از آنان تقلید کنند.

روان شناسان و جامعه شناسان نیز به اهمیت نقش تقلید در زندگی انسان پی برده و اصلی ترین عاملی را که موجب اجتماعی شدن و فرهنگ پذیری انسان می گردد را عامل تقلید می دانند. اگر عامل تقلید نمی بود ما نمی توانستیم از میراث گذشتگان استفاده کنیم. هر نسلی که روی کار می آمد اگر بنا نباشد که تقلید کند و اموری را از دیگران اخذ نمایند، باید در حوزه نیازمندی ها و سامان بخشی به زندگی اجتماعی و کسب معلومات از صفر شروع کند، این تقلید است که باعث می شود تا میراث گذشتگان به آیندگان منتقل گردد و لذا یگانه عامل انتقال مواریث فرهنگی و تمدن بشری، تقلید است.

ضرورت اجتهاد و تقلید در حوزه دین

شکّی نیست که برای تشخیص و شناخت احکام شرعی نمی توان روایاتی را که در زمینه احکام از اهل بیت علیهم السلام رسیده ترجمه کرد و در اختیار مردم قرار داد تا مردم خود از آن روایات، احکام را استخراج کنند، چون علاوه بر این که فهم بسیاری از روایات نیاز به جنبه علمی و اجتهاد دارد و از عهده هر کسی بر نمی آید، باید روایات از حیث سند، جهت و حیثیت صدور و نیز از نظر اطلاق و تقیید، عام و خاص، اجمال و وضوح، تباین و تعارضی که بین برخی از آنان است، ملاحظه گردد. و این ملاحظه و تتبّع روایات و مقایسه آن ها با یکدیگر

به جهت استخراج احکام تنها از فقیهی برمی آید که در زمینه استفاده و استنباط احکام از کتاب و سنت تخصّص داشته باشد. همچنین در زمینه رفتار و سیره عملی معصومین علیهم السلام که ما خواستار تأسّی و اقتدا به آن ها هستیم، باید توجه داشت که گاه رفتاری روشن و واضح است و گاه مجمل بوده و قید زمانی، مکانی و... دارد. و این کار متخصص فن است که با اصول و مبانی استنباطی که به دست آورده می تواند خصوصیات یا اطلاق سیره و قول را به دست آورد.

انگیزه تقلید

انسان از آن رو که دارای عقل و خرد و قوّه اندیشیدن است باید انگیزه اش از تقلید در حوزه امور اعتقادی و فکری و نظری، کشف حقیقت باشد؛ یعنی چون مسائلی را نمی داند و دانش او اندک است و از تخصص کافی برای فهم و درک آن مسائل برخوردار نیست و حتی در مواردی به جهت دشواری و پیچیدگی مسائل نظری، قدرت تشخیص و تمییز نظر صحیح از نظر فاسد را ندارد، باید از کسانی تقلید کند که در زمینه آن مسائل فکری و نظری تخصّص دارند و می توانند او را به حقیقت نایل سازند. امّا برخی که با انگیزه کشف حقیقت از دیگران تقلید و پیروی نمی کنند بلکه با انگیزه غلط و اهداف ناصحیح به دنبال دیگران راه می افتند، این گروه گرچه ممکن است اتفاقاً از آغاز، مسیر صحیحی را برگزیده باشند، امّا چون اهداف صحیح و انگیزه های درستی ندارند و از کسانی که اهلیت و شایستگی ندارند پیروی می کنند از مسیر صحیح منحرف می گردند و در نهایت به نتایج نامطلوبی می رسند. همچنین کسی که انگیزه او

در تقلید از دیگری کشف حقیقت است، امّا توجّه و دقت کافی در گزینش و انتخاب متخصص نمی کند به نتیجه مطلوب دست نمی یابد.

گونه های تقلید مذموم

گونه های تقلید مذموم

تقلید، هر چند در برخی از موارد صحیح و ممدوح است؛ مثل تقلید جاهل از عالم در مسائل فقهی، لکن در برخی از موارد نیز صحیح به نظر نمی رسد.

اینک نمونه هایی از این قبیل را ذکر می کنیم.

1 - تقلید از آداب ناپسند گذشتگان

تقلید از رسوم و آداب جاهلی و ناپسند گذشتگان، باعث انحطاط و سقوط بسیاری از اقوام، در طول تاریخ گذشته است. حتی عمده عاملی که باعث گردید تا ملّت ها در برابر دعوت پیامبران به توحید و یکتا پرستی بایستند، وابستگی به رسوم جاهلی و حفظ آیین های بت پرستی بر جای مانده از گذشتگان است.

وقتی که پیامبران به آنان می گفتند: چرا بت می پرستید؟ تنها پاسخ آن ها این بود که چون پدران ما آن ها را می پرستیدند ما نیز آن ها را می پرستیم.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَکَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّهٍ وَإِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ ؛(795) «و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذارکننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم.»

آنان تقلید از پدران و گذشتگان خویش را سنتی می دانستند که باید پایدار بماند، هر چند دلیلی منطقی برای کار خود نداشتند و کار پدرانشان نیز جاهلانه و نابخردانه بود.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَإِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَینا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یعْقِلُونَ شَیئاً وَلا یهْتَدُونَ

(796)؛ «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید. می گویند: نه، ما از آنچه پدران

خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد]؟»

اینان چون روز قیامت با عذاب الهی روبه رو می شوند بر کسانی که آن ها را الگوی خود قرار داده بودند نفرین می کنند و عذاب دو چندانی را از خدا برایشان می خواهند. خداوند متعال در این پاره می فرماید: { یوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ یقُولُونَ یا لَیتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولاَ * وَقالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَکُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ * رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَینِ مِنَ الْعَذابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً }؛(797) «در آن روز که صورت های آنان در آتش [دوزخ دگرگون خواهد شد [از کار خویش پشیمان می شوند و]می گویند: ای کاش ! خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم. و می گویند: پروردگارا ! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند، پروردگارا ! آنان را از عذاب، دو چندان ده و آن ها را لعن بزرگی فرما.»

پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در حدیثی این نوع تقلید را مذمّت کرده و می فرماید: «امّتی نباشید که می گویند: اگر مردم خوب کردند ما نیز خوب خواهیم کرد و اگر مردم ظلم کردند ما نیز ظلم خواهیم نمود. ولی خود را آماده سازید که اگر مردم کار خوبی به جای آوردند شما نیز چنین کنید و اگر کار بد کردند شما چنین نکنید».(798)

2 - تقلید به جهت کسب شهرت

گاهی انگیزه افراد در تقلید از دیگران کسب شهرت و موقعیت اجتماعی است. و برخی از افراد که شخصیت و هویت ثابت و مستقلّی در اجتماع ندارند در تکاپو هستند تا به شخصیتی مورد احترام و توجه مردم تبدیل گردند. از این رو، وقتی می نگرند که

در جامعه تیپ های خاصی از افراد مشهورند و به اصطلاح چهره شده اند از آنان تقلید می کنند و تیپ و فرم رفتار و پوشش و آداب آن ها را برای خود برمی گزینند.

بی تردید چنین تقلیدی که از افراد فاقد اندیشه سالم سر می زند، از پشتوانه منطقی و عقلی برخوردار نیست. چنین افرادی یا حوصله کافی برای فکر کردن و اندیشیدن ندارند و یا هنوز عقلشان به رشد کافی نرسیده که راهشان را با استدلال عقلانی برگزینند.

3 - تقلید در راستای منافع حزبی

گاهی افرادی می دانند که اندیشه و یا رفتاری نادرست است و عقل آن را نمی پسندد و نه فقط فایده ای ندارد بلکه زیان هم دارد، امّا به جهت تأمین منافع حزبی و جناحی خود حاضرند از آن رفتار و کردار غلط تقلید کنند. بی شک این نوع تقلید با این انگیزه بی ارزش تر و حقیر تر از انگیزه حفظ آثار و سنت های نیکان و نیز کسب شهرت و اعتبار اجتماعی برای تقلید است.

چنین رفتارهایی تازگی ندارد؛ به عنوان نمونه، خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند که خطاب به مشرکان فرمود: { إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَینِکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا }؛(799) «شما غیر از خدا بت هایی را برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت شما در زندگی دنیا باشد.»

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

بعد از تقریر بحث اینک به طرح شبهات در این زمینه پرداخته و به آن ها پاسخ خواهیم داد:

1 - عدم امکان تأسّی به معصومین علیهم السلام

گاهی گفته می شود: در زمان حضور معصومین علیهم السلام برای مسلمانان که با آن حضرات مستقیماً ارتباط داشتند ممکن بود که به رفتار آنان اقتدا کنند ولی ما در زمانی زندگی می کنیم که دستمان از آنان کوتاه است و امام زمان علیه السلام نیز در غیبت به سر می برند، حال با این وضع چگونه می توانیم به رفتار آنان تأسّی نماییم؟

پاسخ: هر چند برای ما میسّر نیست که به طور مستقیم به معصومین تأسّی نماییم امّا می توانیم از لابه لای احادیث و سنت بر جای مانده از آنان، چهره و سیمای روشنی از آنان را در ذهن خود ترسیم کرده و از این طریق از آنان پیروی نماییم.

2 - تأثیر نقش زمان و مکان

گاهی گفته می شود: شرایط زمانی و مکانی در رفتار معصومین علیهم السلام دخالت داشته است و اساساً نمی توان نقش زمان و مکان را در این مسأله نادیده گرفت. چه بسا رفتاری در برهه ای خاص از زمان امکان تحقق داشته است ولی در زمان دیگر نمی توان آن رفتار و عمل را انجام داد. و لذا با توجه به این که بیش از هزار و چند صد سال از زمان آن حضرات می گذرد، دیگر امکان تقلید و تأسّی به آنان وجود ندارد.

پاسخ: ساحت ها و زمینه های تقلید بر چند قسم است:

الف) ساحت باورها، مسائل فکری، نظری و اعتقادی که نمی توان آن ها را با برهان عقلی ثابت کرد و عقل متعارف به آن دسترسی ندارد؛ نظیر سؤال قبر و احوال قیامت. در این بخش از باورها و مسائل اعتقادی، ما نیازمند تقلید هستیم به معنای این که علم به آن ها را از معصومان اخذ نماییم. این همان تقلیدی است که در مباحث اجتماعی و روان شناسی مطرح می گردد و

فراتر از تقلید اصطلاحی است.

ب) ساحت ارزش ها و باید و نبایدها و خوب و بدها. البته اگر باورها و اعتقادات را به معنای عام آن در نظر بگیریم شامل ارزش ها نیز می شود. در این ساحت نیز ممکن است تقلید صورت گیرد.

ج) ساحت روش ها، راه کارها و به اصطلاح، تاکتیک ها و روش های عملی جهت دست یابی به اهداف ارزشمند.

توضیح این که: ما براساس ارزش هایی که داریم، هدفی را برای زندگانی خود ترسیم می کنیم که عبارت است از رسیدن به مقام قرب الهی، و همچنین اهداف متوسطی که راه های رسیدن به آن هدف متعالی و نهایی هستند. بی تردید رسیدن به این هدف بلند و والا، روش و راه کارهای خاصی دارد که با استدلال عقلی و یقینی و از طریق تجربه یقینی، ما می توانیم به برخی از آن روش ها دست یابیم. در این صورت، آن روش هایی که ما با استدلال عقلی و تجربه به آن دست یافتیم ما را در رسیدن به اهداف بلند و متعالی یاری می دهد و لذا در آن ها نیازمند به تأسّی از دیگران نیستیم. امّا گاهی ما نمی توانیم از پیش خود راه کارها و روش های رسیدن به اهداف متعالی مبتنی بر ارزش هایی را که به آن ها اعتقاد داریم، بشناسیم؛ یا از آن جهت که تجربه ما ناکافی است و یا از این جهت که قدرت استدلال ما ضعیف است و ما را به یقین نمی رساند، باید این راه کارها و روش ها را از دیگران فرا گیریم و با تبعیت و تأسّی از منبع معتبری، راه کار رسیدن به اهداف و ارزش های والا را شناسایی کنیم.

پیچیده ترین بخش پرسش مربوط به این ساحت است؛ زیرا انتخاب روش ها، راه کارها،

تاکتیک ها و آنچه که به امور روزمره ما مربوط می شود، و تعیین قلمرو تقلید و تأسّی از دیگران و نحوه آن دشوار است. بخشی از روش ها و راه کارها فقهی هستند و حکم و ابعاد آن ها را به وسیله اجتهاد در فقه و یا تقلید از فقیه باید شناخت، و بخش دیگر روش ها و راه کارها نیازمند تخصص در زمینه مباحث اجتماعی و سایر تخصص های انسانی است.

د) ساحت ابزارها و وسایل؛ این ساحت برای تقلید، ابزارها و وسایلی است که توسط آن ها نیازهای مردم برطرف می شود، مثل نوع و فرم لباس و سخن گفتن و ابزار و وسایلی که مردم در زندگی روزمره خود از آن ها استفاده می کنند. در این زمینه ما به هر کسی که بتواند این ابزار را در اختیار ما قرار دهد مراجعه می کنیم. مثلاً کسی که می خواهد زبان و خطّ انگلیسی رایاد بگیرد لازم نیست که نزد انسان باتقوا برود تا زبان انگلیسی را به او یاد دهد او حتی می تواند نزد شخص کافری این نوع زبان را یاد بگیرد. البته رعایت مسائل جنبی معاشرت حکم دیگری دارد. ولی اموری که جنبه وسیله ای و ابزاری دارد و یا ارزشی بر آن ها مترتّب نیست تقلید از هر شخصِ ممکن کفایت می کند.

خلاصه این که در مورد شبهه مطرح شده می گوییم: در مورد ساحت اول و دوم یعنی باورها و ارزش ها، با توجه به این که آن ها می توانند ثابت باشند و شرایط زمانی و مکانی و اقلیمی در آن ها تغییری پدید نمی آورد می توانیم در این دو ساحت از وحی و حاملان و مبلّغان آن یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام تقلید کنیم. امّا در مورد ساحت سوم یعنی راه کارها

و روش ها که در آن ها تغییر رخ می دهد و متناسب با تغییر شرایط، راه کارهای جدیدی باید اتّخاذ گردد، در این مورد گرچه دست ما از معصومین کوتاه است ولی می توانیم از جانشین عام او که فقیه در دین است پیروی کنیم. وضع ساحت چهارم نیز روشن شد، که تقلید در آن اشکالی ندارد.

برای روشن شدن مطلب می گوییم: رفتار بزرگان دین، هم دارای شکل و قالب است و هم دارای محتوا و معنا. شکل آن رفتار ممکن است در زمان های مختلف و با تحوّل شرایط متفاوت گردد و لازم نیست به شکل و قالب رفتار آن بزرگان پایبند بود، امّا روح و معنای رفتار آنان ثابت است که ما باید آن را بشناسیم و به آن پایبند باشیم.

در روایات آمده که حضرت علی علیه السلام در زمان حکومت خود از نان خشک جو استفاده می کردند. تأسّی به آن حضرت به این نیست که ما هم نان جو بخوریم بلکه باید روح و معنای رفتار بزرگان دین را بشناسیم و به آنان تأسّی کنیم. روح این رفتار حضرت علی علیه السلام این است که باید زندگی مسؤولان، پایین تر از سطح زندگی افراد متوسط جامعه باشد.

3 - اکتفا به حکم عقل

یکی دیگر از شبهات مربوط به تقلید که مطرح می شود این است که هر انسانی عقل دارد و باید به تشخیص و صلاحدید عقل خود عمل نماید نه آن که از دیگران تقلید و تبعیت نماید.

پاسخ: این شبهه مبتنی است بر مغالطه بین عام و خاص، و تعمیم حکم رفتاری و کارهایی که تقلید در آن ها روا نیست؛ یعنی اموری که عقل و منطق، تقلید در آن ها راه نمی پذیرد، به تقلید در حوزه احکام شرعی

و بدین ترتیب، تقلید در این حوزه از مصادیق تقلید مذموم معرفی می گردد. سپس شبهه را توسعه می دهند و می گویند: اساساً تبعیت از دیگران و حتی انبیای الهی صحیح نیست و در هر صورت انسان باید به تشخیص عقل خود عمل نماید. آنان پا را نیز از این فراتر نهاده و می گویند: قرآن نیز نقدپذیر است؛ زیرا برخی از گزاره های آن درست نیست و لذا باید صحت و نادرستی قرآن را با محک علمی بسنجیم.

پاسخ ما به این مغالطه و شبهه این است که بی شک در مواردی تقلید مذموم است و قرآن نیز آن را مذمت می کند، ولی در مواردی، تقلید، نه تنها مذموم نیست بلکه واجب نیز هست. ملاک درستی و نادرستی در تبعیت از گفتار و نظر و رفتار دیگران در این است که آیا دلیل عقل پسندی برای آن تبعیت وجود دارد یا این که نه تنها دلیل عقلی بر تقلید وجود ندارد بلکه دلیل عقلی بر خلاف آن است. در جایی ما معتقد به درستی تقلید و تبعیت از دیگران می شویم که عقل آن را تأیید کند و آن تقلید به جهت حکم عقل صورت پذیرد.

مذمّت قرآن از تقلید برخی افراد از آن رو است که آنان نیاکان و کسانی را پیروی می کردند که دلیلی بر مرام و رفتار خود نداشتند و یا دلیلی که بر مرام خود می آوردند نادرست بود و از این جهت نباید از آنان پیروی کنند، نه این که صرف تقلید از اجداد و نیاکان یا اشخاص دیگر حتی اگر بر خلاف عقل نباشد مستحق مذمّت و نکوهش است. مطابق قرآن اگر مرام و روشی فراروی ما نهاده شد

که دلیل معتبری بر آن بود و مورد تأیید عقل قرار گرفت، باید آن را بپذیریم.

البته در اینجا منظور ما این است که به چیزی عمل کنیم که درستی آن با برهان و دلیل عقلی که به بدیهیات منتهی می شود قابل اثبات باشد یعنی دلیلی که برای هر عاقلی پس از ارائه توضیحات لازم قابل پذیرش باشد. امّا در مواردی که عقل ما به نتیجه نمی رسد و مستقلاً راهی برای اثبات امری ندارد؛ خواه آن امر مربوط به امور حسّی باشد و خواه مربوط به امور معنوی، و خواه مربوط به قوانین اجتماعی و ارزش ها، در این موارد پاسخ به آن ها مربوط به اسناد و منقولات تاریخی است، همان گونه که مسائلی که مربوط به علوم طبیعی است و مجرای تجربه است عقل حکمی ندارد.

این که ما می گوییم: باید از پیامبرصلی الله علیه وآله پیروی کرد بدان جهت نیست که او انسان عاقل و فردی مصلح و متفکّر و خیراندیش برای جامعه است؛ چون هیچ یک از این ویژگی ها باعث نمی شود که کلام و رفتار او برای ما حجّت باشد؛ بلکه اطاعت و پیروی از او به آن جهت است که او متّصل به خدا و دریافت کننده وحی او است. و این امتیاز اصلی او از دیگران است.

افزون بر این، ما شیعیان معتقدیم که سخنان اهل بیت علیهم السلام همانند سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله برای ما حجّت است و لذا همان گونه که اطاعت و تقلید از پیامبرصلی الله علیه وآله برای ما فرض و واجب است پیروی از آن ها نیز واجب و ضروری است، و این مطلبی است که قرآن و روایات پیامبرصلی الله علیه وآله

بر آن دلالت دارد.

در زمان غیبت معصوم، مسأله تقلید از مراجع تقلید مطرح می شود. و این کار امری گزافه و فاقد دلیل منطقی نیست بلکه مبتنی بر سیره عقلایی است که بر رجوع جاهل به عالم استوار است و بی تردید این بنای عقلا دارای پشتوانه عقلی نیز هست.

وقتی که انسان تخصّصی را فرا نگرفته و به کار یا مطلبی آشنایی ندارد و عقل او نیز راهی برای اثبات آن نمی یابد، حال اگر بداند که کسی در این زمینه تحصیل کرده و به تخصص لازم رسیده است به سراغ او می رود و از این طریق نیازش را به آن مطلب و کار ناشناخته برآورده می کند. او گرچه می داند کسی که به او مراجعه می کند معصوم از خطا نیست ولی وقتی خود در آن زمینه هیچ گونه شناخت و آگاهی ندارد و درصد خطا و اشتباهش بیشتر از متخصص آن فن است، چاره ای جز مراجعه به آن عالم و متخصص نیست. بنابراین، مراجعه به اعلم در فقه، صرف تعبّد نیست بلکه مبتنی بر روش و بنای عقلایی است.

ما در تقلید از مجتهد نه از روی تعصّب و نه از روی هوس عمل می کنیم، بلکه ملاک ما داشتن علم و تقوا و عدالت است و وقتی کسی را اعلم از دیگران یافتیم او را بر سایرین ترجیح می دهیم.

خلاصه مطلب این که: تقلید و پیروی در حوزه دین مبتنی بر دلیل عقلی و سیره عقلایی است؛ یعنی آنچه را که عقل مستقیماً درک نمی کند و راهی برای اثبات آن ندارد و یا در مواردی با وجود امکان تحقیق و بررسی و اجتهاد به دلایلی انسان درصدد تحقیق برنمی آید، ملزم به

تبعیت و پیروی از کسی است که راه را به او می نمایاند. در مقام پیروی از مرجع صلاحیت دار در درجه اوّل و به حکم عقل باید از کسی تقلید و پیروی کرد که از هر گونه خطا و اشتباهی مصون می باشد و آنان کسانی غیر از پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام نیستند. در درجه دوّم در صورتی که دسترسی به آنان مقدور نیست، به حکم عقل و بنای عقلا باید از کسانی تقلید کنیم که به جهت شباهت بیشتری که به معصوم دارند و به جهت تخصص در زمینه دین و معارف الهی، احتمال خطا و اشتباهشان کمتر است و بهتر از دیگران می توانند ما را به مسائل و نیازمندی های دینی راهنمایی کنند. از این جهت است که ما در زمینه مسائل فقهی از مراجع تقلید که متخصص و کارشناس در فقه اسلامی هستند تقلید می کنیم؛ زیرا خطا و اشتباه آنان در این زمینه به مراتب از دیگران کمتر است.

4 - اختلاف در سیره معصومین علیهم السلام

گاهی گفته می شود که شیوه های رفتاری پیشوایان دینی متفاوت است و این بدان جهت بوده که هر کدام برداشت های مختلفی از دین داشته اند. با این وجود چگونه می توان از آنان تقلید و پیروی کرد؟ در عصر غیبت امام نیز که کسی به آنان دسترسی ندارد، فتاوا و شیوه های رفتاری علما و مراجع به طریق اولی مختلف می باشد و آنان برداشت ها و قرائت های مختلفی را از دین خواهند داشت. با وجود این تقلید از آنان چگونه امکان پذیر است؟

پاسخ: با توجه به اعتقاد ما در مورد عصمت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام و با توجه به تحقیقات گسترده ای که در باره زندگی پیشوایان دینی ما شده، ثابت

گردیده که آن ها نور واحد و به مثابه امام واحدی هستند که به اقتضای شرایط گوناگون، رفتارهای مختلفی بروز داده اند. این اختلاف به معنای اختلاف سلیقه و یا اختلاف در فکر و اندیشه نیست. همچنین این اختلاف ناشی از تأثیر زمان در حکم نیست تا گفته شود هر حکمی تاریخ مصرف دارد، بلکه این اختلاف به جهت تغییر موضوعات و مصادیق است، چون احکام تابع موضوعات می باشند و هر حکمی بر موضوع و عنوان خاصّی مترتّب گردیده است و هر گاه آن موضوع تحقق یافت آن حکم نیز تحقق می یابد. و ممکن است که در یک زمان و یک منطقه هم احکام مختلفی معتبر باشد که اختلاف آن ها تابع اختلاف قید موضوع باشد.

حاصل آن که: اختلاف در احکام به معنای وجود قرائت ها و برداشت های مختلف از اسلام نیست، بلکه ناشی از موضوعات مختلفی است که در پی هم تحقق می یابد. اگر خداوند متعال به پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام مقام تشریع را افاضه کرده و آنان به تناسب موضوعات و شرایط گوناگون، احکام و دستوراتی را صادر می کنند، این به معنای تغییر حکم یا اختلاف برداشت یا تأثیر زمان در تغییر احکام و برداشت ها نیست، بلکه احکام اولیه ای که از سوی پیشوایان دینی تشریع شده و همچنین رفتاری که در هر مقطع خاصی از هر یک از آن بزرگواران سر زده، منطبق بر موضوعات و عناوین و شرایط خاصی بوده است.

بنابراین، احکام و دستوراتی که از سوی هر یک از پیشوایان دینی صادر گشته متناسب با شرایط و مصالح و تابع تحقق قیودی بوده که برخی از آن ها برای ما قابل شناسایی نیست ولی برای فقیه

دین شناس امکان شناخت آن شرایط و قیود میسّر است. البته وجود احکام متعدد برای عناوین گوناگون، دلیل بر کمال و انعطاف پذیری قانون و شریعت است.

همچنین حاکم اسلامی در محدوده اختیارات خود و بر اساس مصالح جامعه اسلامی، احکامی را صادر می کند. او در حوزه اختیارات ممکن است حکم به تحریم و یا وجوب و یا تحلیل چیزی کند که قبل از آن، حکم دیگری داشت، نظیر تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی رحمه الله که حکمی حکومتی و در جهت مصالح جامعه اسلامی بوده است.

منشأ اختلاف فتاوا

پیشوایان دینی معصومند و به حقایق و احکام واقعی الهی آگاهی دارند و به همین جهت اختلاف نظر ندارند. امّا از آنجا که فقها معصوم و واقف به همه احکام واقعی الهی نیستند و تنها از طریق کاوش در منابع فقه، احکام شرعی را ارائه می دهند گاهی تفاوت هایی در استنباطهای آن ها پدید می آید که این اختلاف فتاوا امری طبیعی و عادی است.

توضیح این که: بخشی از منابع فقهی از حیث سند و دلالت قطعی است و لذا اختلافی در استنباط فقها از آن ها رخ نمی دهد ولی بسیاری از ادله فقهی، یا از حیث سند قطعی نیستند و یا از جهت دلالت، در نتیجه از آن جهت که برداشت ها در چنین مواردی مختلف است فتاوای آن ها نیز متفاوت می گردد. و چون در عصر غیبت دسترسی به معصوم امکان پذیر نیست و غالب ادلّه؛ از قبیل دوّم است لذا اختلاف فتاوا امری طبیعی و بدیهی به نظر می رسد.

اختلاف فتاوای فقها نظیر اختلاف نظری است که سایر متخصصان در علوم دیگر نیز دارند و ما باید طبق بنا و سیره عقلا عمل کنیم و

سیره آن ها در چنین مواردی مراجعه به حاذق ترین و عالم ترین افراد است. بدین جهت است که فقها گفته اند باید از فقیه اعلم تقلید کرد؛ زیرا فتوای او به واقع نزدیک تر بوده و موجب اطمینان نوعی است.

البته استنباط و اجتهاد در منابع فقه و استخراج احکام شرعی، ضابطه مند و در چارچوب قواعد و اصول مشخصی انجام می پذیرد که فقیه، حقّ تخطّی از آن را ندارد.

حقوق

اسلام و رعایت حقوق اقلیت ها

اسلام گرچه تمام مردم از جمله پیروان ادیان دیگر را به پذیرش از دین خود دعوت می کند، ولی از آنجا که اکراه در دین را نمی پذیرد با کسانی که این دین را نمی پذیرند با مسالمت رفتار کرده و برای آنان حقوقی تحت عنوان «حقوق اقلیت ها» قرار داده است. ما در این بحث به این موضوع می پردازیم.

انواع اقلیت ها

انواع اقلیت ها

با مطالعه کتب تاریخی می توان به این موضوع پی برد که اقلیت ها به دو شکل در جوامع مسلمین ظهور پیدا کرده اند:

1 - اقلیت های نژادی

در این مورد مسلمانان هیچ گونه مشکل عمده و اساسی نداشتند؛ زیرا اسلام با اجرای طرح مساوات و اخوت اسلامی، هر گونه تبعیض و برتری نژادی را از بین برده است.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { يا أَيهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثى وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ؛(800) «ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به طور حتم گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است.»

لذا در عصر ظهور اسلام مشاهده می کنیم که افرادی؛ از قبیل «سلمان» از ایران، «صهیب» از روم و «بلال» از حبشه، به عنوان نمونه عضو فعّال و اصلی جامعه اسلامی بودند.

2 - اقلیت های مذهبی

دین مبین اسلام به دلیل آن که احترام ویژه ای نسبت به پیامبران بزرگ الهی می گذارد، برای فرد یا گروه هایی که ادعای پیروی از این پیامبران عظیم الشأن را دارند نیز به دیده احترام می نگرد.

انواع حقوق اقلیت های دینی

انواع حقوق اقلیت های دینی

حقوق اقلیت های دینی را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول: حقوق عقیدتی

بخش اول: حقوق عقیدتی

این قسمت از حقوق را می توان به چند مورد تقسیم کرد:

1 - حق اعتقاد و تدین

اسلام گرچه مردم خصوصاً اهل کتاب را به دین حقیقی و اصیل دعوت می کند ولی در انتخاب آن، مردم را آزاد می گذارد و هرگز پذیرفتن به اکراه دین را تجویز نمی کند. قرآن می فرماید: { لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی ّ... }؛(801) «در قبول دین اکراهی نیست [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.»

علامه طبرسی در تفسیر این آیه می فرماید: «مقصود از آیه این است که در دین اکراهی از جانب خدا نیست، و بنده در انتخاب آن مخیر است؛ زیرا دین در حقیقت از افعال قلبی است... و کسی که با اکراه اظهار شهادتین کرده در حقیقت دین ندارد».(802)

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر این که اسلام بر اساس شمشیر و خون بنا نشده و به اکراه و زور فتوا نداده است، بر خلاف آنچه برخی از افراد محقّق تازه وارد، چنین می پندارند که اسلام دین شمشیر است... .

جنگی را که اسلام به آن دعوت کرده به جهت احراز پیشی گرفتن و گسترش دین به زور و اکراه نیست، بلکه به جهت زنده کردن حق و دفاع از توحید فطری است... و لذا می توان گفت که آیه { لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ به آیه قتال با شمشیر نسخ نشده است».(803)

این مطلب از روش و سیره عملی رسول خداصلی الله علیه وآله به خوبی به دست می آید؛ زیرا حضرت هیچ کس را بر عقیده و شریعت اسلامی

مجبور نکرد. و این مطلبی است که غیر مسلمانان از اهل کتاب به آن اعتراف

کرده اند.

یکی از شخصیت های مسیحی به نام «سیمون» می گوید: «عربی که خداوند سلطنت و حکومت بر زمین را به او داد، هرگز بر دین مسیحی هجوم نیاورد... بلکه آنان ما را مساعدت کرده و خدای ما و قدّیس ما را محترم می شماردند...».(804)

«گوستاو لوبون» می گوید: «قوّت و قدرت، عامل انتشار و گسترش اسلام نبود... و حقّ آن است که امت ها فاتحانی را رحیم تر و با گذشت تر از عرب (مسلمانان) ندیدند».(805)

«سیر توماس» می گوید: «ما می توانیم از ارتباطات دوستانه ای که بین مسیحیان و مسلمانان عرب برقرار شد به این نتیجه برسیم که قوت و قدرت، عامل اساسی در گرایش مردم به اسلام نبوده است».(806)

«توماس کاریل» می گوید: «اتّهام زدن به محمّد - صلی الله علیه وآله - که بر وادار کردن مردم به اجابت دعوتش به شمشیر تکیه کرد، سخنی سخیف و بی معنا است».(807)

«روبرتسون» می گوید: «تنها مسلمانان بودند که بین جهاد و روحیه گذشت نسبت به ادیان دیگر که بر آن ها غلبه پیدا می کردند، جمع نموده و آنان را در برپایی شعارهای دینی شان آزاد گذاشتند».(808)

«میشون» نیز می گوید: «از امور ناگوار بر امت های مسیحی این بود که روحیه گذشت دینی که بزرگ ترین ناموس برای محبت بین جماعت ها است را باید از مسلمانان فرا بگیرند».(809)

2 - آزادی اندیشه و حق اظهار نظر

اسلام آزادی اندیشه و حق اظهار رأی و نظر را حتّی به پیروان ادیانی که در سایه حکومت و مجتمع اسلامی زندگی می کنند داده است؛ زیرا مبنای اسلام بر آزادی عقل و تفکر با اقامه حجت و برهان است و لذا انسان را دعوت می کند که رأی خود را بدون تقلید و متابعت از دیگری و بر اساس فکر و تعقل و گفت و گو اظهار دارد،

گرچه با واقع مخالف باشد.

قرآن کریم درباره عقاید اهل کتاب می فرماید: { وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ؛ (810) «و آن ها گفتند: هیچ کس جز یهود و نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد. این آرزوی آن هاست. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را [بر این موضوع بیاورید.»

قرآن دستور می دهد که هنگام جدال با صاحبان ادیان با بهترین اسلوب برخورد کنند و این خود دلالت بر اجازه آزادی به آن ها برای اظهار نظر در مسائل مختلف را دارد. قرآن در این باره می فرماید: { وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلهُنا وَإِلهُكُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ؛(811) «با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و[به آن ها] بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

و لذا مشاهده می کنیم که یهود و نصارا در مدینه به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و با او در عقایدشان مباحثه می کردند، و این روش بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله نیز ادامه پیدا کرد، گرچه در عهد خلافت شیخین - ابوبکر و عمر - به جهت قدرت نداشتن پ̤ţϙKƏŰبه آنان از این حرّیت ممانعت می کردند.

بخش دوم: حمایت در پناه قانون

از مصادیق رأفت و رحمت اسلام به پیروان ادیان دیگر، حمایت در پناه قانون از هر گونه ظلم و تعدّی است.

آنان در صورتی که به شرایط ذمّه عمل کنند جان و مال و آبرویشان در امان است. بررسی موقعیت اهل ذمّه در مدینه منوّره در صدر اسلام گویای این مدعا است. و نیز حکومت حضرت علی علیه السلام نیز گواه این واقعیت است. حضرت در جایی می فرماید: «... و قد بلغنی انّ الرجل منهم - ای من جند معاویه - کان یدخل علی المرأه المسلمه و الأخری المعاهده فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها... فلو انّ امرءاً مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ماکان به ملوماً»؛(812) «... به من خبر رسیده که فردی از لشکر معاویه بر زن مسلمان و زنی دیگر از اهل کتاب که هم پیمان با مسلمانان است وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند آن ها را به زور گرفته است... لذا اگر انسان مسلمانی بعد از این واقعه به جهت تأسّف بر آن بمیرد نباید سرزنش شود.»

بخش سوم: حقوق مالی و اقتصادی

اسلام برای غیر مسلمانان نیز ضمانت حقوق اقتصادی و مالی کرده است و تعدّی بر اموال آن ها به سرقت و غصب و غش و حیله را حرام نموده و تنها جزیه را بر آنان فرض کرده است.

و این ممکن است به این جهت باشد که مملکت خرج دارد و از آنجا که اهل کتاب، خمس و زکات و سایر حقوق مالی نمی دهند لذا ازاین طریق امور مالی برآنان مقرّر شده است.

شیخ مفیدرحمه الله می فرماید: «خداوند متعال جزیه را به جهت حفظ خون اهل کتاب و منع از بردگی کشاندن آنان و حفظ اموالشان قرار داده است».(813)

اسلام حتی در گرفتن جزیه از اهل کتاب مراعات تفاوت اقتصادی را کرده است. از باب نمونه این که از کسانی که عاجز

از پرداختن جزیه اند و نیز کودکان و زنان و بردگان و پیرمردان مسن و کسانی که بیماری جسمی و عقلی دارند، جزیه را عفو کرده است.(814)

و حتی از آن کسانی که جزیه گرفته می شود مراعات حال آن ها را نموده است. زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدّ جزیه بر اهل کتاب چه مقدار است؟ و آیا حدّ و اندازه ای در جزیه بر آنان است که نمی توان از آن تجاوز کرد؟ حضرت فرمود: «امر آن به دست امام است که از هر انسانی از اهل کتاب آنچه را خواسته، اخذ کند، لکن به مقدار مالش، به قدری که در توان او است».(815)

اسلام در حفظ اموال اهل ذمّه چنان مقید است که حتی برای شرابی را که کافر آن را مخفی داشته حرمت قائل شده و اجازه نداده است تا کسی آن را سرقت نماید.

شهید اول می فرماید: «شراب کافری که استتار کرده محترم است و کسی که آن را غصب نماید قیمت موجود نزد حلال شمرده را ضامن است. و همچنین است خوک».(816)

بخش چهارم: حقوق اجتماعی

اهل کتاب حقّ هر گونه شغلی را در کشورهای اسلامی دارند مگر شغلی را که اسلام اجازه نداده است و نمی توانند علناً به آن تظاهر کنند. و نیز نمی توان آنان را بر کار خاصی مجبور کرد.

اسلام حقوق اجتماعی اهل کتاب را نیز مراعات کرده و در صورتی که به درجه فقر و استضعاف رسیدند برای آنان حقوقی مقرّر نموده است.

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام گذرش به پیرمردی افتاد که از مردم گدایی می کرد. حضرت فرمود: او کیست؟ عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! او مردی نصرانی است. حضرت فرمود: «استعملتموه حتی اذا کبر و

عجز منعتموه، انفقوا علیه من بیت المال»؛(817) «از او کار کشیدید و هنگامی که مسن و پیر شد و از کار عاجز گشت او را رها کرده و از او منع نمودید؟ ! از بیت المال به او انفاق نمایید.»

سید عاملی در کتاب «مفتاح الکرامه» می فرماید: «قول قریب تر به واقع آن است که صدقه دادن به ذمّی جایز می باشد آن گونه که در لمعه آمده است. و ظاهر اطلاق کلام شهید اول و دوم آن است که در این امر بین رَحِم و اجنبی فرقی نیست. و بر جواز آن به ذمی گرچه اجنبی باشد در شرایع و تذکره و تحریر و ارشاد و تبصره و دروس و روض و مسالک و روضه و مفاتیح و جامع المقاصد تصریح شده است».(818)

حتی قانون اسلامی ضمانت کرده در صورتی که کافر ذمّی مسلمانی را از روی خطا بکشد و استطاعت مالی برای پرداخت دیه او نداشته باشد و نتواند کوشش کند تا دیه او را بپردازد، از بیت المال مسلمین دیه او پرداخت شود.(819)

ما مشاهده می کنیم که اسلام بالاتر از این حدّ، حتّی به مسلمانانی که در کشورهای مسیحی در اقلیت هستند اجازه تعدّی به حقوق آنان را نداده و التزام به مقررات و قوانین آنان را لازم دانسته است.

اینک به برخی از این قوانین اشاره می کنیم:

1 - بر هر مسلمانی حرام است به کسی که او را بر مال یا کاری امین قرار داده گرچه کافر باشد، خیانت کند.

2 - سرقت اموال غیر مسلمانان؛ چه اموال خصوصی و چه عمومی و نیز تلف کردن آن جایز نیست.

3 - اگر مسلمانی از شرکت اجنبی در یکی از کشورهای

اسلامی چیزی بخرد و فروشنده از روی اشتباه بیش از آنچه خریده به او بدهد، خریدار مسلمان نمی تواند آن زیادتی را اخذ کند و اگر گرفت باید آن را ارجاع دهد.

4 - متوقف کردن شمارش کنتور برق یا آب و یا گاز یا بازی با آن در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست.

5 - غشّ و حیله در شرکت های بیمه در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست؛ گرچه مطمئن شود که عمل او به شوکت اسلام و مسلمین ضرر نمی رساند.

6 - جایز نیست بر مسلمانان که به دوایر حکومتی در اروپا اطلاعات غیر صحیح به جهت دسترسی به مزایا و تسهیلات مالی یا معنوی، بدهند.(820)

بخش پنجم: حقوق مدنی

بخش پنجم: حقوق مدنی

اسلام حقوق مدنی اهل ذمّه را نیز محترم شمرده و بر عقود و ایقاعاتی که نزد آنان منعقد می شود تا مادامی که اعتقاد به صحت آن ها دارند، ترتیب اثر داده است، گرچه با احکام اسلام مخالفت داشته باشد، به استثنای عقود و ایقاعاتی که سبب تضعیف مسلمانان باشد؛ همچون پیمان های جنگی با دشمنان اسلام.

اینک به برخی از این نوع حقوق ها اشاره می کنیم:

1 - عقد ازدواج و طلاق

اسلام عقد و طلاق آنان را ترتیب اثر داده است. و لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ لکلّ امّه نکاحاً»؛(821) «همانا برای هر امتی نکاحی است.»

2 - حقّ ارث

اسلام حق ارث را بین غیر مسلمین امضا کرده است، و لذا اگر یکی از اهل کتاب از بین برود اموال او به ورثه اش منتقل می شود و کسی حق

تصاحب آن را ندارد، و این متفرّع بر امضا کردن اسلام انتساب و اسباب بین اهل کتاب است.

حلبی در «الکافی» می گوید: «کافران از یکدیگر ارث می برند؛ گرچه جهات کفرشان مختلف باشد».(822)

3 - وصیت

اسلام بر وصایای غیر مسلمین ترتیب اثر گذاشته و آن ها را محترم شده است.

محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که وصیت کرده بود تا مالش را در راه خدا صدقه دهند. حضرت فرمود: «اعطه لمن اوصی به له و ان کان یهودیاً او نصرانیاً...»؛(823) «آن مال را به کسانی که بر آن ها وصیت کرده بپرداز؛ گرچه یهودی یا نصرانی باشند.»

اسلام اجازه نمی دهد تا محتوای وصیت بر غیر مسلمین تغییر کرده یا الغا شود.

ریان بن شبیب می گوید: خواهرم دو فرش برای قومی از نصارا وصیت کرد. اصحاب ما گفتند: ما آن را در بین فقرای مؤمنین از اصحاب تو تقسیم می کنیم. من مسأله را از امام رضاعلیه السلام سؤال کردم و عرض کردم: خواهرم برای قومی از نصارا وصیت کرده و من می خواهم آن را در بین قومی از اصحاب مسلمان خودمان مصرف کنم؟ حضرت فرمود: «امض الوصیه علی ما اوصت بها»؛(824) «به وصیت در آنچه به آن وصیت کرده عمل کن.»

4 - صدقه و وقف

اسلام بر صدقات و وقوف ترتیب اثر داده و هرگز اجازه نداده تا کسی آن را ابطال کرده یا تغییر و تحول دهد و یا آن را در غیر موردش مصرف نماید.

حلبی می گوید: «بر غیر مسلمان جایز است که بر یکدیگر صدقه داده و اموالشان را در آنچه مصالحشان در آن است و نیز در معبدهای خود مصرف نمایند».(825)

او نیز می گوید: «اگر ذمّی چیزی را ببخشد یا صدقه دهد یا چیزی را از زمین صلح بر کسی وقف کند، آن زمین به او منتقل می شود».(826)

شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «و اگر وقف بر یکی از مواضعی باشد که اهل

کتاب در آن به خدای متعال تقرّب پیدا می کنند، وقف او صحیح است. و هر گاه چیزی را بر فقرا وقف کند وقف او نافذ در فقرای اهل ملتش می باشد، نه فقرای از دیگر ملت ها».(827)

بخش ششم: حفظ کرامت مخالفان

بخش ششم: حفظ کرامت مخالفان

انسان در نظر اسلام، مخلوقی متمایز از سایر مخلوقات است. انسان مخلوقی است دارای کرامت، هر چند عقیده ای خاص برای خود داشته باشد. و لذا مشاهده می کنیم که آیات تکریم و کرامت انسان که در قرآن وارد شده اختصاص به انسان مسلمان ندارد، بلکه شامل تمام اصناف مردم با دیدگاه ها و عقاید مختلف می شود.

از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و ان خالفکم»؛(828) «هر گاه نزد شما شخصی کریم از قومی آمد او را اکرام کنید گرچه با شما مخالف است.»

سیره حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله نیز بر تکریم غیر مسلمین استوار بود. و لذا هنگامی که دختر حاتم طایی اسیر شد حضرت او را اکرام کرده و پوشانید و نفقه اش داده و او را آزاد کرد. و نیز هنگامی که عدی بن حاتم به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد حضرت برای او زیراندازی را پهن کرد و او را بر آن نشاند.

بدین جهت است که اسلام خدعه و نیرنگ را حرام کرده؛ زیرا با کرامت انسانی سازگاری ندارد.

امام علی علیه السلام طبق سفارشی به یکی از والیانش درباره اهل ذمّه می فرماید: «... و جعل اللّه عهده و ذمّته أمناً افضاه بین العباد برحمته، و حریماً یسکنون الی منعته، و یستفیضون الی جواره، فلا خداع و لامدالسه و لا ادغال فیه»؛(829) «... به تحقیق خداوند عهد و ذمه اهل کتاب را

مایه امنیت او قرار داده و آن را به جهت رحمتش بین تمام بندگان کشیده است. و نیز حریمی قرار داده که در حصار آن سکنی می گزینند، و از جوار آن فیض می برند. پس هرگز خدعه و نیرنگ و دغلکاری نیست.»

و بدین جهت است که اسلام محرمات مربوط به کرامت انسان را به تمام انسان ها تعمیم داده است؛ از قبیل:

1 - حرمت قذف غیر مسلمان

اسلام نسبت ناشایست را حرام کرده و در این جهت بین مسلمان و غیر مسلمان فرقی نگذاشته است.

ابی الحسن حذّاء می گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم، کسی از من سؤال کرد: بدهکار تو چه کرد؟ من به او گفتم: او فرزند زن زناکار است. در این هنگام امام صادق علیه السلام نگاه تندی به من کردند. عرض کردم: فدایت گردم، او مجوسی است و مادرش خواهرش می باشد. حضرت فرمود: «او لیس ذلک فی دینهم نکاحاً»؛(830) «آیا این ازدواج در دینشان نکاح به حساب نمی آید؟»

عمر بن عجلان می گوید:امام صادق علیه السلام رفیقی داشتند که هرگز از حضرت جدا نمی شد. آن مرد روزی به غلامش گفت: ای فرزند زن بدکار، کجا بودی؟ در این هنگام حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و بر پیشانی خود زد، سپس فرمود: «سبحان اللّٰه! تقذف امّه، قد کنت اری انّ لک ورعاً، فاذا لیس لک ورع»؛ «منزه است خدا، تو مادرش را نسبت ناروا می دهی؟! من نظرم نسبت به تو آن بود که دارای ورع هستی، ولی الآن مشخص شد که ورع نداری.» آن مرد گفت: فدایت گردم! مادرش از اهالی سند و مشرک است. حضرت فرمود: «أما علمت انّ لکلّ امّه نکاحاً، تنحّ عنی...»؛(831) «آیا ندانستی که برای هر امتی

نکاح است. از من دور شو...».

2 - حمایت قانونی

دستورات اسلام متکفّل حمایت از آبروی هر انسانی است؛ گرچه مسلمان نباشد.

در عصر حکومت حضرت علی علیه السلام والی آن حضرت بر مصر درباره عقوبت مسلمانی که با زن نصرانی زنا کرده بود، از حضرت سؤال کرد؟ او فرمود: «ان اقم الحدّ علی المسلم... و ادفع النصرانیه الی النصاری یقضون فیها ماشاؤوا»؛(832) «این که حد را بر مسلمان جاری کن... و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا درباره او خودشان آن گونه که می خواهند حکم نمایند.»

3 - حسن رفتار

اسلام به جهت تکمیل مکارم اخلاق و پیاده کردن آن در سطح جامعه آمده است، و گستردگی آن به حدّی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ارزش های اخلاقی را در معاشرت و رفتار با غیر مسلمانان نیز تعمیم داده است. لذا در این روایت آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله همسایه ای یهودی داشت و در وقتی به عیادت او رفت.(833)

در وقتی یکی از همسران حضرت بر جماعتی از یهود که به جای «سلام علیک» «سام علیک» گفته بودند که دلالت بر نفرین دارد، غضب کرد. حضرت به او فرمود: «... انّ الفحش لو کان ممثّلاً لکان مثال سوء. انّ الرفق لم یوضع علی شیی ء قطّ الاّ زانه، و لم یرفع عنه قطّ الاّ شانه»؛(834) «... همانا فحش اگر به صورت تمثالی درآمده بود بد تمثالی بود. و همانا مدارات بر چیزی قرار نگرفت جز آن که او را زینت داد. و هرگز از چیزی رفع نشد جز آن که او را خوار کرد.»

امام علی علیه السلام در عهد خود به والی اش بر مصر می فرماید: «و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم، و لاتکوننّ علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم اکلهم،

فانّهم صنفان: امّا اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق»؛(835) «و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آن ها را و مهربانی کردن با همگان. و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری؛ چه رعیت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند می باشند.»

عبدالرحمن بن حجاج می گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرمایید اگر من احتیاج به طبیب نصرانی پیدا کردم آیا بر او سلام کرده و برایش دعا کنم؟ حضرت فرمود: آری.(836)

از جمله وصایای امام باقرعلیه السلام این است که فرمود: «... و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته»؛(837) «و اگر شخصی یهودی با تو مجالست کرد، همنشینی او را نیکو بدار.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده که روزی امام علی علیه السلام با مردی ذمّی در راه مصاحبت پیدا کرد. و چون خواست که از او جدا شود چند قدمی او را مشایعت نمود. شخص ذمی به او عرض کرد: چرا با من به عدالت رفتار کردی؟ حضرت فرمود: «هذا من تمام حسن الصحبه ان یشیع الرجل صاحبه هنیئه اذا فارقه، و کذلک امرنا نبیناصلی الله علیه وآله»؛ «این از تمام حسن مصاحبت است که انسان رفیقش را هنگامی که می خواهد از او جدا شود چند لحظه ای مشایعت نماید.»

شخص ذمی گفت: آری، کسانی که او را پیروی کردند به جهت همین رفتار کریمانه او بوده است.(838)

اسلام و حقوق زن

اسلام و حقوق زن

نظریاتی که درباره زن از سوی مکاتب گوناگون ارائه شده است؛ چون دیگر ره آوردهای فکری بشری، از افراط و تفریط بیرون نیست. مجموع تلاش های علمی اندیشمندان در این زمینه ها، در عین حال

که به حقایقی راه یافته، از زیاده روی یا کم انگاری دور نبوده است. از این رو این موضوع درخور ژرف نگری گسترده و حقیقت جویانه است.

موضوع زن به عنوان بدنه ای از جامعه انسانی بدان پایه قابل بررسی و ژرف نگری است که انسان شایسته شناخت و بررسی است. هر گونه تحلیل و بررسی ابعاد حیات زن منهای ویژگی های صنفی و جنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می آید. شناخت زن و منزلت و مقام او در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست. لذا جا دارد به مسأله حقوق زن از دیدگاه اسلام بدون افراط و تفریط بپردازیم.

پیشگفتار

قبل از ورود به بحث به چند نکته اشاره می کنیم:

1 - نظام عالم با آنچه در آن از کثرت و مجردات و مادیات و ملکوتیات و بسائط و مرکبات است، همگی نظامی واحد و بر اساس توحید الهی و مبنی بر قاعده ای متین و طرزی بدیع و بنایی عظیم است، که هر جزئی از آن با کمال اتقان به دیگری مرتبط است.

خداوند متعال می فرماید: { صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَی ءٍ}؛(839) «این صُنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده.»

2 - خداوند متعال بعد از آن که انسان را آفرید، او را به حال خود رها نکرد، بلکه از ابتدای خلقت و شروع قابلیت و استعداد تا نهایت خلقتش او را همراهی کرده و با دستورات و برنامه هایش انسان را دعوت به کمال و سعادت فعلی او نموده است.

خداوند متعال می فرماید: { الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی ؛(840) «همان خدایی که آفرید و منظّم کرد و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.»

3 - خداوند متعال حقّ هیچ صاحب

حقی را سلب ننموده، بلکه آن را به طور کامل عطا کرده است؛ زیرا مردم را به عدل دعوت نموده است و می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ یأمُرُ بِالْعَدْلِ ؛(841) «خداوند به عدل فرمان می دهد.»

خداوند متعال می فرماید: { وَأَنَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِیدِ }؛(842) «و به خاطر آن است که خداوند به بندگان [خود] ستم نمی کند.»

عدل آن است که به هر صاحب حقّی حقّش بدون افراط و تفریط داده شود.

خداوند متعال می فرماید: { لا یکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها }؛(843) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند.»

لذا اگر مشاهده می کنیم که برخی از امور؛ همچون قضاوت، حکومت داری، جهاد، بروز در میان مردان، کشف حجاب و... از زنان ممنوع شده، این امور، سلب حقوق آنان به شمار نمی آید، بلکه در حقیقت اعطای حق آنان به نحو اتمّ و اکمل است؛ زیرا خداوند متعال زنان را با شاکله و غریزه ای آفریده که با این امور تناسب و سنخیت ندارند.

4 - بدیهی به نظر می رسد که زن و مرد در جهات مختلفی؛ از قبیل ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، خَلقی و خُلقی، فکری و عاطفی با هم فرق داشته باشند تا نظام جامعه بر اساس آن پیش برود.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِنْ مِنْ شَی ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ؛(844) «و خزاین همه چیز، تنها نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.»

5 - هر گاه زن و مرد را از آن جهت ملاحظه کنیم که عضوی مفید در جامعه بوده و با وجود آن ها جامعه به پیش می رود، پی می بریم که هر دو وجودشان ضروری به نظر می رسد. ولی

هر گاه به لحاظ مواهب طبیعی خدادادی به آن ها بنگریم مشاهده می کنیم که مرد از جهت بنیه و عقلانیت و سعه تفکّر و تدبیر از زن قوی تر است.

خداوند متعال می فرماید: { الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ ؛(845) «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری هایی که خداوند [از نظر نظام اجتماع برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.»

و نیز می فرماید: { وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجالِ عَلَیهِنَّ دَرَجَهٌ }؛(846) «و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن هاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده، و مردان بر آنان برتری دارند.»

ولی اگر هر کدام از آن دو را به لحاظ سلوک به سوی خداوند و لقا و سیر الی اللّه ملاحظه کنیم، راه برای هر دو باز بوده و هر دو می توانند به لقای الهی نایل شوند. به همین جهت است که قرآن در امور معنوی مرد و زن را همپای هم آورده و در رسیدن به معرفت و لقای پروردگار یکسان می داند.

6 - اصالت و حقیقت و انسانیت انسان به روح او است. انسان آن هنگامی به سعادت دنیا و آخرت می رسد که از بدن عنصری خود بهره جسته و در راه تکامل روحی و معنوی خود از آن بهره گیرد. لذا اگر اسلام زن را از برخی مشاغل مادی و اجتماعی برحذر داشته، این به معنای نرسیدن او به تکامل نیست، بلکه کمال او را در دخالت نکردن در این امور می داند.

قانون زوجیت جهان طبیعت

عالم امکان در تمامی مراحل و ابعاد و زوایای خلقتش از علیت و قانون مندی و اصول مندی برخوردار است که یکی از این اصول، اصل زوجیت

است.

خداوند متعال به عنوان یک قاعده عام می فرماید: { وَمِنْ كُلِّ شَىْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَينِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ؛(847) «و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکّر شوید.»

زوجیت در خلقت انسان

خداوند متعال می فرماید: { يا أَيهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَبَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَنِساءً... }؛(848) «ای مردم! از [مخالفت]پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را [نیز]از جنس او خلق کرد...».

زراره می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آفرینش حوّا سؤال شد که برخی می گویند: خداوند حوّا را از دنده پایین و چپ آدم آفرید. امام علیه السلام فرمود: خداوند منزه و برتر است از این نسبت. آن کس که چنین می گوید می پندارد که خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده اش بیافریند. اینان راه را بر خرده گیران باز می کنند... چه می گویند؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند. خداوند بزرگ آن گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه دستور داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق او را چیره ساخت. سپس مخلوقی جدید بیافرید... وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد. چون بدان نگریست دید زیباست و همانند خود اوست، جز آن که زن است... آدم در این هنگام گفت: خداوندا! این مخلوق زیبا کیست که من به او چنین احساس انس می کنم؟ خداوند فرمود: این بنده من حوّا است...».(849)

علامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل این روایت می گوید: «مشهور مورّخان و مفسّران اهل سنت برآنند که حوّا از دنده آدم آفریده شده و به این معنا برخی از احادیث نیز دلالت دارد، ولی این

حدیث و احادیث دیگر، این موضوع را رد می کند».(850)

آن گاه از ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه فوق نقل می کند که در جمله { وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها } دو احتمال است: یکی این که مقصود آن است که حوّا از دنده چپ آدم آفریده شده است. دیگر این که مراد آن است که حوّا از جنس و گوهر آدم آفریده شده است؛همان گونه که در آیه ای دیگر می فرماید: { وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً }؛ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی را قرار داده است.» و همان طور که فرموده است: { لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ؛ «به سوی شما پیامبری از خودتان آمد.»

عدم تأثیر جنسیت در فعلیت انسان

در کتب عقلی به اثبات رسیده که ذکورت و انوثت، به ماده برمی گردد نه به صورت، و چون شیئیت هر چیز را صورت آن شکل تشکیل می دهد پس مذکّر و مؤنّث بودن اشیا، در فعلیت و شیئیت آن ها دخیل نیست.

بزرگان اهل حکمت می گویند: مذکر و مؤنث بودن از شؤون ماده شی ء است، نه از شؤون صورت آن. یعنی این دو در بخش صورت و فعلیت بی تأثیر است و تنها در بخش ماده نقش دارد. لذا آنجا که فرق بین جنس و ماده را ذکر می کنند می گویند: ماده اصنافی دارد که بعضی از آن اصناف مذکر و بعضی مؤنث است. و دلیل این مطلب این است که این دو صفت اختصاص به انسان نداشته بلکه در حیوان و حتی در گیاهان نیز وجود دارد.

توزیع توانمندی

از آن زمان که خداوند سبحان، مبدأ زوجیت را در خلقت انسان قرار داد، مسؤولیت های زندگی را میان دو زوج به گونه ای عادلانه تقسیم کرد، و به تبع آن به هر یک توانایی ها و گرایش های متناسب با وظیفه خواسته شده از او بخشید. بنابراین، هر یک از زن و مرد به واسطه مواهب و گرایش هایی که خداوند به او داده است نسبت به انجام وظایفش از دیگری تواناتر است. عدالت الهی بار دیگر در اینجا ظاهر می شود که خداوند سبحان از انسان چیزی جز آنچه که شایستگی و صلاحیت انجام آن را داشته طلب نمی کند.

خداوند متعال می فرماید: { لا يكَلَفُ اللّهُ نَفْساَ إِلاّ وُسْعَها }؛(851) «خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه وسع و توانایی اش مکلّف نساخته است.»

بر این اساس هر گاه زن و مرد هر دو به وظایف خاص خود عمل

کنند به نیروی عظیمی که حاصل از عملکرد آن دو است دست می یابیم، که می تواند به نظام جامعه کمک کرده و در راه سعادت آن عمل کند.

تقسیم وظایف

خداوند به زن امر زادن فرزند و تربیت او را عطا کرده است، و لذا به همین منظور به او رحم عنایت کرده است. و نیز تحمّل دردهای بارداری و وضع حمل، و پس از آن شکیبایی بر تربیت، تغذیه و نظافت کودک را به او داده است. و در عین حال به او عاطفه بسیاری برای مهربانی و مدارا و سازگاری با کودک را عطا کرده است. و به همین جهت است که در انجام این وظایف، به زودی احساس خستگی نمی کند.

در مورد مرد، خداوند او را مکلّف به حمایت از خانواده ای کرده که در آن کودکان در سایه مادرشان زندگی می کنند. به همین دلیل، خداوند عقل و توانایی های بیشتری را به مرد عطا نموده است، چرا که مرد با دوراندیشی خود می تواند مصلحت خانواده را بسنجد و با قدرت عضلانی و غیرتش، کیان خانواده را حمایت کند.

حقیقت عقل

علما عقل را چنین تعریف کرده اند: «عقل، معرفت و شناختِ به کار گرفته شده در جهت دست یابی به منفعت و پرهیز از ضرر است.

بنابراین، عقل، صاحبش را بر آن می دارد تا بر طبق حکمت و مصلحتی که او را از اطاعت خداوند خارج نسازد، رفتار کند. چنان که عقل نیز انسان را از پیروی هوای نفس و انجام اعمال زشت باز می دارد».

موارد اشتراک بین زن و مرد

موارد اشتراک بین زن و مرد

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که زن و مرد در امور مختلفی با یکدیگر مشترک بوده و در یک خط مساوی قرار دارند، اموری که جوهره آن دو را تشکیل می دهد. اینک به برخی از این امور اشاره می کنیم:

1 - اکتساب مرد و زن

در اکتساب خیرات زن و مرد یکسانند.

خداوند متعال می فرماید: { لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ ؛(852) «مردان نصیبی از آنچه به دست می آورند دارند، و زنان نیز نصیبی [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد].»

2 - کرامت و برتری انسان بر بسیاری از مخلوقات

انسان چه زن باشد یا مرد، بر سایر مخلوقات برتری دارد.

خداوند متعال می فرماید: { وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً }؛(853) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، و آن ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب های راهوار] حمل کردیم، و از انواع روزی های پاکیزه به آنان روزی دادیم، و آن ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم.»

3 - دمیدن روح

روح مرد و زن هر دو از جانب خداوند دمیده شده است.

خداوند متعال می فرماید: { ... ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ * ثُمَّ سَوّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ... }؛(854) «... سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید. سپس [اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید...».

4 - تبریک بر خلقت انسان

خداوند بر خلقت زن و مرد هر دو تبریک گفته است. آنجا که می فرماید:

{ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ؛(855) «سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده و مضغه را به صورت استخوان هایی درآوردیم. و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم، پس آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است.»

5 - تقوا و پرهیزکاری

در تقوا و پرهیزکاری زن و مرد به طور یکسان می توانند طی طریق کنند.

خداوند متعال می فرماید: { يا أَيهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثى وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ }؛(856) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [این ها ملاک امتیاز نیست گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.»

6 - ضایع نشدن عمل انسان

خداوند عمل هیچ کدام از زن و مرد را ضایع نخواهد کرد.

{ ... أَنِّی لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى .. }؛(857) «... من [خداوند] عمل هیچ عمل کننده ای را از شما، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد...».

7 - رسیدن به مغفرت و پاداش الهی

در رسیدن به مغفرت و پاداش الهی زن و مرد یکسانند.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِماتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْقانِتِينَ وَالْقانِتاتِ وَالصّادِقِينَ وَالصّادِقاتِ وَالصّابِرِينَ وَالصّابِراتِ وَالْخاشِعِينَ وَالْخاشِعاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ وَالصّائِمِينَ وَالصّائِماتِ وَالْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحافِظاتِ وَالذّاكِرِينَ اللّهَ كَثِيراً وَالذّاكِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً }؛(858) «به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداشی عظیم فراهم ساخته است.»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ يعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا يظْلَمُونَ نَقِيراً }؛(859) «و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام می دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، پس چنان کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد.»

و نیز می فرماید: { مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ؛(860) «هر دو مرد و زن که کار نیکو

انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند زندگی خوش و پاکیزه ای به آن ها داده و پاداشی بهتر از کردارشان به آنان جزا خواهیم داد.»

8 - ملکه هدایت

از آیات قرآن استفاده می شود که ملکه هدایت که در سرشت انسان به ودیعت گذارده شده، اختصاص به مرد ندارد بلکه زن را نیز در بر می گیرد:

خداوند متعال می فرماید: { إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَإِمّا کَفُوراً }؛(861) «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.»

و نیز می فرماید: { وَنَفْسٍ وَما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها }؛(862) «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و منظم ساخته. سپس فجور و تقوا [شرّ و خیر] را به او الهام کرده است.»

9 - اهلیت برای تعلّم

زن و مرد هر دو برای فراگیری علم اهلیت دارند.

خداوند متعال می فرماید: { الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ * عَلَّمَهُ الْبَیانَ }؛(863) «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود. انسان را آفرید. به او بیان را آموخت.»

و نیز می فرماید: { اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسانَ مالَمْ یعْلَمْ }؛(864) «بخوان که پروردگارت [از همه بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.»

10 - پذیرش امانت الهی

زن و مرد در این جهت با یکدیگر شریکند که اهلیت برای تحمّل امانت الهی را دارند.

خداوند متعال می فرماید: { إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَینَ أَنْ یحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الْإِنْسانُ... }؛(865) «ما امانت [تعهد، تکلیف، ولایت الهی را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه

داشتیم، آن ها از حمل آن سربرتافتند، و از آن هراسیدند، امّا انسان آن را بر دوش کشید...».

موارد اختلاف بین زن و مرد

موارد اختلاف بین زن و مرد

بین زن و مرد در یک سری سطوح و عرصه ها اختلاف و تفاوت وجود دارد:

1 - تشخیص خیر و شر و نفع و ضرر

قدرت تشخیص از جمله امور اساسی است که در میان انسان ها به طور مساوی وجود دارد، ولی در امور فرعی و دقیق، سطح تشخیص و تمییز هر انسانی با دیگری متفاوت است.

عنصر و شخصیت نوع مردان به جهت وظایفی که بر دوش دارند اندکی بر عنصر و شخصیت نوع زنان برتری دارد، لذا این مسأله مانع از آن نمی شود که برخی از زنان بر برخی از مردان برتری یابند.

2 - استفاده بهتر از قدرت عقل

زن از آنجا که فطرتاً عاطفی است در پی تمایلات و هواهای خود به سرعت پیش می رود، بی آن که از طریق عقلش محکم کاری کرده و آن را بر محک شرع عرضه کرده و با ترازوی حکمت بسنجد. به همین سبب قلب او به طرف شهوات بیش از تسلیم در برابر ندای عقل گرایش دارد.

در مقابل، مردان به واسطه دوراندیشی و صلابت در مورد بنیادی که آن را می سازند با زنان متفاوتند. زنان با کوچک ترین امر ناگهانی به سرعت متأثّر شده و با کم ترین محنت و سختی، عزم و اراده شان از بین می رود، و به جای این که عقل خود را به کار گیرند تا از تنگنایی که در آن گرفتار شده اند رهایی یابند، شروع به گریه و آه و ناله می کنند. بدین جهت است که شارع حکیم شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد قرار داده است. (866)

3 - نوع عقل و ذکاوت

بر اساس تحقیقات علم روان شناسی جدید در حالی که جنس مرد و زن از لحاظ ذکاوت عمومی با یکدیگر برابرند ولی از این بُعد، تفاوتی اساسی بین مرد و زن است.

برخی می گویند: عقل بر دو قسم است: قسمی حفظ کننده و قسمی نیز نوآور است. بخش نوآور از بخش حفظ کننده مطالبی را می گیرد تا نوآوری و ابداع کند. در طبیعت عقل زن تمایل بیشتری به قوای حفظ کننده است در حالی که طبیعت عقل مردان به قوای نوآوری و ابداع نزدیک تر است.از بعد ذکاوت و هوش، زنان قدرت بیشتری برای حفظ دانسته ها دارند در حالی که مردان به واسطه قدرت تفکّر، در زمینه ابداع و اختراع بر زنان برتری دارند.

طبیعت نوآور مرد در مزین شدن او

به عقاید و اخلاق و بهره گیری از حکمت های جدید در زندگی و حرکت او در راه کشف دانش های نظری و تطبیقی متجلّی می شود، بدون آن که اهمیتی به شهرت و دیدگاه مردم نسبت به خود دهد؛ بر خلاف زنان. به همین جهت است که گفته شده: «تمدّن، ساخته مردان است نه زنان».

4 - تحول و پختگی عقل

مرد اگر دیرتر به حدّ رشد و بلوغ می رسد بدین جهت است که موجب شود تا فعالیت او تا سطح وسیعی ادامه یابد.

5 - ترجیح عقل بر عاطفه

انسان به جهت ساختار روحی اش، از عقل و عاطفه ترکیب یافته است، ولی خداوند سبحان در مرد عقل را نسبت به عاطفه اش بیشتر قرار داده و عاطفه زن را نسبت به عقلش فزونی بخشیده است، و این به جهت سازگاری با نقشی است که هر کدام در زندگی دارند. و این اختلاف برای انس و الفت و گرایش آنان به یکدیگر ضروری است.

روان شناسان می گویند: «دختران به حکم احساس رقیق و عواطف پاکی که دارند زودتر از پسران تحت تأثیر برنامه های اصلاحی قرار می گیرند و خیلی زودتر از پسران به راه می آیند. به گفته «موریس دبس» مخصوصاً به سبب مادری و خانوادگی آینده خود تربیتی دارند، که اندکی با تربیت پسران جوان متفاوت است».(867)

بُعد مادری در رشد عواطف زن نقش ویژه ای دارد. از این رو روان شناسان، این بُعد در زنان را کانون بسیاری از حالات روانی و عاطفی می دانند که از کیان و هستی زن جدایی ناپذیر است.

6 - مسائل روحی

علم روان شناسی میان روحیات مرد و زن تفاوت آشکاری بیان می کند. تحقیقات نشان داده که روحیه مرد «عمل گرا» و جنبه فعّال دارد، در حالی که روحیه زن جنبه «انفعالی» داشته و تأثیر پذیر است.

این مطلب، گرایش مرد به تجاوز و برتری طلبی نسبت به دیگران را توجیه می کند، چنان که تمایل زن را به زندگی در سایه مردی که تأمین کننده حمایت و سعادتش باشد، تبیین می نماید.

7 - دلسوزی و مهربانی

زن به جهت عطوفت و مهربانی و حسّاس بودن و شدت تأثیر پذیری از مرد متمایز است. همچنان که زن به واسطه صبر و بردباری و قدرت تحمّل با مرد متفاوت است. این ویژگی با وظیفه زن در زندگی متناسب است؛ زیرا تربیت کودک نیاز به دلسوزی، مهربانی، عطوفت و رحمت دارد؛ همچنان که به صبر و بردباری و تحمّل نیاز دارد.

مرد نیز به واسطه دوراندیشی، عزم و اراده، شجاعت و خویشتن داری و مقاومتش برجسته می شود. این ها ویژگی هایی است که طبیعت وظیفه ای که به او موکول شده برایش ایجاب می کند، و این وظیفه همان تأمین نیازهای خانواده و حمایت از آن است. و وظیفه زن نیز پاکیزگی، زیبایی و دوستدار تربیت بودن است.

8 - توجه به ظاهر و شهرت طلبی

زن بیشتر از مرد به حفظ ظواهر توجّه دارد، گرچه به مقامات علمی بالا هم برسد. در حالی که مرد به جوهر و اصل وجودی خویش توجه و اهتمام می ورزد. خداوند سبحان این ویژگی را در زن قرار داده تا زن بتواند توجه مرد را به خود جلب کند.

9 - افشای راز

بیشتر زنان زبانشان را حفظ نمی کنند، و پیوسته سخن می گویند، و از سخن گفتن در مورد دیگران ابایی ندارند و این منشأ در عاطفی بودن آنان دارد، و در این زمینه به عاقبت این حرف ها نمی اندیشد. و لذا زن قادر به حفظ سر نیست به خلاف مرد که رازدار است.

10 - تحمّل مصایب

زن از آنجا که عاطفی است لذا مصایب و مشکلات و جنایات را نمی تواند تحمّل کند و از مرد زودتر متأثر می شود.

11 - التزام به عرفیات

زن تدین و التزامش به عرف رایج در محل و خانواده اش بیشتر است، و دیرتر از مرد دست از آن برمی دارد.

12 - دست به خشونت زدن

مرد سریع تر از زن دست به مبارزه و معارضه و انتقام و خشونت می زند، بر خلاف زن، که او غالباً درصدد صلح است و از به کارگیری زور حتی با شدیدترین دشمنانش خوف دارد. و بدین جهت است که خودکشی در زنان از مردان کمتر است.

13 - حیله گریه

زن بیشتر مواقع به جهت مواجهه با مشکلاتش هنگامی که خود را ضعیف می بیند به گریه متوسل می شود در حالی که مردان این چنین نیستند.

سفارش اکید نسبت به زنان

سفارش اکید نسبت به زنان

با نگرشی به مجموعه تعالیم اسلامی درمی یابیم که سفارشات گسترده ای نسبت به زنان شده است، که بالاتر از حدّ قانون است.

1 - ابتدا از دختران

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها الی عیاله... و لیبدأ بالإناث...»؛(868) «آن که بازار برود و ارمغانی بخرد و به خانه ببرد در تقسیم از دختران آغاز کند.»

و نیز می فرماید: «ساووا بین اولادکم فی العطیه، فلو کنت مفضّلاً لفضّلت النساء»؛ «با فرزندان به مساوات رفتار کنید و اگر می خواهی به کسی افزون ببخشی به زنان بیشتر ببخش.»

2 - مهربانی بیشتر بر دختران

امام رضاعلیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ اللَّه تبارک و تعالی علی الاناث ارقّ منه علی الذکور»؛(869) «خداوند متعال به دختران مهربان تر از پسران است.»

3 - تقدیم حق مادر بر پدر

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اذا کنت فی صلوه التطوّع، فان دعاک و الدک فلاتقطعهما، و ان دعتک و الدتک فاقطعهما»؛(870) «هر گاه در نماز مستحبی هستی، اگر پدرت تو را خواند نمازت را قطع مکن، ولی اگر مادرت تو را صدا زد نمازت را قطع کن.»

امام باقرعلیه السلام از حضرت موسی بن عمران نقل کرده که عرض کرد: «یا ربّ اوصنی... قال: اوصیک بأمّک. قال: ربّ اوصنی. قال: اوصیک بامّک. قال: ربّ اوصنی. قال: اوصیک بأمّک. قال: ربّ اوصنی، قال: اوصیک بابیک. قال: لأجل ذلک انّ للأمّ ثلثی البرّ و للأب الثلث»؛(871) «ای پروردگار من! مرا نصیحت نما... خداوند فرمود: تو را به مادرت وصیت می کنم. باز عرض کرد: مرا وصیت کن. خداوند فرمود: تو را به مادرت وصیت می کنم. باز عرض کرد: مرا وصیت کن. خداوند فرمود: تو را به پدرت وصیت می کنم. حضرت فرمود: به همین جهت است که برای مادر دو سوّم نیکی است و برای پدر یک سوّم.»

4 - سفارش جبرئیل بر زنان

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مازال جبرئیل یوصینی بالمرئه حتّی ظننت انّه لاینبغی طلاقها الاّ من فاحشه مبینه»؛(872) «آن قدر جبرئیل مرا به زن وصیت کرد که گمان کردم طلاق او به جز از کار زشت آشکار سزاوار نیست.»

5 - نیکی به اهل، معیار برتری ایمان

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اقربکم منّی مجلساً یوم القیامه خیرکم لأهله»؛(873) «نزدیک ترین شما به من از حیث جایگاه در روز قیامت، نیکوترین شما به اهل بیت خود است.»

و نیز فرمود: «احسن الناس ایماناً الطفهم بأهله و انا الطفکم بأهلی»؛(874) «نیکوترین مردم از حیث ایمان مهربان ترین آنان به اهل بیت خود است. و من از تمام شما به اهل بیت خود بیشتر مهربانم.»

6 - مدارا با همسران خود

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «و من صبر علی خلق امرأه سیئه الخلق و احتسب فی ذلک الأجر، اعطاه اللّه ثواب الشاکرین»؛(875) «هر کس بر اخلاق بد زنی صبر کند و اجر آن را [نزد خدا] به حساب آورد، خداوند او را ثواب شاکران خواهد داد.»

7 - ملاحظه ذوق همسران

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «المؤمن یأکل بشهوه اهله، و المنافق یأکل اهله بشهوته»؛(876) «مؤمن به خواست و میل اهل بیتش غذا می

خورد، ولی اهل بیت منافق به خواست و میل او غذا می خورند.»

8 - واگذاری منزل به همسران

امام باقرعلیه السلام نقل می کند: «دخل قوم علی الحسین بن علی فقالوا: یابن رسول اللَّه! نری فی منزلک اشیاء نکرهها، و اذا فی منزله بسط و نمارق. فقال: انّنا نتزوّج النساء فنعطیهنّ مهورهنّ فیشترین ماشئن لیس لنا منه شی ء»؛(877) «گروهی بر حسین بن علی علیه السلام وارد شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! در منزل شما چیزهایی را مشاهده می کنیم که ناپسند ما است. و این در حالی بود که در خانه حضرت فرش ها و پرده ها بود. حضرت فرمود: همانا ما با زن ها ازدواج می کنیم و به آن ها مهرهایشان را می پردازیم. آن ها آنچه را می خواهند [از آن پول ها] تهیه می کنند، و برای ما از آن چیزی نیست.»

9 - دوست داشتن زنان

امام صادق علیه السلام می فرماید: «العبد کلّما ازداد للنساء حبّاً ازداد فی الایمان فضلاً»؛(878) «بنده هر قدر که محبتش نسبت به زنانش بیشتر باشد فضیلتش در ایمان بیشتر است.»

10 - تکامل دین به زن

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من تزوّج احرز نصف دینه فلیتّق اللَّه فی النصف الأخر»؛(879) «هر کس ازدواج کند نصف دین خود را احراز کرده است، پس باید برای کسب نصف دیگرش تقوای الهی را رعایت نماید.»

11 - نیمی از پاداش شهیدان

«جاء رجل الی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فقال: انّ لی زوجه اذا دخلت تلقّتنی و اذا خرجت شیعتنی، و اذا رأتنی مهموماً قالت لی: مایهمّک؟ ان کنت تهتمّ لرزقک فقد تکفّل لک غیرک، و ان کنت تهتمّ لأمر آخرتک فزادک اللَّه همّاً. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: انّ للَّه عمّالاً و هذه من عمّاله، لها نصف اجر الشهید»؛(880) «شخصی به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: همسری دارم که چون بر او وارد می شوم به استقبالم می آید و چون از خانه خارج می شوم مرا مشایعت می نماید. و چون مرا مهموم می بیند به من می گوید: چه چیز تو را مهموم کرده است؟ اگر به جهت روزی ات غصه می خوری که غیر تو [خداوند] آن را

تکفل نموده است. و اگر همّ تو به جهت امر آخرت می باشد، خداوند این همّ و غم را زیاد کند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: همانا برای خداوند عاملانی است و این زن از عاملان خداوند می باشد. برای او نصف اجر شهید است.»

12 - حمایت از زن مظلوم

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ یأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَینَهٍ وَعاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَیجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً }؛(881) «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه [و ایجاد ناراحتی برای آن ها] ارث ببرید. و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را که به آن ها داده اید [از قهر] تملک کنید مگر این که آن ها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با

آنان، به طرز شایسته رفتار کنید. و اگر از آن ها [به جهتی کراهت داشتید [فوراً تصمیم به جدایی نگیرید] چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.»

و نیز می فرماید: { وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَهِ }؛(882) «شما هرگز نمی توانید [از نظر محبت قلبی در میان زنان، عدالت ایجاد کنید، هر چند کوشش نمایید ولی تمایل خود را به کلّی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی که شوهرش را از دست داده درآورید.»

و نیز می فرماید: { أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَلا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیقُوا عَلَیهِنَّ وَإِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیهِنَّ حَتّی یضَعْنَ حَمْلَهُنَّ... }؛ (883) «آن ها [زنان مطلّقه]را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید. و به آن ها زیان نرسانید تا کار را بر آن ها تنگ کنید [و مجبور به ترک منزل شوند] و اگر باردار باشند، نفقه آنان را بدهید تا وضع حمل کنند...».

و نیز می فرماید: { وَإِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَمَنْ یفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً }؛(884) «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عدّه رسیدند، یا به طرز صحیحی آن ها را نگه دارید [و آشتی کنید] و یا به طرز پسندیده ای آن ها را رها سازید، و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدّی کردن، آن ها را نگاه ندارید. و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. و با [این اعمال و سوء استفاده از قوانین الهی

]آیات خدا را به استهزا نگیرید...».

بررسی مسائل شبهه انگیز درباره زن

بررسی مسائل شبهه انگیز درباره زن

برخی از احکام اسلامی درباره زنان مورد شبهه و اشکال مغرضان یا جاهلان قرار گرفته است. جا دارد این موارد را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

1 - زن و سنّ بلوغ

برخی کم بودن حدّ بلوغ در زن و تقدّم او در رسیدن به تکلیف را زحمتی زودرس برای او دانسته و لذا از این جهت مرد را خوش شانس تر و برتر از زن دانسته اند. در حالی که می توان گفت: توفیق زن بیش از مرد است و اگر انسان تنزّل کند حدّاقل باید بگوید زن همانند مرد است؛ زیرا تقریباً شش سال قبل از این که مرد مکلّف شود زن را ذات اقدس خداوند به حضور پذیرفته است. زن همین که از نه سالگی گذشت و وارد دهمین سال زندگی شد خداوند او را به حضور می پذیرد و با او سخن می گوید. آن وقتی که هنوز مرد به عنوان یک نوجوان مشغول بازی است زن مشغول راز و نیاز با خداوند و نماز است، و همچنین تکالیف دیگر. همه نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل، از مرد شایسته تر است. بنابر این اساس، بلوغ یک شرافت است. آن ها که اهل سلوکند می گویند: ما مشرّف شدیم نه مکلّف؛ زیرا زحمت و مشقّتی در کار نیست، بلکه شرف در کار است.

از طرفی متخصّصان می گویند: «رشد دختران سریع تر از پسران است. به این معنا که رشد استخوان بندی، رویش دندان ها و رشد غدد تناسلی در آن ها سریع تر از پسرها است. سبقت متوسط دخترها از پسرها که در حدود یک یا دو سال می باشد، در تمام مدّت کودکی و بلوغ پایدار است». (885)

2 - زن و دیه متفاوت

مطابق آنچه که در بحث دیات آمده، دیه زن نصف دیه مرد است ولی این نکته قابل توجه است که دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول استوار نیست، بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به

مرتبه بدن انسان کشته شده می باشد. نشانه آن این است که اسلام بسیاری از افراد اعم از مرد و زن را که دارای اختلاف علمی یا عملی اند و آنان را از این جهت متفاوت می بیند، ولی در عین حال دیه آن ها را مساوی می داند.

مثلاً خداوند متعال با وجود آن که می فرماید: { هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یعْلَمُونَ ؛(886) «آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند یکسانند؟»

و نیز می فرماید: { لا یسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ وَالْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ؛(887) «[هرگز] افراد باایمان که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا جهاد کردند، یکسان نیستند.»

و نیز می فرماید: { لا یسْتَوِی مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا... }؛(888) «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند [با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند] یکسان نیستند، آن ها بلند مقام تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند...».

ولی در عین حال با تصریح بر تفاوت معنوی آنان، تصریح به تساوی آنان در مورد قصاص و دیه دارد و در این باره می فرماید: { وَكَتَبْنا عَلَیهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَینَ بِالْعَینِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصاصٌ... }؛(889) «و مقرّر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می باشد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارند...».

لکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می خورد؛ زیرا خداوند در آیه دیگر

می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَیكُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثی بِالْأُنْثی ؛(890) «ای کسانی که ایمان آورده اید ! درباره کشتگان بر شما قصاص مقرّر شده، آزاد عوض آزاد و بنده در مقابل بنده و زن در برابر زن.»

با این آیه، عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقیید می پذیرد؛ یعنی زن در قبال زن قصاص می شود نه مرد، و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شده است، و این ممکن است که بدین جهت باشد که از مرد کار بیشتری نسبت به زن با وجود عقل اقتصادی و معیشتی بیشتر که در او است برمی آید. ولی از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرّب نزد خدا باشد. بنابراین، تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالِم می کاهد و نه بر مقام جاهل می افزاید. و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می افزاید و نه از مقام زن می کاهد؛ زیرا برخی از تفاوت های مادی و مالی هیچ گونه ارتباطی به مقام های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود قداست روح مقتول و تقرّب وی نزد خداوند افزون تر باشد.

آری حکم کلامی قتل، ناظر بر ارزش معنوی انسان مقتول است. لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از این جهت یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن، عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آن که مؤمن مقتول عمدی زن باشد یا مرد، وجود ندارد، همان گونه که از جهت لزوم

کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست.

3 - زن و نقصان ایمان

امام علی علیه السلام بعد از فارغ شدن از جنگ جمل در مذمّت زنان می فرماید: «معاشر الناس! انّ النساء نواقص الایمان... فامّا نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصلاه و الصیام فی ایام حیضهنّ...»؛(891) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره ها [ارث و نقصان عقل می باشند... و امّا [از آثار] نقصان ایمان زنان کناره گیری آنان از نماز و روزه در ایام حیضشان است...».

توجه به یک نکته ضروری است و آن این که مسأله حیض زن در حالات طبیعی زن است. و از طرفی خداوند متعال زن را در ایام حیض از نماز و روزه بازداشته است. حال چگونه می توان با این وضع مسأله نقص ایمان زن را توجیه نمود؟

پاسخ: اولاً: حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، این خطبه را بعد از جنگ جمل ایراد فرموده اند، جنگی که محرّک اصلی آن زنی به نام عایشه دختر ابوبکر بود و در آن جنگ خون عده بی شماری بی گناه بر زمین ریخت. این جنگ به سبب موضع انفعالی و احساساتی عایشه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام درگرفت و تعدادی از اصحاب نیز که با حضرت دشمنی داشتند و خیال قدرت را در سر می پروراندند او را کمک و تشویق کردند. موقعیت و منزلت عایشه به سبب آن که همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود در نزد عموم مردم بسیار بزرگ شمرده می شد. و این منزلت سرچشمه تأثیر بر عامه مردم بود.

ثانیاً: عارف کامل، علامه تهرانی رحمه الله می نویسد: «زن باید همانند مرد پیوسته راه تقرّب را بپیماید و آن وقتی است که دوش با دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند.

و این فقط در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر بدهد. این زن قرین رحمت خداست که حائض نیست و اجازه رکوع، سجود و قیام و طهارت به وی داده شده است. و اجازه صیام به وی داده شده است. بنابراین، باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند تا در کاروان انسانیت و حرکت به سوی معبود و محبوب و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان و پویندگان به سوی حرم و حریم امن و امان او با مردان هم آهنگ باشند. حائض شدن زنان موقعی است که در این کاروان نشسته اند و از حرکت افتاده و متوقّف گشته اند. بنابراین اصل در زنان عبادت است یعنی اصل در زنان حمل و رضاع است. حیض زنان خلاف اصل است؛ یعنی عدم حمل و عدم رضاع خلاف است.

این حقیر روزی با یکی از پزشکان حاذق و بصیر و متعهّد که سخن از این موضوع به میان آمده بود گفتم: سلامت و سعادت زن در این است که یا حامله باشد و یا بچه در زیر پستان خود داشته باشد.

قدری تأمل کرد و گفت: آقا، این گفتار مطابق آخرین نتیجه کنگره های پزشکی است که امسال در آمریکا در همین موضوع قرار داده ام. آن گاه گفت: طبق آخرین مدارک و آمار اخیر، دخترانی که قبل از هجده سال بچه بزایند سرطان پستان نمی گیرند، و هر چه دیرتر بچه بزایند درصد خطر تهدید سرطان پستان در آنان زیاد می شود، تا چون از بچه زاییدنشان سی سال بگذرد خطر سرطان پستان به نحو مضاعف بالا می رود».(892)

4 - زن و نقصان سهم ارث

امیرمؤمنان علیه السلام درباره زنان می فرماید: «انّ النساء نواقص الایمان، نواقص

الحظوظ... و امّا نقصان حظوظهنّ فمواريثهنّ على الأنصاف من مواريث الرجال...»؛(893) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره ها [ارث و نقصان عقل می باشند... و امّا نقصان بهره آن ها، به همین جهت است که ارث آنان نصف ارث مردان است...».

اشکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد.

پاسخ: در این باره به نکاتی چند تذکّر می دهیم تا کسی گمان نبرد که در این موضوع به زن ظلم شده است:

1 - عمده مخارج زندگی مشترک بر عهده مرد است؛ از قبیل: نفقه عیال، اعم از مسکن و لباس و خورد و خوراک. مهریه به عهده شوهر است. دیه خطایی بر عهده اقوام مرد قاتل است و بر زنان توزیع نمی گردد. و نمونه هایی دیگر از مخارج سنگین که بر دوش مرد سنگینی می کند و اقتضای منبع مالی عظیمی را می نماید. مخارجی که غالب زنان به آن مبتلا نیستند.

2 - باید توجه داشت که زن همانند مرد همراه با تمام طبقات ارث، حضور حقوقی دارد و در تمامی مراتب طبقه بندی شده سهم خود را اخذ می کند.

3 - این طور نیست که سهم زن از ارث دائماً کمتر از مرد باشد بلکه گاهی با مرد مساوی است و گاهی کمتر از آن و زمانی نیز بیشتر از سهم مرد می باشد.

مواردی را که زن همتای مرد ارث می برد عبارتند از این که میت فرزند داشته باشد با پدر و مادر، که در این صورت سهم هر کدام از پدر و مادر 16 است. و مورد دیگر: برادر و خواهر مادری میت است که به اندازه مساوی ارث می برند.

و اما موردی که زن کمتر از مرد ارث می برد مانند

دختر که کمتر از پسر ارث می برد.

امّا موردی که سهم زن بیش از سهم مرد می باشد مانند موردی که میت غیر از پدر و دختر وارث دیگری نداشته باشد که در این مورد 16 برای پدر است و بقیه برای دختر می باشد.

5 - زن و نقصان عقل

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مذمت زنان می فرمایند: «معاشر الناس! انّ النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول،... و امّا نقصان عقولهنّ فشهاده امرأتین کشهاده الرجل الواحد...»؛(894) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره ها [ارث و نقصان عقل می باشند... و امّا نقصان عقول آن ها، به همین جهت که گواهی دو زن همانند گواهی یک مرد است...».

اشکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد.

پاسخ: اولاً: عقلی که مرد بیش از زن دارد یک فضیلت است نه معیار فضل.

توضیح مطلب این که: عقلی که در زن و مرد متفاوت است عقل اجتماعی؛ یعنی در نحوه مدیریت، در مسائل سیاسی، علمی و تجربی و ریاضی است، ولی آیا می توان گفت: هر کس در این مسائل برتر بوده و عقلش بیشتر باشد به خدا نزدیک تر است؟ آیا این عقل مایه تقرّب به خداست؟ یا آن عقلی که به توسط آن خداوند عبادت شده و کسب بهشت می شود مایه تقرّب است؟ عقلی که موجب تقرّب می باشد همان است که از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره نامگذاری آن به این اسم چنین آمده است که: عقل چیزی است که انسان به وسیله آن نیرو، غرایز و امیال را عقال کرده و می بندد. اگر کسی در مسائل سیاسی یا اجرایی عاقل تر و خردمندتر بود، نشانه آن نیست که به خدا نزدیک تر است، چه بسا همین

هوش سیاسی یا علمی او را به جهنّم بکشاند. چه بسا مردی در علوم اجرایی بهتر از زن بفهمد امّا توان عقال کردن غرایز خویش را نداشته باشد. هر کس بتواند بهتر از دیگری غرایز را در هم بکوبد و امیال نفسانی را تعدیل کند و بهشت را کسب نماید او به معنای حقیقی عاقل تر است. پس اگر تفاوتی هست در مسائلی است که سود و زیان ندارد.

ثانیاً: روایات درصدد تعریف جایگاه واقعی و تکوینی زن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم زن به جهت شاکله وجودی که دارد برخی شغل ها و کارها از او برداشته شده است. پس نقص عقل زن نتیجه غلبه ملکاتی است که در سرشت او به ودیعت گذارده شده است و با موقعیت او در به حرکت درآوردن جامعه تأثیر دارد. و این منجرّ به نقص ذاتی عقل زن نیست، بلکه به جهت ضرورت اجتماعی، زن احتیاج به تعقّل این گونه امور ندارد. زن به لحاظ موقعیت اجتماعی که دارد عقلش در اداره امور کشور و جنگ و قضاوت و... ناقص است، گرچه در مورد دیگر وظایف الهی که بر عهده او گذارده شده عقلش در حدّ خود کامل می باشد.

ثالثاً: این روایت به قرینه ذیل آن که شهادت و گواهی دو زن را برابر با یک مرد می داند اشاره به این نکته دارد که زن به جهت غلبه عاطفه و احساساتی که دارد ممکن است که نتواند درست مطلب را تشخیص دهد لذا شاهد دیگری لازم است بر خلاف مرد.

رابعاً: این کلام از حضرت در ضمن خطبه ای است که بعد از جنگ جمل ایراد شده است و معلوم است که حضرت دسته

خاصّی از زنان را مورد سرزنش قرار داده است؛ زیرا ما در بین زنان افرادی همانند حضرت زهراعلیها السلام و خدیجه کبری و امّ سلمه و دیگران را داریم که از زنان صالحه اسلامند.

خامساً: مضافاً به این که در سند این روایت نیز مناقشه شده و تنها از مصادر اهل سنت نقل شده است.

سادساً: عقل بر دو قسم است:

الف) عقل معاد؛ که در روایات درباره آن گفته شده که «ماعبد به الرحمان و اکتسب به الجنان» و در این جهت مرد بر زن برتری ندارد.

ب) عقل معاش؛ که مرد به جهت وظیفه اجتماعی که دارد باید اضافه ای در عقل داشته باشد.

سابعاً: در مقایسه این حدیث با احادیث دیگر نیز به احادیث مخالفی دست می یابیم. از امام علی علیه السلام حدیث دیگری نقل شده است که کلام نهج البلاغه را تقیید می کند: حضرت فرمود: «ایاک و مشاوره النساء الاّ من جُرِّبت بکمال عقل»؛(895) «از مشورت با زنان بپرهیزید مگر زنانی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد.»

بنابراین، احادیث نقص عقل زنان با این گونه احادیث نسبت اطلاق و تقیید را پیدا می کند و کلیت احادیث نقص عقل از میان می رود و نتیجه این می شود که کلام حضرت علیه السلام در نهج البلاغه درباره همه زنان نیست و مواردی استثنا دارد.

6 - عقل زن در جمال او است

در برخی از روایات چنین آمده که حضرت علی علیه السلام فرمود: «عقول النساء فی جمالهنّ و جمال الرجال فی عقولهن»؛(896) «عقول زنان در جمالشان و جمال مردان در عقولشان است.»

اشکال شده که این حدیث نیز با کرامت زن سازگاری ندارد.

پاسخ: اولاً: این روایت یک امر دستوری نیست بلکه امر تعریفی است.

ثانیاً: مقصود از عقل در این روایت، عقل نظری است نه

عقلی که توسط آن خداوند رحمان عبادت می شود. در چنین عقلی جمال زن و مرد هر دو در آن است که به توسط آن عقل، خداوند رحمان عبادت می شود و بهشت را کسب می نمایند.

خداوند متعال می فرماید: { أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ ؛(897) «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، امّا خودتان را فراموش می نمایید.»

از این آیه استفاده می شود که عقلی در انسان وجود دارد که انسان را به کار خیر دعوت می کند و در این زمینه مرد و زن را از هم جدا نکرده و بین این دو فرقی نمی گذارد.

7 - گواهی زنان

از جمله احکام اسلام که مورد هجوم افراطیون قرار گرفته، مسأله شهادت و گواهی زنان در دعاوی کیفری است.

یکی از افراطیون در این زمینه می گوید: «در مسائل کیفری، زن گاهی اصلاً به حساب نمی آید و آن جرمی است که تنها با شهادت مردان ثابت می شود. ماده 74 قانون مجازات اسلامی در این باره می گوید: زنا چه موجب حدّ جلد (شلاق) و چه موجب حدّ رجم (سنگسار) باشد با شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می شود، در چنین موردی شهادت زنان به تنهایی جرم را ثابت نمی کند. ماده 76 قانون مجازات اسلامی این طور می گوید: شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند بلکه در مورد شهود مذکور حدّ قذف جاری می شود».(898)

پاسخ: در چند مورد شهادت زنان مورد قبول نیست:

1 - مورد اجماعی؛

این مورد در جرایم غیر مربوط به حقّ الناس به جز زنا است؛ زیرا حکم خداوند در باب حدود بر این است

که به کمترین بهانه ای حد اجرا نگردد، و تضییق دایره شهود در مورد زنان یکی از طرق دست یابی به این هدف است.

2 - موارد اختلافی؛

در برخی موارد فقها بحث دارند که شهادت زن پذیرفته است یا نه؟ نظر مشهور فقها در مواردی چون دعوای وکالت، وصیت، نسب، ثبوت هلال، و دعوای طلاق، بر عدم پذیرش شهادت زن است.

و نیز فقها در مورد دعاوی مربوط به قصاص به جهت اختلاف روایات اختلاف نظر دارند. و مورد دیگر از موارد اختلاف دعاوی مربوط به نکاح است، که اغلب فقها به پذیرش شهادت زنان در نکاح فتوا داده اند.(899)

3 - موارد ضمیمه شهادت مردان به زنان؛

در برخی از موارد است که گواهی زنان همراه با ضمیمه شدن گواهی مردان مورد قبول است، که عبارت است از:

الف) زنا؛

مشهور فقها گواهی زنان را برای اثبات آن به صورت مستقل کافی نمی دانند، بلکه با شهادت سه مرد و دو زن، مجازات سنگسار و با شهادت دو مرد و چهار زن فقط مجازات شلاق در زنا ثابت می گردد. در این مورد صاحب جواهر ادعای نفی خلاف کرده است.(900) و این به جهت خصوصیتی است که در مورد حفظ حیثیت افراد در زنا مورد نظر شارع است.

ب) شهادت در امور مالی؛

در امور مالی یا در اموری که مقصود آن مال باشد، شهادت زن به تنهایی کافی نیست. و برخی علی رغم این که در مورد اثبات دعاوی مالی با یک شاهد مرد و قسم مدّعی محدودیت هایی قائل شده اند ولی در مورد اثبات دعاوی مالی با دو شاهد زن و یک مرد تردید نکرده و پذیرفته اند،(901) زیرا دو شاهد زن و یک مرد را بینه شرعیه

گویند.

مستند این حکم علاوه بر روایات متعدد، آیه شریفه قرآن است.

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَینٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَلْیکْتُبْ بَینَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلا یأْبَ کاتِبٌ أَنْ یکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیکْتُبْ وَلْیمْلِلِ الَّذِی عَلَیهِ الْحَقُّ وَلْیتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلا یبْخَسْ مِنْهُ شَیئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یسْتَطِیعُ أَنْ یمِلَّ هُوَ فَلْیمْلِلْ وَلِیهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَینِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یکُونا رَجُلَینِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری .. }؛(902) «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری [به خاطر وام یا داد و ستد] با یکدیگر پیدا می کنید، آن را بنویسید. و باید نویسنده ای از روی عدالت، [سند را] در میان شما بنویسد. و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد. و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید. و اگر کسی که حقّ بر ذمه اوست، سفیه [یا از نظر عقل ضعیف [و مجنون است، یا [به خاطر لال بودن توانایی بر املا کردن را ندارد، باید ولی او [به جای او] با رعایت عدالت، املا کند. و دو نفر از مردان [عادل خود را [بر این حق شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد اطمینان و رضایت شما هستند را انتخاب کنید [و این دو زن، باید با

هم شاهد قرار گیرند] تا اگر یکی انحراف یافت، دیگری به او یادآوری کند...».

در پاسخ به این پرسش که چرا در دعاوی مالی، دو شاهد زن مورد نیاز است برخی از مفسّرین به ذیل آیه تمسّک کرده اند آنجا که می فرماید: { أَنْ تَضِلَّ إِحْدهُما فَتُذَكِّرَ إِحْدهُمَا الأُخْرى تا اگر یکی از آن دو زن موضوع شهادت را فراموش نمود دیگری او را یادآوری کند.

کلمه «فتذكّر» به اعتقاد اکثر مفسّرین در مقابل «نسیان» است.(903) فیض کاشانی می گوید: «و هذه علّه لاعتبار العدد»(904) یعنی جمله مذکور در آیه شریفه علت لزوم تعدّد شهود زن را که همان نسیان باشد بیان نموده است.

طبرسی در تحلیل آیه مذکور می گوید: «لانّ النسیان یغلب علی النساء اکثر ممّا علی الرجال»،(905) زیرا فراموشی بر زنان بیش از مردان عارض می شود.

حافظه زنان از دیدگاه روان شناسان؛

مسأله فراموشی در حافظه زنان در هنگام ادای شهادت از نظر روان شناسان قابل توجیه است؛ زیرا از دیدگاه روان شناسی، فراموشی حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد، رابطه مستقیم دارد. هر قدر شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی واقع گردد به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقل آن دارد.

یک روان شناس قضایی می گوید: «یک شی ء یا موضوع که در ذهن ما انعکاس شدید هیجانی با صبغه کراهت ایجاد می کند مخصوصاً می تواند موجب تسهیل یا تسریع در انصراف توجه ما شود».(906)

یکی دیگر از روان شناسان می گوید: «... نتایج تحقیقات حاکی از آن است که هیجان می تواند بر بازیابی از حافظه درازمدت حدّاقل از چهار راه مشخص اثر بگذارد... در برخی از موارد هیجان های

منفی مخلّ بازیابی می شوند».(907)

برخی روان شناسان موضوع ارتباط فراموشی حافظه و هیجانات روحی را بر روی مجموعه ای از دانش آموزان آزمایش نموده اند، بدین ترتیب که آن ها را واداشتند تا هیجان های بی معنی را به خاطر بسپارند، سپس آنان را آزمودند. پس از آن ناگهان در اطاقی که دانش آموزان نشسته بودند وضع وحشتناکی ایجاد کردند. بدین صورت که تخته ای از سقف افتاد و صدای تیری شنیده شد و چراغ ها خاموش شد. وقتی چراغ ها روشن شد دوباره دانش آموزان را امتحان کردند تا مشاهده نمایند چه مقدار از کلماتی که یاد گرفته بودند، به یادشان مانده است. دیده شد که در اثر هیجانات شدیدی که در آن ها ایجاد شده بود یادآوری آن ها در مورد آنچه که به خاطر سپرده بودند آشکارا کاهش یافته است.(908)

به اعتقاد برخی از روان شناسان، یکی دیگر از علل فراموشی حافظه اشخاص «شرم و حیا و عفت» است که این عامل همانند عامل احساسات و عواطف ناشی از حوادث در زنان به مراتب بیشتر از مردان یافت می شود.(909)

گرچه این دو عامل در وجود زن از نعمت های الهی است که خداوند به ودیعت نهاده است و می تواند در رشد و ترقّی او تأثیرگذار باشد، و در قوام جامعه و تحکیم نظام خانواده نیز تأثیر بسزایی دارد.

4 - قبول شهادت دو زن با قسم مدّعی؛

لازم به ذکر است که در امور مالی با دو شاهد زن بدون گواهی مردان و فقط با ضمیمه قسم مدّعی پذیرفته است.(910) و در این مورد صاحب جواهر ادعای شهرت قوی کرده است.(911)

و کلام شیخ طوسی رحمه الله در مبسوط نیز اشعار بر اتفاق امامیه بر این مسأله دارد، و قول به عدم

قبول را به اکثر اهل سنت نسبت داده است.(912)

صاحب جواهر معتقد است که مستفاد از نصوص آن است که اساساً در کلیه دعاوی مربوط به حقّ الناس (اعم از حقوق مالی و غیر مالی مانند حق قصاص، وصایت، وکالت و امثال آن) شهادت دو مرد با قسم مدعی و به تبع آن گواهی دو زن و یک مرد یا گواهی دو زن و قسم مدعی پذیرفته است، مگر در موارد استثنایی که با دلیل خاص مثل اجماع خارج است.(913)

8 - زن و جهاد

از مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود که جهاد و جنگ از زن برداشته شده است، برخی این حکم را منشأ نقص در زن می دانند در حالی که این چنین نیست؛ زیرا:

اولاً: جهاد با مقتضی و شاکله وجودی و جسمانی زن سازگاری ندارد، و لذا از او خواسته نشده است.

ثانیاً: ظاهر عبارات علما عدم وجوب و سقوط است نه این که شرکت زنان در جهاد حرام باشد.

ثالثاً: برای زن حرب و جنگی قرار داده شده که در آن با مرد شریک است و آن رفتن در محراب عبادت و مبارزه با نفس اماره است. محراب یعنی محلّ جنگ، و محراب عبادت محل جنگ و نماز، جنگ بین جنود عقل و جهل است. خداوند متعال درباره حضرت مریم می فرماید: { فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَهُوَ قائِمٌ یصَلِّی فِی الْمِحْرابِ ؛(914) «پس ملائکه او را ندا دادند در حالی که او در محراب نماز ایستاده بود.»

رابعاً: اگر اشتغال به نبرد و جنگ در جبهه از زنان برداشته شده، ولی شرکت آنان در جنگ به جهت کمک رسانی و مداوا برداشته نشده است همان گونه که در برخی از جنگ های رسول خداصلی الله علیه وآله

زنان در این زمینه حضور فعال داشته و برخی از یاران امام زمان علیه السلام نیز از زنانند که در این زمینه از آنان استفاده می شود.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «اجازه ندادن به زن برای شرکت در جهاد تنها در مورد جنگ و قتال است نه این که او از مطلق حضور و کمک کردن در امور منع شده باشد».(915)

علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «یجوز اخراج النساء للانتفاع بهنّ»؛(916) «جایز است که زنان را برای نفع بردن در جبهه با خود همراه برند.»

او نیز در جای دیگر آورده است: «و لو اخرج الامام معه العبید باذن ساداتهم و النساء و الصبیان جاز الانتفاع بهم فی سقی الماء و الطبخ و مداواه الجرحی. و کان النبی یخرج معه امّ سلیم و غیرها من نساء الانصار»؛(917) «و اگر امام با خود بردگان را به اذن صاحبانشان و زنان و کودکان را همراه ببرد جایز است که از آنان در آب دادن و پخت و پز و مداوای مجروحان بهره گیرد. و پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه با خود ام سلیم و دیگر زنان را به جنگ می برد.»

شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «و کان النبی صلی الله علیه وآله یحمل معه النساء فی الغزوات»؛(918) «همیشه پیامبرصلی الله علیه وآله با خود زن ها را در غزوات می آورد.»

خامساً: اگر از زن، جهاد و جنگ با مشرکان برداشته شده است این در جنگ های ابتدایی است نه جنگ هایی که حکم دفاع را دارد؛ زیرا در این نوع جنگ ها شرکت زن و مرد به مقدار کفایت واجب است. البته در صورتی که تعداد مردها در آن جنگ ها کفایت نکند.

سادساً: در مقابل جهاد و جنگ متداول که از زنان برداشته

شده جهاد دیگری برای آن ها قرار داده شده که می توان خلأ فضیلتی را از این بخش برای زنان جبران کرد.

شیخ کلینی رحمه الله در روایتی نقل کرده که جهاد زن خوب شوهرداری کردن است.(919)

و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «... و جهاد المرئه ان تصبر علی ماتری من أذی زوجها و غیرته»؛(920) «و جهاد زن آن است که بر آنچه از اذیت و آزار و غیرت مرد خود می بیند صبر کند.»

از پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال شد: آیا برای زنان نیز جهاد است؟ حضرت فرمود: آری، جهادی که در آن قتال نیست: و آن حج و عمره است.(921)

9 - زن و اجتماع

9 - زن و اجتماع

امیرمؤمنان علیه السلام در سفارشاتشان به امام حسن علیه السلام می فرماید: «... اگر می توانی کاری کنی که همسرت غیر از تو کسی را نشناسد پس چنین کن».(922)

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت کرده است که پیامبرصلی الله علیه وآله از فاطمه علیها السلام پرسید: «بهترین چیز برای زن چیست؟» حضرت عرض کرد: «این که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند». پیامبرصلی الله علیه وآله ایشان را در برگرفت و فرمود: «فرزندی که پاره تن من است».(923)

علامه حسینی تهرانی رحمه الله می فرماید: «به طور استثنایی و به عنوان ثانوی زن حق دارد صدای خود را بلند کند و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است جهراً و علناً اعلام نماید، نه آن که هر وقت و همه جا و به هر شرطی می تواند در میتینگ ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد. این عمل خلاف اسلام است و خلاف بنیه و سازمان فطری و

خلقی زن و خلاف مصالح و عوائد او است. بلند نمودن زن صدای خود را در شرایط عادی در میان مردان، در سخنرانی ها و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارد خلاف نصوص صریحه وارده در اسلام است... اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرایط عادی هم جایز بود، پس چرا همین دخت پیامبر صلی الله علیه وآله صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در زمان حیات پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله یک سخنرانی هم در مسجد نکرد؟ ! چرا در مسجد و غیر مسجد مجلس درس تشکیل نداد؟ و برای همه اصحاب اعمّ از مرد و زن تفسیر قرآن و سیره پدرش را بیان نکرد؟ چرا او و نه غیر او از زنان مدینه در میان آن ها و نه از زنان مکه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد؟ !...».(924)

این گونه شبهات در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مطرح بوده و حضرت با جمله ای کوتاه به این نقدها و اشکالات پاسخ داده است:

سیوطی در «درّ المنثور» از بیهقی به این مضمون نقل می کند که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله در جمع یاران و اصحابش نشسته بود. اسماء دختر یزید انصاریه یکی از زنان انصار به حضور پیامبر رسیده و عرض کرد: من نماینده تمام زنان هستم به سوی شما. این سؤال تنها سؤال زنان انصار و زنان مدینه نیست بلکه سؤال همه زن ها است و هیچ زنی در مشرق و یا مغرب نیست مگر این که وقتی سخن مرا بشنود آن را می پذیرد، پس من در

حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم؛ زیرا شما پیامبر همه جوامع بشری اعم از زن و مرد هستید...

او گفت: پدر و مادر و جان خودم به فدای تو! خداوند عزّوجلّ تو را به سوی مردان و زنان هر دو دسته مبعوث کرده است ما نیز به تو و خدایت ایمان آورده ایم... چرا باید ما زن ها محصور و خانه نشین و مایه دفع شهوات شما و حامل فرزندان شما مردان باشیم، و حال آن که شما مردان بر ما به شرکت در نماز جمعه و جماعات و عیادت مریضان و حضور در تشییع جنازه ها و حجّ مکرّر و بهتر از همه جهاد در راه خدا فضیلت داده شده اید؟ هر گاه یکی از شما برای به جا آوردن حج یا عمره یا جهاد از خانه خارج می شود ما هستیم که برای شما اموالتان را حفظ می کنیم ولی ما زن ها با شما مردان در هیچ یک از این فضیلت ها شریک نیستیم؟

پیامبرصلی الله علیه وآله تمام رخ رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «آیا سؤال زنی را تا کنون بهتر از این زن در امرش شنیده اید؟ اصحاب عرض کردند: ما گمان نمی کردیم که زن از این گونه مطالب مطلع باشد. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله رو به آن زن کرد و فرمود: خوب درک کن ای زن و به زن های دیگر نیز اعلان کن که خوب شوهرداری زن برای همسرش و طلب خوشنودی او و دنبال کردن موافقت و رضایت او معادل تمام آن فضایلی است که برای مردها ذکر کردی. آن زن در حالی که «لا اله الاّ اللَّه» می گفت به میان زنان قوم خود بازگشت».(925)

زن و پرورش فرزند

علم اثبات کرده است:

مادری در زنان ضرورتی حیاتی برای جسم و بدن زن است و احساس مادری از نظر روانی لذت بخش ترین بخش زندگی زنانه است، که زندگی آنان را با معنا و مفهوم می سازد، و عشق مادری کانون همه عشق ها است، و تهی ساختن زن از این احساس، انکار برخی از کیان و هستی اوست.

این نیز ثابت شده است که فرزندانی که در دامن مادر تربیت نشوند ناقص اند، اعتماد به نفس ندارند، و از کارآیی لازم نیز برای جامعه بشری برخوردار نیستند. نیز ثابت شده است که بازده اقتصادی این افراد کاهش می یابد. همچنین ضرورت تشکیل خانواده و آثار و نقش سازنده آن در مرد و زن و فرزندان از نتایج یافته های علمی است. از این رو، گرچه مدرنیسم برای فروپاشی خانواده گسترده و سنّتی کوشید، لیکن موفقیتی چندان به دست نیاورد، بلکه دچار پیامدهای ویرانگر اجتماعی نیز گردید، و پست مدرنیسم شتابزده به خانواده سنتی روی آورد و آن را معیار سامان بخشی به وضع نابسامان جامعه های انسانی دانست. بنابراین، نظریه مردنمایی زنان و همانندسازی رفتاری با مردان به معنای سلب شخصیت واقعی زن و ارزش والای اوست.

زن، محور خانواده

اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست، محوریت و نقش حیاتی و زیربنایی آن در تربیت نسل، سامان بخشی به فکر و اعصاب افراد خانواده و از آن جمله مرد، و تشکیل هسته اصلی جامعه، روشن است. حتّی برخی از نویسندگان که به زندگی انسان، ماشینی می نگرند و از مادرهای سفارشی و پدر و مادرهای بیولوژیک و والدین حرفه ای و فرزندان ساخته دستگاه و ماشین، سخن می گویند،(926) نتوانسته اند نگرانی خود را از تلاشی خانواده، به عنوان هسته اصلی جامعه و

تمدن بشری، پنهان دارند: «از هم پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهاده های عصر موج دوم هستیم. امروز کراراً شنیده می شود که در آینده خانواده از هم می پاشد، یا این که «خانواده» مهم ترین مسئله روز است... در سال های اخیر به قدری طلاق و متارکه در خانواده های هسته ای اتفاق افتاده که امروز از هر هفت کودک آمریکایی یک نفر تحت سرپرستی یکی از والدین قرار دارد، و در نواحی شهری این رقم بالاتر است؛ یعنی به یک نفر از چهار نفر می رسد...».(927)

«اکثر دانشمندان... خانواده را مهم ترین نهادی دانسته اند که جامعه و کودک را تغذیه و پرورش می دهد، و خانواده در سلامت و عدم سلامت، در شرافت و انحراف، در سازگاری و انحراف کودک نقش اساسی... دارد... کودک نخستین و اساسی ترین درس های زندگی را در این نهاد کسب می کند... فداکاری، محبّت، عشق، آداب و رسوم، مراسم فرهنگی و دینی، وظایف و مسئولیت پذیری را در خانواده می آموزد... محیط خانواده در تشکیل شخصیت کودک و نوجوان مؤثر می باشد... تأمین سلامت فردی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن نقش خانواده... امکان پذیر نمی باشد... خانواده می تواند عامل سازنده کودک در زمینه جسمی، روانی، عاطفی، ذهنی و... باشد یا عامل نابودی و ویرانی او».(928)

برخی از کارشناسان و جامعه شناسان نظام های صنعتی، متلاشی شدن خانواده را در نظام های صنعتی امروز از علل اصلی نشیب گرایی تمدن کنونی می دانند. از این رو، مدرنیسم که به «خانواده هسته ای» می اندیشید و مروّج آن بود، مورد انتقادهای کوبنده و اصولی پست مدرنیسم واقع شد، و دیگر بار گرایش ها به سوی خانواده گسترده

و سنّتی قرار گرفت، و سامان یابی جامعه های صنعتی را در این گرایش دانست.

«دکتر ایروین گرین برگ، پروفسور روان پزشک در دانشکده پزشکی آلبرت انیشتین، معتقد است: "مردم در پی ساختاری با ثبات ازدواج خواهند کرد." طبق این نظریه، خانواده همچون ریشه ای است که فرد هر جا می رود، آن را با خود می برد، و به مثابه لنگرگاهی است که انسان را در برابر طوفان تغییرات محفوظ نگاه می دارد. خلاصه کلام آن که محیط پیرامون هر چقدر ناپایدارتر و تازه تر بشود، اهمیت خانواده بیشتر خواهد شد». (929)

«... به هر حال آنچه از خلال همه این تغییرات رخ می نماید و اهمیت همه آن ها را ناچیز می کند، و در محاقی فرو می برد، چیز بسیار ظریف و لطیفی است؛ در کارها و اعمال انسان آهنگی پنهان وجود دارد که در آن باره بحث چندانی نکرده اند، و از گذشته ها تا کنون همچون یکی از نیروهای متعادل کننده در جامعه به انسان خدمت کرده است و آن دورِ خانواده است... این دور، آن چنان قدمتی دارد، به قدری خود به خود و خودکار عمل می کند و چنان نظم پر صلابتی دارد که مردم آن را همچون امری مسلم و بدیهی دانسته و در آن باره پرسشی نکرده اند... این سلسله وقایع خانوادگی پی درپی و قابل پیش بینی به تمام انسان ها از هر قبیله و جامعه ای احساس تداوم و داشتن پایگاه و جایگاهی در طرح ناپایدار امور اعطا می کند. دور خانواده در هستی انسان، همواره یکی از پایه های حفظ سلامت روانی به شمار می رود».(930)

در مقدمه کتاب «به سوی تمدن جدید» نیز آمده است: «از سوی دیگر تافلر معتقد است که یکی از مهم ترین پدیده های موج سوم، بازگشت دوران

اقتدار و احترام و اهمیت خانواده است؛ زیرا در موج دوم (تمدن صنعتی) نهاد قدرتمند «خانواده» رو به زوال گذاشت و تمام آنچه طی دوران موج اول از ویژگی های خانواده محسوب می شد از دستش رفت. به این ترتیب که: بیماران را به جای پرستاری در منزل، روانه بیمارستان ها کردند؛ کودکان به مدرسه و مهد کودک رفتند؛ سالخوردگان را به خانه سالمندان فرستادند؛ و زوج ها وقت خود را بیشتر در میهمانی و رستوران و تفریحگاه های گوناگون گذراندند. و لذا آنچه از خانواده باقی ماند فقط پیوندهای عاطفی بود که البتّه می توانست به آسانی قابل گسستن باشد. امّا موج سوّم مجدداً خانواده را احیا می کند و اختیارات و قدرت های گذشته را به خانه و خانواده باز می گرداند. به این ترتیب که: بسیاری با استفاده از کامپیوتر و فاکس و تلفن های چند کاره و سایر وسایل ارتباطی مدرن به آموزش فرزندان خود در خانه خواهند پرداخت؛ اغلب نیازهای پزشکی - حتّی جراحی های معمولی - را می توان با بهره گیری از کامپیوترهای رابوتیکِ متصل به مراکز پزشکی در منزل انجام داد و... نتیجه این که وقتی بیشتر وقت اعضای خانواده در منزل گذشت، روابط عاطفی نیز استحکام خواهد یافت و اهمیت و اقتدار خانواده به مراتب بیش از آن خواهد شد که در موج دوم وجود داشت یا دارد».(931)

«برای من، به دلایلی که قبلاً گفتم، هیچ کدام از آن ها کانون اصلی جامعه فردا نخواهد بود، بلکه در واقع این خانه است که مرکز تمدن آینده می شود.

به اعتقاد من، خانه در تمدن موج سوم از اهمیت شگفت انگیز و تازه ای برخوردار خواهد شد. رواج شیوه تولید برای مصرف، گسترش کلبه الکترونیک، ابداع ساختارهای

جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه زدایی شده، همه این ها به بازگشت خانه به عنوان واحد مرکزی جامعه فردا اشارت دارند. واحدی که وظایف اقتصادی، بهداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش».(932)

زن در خانواده، همراه با بسیاری نقش های پیدا و ناپیدای دیگر دو نقش اصلی دارد، که در این ارزیابی، به دو نقش محوری اشاره می شود:

1 - زن در خانه، سازنده مجدد شخصیت، توانایی و کارآیی مفید مرد است. آرامش و سکونی را که زن به مرد می بخشد با هیچ شیوه و ابزاری نمی توان پدید آورد. به گفته ویل دورانت: «زن از آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبدیل می سازد، عامل حفظ و بقای نوع است...».(933)

از این حقیقت والا در نقش آفرینی زنان، قرآن کریم پرده برمی دارد: { وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیها وَ جَعَلَ بَینَکُمْ مَوَدّهً وَ رَحْمَهً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یتَفَکَّرُون ؛(934) «و از نشانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا با ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این پندها نشانه هایی [برای حکمت الهی است برای مردمی که تفکّر می کنند.»

سکون، آرامش عمیقی است که مردان در کنار زنان و در آغوش خانواده می یابند، که در پرتو آن زندگی چون قایقی به ساحل می رسد، و اضطراب ها و نگرانی ها و سرگردانی ها از محیط اندیشه و زندگی مردان رخت برمی بندد.

دیگر این که، مردان را با مسئولیت و تکلیف و ضابطه گرایی آشنا می سازد، حسّ مسئولیت و تعهّد را به تدریج پدید می آورد و به

باور مرد می دهد، و سرپرستی و مدیریت در مدار کوچکی را به او می آموزد. و این موضوع بسیار ارزشمندی است که در هیچ آموزشگاهی نمی توان بدینسان عینی و ملموس و در عین حال انسانی و عاطفی، مدیریت و تعهد شناسی را به انسان ها آموخت.

بنابراین کارآیی مردان و ایفای نقش درست در جامعه و دیگر انتظارها که از مردان هست، در پرتو خانواده و در کنار همسران به فعلیت می رسد و شکوفا می گردد، و این نقش همسری زنان است.

2 - دیگر نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش نیز، از مهم ترین نقش های اصولی و زیربنایی و انسان ساز است. رسالت مادری، دورانی طولانی دارد و زن از آغاز تشکیل نطفه در رحم، به راستی پرورش دهنده فرزند است تا دوران مدرسه؛ و در دوران بعد گرچه فرزندان استقلالی می یابند، لیکن همواره و تا واپسین لحظات حیات، مادران تأثیرهای اصولی بر راه و کارهای فرزندان دارند. البته نقش بسیار آشکار مادر در دوران شیرخوارگی و کودکی است. در این دوران نسبتاً طولانی، همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می گیرد و کودک به آنجا که باید برسد در همین دوران می رسد، و سرمایه های اصلی را در این دوره از مادر دریافت می کند. محیطهای آموزشی نیز بر پایه ای که مادر ریخته است کار خویش را استوار می سازند. از این رو می بینیم، در آیین اسلام توصیه های بسیاری در دوران بارداری و پس از زایمان و شیر دادن و... به مادران شده است. دستورها و راه کارهای فیزیکی، چون شیر دادن و تغذیه مناسب و... و راه کارهای روحی و تربیتی و آرامشی را که برای

فرزندان باید فراهم آورند. که این ها همه در ایفای نقش اصلی زن و رسالت مادری، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است، و زیباترین هنرنمایی زن است؛ هنر و نقشی که جز زن کسی نمی تواند این نقش را با این زیبایی بازی کند.

«باید زنِ تندرستی را که به کودکش شیر می دهد نقطه اعلای زیبایی عالم بدانیم».(935)

بدین جهت آموزش های خیرخواهانه و جانبداری های اصولی و انسانی از حقوق زن، باید به عظمت این بُعد از حیات زنان توجهی ژرف داشته باشد، و هیچ گاه آن را فدای برخی نقش های زودگذرِ اجتماعی نکند.

«نبوغ در مادری همان اندازه امکان دارد که نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. درباره برابری در نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد... بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد گذاشته است...».(936)

در اسلام بر نقش مادری تأکیدهای فراوان شده، و در عظمت آن سخن ها گفته شده است، تا پیوند فرزندان با محور خانواده استوارتر گردد و نظام خانواده پاینده تر شود. نیز می نگریم که اندیشمندان دلسوز، که در اندیشه سامان یابی اجتماعات و تمدن بشری هستند، زنان را به اصالت نقش مادری بسیار توجه می دهند، و همواره تأکید می کنند که جنجال تبلیغاتی تساوی زن و مرد، مبادا زنان را از ایفای کامل نقش مادری باز دارد که این فاجعه ای جبران ناپذیر است، که در فرزندانی که مادران را در کنار خود نمی بینند و یا در خانواده هایی که با طلاق متلاشی شده است، نمونه های آن را بسیار می بینیم.

«... دختران جوان برای

آن که مادران لایقی برای پرورش فرزندان شریفی گردند، باید تعلیمات عالی بگیرند، نه به خاطر آن که دکتر یا قاضی یا استاد شوند...».(937)

نیز به زنان باید آموخت که نقش مادری اصولی ترین نقش آنان در زندگی است، و تکامل و رشد مادی و معنوی، حتّی سلامت بدنی آنان نیز در پرتو ایفای این نقش است: «... به نظر می آید که جنس ماده لااقل نزد پستانداران مگر بعد از یک یا چند آبستنی به کمال خود نمی رسد. زن هایی که بچه ندارند، خیلی عصبانی ترند و تعادل روحی و جسمی ایشان زودتر از دیگران به هم می خورد، زن ها عموماً به اهمیتی که اعمال تولید مثل برای آن ها دارد، واقف نیستند. در حالی که این عمل برای کمال رشد ایشان ضروری است. در این صورت منطقی نیست که توجّه زنان را از وظایف مادری منحرف سازند. نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده آلی را که برای پسران جوان در نظر می گیریم معمول داریم».(938)

شعارهای آزادی و همسانی، نباید این رسالت مهم را لرزان و سست کند و آرمان والای مادری را در تیرگی فرو برد.

همه نگرانی ها از آینده تمدن بشری در نظر اندیشمندان واقع گرا، بیشتر متوجه مسائل خانواده، و نقش اصولی زنان است که باید بر عهده داشته باشند، تا خانواده گسیخته نگردد و زنان با تمام وجود، به سکّان داری آن بپردازند. و مباد که زنان در میدان مردان و کارهای مردانه گام بگذارند و رسالت اصلی خویش و نقش زندگی ساز خود را فراموش کنند؛ رسالت و نقشی که بسیار بالاتر از انجام کارهای مردانه و

تقلید از جنس مذکر است.

«... هنگامی که از آزادی تبلیغ می کنند، بدانند که مرد ناقص شدن اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم زن کامل بودن است... اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می رسد، برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است و شکست طبیعت همیشگی نیست».(939)

10 - زن و قضاوت

صاحب وسایل به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله در وصیتی به حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای علی ! بر زن نماز جمعه و... و تولّی و قضاوت نیست».(940)

درباره عدم قضاوت زن گرچه برخی؛ امثال شیخ مفید در «مقنعه»، شیخ طوسی در «نهایه»، ابن ادریس در «سرائر»، ابی حمزه در «غنیه النزوع» و ابن سعید در «جامع الشرایع» سخنی به میان نیاورده و شرط قضاوت قاضی را ذکورت معین نکرده اند، ولی غالب و اکثر علمای امامیه این شرط را قبول کرده و به ادلّه ای از این قبیل استدلال کرده اند:

1 - اجماع در مسأله 2 - سیره عملیه مستمرّه 3 - روایات.

گرچه در برخی روایات، خدشه وارد شده و از حیث سند یا دلالت، قابل نقد و بررسی است. ولی از مجموع ادله می توان استفاده کرد که زن به جهاتی دیگر نیز غیر از تعبّد به نصوصات، از قضاوت کردن ممنوع شده است.

اولاً: حکم قضاوت از تکالیف شاقّی است که با شاکله زن تناسب ندارد.

ثانیاً: از آنجا که زن موجودی عاطفی است لذا با قرار گرفتن در مسند قضاوت سازگاری ندارد.

ثالثاً: داوری بین متخاصمان نیازمند بروز در جامعه و حضور در بین مردم بوده تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آن ها ممکن باشد و این با شرایط خصوصی

زن سازگاری ندارد.

11 - زن و مرجعیت

گاهی می پرسند که چرا زن نمی تواند به مقام مرجعیت برسد؟ و آنان چه چیز از مردان کمتر دارند؟

در جواب باید بگوییم:

اولاً: مرجعیت عامه مسلمین احتیاج به رفت و آمد و دید و بازدیدهایی دارد که من حیث المجموع با شاکله و شئونات زن سازگاری ندارد.

ثانیاً: مرجعیت امانت است ولی فقاهت ملک است. زن می تواند به مقام فقاهت برسد و دارای این ملک شود، هر چند به جهت مصالحی مرجعیت عموم به او واگذار نمی شود. مرجعیتی که امانتی سخت و خطیر است.

12 - زن و مهریه

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن «مهر» قائل می شده است؛ یعنی چیزی از مال خود را به زن یا پدر زن خویش می داده است. این سنت چیست؟ آیا این عمل یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؟ آیا مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسان ها و کرامت زن در این زمان آن است که مهریه ملغی گردد و ازدواج ها بدون مهر صورت گیرد؟

پاسخ: حقیقت این است که «مهر» نتیجه تدبیر ماهرانه ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آن ها به یکدیگر به کار رفته و اسلام آن را امضا کرده است.

«مهر» از آنجا پدید آمده که در متن خلقت، نقش هر زن و مرد در مسأله عشق، مغایر نقش دیگری است. نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق را در جانب مرد قرار داده است، و ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی مرد

به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می کرده است.

13 - خواستگاری از زن

برخی می گویند: ازدواج در اسلام به معنای زن گرفتن برای مرد مطرح شده و او به عنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده، و در مقابل زن، نوعی کالا وانمود شده است. این قبیل تعبیرها در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگواری ایجاد می کند و مخصوصاً تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی روابط زن و مرد اثر می گذارد و به مرد، ژست آقایی و مالکیت و به زن، وضع مملوکی و بندگی می بخشد.

پاسخ: این که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می رفته اند و از آن ها تقاضای همسری می کرده اند از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. خداوند، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن.

زن را مانند گل و مرد را به مانند بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکار خلقت است که در غریزه مرد، نیاز و طلب و در غریزه زن، ناز و جلوه قرار داده است. و بدین وسیله ضعف جسمانی زن را در مقابل نیروی جسمانی مرد جبران کرده است.

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود؛ زیرا برای مرد قابل تحمّل است که از زن خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آن گاه از زن دیگری خواستگاری کند تا بالأخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام دارد، امّا برای زن که می خواهد محبوب و معشوق بوده و از قلب

مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه او نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

این موضوع به جنس بشر اختصاص ندارد، بلکه حیوانات دیگر نیز همین طور هستند و همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند جنس ماده ابراز کند. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغنای ظریفانه، دل جنس مقابل را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس خودش و به اراده و اختیار او در خدمت خود گمارد. پس این موضوع مربوط به قانون آفرینش است، و هیچ توهینی به زن به حساب نمی آید. مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیا است؟ طلبه و دانشجو خریدار علم است، متعلّم خریدار معلّم است. هنرجو خریدار هنرمند است، آیا باید نام این ها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند تلقّی کنیم؟ در مورد بحث نیز می گوییم: مرد خریدار وصال زن است نه خریدار مالکیت او.

14 - ازدواج زن و اذن پدر

برخی لزوم اذن پدر در ازدواج دختر را مانع استقلال و آزادی زن پنداشته اند، در حالی که:

اولاً: میان فقها اختلاف است، عده ای خصوصاً فقهای متأخّر موافقت و اذن پدر را در نکاح زن لازم نمی دانند.

ثانیاً: اذن پدر را کسانی هم که شرط دانسته اند در نکاح زن باکره شرط می دانند. و برخی از کسانی هم که شرط می دانند در صورتی که بدون اذن باشد نکاح زن را

باطل نمی دانند.

ثالثاً: فلسفه این که دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه، که بیوه نیازی به موافقت پدر ندارد ولی دوشیزه و دختر باکره نیاز به اذن دارد؟

رابعاً: اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید، استقلال اقتصادی داده است و معاملات مهم او را نیز صحیح و مستغنی از موافقت پدر می داند؟

خامساً: مسأله اذن پدر به موضوعی روان شناسانه بین زن و مرد باز می گردد. این موضوع به حسّ شکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر باز می گردد. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبّت. چیزی که زن را از پای درمی آورد و اسیر می کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق را از دهان مرد بشنود. زن تا مادامی که دوشیزه است و هنوز با مردان برخورد نزدیک با زندگی مشترک نداشته است، زمزمه های محبّت مردان را به سهولت باور می کند. اینجا است که لازم است دخترِ ناآزموده با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی برای دختران خیر و سعادت می خواهند - مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند که به نفع خود او است. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده

است، بلکه دست حمایت خود را بر روی شانه او گذارده است.

سادساً: فقها می گویند: گرچه ازدواج زن باکره بدون اجازه و اذن ولی اش صحیح نیست ولی تزویج زن باکره یا ثیبه نیز بدون اذن و رضایت او صحیح نبوده و احراز قبول کامل او به این ازدواج لازم است. و لذا زن می تواند از خواستگاری که برای او شده سرباز زند، و هیچ کس حق ندارد که زن را در قبول همسر اجبار نماید. و این حکمی اجماعی است که با سنت نیز موافق است.

سابعاً: و نیز فقها گفته اند که اگر ولی، زن را از ازدواج با کفو و همتای واقعی اش منع کند ولایت او ساقط می گردد، و لذا می تواند با کفوی که تشخیص داده شده ازدواج کند؛ گرچه ولی اش اذن و اجازه نمی دهد؛ زیرا در نفوذ ولایت ولی شرط است که او حریص بر مصلحت دخترش باشد.

15 - تنبیه زن

خداوند متعال می فرماید: { وَاللاَّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَ ؛(941) «و آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و[اگر مؤثّر واقع نشد] در بستر از آنان دوری نمایید و[اگر هیچ راهی جز شدت عمل و وادار کردن آن ها به انجام وظایفشان نبود] آن ها را تنبیه کنید.»

گفته شده که این نوع معامله با زن با شأن او سازگاری ندارد و با عصر جاهلیت که زن در حقارت و خواری به سر می برد تناسب دارد !

پاسخ: اولاً: کسی که به کتب تفسیر و تاریخ و کلمات فقها در این مسأله رجوع کند پی می برد که این حکم اسلامی هرگز تناسبی با موقعیت و حکم زن در

جاهلیت ندارد. زن در عصر جاهلی بسیار در موقعیت پایینی قرار داشت و این اسلام است که دست او را گرفته و به مقام و شأنی عظیم سوق داد.

اسلام با برخی از عادات و رسوم جاهلیت سخت مخالف بود ولی با آن ها به طور کلی و یک مرتبه مقابله نکرد، بلکه تا حدودی آن ها را پذیرفته و آثاری را هم بر آن ها مترتّب کرد؛ همانند برده داری، طلاق ظهار و مسأله مورد بحث که مقابله مرد با نافرمانی و نشوز زن باشد.

ثانیاً: در تفسیر جمله { وَاضْرِبُوهُنَ آمده است که زدن نباید شدید و دردآور باشد.

شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «و امّا ضرب، به اتفاق نباید شدید باشد». و از امام باقرعلیه السلام نقل شده که با مسواک باشد».(942)

قاضی ابن برّاج طرابلسی (481 ه.ق) می نویسد: «و امّا ضرب و زدن، باید به قصد و حدّ تأدیب باشد، آن گونه که بچه ها بر نافرمانی کتک می خورند. و نباید زن را شدید و به نحوی که او را زمین گیر کند و خون آلود نماید، بزنند و آن را باید بر کلّ بدنش تقسیم کنند به جز صورتش. و برخی از علمای اهل سنت گفته اند که باید با حوله ای پیچیده باشد نه چوب و تازیانه».(943)

ثالثاً: مسأله زدن زن در موردی است که زن ناشزه شده و حقوق مرد را رعایت نمی کند. امری که ممکن است مرد را وادار به تصمیم به طلاق نماید. و از آنجا که طلاق افسد است و ممکن است با زدن او از این امر جلوگیری کرد لذا با زدن او دفع افسد به فاسد می شود.

رابعاً: گاهی زدن زن به جهت دفع افسد به فاسد است؛

زیرا در صورت کنترل نکردن این گونه زنان با زدن، ممکن است وضع بدتر شده و کار به طلاق یا قتل کشیده شود.

16 - قرار دادن طلاق به دست مرد

در فقه به اثبات رسیده که طلاق به دست مرد است جز در مواردی خاص. برخی از روشنفکرنمایان، این حکم شرع را منافی با حقوق زن دانسته اند و می گویند: اسلام شأن زن را پایین تر از مرد قرار داده و به همین جهت است که زمام او را به دست مرد سپرده است.

برای پاسخ به این اعتراض و توجیه مسأله به چند مقدمه اشاره می کنیم:

1 - اسلام به طلاق به عنوان علاج یک مشکلی نگاه می کند که راهی برای علاج آن به جز طلاق نیست، و در غیر این صورت طلاق امری مبغوض به حساب آمده و شارع مقدس شدیداً از آن نهی کرده است.

2 - شکی نیست که طلاق همانند نکاح یک ضرورت اجتماعی به حساب می آید؛ زیرا گاهی کانون خانواده به صورت جهنمی می شود که طاقت ادامه آن برای زن و مرد یا یکی از آن دو مقدور نیست، لذا طلاق تنها راه خلاصی زن و مرد به حساب می آید.

3 - حقیقت طلاق عبارت است از باز کردن میثاق و عهدی که با ازدواج برای مرد و زن حاصل شده بود.

4 - در شرع مقدس حقوقی برای زن مطلّقه قرار داده شده است که باید مرد به او بپردازد؛ از قبیل:

الف) پرداخت تمام مهریه در صورت دخول و نصف آن در صورت عدم دخول.

ب) استحقاق نفقه تا مادامی که در عدّه است، در صورتی که طلاق او رجعی باشد.

ج) حق مسکن داشتن تا مادامی که در عدّه است، و طلاق او رجعی

باشد.

د) احقّیت مادر به شیر دادن فرزندش از دیگران.

ه) استحقاق مادر بر حضانت فرزند تا مدتی.

و) عدم جواز محرومیت زن از اولادش، حتی بعد از انقضای مدت حضانت.

ز) در صورتی که شوهرش در زمان عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد.

5 - مرد اگر از زنش کراهت دارد و او را دوست ندارد بسیار دشوار به نظر می رسد که بتوان او را مجبور به محبت و رغبت به زنش نمود.

با ذکر این مقدمات به پاسخ از اصل سؤال می پردازیم:

اولاً: مرد از آنجا که عاطفه کمتری نسبت به زن در او وجود دارد، لذا در صورتی که محبت زن را در دل نداشته باشد با کوچک ترین مشکلی درصدد انتقام برمی آید که اگر راه را بر او ببندیم دست به خشونت و جنایت می زند، لذا شرع مقدس در این مورد امر طلاق را به دست او داده تا با امری فاسد از افسد جلوگیری شود. و این در حالی است که زن به جهات مختلف، قدرت و تحمّلش در این مسأله بیشتر است. او گاهی آینده خود را می بیند که بی سرپرست خواهد شد، و گاهی فرزندان خود را مشاهده می کند و لذا سپردن طلاق به دستش ضرورتی وجود ندارد.

ثانیاً: زن از آنجا که موجودی عاطفی است و لذا سریع تصمیم گیری می کند، و در برخی موارد نیز زود از تصمیم خود پشیمان می گردد و لذا اگر شارع طلاق را به دست او قرار دهد، سریع با آینده و موقعیت خود بازی می کند و این درست بر خلاف ویژگی مرد است که آینده نگر بوده و عقلش بر عاطفه اش غلبه دارد.

17 - اطاعت زن از مرد

برخی سؤال می کنند که چرا زن

باید مطیع شوهر خود باشد مگر کنیز اوست یا او را اجاره کرده است؟

پاسخ: اولاً: لزوم اطاعت از شوهر در مواردی است که تقاضای مرد مشروع باشد؛ زیرا مطابق روایات کسی حق ندارد از مخلوق در چیزی اطاعت کند که در آن معصیت خالق باشد.

ثانیاً: اطاعتی که بر زن واجب شده تنها در حدود شؤون و وظایف حیات زوجیت و همسرداری است؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم وظایف هر یک از زن و مرد تقسیم شده است.

نتیجه این که: حق اطاعت برای مرد منحصر به حدود شؤون زوجیت و نظام خانواده می شود.

18 - زن شرّ است

مطابق برخی از روایات زن موجودی شر معرفی شده است.(944) حال با وجود این مطلب گاهی سؤال می شود که چرا در اسلام حق زن زیر پا نهاده شده است.

پاسخ: اولاً: سیاق روایات بر این دلالت دارد که زن از آنجا که مورد عشق و حاجت جنسی مرد است لذا منجرّ به بسیاری از شرور در روی زمین خواهد شد.

ثانیاً: برخی با زن گرفتن و قرار تشکیل خانواده و به جهت رسیدن به زن حاضرند دست به هر کسب و کاری زده و از هر راهی پول درآورند تا به وصال زن خود برسند و زن گرفتنشان مایه وقوع در انواع گناهان می شود. بدین جهت زن نسبت به برخی شر به حساب می آید.

اسلام و تعدّد همسر

شکّی نیست که تک همسری طبیعی ترین فرم زناشویی است. در تک همسری روح اختصاص؛ یعنی مالکیت فردی و خصوصی - که البته با مالکیت خصوصی ثروت متفاوت است - حکمفرماست.

در تک همسری، هر یک از زن و شوهر احساسات و عواطف و منافع جنسی دیگری را از آن خود و مخصوص شخص خود می داند.

نقطه مقابل تک همسری «چند همسری» یا زوجیت اشتراکی است. چند همسری با زوجیت اشتراکی به چند شکل ممکن است فرض شود.

1 - کمونیسم جنسی؛

به این معنا که اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد، نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد و نه زن مخصوص مرد معین باشد. ولی این نحو زندگی مساوی است با نفی زندگی خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ماقبل تاریخ دوره ای را نشان نمی دهد که در آن دوره، بشر به طور کلّی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم

باشد.

2 - چند شوهری؛

شکل دیگر چند همسری چند شوهری است؛ یعنی این که یک زن در آن واحد بیش از یک شوهر داشته باشد. «ویل دورانت» می گوید: «این کیفیت در قبیله (تودا) و بعضی از قبایل تبّت قابل مشاهده است».

اشکال عمده و اساسی این نوع ازدواج مشترک، اشتباه و اختلاط انساب است. در این نوع زناشویی رابطه پدر با فرزند عملاً نامشخص است، همان گونه که در کمونیسم جنسی نیز رابطه پدران با فرزندان نامشخص است. و لذا نتوانسته است این نوع ازدواج نیز همانند کمونیسم جنسی در جوامع جا باز کند.

3 - تعدّد زوجات؛

شکل دیگر چند همسری، چند زنی یا تعدّد زوجات است. چند زنی بر خلاف چند شوهری و کمونیسم جنسی، رواج و موفقیت بیشتری داشته است، و نه تنها در میان قبایل وحشی وجود داشته، بلکه بسیاری از ملل متمدّن نیز آن را پذیرفته اند.

تاریخ چند همسری

چند همسری امری شایع و معروف نزد مصریان قدیم و ایرانیان و آشوریان و بابلیان و هندوها بوده است. همان گونه که در آیین یهود وجود داشته و از حرمت آن در سِفرها سخنی به میان نیامده است.(945)

تورات گرچه اصل تعدّد زوجات را مباح دانسته، ولی از عدد معینی برای آن ذکری به میان نیاورده است.(946)

در تورات سخن از حرمت ازدواج با خواهر زن به میان آمده است که این به نوبه خود دلالت بر اصل تجویز تعدّد زوجات دارد.(947)

همچنین آمده است که داوود پیامبر علیه السلام نود و نه زن و سیصد کنیز داشته است.(948)

و نیز در تورات آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام هفتصد زن و سیصد کنیز داشته است.(949)

از این نصوص استفاده می شود که تعدّد زوجات در شریعت های

پیشین نیز موجود بوده است.

حضرت مسیح علیه السلام به عنوان تکمیل کننده شریعت حضرت موسی علیه السلام ظهور کرد. و با ملاحظه انجیل پی می بریم نصّی که دلالت بر حرمت تعدّد زوجات داشته باشد وجود ندارد. و اگر الآن در قوانین کلیسا و مقرّرات مجامع مسیحی، قانون حرمت تعدّد زوجات را مشاهده می کنید از جمله قانون هایی است که به دست بشر تدوین شده و هرگز رنگ دینی ندارد، و شروع منع آن به عصر قرون وسطی بازمی گردد.

عوامل تعدّد زوجات

عوامل تعدّد زوجات

درباره تعدّد زوجات و همسران، عوامل گوناگونی بیان شده است:

1 - هوسرانی و تسلط بی چون و چرای مرد

گرچه این عامل ممکن است در برخی از مردان و برخی از مناطق، عاملی برای تعدّد زوجات باشد، ولی نمی تواند به تنهایی برای پیدایش رسم چند زنی کافی باشد.

2 - عامل اجتماعی

«منتسکیو» و «گوستاو لوبون» اصرار زیادی دارند که علل اجتماعی را در این موضوع دخالت دهند. به عقیده این متفکّران، آب و هوای مشرق زمین مقتضی رسم تعدّد زوجات بوده است. در آب و هوای مشرق زمین، زن زودتر بالغ می شود و هم زودتر پیر می گردد، و از این جهت مرد به زن دوم و سوم احتیاج دارد. به علاوه مرد پرورده آب و هوای مشرق زمین از لحاظ نیروی جنسی طوری است که یک زن نمی تواند او را اقناع کند. (950)

این توجیه صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: رسم تعدّد زوجات در مشرق زمین منحصر به مناطق گرمسیر نبوده است. در ایران با این که از لحاظ آب و هوا معتدل است، از قبل از اسلام نیز تعدّد زوجات معمول بوده است.

ثانیاً: اگر زود پیر شدن زن و غلیان نیروی جنسی مرد، موجب اصلی این کار بوده، چرا مردم مشرق زمین همان راه مردم مغرب زمین را در قرون وسطی و قرون جدید پیش نگرفته اند و به جای تعدّد زوجات، طبیعت خود را با فحشای آزاد اقناع نکردند؟

3 - عادت ماهیانه

برخی دیگر عادت ماهیانه زن و عدم آمادگی او را برای تمتّع مرد در مدت عادت، همچنین خستگی زن از فرزند زاییدن و میل او به کناره گیری از زندگی زناشویی و رسیدگی به غذا و پرورش فرزندان را منشأ تعدّد زوجات دانسته اند.

گرچه این وضع کم و بیش سبب می شود که مرد به سوی زن دیگر روی بیاورد ولی نمی تواند به تنهایی موجب رسم تعدّد زوجات باشد.

4 - محدود بودن دوره بارداری

به عقیده برخی محدود بودن سن باروری زن، یکی از علل پیدایش رسم تعدّد زوجات بوده است. میل مرد به داشتن فرزند، به علاوه عدم میل او به طلاق زن اول سبب شده که مرد به دنبال زن دوم یا سوم برود. همچنان که نازا بودن زن اوّل، عامل دیگری برای رو آوردن مرد به ازدواج ثانوی بوده است.

5 - عامل اقتصادی

در برخی مناطق چنین دیدگاهی وجود دارد که زن و فرزند زیاد از لحاظ اقتصادی به نفع مرد بوده است؛ زیرا مرد از زنان و فرزندان خود، مانند بردگان کار می کشد و احیاناً فرزندان خود را می فروشد.

این جهت می تواند علت تعدّد زوجات در دوران قدیم و حتی امروزه باشد ولی چنان که می دانیم این علت را به همه مواردی که تعدّد زوجات وجود داشته است نمی توان تعمیم داد.

6 - عامل کثرت اولاد و عشیره

علاقه به کثرت فرزند و توسعه نفرات فامیل و عشیره نیز به نوبه خود عامل دیگری برای تعدّد زوجات بوده است؛ زیرا این امر یکی از افتخارات

قبیله و حتی یک خانواده به حساب می آمده است. این حالت را هم اکنون نیز در بین برخی از کشورها و قبایل مشاهده می کنیم.

7 - کثرت عدد زنان

یکی دیگر از عوامل تعدّد زوجات که می تواند مهم ترین عامل نیز باشد، مسأله کثرت عدد زنان بر عدد مردان است.

«ویل دورانت» می گوید: «در اجتماعات ابتدایی به واسطه اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد در معرض خطر بود و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند. فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعدّد زوجات رواج پیدا کند و یا این که عده ای از زنان به حالت عزوبت به سر برند».

در صورتی که عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد، منع تعدّد زوجات خیانت به بشریت است؛ زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست. زن همانند گندم و جو نیست که زاید بر مصرف آن را به دریا بریزند و یا در انباری برای روز مبادا ذخیره کنند. خانه و اتاق نیست که اگر احتیاج نبود قفلی به آن بزنند. آری، او یک موجود زنده است، یک انسان است.

8 - طبیعت مرد

عقیده رایج روان شناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب بر این است که مرد چند همسری آفریده شده و تک همسری بر خلاف طبیعت او است. «ویل دورانت» در این باره می نویسد: «مرد ذاتاً طبیعت چند همسری دارد و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت و نظارت دائمی زوجه می تواند تک همسری را به او تحمیل کند».(951)

ولی به نظر ما این توصیف از طبیعت مرد به هیچ وجه صحیح نیست. و الهام بخش این متفکّران در این عقیده، اوضاع خاص محیط اجتماعی آنان بوده است نه طبیعت واقعی مرد. این که گفته شده که مرد متمایل به تنوّع بوده و وفاداری او غیر ممکن است و یک

زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زن ها درست به نظر نمی رسد.

مشکلات چند همسری

مشکلات چند همسری

سعادت و خوشبختی زناشویی در گروی صفا، صمیمیت، گذشت، فداکاری و وحدت و یگانگی است، و همه این ها در زندگی چند همسری به خطر می افتد.

ولی بررسی درستی و نادرستی مسائلی؛ مانند تعدّد زوجات - که ناشی از ضروریات شخصی و اجتماعی است - به این نحو صحیح نیست که آن را با تک همسری مقایسه کنیم.

بررسی صحیح این گونه مسائل منوط به این است که از طرفی علل و موجبات ایجاب کننده آن ها را در نظر بگیریم و ببینیم که عواقب وخیم بی اعتنایی به آن ها چیست؟ و از طرفی دیگر نظری به مفاسد و معایبی که از خود این مسائل ناشی می شود بیفکنیم. آن گاه یک محاسبه کلّی روی مجموع آثار و نتایجی که از دو طرف مسأله پیدا می شود به عمل آوریم. تنها در این صورت است که این گونه مسائل به صورت واقعی خود، مطرح و مورد بررسی قرار گرفته اند.

اینک به برخی از مشکلات چند همسری اشاره می کنیم:

1 - مشکل روحی

گفته شده: آنچه در مسائل زناشویی عمده و اساس است، امور روحی و معنوی است. کانون ازدواج و نقطه پیوند دو طرف به یکدیگر، دل است. عشق و احساسات مانند هر امر روحی دیگر قابل تجزیه و تقسیم نیست... .

ولی به نظر می رسد که این سخن مغالطه است؛ زیرا سخن در ظرفیت روحی بشر است. مسلّماً ظرفیت روحی آدمی آن قدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد. پدری صاحب ده فرزند می شود و ده فرزند را دوست دارد و برای همه آن ها تا سر حدّ جان حاضر است که جانفشانی کند.

آری، یک مطلب مسلّم است و آن این که اوج اعتلای عشق و احساسات با

تعدّد سازگار نیست، و این مطلبی دیگر است.

2 - مشکل تربیتی

از قدیم الایام هووگری ضرب المثل ناسازگاری است. برای زن دشمنی بالاتر از هوو وجود ندارد. چند همسری، زنان را به اقدام علیه یکدیگر و احیاناً شوهر وامی دارد، و محیط زناشویی را که باید محیط صفا و صمیمیت باشد به میدان جنگ و جدال تبدیل می کند. و حتی این کشمکش بین فرزندان زنان نیز ممکن است کشیده شود.

ولی باید توجه داشت که چقدر از این مشکلات، ناشی از طبیعت تعدّد زوجات است. به عقیده ما همه این مشکلات ناشی از طبیعت تعدّد زوجات نیست، بلکه معلول طرز اجرای آن است.

اگر زن از اول توجیه شود که شوهرش از او سیر نشده است، و مرد نیز ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت به زن اول بیفزاید. و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اول نیز حقوقی دارد و حقوق او محترم است، مسلّماً از ناراحتی های داخلی کاسته خواهد شد. قانون تعدّد زوجات یک راه حلّ مترقّیانه ناشی از یک دید اجتماعی وسیعی است و لذا حتماً اجرا کنندگان آن نیز باید در سطح عالی تری فکر کنند و از یک تربیت عالی اسلامی برخوردار باشند.

3 - مشکل اخلاقی

می گویند: اجازه تعدّد زوجات در حقیقت به این معنا است که به مرد اجازه هواپرستی و هوسرانی داده شود، در حالی که اخلاق ایجاب می کند که انسان شهوات خود را به حدّاقل برساند؛ زیرا مقتضای طبیعت آدمی این است که هر اندازه جلوی شهوت را بازگذارد، رغبت و تمایلش فزونی می گیرد و آتش شهوتش مشتعل تر می گردد.

در مورد امر اول باید بگوییم: متأسفانه این یک تلقین غلطی است

که اخلاق مسیحی با تأثّر از اخلاق هندی و بودایی بنیانگذار آن بوده است.

از نظر اسلام چنین نیست که هر چه شهوات تقلیل شود با اخلاق سازگارتر است، و اگر به حدّ صفر برسد صد درصد اخلاقی است.

و امّا مطلب دوم یعنی این که طبیعت انسان هر اندازه ارضای شهوانی شود بیشتر طغیان می کند بر خلاف نظریه فرید و طرفداران اوست. آنان معتقدند که طبیعت آدمی بر اثر ارضا و اقناع، آرام می گیرد و در مقابل بر اثر امساک، فزونی گرفته و طغیان می کند.

از نظر اخلاق اسلامی هر دو عقیده خطا است: طبیعت، حقوق و حدودی دارد که آن حقوق و حدود را باید شناخت. طبیعت بر اثر دو چیز طغیان می کند و آرامش خود را بر هم می زند: یکی بر اثر محرومیت و دیگری بر اثر آزادی کامل داشتن و برداشتن همه قیود و حدود از مقابل او.

4 - مشکل حقوقی

گفته شده به موجب عقد ازدواج هر یک از زوجین به دیگری تعلق می گیرند، و حقّ استمتاعی که هر یک نسبت به دیگری پیدا می کنند از آن جهت است که منافع زناشویی طرف مقابل به موجب عقد ازدواج مالک شده است. از این رو در تعدّد زوجات آن که ذی حق است همان زن اول می باشد، و لذا نمی تواند مرد خود را در اختیار زن دیگری قرار دهد.

این ایراد مبتنی بر این است که طبیعت حقوقی ازدواج را مبادله بدانیم، در حالی که قطعاً این طور نیست. و بر فرض که این چنین باشد، ایراد وقتی وارد است که تعدّد زوجات از جانب مرد فقط جنبه تنوّع داشته باشد، ولی اگر مرد به جهت مصالحی خاص، دست به

چنین کاری زده است این ایراد موردی ندارد. مثل آن که زن عقیم است، یا به سن یائسگی رسیده و مرد نیازمند فرزند است یا زن مریض و غیر قابل استمتاع است، که در این صورت، حق زن مانع تعدّد زوجات نمی شود.

مضافاً این که این اشکال در صورتی است که تعدّد زوجات تنها جنبه شخصی داشته باشد، ولی اگر مربوط به اجتماع بوده و به جهت فزونی عدد زنان بر مردان و یا به جهت احتیاج اجتماع به کثرت نفوس باشد،در این صورت تعدّد زوجات یک تکلیف و واجب کفایی است و ملاک اهم و مهم ملاحظه می گردد.

5 - مشکل فلسفی

برخی می گویند: تعدّد زوجات با اصل فلسفی تساوی حقوق زن و مرد که ناشی از تساوی آنان در انسانیت است منافات دارد. و اجازه دادن به مرد برای گرفتن چهار زن به معنای این است که بگوییم ارزش یک زن مساوی با یک چهارم مرد است، و این نهایت تحقیر زن است.

این ایراد ضعیف ترین ایرادی است که بر تعدّد زوجات گرفته شده است. گویی ایراد کنندگان به علل و موجبات فردی و اجتماعی به تعدّد زوجات، کوچک ترین توجهی نداشته اند و خیال کرده اند که تنها موضوعی که در میان است هوس می باشد، آن گاه می گویند: چرا به هوس مرد توجه شده ولی به هوس زن توجهی نشده است در حالی که چنین نیست همان گونه که قبلاً اشاره شد.

حلّ مشکلات چند همسری از دیدگاه اسلام

حلّ مشکلات چند همسری از دیدگاه اسلام

اسلام نه چند همسری را اختراع کرد و نه به جهت وجود مصالح آن را نسخ نموده است، بلکه درصدد اصلاح آن در موارد ضروری برآمده است. اینک به چند نمونه از این اصلاحات اشاره می کنیم:

1 - ایجاد محدویت کمّی

قبل از اسلام تعدّد زوجات نامحدود بود، یک نفر به تنهایی می توانست صدها زن داشته باشد، ولی اسلام برای آن حدّاکثری را معین کرد و به یک نفر اجازه نداده که بیش از چهار زن داشته باشد.

2 - لزوم عدالت

اصلاح دیگری که اسلام به عمل آورده این بود که عدالت را شرط کرد و اجازه نداد به هیچ وجه تبعیضی میان زنان یا میان فرزندان آنان صورت پذیرد. قرآن کریم در این باره می فرماید: {فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً}؛ (952) «پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید پس به یک زن اکتفا کنید.»

حضرت علی علیه السلام در اوقاتی که دو زن داشت حتی اگر می خواست وضو بسازد در خانه زنی که نوبتش نبود وضو نمی گرفت.

رسول خداصلی الله علیه وآله منتهای عدالت را در مورد همسران خود رعایت می کرد و هیچ گونه تبعیضی میان آن ها قائل نمی شد. و لذا عایشه می گفت: رسم پیامبر این بود که هیچ یک از ما را بر دیگری ترجیح نمی داد. با همه به عدالت و تساوی کامل رفتار می نمود. کمتر روزی اتفاق می افتاد که به همه زنان خود سرنزند و احوال پرسی و تفقّد ننماید، ولی نوبت هر کسی که بود نسبت به دیگران به احوال پرسی قناعت می کرد و شب را در خانه آن کس به سر می برد که نوبت او بود... .

3 - ایجاد محدودیت کیفی

اسلام به جهت کثرت در شهوت رانی، تعدّد زوجات را تشریع نکرده است، بلکه در مواقع خاص و مصالحی که در نظر می گیرد؛ از قبیل: قوّت جنسی شخص یا کثرت زن یا جهات دیگر مسأله تعدّد زوجات را امضا نموده است. و این مطلب از روح شریعت استفاده می شود.

اسلام و حجاب زن

اسلام و حجاب زن

یکی از اشکالاتی که در رابطه با قانون و احکام زنان در اسلام مطرح است این که چرا اسلام دستور داده تا زن در پوشش باشد؟ آیا این دستور با آزادی زن سازگاری دارد؟ آیا این دستورات ایجاد حسّاسیت در جامعه نمی کند؟ و... . اینک این حکم اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

تاریخچه حجاب

آنچه از تاریخ استفاده می شود این است که در ایران باستان و در میان قوم یهود و احتمالاً در هند حجاب وجود داشته و از آنچه در قانون اسلام آمده سخت تر بوده است. گرچه در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشته و به وسیله اسلام در عرب پدید آمده است. ویل دورانت راجع به قوم یهود و قانون تلمود می نویسد: «اگر زنی به نقض قانون یهود می پرداخت چنان که مثلاً بدون آن که چیزی برسرداشت به میان مردم می رفت، و یا در شارع عام نخ می رشت، یا با هر سنخی از مردان درد دل می کرد، یا صدایش آن قدر بلند بود که چون در خانه اش تکلّم می نمود همسایگانش می توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد».(953)

او همچنین راجع به زنان ایرانیان قدیم می نویسد: «زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی شد که آشکارا با مردان معاشرت کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو این که پدر یا برادرشان باشد، ببینند. در نقش هایی که از ایران باستان بر جای مانده صورت هیچ زنی دیده نمی شود و نامی از ایشان به نظر نمی رسد...». (954)

آری، بعد از ظهور اسلام در میان

اعراب جاهلی همگی این دستور را پذیرفته و پوشش اسلامی و حجاب را قبول نمودند.

زمخشری نقل می کند که عایشه همواره زنان انصار را این چنین ستایش می کرد: «مرحبا به زنان انصار! همین که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری های مشکی می پوشاندند، گویی کلاغ روی سرشان نشسته است».(955)

بررسی آراء در پیدایش حجاب

بررسی آراء در پیدایش حجاب

مخالفان حجاب سعی کرده اند جریانات ظالمانه ای را به عنوان علت پدید آمدن حجاب ذکر کنند و در این راستا نظریات گوناگونی را ابراز نموده اند. اینک به بررسی هر یک از این علت ها پرداخته و در آخر به نظریه صحیح اشاره خواهیم کرد.

1 - ریاضت و رهبانیت

برخی می گویند: از آنجا که زن بهترین وسیله برای کامرانی بشر است و اگر او آزاد و بدون پوشش و حجاب باشد به طور طبیعی مرد را به سوی خود جذب کرده و هر دو به لذت جویی خواهند افتاد، لذا پیروان رهبانیت و ترک لذت برای این که محیط را کاملاً با زهد و ریاضت سازگار کنند بین زن و مرد حریم قائل شده، پوشش را وضع کرده اند.

پاسخ: اولاً: ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذّت در نقاطی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرد، در هیچ جا به چنین علتی استناد نکرده است.

ثانیاً: اسلام با فکر ریاضت و رهبانیت سخت مبارزه کرده است. و لذا خداوند متعال درباره مسیحیان می فرماید: { وَرَهْبانِیةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیهِمْ ؛(956) «رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم.»

ثالثاً: همان گونه که اشاره شد مسأله حجاب قبل از مسیحیت نیز وجود داشته است.

2 - عدم امنیت

ریشه دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده اند، ناامنی است. در زمان های قدیم بی عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمندان و قلدران به مال و ناموس مردم دراز بوده است.

ایران در دوره ساسانی ناظر جنایت ها و فجایع عظیمی در این زمینه بوده است. شاه زادگان و موبدان و حتی کدخداها و ارباب ها، هر گاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطّلع می شدند به آن خانه می ریختند و زن را می ربودند.

پاسخ: ما وجود ناامنی و بی عدالتی زمان گذشته و تأثیر آن ها را در مخفی کردن

زن منکر نیستیم ولی باید ملاحظه کنیم که آیا فلسفه پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

اولاً: این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت برقرار شده و حجاب لازم نیست.

ثانیاً: علت دستور پوشش در اسلام عدم امنیت نبوده است، لااقل علت اساسی و منحصر عدم امنیت نبوده است؛ زیرا این امر نه در آثار اسلامی به عنوان علت پوشش معرفی شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی قبیله ای وجود داشت.

ثالثاً: امنیت تنها امنیت جانی نیست بلکه امنیت روحی و روانی نیز مورد نظر اسلام است. اسلام می خواهد در جامعه امنیت در تمام مقوله ها جاری باشد و این با بی حجابی تأمین نمی شود.

3 - حسادت مرد

در نظر دیگر گفته شده علت این که مرد زن را بدین شکل اسیر نگه می دارد، حسّ خودپرستی و حسادت وی نسبت به مردان دیگر است. مرد نمی خواهد و رشک می برد که مردان دیگر ولو با نگاه کردن یا هم سخن شدن از زنی که تحت اختیار او است، استفاده کنند.

پاسخ: ما قبول داریم که در مرد تمایل به عفاف و پاکی زن وجود دارد. یعنی مرد رغبت خاصی دارد که همسرش پاک و دست نخورده باشد، ولی سخن در آن است که این تمایل، حسادت نام دارد یا اسم دیگری دارد که همان «غیرت» مرد است. ما معتقدیم که حسادت و غیرت دو صفت کاملاً متفاوتند و هر کدام ریشه ای جداگانه دارند: ریشه حسادت، خودخواهی و از غرایز و احساسات شخصی می باشد. غیرت یک حسّ اجتماعی و نوعی است و فایده و هدفش

متوجه دیگران است. غیرت، نوعی پاسبانی است که خداوند برای مشخص بودن و مختلط نشدن نسل ها در وجود انسان نهاده است.

امّا در مورد این که نظر اسلام درباره حجاب و پوشش، احترام گذاردن به حسّ غیرت است یا نه؟ باید بگوییم که: بدون شک اسلام همان فلسفه ای که در حسّ غیرت است؛ یعنی حفاظت، پاکی نسل و عدم اختلاط انساب را مدّ ظر نظر دارد، ولی علت حجاب اسلامی را منحصر به آن نمی داند، همان گونه که بعداً به آن اشاره می شود.

علت واقعی حجاب

علت واقعی حجاب

ریشه واقعی پدیده پوشش و حجاب را باید در یک تدبیر ماهرانه غریزی زن جست و جو کرد که خداوند در نهان او گذارده است.

بحثی است درباره ریشه اخلاق جنسی زن؛ از قبیل حیا و عفاف و تمایل و ستر و پوشش خود از مرد که از کجا سرچشمه گرفته است؟ دقیق ترین نظریه ها آن است که این اخلاق ها برای زن تدابیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گران بها کردن خود و حفظ موقعیتش در برابر مرد به کار برده است.

از طرفی دیگر، سؤال این است که آیا زن و تمتّعات مرد از او باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد تا از هر زنی در هر محفلی حداکثر تمتعات را ببرد یا خیر؟

اسلام که به روح مسائل می نگرد، جواب می دهد: خیر، مردان فقط در محیط خانوادگی و در کادر قانون ازدواج و همراه با یک سلسله تعهدات سنگین می توانند از زنان به عنوان همسران قانونی کامجویی کنند.

حجاب در اسلام از یک مسئله کلّی تر و اساسی تری سرچشه می گیرد و آن این است که اسلام می خواهد انواع التذاذهای جنسی؛ چه بصری و

لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد و اجتماع منحصراً برای کار و فعالیت باشد.

فلسفه پوشش اسلامی چند چیز است:

1 - آرامش روحی و روانی

نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی های معاشرت های بی بندوبار، هیجان ها و التهابات جنسی را فزونی می بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع نشدنی درمی آورد.

غریزه جنسی، غریزه ای است نیرومند که هر چه بیشتر اطاعت شود سرکش تر می شود و ممکن است که انسان را به سادیسم شهوت بکشاند.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده است که یکی از آن ها چشم پوشی زن و مرد نامحرم از همدیگر است.

خداوند متعال می فرماید: { قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...* وَقُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَيحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... }؛ (957) «به مؤمنان بگو چشم های خود را [از نگاه نامحرمان فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند... و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را [از نگاه هوس آلود] فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند...».

2 - استحکام پیوند خانوادگی

شکی نیست که هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و سبب صمیمیت رابطه زوجین گردد برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حداکثر کوشش را مبذول داشت. و بالعکس هر چیزی را که موجب سستی روابط زوجین و دلسردی آنان می گردد و برای نظام خانواده زیانمند است باید با آن مبارزه کرد.

اختصاص یافتن استمتاعات و التذاذات جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می سازد و موجب اتّصال بیشتر زوجین و تألیف آن دو به یکدیگر می شود.

فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت کردن او به شمار می آید در حالی که در سیستم

آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم به حساب می آید و در نتیجه کانون خانواده بر اساس دشمنی پایه گذاری می شود. و این خود یکی از عوامل گریز جوانان از ازدواج در سنین جوانی است که موجب شده برخی از زنان و مردان به فحشا و منکرات افتاده و از زندگی شیرین خانواده محروم گردند.

اگر مردی همسر قانونی دارد ولی در خیابان و کوچه و بازار، زن های بی حجاب و آرایش کرده و جوانان را می بیند بدیهی است که جلب توجه او کرده و به همسر خود به جهت کثرت معاشرت با او بی توجه می شود و ممکن است که با جلب توجه به زن خیابانی به او متمایل شده و سبب سست شدن ارکان خانواده گردد.

3 - استواری اجتماع

کشاندن تمتعات جنسی از محیط خانواده به اجتماع، نیروی کار و فعالیت اجتماع را ضعیف می کند، بر خلاف آنچه که مخالفین حجاب می گویند که حجاب موجب فلج کردن نیروی نیمی از افراد اجتماع می گردد.

آیا اگر دختر و پسری در محیط جداگانه ای تحصیل کنند و دختران بدن خود را پوشانده و دارای حجاب باشند، بهتر درس می خوانند و فکر می کنند یا وقتی که در کنار هر پسری دختر برهنه و آرایش کرده ای وجود داشته باشد؟

مگر نه این است که مطابق آماری که داده شد، بخش مهمی از تصادفات از این قبیل است که زن برهنه و بی حجابی توجه راننده را به خود جلب کرده و این امر باعث تصادف او شده است؟

4 - ارزش و احترام زن

شکی نیست که زن از طریق عاطفی و قلبی بر مرد تفوّق و برتری دارد. لذا حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد، یکی از وسایل مرموزی است که زن برای حفظ مقام و موقعیت خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است.

اسلام بر این مطلب تأکید دارد که زن هر اندازه متین تر و با وقارتر باشد و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد، بر احترامش افزوده خواهد شد.

عوامل شکست حرکت های کشف حجاب

عوامل شکست حرکت های کشف حجاب

حداقل سه عامل مهم را برای شکست حرکت های حجاب زدایی در کشورهای اسلامی می توان ذکر کرد:

1 - فطری بودن حجاب

به نظر می رسد که عامل اصلی گرایش انسان ها، مخصوصاً زنان به حجاب و پوشش، تأمین یک نیاز فطری و درونی به نام حیا و شرم است.

شرم، یکی از صفات مخصوص انسان است، و انسان تنها حیوانی است که اصرار دارد دست کم بعضی از اندام خود را بپوشاند.

«پروفسور اسوالد شوارتز»، طبیب و روان شناس اتریشی در کتاب «روان شناسی جنسی» درباره احساس شرم در انسان ها می نویسد: «علاوه بر مردم شناسی، تجزیه و تحلیل روان شناسی نیز ثابت می کند که احساس شرم، یکی از صفات عمده نوع بشر است. هیچ قبیله اولیه ای، هر قدر هم بدوی بوده باشد شناخته نشده است که از خود شرم بروز ندهد، و بچه های کوچک نیز شرم دارند...».(958)

علاوه بر مطالعات مردم شناسی و روان شناسی جنسی، از مطالعات تاریخی نیز استفاده می شود که انسان در هیچ مقطعی بدون پوشش زندگی نکرده است.(959) و این مطلب حاکی از شرم و حیای ذاتی انسان است.

از آیات مربوط به خلقت حضرت آدم و حوّا نیز فطری بودن پوشش و حجاب استفاده می شود. خداوند در قرآن به انسان ها هشدار می دهد که مواظب باشند تا مبادا همان گونه که فتنه و فریب شیطان باعث برهنگی آدم و حوّا گردید، موجب برهنگی آنان بشود: { یا بَنِی آدَمَ لا یفْتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ ینْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیرِیهُما سَوْآتِهِما }؛ (960) «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آن ها نشان دهد.»

قرآن همچنین

از وسوسه های شیطان برای برهنگی آدم و حوّا خبر می دهد: { فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیطانُ لِیبْدِی لَهُما ما وُورِی عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما }؛(961) «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد.»

و بالاخره قرآن از کارآیی وسوسه شیطان نسبت به آدم و حوّا و خوردن از شجره ممنوعه و در نتیجه، آشکار شدن زشتی های آدم و حوّا و اقدام آن دو به پوشاندن بدن خود از برگ درختان خبر می دهد: { فَدَلاَّهُما بِغُرُورٍ فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَطَفِقا یخْصِفانِ عَلَیهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ }؛(962) «و بدین ترتیب آن ها را با فریب [از مقامشان فرود آورد و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [عورتشان بر آن ها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگ های [درختان]بهشتی بر خود، که آن ها را بپوشاند.»

2 - دینی بودن حجاب

حجاب یکی از احکام مسلّم دین اسلام است که اصل آن از ضروریات می باشد و آیات و روایات فراوانی بر آن دلالت دارد. همین جهت باعث شده تا در تاریخ مبارزه با حرکت های حجاب زدایی، روحانیت و عالمان دینی و خود زنان در صف نخست این گونه مبارزات قرار داشته و از کشف حجاب جلوگیری نمایند.

3 - آگاهی از فواید حجاب

بدون تردید، بین آگاهی و اعتقاد بیشتر و عمیق تر زنان نسبت به فواید حجاب و پوشش و رعایت بیشتر حجاب توسط آن ها، رابطه مستقیمی وجود دارد که نمونه بارز آن در حجاب حضرت زهراعلیها السلام و دیگر زنان اهل بیت علیهم السلام و اصرار آنان بر حفظ حجاب در شرایط سخت اسارت مشاهده می شود.

منشأ حرکت های بی حجابی

برخی می گویند: با توجه به ریشه های فطری حجاب و پوشش، چرا بی حجابی و بدحجابی در سطح تمام جوامع گسترش دارد؟

پاسخ: اولاً: فطری بودن یک مقوله، مانع تأثیرگذاری حرکت های تبلیغی به نفع یا بر ضرر آن نیست. همان گونه که تبلیغ و تبیین صحیح فلسفه حجاب

در گسترش و تعمیق آن نقش دارد، در مقابل شبهه پراکنی و سم پاشی ها و تبلیغ منفی مخالفان نیز در آسیب پذیری فرهنگ حجاب نقش مهمی دارد. قراین و شواهد مختلف حاکی از این است که یکی از ترفندهای مهم استعمارگران برای نفوذ در کشورهای اسلامی، ترویج بی بندوباری از طریق گسترش بدحجابی و بی حجابی است. «مستر همفر»، جاسوس استعمار انگلیس می گوید: «در مسأله بی حجابی زنان باید کوشش فوق العاده ای به عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی حجابی و رها کردن چادر مشتاق شوند... پس از آن که حجاب زن با تبلیغات وسیع از میان رفت، وظیفه مأموران ما این است که جوانان را به عشق بازی و روابط نامشروع با زنان تشویق کنند و بدین وسیله، فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند. لازم است زنان غیرمسلمان کاملاً بدون حجاب ظاهر شوند تا زنان مسلمان از آنان تقلید نمایند».(963)

«فرانتس فانون» درباره نقش حجاب زدایی دولت استعمارگر فرانسه در کشور اسلامی الجزایر می گوید: «اولین اقدام غیر فرهنگی که فرانسه در الجزایر صورت داد

تلاش برای از بین بردن حجاب بود، و در این کار موفق هم شد، و هر چه بدن زن الجزایری را بیشتر عریان کرد چنگال استعمارگر بیشتر به حلقوم الجزایری فرو رفت. اما مجدداً زن الجزایری شخصیت خود را بازیافت و مبارزه علیه مطامع استعمار نیز آغاز گردید».(964)

او نیز می گوید: «هر چادری که دور انداخته می شود افق جدیدی را که تا آن هنگام بر استعمار ممنوع بود در برابر او می گشاید، و بدن الجزایری را که عریان شده است تماماً به او نشان می دهد. پس از دیدن هر چهره بی حجابی، امیدهای حمله ور شدن اشغالگر ده برابر می گردد».(965)

ثانیاً: اثر پذیری زنان و دختران مسلمان از تبلیغ های کشورهای استعماری و تقلید بدون منطق زنان از مدل های پوشش غربی نیز در این زمینه نقش مؤثّری داشته است.

سابقه اسلامی چادر

برخی چنین ادعا می کنند که چادر به احتمال خیلی زیاد از زمان قاجاریان در ایران جا افتاده است و هیچ ارتباطی به دین و مذهب ندارد.

در پاسخ به این ادعا می گوییم:

اولاً: این ادعا نیازمند ارائه سند و مدارک معتبر تاریخی است که بر آن سندی ارائه نشده است.

ثانیاً: بر اساس گواهی منابع حجاب و لباس، اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد که حجاب در شکل چادر به صدها سال قبل از پیدایش قاجار در ایران برمی گردد. در زمان ایران باستان به تصاویری از بانوان ایرانی برمی خوریم که علاوه بر لباس، بدن خود را با چادری که شبیه به چادر زن امروز ایران است می پوشاندند.(966)

و نیز زنان در عهد هخامنشی و اشکانی، عموماً چادر برسرداشته و پیراهن های بلندی که تا مچ پای آنان را می پوشاند، به تن می کردند.(967)

و نیز زنان در عهد

ساسانی، گاهی چادر گشاد و پُرچین به سر می کردند که تا وسط ساق پا می رسیده است. نقوشی از بانوان ساسانی در بشقاب های نقره ساخته شده است که در آن هریک از بانوان، چادری به خود پیچیده دارند.(968)

به این ترتیب ثابت می شود که حجاب در شکل چادر دارای ریشه عمیق تاریخی و ملّی است.

ثالثاً: مسأله حجاب با چادر، ریشه در قرآن کریم دارد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید: { یا أَیهَا النَّبِی قُلْ لِأَزْواجِکَ وَبَناتِکَ وَنِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یدْنِینَ عَلَیهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یعْرَفْنَ فَلا یؤْذَینَ وَکانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً }؛(969) «ای پیامبر! به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشتن را با چادر خویش فرو پوشند که این کار برای این که آن ها به حرّیت شناخته شوند تا از تعرّض و جسارت هوس رانان آزار نکشند بر آنان بسیار بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

«جلابیب» جمع «جلباب» به معنای «ملحفه» است، و آن پوششی گسترده است که زن خود را در آن می پیچد.(970) شواهد مختلفی نیز وجود دارد که ثابت می کند «جلباب» پوششی فراگیر بوده که از بالای پا تا پایین پا را می پوشانده است.

الف) درباره پوشش حضرت زهراعلیها السلام هنگام خروج از منزل و رفتن به مسجد برای دفاع از فدک این گونه نقل شده است: «لاثت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها»؛(971) «حضرت زهراعلیها السلام خمار و مقنعه خویش را بر سر و جلباب؛ یعنی پوششی که شامل و دربرگیرنده تمام آن وجود مبارک بود بر تن کرد.»

ب) فیومی در «مصباح المنیر» می گوید: «الجلباب ثوب اوسع من الخمار»؛ «جلباب پوششی وسیع تر و گسترده تر از خمار است.»

ج) احادیثی همچون احادیث

نبوی که فرمود: «ولغیر ذی محرم اربعه اثواب: درع وخمار وجلباب وازار»؛ (972) «و برای زن غیر محرم چهار لباس است: پیش بند، مقنعه، چادر و لنگ.»

د) زمخشری و آلوسی از ابن عباس نقل کرده اند که «جلباب» پوششی است که از بالا تا پایین بدن را می پوشانده است.(973)

تفاوت پوشش زن و مرد

احکام تشریعی اسلام، متناسب با ویژگی های تکوینی و به منظور تأمین مصالح و دفع مفاسدی است که افراد را تهدید می کند. تفاوت زن و مرد در بسیاری از احکام تشریعی از جمله حجاب، نشأت گرفته از تفاوت های تکوینی آن ها است.

تحقیقات علمی و فیزیولوژی و روان شناسی در باب تفاوت های جسمی و روحی زن و مرد ثابت کرده است که مردان نسبت به محرک های چشمی حساس تر از زنانند و برعکس، زنان در مقابل محرک های لمسی حساسیت بیشتری دارند.(974) تحقیقات و تجربه های علمی نشان می دهد که آن اندازه که مرد از نگاه کردن به تن و اندام زن تحریک می شود، زن از مشاهده بدن مرد تحریک نمی شود.

در روان شناسی جنسی نیز ثابت شده است که تمام سطح بدن زن برای مرد محرک است، امّا در مرد چنین نیست.(975)

دین مقدس اسلام نیز متناسب با ویژگی ها و تفاوت های تکوینی زن و مرد، احکام و تعالیم نورانی خود را تشریع کرده است؛ مثلاً برای حفاظت مردان از مفاسد ناشی از حسّاسیت بیشتر آنان نسبت به محرک های چشمی شهوت انگیز، آنان را به مراقبت و کنترل بیشتر چشم در مواجهه با نامحرم مأمور کرده است.

در حدیثی از امام رضاعلیه السلام نقل شده است که فرمود: «حرّم النظر الی شعور النساء المحجوبات بالازواج و الی غیرهنّ من النساء لما فیه من تهییج الرجال و مایدعو الیه التهییج

من الفساد»؛(976) «خداوند نگاه کردن به موهای زنان ازدواج کرده محجوبه و غیر آن ها را حرام کرده است؛ زیرا نگاه شهوت انگیز مردان، باعث تهییج جنسی، و تهییج جنسی موجب فساد است.»

در مقابل، به دلیل لطافت و حساسیت بیشتر زنان نسبت به محرک های لمسی، برای حفاظت آنان از مفاسد ناشی از این ویژگی، آنان را به حجاب و پوشش بیشتر در مواجهه با مردان نامحرم دستور داده است.

ارتباط بین عفاف و حجاب

برخی درصدد برآمده اند تا ارتباط و نسبت بین حجاب و عفاف را رد کرده و در نتیجه حجاب را امری غیر ضروری بدانند؛ زیرا می توان عفت را بدون حجاب نیز تحصیل کرد. اینک به ربط و علیت بین این دو واژه و عنوان می پردازیم تا ثابت نماییم که بین این دو، ارتباط تام و وثیق است.

مفهوم عفاف

«عفاف» از ماده «عفّت» به معنای بازداشتن از چیزهایی است که حلال نبوده و جمیل نمی باشد.(977)

راغب اصفهانی می گوید: «عفت عبارت است از حصول حالتی برای نفس که به واسطه آن انسان می تواند خود را از غلبه شهوت حفظ کند».(978)

«عفاف» به معنای بازداشتن و امتناع، داخل در علاقه ای می شود که با حالت میل شهوانی و تحریک نفسی در تضاد است. و دارای چند خصوصیت می باشد:

1 - گویای خصلت انسانی است.

2 - گویای حالت داخلی و باطنی است.

3 - دارای مظاهر خارجی است که می تواند نشانگر و نمایانگر از او باشد.

4 - این مظاهر از لابلای روش و رفتار و کیفیت گفتار انسان عفیف آشکار می گردد.

5 - التزام به عفاف، با عزّت و اقتدار سازگاری دارد نه با ضعف و عجز.

لذا می توان گفت که حجاب و پوشش، نشانه عفاف و حیا است.

بررسی اشکالات

بررسی اشکالات

بعد از بررسی موضوع حجاب و فلسفه آن، به برخی از اشکالاتی که در مورد موضوع حجاب زن وارد شده می پردازیم:

1 - حجاب و اصل آزادی

گفته شده که الزام به حجاب، موجب سلب حقّ آزادی زن بوده و در حقیقت نوعی توهین به حیثیت انسانی او است.

پاسخ: اولاً: در جای خود گفته شده که هنگام تزاحم بین ملاک اهمّ و مهم، ملاک اهم مقدم بر ملاک مهم است. گرچه زن حق آزادی دارد، ولی اگر آزادی او منجرّ به سلب آزادی از اجتماع و فساد در جامعه شود و نیروی کار را مستأصل کند آزادی او باید فدای آزادی اجتماع گردد.

ثانیاً: اسلام زن را در خانه حبس نکرده است، بلکه می گوید هنگام معاشرت زن با مرد به خاطر حفظ کرامت زن و مصلحت عمومی جامعه باید از پوشش عقلایی و اسلامی استفاده کند تا نظام خانواده و اجتماع آسیب نبیند.

2 - تحریک جنسی

یکی دیگر از ایرادهایی که بر حجاب گرفته اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر التهاب ها می افزاید و انسان را به جنس مخالف خود حریص تر می کند.

«برتراند راسل» می گوید: «اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حسّ کنجکاوی عمومی است و این تحریک، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می کند...».(979)

پاسخ: اولاً: درست است که ناکامی جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است غلط می باشد، ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حلّ نمی کند بلکه بر آن نیز می افزاید.

در مورد غریزه جنسی، برداشتن قیود، عشق به مفهوم واقعی را می میراند و طبیعت را هرزه و بی بندوبار می کند. در این مورد نیز هر چه بیشتر عرضه گردد، هوس و میل به تنوّع افزایش می یابد. خود راسل در کتاب «زناشویی و اخلاق» اعتراف می کند که

عطش روحی در مسائل جنسی، غیر از حرارت جسمی است. آنچه با ارضا تسکین می یابد حرارت جسمی است نه عطش روحی.

آزادی در مسائل جنسی سبب شعله ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می گردد، ولی ممنوعیت و حریم قرار دادن، نیروی عشق را به صورت یک احساس عالی و رقیق و لطیف و انسانی تحریک کرده و رشد می دهد تا انسان آن را در مسیر صحیح قرار داده و به نحوی که صلاح جامعه و فرد در آن است سوق دهد.

مخالفان حجاب نمی دانند که رها کردن زن و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهییجات قراردادن، انسان را دیوانه می کند، و چون این امکان وجود ندارد که هر خواسته ای برای هر فردی برآورده شود، غریزه او بدتر سرکوب شده و منجرّ به عقده می شود.

برای آرامش غریزه دو چیز لازم است: یکی ارضای غریزه در حدّ حاجت طبیعی و دیگری جلوگیری از تهییج و تحریک آن.

ثانیاً: تحریک جنسی که از پوشش حجاب پدید می آید، می تواند محرک شهوت برای ازدواج از راه مشروع باشد.

3 - کراهت حجاب تیره و چادر مشکی !!

برخی می گویند: با وجود روایات در کراهت حجاب تیره و استفاده از لباس مشکی، چرا چادر مشکی به عنوان حجاب اسلامی مطرح شده است؟

و گاهی می گویند: چون رنگ مشکی نور را جذب می کند، لذا در تابستان معمولاً نمی توان دختران را به حجاب تیره مثل چادر مشکی دعوت کرد.

و گاهی نیز ادعا می کنند که استفاده از لباس های تیره مانند مقنعه و چادر مشکی، روی سلامتی خانم ها تأثیر منفی دارد و باعث بیماری های استخوانی می گردد.

و نیز می گویند: استفاده مکرّر از لباس های مشکی و یا رنگ های تیره و سیاه می تواند به افسردگی بینجامد.

پاسخ: 1 -

روایاتی که از ظاهر آن ها کراهت سیاه پوشی استفاده می شود، از نظر سند ضعیف اند. مرحوم صاحب جواهر و آیت اللَّه خویی به ضعف سند آن ها تصریح کرده اند.(980) 2 - صاحب جواهر رحمه الله روایات مربوط به کراهت سیاه پوشی را شامل زنان نمی داند، او می گوید: «طبق تصریح کتاب های متعددی از علمای امامیه، کراهت پوشش سیاه مختص مردان است؛ زیرا شارع مقدس پوشش غلیظتر و بیشتری برای زنان هنگام مواجهه با نامحرم قرار داده است، و رنگ مشکی در مقایسه با رنگ های دیگر به نحو بهتری پوشش غلیظتر و بیشتر را تأمین می کند».(981)

3 - پوشش تیره و مشکی در بعضی از مناطق که دارای تابستان گرم است، اساساً برای دسته ای از بانوان و دختران باعث مشقت نیست، و برای دسته ای دیگر بر فرض مشقّت آوردن، قابل تحمّل است.

دسته اول مؤمنانی هستند که به نقش حجاب برتر، مثل چادر مشکی اعتقاد و باور راسخ دارند؛ از این رو نسبت به بعضی از مشکلات احتمالی آن احساس مشقّت ندارند. و در روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده که فرمود: «ما ضعف بدن عمّا قویت علیه النیه»؛(982) «جسم و بدن انسان در مقابل کارهایی که بر اساس نیت و اعتقاد درونی قوی انجام می گیرد، احساس ضعف و مشقت نمی کند.»

در قضیه کشف حجاب رضاخان نقل شده است که برداشتن حجاب از سر زنان باعث گردید که عده ای از آنان، از شدت ناراحتی و ناباوری دق و فوت کردند.(983)

دسته دوم بانوانی هستند که به دلیل قرار گرفتن در محیط دینی و مذهبی خانواده و جامعه از کودکی به این گونه حجاب عادت نمودند، لذا در بزرگسالی سختی احتمالی حجاب مشکی برای آن ها قابل تحمل

است.

در علم روان شناسی و تعلیم و تربیت در مبحث عادت گفته می شود که اگر انسان از کودکی با انجام کاری عادت کرد نه تنها انجام آن برایش مشقّت آور نیست؛ بلکه برعکس، ترک و جدایی از آن عمل برایش مشقت دارد. همین نکته مهم، رمز و راز توصیه ائمه اطهارعلیهم السلام به والدین در عادت دادن فرزندان به کارهای شایسته ای مثل نماز و اذکار آن و روزه ناقص در سنین کودکی است.(984)

4 - گرچه ممکن است در حجاب مشکی در تابستان برخی از مناطق بسیار گرم برای بعضی از افرادی مشقت آور باشد ولی نمی پذیریم تحمّل هر گونه مشقت و سختی به طور مطلق، غیر معقول و نامطلوب باشد. طبق آموزه های معصومین علیهم السلام که تجربه زندگی انسان ها و واقعیت خارجی نیز مؤید آن است، اساساً زندگی دنیا بدون سختی و مشقت وجود خارجی ندارد. امیرمؤمنان علیه السلام دنیا را خانه محنت و سختی معرفی کرده است.(985)

فلسفه و رمز و راز آمیختگی دنیا با سختی و مشقت نیز این است که انسان در وصول به سعادت الهی که برای آن خلق شده است به تحمل سختی هایی که سازنده کمال انسانی هستند نیازمند است. و به تعبیر قرآن، چه بسا کاری دارای سختی باشد و انسان از انجام آن اکراه داشته باشد، ولی خداوند خیر و نیکی انسان را در آن قرار می دهد: { فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَیجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً }؛(986) «چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.»

علاوه بر این، عقل نیز در مواردی که تحمل سختی در زندگی دنیا باعث دست یابی به هدف والاتر و بالاتر است، حکم به مطلوبیت

آن می کند.

علاوه بر عقل، ائمه علیهم السلام نیز انسان را به تحمل مشکلاتی که در راستای سعادت و تکامل جسمانی و روحانی اوست تشویق نموده اند. از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: «عوّد نفسک التصبّر علی المکروه»؛(987) «نفس خود را به صبر و بردباری بر کار سخت عادت بده.»

5 - در مورد ضرر داشتن لباس مشکی بر استخوان انسان، این صرف ادعایی بیش نیست و تا کنون این مطلب ثابت نشده است. بلکه برعکس، کارشناسان وجود رابطه بین پوشش لباس های مشکی و ایجاد بیماری های استخوانی را انکار کرده اند.

دکتر طباطبایی می گوید: «استفاده از چادر و مقنعه - که مصداق بارز و رایج آن در جامعه امروزی ما چادر و مقنعه مشکی است - بیماری استخوانی ایجاد نمی کند».(988)

6 - در مورد ایجاد افسردگی به سبب استفاده از لباس سیاه می گوییم: این ادعایی است که برای آن هیچ مدرکی علمی ارائه نشده است، بلکه یکی از روان پزشکان معتقد است: «این حرف که پوشش تیره بانوان یا آقایان در جامعه دلیل افسردگی است کاملاً سخن غلطی است و هیچ پایه علمی ندارد.(989) و مطابق نظر برخی از افراد روان شناس و روان پزشک، ممکن است افسردگی بعضی از افراد، علت تمایل آن ها به پوشش سیاه باشد، ولی پوشش سیاه افراد علت ایجاد افسردگی نیست.

وانگهی، افسردگی از بیماری های روحی و روانی بسیار گسترده و پیچیده ای است که دارای عوامل و علایم و تظاهرات رفتاری مختلف و حتی متضاد است، لذا پژوهش های میدانی نمی تواند اثبات کننده مدعای مذکور باشد.

استفاده از چادر مشکی نه تنها عارضه منفی ندارد بلکه با فلسفه حجاب و پوشش زنان در مقابل نامحرم؛ یعنی عدم تهییج و تحریک و

ایجاد آرامش روانی در جامعه نیز سازگار است. امروزه در روان شناسی رنگ ها، اینکه رنگ مشکی رنگی صامت و غیرفعّال است و باعث تحریک و جلب توجه نمی شود یک واقعیت مسلّم است.

در کتاب روان شناسی رنگ ها درباره رنگ سیاه گفته شده است که «سیاه نمایانگر مرز مطلق است».(990) بنابراین، فردی که در مقابل نامحرم و در بیرون منزل، از حجاب مشکی استفاده می کند با این کار، مرز مطلق و کاملی بین خود و افراد نامحرم ایجاد می نماید. وقتی که خانمی در بیرون منزل چادر مشکی بر سر می کند می خواهد نشان دهد که نامحرم حق ندارد به این حریم نزدیک شود؛ زیرا این حریم، حریم حیا و عفت است نه جای بی حیایی و هرزگی و هوس بازی.

همچنین در روانشناسی رنگ ها آمده که سیاه به معنی «نه» بوده و نقطه مقابل «بله» یعنی رنگ سفید است.(991)

بنابراین، وقتی بانوان در مقابل نامحرم از حجاب مشکی استفاده می کنند در واقع می خواهند به او «نه» بگویند و در مقابل، آن هایی که لباس سفید می پوشند در واقع راه نگاه ها را به سوی خود باز می گذارند و آن ها که لباس های رنگارنگ و جذاب می پوشند، خواسته یا ناخواسته خود را در معرض نگاه های هرزه و آلوده قرار می دهند. از نظر روانی نیز وقتی انسان پارچه مشکی می بیند دیگر چندان رغبتی برای نگاه کردن ندارد و خود به خود نظر را برمی گرداند و در مقابل، نگاه به رنگ های روشن چشم را باز می کند و برای دیدن و استمرار آن رغبت ایجاد می کند لذا استفاده بانوان از لباس رنگارنگ نیز باعث جلب توجه مردان نامحرم می شود.

اسلام و حقوق بشر

اسلام و حقوق بشر

برخی از روشنفکران غرب زده چنان شیفته و خودباخته فرهنگ غرب شده

و از اسلام و قوانین آن بیگانه شده اند که همیشه دم از اعلامیه جهانی حقوق بشر زده و با تمام نواقصی که دارد از آن پشتیبانی می کنند و هر حکم اسلامی را که با دید سطحی به آن می نگرند در صورتی که با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازگاری نداشته باشد مورد هجمه و اشکال و نقد قرار می دهند. لذا جا دارد که این اعلامیه جهانی را مورد نقد و بررسی قرار دهیم. و ببینیم که آیا به طور کلّی بشر بدون توجه به غیب، صلاحیت جعل قانون برای عموم مردم جهان را دارد یا باید اعلامیه حقوق بشر از دین الهی سرچشمه گرفته باشد؟

مفهوم «حق»

«حق» کلمه ای است عربی که معادل آن در فارسی به معنای «هستی پایدار» است. یعنی هر چیزی که از ثبات و پایداری برخوردار باشد، حق است. البته حق، خود درجاتی دارد؛ زیرا ثبات دارای مراتب گوناگونی است و همه حق ها در یک رتبه از ثبات نیستند.

و معنای اصطلاحی حقوق عبارت است از «مجموعه قوانین و مقررات اجتماعی که از سوی خدای انسان و جهان برای برقراری نظم و قسط و عدل در جامعه بشری تدوین می شود تا سعادت بشر و جامعه را تأمین سازد».

احتیاج بشر به نظام حقوقی جامع جهانی

برخی گمان می کنند که می توان بدون عنایت به جهان بینی و پیوند انسان ها با جهان به تدوین حقوق بشر پرداخت. حامیان همین اندیشه بودند که با صرف قرارداد میان خود، به تنظیم توافقنامه ای درباره حقوق بشر پرداختند و آن را «اعلامیه جهانی حقوق بشر» خواندند. اینان خواسته یا ناخواسته از این حقیقت غفلت ورزیدند که امضای چنین توافق نامه ای هرگز به صلاح و سود همه یا اکثر مردم جهان نیست. حق همانند آداب و رسوم و سنت های ملّی نیست که در زمره اعتباریات محض قرار گرفته، نزد ملت های گوناگون متفاوت باشد.

در حالی که، بشر دارای رابطه ای اصیل با جهان است که مبنای اصلی آن با تفاوت زمان ها و مکان ها دگرگون نمی شود. حقوق بشر نیز مبتنی بر همین رابطه پایدار است و نه بر اساس امور صرفاً اعتباری و قراردادی که توسط خود انسان ها وضع می شود و در میان جوامع گوناگون متفاوتند.

همان گونه که تدوین قوانین داخلی یک کشور باید بر پایه یک قانون اساسی واحد انجام پذیرد، برای تدوین حقوق بشر نیز به یک قانون اساسی جهانی نیازمندیم. در این قانون اساسی

چارچوب و خطوط کلّی برای وضع قوانین تعیین می گردد. از باب نمونه هنگامی که بخواهیم مباحثی؛ همچون حقوق زن، حقوق کارگر و حقوق پناهندگان را تنظیم کنیم ناچاریم که نخست اصول اساسی حاکم بر حقوق بشر را - که از مباحث زیر مجموعه آن است - تدوین سازیم. این اصول کلّی که در قاموس حقوقی «منبع» نامیده می شود هنگامی می توانند زیربنای تنظیم حقوق بشر گردند که همه مردم جهان، با صرف نظر از اختلافشان در آداب و رسوم و نژاد و رنگ و... پذیرفته شده باشند. در غیر این صورت، اگر مبنای حقوقی را از منابع خاص استنباط نماییم، این اصول و مواد حقوقی به راستی تضمین کننده آرمان ها و نیازهای همه بشر نیستند و تنها پاسخگوی همان گروهی اند که به آن منابع مخصوص اعتقاد دارند. از آنجا که منبع حقوق بشر باید مشترک بین آن ها باشد و نیز حق به معنای امر پایدار است، بدیهی است که منبع نیز باید امری پایدار و ثابت باشد. لذا عرف و عادت ها و رسوم بشری هیچ یک از این دو ویژگی را ندارند، نه مشترک بین همگانند و نه پایدار. مردم هر نقطه ای از زمین دارای فرهنگ و عرف ویژه خود هستند. گاهی میان عرف های جوامع گوناگون، تفاوت نفی و اثبات است. ویژگی های جغرافیایی و اقلیمی بر سنن بشری تأثیر فراوان دارد، چه رسد به خصوصیات فکری و اعتقادی. مردمی که در یک منطقه سردسیر زندگی می کنند، در مقرّرات حقوقی همان گونه نمی اندیشند که مردم ساکن در مناطق گرمسیر می اندیشند. در حالی که می دانیم حقوق بشر باید برای همه مردم جهان پیامی یکسان و اصیل داشته باشد. و

بدیهی است که چنین قانونی نمی تواند نشأت گرفته از منبع مختلف یا متغیر با آن خصوصیت باشد.

آری، ویژگی های خاص هر ملّت و آداب و رسوم و عرف آن در قانون عادی و بومی در چگونگی اجرای قانون تأثیر بسزایی دارند، ولی در تدوین و تفسیر قانون مشترک مؤثر نیستند.

عرف و سنت، بیرون از قلمرو جان انسان جای دارد و مربوط به ساحت درونی بشر نیستند، و در نتیجه نمی توانند قانون گذار برای حقوق کلّ جامعه بشر باشند.

نقص بشر در تدوین حقوق خود

گفتیم که بشر نیازمند به حقوق در سطح جهانی و بین المللی است، و این حقوق احتیاج به منبعی مشترک دارد، ولی سؤال اینجاست که آیا انسان می تواند این منبع مشترک را بشناسد و بر اساس آن حقوق بشر را تدوین نماید؟

جواب این سؤال به طور حتم منفی است ؛ زیرا:

1 - انسان ها طبیعتاً با یکدیگر اتحاد و هماهنگی ندارند. آنچه اکنون سبب اشتراک میان انسان های جهان شمرده می شود اسباب و ابزارهای مادی است، روشن است که ماده، محور و مایه کثرت و اختلاف است و نه وحدت و اتحاد. از سوی دیگر می دانیم که انسان جز در پرتو وحی از کثرت ماده رها نمی شود. پس انسان، در بستر اختلاف ها و کثرت های مادی، توانایی شناخت و تنظیم حقوق واحد و مشترک بشر را ندارد.

2 - سخن گفتن از حقوق بشر بدون شناخت موضوع آن؛ یعنی انسان، شدنی نیست. کسانی که دست به تدوین حقوق بشر زده اند هرگز خود را نشناخته اند و این در حالی است که گذشته از خود آن ها، نژادها و گروه های انسانی دیگر نیز در جهان بسر می برند. دست زدن به چنین کاری بدون دست یابی به شناخت

خود و دیگر گروه های بشری، کاری ناروا می باشد. اگر از این افراد بپرسید که بشر چه گذشته ای داشته و آینده اش چیست و در چه راهی باید گام بردارد؟ هرگز پاسخ مناسبی به شما نخواهند داد.

3 - بنای عقلا و دانش خردمندان همواره و در هر موضوعی حجت و دلیل قطعی نیست. از مواردی که دانش خردمندان در حیطه مسائل آن کفایت نمی کند، مسائل مربوط به جهان بینی است. خردمندان در تشخیص موضوعات احکام اعتقادی می توانند نظر دهند و آرایشان در این زمینه حجت است، امّا تعیین منابع و استنباط مبانی حقوق بشر یک مسأله اعتقادی و مربوط به جهان بینی است. از این رو خردمندان جهان نمی توانند به صرف آن که عاقل و دانش ورند رأی خود را در باب منابع حقوق بشر حجت بدانند. از سوی دیگر، نمی توان آن دسته از مسائل مربوط به حقوق بشر را که مورد پذیرش خردمندان نباشد، تنها به همین دلیل مردود و ناپذیرفتنی دانست.

4 - بسیاری از انسان هایی که در پی شناخت و تعیین منابع حقوقی بشر برآمده اند، از آفت بزرگ «خود محوری» و «هواپرستی» مصون نیستند. اگر انسانی خودمحور باشد بی تردید در برابر حق می ایستد و اگر بتواند لباس باطل بر آن می پوشاند و یا باطل را حق جلوه می دهد.

البته نباید از یاد برد که انسان گرچه طبعاً خودخواه است ولی فطرتاً خدا خواه می باشد. جنگ میان این دو همواره برقرار بوده است. بیشتر مردم به حسّ و طبع خود مأنوس ترند. از این رو خودخواهی آن ها بر خدا خواهی شان پیروز می گردد.

5 - انسان گرچه بر نیاز خود و جامعه تأکید می کند بدون آن که حریم نیازهای گوناگون و راستی و نادرستی آن ها

را بشناسد و لذا باید آن کسی که انسان را با همه جنبه هایش به خوبی می شناسد، کارشناسانه نظر دهد که کدامیک از این نیازها راستین و کدامین از آن ها دروغین اند.

6 - بشر گذشته ای بس طولانی را پشت سر نهاده و آینده ای مبهم و یک رمز و راز را پیش رو دارد. کسی که می خواهد درباره بشر حکمی صادر کند باید گذشته و آینده جهان و انسان را خوب بشناسد و بداند که میان بشر و جهان چه رابطه ای برقرار است. انسان موجودی نیست که به تنهایی و بدون پیوند با اجزای دیگر نظام هستی، زندگی کند.

برای شناخت راستین چنین موجودی، بی تردید باید اجزای دیگر را نیز شناخت و مجموعه سیر و سرگذشت هر یک را دانست.

در تدوین حقوق بشر که مستلزم صدور حکم راجع به بشر است، چنین معرفتی اکیداً مورد نیاز است، معرفتی که هرگز انسان نمی تواند به طور کامل آن را پیدا کند.

7 - هنگامی که انسان به تعیین و تنظیم حقوق بشر همّت بگمارد، بدیهی است که خود را ملاک شناخت ارزش از ضدّ ارزش خواهد دانست، در حالی که روشن است که انسان نمی تواند معیار تشخیص نظام احسن باشد؛ زیرا همه جهان برای انسان های عادی آفریده نشده و آن ها تنها بخشی از عضو بی شمار جهان آفرینش اند.

8 - در مورد قانون بشری به ناچار هر چه را مورد پذیرش اکثریت است قانونی می شمارند، در حالی که روشن است که این راه حلّ اضطراری، هرگز عاقلانه و عادلانه نیست؛ زیرا تأمین کننده خواسته ها و آرمان های بی شماری از افراد نخواهد بود، خواه آن هایی که مخالف آن قانونند و خواه آنان که به دلیل آگاهی

یا عذرهای دیگر در تصمیم گیری راجع به آن قانون شرکت نداشته اند. وانگهی، چرا نسل های آینده باید به همان قانونی تن در دهند که روزی بدون حضور آن ها و توسط نسل های پیشین وضع شده است؟

و اگر کسی بگوید که ضرورت های اجتماعی چنین وضعیتی را ایجاب می کنند؛ زیرا نمی توان همزمان نظر یکایک افراد را تأمین کرد، در جواب می گوییم: چنین مشکلی زاییده انتخاب شیوه ای نادرست و مبنایی غیرالهی در وضع قانون است و بدون تغییر این مبنا رفع مشکل ممکن نیست.

9 - انسان بالطبع استخدامگر است؛ یعنی تا جایی که در توانش باشد در تهاجم به سر می برد نه در تعاون. تمدن پدیده ای است که به انسان تحمیل شده است، وگرنه او دوست می دارد که در حال توحّش به سر برد. هر کس به اندازه ای متجاوز است و از آنجا که می بیند دیگران نیز در حال تجاوزند، می کوشد تا با وضع قوانین، این تجاوزها را دارای حدّ و مرز سازد و تعدیل کند.

البته این سخن راجع به طبیعت انسان است و نه فطرت او. انسان فطرتاً قانونمند و متمدن است، امّا طبعاً متوحّش و متجاوز. این دو جنبه از حیات انسان، بارها در خلال آیات گرامی قرآن ترسیم شده است. خداوند متعال می فرماید: { إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ * فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی... }؛(992) «من بشر را از گِل آفریدم و آن گاه که او را راست گردانیده، از روح خود در آن دمیدم.»

از این آیه استفاده می شود که انسان دارای طبیعتی است که به گل وابسته است و نیز دارای فطرتی است که پشتوانه اش روح الهی است. همه فضیلت های او به فطرت و همه

کژی هایش او به طبیعت او بازمی گردد. لذا از آن جهت که طبعاً استخدامگر و متوحّش است نه قانونمند و متمدن، احتیاج به قانون گذاری از بیرون خود دارد.

خدا، تدوین کننده حقوق بشر

هیچ یک از اشکالاتی که متوجه قانون بشری است در قانون الهی وارد نیست. از سوی دیگر در حریم دانش خداوند هرگز جهل راه ندارد. خداوند در قرآن می فرماید: { لا یعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ ؛(993) «هیچ چیز در آسمان ها و زمین بر او پوشیده نیست.»

از سوی دیگر، سهو و فراموشی نیز در گستره علم خداوند راه ندارد. ذاتی که عین شهود و علم حضوری است محال است نسبت به چیزی جاهل باشد یا آن را فراموش کند. قرآن می فرماید: { وَما کانَ رَبُّکَ نَسِیاً}؛ (994) «پروردگار تو هیچ چیز را فراموش نمی کند.»

همچنین گرفتاری در بند حبّ و بغض ها و کینه ورزی ها نیز از خداوند دور است. پروردگاری که آفریدگار انسان است و به او حق حیات بخشیده، بسی بهتر از خود او می داند که مصالح او کدامند. بدین سان، خداوند هم در وضع قانون و هم در تعیین پادشاه ها و کیفرهای قانونی تا هر حدّ و مرزی که باشد، محقّ و سزاوار است.

به همین دلیل است که قرآن کریم به همه؛ از جمله پیامبران الهی دستور می دهد که از سوی خود قانونی را وضع نکنند و تنها به منبع وحی گوش فرا دهند. و اگر درباره پیامبران وضع چنین باشد، تکلیف نوابغ و دیگر انسان های برجسته نیز روشن است. پیامبرصلی الله علیه وآله با آن که از همه موهبت های طبیعی برخوردار است و با سرچشمه وحی نیز پیوند دارد حق قانون گذاری برای مردم از جانب

خود را ندارد. خداوند در این باره خطاب به رسولش می فرماید: { لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَینا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ؛(995) «شتاب آلود به قرائت قرآن زبان مگشا که ما خود، قرآن را گرد آورده، بر تو می خوانیم.»

این خطاب بدان معناست که پیامبرصلی الله علیه وآله نباید پیش از دریافت وحی زبان به سخن بگشاید.

بررسی ادلّه

اشاره شد که حقوق بشر باید تنها از جانب خداوند متعال تدوین شود، حال به ذکر ادلّه عقلی و قرآنی بر این مدعا اشاره می کنیم:

1 - انسان دارای ارتباطی تنگاتنگ با هستی بخش خود است. این ارتباط تنها محدود به آفرینش آغاز انسان نیست، بلکه پس از خلقت او نیز همواره در بستر این رابطه نزدیک با پروردگار است و نمی تواند به خودی خود در این مسیر گام بردارد. نتیجه این که: تعیین حقوق بشر - که گامی از گام های همین مسیر تکاملی است - باید از سوی همان مبدأ هستی بخش صورت پذیرد.

2 - قبل از تدوین حقوق بشر باید انسان و نیازهای او را بشناسیم. شناخت این نیازها مستلزم داشتن اطلاعات کامل در ابعاد گوناگون حیات است. روشن است که تنها خدا به همه این ابعاد آگاه است؛ زیرا هم غیب گذشته و هم آینده جهان را می داند و هم به شهود جهان موجود نیز احاطه دارد. از این رو تنها خداست که می تواند به تعیین و تدوین حقوق بشر بپردازد.

3 - خداوند متعال می فرماید: { أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِی وَهُوَ یحْی الْمَوْتی وَهُوَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدِیرٌ}؛(996) «آیا کافران جز خدا را سرپرست خود برگزیدند، در حالی که تنها او سرپرست است

و تنها اوست كه مردگان را زنده می سازد و اوست كه بر همه چیز تواناست.»

در این آیه، خداوند شیوه كافران را مورد نقد قرار می دهد و به آن ها دستور می دهد كه در شناختن قوانین خود به خدا پناه ببرند؛ زیرا كه خداوند دارای ولایت همه جانبه نسبت به جهان است، اوست كه بر هر كاری توانایی دارد و از این رو حق اوست كه برای هر موجودی در جهان حریمی قائل شود و برای هر حریمی، مقرراتی را تعیین نماید.

4 - خداوند متعال می فرماید: { اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ؛(997) «حق از آن پروردگار تو است.»

می دانیم كه تنها حق محض می تواند حق را تعیین و عطا كند. در حقیقت، جز حقّ محض، حق های دیگر بالعرض و نسبی اند.

حقوق اسلامی برای همه

از لحاظ نظری، قرآن خانواده جهانی را بر سه بخش تقسیم می كند: مسلمان، موحّدان غیرمسلمان و ملحدان. قرآن برای همه آن ها پیامی ویژه دارد و حقوقی خاص برایشان قائل است. در همان عصر بعثت، خداوند دو اصل را در اختیار پیامبر خود قرار داد تا بتواند با آن ها امور این سه دسته را تدبیر سازد. آن دو اصل در آیه كریمه این چنین آمده است: { یا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلی كَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛(998) «ای اهل كتاب! بیایید به سوی سخنی كه میان ما و شما یكسان است؛ كه جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرند.»

یک بخش از این آیه

اصل مشترک میان همه موحّدان را بیان می کند و بخش دیگر اصل مشترک بین همه انسان ها را بازگو می نماید. گرچه در ظاهر همه آیه مزبور مربوط به اهل کتاب می باشد و به آنان پیام می دهد که جز خدا را نپرستند و به او شرک نورزند، ولی همه انسان ها و از آن جمله ملحدان را دعوت می کند که از میان خود یک یا چند تن را به پروردگاری برنگزینند.

قرآن، همان گونه که برای این سه عضو پیام ویژه دارد، به مسلمانان نیز دستور می دهد که حقوق خاص آن دو عضو دیگر را محترم بشمارند و حتی دادورزی نسبت به ملحدان را تشویق می کند، آنجا که می فرماید: { لا ينْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يقاتِلُوكُمْ فِى الدِّينِ وَلَمْ يخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ؛(999) «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.»

به همین دلیل، در زمینه رفتار سیاسی نیز مسلمانان تعلیم یافته اند که هرگز پیمان شکنی نکنند و تا زمانی که طرف دیگر بر عهد خود پایدار است، آن ها نیز عهد خویش را محترم بشمارند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: { فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ؛ (1000) «تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید.»

و نیز قرآن به ما دستور داده که نسبت به همه انسان ها رفتار نیکو داشته باشیم آنجا که می فرماید: { قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً }؛(1001) «و به مردم نیک بگویید.»

بدیهی است که این رفتار، ویژه رفتار با مسلمانان

نیست، بلکه هر سه عضو خانواده جهانی را در بر می گیرد. آیاتی که متوجه «ناس» یعنی مردم است و در حق آن ها سفارش شده، نشانگر این حقیقت است که عموم مردم از هر دین و آیین و ملّیتی که باشند، حقوق خاصی دارند.

قرآن می فرماید: { وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ ؛(1002) «و از اموال مردم چیزی نکاهید.»

و نیز در مورد عدالت می فرماید: { وَإِذا حَکَمْتُمْ بَینَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ ؛(1003) «و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.»

هر سه عضو خانواده جهانی در گستره پیام اسلامی قرار دارند و اسلام دعوت خود را شامل همه آن ها ساخته است، و این اختصاص به دوران حکومت جهانی حضرت ولی عصرعلیه السلام نیست بلکه به اعتقاد ما، اسلام تا پیش از فرا رسیدن روزگار روشن ظهور، برای دیگر اعضای خانواده جهانی نیز پیام و برنامه دارد، خواه موحّد غیرمسلمان باشند یا ملحد.

قرآن کریم می فرماید: { لِیهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَینَهٍ وَیحْیی مَنْ حَی عَنْ بَینَهٍ }؛(1004) «تا آن ها که هلاک [و گمراه می شوند، از روی اتمام حجت باشد، و آن ها که زنده می شوند [هدایت می یابند]، از روی دلیل روشن باشد.»

اگر راه تشخیص حق از باطل در همه روزگاران باز نبود هرگز قرآن نمی فرمود که هلاکت و زندگی انسان ها از روی وضوح و روشنی است و افراد با دیدگانی باز به حق یا باطل گرویده اند و هر کس بخواهد می تواند آن ها را از یکدیگر باز شناسد.

فلسفه حقوق بشر از دیدگاه اسلام

فلسفه حقوق بشر از دیدگاه اسلام

در اسلام به جهت عواملی خاص که در انسان وجود دارد لذا او دارای حقوق خاصّی است:

1 - انسان، گوهری ارزنده

قرآن کریم انسان را موجودی می شمارد که خداوند به وی کرامت بخشیده است، آنجا که می فرماید: { لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ ؛(1005) «همانا فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.»

این کرامت یک ارزش نظری است که بعدها می تواند جنبه عملی پیدا کند. کرامت انسان حاکی از آن است که وی دارای کیفیتی برتر و عالی است و گوهر برتر موجودات جهان به شمار می رود. این کرامت نظری می تواند بزرگواری های ارزشی و عملی فراوانی را نیز به همراه داشته باشد. به دلیل همین کرامت، همه تعالیم اخلاقی و حقوقی باید با عنایت به این اصل نظری و در سازگاری کامل با آن تنظیم شوند. هنگامی که بپذیریم انسان گوهری کریم و ارزشمند است، خواه ناخواه بر این باور خواهیم بود که نه تنها آزادی، امنیت و... حقّ او است، بلکه باید به گونه ای تفسیر و تنظیم شود که با کرامت وی سازگاری داشته باشد.

2 - انسان، موجودی خدا طلب

انسان اصلاً خدا را می طلبد؛ زیرا او با چشم دل نه با چشم صورت احساس می کند. چنین نیست که انسان موجودی است که دارای وصف تمایل به خداست، بلکه رابطه انسان با خدا عین فقر ذاتی و نیاز محض او به خداست.

لذا قرآن کریم می فرماید: { یا أَیهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ }؛(1006) «ای مردم! شما [همگی نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.»

بدین لحاظ، هر گونه ترتیب و تنظیم حقوقی برای بشر باید با این روح خداجویی وی سازگاری کامل داشته باشد. آن دسته از تعالیم حقوقی که برای انسان استقلال وجودی فرض می کنند، یا این که او را به

موجودی جز خدا وابسته نمی دانند از منبع حق سرچشمه نمی گیرند.

3 - انسان، موجودی جاودانه

از دیگر عوامل حقوق بشر در اسلام این است که انسان هرگز به نابودی و نیستی منتهی نمی شود. این مطلب هم از رهگذر کندوکاو عقلی دریافت می شود و هم از طریق دلایل نقلی. قرآن کریم انسان را موجودی با روح جاویدان می شمارد که از پس این جهان به جهانی دیگر پای می نهد و در آن جهان از «خلود» برخوردار است. این عامل که در تمام انسان ها موجود است گرچه در ظاهر به آن اعتقاد نداشته و به آن اعتراف نکند مستلزم یک سری حقوق خاص است.

4 - ارتباط تکوینی انسان با مجموعه هستی

انسان با همه اجزای هستی پیوندی ناگسستنی دارد، از این رو هیچ کاری از انسان سرنمی زند مگر آن که در جان و روح وی تأثیر دارد. به همین دلیل، هیچ یک از مسائل و از جمله احکام حقوقی را نمی توان یافت که با روح و سرشت و اخلاق انسان بدون پیوند باشد. با پذیرش این اصل، دیگر نمی توان پذیرفت که انسان در انجام هر کاری آزاد و خودسر است.

مزایای حقوق بشر در اسلام

مزایای حقوق بشر در اسلام

بعد از بررسی موانع و عوامل حقوق بشر در اسلام، به بحث از مزایای نظام حقوق بشر در اسلام می پردازیم:

1 - برتری به لحاظ زیرسازها

بهترین نظام برنامه حقوقی آن است که درباره زیرساز داخلی، فاعلی و غایی، تعریف معینی داشته و از صلابت برخوردار باشد، بر همین اساس تعریف استوار یک نظام حقوقی آن است که هم از زیرساز داخلی آن نظام و هم از زیرسازهای فاعلی و غایی اش خبر دهد.

این گونه تعریف را قرآن در عمل به ما آموخته است. آن گاه که قرآن از شناخت جهان سخن می گوید؛ هم پدیدآورنده آن را به ما می شناساند و هم هدف آن را معرفی می کند و هم ساختار درونی اش را تبیین می سازد.

خداوند متعال می فرماید: { رَبُّنَا الَّذِی أعْطی کُلَّ شَی ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی ؛ (1007) «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.»

در این آیه، ذات پروردگار، علت فاعلی؛ هماهنگی هر چیز با ساختار هستی و خلقت و برخورداری از وسایل هدایت الهی علت داخلی؛ و هدایت به سمت هدف، علت غایی برشمرده شده است.

این هر سه زیرساز باید در نظام حقوق بشر لحاظ گردند. حقوق بشر باید در فرمان پروردگار بزرگ و راهنمایی های قرآن و عترت ریشه داشته باشد، تا علت فاعلی آن به درستی تعریف شود. حقوق بشر در تفکّر اسلامی، دقیقاً همین تعریف را از علت فاعلی دارد، بر خلاف حقوق بشر مکتب های غیر الهی که خود را از فرمان خداوند و رهبران الهی بی نیاز دانسته و تماماً بر منابع بشری؛ همانند عرف، آداب، آرای حقوقدانان و اراده ملّت ها متّکی شده است.

در جنبه زیرساز داخلی نظام حقوق

بشر نیز نظام اسلامی برتر است. زیرساز داخلی نظام حقوق بشر در اسلام عبارت است از قواعد تنظیم گر روابط فردی و اجتماعی انسان ها. در این نظام، بسیاری از تکالیف و وظایف فردی در حوزه مسائل حقوقی اند. امّا در نظام غیر الهی بسیاری از تکالیف و وظایف فردی را از حیطه مسائل حقوقی بیرون می شمارند و آن ها را تنها اموری اخلاقی می دانند.

هدف و زیرساز غایی نظام حقوقی بشر از نظر اسلام، نورانی ساختن جامعه انسانی است، ولی زیرسازهای غایی نظام حقوقی بشر در غرب - اگر خوشبینانه به آن بنگریم - این است که انسان ها از استانداردهای مطلوب یک زندگی متمدّنانه بهره گیرند و تعیین کننده این میزان ها چیزی جز آرزوها، خواست ها، بلند پروازی ها، رغبت ها و در یک کلمه «هوس ها» نیست. برای نمونه می توان برتری های نظام حقوق بشر اسلامی را در مسأله تکالیف و احکام خانوادگی نگریست.

2 - برهان پذیری

برتری دیگر نظام حقوق بشر در اسلام، این است که قابلیت و زمینه برهان پذیری را دارا است. نظام حقوقی برهان پذیر آن است که بتوان برای سودمند یا زیانبار بودن آن برهان اقامه کرد، ولی حقوق بشر غیر الهی برهان پذیر نیست.

سرّ مطلب در این است که حقوق بشر غربی مجموعه ای از قواعد و مقرّرات اعتباری است که هرگز در امور تکوینی و واقعی ریشه ندارد، و پیداست که امور قرار داری و اعتباری به تار مویی متصل است و هرگز نمی توان با استدلال در پی اثبات آن ها برآمد. چه بسا در جایی و زمانی چنین امری انتزاعی و اعتباری، حق و پذیرفته شده تلقی گردد و در زمان و مکان دیگری این چنین نباشد. امّا حقوق بشر

اسلامی مجموعه ای است از قوانینی که دارای ریشه های تکوینی است.

این قوانین از اصالت و واقعیت برخوردارند و تنها زاییده انتزاع از فکر یک یا چند شخص حقیقی یا حقوقی نیست. هر چیز که خود تکوینی باشد، یا ریشه در تکوین و جهان واقعیت داشته باشد، قابل اقامه برهان است.

نظام حقوق بشر غیر دینی هرگز از این مزیت برخوردار نیست. مبدأ فاعلی این نظام، خواست و میل بشر است و علت غایی آن، برقراری نظام ساختگی و بی روح در جامعه می باشد. از این رو هرگز نمی توان در اثبات درستی و شایستگی این نظام حقوقی، برهان عقلی اقامه کرد.

3 - برخورداری از ضمانت اجرا

یکی از برجسته ترین امتیازات نظام حقوق بشر اسلامی این است که بر خلاف مکاتب و نظام های آرمان خواه غربی و شرقی، در محدوده کتاب ها و مقالات باقی نمی ماند و ضمانت اجرای آن به همراهش پیش بینی شده است.

ضمانت اجرای هر قانون و قاعده حقوقی بر دو بنیان استوار است: یکی هراس از شرمندگی نزد دیگران و دیگری بیم از کیفر. امّا اگر در برخی موارد هیچ یک از این دو یافت نگردد، انگیزه ای بشری برای اجرای قانون باقی نمی ماند.

در این میان، نظام حقوقی اسلام دارای افتخار آمیزترین کارنامه است. این از آن روست که همه شریعت های آسمانی و به ویژه اسلام، به انسان چنین پیام داده اند که اجرای قانون کاری است بایسته که تنها با نیت نزدیکی به پروردگار، و در همه جا و همه دم باید بدان وفادار بود؛ زیرا آن کس که شرمندگی نزد وی بسیار رنج آور است خدا است، و نیز آن کسی که گناهکاران را کیفر می دهد خدا است. و چنین شاهد منتقمی در

همه جا و همه گاه، انسان و کارهایش را می نگرد و در شمار می آورد.

خداوند متعال می فرماید: { وَهُوَ مَعَكُمْ أَينَ ما كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ }؛(1008) «و هر کجا باشید او با شماست و خدا نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.»

و نیز می فرماید: { أَ لَمْ يعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يرى ؛(1009) «آیا او ندانست که خداوند [همه اعمالش را] می بیند؟ !»

بنیان دوم نیز در نظام حقوق بشر اسلام استوار است. در تفکر اسلامی هرگز کسی را نمی توان یافت که بدین پایه و مایه از قدرت دست یابد که توان جلوه نمایی در برابر قانون الهی را داشته باشد، یا خود را از کیفر قانون شکنی برهاند.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَلا يحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لا يعْجِزُونَ ؛(1010) «آن ها که راه کفر پیش گرفتند، گمان نکنند [با این اعمال پیش برده اند [و از قلمرو کیفر ما، بیرون رفته اند] آن ها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد.»

و نیز می فرماید: { إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ }؛(1011) «به یقین، پروردگار تو در کمین گاه [ستمگران است.»

در نظام حقوق بشر اسلامی از رهگذر پایبندی به ارزش های اخلاقی، ضمانت اجرای قوانین حقوقی تأمین می گردد. قرآن کریم رهنمودهای اخلاقی را برترین ضامن اجرای احکام الهی برمی شمارد.

4 - سازگاری و هماهنگی

برتری دیگر نظام حقوق بشر در اسلام این است که از انسجام و تناسب برخوردار است. جلوه فرازبین این هماهنگی را می توان در قرآن کریم یافت. قرآن کتابی است که در زمانی با فراز و نشیب های گوناگون فرود آمده است. در طول دوران نزول قرآن، مسلمانان در وضعیت های بسیار متفاوت می زیستند، گاه در تنگدستی بی مانند، و گاه بر اریکه حکومت، گاه زیر فشار خویش و

بیگانه و گاه محبوب قلب های همگان. امّا با این همه تفاوت، قرآن کریم از همگونی و هماهنگی ویژه ای برخوردار است، و لذا در این باره می فرماید: { لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً }؛(1012) «اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتید.»

نظام حقوق بشر که برگرفته شده از اندیشه و خواست های متفکّران بشری یا دولت ها و ملت ها است، همواره دارای اختلاف و ناسازگاری درونی است. آنچه در طول چند دهه اخیر از سوی «سازمان ملل» و ارکان آن صادر شده، هرگز از هماهنگی و یکدستی برخوردار نبوده است، و به همین جهت یکی از دلایل شکست و ناکامی آن به شمار می رود.

5 - اعطای ابزار سنجش

از دیگر ویژگی های برجسته نظام حقوق بشر در اسلام این است که انسان را در میان انبوهی از کلیات حقوقی بدون ابزار سنجش و تشخیص رها نکرده است. انسان در هر عرصه ای نیازمند ابزاری برای تشخیص درست از نادرست و حق از باطل است.

بهترین نظام حقوقی آن است که ابزار این تشخیص را به تناسب مختصّات خود برگزیند و به پیروانش عرضه کند. اگر این تناسب رعایت نگردد ارائه آن ابزارها چندان کارساز نخواهد بود. از این گذشته چنین ابزاری هنگامی سودمند و کار گشاست که همواره و در هر وضعیتی با انسان همراه باشد.

قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام ابزار سنجش در نظام حقوق بشر اسلامی را به انسان معرفی کرده اند. نظام حقوقی با روح و جان انسان پیوند دارد، از این رو شناخت ابزار حق از باطل باید از روح آدمی ریشه گیرد. این ابزار عبارتند از «پسند و ناپسند خود»، با این میزان، انسان،

که خواستار لذّات و خیرات برای خود است همان ها را برای دیگران نیز می خواهد و نیز ستم و تعدّی را که برای خود نمی پسندد برای دیگران نیز روا نمی دارد.

امام علی علیه السلام این معیار را برای فرزندش امام حسن علیه السلام چنین بیان می دارد: «اجعل نفسک میزاناً فیما بینک و بین غیرک»؛(1013) «خواست خود را در روابط میان خویش و دیگران معیار قرار بده.»

این بدان معناست که هر چه را برای خویش می پسندی برای دیگران هم بپسند و هر چه را که برای خود دوست نمی داری برای دیگران نیز دوست مدار. این معیار بهترین ابزار برای شناختن و سنجش حق و باطل حقوقی است.

نواقص اعلامیه جهانی حقوق بشر

نواقص اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر، دارای نادرستی ها و کاستی های اساسی است که ریشه در انحرافات فکری مکاتب غیردینی دارد. اینک به برخی از آن کاستی ها اشاره می کنیم:

1 - دوری از فطرت

قانون گذاران بین المللی تنها به «طبیعت» بشر توجه کرده اند و «فطرت» انسان را نادیده گرفته اند. در اعلامیه جهانی حقوق بشر سخنی از حفظ حقوق دیگران و نبرد در این راه به عنوان یک وظیفه نیست. این غفلت برخاسته از کنار نهادن «فطرت» و غرق شدن در «طبیعت» است. به راستی، آیا نظام «طبیعت» که بر روابط حقوقی مندرج در این اعلامیه حکم می راند، هیچ شباهتی با تفکّر دینی دارد؟

2 - غفلت از رابطه انسان و جهان آفرینش

مکتب های غیر الهی توانسته اند رابطه انسان و جهان آفرینش را به درستی ارزیابی کنند. این مکتب ها غافل از آنند که انسان گاه با برخی از کارهایش رابطه خویش با جهان را تیره می کند و گاه نیز وضع جهان را به سامان درمی آورد.

این غفلت سبب شده که قانون گذاران بین المللی برای رفع آلودگی های مادّی احساس مسئولیت کنند، امّا بر آلودگی های موجود در جهان چشم بربندند؛ آلودگی هایی که حاصل گناهان خود انسان است. بدین ترتیب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» برای آلودگی محیط زیست و حتی اعماق دریاها دل می سوزاند - که البته این، به جای خود شایسته است - لیکن تأثیر رفتار سوء انسان را در جهان نادیده می گیرد.

3 - غفلت از رابطه انسان با خداوند

از دیگر کاستی های بنیادین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» این است که انسان را در برابر خداوند آزاد پنداشته است. امّا در دین الهی میان دو مفهوم آزادی فرق نهاده شده است؛ هر گاه انسان را در قلمرو دین و حفظ رابطه اش با خداوند جهان آفرین بنگریم، او را آزاد می بینیم، امّا آن گاه که او را در برابر خداوند ملاحظه می کنیم در می یابیم که او یک بنده محض است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اکرم نفسک عن کلّ دنیه و ان ساقتک الی الرغائب»؛(1014) «جان خود را از هر فرومایگی برهان اگرچه دوست داشتنی و دلخواه تو نباشد.»

نمونه هایی از حقوق بشر اسلامی

اینک به نمونه هایی از موارد حقوق بشر که از لابه لای قرآن و سنت استفاده می شود، اشاره می کنیم:

1 - حق حیات و زندگی، هدیه خداوند است و این حق برای تمامی انسان ها تضمین شده است و همه دولت ها و جمعیت ها و افراد مکلّف به حمایت و دفاع از آن در مقابل هر گونه تجاوز و تعدّی اند.

2 - هر انسانی حقّ بهداشت و برخورداری از خدمات اجتماعی از طرف جامعه و دولت را دارد، و دولت باید حقّ هر انسانی را در داشتن یک زندگی با کرامت که کفایت او و اشخاص تحت کفالت او را کند، تضمین نماید.

3 - در جنگ ها و نزاع های مسلّحانه، کشتن کسانی که در جنگ و نزاع شرکت نکرده اند؛ مانند کهنسالان و زنان و کودکان و نیز مجروحان و بیماران جایز نیست. و اسیران حق دارند که اطعام شوند و مسکن و

پوشاک به آنان داده شود. و تکه تکه کردن کشته شدگان حرام است. و تبادل اسیران و ملاقات خانواده هایی که موقعیت های جنگی آنان را از یکدیگر

جدا کرده، به مقتضای احکام شرع جایز است.

4 - بدون جهت شرعی، گرفتن و بازداشت انسان یا مقید ساختن آزادی او یا تبعید، یا کیفر دادن او جایز نیست، و هیچ کس را نمی توان شکنجه بدنی یا روانی یا هر نوع آزارهایی که موجب ذلّت و خواری اوست، نمود. و جایز نیست هیچ یک از افراد انسان را مورد آزمایش های طبّی و علمی قرار داد، مگر با رضایت خود او، مشروط بر این که سلامت و زندگی او مورد خطر قرار نگیرد.

5 - هر انسانی حق دارد که در محیط سالم و پاکیزه زندگی کند و بر جامعه و دولت تکلیف است که محیط زیست را از هر گونه آلودگی های مضر به زندگی انسان پاک سازد؛ خواه محیط شهری و خواه محیطهای خارج از شهرها که آلودگی آن ها به محیط آبادی های مورد استفاده انسان ها ضرر می رساند و همچنین اعم از دریاها و فضاهایی که با زندگی انسان ها در ارتباط می باشند.

6 - کرامت، حقّی است که برای همه انسان ها تضمین شده است. همه افراد بشر اعضای یک خانواده اند و بندگی خدا و فرزند بودن همه برای حضرت آدم علیه السلام آنان را با یکدیگر متحد ساخته است، و همه مردم در کرامت ذاتی که خداوند سبحان به همه آنان عطا فرموده و نیز در اصل تکلیف و مسئولیت فطری با یکدیگر مساوی اند، مگر کسانی که این کرامت را از روی اختیار و به سبب ارتکاب جنایت یا خیانت یا اشاعه فساد، از خویشتن سلب نمایند. و نیز کسانی که به خدا شرک ورزیده یا او را انکار کنند؛ زیرا انکار بدیهی ترین و کامل ترین موجودات که ملاک همه

ارزش ها بوده و آغاز و انجام همه هستی به اختیار اوست، در حقیقت خیانت به خویشتن است. و در صورتی که شخصیت او تأثیرگذار در جامعه است به دیگر مردم نیز خیانت نموده است. در نتیجه، چنین شخصی کرامت خویش را با اختیار خود زیرپا گذاشته است، مگر این که از نظر فکری و وجدانی مستضعف باشد.

منتفی شدن حقّ کرامت انسان، موجب منتفی شدن حقّ حیات او نمی شود تا مادامی که شرع اسلامی کیفر او را اجرا نکرده باشد و لذا حق حیات قاتل تا پیش از اجرای کیفر محفوظ است و نمی توان او را از غذا و مسکن و پوشاک و معالجه محروم داشت.

هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا که همان کرامت اکتسابی ارزشی انسان است که تمام ارزش های عالی انسان به او بازمی گردد.

هر انسانی حق دارد که در محیطی پاک از مفاسد و بیماری های اخلاقی، زندگی کند تا بتواند ذات خود را از جهت بُعد معنوی بسازد و بر دولت و جامعه است که بر ایفای این حق و اجرای آن اقدام نماید.

7 - زن در کرامت انسانی با مرد مساوی است و در برابر حقوقی که دارد، تکالیفی بر عهده اوست.

مرد مکلّف به اداره معاش خانواده و نیز مسؤول نظام خانواده است. خانواده در ساختار جامعه یک تشکّل بنیادی است و ازدواج، اساس تکوین می باشد و همه مردان و زنان حقّ ازدواج دارند. و لذا بر جامعه و دولت است که هر گونه موانع را از سر راه ازدواج برداشته و آن را برای مردم تسهیل نماید.

8 - مراعات احترام هر انسان و حفظ آبروی اجتماعی او در زمان زندگی

و پس از مرگ واجب است.

9 - هر انسانی حق دارد تا در امنیت مالی، جانی، دینی، ناموسی، و خانوادگی زندگی کند، ولی در برخورداری از امتیازات دینی مشروط به استناد آن دین به مستند الهی است، و عقاید ساختگی که به هیچ مستند الهی متّکی نیست، صاحبان آن، حقّ برخورداری از امتیازات دینی را ندارند.

هر انسانی حقّ استقلال در شؤون زندگی خاص خود در مسکن و خانواده و ارتباطات و مال خود را دارد و لذا هیچ گونه تفتیش و تحت نظر قرار دادن و تباه ساختن آبروی انسان جایز نیست. و نیز داخل شدن مسکن افراد بدون اجازه از آنان یا خراب کردن یا مصادره و فراری دادن اهل آن جایز نیست.

10 - هر کودکی از هنگام تولّد، حقّ حضانت و تربیت و رعایت حقوق بهداشتی و سلامت مادی و معنوی بر پدر و مادر و جامعه و دولت را دارد. و نیز پدر و مادر حقوقی بر فرزندان خود دارند.

11 - فراگیری علم و دانش، بر هر کسی که توانایی آن را دارد واجب است و تعلیم انسان ها بر دولت و جامعه و هر کسی که توانایی آن را داشته باشد فرض است.

12 - دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر بر هر کسی که قدرت آن را داشته باشد واجب است؛ خواه دولت باشد یا جامعه و یا هر فردی که بتواند از عهده آن برآید. این تکلیف به اضافه شرط قدرت و علم به خیر و معروف، مشروط به احتمال تأثیر است، و دولت به جهت قدرتی که دارد شایسته تر می باشد، و در صورت عدم اقدام

دولت به انجام این تکلیف، جامعه و هر کسی که توانایی انجام آن را داشته باشد باید اقدام نماید، گرچه موافقت با شرع اسلامی ضرورت دارد. و در صورتی که افراد یا گروه هایی متصدّی انجام چنین تکلیفی شوند، بر جامعه و دولت واجب است که آنان را یاری دهند.

13 - برانگیختن احساسات و تحریک کینه های مذهبی و قومی در جامعه و هر کاری که به تفکیک و امتیاز نژادی منتهی گردد، جایز نیست.

14 - هر انسانی آزاد به دنیا می آید و هیچ کس حق ندارد او را برده خود کرده یا پست و ذلیل نماید و یا تحت سلطه خود کند. و هیچ عبودیتی جز برای خداوند سبحان وجود ندارد.

استعمار با تمامی انواع آن، از آن جهت که نوعی از برده گیری و برده داری است مؤکّداً حرام می باشد و ملت ها و اقوامی که گرفتار استضعاف و بردگی هستند حق دارند خود را از استعمار آزاد ساخته و سرنوشت خود را خود یقین نمایند. و بر تمام ملت ها و دولت ها فرض است که به افراد استعمار شده، به جهت آزاد ساختن خود از اسارت استعمار و اشغال کشورشان آنان را کمک کنند. و نیز بر ملّت هاست که ثروت و دارایی های طبیعی خود را حفظ و حراست نمایند.

15 - هر انسانی در بیان رأی خود آزاد است، مشروط بر این که با اصول شرعی تعارض نداشته باشد. و نیز هر انسانی حق بهره برداری از نتایج فعالیت های علمی و ادبی و هنری و کسبی خود را داراست و نیز حق دارد از مصالح معنوی و اعتباری و مالی خود که از فعالیتش ناشی می شود حمایت کند، مشروط بر این که

آن فعالیت مخالف شرع نباشد.

16 - هر انسانی حقّ بهره برداری از تابعیت خود را دارد، و هیچ کس را نمی توان از تابعیت خود به اجبار محروم ساخت.

17 - هر انسانی حق برخورداری از شخصیت حقوقی خود را دارد و می تواند از جهت الزام و التزام از شخصیت خود بهره ور گردد، و در صورت فقدان یا نقصان آن، ولی قانونی وی قائم مقام او می گردد.

18 - از آن جهت که اسلام دین فطرت است و هر کسی حق دارد تابع آن باشد، لذا نمی توان کسی را با اکراه از اسلام اخراج کرده و به تبعیت دین دیگر درآورد، بلکه حتّی باید از خارج شدن او از دین اسلام جلوگیری کرد. چنان که جایز نیست به جهت فقر و نادانی از او سوء استفاده کرده و او را به تغییر دینش وادار نمود.

19 - بر دولت و جامعه است که از نفوذ و گسترش افکار و عقاید باطل و بی اساس و ناشی از هواهای نفسانی جلوگیری کند، و نهایت کوشش خود را به جهت اصلاح افراد فاسد از حیث عقیده مبذول دارد.

20 - هر انسانی حق دارد که آزادانه از شهری به شهر دیگر رود و یا به جامعه دیگر پناهنده شود مشروط بر این که شخص پناهنده مرتکب جرمی نشده باشد. ولی مهاجرت و پناهندگی به جوامع غیراسلامی جز در مواقع ضرورت جایز نیست.

21 - کار و شغل، حقّ هر انسانی است که قدرت کار کردن را دارد و بر دولت و جامعه اسلامی است که در این راستا تمام سعی و کوشش خود را مبذول دارد. و نیز هر انسانی حقّ آزادی در انتخاب شغلی که شایسته

حال او و به مصلحت جامعه است را دارد.

کارگر، حقّ امنیت و سلامت را داراست، و هیچ کارگری را نمی توان به کاری بیش از توانایی او وادار نمود. و نیز اکراه کردن و زیر سلطه قرار دادن او و یا ضرر وارد نمودن به او جایز نیست و در این حقوق بین کارگر زن و مرد و افراد از هر رنگ و نژاد فرقی نیست.

بر صاحب کار لازم است دستمزد عادلانه ای را به کارگر بپردازد؛ گرچه کارگر به جهت اضطرار و یا جهل به ارزش کار خود، به دستمزدی پایین تر از کار خود راضی باشد.

کارگر حق دارد دستمزد عادلانه برای کار خویش مطالبه نماید و اگر صاحب کار به تکلیف خود در پرداخت اجرت عادلانه عمل نکرد بر دولت است که برای دفع ظلم از کارگر اقدام نموده و حق او را استیفا نماید.

22 - هر کس در گروی اعمال خویشتن است. و متّهم مبرّا از جرم است تا این که محاکمه عادلانه ای که همه وسایل مربوط به دفاع آزادانه در اختیار باشد، مهیا گردد.

23 - هر انسانی حق دارد از راه شرعی؛ چه به صورت شخصی و چه گروهی، مال یا اعتباراتی را تملّک نموده و از آن بهره برداری نماید مشروط بر این که این تملّک ضرری به افراد جامعه نرساند.

مصادره اموال اشخاص و ممنوع نمودن مالک از تصرّف در اموال خود، بدون مجوّز شرعی، حرام است.

24 - گروگان گیری با تمام اشکالش و برای هر هدفی که باشد حرام است.

25 - حکومت، امانت الهی است و استبداد در آن مؤکّداً حرام است. و لذا در بند کشیدن افراد و قرار دادن حکومت در سلطه شخصی برای

اغراض خصوصی حرام است.

26 - همه مردم در برابر شرع و قانون یکسان بوده و در این تساوی، همه افراد، گروه ها و سازمان ها مشترک می باشند و لذا هر کسی که در جامعه اسلامی زندگی می کند و درصدد ایجاد اخلال به نظم جامعه نیست، می تواند از حقوق و آزادی های مشروع اسلامی برخوردار باشد.

نقد برخی از مواد اعلامیه حقوق بشر

نقد برخی از مواد اعلامیه حقوق بشر

ماده چهاردهم

در ماده 14 اعلامیه حقوق بشر آمده است:

1 - «هر کس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار پناهگاهی جست و جو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار نماید».

2 - در موردی که تعقیب واقعاً مبتنی بر جرم عمومی و غیر سیاسی یا رفتارهای مخالف با اصول و مقاصد ملل متّحد باشد، نمی تواند از این حق استفاده کند.

نقد: مشکل این ماده از دیدگاه فقه اسلامی، تجویز پناه جستن در برابر مطلق تعقیب قانونی است. و به ویژه در بند 2 جرم سیاسی را مجوّز پناهندگی قرار داده، گرچه بر خلاف مصالح کشور و امت متبوع خود توطئه کرده و در حال توطئه باشد.

اولاً: از دیدگاه اسلام جرم هرچه باشد جرم است و قابل تعقیب، گرچه سیاسی باشد. و چه بسا جرم سیاسی که مصالح امتی در خطر و مورد تهدید است تشدید بیشتری بر آن هست.

ثانیاً: تجویز پناهندگی برای مجرمان سیاسی، علاوه بر تشویق بر ارتکاب جرم، راه مفرّی است برای توطئه گران علیه نظام که تهدیدی خطرناک علیه نظام به حساب می آید.

ثالثاً: خلاف صریح دستور اسلام درباره محاربین است. در آیه شریفه { أَوْ يُنْفَوا مِنَ الْأَرْضِ(1015) } در رابطه با «نفی بلد» فقها تصریح دارند که

محارب بایستی نفی بلد شود و از شهرها رانده گردد و کسی او را پناه

ندهد و اگر به بلاد کفر پناه برد باید با آنان جنگید تا او را از امان و پناه خود بیرون کنند.

محقق در «شرایع الاسلام» می فرماید: «ینفی المحارب من بلده، و یکتب الی کل بلد یأوی الیه بالمنع من مؤاکلته و مشاربته و مجالسته و مبایعته ولو قصد بلاد الشرک منع منها. ولو مکنوه من دخولها، قوتلوا حتی یخرجوه»؛(1016) «محارب از شهر خود تبعید می شود و به شهری که پناهنده می شود نوشته می شود که از هم غذایی و هم خوراکی و نشست و برخاست و معامله با او خودداری کنند. و اگر قصد شهرهای شرک نمود از او جلوگیری نمایند. و اگر به او اجازه وارد شدن در بلاد شرک را دادند با آنان جنگ می شود تا او را بیرون کنند.»

و در «جواهر الکلام» نیز بر این مطلب تأکید دارد.(1017)

ماده شانزدهم

در ماده 16 از اعلامیه حقوق بشر آمده: «هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچ گونه محدودیتی از لحاظ نژاد، ملیت و تابعیت یا مذهب با یکدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می باشند».

نقد: در شریعت اسلام مسأله، «کفو» (همتا بودن) مطرح است که همتا بودن در شؤون اجتماعی و اخلاقی و مانند آن، کم و بیش باید لحاظ شود به ویژه «ایمان» که الزاماً ممنوع است که یک مسلمان با غیر مسلمان ازدواج نماید.

علاوه بر حقوق زناشویی که حقوق متقابل دارند { وَلَهُنَّ مِثْلُ الّذِی عَلَیهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ(1018) } ولی در عین حال { وَلِلرِّجالِ عَلَیهِنَّ دَرَجَهٌ(1019) } مردان از حقوق برتر برخوردار هستند که در جای

خود در فقه مشروحاً بیان شده است.

همچنین در مسأله «طلاق» و انحلال زوجیت تفاوت هایی است که با ماده یاد شده تطابق ندارد.

ماده هجدهم

در ماده 18 حقوق بشر آمده است: «هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حقّ متضمّن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می باشد، و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد».

نقد: آزادی مذهب با این وسعت که در این ماده مطرح شده، ناشی از دید بی پایه بودن مذهب و عقیده دینی است. این دیدگاه، مذهب و عقاید دینی را برخاسته از عرف و عادات مردمی (به ویژه زندگی بدوی و قبایلی) می داند، لذا به دین و آیین مذهبی همان ارج را می نهد که به عادات و رسوم محلی انسان ها ارج نهاده است، از این رو تغییر عرف و عادت را یک امر طبیعی و خواسته مردمی می داند.

ولی دیدگاه اسلام که برای آیین های مذهبی اصالت و ریشه وحیانی قائل است، نظریه فوق را کاملاً مردود می شمرد.

اسلام گرچه به دیگر ادیان آسمانی با دید احترام می نگرد و برای پیروان مذاهب دیگر آزادی نسبی قائل است ولی این بدان معنا نیست که اصالت کنونی آن ادیان را پذیرفته باشد و در حقوق و مزایا به طور کامل با مسلمانان برابر باشند. گرچه همزیستی مسالمت آمیز و برخورداری از تمامی حقوق دیگر شهروندان مسلمان را برایشان قائل است، ولی نه به طور کامل. مثلاً یک مسلمان حق ندارد دین اسلام را ترک گوید؛ به

ویژه اگر جنبه توهین و تضعیف اسلام و یک گونه مبارزه منفی علیه اسلام به شمار آید، که در فقه با عنوان «مرتدّ» مطرح است و احکام مخصوص به خود را دارد.

ماده نوزدهم

در ماده 19 حقوق بشر آمده: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان را دارد، و حقّ مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد».

نقد: حق آزادی عقیده درست است، ولی آزادی بیان در صورتی است که مفسده عمومی بر آن مترتّب نگردد و بر اندیشه و مبانی حاکم بر نظام و جامعه خللی ایجاد نکند و نسبت به اشخاص حقیقی یا حقوقی بدون مجوّز قانونی، توهین و زیانی وارد نکند.

به علاوه مسأله «کتب ضلال» که نشر آن در فقه اسلام ممنوع شناخته شده، در همین راستا است. نشر اباطیل و اکاذیب - طبق تشخیص هیأت منصفه - مایه تزلزل و از هم پاشیدگی مبانی عقیدتی و ملّیتی می گردد.

ماده بیست و پنجم

در بند 2 ماده 25 اعلامیه حقوق بشر آمده: «... همه کودکان؛ چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار باشند».

نقد: در فقه و حقوق اسلامی، فرزندان نامشروع از حق ارث محروم هستند. و توارثی میان چنین فرزندان و دیگر ارحام مربوطه وجود ندارد. آری، از دیگر احکام ولادت؛ از جمله وجوب انفاق و حقّ حضانت و غیره برخوردارند؛ زیرا شرعاً نفی نسب نشده و تنها مسأله توارث استثنا گردیده است.

این اجمالی بود از برخی موارد تخلّف اعلامیه جهانی حقوق بشر با مبانی شریعت اسلام که ریز مطالب با دقت بیشتر در جای خود تبیین شده است.

اسلام و حقوق بین الملل

اسلام و حقوق بین الملل

ضرورت تدوین حقوق بین الملل از دیدگاه اسلام بر هیچ حقوقدانی پوشیده نیست، و این ضرورت نه تنها در حال حاضر، بلکه از همان آغاز پیدایش مکتب الهی و جهانی اسلام برای حقوقدانان مسلمان محسوس بوده است. و از آنجا که برخی از غرب زدگان، حقوق بین الملل را مدیون زحمات دانشمندان غربی می دانند، جا دارد که به این موضوع از دیدگاه و منظر اسلام پرداخته و به طور خلاصه برخی از قوانین بین المللی را که اسلام عرضه کرده، توضیح دهیم.

تعریف گزیده

حقوق بین الملل، حقوقی است که روابط دولت ها را به عنوان نماینده ملّت ها و وظایف متقابل آن ها در برابر سازمان های اجتماعی و حقوقی ویژه افراد بیگانه در هر کشور تنظیم می کند و این کار باید بر اساس تأمین آسایش و منافع آن ها باشد.

اگر دولت ها و ملت ها بخواهند از مواهب الهی که در نقطه ای از جهان بیش از نیاز مردم آن محیط است محروم نمانند و همه ملت ها از همه نعمت ها و مواهب الهی استفاده کنند، به تعاون و مبادلات گسترده و قوانینی نیاز دارند که آن را نظام بخشیده و سازماندهی کند؛ خصوصاً با پیشرفت تکنولوژی و صنعت که جوامع را به هم مرتبط کرده است. بنابراین، انزوا جستن از جهان و دولت ها و ملت های دیگر امکان ندارد و هیچ دولتی برای تأمین نیازهای مختلف خود از معاونت و تبادل با دیگران بی نیاز نیست و پیشرفت هرکدام مرهون روابط سالم با دیگر کشورهای جهان است.

به علاوه، برخورد منافع و تعارض ناشی از عوامل گوناگون می تواند جهان را به صحنه نبردهای خونین دولت ها تبدیل نماید و اگر قانونی برای حلّ این مسائل وجود نداشته باشد

این امر اجتناب ناپذیر است؛ خصوصاً آن که بسیاری از کشورها خود را مستحق منافعی در مناطقی دیگر حتی دورافتاده از قلمرو خود می دانند. یکی از اموری که در مصونیت کشور از چنین تجاوزاتی تأثیر شایانی دارد، روابط او با کشورهایی است که حمایت مادی و معنوی آن ها را در مقابل متجاوز جلب می کند.

لذا در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام منقول است که فرمود: «فانّ الشاذ من الناس للشیطان، کما انّ الشّاذ من الغنم للذئب»؛(1020) «همانا کسی که از مردم جدا شده، سهم شیطان است، آن گونه که گوسفندی که از گلّه جدا شده، از برای گرگ می باشد.»

ضرورت حقوق بین الملل در قوانین اسلامی

ضرورتی را که در مورد حاکمیت قوانین بین الملل در کلّ جهان بیان داشتیم، درباره اسلام - به عنوان یک حکومت مستقل و جامع که تمام مسائل اجتماعی را در بردارد - نیز صادق است؛ خصوصاً آن که در حکومت اسلامی اهداف و قوانینی دیده می شود که تأمین آن ها بدون تحکیم پایه های حقوق بین الملل میسّر نیست.

در تعالیم اسلامی با تعبیرات گوناگون از حقوق بین الملل سخن به میان آمده است؛ از آن جمله:

1 - اسلام مراقبت از اوضاع جوامع گوناگون را به همه سفارش و در خصوص گرفتاری ها و فسادهای موجود بازخواست می کند تا آنجا که هر کس به مسؤولیت خود عمل نکند و دادخواهی انسان را در هر کجای جهان که باشد پاسخ نگوید، او را مسلمان واقعی نمی شناسد و می فرماید: «من سمع منادیاً ینادی یاللمسلمین و لم یجبه فلیس بمسلم».(1021)

2 - اسلام، کوشش برای نجات ملت های تحت ستم را - حتی با توسّل به زور و جنگ - بر ملّت مسلمان و حکومت اسلامی واجب می داند، چنان که در این آیه

به آن اشاره شده است: { وَما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذِينَ يقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيهِ الظّالِمِ أَهْلُها }؛(1022) «چرا در راه خدا، و [در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر [مکه]که اهلش ستمگرند، بیرون ببر.»

3 - تعلیمات اسلام برای نجات و راهنمایی همه ملت های جهان است و حکومت اسلامی وظیفه دارد زمینه نشر فرهنگ اسلامی را در ملت های مختلف فراهم سازد. به همین دلیل است که اسلام هجرت برای این امر را می ستاید.(1023) و لذا مسلمانان نخست به این دستور عمل کرده و گروهی به یمن و... برای ترویج معارف اسلامی و نجات از شرّ دشمنان هجرت کردند.

4 - اسلام به آموختن علم و دانش در هر جای جهان سفارش اکید کرده و پیشرفت علمی جامعه اسلامی را یکی از اهداف خود می داند. رسیدن به این اهداف از این جهت که محدود به مرزهای کشور اسلامی نیست توجه اسلام به روابط بین الملل را روشن می سازد. نیل به این اهداف بدون روابطی بر اساس نظم و مقرّرات حساب شده میسّر نیست. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مجرد این که حکومت را تشکیل داد، با اقوام و ملت های مختلف قرارداد و پیمان های مختلفی منعقد کرد، یا سفیرانی را به نقاط مختلف جهان فرستاد که همین سیره حضرت، امروز در تنظیم حقوق بین الملل اسلامی الگو و الهام بخش ما است.

تاریخ تدوین پیمان های بین المللی

در این که جوامع بشری از آغاز به صورت جنگ و نزاع با یکدیگر زیسته اند،

یا این که زندگی انسان ها به صورت مسالمت آمیز همراه با تعاون و ایثار بوده است، در میان دانشمندان اختلاف نظرهای فراوانی وجود داشته و دارد.

برخی از دانشمندان؛ همچون «هابز» و «ماکیاولی» و... که انسان را فطرتاً خودخواه و استعمارگر دانسته اند معتقدند که بشر جز بر اساس ضرورت، زیر بار قانون نمی رفته و زمانی به حقوق دیگران اعتراف کرده که جز از این طریق منافع خویش را قابل وصول نمی دانسته است. بر اساس این نظریه در آغاز، انسان ها در حال جنگ و ستیز بوده اند و ضرورت ها و ناتوانی ها و وحشت ها، آنان را به یکدیگر نزدیک ساخته و به سبب منافع مشترک، آنان را به همکاری با یکدیگر واداشته است.

ولی اعتقاد برخی دیگر بر این است که جوامع بشری در آغاز به صورت مسالمت آمیز همراه با تعاون و ایثار در کنار یکدیگر می زیسته اند؛ زیرا:

اولاً: بشر از لحاظ فطری موجودی است مدنی و اصولاً بدون همکاری با جمع نمی تواند به اهداف فردی خویش نایل گردد.

ثانیاً: از آنجا که از نظر منابع ثروت و برای تأمین نیازها، جوامع کم جمعیت ابتدایی دچار کمبود نبوده و با همکاری و تعاون می توانسته اند نیازهای مادی خویش را تأمین کنند علّتی برای جنگ و درگیری وجود نداشته است.

علامه طباطبایی رحمه الله نظریه دوم را انتخاب کرده و در ذیل آیه: { کانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيحْكُمَ بَينَ النّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... }؛(1024) «مردم [در آغاز] یک دسته بودند [و تضادّی در میان آن ها وجود نداشت، به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن ها پیدا شد. در این حال خداوند، پیامبران

را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کنند...».

و می فرماید: «انسان ها در آغاز به صورت یک پارچه و به دور از اختلاف می زیسته اند، امّا پس از آن که اختلافاتی بین آنان پدید آمد، پیامبران همراه قانون آسمانی برای حلّ اختلاف در بین مردم مبعوث شدند...». (1025)

درباره این که از چه زمانی تنظیم پیمان های بین المللی در جوامع بشری مرسوم شده است، تاریخ، سند قابل اعتمادی را در اختیار ما قرار نمی دهد، ولی به طور مسلّم تاریخ آن از حقوق داخلی متأخّرتر بوده است.

روشن است که هر مقدار روابط اجتماعی و راه های کسب معیشت انسان ها پیچیده تر و گسترده تر شود، برای نظم اجتماعی، مقررات پیچیده تر و دقیق تری لازم خواهد بود. و لذا هر چه در مطالعه روابط اجتماعی انسان ها به گذشته تاریخ باز می گردیم ملاحظه می کنیم که حقوق و قوانین ملت ها شکل ساده تر و محدودتری به خود می گیرد. از این رو می توان گفت که پیدایش حقوق داخلی با زندگی اجتماعی و احساس کمبود در زمینه تولید و توزیع همراه بوده است. ولی مقررات بین المللی از هنگامی آغاز می شود که جوامع و ملت های متعددی به وجود آمده و زندگی اجتماعی و رفاه و امنیت آن ها بدون روابط و همکاری با یکدیگر امکان پذیر نبوده است.

برخی از نویسندگان به جهت این که حقوق بین الملل در قرون اخیر تدوین شده است به غلط پیدایش آن را نیز به دولت های اروپایی نسبت داده اند، در حالی که تدوین یک نظام حقوقی، همیشه با پیدایش آن همراه نبوده بلکه ممکن است فرد یا افرادی مسئولیت

تدوین آن را پس از گذشتن مدت زمانی طولانی از پیدایش به عهده بگیرند، چنان که در حقوق بین الملل نیز چنین بوده است.

اولین دانشمندی که افکار او بیشترین تأثیر را در تدوین حقوق بین الملل معاصر داشته و او را پدر حقوق بین الملل خوانده اند «گروسیوس» هلندی است. این دانشمند در دفاع از موضع کشور هلند در برابر انگلستان، کتاب «دریای آزاد» را تدوین کرد و در مقابل آن «سلدن» انگلیسی کتاب «دریای بسته» را منتشر ساخت. همچنین «گروسیوس» کتابی با نام «جنگ و صلح» تدوین کرد و در آن به صورت تحلیل علمی - فلسفی رعایت اصولی را بر ملّت ها لازم دانست، و بالاخره افکار این دانشمند در دو کتاب مزبور و دیگر کتاب های او تأثیر بسزایی در تدوین حقوق بین الملل گذاشت.

به گفته برخی از حقوقدانان، اوّلین مجموعه مدوّن در زمینه حقوق بین الملل، متعلّق به «بنتام» حقوقدان معروف انگلیسی است. این دانشمند مجموعه حقوق بین الملل خود را در سال 1789 میلادی منتشر ساخت و به دنبال آن به تدریج مجموعه های دیگری به وسیله سایر دانشمندان تدوین و انتشار پیدا کرد.

در سال 1796 میلادی «آبه گرگوار» فرانسوی مجموعه ای را به عنوان اعلامیه حقوق ملل تهیه کرد و چون او نیز مانند «بنتام» کار خود را بر اساس حقوق طبیعی تنظیم کرده بود، این قواعد را «اصول ابدی عدالت که باید راهنمای ملل در روابط متقابل باشد» نامید.

در سال 1815 میلادی «لورتزوکلین» حقوقدان ایتالیایی، طرح قانون بین الملل خود را برای اعضای کنگره «وین» فرستاد و در سال 1861 میلادی «الفونس فون» حقوقدان اتریشی کتابی به نام «مختصر قوانین بین الملل» منتشر ساخت. و در سال 1868 میلادی «بلانچلی» سویسی به

تدوین قواعد بین الملل پرداخت. و در سال 1872 میلادی «دیوید دادلی فیلد» حقوق دان آمریکایی، مقررات بین المللی خود را در 981 ماده تحت عنوان «اصول کلّی قانون بین الملل» منتشر کرد.

در سال 1878 میلادی «بلانچلی» مقررات قانون بین الملل را در 862 ماده به طور دقیق تنظیم نمود. در سال 1890 میلادی حقوقدان ایتالیایی کتابی به نام «حقوق بین الملل و ضمانت اجرای حقوقی آن» منتشر ساخت که جامع ترین طرح تا آن تاریخ بوده است. و بعد از او در سال 1906 میلادی «پروفسور مور» مجموعه ای در هفت جلد تحت عنوان «خلاصه حقوق بین المللی» منتشر ساخت. در سال 1910 میلادی «اینترنوسیا» وکیل دادگستری کانادایی، طرح جامعی مشتمل بر 5657 ماده به سه زبان انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی را منتشر ساخت. و در سال بعد، طرح قانون بین الملل عمومی به وسیله «پسوا» حقوقدان برزیلی تدوین شد.

یکی دیگر از دانشمندانی که در تدوین حقوق بین الملل مطالعات زیادی داشته «الوارز» حقوقدان آمریکایی است که آخرین طرح او در سال 1959 میلادی تحت عنوان اعلامیه و قواعد اساسی و اصول مهمّ حقوق بین الملل جدید منتشر گردید.(1026)

در کنار کوشش حقوقدانان در زمینه تدوین حقوق بین الملل، کشورهای ذی نفع در روابط بین المللی و سازمان های جهانی نیز تلاش های زیادی در تدوین این حقوق داشته اند که مهم ترین و اساسی ترین اقدام برای تدوین حقوق ملل به وسیله کنفرانس های صلح لاهه (1899 تا 1907 میلادی) به عمل آمده است. این حرکت در حال حاضر نیز متوقف نشده، تلاش در جهت تکمیل این حقوق در سازمان های ملل و... ادامه دارد.

عوامل پیدایش حقوق بین الملل

به طور کلّی عواملی که در پیدایش نظام جهانی حقوق بین الملل مؤثّر بوده، عبارتند از:

1 - رشد

تمدن و گسترش روابط جوامع با یکدیگر؛

2 - احساس نیاز به همکاری و تعاون ملل؛

3 - حسّ ناسیونالیستی و استقلال خواهی اقوام و ملل؛

4 - آگاهی هر چه بیشتر انسان ها از مواهب الهی در طبیعت؛

5 - آگاهی از اهمیت وحدت و ارتباط سرنوشت انسان ها با یکدیگر؛

6 - خستگی و بیزاری ملت ها از جنگ های جهانی و منطقه ای؛

7 - پیدایش مخرّب و ترس قدرت ها از به هم خوردن موازنه قدرت؛

8 - حسّ بشر دوستی و ناراحتی عاطفی انسان ها از محرومیت جوامع دیگر؛

9 - نیاز دولت ها به مقامی بی طرف برای داوری در نزاع های بین المللی؛

10 - مبادله و استرداد مجرمین؛

11 - مبادله اطلاعات علمی؛

اهتمام اسلام به حقوق بین الملل

آیین اسلام که پیدایش آن در صحرای عربستان بود و به تدریج عالمگیر شد، نه تنها سنت های حسنه پیش از اسلام در زمینه مقررات بین المللی را حفظ کرده است، بلکه ارزشمندترین ایده هایی که در حال حاضر جوامع بشری بر آن تأکید می کنند به عالی ترین شکل در نظام حقوقی اسلام موجود است، با این تفاوت که مقررات بین المللی موجود در یونان یا صحرای عربستان و... چون مبتنی بر دین و ارزش های الهی نبوده است و به صورت عرف و اخلاق مردمی مطرح می شده، از ضمانت اجرایی چندانی برخوردار نبوده است و لذا می توان گفت که این مقررات و ارزش های انسانی برای اولین بار به وسیله اسلام به عنوان مقررات دینی غیرقابل تخلّف و پایدار مطرح شده است.

اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را به صورت اعلامیه ای جهانی مطرح ساخت، آنجا که فرمود: { یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَینَنا وَبَینَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً

وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ ؛(1027) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپزیرد. پس هرگاه [از این دعوت سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

اسلام در پایبندی به معاهدات، گوی سبقت را از همگان ربوده و نمی توان در دوران حیات پیامبرصلی الله علیه وآله کوچک ترین موردی یافت که پیمانی با دشمنان بسته شده باشد و مسلمانان آن را نقض کرده باشند.

از دیدگاه اسلام، جنگ برای کسب قدرت یا ازدیاد ثروت، شدیداً محکوم شده است.

خداوند متعال می فرماید: { وَلا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَهٌ }؛(1028) «به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا [و غنایمی به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید: مسلمان نیستی؛ زیرا غنیمت های فراوانی [برای شما] نزد خداست.»

و تنها جنگی در اسلام مشروع است که جنبه تدافعی داشته یا برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از بین بردن موانع دعوت منطقی اسلام و گرایش به آن (برای کسانی که می خواهند به آیین حق بگروند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند) باشد.

خداوند متعال می فرماید: { وَما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذِینَ یقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیهِ الظّالِمِ أَهْلُها }؛(1029) «چرا در راه خدا، و[در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست

ستمگران]تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر [مکه]که اهلش ستمگرند، بیرون ببر.»

سیره عملی رسول خداصلی الله علیه وآله و پیروی جدّی مسلمانان و دولت های اسلامی از آن، کم کم فکر زندگی مسالمت آمیز را در میان پیروان دیگر ادیان الهی؛ به ویژه مسیحیان - که تحت فشار کلیسا از آزادی عقیده حتی در محدوده آیین مسیحی محروم بودند - ایجاد کرد و سرانجام خواست عمومی در جهت تدوین حقوق در روابط بین المللی شکل گرفت.

بارزترین شاهد این مدعا، اعترافات دانشمندان قرن 16 تا 19 غربی؛ همانند «ژان ژاک روسو»، «ولتر»، «شوپنهاور» و... به این موضوع است.

نمونه هایی از قوانین بین الملل اسلامی

نمونه هایی از قوانین بین الملل اسلامی

اسلام در تمام مسائلی که به یک نحو مربوط به نظام بین المللی است، دستورات جامع و کاملی داده که با گذشت قرن ها از زمان صدور آن هنوز قابل توجّه و اجرا است. اینک به نمونه هایی از این حقوق و قوانین اشاره می کنیم:

1 - اسلام و حفظ صلح

صلح را می توان یکی از اهداف واقعی حقوق اسلامی به شمار آورد. در قوانین و تعالیم اسلامی به طور عمومی بر زندگی مسالمت آمیز و اصلاح بین مردم، زیاد تأکید شده که اطلاق آن به طریق اولی شامل صلح بین الملل هم می شود.

خداوند متعال می فرماید: { فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذاتَ بَینِکُمْ ؛(1030) «از [مخالفت فرمان]خدا بپرهیزید، و خصومت هایی را که میان شماست، آشتی دهید.»

یکی از اصول تعالیم اسلام، صلح است، بلکه پیشنهاد اسلام این است که آن چنان با دشمنان رفتار کنید که دشمنان دیروز، دوست صمیمی امروز شوند.

خداوند متعال می فرماید: { ادْفَعْ بِالّتِی هِی أحْسَنُ فَإِذَا الّذِی بَینَکَ وَبَینَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِی حَمِیمٌ ؛(1031) «بدی را با نیکی دفع کن؛ ناگاه [خواهی دید] آن کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.»

همچنین پذیرش حرام بودن جنگ در چهار ماه از سال (اشهر حرم) از طرف اسلام و محلّ امن قرار گرفتن مکه معظّمه، دلیل دیگری بر اهتمام اسلام بر صلح و مسالمت است.

جالب توجه است که هر چند اسلام بر آماده بودن مسلمانان برای جنگ و تهیه ساز و برگ نظامی و آموزش فنون جنگ تأکید کرده، ولی همه این امور را در مرتبه اوّل برای جلوگیری از جنگ و ترساندن دشمنان از شروع جنگ به حساب می آورد. و لذا خداوند متعال در مورد هدفِ فراهم آوردن

نیرو و سلاح می فرماید: { وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَمِنْ رِباطِ الْخَیلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّکُمْ ؛(1032) «هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن ها [دشمنان آماده سازید؛ و [همچنین اسب های ورزیده [برای میدان نبرد]، تا به آن وسیله، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.»

از اینجا استفاده می شود که یکی از اهداف فراهم آوردن نیرو، پیشگیری از بروز خصومت ها است. به همین سبب است که قرآن می فرماید: { وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها }؛(1033) «و اگر به صلح تمایل نشان دهند، تو نیز در صلح در آی.»

2 - اسلام و حمایت از ملت های تحت ستم و استعمار

یکی از مهم ترین اهداف انبیا، نجات ملت های تحت ستم بوده است.

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذِینَ یقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیهِ الظّالِمِ أَهْلُها وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً }؛(1034) «چرا در راه خدا، و [در راه مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد [ستمدیده ای که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر [مکه که اهلش ستمگرند، بیرون ببر و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما.»

برای رهبران دینی، حکومت کردن و تشکیل حکومت هیچ گاه هدف نبوده بلکه حکومت وسیله ای برای برقرار کردن عدالت و هدایت و نجات ملت ها بوده است؛ چنان که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه شقشقیه می فرماید: «آگاه باشید! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیتی به دورم گرد

آمدند و با وجود یاری آن ها حجّت بر من تمام گردید، و اگر نبود عهد و پیمانی که خدا از علما گرفته که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را به پشتش می افکندم و آخر آن را با جام اولش سیراب می کردم».(1035)

حکومت اسلامی هیچ گاه به مجرّد رسیدن به حاکمیت در سرزمینی، از ملت های محروم و ستمدیده دیگر غافل نمی شود؛ و لذا از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل است که فرمود: «و من سمع رجلاً ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»؛(1036) «هر کس از کسی بشنود که ندا می دهد: ای مسلمانان! [مرا دریابید] و او را اجابت نکند، مسلمان نیست.»

3 - اسلام و استقلال ملل

اسلام، گرچه برای اتحاد جوامع اهمیت فوق العاده ای قائل است، ولی در عین حال تا وقتی ملت ها رشد مناسب را پیدا نکرده اند تا بتوانند حکومت های متفرق را نفی کرده و به حکومت واحد جهانی برسند، رفتار اسلام با ملل مختلف، رفتار عادلانه است و با آن ها به عنوان جوامع مستقل و آزاد برخورد و همزیستی مسالمت آمیز را توصیه می کند. قرآن می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ للَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ؛(1037) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید، و دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیک تر است و از [معصیت خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است.»

و نیز می فرماید: { وَلا یجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ

صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا }؛(1038) «و خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجدالحرام در [سال حدیبیه]باز داشتند، نباید شما را به تجاوز و تعدّی وادار کند.»

به همین جهت است که اسلام در پیمان نامه های خود با ملل دیگر، آزادی و استقلال و حقوق آن ها را کاملاً در نظر دارد و بر تأمین آن تأکید می کند، و حتی اگر در مورد برخی از مسلمانان از روی ناآگاهی یا اغراض دیگری از این اصل تخلّف می کردند، پیامبرصلی الله علیه وآله سخت برمی آشفت و متخلّف را سرزنش و تخلّف را جبران می کرد.

بعد از فتح مکه پیامبرصلی الله علیه وآله برای دعوت مسالمت آمیز مردم به اسلام نیروهایی به اطراف مکه می فرستاد؛ از جمله خالد بن ولید را با سپاهی به سوی قبیله بنی خزیمه فرستاد. چون خالد بر ایشان وارد شد، مسلّح شدند. خالد به آنان گفت: مکه فتح شده و مردم آن اسلام آورده اند، سلاح خود را بر زمین گذارید. آنان چنین کردند ولی خالد عدّه ای از آنان را به قتل رسانده و اموال آن ها را به غارت برد.

چون خبر این واقعه به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید، حضرت دست ها را بلند کرد و گفت: «بار الها ! من از آنچه خالد انجام داد به سوی تو بیزاری می جویم».

آن گاه حضرت علی علیه السلام را با مقداری پول برای رسیدگی و جبران خسارت های وارد شده به سوی بنی خزیمه فرستاد تا دیه کشته ها و خسارت های مالی آنان را بپردازد و آن ها را راضی کند.(1039)

نقل است که حضرت علی علیه السلام حتی قیمت ظرف آب سگ هایشان را که آسیب دیده بود پرداخت و در عوض این که زن هایشان

ترسیده و یا کودکانشان آزار دیده بودند مبلغی به آن ها داد و بقیه مالی را نیز که به همراه داشت بلاعوض برای این که از پیامبرصلی الله علیه وآله راضی شوند به آنان پرداخت.(1040)

4 - اسلام و تساوی ملل

اسلام، قوم گرایی و نژادپرستی را محکوم می کند و جوامع بشری را مساوی و برابر می داند، و تنها برتری را در تقوا و معیارهای اخلاقی معرفی کرده است.

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ ؛(1041) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ [این ها ملاک امتیاز نیست]گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

پیامبرصلی الله علیه وآله در خطبه ای که در سرزمین منی ایراد فرمود، در این باره چنین فرمود: «أیها الناس إنّ ربکم واحد و إنّ أباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا لأحمر علی أسود و لا لأسود علی أحمر إلاّ بالتّقوی»؛(1042) «ای مردم! شما را هشدار می دهم که پروردگارتان یکی است و پدر همه شما یکی است. آگاه باشید! که عرب بر عجم و عجم بر عرب، سیاه پوست بر سرخ پوست و سرخ پوست بر سیاه پوست، برتری و فضیلت ندارد مگر به تقوا.»

5 - اسلام و حقوق فراگیر بین المللی

لزوم مقررات فراگیر برای برقراری رابطه بین ملت ها، امری روشن است امّا این مقرّرات از قانون گذاری میسر است که بر اصول مشترکی که باید در روابط بین المللی مراعات شود آگاهی داشته و نسبت به آن اهمیت ویژه ای قائل باشد، و نیز جزء ملت خاصی نبوده و از علاقه و ارتباط با ملّتی متأثّر نباشد.

بدین سبب اسلام در روابط بین الملل به اصول مشترک تکیه دارد و به همه ملت ها در چارچوب مقررات بین المللی به طور یکسان می نگرد. خداوند متعال درباره رابطه جامعه اسلامی با اهل کتاب

می فرماید: { قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَینَنا وَبَینَکُمْ ؛ (1043) «بگو:]ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، معیار برای لزوم تعمیم محبّت، رحمت و مسالمت را اصل انسانیت و مشابهت در خلقت قرار داده که فراگیرترین اصل مشترک بین ملت هاست، آنجا که می فرماید: «و أشعر قلبک الرّحمه للرّعیه و المحبّه لهم و اللّطف بهم و لاتکوننّ علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم أکلهم فإنّهم صنفان إمّا أخٌ لک فی الدّین و إمّا نظیرٌ لک فی الخلق»؛(1044) «و مهربانی بر رعیت را پوششی برای دل خود گردان، و نیز دوستی ورزیدن با آنان و مهربانی با همگان را. و مباش همچون جانور شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری، چه رعیت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند.»

هر چند این حکم در مورد امور داخلی صادر شده ولی باتوجه به مبنای آن، روابط بین المللی را نیز شامل می شود.

اسلام، گذشته از توصیه های فراوان به وفای به عهد، نسبت به روابط بین المللی تأکید ویژه نموده که از آن جمله توصیه به وفای به عهد حتی در مقابل منحطترین جوامع از حیث عقیده و فرهنگ و سخت ترین دشمن جامعه اسلامی؛ یعنی مشرکین است، چنان که می فرماید: { فَأَتِمُّوا إِلَیهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُتَّقِینَ ؛(1045) «پیمان آن ها را تا پایان مدّتشان محترم بشمارید؛ زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.»

6 - اسلام و روابط اقتصادی بین المللی

اسلام نیز بر روابط اقتصادی بین المللی تأکید فراوان دارد. در روایات متعددی که فلسفه و منافع حج را برمی شمارد با این که حج یک عمل عبادی خالص

برای تهذیب نفس است، از روابط اقتصادی - اعم از تجارت و حمل و نقل بین المللی - به عنوان یکی از فلسفه های ویژه حج یاد کرده است.

هشام بن حکم چون از امام صادق علیه السلام از حکمت حج سؤال می کند، آن حضرت ضمن برشمردن حکمت های مختلف حج می فرماید: «در موسم حج مردم از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا شوند. این که هر ملّتی از تجارت ها و فراورده های اقتصادی ملت های دیگر استفاده کند و کالاها بین بلاد مبادله گردد... .

سپس حضرت بر ضرورت روابط بین المللی به طور کلّی و به اموری از جمله روابط اقتصادی خاص تأکید کرده و می فرماید: «و لو کان کلّ قومٍ إنّما یتّکلون علی بلادهم و ما فیها هلکوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الأرباح»؛(1046) «اگر [روابط بین الملل از هم گسسته شود] هر ملتی تنها به خود بیندیشد و تنها از خود سخن بگوید هلاک خواهد شد و کشورهای جهان رو به ویرانی می روند و مبادلات تجاری و منافع نابود می گردد.»

در روابط اقتصادی اسلام، دو نوع هدف پیگیری می شود: یکی تأمین نیازهای عمومی و رهایی افراد بشر از فقر و گرسنگی، و دیگری تسهیل مبادلات بین المللی و منافع تجاری به عنوان وسیله ای برای رسیدن به اهداف نوع اول مورد توجه قرار گرفته است.

اسلام، اقتصادی را پی ریزی و توصیه می کند که به سوی عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه ثروت حرکت می کند؛ یعنی اقتصاد را با اصول اخلاقی انسان می آمیزد، در حالی که جهت گیری اهداف اقتصادی جهان امروز این ویژگی را ندارد. به همین دلیل است که غالباً به سوی زیاده طلبی و تمرکز خصوصی یا دولتی پیش

می رود.

7 - اسلام و هدف فرهنگی بین المللی

اسلام، به نشر و تبلیغ معارف الهی در بین ملت های جهان اهتمام فراوانی دارد و انبیای الهی نیز برای همین هدف؛ یعنی آموزش و پرورش مردم مبعوث شده اند و بقیه دستورات انبیا زمینه ساز این هدف است. اسلام، هر چند به رفاه و تأمین منافع مادی توجه دارد، ولی برای این امور ارزش استقلالی قائل نیست و سعادت انسان را در تأمین زندگی مادی نمی داند، بلکه این امور را به عنوان مقدمه و وسیله ای برای نیل به سعادت معنوی انسان؛ یعنی قرب به خدا با شرایطی محترم می شمارد.

پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان از آغاز به هدف فرهنگی در بُعد بین المللی توجه ویژه ای داشتند و در این هدف، خیر و کمال جوامع را مورد توجه قرار می دادند. به همین جهت است که حضرت گروهی از اصحاب را برگزید تا به عنوان پیک فرهنگی اسلام به سوی سلاطین و رهبران دینی و سیاسی عالم بفرستد.

آن حضرت در یک روز به امپراطوران روم و فارس و پادشاهان حبشه، قبط، شام و یمامه نامه نوشت و محتوای همه این نامه ها دعوت به توحید و اسلام بود، و هدف آن حضرت بیدار کردن اذهان ملت ها و امت ها و سوق دادن آنان به حق و اتمام حجّت بود.(1047)

چنان که تاریخ گواهی می دهد، پیامبرصلی الله علیه وآله افرادی را به منظور این هدف می پروراند و به آن ها قرآن و احکام اسلام را تعلیم می داد و برای نشر آن معارف، آن ها را به نقاط مختلف اعزام می کرد که گاهی بزرگانی از اصحاب نیز جان خود را بر سر این کار گذاشتند. دو فاجعه «رجیع» و «بئر معونه» که در آن ها گروهی از مبلّغین

اعزامی اسلام به شهادت رسیدند، گواه این مدّعا است.(1048)

جالب توجه این که پیک های حضرت به زبان مردمی که به سوی آنان فرستاده می شدند، سخن می گفتند.(1049)

هجرت به حبشه را نیز می توان از اقدامات مسلمانان در جهت نشر و گسترش فرهنگ اسلام معرفی کرد؛ زیرا هر چند علت اصلی هجرت جمعی از مسلمین به حبشه، نجات از شکنجه و بیدادگری مشرکان قریش بود، ولی یکی از آثار مهم این هجرت، نشر و تبلیغ فرهنگ و تعالیم اسلام بوده است. و لذا همین گسترش فرهنگی، مشرکان مکه را سخت به هراس واداشت.

به همین دلیل نمایندگان مشرکان قریش به پادشاه حبشه (نجاشی) گفتند که مسلمانان مهاجر به حبشه به نشر آیینی دیگر غیر از آیین شما اقدام کرده اند...

این سیره در میان مسلمانان ادامه داشته و در نشر فرهنگ و معارف اسلامی تأثیر بسزایی گذاشته است. مسلمانان به هر نقطه از جهان که می رفتند از این هدف مقدس غفلت نمی کردند. از این رو در سرزمین هایی مانند چین، اندونزی، آفریقای مرکزی و روسیه، بدون آن که مسلمانان سلطه سیاسی - نظامی پیدا کنند، تنها به سبب رفت و آمد و تبلیغات قولی و عملی بازرگانان مسلمان، میلیون ها نفر از روی رضا و رغبت و آگاهی به اسلام گرویدند.

حماد سمندری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که من به بلاد شرک می روم و هم کیشان ما می گویند: اگر در این سفر بمیری با مشرکین محشور خواهی شد! حضرت از من پرسیدند: آیا در آنجا امر ما را یاد می کنی و مردم را به سوی آن می خوانی؟ عرض کردم: بلی. حضرت فرمود: هنگامی که در این شهر هستی به این کار موفّقی؟ عرض کردم:

نه. حضرت فرمود: اگر (در آن بلاد) بمیری به صورت امتی محشور خواهی شد و نورت پیشاپیش تو را راهنمایی می کند.(1050)

یکی از اهداف فریضه عبادی - سیاسی حج نیز نشر فرهنگ اسلامی در سطح بین المللی است. در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، در بیان فلسفه حج چنین بیان می فرماید: «برای این که آثار و اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله شناخته شود و در خاطر بماند و از یاد نرود، و اگر هر ملتی تنها از وطن خود و آنچه در آن است سخن بگوید، هلاک خواهد شد و کشورهای جهان رو به ویرانی می روند... و اخبار مخفی می ماند و مردم بر آن آگاهی پیدا نمی کنند. این است علّت حج».(1051)

8 - اسلام و حقوق بین الملل آسیب دیدگان

لازمه جهان بینی اسلام، امداد به همنوعان است؛ زیرا در این جهان بینی، خداوند دارای رحمت عامه است؛ یعنی نسبت به همه انسان ها مهربان می باشد. انسان ها نیز به تخلّق به صفات او دعوت شده اند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند فرمود: «الخلق عیالی فأحبّهم إلی ألطفهم بهم و أسعاهم فی حوائجهم»؛(1052) «مردم تحت تکفّل و سرپرستی من هستند، پس محبوب ترین آن ها نزد من نیکوکارترین و کوشاترین افراد در برآوردن حاجات مردم است.»

امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «رأس العقل بعد الإیمان التّودّد إلی النّاس و اصطناع الخیر إلی کلّ برٍّ و فاجرٍ»؛(1053) «برترین درجه عقل پس از ایمان به خدا، محبّت به مردم و نیکی کردن به هر نیکوکار و بدکار است.»

زراره می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و به حضرت عرض کردم: ما برای روابط خود با مردم اندازه گیری می کنیم. حضرت فرمود:

آن میزان چیست؟ عرض کردم: معیار به این صورت است که هر کس با ما در مذهب موافق باشد او را دوست می داریم و در حلّ مشکلات او را کمک می کنیم، و هر کس با ما مخالف باشد از او بیزاری می جوییم. امام فرمود: گفته خداوند از تو راست تر است. پس چه جایی می ماند برای کسانی که خداوند متعال درباره آنان فرمود: { إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا یسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَلا یهْتَدُونَ سَبِیلاً... }؛ «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند [و حقیقتاً مستضعفند]، نه چاره ای دارند و نه راهی [برای نجات از آن محیط آلوده]می یابند.»و چه جایی می ماند برای { مؤلّفه قلوبهم .(1054)

9 - اسلام و اهداف علمی حقوق بین الملل

اسلام، بیشترین اهتمام را نسبت به علم داشته است و در زمینه تعلیم و تعلّم تأکید فراوان دارد، حتّی در آموزش به ملت های مختلف و آموختن از اقوام گوناگون، توصیه و سفارش کرده است.

با وجود این که اسلام در سرزمینی ظهور کرد که مردم آن از علوم و فنون و تمدن فاصله زیادی داشتند، تعلیم و تربیت اسلام، جامعه اسلامی را شیفته علوم و فنون مختلف کرد، به طوری که در تحصیل و جمع آوری علوم از هیچ کوششی دریغ نداشتند، و این حقیقت، زبانزد دوست و دشمن است.

امام رضاعلیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم فاطلبوا العلم من مظانّه و اقتبسوه من أهله، یرفع اللّه به أقواماً فیجعلهم فی الخیر قاده تقتبس آثارهم و یهتدی بفعالهم و ینتهی إلی رأیهم»؛(1055) «بر هر مسلمانی آموختن علم

امری الزامی است، پس از هر کجا گمان دارید علم یافت می شود، آن را بیاموزید و از صاحبان علم بهره بگیرید؛ زیرا خداوند به واسطه علم، ملت هایی را برتری می بخشد و آنان را در خوبی قرار می دهد [به طوری که آنان رهبران جامعه می شوند. از آثار آن ها بهره گرفته می شود و رفتار و اعمالشان راهنما و الگو، و آرایشان مرجع و راه گشای جوامع می گردد.»

امام صادق علیه السلام درباره شهر قم فرمود: «از این سرزمین علم به سایر بلاد در شرق و غرب جهان خواهد رسید و حجّت خدا بر خلق تمام می شود، به گونه ای که هیچ کس در زمین نخواهد بود مگر این که دین و علم به او خواهد رسید».(1056)

10 - اسلام و شناسایی دولت ها

سیره پیامبرصلی الله علیه وآله بر انکار ملّیت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل و ملت ها؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است، با این تفاوت که در قلمرو اسلام شرایطی شبیه نظام حکومت فدرال برقرار بوده و در روابط خارجی، تابع اراده دولت بوده و با وجود این که در روابط خارجی، ملل اسلامی تابع اراده دولت مرکزی بوده اند، از نظر قلمرو و اراده داخلی، استقلال آن ها محترم شناخته شده است. و امّا در خارج از قلمرو اسلام نیز به عنوان یک ضرورت اجتماعی پیمان صلح برقرار می شده و طبق شرایط مذکور در پیمان، دو ملت در کنار یکدیگر به زندگی مسالمت آمیز خود ادامه می داده اند.

شاهد بارز این مطلب پیمان نامه های بسیاری است که در دوران حکومت پیامبرصلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت با ملت های مختلف

امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت های غیرمسلمان به پیمان خود وفادار بوده اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض نمی کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است.

این روش، منافاتی با موضع گیری نظام اسلامی با دولت های جائر و ظالمی که بر اساس زور یا تزویر به وجود آمده و حیات ملّی و مردمی انسان ها را در داخل قلمرو آن دولت یا خارج از آن به خطر انداخته اند، نخواهد داشت؛ زیرا مبارزه با فساد در سطح بین المللی، وظیفه همه انسان ها است و منحصر و محدود به مرزهای یک کشور نیست، و این چیزی است که ندای وجدان پاک هر انسانی، جامعه بشری را به سوی آن فرا می خواند.

مسأله شناسایی کشورها از دیدگاه اسلام با آنچه در حال حاضر از جانب قدرت های بزرگ انجام می شود کاملاً متفاوت است؛ زیرا مسأله شناسایی وسیله ای سیاسی در دست قدرت هاست که از آن به جهت منافع خود استفاده می کنند، ولی بدیهی است که اسلام نمی تواند با شناسایی به این معنا موافقت کند و بدون تردید از نظر اصول شناخته شده در این آیین الهی، این گونه شناسایی مردود است، و تا آنجا که ممکن باشد دولت اسلامی از برقراری رابطه با نظام هایی که غیر انسانی بودن آن ها محرز باشد، خودداری می کند و در صورتی که ضرورت ها، دولت اسلامی را به ایجاد روابطی با چنین نظام هایی مجبور کند، بی تردید این روابط؛ از قبیل شناسایی موقت بوده و دوامی نخواهد داشت.

بر اساس آنچه گفته شد، موضع کشورهای مسلمان در برابر یکدیگر را نیز می توان حدس زد؛ زیرا در وضعیتی که روابط مسالمت آمیز با

همه کشورهای جهان به عنوان یک ضرورت حتمی مطرح است و قطع رابطه و عدم شناسایی همه کشورها - به جز آن ها که بر خلاف اراده ملّی و دینی به وجود آمده اند - به صلاح هیچ کشوری نخواهد بود، رابطه کشورهای مسلمان با هم و شناسایی هر یک به وسیله دیگری اهمیت و ضرورت بیشتری دارد. از اینجاست که هر چند بر اساس احکام اولیه اسلام جواز تقسیم کشور اسلامی به کشورهای متعدد از دیدگاه بعضی جای تأمّل است ولی از نظر احکام ثانوی، جواز این روابط کمترین اشکالی نخواهد داشت.

11 - اسلام و عدم مداخله در امور دیگر کشورها

اسلام حتی در خصوص کشورهایی که به طور رسمی به این آیین گرویدند، نه تنها اصراری بر انحلال و از هم پاشیدن نظم داخلی ملت ها ندارد، بلکه آن ها را در نظام دلخواهشان و آداب و رسوم و سنن شایسته ملّی آزاد گذاشته و با نمایندگان هر ملت و قبیله، رفتاری مناسب با شأن آن ها دارد.

همچنین دولت اسلامی در روابط خود با کشورهای غیرمسلمان، روابطی مشابه آنچه درباره کشورهای مسلمان گفته شده، دارد.

نامه های بسیاری که از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله برای رؤسای کشورها و قبیله های آن زمان ارسال شد، همگی مؤید این دیدگاه است؛ برای مثال، در صلح حدیبیه اصولی که مورد توافق طرفین قرار گرفت، موضع اسلام در خصوص عدم مداخله و شرایط آن را به روشنی مشخص می سازد. مهم ترین مواردی که در این صلح به تصویب رسید عبارتند از:

1 - قریش و مسلمانان متعهّد می شوند که به مدت ده سال، جنگ بر ضدّ یکدیگر را ترک کنند.

2 - اگر فردی از مردم مکه مسلمان شود و به مسلمانان پناهنده گردد باید به

مکه بازگردانده شود، ولی از مسلمانان اگر کسی به مردم مکه پناهنده شود به مسلمانان بازگردانده نمی شود.

3 - مسلمانان و قریش می توانند با هر قبیله ای که می خواهند پیمان برقرار کنند و دو طرف نباید در نزاع ها بین قبایل هم پیمان با قریش یا مسلمان، از یکی از آن ها جانبداری کنند.

4 - مسلمانان مکه در مراسم مذهبی خود آزادند و دیگر مسلمانان نیز می توانند برای مراسم مذهبی به مکه وارد شوند و جان و مال آنان مصون خواهد بود.

همان گونه که ملاحظه می شود، بند سوّم این قرارداد، به اصل عدم مداخله مربوط بوده و بر آن تأکید شده است.

اسلام و علل عقب ماندگی مسلمین

اسلام و علل عقب ماندگی مسلمین

بعد از ظهور اسلام و با تعالیم درخشانی که از خود ارائه کرد و نیز با التزام عملی که پیروان پیامبرصلی الله علیه وآله از خود نشان دادند، مسلمانان پیشرفت شایانی کرده و در تمام تمدن ها و فرهنگ ها تأثیر گذاشته، بلکه از آن ها پیشی گرفتند و یک دوران پرافتخار و با عزّتی را از اسلام و مسلمین به جا گذارده و سرفرازی خود را به جهانیان نشان دادند. ولی بعد از گذر از این برهه و زمان درخشان، مسلمانان رو به انحطاط رفته و تا به امروز کار به جایی رسیده که کفّار و دشمنان بر مسلمین و بلاد آن ها سلطه پیدا کرده و تمدن و فرهنگ و ثروت بیکران آن ها را بر هم ریخته و به غارت می برند. چه عواملی منجرّ به این وضعیت موجود شد. موضوعی است که در اینجا مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

پیشرفت اعجاب انگیز اسلام

با ظهور اسلام در حجاز و تربیت انسان های فرهیخته در مکتب پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام، خورشید اسلامی در فراسوی مرزهای جغرافیایی و فکری پرتو افکند که به ایجاد تمدن و فرهنگ اسلامی انجامید. این تمدن درخشان تمام تمدن ها را تحت تأثیر قرار داد و بدین ترتیب عصر طلایی تمدن اسلامی شکل گرفت.

«جواهر لعل نهرو» می نویسد: «شگفت انگیز است نژاد عرب که در طول قرون متمادی، انگار در حال خفتگی بسر می برد و ظاهراً از آنچه در سایر نواحی اتفاق می افتاد جدا و بی خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرف دنیا را تهدید کرده و زیر و رو ساخت... نیرو و فکر تازه ای که عرب ها را بیدار ساخت و ایشان را

از اعتماد به نفس و قدرت، سرشار ساخت "اسلام" بود...».(1057)

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «بی تردید مسلمین دوران عظمت و افتخار اعجاب آوری را پشت سر گذاشته اند، نه از آن جهت که در برهه ای از زمان حکمران جهان بوده اند،... بلکه از آن جهت که نهضت و تحوّلی در پهنه گیتی به وجود آوردند و تمدّنی عظیم و باشکوه را بنا کردند که چندین قرن مشعل دار بشر بود و اکنون نیز یکی از حلقه های درخشان بشر به شمار می رود که تاریخ او تمدن از داشتن آن به خود می بالد». (1058)

او نیز می گوید: «مسلمانان قرن ها در علوم، صنایع، فلسفه، هنر، اخلاق و نظام های عالی اجتماعی بر همه جهانیان تفوّق داشتند و دیگران از خرمن فیض آن ها توشه می گرفتند. تمدن عظیم و حیرت انگیز اروپایی که چشم ها را خیره و عقل ها را حیران کرده است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار محققان بی غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر از تمدن باشکوه اسلامی مایه گرفته است».(1059)

«گوستاو لوبون» می گوید: «بعضی ها (از اروپائیان) عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی (یعنی مسلمانان) سبب شده اروپای مسیحی از حال توحّش و جهالت خارج گردد و لذا آن را مکتوم نگاه می دارند... نفوذ اخلاقی همین (مسلمانان) قوم وحشی، اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند داخل در طریق (بشریت) نمود. و نیز نفوذ عقلانی مسلمانان دروازه آنان را باز کرد و تا ششصد سال استاد ما اروپائیان بودند».(1060)

یکی از دانشمندان غرب می گوید: «پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن (81 - 597 هجری / 700 - 1200 م) از لحاظ

نیرو، نظم، بسط قلمرو، اخلاق نیک، تکامل سطح زندگی، قوانین منصفانه (عادلانه) انسانی و... (احترام به عقاید و افکار دیگران) و ادبیات و تحقیق علمی پیشاهنگ جهان بود».(1061)

او در ادامه سخنانش می گوید: «دنیای اسلام در جهان مسیحی نفوذهای گوناگونی داشت. اروپا از دیار اسلام غذاها و شربت ها، دارو و درمان، اسلحه و نشانه های خانوادگی، سلیقه و ذوق هنری، ابزار و رسوم صنعت و تجارت، قوانین و رسوم دریانوردی را فرا گرفت. و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد... علمای مسلمان؛ اعم از فارس و عرب و ترک و سایر قومیت ها، ریاضیات و طبیعیات و شیمی و هیأت را حفظ کرده و به کمال رسانده و به اروپا منتقل کردند... ابن سینا و ابن رشد دو فیلسوف و طبیب بزرگ اسلامی، از مشرق بر فلاسفه مدرس اروپا پرتو افکندند و صلاحیتشان چون یونانیان مورد اعتماد بود... این نفوذ اسلامی از راه بازرگانی و جنگ های صلیبی و ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتین و مسافرت دانشورانی؛ از قبیل گربرت و ارلاردبایی و مایکل اسکات و... به اندلس انجام می گرفت. این، اعتراف به عظمت دانش در جهان اسلام است که از اروپا برای تحصیل به جهان اسلام، دانشجویان زیادی اعزام می شدند و علوم مختلف را فرا می گرفتند... تنها دوران طلایی یک جامعه می توانسته در مدتی کوتاه این همه مردان معروف را در زمینه سیاست، تعلیم، ادبیات لغت، جغرافیا، تاریخ، ریاضیات، هیئت، شیمی، فلسفه، طب و مانند آن ها، که در چهارده قرن اسلام بوده، به وجود آورد».(1062)

«گوستاو لوبون» می گوید: «تمدن کشور پهناور اسلام، قرن ها از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند، از سواحل بحر الروم (دریای

مدیترانه) تا ریگستان آفریقا، امتداد داشته و چشمگیر و شایان توجه بوده است».(1063)

او همچنین می گوید: «تا مدت پانصد سال مدارس اروپا روی کتب و مصنفات مسلمین دایر بود و همان ها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده و داخل در طریق تمدن نمودند. ما وقتی که به تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان نظر می افکنیم، می بینیم: هیچ ملتی نیست که در این مدّت کم بیشتر از آنها ترقّی کرده باشد...».(1064)

و در جای دیگر می گوید: «تا قرن پانزده، قولی را که مأخوذ از مصنفین عرب (مسلمان) نبوده، مستند نمی شمردند. تمام دانشکده ها و دانشگاه های اروپا تا پانصد الی ششصد سال، روی ترجمه های کتاب های دانشمندان اسلامی دایر بود و مدار علوم مردم اروپا فقط علوم مسلمین بوده است».

«پروفسور گیپ» استاد زبان عربی در دانشگاه لندن، در مقاله ای تحت عنوان «نفوذ ادبیات اسلامی در اروپا» می نویسد: «هنگامی که به گذشته نظر می افکنیم می بینیم علوم و ادبیات شرق به منزله خمیرمایه ای (برای تمدن غرب) بوده است، به طوری که نفوذ روحیات و افکار شرق، روح تاریک مردم قرون گذشته (غرب) را روشن ساخته و آنان را به جهان وسیع تری هدایت کرده است».(1065)

«ویل دورانت» در مورد ابتکار مسلمین در شیمی چنین می گوید: «شیمی به عنوان یکی از علوم، تقریباً از ابتکارات مسلمانان است؛ زیرا آن ها مشاهده دقیق و تجربه علمی و توجه به ثبت نتایج را بر محصول کار یونانیان، چنان که می دانیم به بعضی تجربیات و فرضیات مبهم انحصار داشت، افزودند. تعداد زیادی از مواد را تجزیه کردند. درباره سنگ ها تألیفاتی داشتند. مواد قلیایی و اسیدها را امتیاز دادند. درباره صدها داروی طبّی تحقیق کردند

و صدها داروی تازه ساختند. از فرضیه تبدیل فلزات عادی به طلا و نظایر آن ها (کیمیاگری) به شیمی واقعی دست یافتند... به وسیله کتاب های دانشمندان اسلامی که مؤلّف برخی از آن ها شناخته نشده و به زبان لاتینی ترجمه شده، علم شیمی در اروپا پیشرفت کرده است».(1066)

«واشنگتن ارومینگ» می گوید: «کاخ تمدن ما را دست های توانای علم و فن مسلمین بنا نمودند، و ملل اروپایی و مسیحی هر کجا هستند مدیون مسلمین می باشند».(1067)

عوامل پیشرفت اسلام

عوامل پیشرفت اسلام

پیشرفت های جغرافیایی، فرهنگی و فکری مسلمین، علل و انگیزه های گوناگونی داشته که برخی از آن ها مربوط به خود اسلام و محتوای آن است، و بعضی دیگر مربوط به تلاش و فعالیت مسلمانان و برخی نیز مربوط به روحیات و خصایص روانی مسلمین بوده است. اینک به بررسی هر یک از این سه مورد می پردازیم:

الف) عوامل مربوط به خود اسلام

الف) عوامل مربوط به خود اسلام

برخی از عوامل پیشرفت اسلام که از خود اسلام و محتوای آن سرچشمه گرفته، از این قرار است:

1 - سادگی و متانت عقاید و تعالیم اسلام

اسلام، چه در قسمت عقاید و مبادی فکری و چه در قسمت اخلاق و راه و رسم زندگی، روش متین و ساده و دور از ابهام دارد.

اسلام برای جهان، آفریدگاری یکتا که سرچشمه همه نیکی ها و کمالات و دور از تمام نقص ها و محدودیت ها است، می شناسد. زندگی را منحصر

به همین چند روزه دنیا نمی داند، بلکه پس از امروز، فردایی را قائل است تا هر کس ثمرات اعمال خود را ببیند.

اسلام، برای جمیع شؤون فردی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آدمی قوانین فطری و برنامه های اصولی و آسان را ارائه می دهد که سرپیچی از آن را مایه بدبختی و خسران می داند.

اسلام، در عین این که وظیفه خود را منحصر به دستورات اخلاقی و روحانی نمی داند، عالی ترین روش های اخلاقی و معنوی را ارائه می دهد. به عقیده بسیاری از دانشمندان بی غرض، همین سادگی، متانت، دور بودن اسلام از هر گونه خرافات، اصولی و همه جانبه بودن عقاید و تعالیم اسلامی را از بزرگ ترین عوامل پیشرفت اسلام می دانند و این باعث شده بسیاری از پیروان مذاهب دیگر به سوی آن جذب شوند.

اسعد بن زراره که به نمایندگی از قبیله «خزرج» به مکه آمده بود تا از قریش برای سرکوب کردن دشمن دیرینه خود «قبیله اوس» کمک نظامی و مالی بگیرد، می گوید: هنگام طواف دوم چون از کنار حضرت محمّدصلی الله علیه وآله می گذشتم به او گفتم «انعم صباحاً»؛ روزت بخیر. حضرت در جواب فرمود: «خدایم سلامی نیکوتر از این به ما آموخته است. و آن اینکه بگوییم: سلام علیکم؛ درود بر

شما باد.»

اسعد می گوید: به حضرت عرض کردم: مرا به چه دعوت می کنی؟ پیامبرصلی الله علیه وآله این آیات را قرائت فرمود: { قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيئاً وَبِالْوالِدَينِ إِحْساناً وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِياهُمْ وَلاتَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيتِيمِ إِلاّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ حَتّی يبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيلَ وَالْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كانَ ذا قُرْبی وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ؛(1068) «بگو بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید؛ و به پدر و مادر خود نیکی کنید؛ و فرزندانتان را از [ترس]فقر، نکشید؛ ما شما و آن ها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد و چه پنهان؛ و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید؛ مگر به حق [و از روی استحقاق . این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است، شاید درک کنید. و به مال یتیم، جز به بهترین صورت [و برای اصلاح ، نزدیک نشوید، تا به حدّ رشد خود برسد؛ و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانایی اش تکلیف نمی کنیم، و هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت کنید، حتی اگر در مورد

نزدیکان [شما]بوده باشد؛ و به پیمان خود وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکّر شوید. این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه های پراکنده [و انحرافی پیروی نکنید؛ که شما را از طریق حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزکاری پیشه کنید.»

این آیات که گویای یک رشته عقاید درست و تعالیم متین و بی پیرایه بود، آن چنان در روح «اسعد بن زراره» اثر کرد و او را مجذوب واقعیات و اصالت اسلام نمود که همان جا اسلام آورد.(1069)

استاد «دونالد رکیول» آمریکایی، مدیر مجله «شخصیت های رادیویی» درباره اسلام آوردن خود می نویسد: «عوامل و جهات زیادی مرا به سوی اسلام جذب کرد؛ از آن جمله سادگی عقیده اسلامی و سهولت آن است. عقیده اسلامی نه پیچیدگی دارد و نه مبهم است، بلکه یک ایمان ساده ای است که از راه عقل و دقت در نظام بدیع آفرینش برای انسان حاصل می شود، و رعایت همین دو چیز قطعاً آدمی را به آفریدگار دانا و توانا مؤمن می سازد. هنگامی که خدا را شناختی و به وجودش ایمان آوردی، اسلام به تو تعلیم می دهد که خدا از رگ گردن به انسان نزدیک تر است... بسیاری از سادگی ها و محاسن و خوبی های اسلام؛ چه در قسمت عقاید و عبادات و چه در قسمت معاملات و غیر آن ها که فعلاً برایم مقدور نیست همه آن ها را برشمارم، باعث گردید که من به اسلام معتقد گردم...».(1070)

«هاندریک وان لون» می نویسد: «محمدصلی الله علیه وآله از این زمان (هجرت) تا روز مرگ خود، در

تمام اقدامات خویش، به دو علت توفیق یافت: یکی این که آیینی که به پیروان خویش تعلیم داد بسیار ساده بود...».(1071)

2 - جامعیت اسلام

گرچه همه ادیان آسمانی در زمان نزولشان برای مردم همان عصر قابل فهم، دور از ابهام، ساده و همه جانبه بوده است، امّا گذشت زمان، اغراض شوم و جهالت و نادانی، به علاوه پدید آمدن حوادث و مقتضیات جدید، عواملی بوده اند که آن ها را از سادگی و همه جانبه بودن خارج کرده است. ولی اسلام از همه این پیرایه ها و خرافات به دور است؛ نه پیچیدگی و ابهامی دارد و نه تبعیضات نژادی و اختلافات طبقاتی را تصویب می کند؛ نه آزادی های مشروع را سلب می کند و نه به انسان آزادی بی حدّ و حساب می دهد؛ نه زندگی خود را تنها صرف معنویات و امور مربوط به آخرت می کند و از مظاهر زندگی دنیا چشم می پوشد و نه کوچک ترین نیازمندی مادی و معنوی جامعه و فرد را نادیده می گیرد و... عامل پیشرفت اسلام، در درجه اول همین پیراستگی و قابل فهم بودن و همه جانبه بودن قوانین آن است.

پیامبرصلی الله علیه وآله چند تن از بزرگان قبیله «بنی شیبان» را دید و آنان را به دین خدا دعوت نمود و به آنان فرمود: «شما را دعوت می کنم که به وحدانیت خدا گواهی دهید و بدانید که من پیامبر خدایم، مرا پناه دهید و یاری کنید؛ زیرا قریش به مخالفت با اوامر خدا برخاسته، پیامبر او را تکذیب می کنند، باطل را گرفته و حق را رها کرده اند. و خداست که بی نیاز و شایسته حمد و سپاس است».

یکی از آن ها که نامش «مفروق» و مردی خوشرو بود گفت: دیگر

به چه چیزی دعوت می کنی؟ پیامبرصلی الله علیه وآله آیه 151 از سوره انعام را برای او تلاوت فرمود.

مفروق گفت: این سخن، سخن مردم نیست، اگر از سخن مردم بود ما می شناختیم. سپس گفت: دیگر به چه چیز دعوت می کنی؟ حضرت این آیه را قرائت فرمود: { إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَإِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَینْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْی یعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ؛(1072) «خداوند به عدالت و نیکوکاری و پیوند با خویشاوندان امر می کند و از کار زشت و ناپسند و ستم نهی می نماید، خداوند شما را پند می دهد شاید متذکّر شوید.»

مفروق گفت: به خدا که تو به تمامی اخلاق و اعمال نیک دعوت می کنی. مردمی که از حق روی گرداندند و تو را تکذیب کردند و با تو دشمنی ورزیدند سخت گمراهند».(1073)

3 - قوت استدلال و اقناع وجدان

بسیاری از مکتب ها و مذاهب جهان یا صرفاً روی پایه های تعقّل و استدلال خشک استوارند و با وجدان و عواطف انسانی کاری ندارند، و یا بر عکس، تنها جنبه عاطفی و احساسی به خود گرفته و پای استدلال را سست می پندارند. ولی بهترین مکتب و آیین آن است که هم دارای منطقی قوی و نیرومند باشد و هم از لحاظ احساس و وجدان، آرام بخش روح و وجدان باشد، و تنها در این صورت است که سکوت ظاهر با سکون باطن جمع شده، نزاع میان ادراک و احساس، و عقل و دین از بین خواهد رفت.

اسلام آیین جامعی است که قوت استدلال را با اقناع وجدان، و تسلیم عقل را با تسلیم روح به هم درآمیخته است. و همین امر باعث شده هنگامی که پیروان مذاهب دیگر با حقیقت اسلام روبه رو

می شوند بی اختیار به آن ایمان بیاورند و جزو پیروان فداکار و واقعی این آیین قرار گیرند.

«ولتر» از قول «بولن ویلی یه» در این باره چنین می گوید: «آیین محمّد صلی الله علیه وآله چنان خردمندانه است که برای تبلیغ، هیچ نیازی به جبر و قهر نیست. کافی است که اصول آن را به مردم بفهمانند تا همه به آن بگرایند. اصول دین محمد چنان با عقل انسانی سازگار است که در مدتی کمتر از پنجاه سال، اسلام در قلب نیمی از مردم روی زمین جای گرفت». (1074)

«برنارد شاو» می نویسد: «من همیشه نسبت به دین محمدصلی الله علیه وآله به واسطه خاصیت زنده بودن شگفت آورش، نهایت احترام را داشته ام. به نظر من اسلام تنها مکتبی است که استعداد توافق و تسلّط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنین پیش بینی می کنم که ایمان محمدصلی الله علیه وآله مورد قبول اروپای فردا خواهد بود».(1075)

4 - فطری بودن قوانین اسلام

بهترین آیین ها و قانون ها آن است که با طبیعت آدمی و سازمان آفرینش او سازگار بوده و نیازمندی های همه جانبه طبیعی و فطری اش را برآورد.

گرچه همه ادیان صحیح آسمانی بر اساس فطرت استوارند و تمام پیروان الهی، مطالبه کنندگان پیمان فطرتند، ولی اسلام در این زمینه امتیاز بیشتری دارد. بیشتر از این جهت که آخرین و کامل ترین آن ها است.

قرآن کریم در این باره می فرماید: { فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیمُ ؛(1076) «به دین حنیف [معتدل و حق]روی آور، به آیین فطرت متوجه شو، همان آیین پاکی که خداوند، تمام بشر را با

آن آیین فطرت آفریده است. خلقت خدا تغییرناپذیر است، این است آیین استوار و تزلزل ناپذیر الهی.»

«سید قطب» در این باره می نویسد: «... رمز پیروزی شگفت انگیز و پیشروی برق آسای روش اسلامی از آن جهت بود که برنامه و مقررات آن با احتیاجات فطری و ساختمان وجود انسان موافق است، و حقایق و اصول آن هم به هر جهت با عقل سلیم سازگاری دارد. و پیداست که چون فطرت انسان روشن و بینا شد و به راه صحیح افتاد، دیگر هیچ چیز نمی تواند مانع پیشرفت او گردد و او را از هدف بازدارد».(1077)

ب) رفتار خوب مسلمین

اثری که رفتار و عمل، در افکار و روح دیگران دارد غیر از تأثیر گفتار است. تأثیر گفتار آنی و زودگذر است ولی تأثیر عمل، ریشه دار و عمیق می باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کونوا دعاه للناس بغیر السنتکم لیروا منکم الورع و الاجتهاد و الصلوه و الخیر، فانّ ذلک داعیه»؛ (1078) «مردم را به غیر از زبانتان به سوی حق و حقیقت دعوت کنید تا از شما پرهیزکاری و کوشش در راه خدا و نماز و کارهای نیک مشاهده کنند. بدیهی است که این روش گرایش دهنده تر است.»

اسلام، از گفتار بدون عمل شدیداً نهی کرده و می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ ؛ (1079) «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا آنچه را که می گویید بدان عمل نمی کنید؟ نزد خدا گفتار بدون عمل، گناه بزرگ است.»

ابن هشام آورده است: هنگامی که عدی بن حاتم بعد از شکست مردم جبل طی در سال نهم هجری به شام فرار کرد و

از آنجا به وسیله خواهرش به مدینه آمد، در مسجد به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد. سپس به همراه حضرت به منزلش حرکت کرد. در بین راه پیرزنی او را مدتی معطّل نمود و با او درباره حاجتی که داشت صحبت کرد و حضرت همچنان به درد دلش گوش می داد.

عدی می گوید: با خودم گفتم: «واللَّه ما هذا بملک» به خدا سوگند! این مرد سلطان و پادشاه نیست؛ زیرا روش پادشاهان این نیست که برای رفع گرفتاری پیرزنی این قدر معطّل شوند و تا این اندازه تواضع داشته باشند.

عدی می گوید: به هر حال با حضرت به منزلش رفتم، اتاقی بسیار ساده و بدون فرش داشت، و تنها فرش او حصیری از لیف خرما بود. آن را در صدر اتاق افکند و مرا روی آن نشاند و خود بر روی زمین نشست و نهایت احترام را به من نمود.

این رفتار انسانی او آن چنان در دلم اثر کرد که دیگر نیازی به دلیل و برهان نداشتم. با خودم گفتم: باید که این مرد پیامبر خدا باشد. پس از مذاکرات مختصری از آیین خود دست برداشته، مسلمان شدم.(1080)

بعدها این مرد از مسلمانان فداکار شد و در راه ترویج اسلام فداکاری ها نمود. حضرت علی علیه السلام با مردی از کفّار اهل ذمّه رفیق راه شد. مرد ذمی از حضرت پرسید به کجا می روید؟ امام فرمود: به طرف کوفه. هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند مرد ذمی از حضرت جدا شد. امام مقداری با او حرکت کرد. ذمی عرض کرد: مگر نمی خواستید به کوفه بروید؟ حضرت فرمود: آری، ولی پیامبر ما امر فرموده، هنگامی که با کسی رفیق

راه شدیم هنگام جدا شدن از او چند قدمی او را بدرقه کنیم و من می خواستم بدین وسیله به دستور او عمل کرده باشم. ذمّی گفت: آیا واقعاً پیامبر شما چنین دستوری داده است؟ حضرت فرمود: آری. مرد ذمی گفت: کسانی که به او گرویده اند تنها شیفته رفتار انسانی او شده اند و من شما را گواه بر اسلامم می گیرم...».(1081)

«آلبر ماله» مورّخ مشهور فرانسوی ضمن برشمردن علل پیروزی مسلمین می نویسد: «مردم روم و فلسطین و شام و مصر، زیر بار مالیات، فرسوده شدند و به بهانه کفر و زندقه مورد آزار بودند... آنان مسلمانان را که میانه روی پیشه کرده و با اغماض و گذشت رفتار می کردند را منجی خود می پنداشتند و لذا عده زیادی از آن ها اسلام آورده و برای اعتلای این دین جانبازی کردند».(1082)

ج) تلاش برای وحدت و یکپارچگی

به تجربه ثابت شده که متراکم ساختن نیروها در پدید آوردن پدیده ها، نقش بیشتری در رسیدن به اهداف عالی دارد. اسلام به پیروان خود دستور می دهد از این گنج گران بها استفاده کرده و از عواقب سوء تفرقه و اختلاف که موجب هدر رفتن نیروها است، برحذر باشند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا }؛(1083) «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و از هم جدا نشوید.»

و نیز می فرماید: { وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ ؛(1084) «هیچ گاه با هم نزاع و اختلاف نکنید که ناتوان خواهید شد و عزت و آبروی تان از بین خواهد رفت.»

بی شک یکی از عوامل مهم پیشرفت اسلام در اوائل امر، همان یکپارچگی و بسیج همه نیروها در راه تحقق اهداف و آرمان های اسلامی بوده است.

مسلمانان صدر اسلام با همه اختلافاتی که ممکن بود در

امور داخلی داشته باشند، هیچ گاه از دشمن مشترک و اهداف عالی اسلام غافل نبودند.

«گستاو لوبون» در این باره می گوید: «... زمانی که مردم اسلام آوردند، همگی تحت لوای توحید مجتمع گردیده و تمام قوای خود را متوجه بیگانه کردند و همین موضوع سبب عمده پیشرفت و کامیابی آنان گردید. و هنگامی که دشمنی برای پیکار با آن ها باقی نماند طبق عادتی که داشتند همانند ایام جاهلیت با یکدیگر به جنگ و خونریزی مشغول شدند. و همان عاملی که سبب ترقی آنان شد، منشأ انحطاط و زوال آنان گردید». (1085)

انحراف از مسیر اصلی اسلام

عقب ماندگی مسلمین عوامل بسیاری دارد ولی به طور کلّی می توان انحراف فکری و عملی مسلمانان از تعالیم بلند اسلام را عامل اساسی عقب افتادگی از پیشرفت و تمدن دانست.

بعد از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله و به جهت دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام رفته رفته انحراف از مسیر اصلی اسلام میان مسلمین پدید آمد. قسمتی از عقاید و برنامه های اسلامی به غلط توجیه گردید و نیز در اعمال و رفتار مسلمین سستی و ناتوانی جلوه گر شد.

از سویی مسائلی؛ از قبیل «سرنوشت» به معنای جبری گری، «تقیه» به معنای تن به ستم دادن، «انتظار» به معنای تحمّل انواع بی عدالتی ها و در برابر قانون شکنی ها و جنایات بی تفاوت بودن، «اعتقاد به آخرت» به معنای محرومیت از زندگی دنیا، «زهد» به معنای پشت پا زدن به زندگی مادی دنیا و پلید دانستن آن، «شفاعت» به معنای همه بار گناه را برابر یک عقیده دروغین به گردن شفیعان انداختن، «صبر» به معنای هیچ گونه تلاشی در برابر مسئولیت ها و حوادث از خود نشان ندادن و همه بدبختی ها را با آغوش

باز پذیرفتن و... تفسیر گردید!!

از سوی دیگر، مسلمانان حریم دستورات الهی را شکسته، انواع محرمات را مرتکب و واجبات الهی را ترک نموده و بسیاری از برنامه های زندگی ساز را زیر پا نهاده تا جایی که زنا، ربا، قمار، شرب خمر، بی حجابی، اخذ رشوه، تقلّب، تجاوز، حق کشی، جنایت، فحشا، بیدادگری، بی عفتی، دوستی با کفّار و... در میانشان رواج پیدا کرد. و این انحراف چنان در جوامع اسلامی گسترش یافته که یک ناظر بی طرفی هیچ گونه شباهتی میان اعمال مسلمین با اسلام راستین نمی یابد، و هر فسادی که در غرب وجود دارد چند برابر آن به علاوه فقر و عقب ماندگی در میان شرق اسلامی موجود است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «یأتی علی الناس زمان لایبقی فیهم من القرآن الاّ رسمه و من الاسلام الاّ اسمه»؛(1086) «بر مردم زمانی بیاید که در میان آنان از قرآن جز رسم الخطّ آن و از اسلام جز اسمی از آن باقی نمی ماند.»

عوامل انحطاط مسلمین

عوامل انحطاط مسلمین

در بحث گذشته به مسأله انحطاط مسلمین به طور کلّی اشاره کردیم و گفتیم که دوری مسلمانان از دستورات بلند اسلام منشأ اساسی انحطاط مسلمین بوده است. اینک به بررسی عواملی چند که در این مسأله مؤثّر بوده اشاره می کنیم:

الف) عوامل درونی

الف) عوامل درونی

برخی از عوامل درونی از ناحیه خود مسلمانان در انحطاط تمدن اسلامی تأثیر داشته است:

1 - ایجاد حکومت های موروثی

بعد از گذشت برهه ای از زمان، حکومت های موروثی در جهان اسلام پدید آمد که توسط آن ها زمینه های مناسب برای عملی نشدن اسلام واقعی ایجاد شد.

بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله جز اندک زمانی هرگز به اسلام عمل نشد، بلکه اسلام به عنوان ابزاری برای کشورگشایی و قدرت طلبی مطرح گردید. بنی امیه و بنی عباس هرگز درصدد نشر اسلام و آگاهی دادن مردم و رشد و توسعه فرهنگ اسلامی برنیامدند.

2 - فقدان وحدت و ثبات لازم

بعد از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وحدت و ثبات لازم برای پیشرفت در جهان اسلام فراهم نشد. در حقیقت، دین ابزار توجیه سیاست های قدرتمندان و حکومت ها گشت.

«بندیکس» معتقد است که اسلام قربانی دیکتاتوری حکومتی شد و دین ابزار و دستاویزی برای مال اندوزی قدرتمندان دینی قرار گرفت. و اعراب به خاطر ثروت های کشورها، آن ها را مورد هجوم قرار می دادند و هیچ یک از فتوحات زمان امویان برای گسترش فرهنگ اسلامی نبود و بر اساس ارزش های اسلام و اصول اسلامی انجام نگرفت، بلکه برای دست یافتن به غنایم سرشار و زمین ها و اسیران جنگی بود. نتیجه این دیکتاتوری ها در قلمرو اسلام، استمرار جنگ و خونریزی بود که مانع پیشرفت شد. البته هرگز نمی توان این ها را به حساب اسلام گذاشت، چون تولید علم و فرهنگ سازی و قدرت نوآوری و ابتکار، همیشه در بستر صلح و آرامش امکان پذیر است، نه در گروی جنگ و ستیز.(1087)

3 - به فراموشی سپردن پیام اصلاحی اسلام

یکی دیگر از عوامل و موانع رشد اسلام، به فراموشی سپردن پیام انقلابی و اصلاحی اسلام است که در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله شکل گرفته بود. دین که اهرم اصلی، چون وحدت، عدالت، فرهنگ و علم خواهی و... بود، از مسیر خود خارج شد و در طول چهارده قرن تمام، حکومت های موجود عملاً حامی اسلام و حامل پیام و فرهنگ اسلامی نبودند.

بنابراین، درست نیست که بپنداریم فرهنگ حقیقی اسلام ارائه شده ولی نتوانسته است موفقیتی کسب کند.

4 - وجود جنگ های مستمر

در جهان اسلام بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله، وحدت و پیشرفت ها، جای خود را به نفاق و خونریزی داد و تا کنون نیز این روند ادامه دارد.

در ایران جنگ های دوره غزنویان، سلجوقیان و خوارزم شاهیان و مغولان، تیمور و جنگ های داخلی قدرت طلبانه، جنگ های فرقه ای و قومی و کتاب سوزی ها و ویران کردن مظاهر تمدن اسلام و ارزش های اسلامی و دینی که انرژی و نیروی فکری را تلف کرده و امنیت و رفاه و آسایش را که بنیان تفکّر و تولید علم است، از بین برده، بزرگ ترین مانع ترقی و پیشرفت بوده است.(1088)

5 - انحرافات فکری

مسائل اعتقادی و شرعی زیادی در اسلام وجود دارد که چنانچه به معنای واقعی خود تفسیر و توجیه می شد، تحرک آفرین و زندگی ساز و مجاهدپرور بود. ولی از دیرباز به عللی آن مسائل از معنای واقعی خود منحرف گردید و چنان توجیه و تفسیر شد که با ذلّت تن به ظلم دادن و در برابر ظالم دم فروبستن و تسلیم شدن، بی حالی، عقب ماندگی، ضعف و ناتوانی و... توافق کامل دارد که ذیلاً به آن اشاره می نماییم.

الف) اعتقاد به سرنوشت؛

مسأله قضا و قدر که یکی از مسائل اعتقادی اسلام و دارای معنای معقولی است و به اعتراف حتی دشمنان اسلام یکی از عوامل پیشرفت اسلام به شمار می رفته است،(1089) در اثر جهالت و نادانی و ناآگاهی از روح و حقیقت آن و نیز به جهت مقاصد سوئی که برخی داشتند در میان نوع مسلمانان معنای دیگری که مساوی با جبری گری و تسلیم در برابر حوادث است، پیدا کرده است.

بسیار روشن است که «سرنوشت» به این معنای غلط و تحریف شده، روح تحرک

و تلاش به سوی زندگی بهتر را از مردم سلب می کند. این نوع تحریف در حقیقت معنای قضا و قدر به توسط گروهی خاص و نفوذ آن در میان مردم عوام سبب گردید، که یکی از آن گروه ها نظام سلطه جائر و دیگری کسانی که اشتباهی مرتکب شده و درصدد پوشش گذاشتن بر عمل نادرست خودشان بوده اند می باشد.

حقیقت «سرنوشت» آن است که خداوند برای هر پدیده ای، علل و اسباب ویژه ای قرار داده که هیچ حادثه ای؛ خواه فعل آدمی و خواه دیگر پدیده ها بدون فراهم شدن آن علل و اسباب پدید نخواهد آمد.

این معنا مقتضای جمع میان آیات و روایات و پیروی از دلایل قاطع است.

ب) اعتقاد به معاد؛

با آن که اعتقاد به معاد یکی از مهم ترین مسائل اعتقادی اسلام است، تا جایی که حدود 1400 آیه قرآن به آن اختصاص یافته است، و از لحاظ تحرک آفرینی و زندگی سازی و اثر تربیتی، یکی از عوامل پیشرفت اسلام بوده است، با این حال در قرن های اخیر، این اصل اعتقادی نیز مشمول تحریف واقع شده و خاصیت تخدیری پیدا کرده است. برخی گمان می کنند: چون آدمی برای زندگی جاوید - نه این چند روزه زودگذر دنیا - آفریده شده ،از این رو هر چه تحمل شکنجه ها و محرومیت ها را بیشتر کند مقام و رتبه اش نزد خداوند بالاتر خواهد رفت.

طبق این طرز تفکر، آدمی نباید برای نابسامانی زندگی این جهان نگران باشد. اگر حقوقش تضییع می شود و مورد تجاوز و بی عدالتی قرار می گیرد و... هیچ اهمیتی ندارد؛ زیرا این دنیا هدف اصلی زندگی نیست. طبیعی است که چنین تفکری درباره معاد، مردم را دل مرده، بی تحرّک، ستم پذیر و بی علاقه به

زندگی دنیا بار می آورد، و در نتیجه باعث انحطاط و عقب ماندگی جامعه اسلامی می گردد.

در صورتی که روح اعتقاد به معاد آن است که وظایفی که از ناحیه دین بر عهده ما گذاشته شده، در صورت انجام آن ها از ثمرات نیکشان در جهان دیگر بهره مند خواهیم شد، وگرنه مورد کیفر و عذاب الهی قرار خواهیم گرفت.

خداوند متعال شدیداً با این گونه برداشت متحجّرانه از معاد مقابله می کند. در قرآن کریم می خوانیم: { إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاَّ تَخافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ؛(1090) «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، پس استقامت کردند، فرشتگان بر آن ها نازل شوند که: نترسید و غمگین نباشید و بشارت بر شما باد به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من اصبح و لایتهمّ بامور المسلمین فلیس بمسلم، و من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»؛(1091) «هر گاه کسی شب را به روز برساند و درصدد اصلاح کار مسلمانان نباشد، مسلمان نخواهد بود. و چنانچه صدای مظلومی را که فریادرسی می طلبد بشنود و به کمک او نشتابد از جرگه مسلمانان بیرون خواهد بود.»

ج) زهد و بی توجهی به دنیا؛

یکی دیگر از انحرافات فکری مسلمین و در نتیجه انحطاط آنان، بینش غلطی است که از کلمه «زهد» داشته و دارند. از دیرباز برخی از مسلمین به خاطر ترغیب های فراوانی که در کتاب و سنت نسبت به زهد و تقوا شده و از مظاهر دنیا نکوهش به عمل آمده است، پنداشته اند که نیل به این حالات والای روحی به این است

که دست از دنیا و مظاهر آن بشویند و کنج عزلت اختیار کرده و دنیا را سه طلاقه کنند. در حالی که به طور قطع، زهد اسلامی به معنای ترک دنیا و رهبانیت نیست؛ زیرا از نظر اسلام همه مظاهر زندگی از مال و زن و لباس و غذا و ریاست و غیره، همه نعمت خدا و ابزار تکامل و پیشرفت آدمی است، در صورتی که به صورت متعادل مورد بهره برداری قرار گیرد.

خداوند سبحان می فرماید: { وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا }؛(1092) «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.»

و نیز می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(1093) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاک را حرام کرده است؟ !»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «الزهاده فی الدنیا لیست بتحریم الحلال و لا اضاعه المال و لکن الزهاده فی الدنیا ان لاتکون بما فی یدک اوثق منک بما فی ید اللّه...»؛(1094) «زهد به این نیست که نعمت های حلال خدا را بر خود حرام کنی و مال و ثروت را ضایع سازی، بلکه به این است که به آنچه داری بیش از آنچه که نزد خداست اعتماد نداشته باشی.»

امام علی علیه السلام فرمود: «الزهد بین کلمتین من القرآن؛ قال اللَّه سبحانه: { لِکَیلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ فمن لم یأس علی الماضی ولم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه»؛(1095) «حقیقت زهد میان دو جمله قرآن قرار گرفته است: خداوند سبحان فرموده: "برگذشته ازدست رفته افسوس

نخورید و برداده شده شاد نگردید." پس کسی که بر گذشته افسوس نخورد و بر داده شده شادمان نگردد، برهر دو جانب زهد دست یافته است.»

د) تقیه؛

یکی دیگر از نمونه های انحرافات فکری که اثر مستقیم در انحراف عملی مسلمین داشته و از عوامل مؤثّر انحطاط آنان به شمار می رود، مسأله تقیه است.

بسیاری از مردم خود را در مقابل حوادث جاری محیط مسؤول نمی دانند و معتقدند: تا آنجا باید به دستورات اسلام پایبند بود که مایه دردسر آدمی نگردد. این گروه با تمسّک به عنوان «تقیه» به هیچ وجه حاضر نیستند تا در برابر حوادث ناگواری که در اطرافشان جریان دارد عکس العملی نشان دهند، نه از مکتب های انحرافی و برنامه های ضد اسلامی و رفتار غیرانسانی جامعه انتقاد می کنند، و نه از فعالیت های تخریبی دشمنان اسلام و قانون شکنی های رهبران گمراه جلوگیری به عمل می آورند و نه حاضرند عقاید صحیح و سازنده اسلامی را ابراز دارند.

بدیهی است وقتی که طرز تفکر و منطق جامعه چنین باشد، خواه ناخواه میکروب فساد و جنایت در آن رشد خواهد نمود و دیر یا زود، عزت، شرافت، استقلال، امنیت و انسانیت از آن رخت خواهد بست.

اسلام یک آیین اجتماعی و مسئولیت زا است و شانه از زیر بار مسئولیت ارشاد و هدایت جامعه خالی کردن را جایز نمی شمارد، ولی گاهی شرایط و ظروفی پیش می آید که اگر آدمی به تعهد و مسئولیتش عمل کند، جان یا مال و یا ناموسش در معرض خطر قرار می گیرد و نتیجه ای هم که از آن حاصل می شود، کمتر از اتلاف نفس و ضایع کردن مال و هتک آبروی خود است. بدیهی است که در این صورت،

نه عقل و نه شرع اجازه چنین کاری را نمی دهند. اینجا است که مورد «تقیه» پیدا می شود.

آری، گاهی هماهنگی ظاهری با راه و رسم دشمن و تظاهر به درستی روش او موجب می شود که اصلی از اصول اسلام و یا ضرورتی از ضروریات مذهب از بین برود و یا تزلزلی در ارکان دین پدید آید و شعاری از شعائر دین محو شده، ارکان کفر محکم گردد. در این گونه موارد، تقیه حرام خواهد بود و مسلمانان باید با کمال صراحت و قاطعیت با چنین کارهایی مخالفت و در جلوگیری از آن ها پافشاری و کوشش کنند.

ه) شفاعت؛

از نمونه های بارز انحرافات مسلمین، کج فهمی آنان در مورد مسأله «شفاعت» است.

بسیاری از عوام مسلمین فکر می کنند: هر گاه رابطه آدمی با خدا و پیامبر او و خاندانش علیهم السلام محکم باشد؛ گرچه به مسائل مذهبی و فروع دین عمل نکنند چنین شخصی می تواند مشمول عفو عمومی حضرت حق از رهگذر «شفاعت» اولیای الهی قرار بگیرد.

این طرز تفکّر، گاهی برخی از مسلمین را به قدری جری کرده است که از ارتکاب هیچ گونه معاصی و گناه تنها به امید این که بالاخره مشمول شفاعت محمّد و آل محمدعلیهم السلام می شوند، ابایی ندارند.

بدیهی است که این طرز تفکر، مسلمین را از انواع تعهد و مسئولیت هایی که بر عهده آنان گذاشته شده بازداشته و موج عظیمی از جرایم و جنایات، جامعه اسلامی را فراگیرد. لذا یکی از عوامل عقب ماندگی مسلمین همین طرز تفکر انحرافی در مورد «شفاعت» است که انحرافات عملی بسیاری را به دنبال دارد. در صورتی که اگر اصل شفاعت به معنای صحیحش درک شود نه تنها از عوامل شیوع مفاسد

و سقوط جامعه اسلامی نمی شود بلکه از علل اصلاح و پیشرفت آن نیز به حساب می آید.

حقیقت «شفاعت» آن است که خداوند به عده ای از انبیا و مقرّبان درگاهش رخصت می دهد که برای نجات عده ای از مردم که روح سرکشی و عناد نداشته اند، ولی از روی جهالت و نادانی مرتکب معاصی و گناه شده اند وساطت کرده، از او بخواهند که از تقصیراتشان در گذشته و مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

بنابراین، اعتقاد به شفاعت به معنای واقعی آن نه تنها مایه عقب افتادگی مسلمانان نیست، بلکه با تزریق روح امید به افراد گناه کار و دور کردن روح یأس و نومیدی از آنان که مایه ارتکاب انواع جرایم و جنایات و خودداری کردن از برنامه های صحیح زندگی و وظایف محوّله است، به مسلمانان جنبش و تحرّک بخشیده و آنان را در پیشرفت علمی و فرهنگی و اجتماعی و... یاری خواهد نمود.

و) انتظار؛

یکی دیگر از عوامل انحراف فکری مسلمین که انحرافات عملی فراوانی به دنبال داشته و از عوامل عقب ماندگی آنان به شمار می رود، کج فهمی آنان در مورد «انتظار فرج حضرت مهدی علیه السلام» است.

بسیاری از مسلمانان چنین فکر می کنند که تا دنیا پر از ظلم و جور نشود حضرت ظهور نمی کند، پس ما باید در این راستا همکاری کرده و این مقدمه که همان ظلم و جور است را فراهم سازیم و یا حدّاقل برای جلوگیری از ظلم و جور کاری انجام ندهیم !!

بسیار روشن است که این طرز تفکّر ضربه بسیار مهلکی بر پیکر جامعه اسلامی وارد خواهد کرد و آن را به سراشیب سقوط خواهد کشاند.

«انتظار» ظهور منجی حقیقی به مفهوم صحیح آن، که

خود یک عامل روحی برای از بین بردن حالت یأس از جامعه ای است که به سوی فساد می رود و افراد منتظر را وادار می کند که خود را برای همگامی با حضرت آماده نماید، این حالت، تحرّک بخش، سازنده و مجاهدپرور است نه یک عامل تخدیر کننده و ویرانگر که مردم را به تنبلی و راضی به وضع موجود بار آورد و در نتیجه یکی از عوامل عقب افتادگی مسلمین به شمار رود.

6 - فرقه گرایی

یکی دیگر از عوامل مهم عقب افتادگی مسلمین، تحزّب و فرقه گرایی است. بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله چنان که خود حضرت نیز پیش بینی کردند، امت اسلام چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فکری و عقیدتی، گرفتار تفرقه و تشتّت گردیده و به دسته ها و فرقه های گوناگون تقسیم شد. و هر کدام مدعی گردید که تنها راه او همان راه راستین اسلام است و دیگران بر طریق غیرمستقیم قرار دارند. تاریخ اسلام پر است از جنگ ها و جدال های طایفه ای و فرقه ای، و چه بلاها و مصایبی که از این رهگذر بر سر اسلام و مسلمین وارد آمد، و چه خون های به ناحقی که در این راه بر زمین ریخته شد و چه نیروهای عظیمی که در این راه به هدر رفت.

تا زمانی که رسول خداصلی الله علیه وآله زنده بود، شخصیت آن حضرت اجازه نمی داد کسی در مواجهه با حوادث، سلیقه شخصی ابراز کند و در برابر نظرات آسمانی و واقع نگر اسلام، نظرات شخصی خود را اعمال نماید، ولی پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله خودخواهی ها و هواپرستی ها ایجاب کرد که شکاف در دیوار دین پدید آید و با وجود آمدن

کشمکش بر سر جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله در میان مهاجرین و انصار و بنی هاشم نخستین نطفه خلاف و تفرقه در امت اسلام بسته شود. درست است که اختلاف افکار مردم همانند اختلاف شکل ها و صورت های آنان امری طبیعی به نظر می رسد ولی با معیارهایی که قرآن و عترت قرار داده، باید اختلافات را به حدّاقل کاهش داد.

اسلام برای آن که این اختلافات به حداقلّ کاهش یابد، تعبّد و تقلید را در امور اعتقادی و همچنین هواپرستی و خودخواهی را در زندگی شدیداً محکوم می کند و به عالمان آگاه دستور می دهد که مواظب مرز مملکت عقیده مسلمین باشند و چنان که اهریمنی خواست به آن تجاوز کند، با منطق و استدلال جلوی آن را بگیرند. و همچنین به همه خیراندیشان هشدار می دهد که بالاخره مؤمنان و کسانی که به مبادی اعتقادی اسلام پایبند می باشند با هم برادرند و چنانچه در بینشان اختلافی پدید آمد وظیفه آن ها است که خودشان را اصلاح نمایند.

7 - رهبری غلط و رهبران نالایق

یکی دیگر از عوامل مهمّ عقب افتادگی مسلمین، وجود زمامداران نالایق و رهبران گمراه بوده که در طول تاریخ، بر جامعه اسلامی حکمرانی داشته و رهبری های غلطی که از ناحیه آنان و عمّالشان اعمال شده است.

شکی نیست که رهبری در تشکیل هویت جامعه نقشی بسزا دارد و در تشکیل جامعه ایده آل و یا جامعه فاسد می تواند سرنوشت ساز باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به حق، رهبری شایسته و دلسوز بود و روی همین شایستگی ها و رهبری های صحیحش توانست در مدت بیست و سه سال بعثت، چنان ملّتی تربیت کند که در مدت کوتاه، سرآمد همه ملل قرار گیرد، و چنان روحی به مردم دور از تمدن

آن روز جهان دمید که تا مدتی جامعه اسلامی خود به خود پیش رفت. ولی بعد از رحلت آن حضرت، امت اسلامی مبتلا به فرمانروایانی شد که جامعه را به انحراف کشیدند.

«جرجی زیدان» در مورد حکومت بنی امیه می نویسد: «بنی امیه یک هدف، یک مقصد و یک منظور داشتند و آن این که مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند و برای رسیدن به آن منظور، به هر وسیله ای دست می زدند و از ارتکاب هیچ عملی ابا نداشتند و سرانجام هم به مقصود خود رسیدند... آنان به انتشار دین اسلام اهمیتی نمی دادند و از پیروزی ها، غنیمت و اموال می خواستند. از آن رو در زمان آنان انتشار اسلام در جاهای دور دست؛ مانند ترکمنستان و سند متوقف شد، در صورتی که مردم آن نواحی به اسلام تمایل داشتند ولی بدرفتاری خلفای اموی، آنان را از اسلام بیزار می کرد، همین که مختصر محبّتی می دیدند مسلمان می شدند و سپس از بیداد مأمورین متنفّر شده، مرتدّ می گشتند...».(1096)

او در جایی دیگر می گوید: «بنی امیه غالباً باده پیمایی و زن بازی و شهوت رانی داشته و به امور کشور نمی رسیدند؛ وحتی به نگهداری وضع سلطنتی خویش توجهی نداشتند و در تعیین و انتخاب والیان و مأمورین عالی رتبه دولتی دقت نمی کردند و چه بسا به خواهش کنیزی یا در نتیجه دریافت پولی، بزرگ ترین ایالات را به اشخاص نالایق و یا ستمکار می سپردند... عاملان که این هرج و مرج را مشاهده می کردند تمام مساعی خود را برای تحصیل مال و گردآوردن کنیز به کار می گرفتند و اشخاص درستکار و باایمان از قبول مشاغل مهم دولتی امتناع می جستند؛ زیرا می دانستند که خلیفه به هر عنوانی که باشد

از آنان پول خواهد گرفت...».(1097)

این وضع همین طور در طول تاریخ حکمرانی حاکمان اسلامی ادامه یافت و لذا مشاهده می کنیم که چگونه امت اسلامی از قافله تمدن و پیشرفت عقب ماند.

8 - خوش گذرانی و غفلت

یکی دیگر از عوامل مهمّ عقب افتادگی مسلمین، سرگرم شدن آنان به عیاشی و خوشگذرانی و غافل شدن از مسئولیت های فردی و اجتماعی است. تجربه نشان داده که هر ملتی که به خوشگذرانی و راحتی خو کرده و روح تجمل پرستی و تن پروری بر او حاکم شده باشد، بالاخره عزت و استقلال و شرافتش را از دست خواهد داد و به روز سیاه ذلّت و سقوط خواهد نشست؛ زیرا چنین ملّتی به جای آن که در راه بهبود جامعه و پر کردن شکاف اجتماعی تلاش کند و همه امکاناتش را در راه ساختن اجتماعی سربلند و مستقل به کار گیرد، سرگرم تجمّل پرستی و ارضای هر چه بیشتر غرایز و تمایلات افراطی خود می شود و بدیهی است که این گونه سرگرمی ها از یک سو روح تحرّک و تلاش را در جامعه می میراند و از سوی دیگر فساد اجتماعی را دامن می زند و در نتیجه جامعه را به سراشیب سقوط می کشاند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: { وَإِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً }؛(1098) «و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، خوش گذرانان آن را وا می داریم تا در آن به انحراف و فساد بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد پس آن را [یکسره زیر و زبر کنیم.»

در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله غالب مسلمانان هدفی جز اعتلای کلمه توحید و

پیشرفت اسلام را نداشتند ولی بعد از وفات آن حضرت، کم کم زراندوزی، اسرافکاری، و عیاشی رواج یافت و هر کس تا آنجا که می توانست از بیت المال مسلمین سوء استفاده می کرد.

«جرجی زیدان» می گوید: «همین که چندی از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله گذشت و بیم و هراس مردم از امور اخروی کم شد طبعاً به سیرت دیرین بازگشتند و به جمع آوری مال و تقویت نفوذ و اقتدار خود پرداختند...».(1099)

این خط و روش عملی در بین امیران و حاکمان و مردم در طول تاریخ اسلام ادامه یافت و سبب انحراف و عقب افتادگی روزافزون امت اسلامی از اهداف عالی خود شد.

اسلام، در عین آن که بهره مندی از مظاهر زندگی و تجمّل را در حدّ اعتدال جایز می شمارد و از ترک دنیا و رهبانیت شدیداً نهی می کند، با این حال از خوشگذرانی های بی حدّ و حصر، اسرافکاری و عیاشی، زراندوزی بدون انفاق در راه خدا، سرگرم شدن به متاع دنیا و تجمل پرستی شدیداً جلوگیری می نماید.

9 - خودباختگی

یکی دیگر از عوامل عقب ماندگی مسلمانان «خودباختگی و از دست دادن حسّ اعتماد به نفس» است.

از چند قرن پیش، آن گاه که کشورهای اسلامی در خواب غفلت به سر می بردند و زمامداران آن، سرگرم عیاشی خود بودند، غرب به سرعت فصل تازه ای به روی خود گشود و دست به انقلاب گسترده ای در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و صنعتی زد. این پیشرفت چنان مردم مشرق زمین را مجذوب خود کرد که در ارزیابی آن دچار سردرگمی شده و لذا خود را در مقابل آن تسلیم کرد. و تنها راه رسیدن به چنین تحولی را تسلیم و رفتن زیر سلطه آنان دانست. غرب نیز این

نقطه ضعف را احساس کرده و لذا از این طرف سلطه خود را بر آن کشورها گسترده کرد.

برای درمان این حالت بیمار گونه ای که در مسلمین پدید آمده و آنان را از انجام رسالت اسلامی خودشان بازداشته و بدون توجه به سوابق درخشان خویش، تسلیم بدون قید و شرط غرب شده اند، توجه به چند نکته ضروری است:

الف) ارزیابی تمدن غرب؛

درست است که غربی ها به لحاظ صنعت و علوم مادی پیشرفت قابل توجّهی کرده اند، امّا پیشرفت آن ها در این امور هیچ گاه دلیل بر آن نخواهد شد که همه اعمال و رفتار و نظام های حقوقی و اخلاقی و مبانی اعتقادی آن ها نیز صحیح و پیشرفته باشد.

امروز بسیاری از دانشمندان غرب اعتراف می کنند که غرب از لحاظ روحی و اخلاقی و اعتقادی بیمار است.

«ویل دورانت» مورّخ و فیلسوف بزرگ آمریکایی می نویسد: «امروز فرهنگ ما سطحی و دانش ما خطرناک است؛ زیرا از لحاظ ماشین، توان گر واز لحاظ غایات و مقاصد، فقیر هستیم. آن تعادل ذهنی که یک وقتی از ایمان دینی بر می خاست، از میان رفته... و گویی همه جهان در اصالت فردیتی در هم که نشانه قطعه قطعه شدن نامنظم خوی و منش است، گم شده است».(1100)

«اریک فروم» روانشناس و متفکر اجتماعی آمریکایی می گوید: «ما در مغرب زمین؛ به ویژه در آمریکا، دچار نوعی بحران هویت شده ایم؛ زیرا در جامعه صنعتی در حقیقت افراد به کالا تبدیل شده اند و کالا هم فاقد هویت است».(1101)

«روژه گارودی» در مورد حاکمیت تمدن غرب می نویسد: «جهان در سایه حاکمیت تمدن غرب هرگز روابط بالای انسانی را بین دو برادر، بین دو جامعه، بین مرد و زن، بین حاکم و محکوم، بین فقیر

و ثروتمند، بین نیرومند و ناتوان، بین انسان و طبیعت و محیط زیست، ندیده است».(1102)

ب) الهام گرفتن از تمدن اسلامی؛

مسلمانان باید توجه داشته باشند که پیشرفت غرب، معلول تلاش ها و از خود گذشتگی های گروهی از انسان هایی است که به گواهی تاریخ، بسیاری از آنان از تمدن اسلامی الهام گرفته اند.

ویل دورانت می گوید: «دنیای اسلام در جهان مسیحی نفوذ بسیاری داشت. اروپا از دیار اسلام، غذاها، شربت ها، دارو، درمان، اسلحه، نشان های خانوادگی و سلیقه و ذوق هنری، ابزار و رسوم صنعت و تجارت، قوانین و رسوم دریانوردی را فرا گرفت و غالباً نیز لغات آن را از مسلمانان اقتباس کرد».(1103)

باید در دید خود نسبت به علوم مختلف از حالت یک مقلّد بیرون آییم، و سعی کنیم خود، صاحب کوشش و ابتکار باشیم. در دنیای کنونی فقط تفکر و مطالعه و خودآگاهی هر ملت در زمینه فرهنگ ملّی است که موجب حفظ هویت و اصالت و پیشرفت آن ملت می شود نه تقلید بدون تفکّر و تأمّل.

10 - سقوط اندلس

بی شک، یکی از وقایع تلخ در سیر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سقوط اندلس و زوال حکومت مسلمانان در آن ناحیه از دنیا است.

قبل از ظهور اسلام و در اوایل قرن پنجم میلادی، اندلس که منطقه ای در جنوب اسپانیا و جنوب شرقی پرتغال بود، مورد هجوم «واندال ها» و «ویزیگوت ها» قرار گرفت و این قبایل با عبور از کوه های پیرنه، وارد اندلس شدند و پس از سال ها جنگ و خونریزی، سرانجام واندال ها بر مغرب و ویزیگوت ها بر اندلس تسلط یافتند... ولی پس از مدتی به جهت عواملی چند، دولت «ویزیگوت ها» رو به انحطاط گرایید.

«موسی بن نُمیر» در آن زمان حاکم افریقیه و مغرب

بود، وقتی خبر انحطاط دولت «ویزیگوت ها» را شنید، تشویق شد تا اندلس را تسخیر کند. لذا به غلام خود طارق بن زیاد دستور داد با هزار سرباز در سال (92 ق / 711 م) با عبور از تنگه ای که بعدها به نام او «جبل الطارق» نامیده شد، در خاک اسپانیا پیاده شده و آنجا را فتح کند. وی توانست با ورود به اسپانیا، پادشاه «ویزیگوت ها» را شکست دهد و تا قلب اسپانیا پیش برود و در مدت یک سال، از جنوب تا شمال اندلس را به تصرف درآورد.

از طرفی دیگر خود موسی بن نمیر نیز در ماه رمضان 93 با سپاهی بزرگ از جبل الطارق گذشت و پس از فتح چند شهر مهم اندلس به نیروهای طارق پیوست.(1104)

اندلس به واسطه موقعیت جغرافیایی خود، همواره مورد توجه جهان اسلام و غرب بوده است. به عبارتی، این منطقه از دنیا طی چند قرن از حکومت مسلمانان توانسته بود به عنوان پل ارتباطی بین غرب و شرق عمل نماید و در زمینه های مختلف علمی و فرهنگی پیشرفت های چشمگیری داشته باشد. مثلاً، اندلس تحت تأثیر دیگر کشورهای اسلامی توانست در حیطه علوم قرآنی، علوم حدیث و دانش فقه توسعه یابد... .

اندلس از لحاظ علم پزشکی نیز بسیار پیشرفت کرد و توانست اطبای حاذقی را پرورش دهد. از لحاظ فلسفه و کلام و شعر و ادبیات نیز به واسطه واقع بودن در سر حدّ سرزمین های اسلامی و اروپا به عنوان دروازه تبادل فرهنگی عمل می کرد و افراد نامداری را پرورش داد.

در مورد انحطاط مسلمانان در اندلس نظریات مختلفی ارائه شده است که می توان آن ها را به سه دسته، عوامل داخلی،

عوامل خارجی و عوامل ژئوپلیتیکی تقسیم کرد:

الف) عوامل داخلی؛

اندلس در دوران حکومت بنی امیه به دست مسلمانان افتاد. در این دوران، بدعت ها و انحرافات فراوانی در نظام ارزشی اسلام ایجاد شده بود که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- نظام حکومت اسلامی که پس از پیامبرصلی الله علیه وآله طبق اعتقادات اهل سنت، بیعت نسبی مردم با خلیفه بود، به حکومت استبدادی موروثی فردی مبدل شد و حاکم به جای اجرای احکام الهی، تابع هوا و هوس فردی خود بود.

- مساوات که یکی از ارکان مهم نظام اسلامی بود، از میان رفت. امویان، نژاد عرب را نژاد برتر می شمردند و قریش را از دیگر قبایل عرب برتر می دانستند.

- درآمد حکومت به جای آن که صرف امور عمومی شود، به تجمّل و خوشگذرانی حکومت اختصاص می یافت و همین عامل موجب افزایش نارضایتی در بین مردم شده بود.

- دستگیری، حبس، شکنجه، کشتار و گاه قتل عام، از اعمال متداول دوران حکومت بنی امیه بود و آن ها از قوّه قهریه برای نابودی مخالفان خود استفاده می کردند.

- گرایش به تجمّل در زندگی، خوراک، لباس، خانه و... در دوران حکومت بنی امیه رواج داشت.

- میگساری، زن بازی، خریداری کنیزان آوازه خوان و مدیحه سرایی به سبک و سیاق دوران جاهلیت، در زمان بنی امیه متداول شد و این رفتارهای غیراسلامی به توسط فاتحان در سرزمین های تازه فتح شده رواج یافت.

ب) عوامل خارجی؛

موفقیت پی در پی مسلمانان در جنگ های متعدد و فتح مناطق وسیعی از اروپا و ناکامی مسیحیان در جنگ های صلیبی، ضربه شدیدی برای اروپائیان محسوب می شد. آنان برای عقب راندن مسلمانان به ویژه از منطقه اندلس، طرحی دراز مدت تدوین کردند که این

طرح دارای دو بخش بود:

بخش اول: تهاجم نظامی و باز پس گیری تدریجی سرزمین اسپانیا بود. نهضت باز پس گیری یا فتح دوباره از سوی پاپ، به منزله تکلیف به مسیحیان القا شد. از جمله عواملی که به پیشرفت مسیحیان کمک می کرد، جنگ های عرب ها با بربرها بود.

«آلفونسوی ادل» با تحریک مسیحیان نواحی شمالی اندلس، آن ها را وادار به شورش علیه مسلمانان کرد و پس از مدتی این نواحی از دست مسلمانان خارج شد. آنان دریافتند که دفاع از این منطقه ممکن نیست و لذا با تسلیم شدن در برابر مسیحیان موافقت کردند. وداع ابوعبداللّٰه، آخرین سلطان بنی نصر و آخرین حکمران مسلمان اسپانیا با اندلس، پرچم اسلام را برای همیشه از این منطقه پایین کشید.(1105)

بخش دوم: بستر سازی زمینه های فرهنگی سقوط اندلس اسلامی با تهاجم فرهنگی، یکی دیگر از عوامل انحطاط مسلمانان اندلس بود. آن ها توانستند طی برنامه هایی طولانی مدّت، تخم رخوت، بی اعتقادی و بی اعتنایی را در جامعه مسلمانان بپاشند و انتقام سختی از مسلمانان بگیرند.

با شرایط خاصی که برای مسیحیان فراهم شد، آنان با خیانت برخی از سرداران مسلمان، شهر والانس را تصرف کردند و جنایات فجیعی را در این شهر مرتکب شدند. آنان هزاران نفر از مسلمانان را به خاک و خون کشیدند و حتی به تجاوز نوامیس مسلمانان در مقابل چشمان همسران و پدران و مادرانشان پرداختند. تصرّف این شهر به قدری سریع صورت گرفت که حاکمان دیگر شهرها نتوانستند به بسیج نیروهای خود بپردازند. این گونه بود که مسیحیان با توسّل به این گونه ترفندهای زیرکانه توانستند با آلوده ساختن جامعه اسلامی، به تدریج شهرهای دیگر اسپانیا را نیز یکی پس

از دیگری به تصرف خود درآورند.

ج) عوامل ژئوپلیتیکی؛

نکته مهم ژئوپلیتیکی در خصوص فتوحات مسلمانان در اندلس این است که شبه جزیره ایبری (اندلس) به طور کامل فتح نشد و به تصرّف کامل مسلمانان در نیامد؛ مخصوصاً در شمال غربی، ناحیه بزرگی از اندلس دست نخورده باقی ماند. در سایر نقاط نیز مناطقی وجود داشت که مسلمانان تسلّط مؤثّری بر آن ها نداشتند. مسیحیان که کلّ اسپانیا را از دست داده بودند، نوار باریکی را در سواحل شمال اسپانیا در کنار خلیج بیسکای برای خود به مثابه پلی حفظ کردند تا شاید بتوانند از همین مکان با استفاده از ضعف و اختلافات داخلی و بی توجّهی مسلمانان، به صورت تدریجی به سوی جنوب گسترش یافته و به تدریج، اسپانیا را به دامان مسیحیت باز گردانند. و این گونه نیز شد.

11 - استبداد

در هر عصر و دوره ای از تاریخ تمدن بشری، شاهد برهه های زمانی مختلفی هستیم که از آن ها به عنوان دوره استبداد یاد می شود.

ظهور دین اسلام تحوّلی بزرگ در اندیشه بشر به وجود آورد. هدف عمده این دین الهی رهاسازی انسان از کلیه قید و بندهایی است که در طول زمان بر دست و پای او پیچیده شده است. اسلام با خود رأی بودن، مخالف و بنای حکومت را بر اصل مترقّی «مشورت» قرار داده است. اما از زمان به قدرت رسیدن بنی امیه، بسیاری از مسائل تغییر یافت و سیاست مدارا و تحمّل از بین رفت.

عمّال معاویه بیم داشتند که اگر به مردم آزادی دهند آنان دست به شورش زده، لذا به سخت گیری و شکنجه مسلمانان پرداختند. نخستین بار در دوران معاویه بود که سخت گیری و شکنجه اعمال شد

و اشخاصی که با وی مقابله می کردند، دستگیر و کیفر می شدند.(1106)

در مجموع، دوران خلفای عباسی، به ویژه برخی از آن ها وخیم تر از دوران اموی بود و خلفای این دوره از ایجاد قتل مخالفان خود فروگذار نبودند. این گونه سیاست ها به مرور زمان نارضایتی عمومی را به دنبال داشت. این نوع استبداد را در حکومت های اسلامی دیگری؛ از قبیل امپراطوری عثمانی نیز مشاهده می کنیم.

حال علت استبداد هر چه باشد و در هر دوره زمانی که پدیدار شده باشد، باید گفت که این پدیده یکی از عوامل عمده در انحطاط فرهنگ و تمدن است که فرهنگ و تمدن اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

بررسی تاریخی تمدن اسلامی نشان می دهد که هر اندازه استبداد شاهان کمتر بوده، به همان اندازه جامعه بستر مساعدتری برای رشد و توسعه فرهنگ و تمدن به دست آورده است.

ب) عوامل بیرونی

ب) عوامل بیرونی

برخی از عوامل بیرونی و از ناحیه دشمنان اسلام و مسلمین نیز در انحطاط مسلمین تأثیر بسزایی داشته است:

1 - پدیده استعمار اقتصادی

یکی از عوامل عقب افتادگی در ممالک اسلامی پدیده استعمار است.

«فرانتس فانون» می گوید: «در مقابل کشورهای عقب مانده، کشورهای صنعتی غرب قرار گرفته اند که در ثروت غوطه ورند. ولی باید گفت که این ثروت مایه ننگ و افتضاح غرب است؛ زیرا از خون بردگان تغذیه نموده و با غارت و چپاول منابع زیرزمینی کشورهای عقب مانده، فراهم شده است. تنعّم و پیشرفت اروپائیان با جان کندن سیاهان، اعراب و هندویان و زردپوستان و سایر ملل (استعمارزده) به دست آمده و ما تصمیم داریم که این را فراموش نکنیم».(1107)

استعمار با طرح تجزیه امپراطوری عثمانی و ایجاد مرزهای مصنوعی بین کشورهای اسلامی؛ از جمله کشورهای خاورمیانه و به وجود آوردن دولت های دست نشانده در کشورهای اسلامی و ایجاد اسرائیل، زمینه های درگیری و جنگ را در میان کشورهای اسلامی فراهم ساخت و عقب افتادگی را پایدار نمود. در هر زمانی بهانه نزاع و درگیری در این منطقه وجود دارد. استمرار استیلای استبداد با حمایت استعمار، حافظ منافع استعمارگران و عامل دوام عقب ماندگی در کشورهای استعمارزده است.

استعمار با گذشت زمان و پیدایش ابزار وسیع ارتباطی، شکل های بسیار پیچیده ای را به خود می گیرد و علاوه بر تغییر فرهنگ کشورهای عقب مانده، آن ها را شدیداً به مواد و تولیدات استعماری خود وابسته می سازد و با غارت مواد اولیه آن ها؛ خصوصاً نفت و معادن دیگر و ربودن مغزها و نخبگان کشورهای اسلامی، سه عنصر اساسی و ضروری توسعه (فرهنگ، ثروت و تفکر) را در این کشورها در معرض نابودی قرار می دهند.

2 - توطئه های مخالفان دین

یکی دیگر از عوامل مهمّ عقب افتادگی مسلمین، فعالیت های تخریبی اقلیت های دینی در کشورهای پهناور اسلامی بوده است.

دشمنان اسلام وقتی که در برابر پیشرفت سریع

و همه جانبه اسلام شکست خوردند و مشاهده کردند که قدرت برابری و مقابله علنی با آنان را ندارند، درصدد برآمدندتا چهره واقعی اسلام را از راه ایجاد شبهات، زشت جلوه داده، و از سوی دیگر اباطیلی را به نام اسلام در آن وارد سازند تا در نتیجه از پیشروی اسلام جلوگیری نمایند.

در تاریخ اسلام مشاهده می کنیم که از همان ابتدا گروهی از پیروان ادیان دیگر؛ از قبیل: یهود، نصارا، مجوس، و زنادقه به طور آشکار یا پنهان شبهاتی را نسبت به مسائل اعتقادی و دینی به جامعه اسلامی تزریق می نمودند تا موجب تزلزل مردم نسبت به دین و آیین اسلام شوند.

و نیز از جمله فعالیت های مسموم تبلیغاتی آنان این بود که یک سلسله مسائلی را که به شکل افسانه و خرافه بوده و در دین و آیین خودشان رسوخ کرده بود، وارد دین اسلام نمودند و با برچسب اسلامی به خورد مردم دادند، در صورتی که آن مسائل به هیچ وجه با روح اسلامی سازگاری نداشت.

آری، افرادی همچون «کعب الاحبار»، «وهب بن منبه» و «تمیم الداری» و... که به ظاهر اسلام آورده بودند، از هر موقعیتی برای تخریب اسلام با وارد کردن خرافات و افسانه ها در آن استفاده کردند.

«عقیلی» از حماد بن یزید نقل می کند که: زنادقه دوازده هزار حدیث فقط به نام رسول خدا جعل کردند، و هنگامی که یکی از آن ها را به اتّهام جعل حدیث به نزد هارون بردند، او اقرار کرد که من چهار هزار حدیث که حرام را حلال و حلال را حرام کرده جعل کرده و انتشار داده ام.(1108)

در این میان نقش دیرها و کنیسه ها در کشورهای اسلامی در

این زمینه قابل بررسی است.

احمد امین مصری در این باره مي نویسد: «امر بسیار عجیب این است که این دیرها سرچشمه دو امر کاملاً متناقض بود. از یک طرف سرچشمه زهد و پرهیزکاری و دوری از دنیا و مظاهر آن بود که زهّاد مسلمین به آنجا می رفتند و از راهبان مطالبی در مورد بی ارزشی دنیا و لذات زودگذر آن شنیده و روایت می کردند و از طرف دیگر مرکز عیاشان و هرزگان از شعرا و ادبا بود که به آنجا می رفتند... به علاوه در آنجا به خاطر شراب های نابی که موجود بود شاعران به آنجا می رفتند و مست شراب می شدند و اشعاری در توصیف آن می گفتند. و شراب فروشان نیز از شهرت دیرها به شراب آگاه بودند. از این رو در کنار آن ها دکان های شراب فروشی پدید می آوردند، چنان که «ابن فضل اللّه عمری» می گوید: کنار دیر عذاری دکان های می فروشی و بستان ها و تفریگاه هایی وجود داشته است».(1109)

و سرانجام، آزادی مذهبی که اسلام به پیروان مذاهب دیگر داده بود، به آن ها امکان می داد تا در داخله کشورهای اسلامی زیست کرده، پست های مختلف اداری، نظامی، و سیاسی را بر عهده گیرند. بدیهی است که این معاشرت و نفوذ، راه را برای انتقال افکار و رفتار ضد اسلامی آنان به جامعه اسلامی هموار می سازد و از این رهگذر به کیان اسلامی ضربه وارد می شود.

دشمنان اسلام وقتی محیط اسلامی را با فعالیت های تخریبی خود برای دگرگونی بنیادی آماده ساختند گاهی چنان حمله وحشیانه به آن نمودند که به کلّی آثار اسلام را از آن محو کردند، و گاهی نیز با حمله های پی در پی و جنگ های طولانی جامعه اسلامی را به گونه ای ناتوان

و بیچاره نمودند که قرن ها نتوانست خسارات وارده را جبران نماید.

از اواخر قرن یازدهم تا اواخر قرن سیزدهم، هشت فقره جنگ میان مسیحیان و مسلمانان بر سر تصرف بیت المقدس درگرفت و به نام «جنگ های صلیبی» معروف گردید. در این جنگ ها که در حدود دو قرن طول کشید، مسلمانان خسارات فراوانی دیدند و کشته های زیادی دادند.

«ویل دورانت» از کسانی که ماجرای اسف انگیز جنگ صلیبی را شاهد بودند نقل می کند: «در کوچه ها توده هایی از کله و دست و پای مقتولین دیده می شد. هر طرف که انسان مرکب را حرکت می داد، در میان اجساد مقتولین و لاشه اسبان بود. زنان را با ضرب دشنه می کشتند، ساق پای اطفال شیرخوار را گرفته، آن ها را به زور از پستان مادرانشان جدا می کردند و به بالای دیوارها پرتاب می نمودند و یا با کوفتن آن ها بر ستون ها گردنشان را می شکستند و در نتیجه هفتاد هزار مسلمان را که در شهرها مانده بودند به هلاکت رساندند».(1110)

«گوستاو لوبون» می نویسد: «سپاه صلیب، پایه قساوت و بی رحمی و خونخواری را به جایی رسانید که در غیر از مذهب یهود، نظیر آن را بین هیچ مذهبی نمی توان پیدا کرد».(1111)

«رنه گروسه» می نویسد: «شهر فتح شد ولی متأسفانه این پیروزی ها قتل عام بی رحمانه و وحشتناکی را در پی داشت. قتل عامی که هم بر خلاف سیاست بود و هم بر خلاف انسانیت».(1112)

و بالاخره همین حملات پی در پی و شرارت ها و فعالیت های تخریبی دشمنان اسلام، موجب ضعف و ناتوانی مسلمین گردید، و هنگامی که لشکر مغول به سوی کشورهای اسلامی هجوم بردند دیگر قدرتی برای مقابله با آنان نبود و چنان مرتکب قتل و جنایت شدند که قلم از

بیان آن عاجز است.

3 - پدیده استعمار فرهنگی

یکی دیگر از عوامل عقب افتادگی مسلمین، هجوم استعمار به کشورهای اسلامی و پیاده کردن نقشه های مختلف برای انهدام اسلام است. مقصود از استعمار، دخالت کشورهای بیگانه در سرنوشت ملت های دیگر و به غارت بردن سرمایه های ملّی و مذهبی آن و به بردگی کشیدن مردم است.

نقشه هایی که استعمار برای رسیدن به اهداف خود کشیده و آن ها را به کار بستند عبارت است از:

الف) تخریب عقاید و ایمان مسلمین؛

استعمار به خوبی تشخیص داده بود تا زمانی که عقاید مسلمانان نزد آنان احترام دارد، اسلام در گسترش خواهد بود.

«گلادستون» نخست وزیر اسبق انگلستان در مجلس آن کشور بعد از آن که قرآن را به شدت روی تریبون کوبید، گفت: «تا این کتاب در میان مسلمانان وجود دارد، امنیت و اطاعت سرزمین های مسلمان نشین در برابر استعمار انگلیس محال است».(1113)

«ویلیام گیفورد» تصریح می کند: «هر گاه قرآن و شهر مکه از کشورهای عربی و اسلامی جدا شد، آن وقت ما می توانیم مسلمین را در حالی ببینیم که تدریجاً راه تمدن ما را می پیمایند و مطیع و فرمانبردار ما می باشند».(1114)

آنان تا آنجا که توانشان بود این احترام و قداست را از بین بردند و برای این کار افرادی را اجیر و استخدام کردند تا با ایجاد شبهات درباره مبادی و مسائل اعتقادی اسلام، در عقیده و ایمان مسلمانان خلل وارد سازند.

ب) بر هم زدن وحدت مسلمین؛

استعمار به خوبی دریافته است چنانچه مسلمانان یک پارچه و متحد باشند هیچ گاه نخواهند توانست آنان را به بردگی گرفته، سرمایه های مادی و معنوی شان را به غارت ببرند، از این رو درصدد برآمده تا وحدت و یک پارچگی آنان را از بین برده و مرزهایی

بین آن ها ایجاد کنند.

آنان از یک سو، مرزهای جغرافیایی متعددی میان مسلمانان پدید آوردند و پیکر وسیع و نیرومند ممالک اسلامی را به قسمت های کوچک تجزیه کرده و هر منطقه ای را به شخصی مورد اعتماد خود سپردند و آنان را نیز بر سر حفظ منطقه ای که به دستشان سپرده شده به جان هم انداختند...

از سوی دیگر، حصاری از ملیت گرایی دور کشورهای اسلامی کشیده شد و با زنده کردن تمدن های قدیمی شان آنان را سرگرم خود نمودند، تا بدین وسیله تمدن درخشان اسلامی را در نظرشان بی ارزش جلوه دهند.

از دیگر سو، مکتب ها و مذاهبی بین مسلمانان پدید آوردند و با رواج آن ها به آتش اختلافشان و راه انداختن جنگ و جدال دامن زدند و در نتیجه یک پارچگی آنان را بر هم زده و نیروهایشان را به هدر دادند و بالاخره به مقاصد شوم خود که همان غارت سرمایه های ملّی و به بردگی کشیدن مسلمین بود نایل شدند.

ج) ترویج فساد؛

استعمار برای آن که از ملت اسلام، ملّتی سست و بی روح بسازد، انواع وسایل سرگرم کننده و عوامل فساد؛ از قبیل: مشروبات الکلی، فیلم های سکسی و بدآموز، مجالس رقص و ساز و آواز و... را در میان مسلمین رواج داد و آنان را به این گونه عوامل ضدّ اخلاقی و ویرانگر سرگرم کرد تا بتواند به اهداف خود برسد.

پر واضح است ملتی که اوقات شریفش را به چنین اعمالی مشغول سازد، خواه ناخواه از پیشرفت بازخواهد ایستاد و عزت و سعادت و افتخاراتش را از دست خواهد داد.

د) قطع ارتباط با بزرگان؛

استعمار برای آن که به آسانی و به مرور زمان بتواند شخصیت اسلامی را از مسلمانان بگیرد، راه هایی را

در پیش می گیرد تا آنان رابطه شان را با بزرگان پیشین خود قطع نمایند. بزرگانی که در تاریخ پر عظمت اسلام سرنوشت ساز بوده اند. و نیز درصدد برآمدند تا زبان، خط و تاریخشان را نیز عوض کنند. طبیعی است ملتی که بزرگان دین و زبان خود را فراموش کند و با نوشته های بزرگان دین خود آشنایی نداشته باشد تاریخ ارزشمند خود را به فراموشی خواهد سپرد.

استعمار، چنین کاری را در بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی و اسلامی انجام داد و زبان و خط آن ها را به انگلیسی و لاتین و فرانسه و نیز تاریخ آنان را به میلادی و غیره تغییر داد.

ه) تخریب شخصیت ها؛

استعمار به خوبی دریافته است که شخصیت های بزرگ و دانشمندان متعهّد و مسؤول با محبوبیتی که در افکار جامعه اسلامی و رسالتی که در حفظ و حراست از آن به عهده دارند، هیچ گاه اجازه نخواهند داد کشورهای اسلامی مورد تجاوز بیگانگان قرار گیرد. از این رو می کوشند تا چهره های آنان را خراب کنند.

روی همین اصل است که می بینیم: استعمار از یک سو دانشمندان اسلامی را مرتجع و مفت خور و کهنه پرست معرفی می کند و از سوی دیگر آنان را قشری، سخت گیر، انحصار طلب، عامل بیگانه و... می خواند، تا مردم را از آنان دور سازد.

البته مسلمانان باید در مرتبه ای از آگاهی باشند که میزان شخصیت افراد را با حق بسنجند نه حق را با شخصیت افراد.

و) جدایی دین از سیاست؛

استعمار احساس کرد که در کشورهای اسلامی، دین در همه شؤون زندگی مردم نفوذ دارد و هر فردی طبق دستورات اسلام، خود را در سرنوشت جامعه مسؤول می شناسد، و طبعاً چنین نفوذ و مسئولیتی جلوی مداخلات

بیگانگان و نقشه های استعماری شان را خواهدگرفت و مانع از آن خواهد شد که آنان مقاصد شومشان را در کشورهای اسلامی عملی سازند. از این رو درصدد برآمد تا دین را در دایره خاصّی محدود کند و مانع مداخله مردم در سرنوشت جامعه گردد.

برای این منظور زمزمه جدایی دین از سیاست را سر داد. و با عملی شدن این نقشه، اداره امور اجتماعی مردم به دست استعمار و دست نشانده هایشان افتاد. در صورتی که اسلام دین زندگی است و شامل همه ابعاد گوناگون آن است و هیچ بعدی از ابعاد مختلف آن را مهمل نگذاشته است.

ز) القای شبهه مخالفت اسلام با تمدن !؛

استعمار برای این که تنها سنگر استقلال و عظمت مسلمین را که همان اسلام است خراب کند تا بتواند بر آنان تسلّط یابد، می کوشد تا با وانمود کردن مخالفت اسلام با فرهنگ و تمدن، آن را از اعتبار ساقط نماید.

در صورتی که اسلام بنیانگذار بزرگ ترین فرهنگ و تمدن بشری بوده و اگر او چنین ارمغان جاودانه ای را نمی آورد هنوز بشریت دوران توحّش را می گذراند.

به علاوه، اسلام به هیچ وجه منکر علل طبیعی و نظام اسباب و مسبّبات این جهان نیست، نهایت آن که برای مجموع این نظامات و پدیده ها، آفریدگار دانا و توانایی قائل است. لذا اسلام با مسائل علمی که صد درصد قطعیت آن ها ثابت شده مخالفتی ندارد.

س) استثمار اقتصادی؛

استعمار برای آن که کشورهای اسلامی را از استقلال ساقط کند و ملت مسلمان را تحت سلطه خود قرار دهد، از تز برقراری روابط آزاد اقتصادی استفاده می کند.

معمولاً استعمار، مردم هر کشوری را که تحت سلطه خود درآورده، ابتدا از راه روابط تجاری بوده است. امتیاز خرید و

فروش اجناس و استخراج معادن را از آنان می گیرد تا از این طریق کشورشان را تحت سلطه خود قرار دهد. آنان با این کار به اهدافی می رسند:

1 - آنان با رفت و آمد اتباع خود، اخلاق و افکار و فرهنگ ضدّ اسلامی خود را به ممالک اسلامی وارد می کنند.

2 - اجناس و صنایع خود را که از تبدیل معادن به دست آمده، چندین برابر به خود مسلمانان می فروشند.

3 - با تحت کنترل درآوردن اقتصاد مسلمانان، رگ حیاتی آنان را به دست می گیرند.

ل) جایگزین کردن قوانین؛

استعمار دریافته است که تنها عامل پیشرفت و اقتدار جامعه اسلامی به کار بستن مقررات آیین اسلام است. این مقررات است که می تواند جلوی هر گونه طغیان و فساد اجتماعی را بگیرد و عدالت اجتماعی و امنیت عمومی را فراهم سازد. از این رو درصدد برآمدند که این پناهگاه را خراب کنند. و لذا این فکر را در جامعه منتشر ساختند که قوانین اسلامی نمی تواند همه ابعاد زندگی را شامل گردد، و در مواردی نیز به جهت خشن بودن و با عواطف بشری سازگار نبودنش، با جامعه امروز بشری سازگاری ندارد. لذا با این بهانه ها، قوانین اسلامی را رفته رفته از اجرا ساقط کرده و به جای آن، قوانین کشورهای غربی را جایگزین کردند.

4 - جنگ های صلیبی

بدون شک یکی از قوی ترین دلایل جنگ های صلیبی انگیزه دینی و مذهبی بوده است که این امر را هم مسلمانان و هم مسیحیان قبول دارند. البته دلایل بسیاری برای این جنگ ها ارائه شده است که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

الف) افزایش نفوذ پاپ در جوامع مسیحی.

ب) جلوگیری از پیشرفت ترکان سلجوقی در آسیای

صغیر و سقوط قسطنطنیه و ورود آن ها به شبه جزیره بالکان.

ج) جوش و خروش شوالیه ها برای ابراز وجود و قهرمانی و دست یابی به منصب پادشاهی اورشلیم.

د) مهم تر از همه، ساختار اجتماعی و سیاسی کشورهای اروپایی.(1115)

5 - ظهور مغولان

مقارن جنگ هفتم صلیبی (652 - 646 ق / 1254 - 1248 م) مغولان از شرق آسیا به ممالک اسلامی یورش بردند و سلطان محمد خوارزم شاه، پادشاه ایران را شکست داده، وی را وادار به فرار کردند. در حقیقت، قرن سیزدهم میلادی را می توان قرن وحشت نامگذاری نمود؛ زیرا این قرن توأم با جنبش وحشی ها و از میان رفتن تمدن ها بود.

مسیحیان از آغاز ظهور مغولان، در اندیشه هم پیمانی با آن ها بودند و سفرایی نیز به دربار مغول فرستاده بودند. پیشروی سریع مغولان به سمت مغرب، از یک سو آن ها را با قدرت مغول ها آشنا ساخت و از سوی دیگر پیروزی مسلمانان در جنگ عین جالوت آن ها را به این نتیجه رساند که وجود ممالیک برای مسیحیان خطرناک تر است؛ لذا تصمیم به اتحاد با مغولان گرفتند.

«پاپ اوربن چهارم» با ارسال نامه ای به «هلاکو» ضمن ستایش رفتار وی با مسیحیان، او را به قبول مسیحیت دعوت کرد. هلاکو قبل از دریافت نامه در سال (663 ق / 1282 م) مرد و پسرش اباقاخان جانشین او شد.

خان جدید که با دختر امپراطور «بیزانس» ازدواج کرده بود، به مسیحیت گروید. وی از شکست عین جالوت به شدت رنج می برد و بیش از اسلاف خود به برقراری روابط با صلیبی ها علاقه مند بود. بسیاری از سفرایی که از سوی خان مغول به غرب می رفتند، مسیحی بودند و سعی داشتند تا مسیحیان را در حمله به

اورشلیم و بیت المقدس با خود همراه سازند...

جهان اسلام در طول تاریخ، حملات سختی را از سوی بیگانگان تجربه کرد امّا به جرأت می توان گفت که هیچ کدام از این تجارب به اندازه حمله مغولان، تلخ و سهمگین نبوده است. دوره دویست ساله حاکمیت مغولان، یکی از ناگوارترین دوره های تاریخی کشورهای اسلامی محسوب می شود که طی آن بر اثر اعمال وحشیانه مغولان، زیان های جبران ناپذیری بر پیکر فرهنگ و تمدن اسلامی وارد آمد. یکی از جبران ناپذیرترین خرابی های مغولان در سقوط بغداد، نابودی کتابخانه ها و از دست رفتن چند هزار جلد کتاب بود که طعمه شعله های آتش شد. به گفته ابن خلدون، مغولان، آن قدر کتاب های بی شمار به دجله انداختند که پلی استوار به وجود آمد و روستائیان و سواران می توانستند از یک کرانه به کرانه دیگر روند. به علاوه با سقوط بغداد، مرکز خلافت اسلامی و اقتدار سیاسی جهان اسلام از دست رفت و مکان های مقدس اسلامی، همانند مساجد، مدارس و حوزه های علمی ویران شد یا به طور کلّی از فعالیت بازماندند.(1116)

در نهایت باید گفت که حمله مغولان، ویرانی های بسیاری را در حیات مادی و معنوی مسلمانان به وجود آورد، به طوری که انحطاط علمی و فقر و نابسامانی اجتماعی این دوره را به هیچ دوره دیگری نمی توان مقایسه کرد. به راستی باید گفت که اگر مغولان به ایران و سایر کشورهای اسلامی حمله ور نمی شدند و این همه لطمات را وارد نمی ساختند اکنون وضعیت کشورهای اسلامی، به خصوص ایران به گونه ای دیگر بود.

6 - استعمار نو

ارتباط کشورهای پیشرفته (استعمارگران سابق) با کشورهای استقلال یافته (مستعمره سابق) به گونه ای شکل گرفته است که آن را (استعمار نو) می نامند. در این

پدیده، کشورهای استعمارگر سابق در چارچوب حکومت های دست نشانده و مناسبات و رژیم ها و نهادهای بین المللی جدید، بی آن که نیازمند حضور مستقیم سیاسی و نظامی در مستعمرات سابق باشند، به شکل خزنده و پیچیده منافع و مطامع خود را بهتر از گذشته تضمین می کنند.

بسیاری از صاحب نظران معتقدند که کشورهای پیشرفته (استعمارگر سابق) امروزه از طریق شرکت های تجاری چند ملّیتی و نهادهای بین المللی؛ چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، و با بهره گیری از شرایط مختلف بین المللی و تعاملات پیچیده روزافزون جهانی مانند «جهانی شدن» سعی می کنند تا بر کشورهای محروم و یا در حال توسعه تسلّط یابند.

7 - صهیونیسم

واژه «صهیونیسم» در بین طرف های درگیر، با معانی و مفاهیم مختلف و متضادی به کار می رود. در حالی که صهیونیست ها آن را صفتی مثبت که بیانگر هویت و اهدافشان است به کار می برند، مخالفان آنان این واژه را صفتی کاملاً منفی می دانند که علاوه بر هویت و اهداف منفی آن ها، تاریخ پر از ظلم و ستم آنان را بر جهان اسلام و به ویژه بر ملت محروم فلسطین به ذهن می آورد.

قدرت های استعمارگر غربی از یک طرف به برکت فنّاوری پیشرفته بر جهان اسلام سیطره ای سراسری برقرار کردند و از سوی دیگر، به مدد هجوم فرهنگی موجب استحاله معنوی و تضعیف اعتقاد و سست شدن ریشه باورهای دینی مسلمانان شدند، و سرانجام با به وجود آوردن صهیونیسم، جنگی فرسایشی را - که ممکن است سال های طولانی ادامه یابد - بر مسلمانان تحمیل کردند، که طی بیش از نیم قرن سرمایه های عظیمی از مسلمانان را بلعیده است.

راه حل

راه حل

اینک وقت آن است که بدانیم چه باید بکنیم و چه راهی را باید پیش بگیریم تا از این ذلّت و خواری رهایی یافته و عزّت از دست رفته خود را دوباره به

دست آوریم؟

1 - بازگشت به اسلام اصیل

قوانین اسلام همانند دارویی است که پزشک ماهری برای رفع بیماری و تقویت مریض، تجویز می کند. بدیهی است که تأثیر آن در صورتی است که درد درست تشخیص داده شده و نیز همه مواد آن درست به کار برده شود.

بنابراین، هر گاه جامعه اسلامی بخواهد از این ذلت و بیماری اجتماعی خلاصی یابد، لازم است اسلام را چنان که هست بشناسد و سپس به مرحله اجرا درآورد.

2 - به کار گرفتن امکانات در سایه وحدت

کشورهای اسلامی به جهت منابع طبیعی و ذخایر خدادادی که دارند، از غنی ترین مناطق روی زمین به حساب می آیند. روی این حساب، چنان که این کشورها صفوف خود را فشرده تر کنند و همه امکانات مادی و معنوی خود را در راه اعتلای اسلام و عزّت مسلمین به کار گیرند و بر سر ریاست و حکومت با هم درگیر نشوند، قطعاً از این وضع موجود بیرون آمده و به جایگاه رفیع عزت و کرامت شایسته خود خواهند رسید.

اسلام و غربزدگی

فرهنگ اصیل اسلامی و روح تعلیمات دینی با خطرهای جدّی و هجوم های سرتاسری به جهت نابودی روح معنویت و ارزش های اصیل و شخصیت اسلامی مواجه است، و از خطرناک ترین جبهه هایی که بر روی فرهنگ اسلامی باز شده، دعوت به غربزدگی و انتخاب روشی غربی در اجتماعات مسلمین می باشد، انتخابی که دربرگیرنده تمام شؤونات؛ از قبیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... است. این فراخوان در حقیقت دعوت به رهایی از هر چیزی است که به یک نحو به اسلام انتساب دارد.

این پیروی کورکورانه تأثیر بسزایی را در رفتار اسلامی چه در زمینه فرد یا اجتماع به جای گذاشته است؛ زیرا غربزدگی شخصیت اسلامی مسلمان را از بین می برد، و او را در جهنم سقوط ارزش های دینی قرار می دهد.

غربزدگی، جامعه اسلامی را به مرحله ای رسانده که انسانی که تا مدتی قبل مؤمن و مقید به آداب و رسومات دینی است را شخصی متخلّف و مرتجع از اسلام نموده است. و نیز کسانی که تا مدتی قبل از افرادی بودند که مردم را به ارزش های اخلاقی دعوت می کردند و امر به معروف و نهی از منکر می نمودند، الآن این مسائل را تحجّر و

دشمن آزادی شخصی می دانند. این پدیده، اوج قلّه انحراف از مبادی اسلامی و ارزش های فطری است و خبر از عواقب و نتایج وخیمی می دهد.

از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لایزال الناس بخیر ماأمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البرّ، فاذا لم یفعلوا نزعت عنهم البرکات و سُلّط بعضهم علی بعض و لیس لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء»؛(1117) «مردم دائماً در خیر هستند تا مادامی که امر به معروف کرده و از منکر نهی نمایند و بر نیکی همدیگر را یاری کنند. و هنگامی که چنین نکنند برکات از آن ها گرفته خواهد شد و بر یکدیگر مسلّط خواهند گشت در حالی که برای آنان یار و یاوری در روی زمین نخواهد بود.»

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّه اوحی اللّٰه الی نبی من انبیائه، قل للمؤمنین: لاتلبسوا لباس اعدائی و لاتطعموا مطاعم اعدائی، و لاتسلکوا مسالک اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی»؛ (1118) «همانا خداوند به یکی از انبیایش وحی فرستاد که به مؤمنان بگو: لباس دشمنان مرا نپوشید و غذای دشمنان مرا نخورید و بر روش دشمنانم سلوک نداشته و زندگی نکنید که در این هنگام شما همانند آن ها دشمن من خواهید بود.»

اینک جا دارد که به این موضوع پرداخته و عوامل گسترش فرهنگ غرب و غرب زدگی را در جامعه اسلامی مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

معنای غربزدگی

برای روشن شدن جوانب بحث، ابتدا لازم است که به بررسی مفهوم کلمه «غرب زدگی» بپردازیم.

غرب زدگی: عبارت است از اتخاذ روش فکری معین در تمایل به هر چیزی که غربی است، خواه خیر باشد یا شر. و

در مقابل انزجار و دوری جستن از هر چیزی که جنبه شرقی دارد.

به تعبیر دیگر: غرب زدگی عبارت است از تهی شدن از هر چه ارزش و فکر و عرفیت شرقی دارد و در مقابل خود را در بست مقلّد کورکورانه غرب کردن در تمام زمینه ها. و مقصود ما از «شرق» در اینجا خصوص عالم اسلامی است، و مراد از «غرب» نیز خصوص دولت های اروپایی به شکل گسترده است.

خطرهای غربزدگی

اوّلین چیزی را که پیامبرصلی الله علیه وآله برای مسلمانان صدر اسلام به ارمغان آورد و در دل آن ها کاشت، بذر عزّت و کرامت نفس، و بی توجهی به زخارف دنیا و صلابت در دین بود، که در پرتو تعلیمات این دین به دست آمده و به بار نشست. قرآن کریم می فرماید: { وَللَّهِ ِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ؛(1119) «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.»

دشمنان اسلام فهمیدند که مسلمانان محال است که لباس ذلت و خواری استعمار را به تن کنند تا مادامی که اسم اسلام را بر خود دارند؛ زیرا تعلیمات این دین مانع از چنین کاری است، لذا چاره ای جز آن ندیدند که به آن ها تهاجم فرهنگی کرده و این عزت خدادادی را که اسلام در سایه ایمان به آنان داده است، با جایگزین کردن فرهنگ غربی از آن ها بگیرند تا بتوانند به آسانی بر اموال و کشورهایشان سیطره پیدا نمایند.

این هدف شوم را با توسّل به اموری پیگیری کردند؛ از آن جمله: با مشغول کردن مردم به امور گول زننده و شهوات و توجه به مادیات از طرفی و خودباختگی و برتری تمدن و فرهنگ غرب از طرف دیگر، و

این که بر همه مسلمین است که از غرب پیروی کنند.

پیروی کورکورانه از هر کار و عملی که غرب انجام می دهد؛ گرچه شرّ و فساد و انحراف باشد، انسان مسلمان را از آزادی فکر و اندیشه و قابلیت نوآوری باز می دارد، و او را در حدّ یک انسان سطحی نگر متوقف می سازد. او شخصیت اسلامی خود را ذوب کرده و تمام افکارش غربی می شود و همه چیز را به دیده فرهنگ منحطّ غربی می شناسد، و در نتیجه از تاریخ اصیل اسلامی و فرهنگ و تمدن خود جدا می گردد. این در حالی است که به اعتراف خود غربی های منصف، اسلام بهترین تمدن ها را داشته و دارد.

«برنارد شو» نویسنده انگلیسی در این باره می نویسد: «من دائماً نهایت احترام و تعظیم را نسبت به دین محمّد به جهت زنده بودن و تحوّل عجیبش، قائل بودم. به نظر من اسلام تنها دینی است که استعداد تناسب و توجیه حالات گوناگون و موقعیت های حیات و زندگانی متغیر انسان را دارد و می تواند جوابگوی مسائل در عصرهای گوناگون باشد. و من به طور قطع خبر می دهم که دین محمّد زود است که در آینده ای نه چندان دور مورد قبول مردم اروپا گردد».(1120)

دین اسلام و تاریخ پرافتخار آن و فرهنگ و تمدنی که در آن وجود دارد، به انسان مسلمان، عزّت و کرامت می دهد و هر چه که جوانان مسلمان از دین خود فاصله گرفته و به غربزدگی و خودباختگی دچار شوند از اصالت و هویت و عزت خود دور شده و به اسارت و استعمار نزدیک تر می شوند.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «کلّ عزّ لایؤیده الدّین مذلّه»؛(1121) «هر عزّتی که

دین آن را تأیید نکند ذلّت است.»

ما منکر پیشرفت غرب در صنعت و تکنیک نیستیم. و نیز منکر استفاده از صنعت مادی آنان نمی باشیم، بلکه ما معتقدیم که نباید خود را گم کرده و در مقابل این مظاهر مادی خاضع شویم بلکه:

اولاً: باید برای این امور اصالت قائل نشویم.

ثانیاً: خود را عبد ذلیل آن ها به جهت استفاده از تکنیکشان ننماییم. باید به این فکر برآییم که ما هم می توانیم و قدرت و امکانات علمی و فکری و مادی این امور را داریم، ولی آنچه مهم است این که نباید اصالت و هویت خود را از دست بدهیم. کسی که اصالت خود را گم کند متحوّل کردنش به برده ذلیل برای دیگران آسان خواهد بود.

لذا قرآن کریم در مورد قوم فرعون می فرماید: { فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ ؛(1122) «[فرعون قوم خود را سبک شمرده در نتیجه از او اطاعت کردند؛ آنان قومی فاسق بودند.»

«صموئیل زویمر» رئیس جمعیت های تبشیری مسیحیت در کنفرانس قدس که در سال 1935 میلادی تشکیل شد، به مبشرین کلیسا گفت: «وظیفه مهم تبلیغ که دولت های مسیحی از شما می خواهند تا در کشورهای محمدی انجام دهید این نیست که هر مسلمانی را مسیحی نمایید؛ زیرا این کار هدایت و تکریم آنان است، بلکه وظیفه مهم شما آن است که مسلمانان را از اسلام خارج کرده تا افرادی بدون هیچ گونه ارتباط با خدا باشند و در نتیجه هیچ گونه ارتباطی با مسائل اخلاقی که امت ها در طول حیات خود با آن ها مأنوس بوده اند، نداشته باشند. و لذا شما می توانید با این رفتارتان طلیعه داران کشورگشایی در ممالک اسلامی باشید. شما به طور

قطع تمام عقول را در ممالک اسلامی به جهت پذیرش حرکت در راهی که برای آن کوشش نموده اید، آماده کرده اید، که همانا خارج کردن مسلمانان از اسلام است. شما با این رفتار خود کاری می کنید که استعمار می خواهد، کاری که با آن مسلمانان را از مسائل مهم بازداشته و آن ها را به راحتی و کسالت می کشانید. او را طوری تربیت می کنید که تمام همّ و کوشش وی به جهت دسترسی به شهوات به هر نحو ممکن است به حدّی که شهوات، هدف اساسی او در زندگی دنیا است، به نحوی که اگر علم را فرا می گیرد به جهت دسترسی به شهوات است و اگر مالی جمع می کند و اگر به بالاترین مراتب دست می یابد، همه و همه برای شهوات است...».(1123)

«گلادستون» نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام آن کشور قرآن را بالا برد و با حالت غضب گفت: «تا مادامی که این کتاب در دستان شرقی ها است خطر استعمار سیطره ما را در آسیا و آفریقا تهدید می کند». (1124)

و لذا مشاهده می کنیم که استعمار راهی را برای رسیدن به اهداف خود نیافت جز آن که فرهنگ و دین و نظم موجود در جوامع اسلامی را نابود ساخت و در مقابل نظام ها و روش های فکری و معیشتی غرب را جایگزین آن نمود. و بدین سبب استعمارگران، سیاست تهاجم فرهنگی فعّال را در دستور کار خود قرار دادند. وزیر مستعمرات بریتانیا در سال 1710 میلادی می گوید: «... جنگ های صلیبی بی فایده خواهد بود، همان گونه که لشکر مغول نتوانست ریشه های اسلام را قلع و قمع سازد. امروزه دولت بریتانیا سیاست هماهنگی را به جهت نابودی اسلام به صورت تدریجی و به طریق مستمر

در دستور کار خود قرار داده است».(1125)

استاد شهید مطهری رحمه الله در این باره می فرماید: «قضیه اساسی، قضیه استعمار است. استعمار سیاسی و اقتصادی پیروز نخواهد شد مگر بعد از آن که استعمار فرهنگی به پیروزی برسد. و شرط اساسی این پیروزی در از بین بردن اعتقاد مردم نسبت به فرهنگ و تاریخ آنان است...».(1126)

عوامل غربزدگی

عوامل غربزدگی

عوامل و اسباب متعددی است که باعث شد تا این فکر خطرناک در بین مردم رسوخ کند که غرب از ما برتر است. فکری که منجرّ به خود باختگی در بین جوامع اسلامی شده است. این فکر همانند خوره به جان مسلمین افتاده که برتری در قانونگذاری و قدرت نظامی و تمدن و تکنیک و پیشرفت برای غرب است و سبب عقب ماندگی ما از قافله پیشرفت و تمدن در عصر صنعت، چنگ زدن به عادات و رسومات و عبادات و تقلیدهای ما است، و لذا تنها راه خلاصی از وضع موجود تهی شدن از فرهنگ و تاریخ و دین اسلامی و آراسته شدن به فکر و تمدن و فرهنگ غربی است.

یکی از افرادی که این گونه فکر می کند، می گوید: «بر ما واجب است که از بالای سرمان تا پایین پایمان غربی شویم».(1127)

دکتر «طه حسین» از غربزدگان اهل سنت، مسلمانان را به تقلید از اروپایی ها و اقتباس و برگرفتن از فرهنگ و تمدن غربی دعوت می کند.(1128)

اسباب و عوامل غربزدگی را در بین مسلمانان می توان به دو بخش خلاصه کرد: یکی عوامل داخلی و دیگری عوامل خارجی.

الف) عوامل داخلی

از عوامل غربزدگی و گرایش به غرب، انحراف فکری و فرهنگی و خطای در فکر و عقیده است، عاملی که مربوط به طرز تفکّر و برداشت غلط

انسان از واقعیت های موجود در شرق و غرب عالم است. اینک به برخی از انحرافات فکری که نتیجه اش غربزدگی است اشاره می کنیم:

1 - فریفته شدن نسبت به قانون جهانی و پیشرفت مادی نزد غرب.

2 - ارتباط دادن پیشرفت فرهنگی و اخلاقی به پیشرفت اقتصادی و نظامی.

3 - ساده اندیشی به این که زندگی غربی ها و

رفتار و لباس و پوشیدن و عادات آنان و دور بودنشان از دین، سبب پیشرفت آنان در قانون گذاری و نظامی و دیگر امور شده است.

4 - اعتقاد اشتباه به این که اسلام نمی تواند همراه قافله زمان و مطالبات جوامع بشری پیشرفت داشته باشد، فکری که در نتیجه جهل نسبت به قوانین اسلام پدید می آید.

5 - فراموش کردن یا جهل به تاریخ پرافتخار امت اسلامی و این که در طول تاریخ خود چه پیشرفت ها و برتری هایی بر تمدن غربی داشته است.

ب) عوامل خارجی

ب) عوامل خارجی

مهم ترین عوامل خارجی در پدید آمدن غربزدگی و گرایش به فرهنگ غرب عبارت است از:

1 - استعمار غربی

استعمار غربی از آنجا که بیشترین سود را در غربزدگی مسلمانان و سایر ملت ها می برد، لذا بیشترین کوشش را نیز در این زمینه داشته است.

استعمار غربی در عالم اسلام از قرن نوزدهم میلادی به شکل رسمی و آشکار انتشار یافت، به حدّی که این مصیبت جامعه اسلامی را فرا گرفت، و نمی توان کشوری از کشورهای اسلامی را نام برد که نسبت به استعمار به طور مستقیم یا غیرمستقیم خاضع و خاشع و خودباخته نشده باشد.

استعمار در بلاد اسلامی با دو مانع بزرگ روبه رو شد که از پیاده شدن اهدافشان جلوگیری می کرد و برای آنان خطرآفرین بود، یکی دین داری مردم و احساس عزّت آنان به جهت انتساب به دین و تعصّب دینی که در میان مردم بود. و دیگری بیداری علمای دین و پیروی مسلمانان از آن ها.

لذا استعمار فهمید که هرگز به سلطه سیاسی و اقتصادی خود نمی رسد تا مادامی که این دو عنصر اساسی موجود است. بدین جهت درصدد تضعیف ایمان دینی و عقیده مردم برآمد تا ریشه های فرهنگی آنان را خشک کرده

و جماعت اسلامی را به افرادی غریب و دور از تاریخ و فرهنگ و ارزش های والای دینی تبدیل کند و در نتیجه آنان را تشنه غرب و فرهنگ آن نماید.

حاکم فرانسوی در الجزایر در یادبود یکمین سالگرد استعمار الجزایر می گوید: «ما هرگز بر مردم الجزایر پیروز نخواهیم شد تا مادامی که آنان قرآن می خوانند و به لغت عربی صحبت می کنند. و لذا بر ما لازم است که قرآن عربی را از آنان جدا کرده و زبان عربی

را نیز از آنان بگیریم».(1129)

همان گونه که استعمارگران از وقتی که به این عوامل پی بردند درصدد برآمدند تا مردم و علی الخصوص قشر جوان را از علمای دینی که در مقابل غرب ایستاده و تصلّب دینی دارند را از صحنه خارج کنند.

2 - مبشرین کلیسا

استعمار از طریق مبشرین کلیسا و افتتاح مدارس و دانشگاه ها و سیطره بر روش های درسی آن ها نیز توانست فرهنگ منحطّ خود را در جوامع مختلف و از جمله اسلامی گسترش داده و با نشان دادن ظاهری عوام فریب آنان را غربزده کند. علم و تکنیکی که در غرب وسیله پیشرفت صنعت و رفاه بود، در شرق به توسط مبشّرین وسیله ای برای تشکیک در عقاید و اخلاق اسلامی گردید.

خطرناک ترین کاری را که غرب استعمارگر از این طریق انجام داد، جدایی دین و فرهنگ دینی از فرهنگ مدرسه و دانشگاه و مراکز علمی بود.

در سال 1908 میلادی کنگره ای در قاهره تشکیل شد و در آن از جمیع جوانب قوّت و ضعف فعالیت های مبشّرین غرب و مسیحیت بحث شد. یکی از مبشّرین در آن کنگره می گوید: «... مدارس بهترین محلّی است که مبشّرین می توانند بر روی آن ها حساب کرده و برای تسلّط و سیطره بر مسلمانان از آنجا سرمایه گذاری کنند».

مبشّری دیگر در آنجا می گوید: «... مدارس از بهترین وسایل برای ترویج اغراض مبشّرین است. در سابق تعداد شاگردان این نوع مدرسه در تهران چهل نفر بود ولی الآن عدد آنها به 115 دانشجوی مسلمان رسیده است. اینان تربیت نصرانیت را با تمام دقّت فرامی گیرند».(1130)

یکی از کشیشان در این باره می گوید: «... مسلمانان، بیهوده آرزوهای خود را در دانشگاه های اسلامی جست و جو می کنند؛ زیرا تربیت

نصرانیت به طور حتم در نفوس آنان به برکت مدارس تبشیری رسوخ کرده است، مدارسی که اهداف آن ها از بین بردن عقاید مسلمین است». (1131)

«پروفسور هانوتو» در این باره می گوید: «سیاست استعماری چون دست خود را بر روی برنامه های تعلیمی در مدارس اسلامی گذاشت، قرآن کریم را از آن مدارس خارج کرد و از این طریق توانست افرادی مضطرب را که ایمان به هیچ عقیده ای ندارند و هیچ حقی را نمی شناسند، و برای دین و وطن کرامت و حرمتی را قائل نیستند، بیرون بفرستد».(1132)

از باب نمونه مشاهده می کنیم که از طریق دو مؤسسه تعلیمی به نام دانشگاه «سان جوزیف» و دانشگاه آمریکایی بیروت، فکر غربی جدید راه خود را به سوریه و لبنان و اردن باز کرد و دمکراسی و ناسیونالیستی از مهم ترین عناصر این فکر جدید بود.(1133)

3 - تبلیغات شرق شناسان

یکی دیگر از اسباب توجه مسلمین به غرب و غربزدگی در میان جوامع اسلامی، وجود مستشرقین و فعالیت های فرهنگی آنان است. حقیقت شرق شناسی، عمیق تر از آن چیزی است که در ظاهر ادعا می شود که کار علمی محض است، که به لغات و آداب و رسوم شرقی می پردازد، بلکه این ادعا پرده ای است که در پشت آن اهدافی نهفته که هرگز اعلام نمی شود.

دلیل و شاهد این مطلب این است که ما مشاهده می کنیم که کار شرق شناسی هم پای استعمارگری همیشه در حرکت بوده است و لذا هر گاه استعمارگری از بین می رفته، شرق شناسی نیز خاتمه می یافته است. دولت استعمارگر به طور طبیعی باید اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشوری را که می خواهد استعمار کند بداند و لذا به شخصی احتیاج دارد که در این زمینه متخصص باشد و در

آن کشور بوده و با مردم آن زندگی کرده است. حال چه کسی غیر از مستشرق می تواند در این راستا شخص استعمارگر و دولت او را یاری دهد؟ آنان هستند که نقاط ضعف یا قوت هر کشوری را به خوبی می دانند.

4 - حکومت های خودفروخته

امت اسلامی در طول مدت های بسیار، با حاکمان مستبدّ و مستکبر و خودفروخته ای سروکار داشته است که نه تنها خود را به زیر بار سلطه دیگران برده بلکه یک ملت را نیز برده دیگران کرده و آنان را شیفته و فریفته بیگانگان کرده اند و از درون، آن ملت را تهی نموده و خودباخته نموده اند. این در حالی است که اسلام به مردم، شخصیت و کرامت بخشیده و آنان را از خودباختگی و تسلیم مطلق در برابر دشمنان و پذیرش فرهنگ آنان نهی کرده است.

5 - احزاب و باندها

بدترین مکرها و حیله هایی که در طول سال های زیاد بر ضدّ مسلمانان به جهت انحراف آن ها از اسلام و غربی کردنشان به کار گرفتند، اختراع احزاب و باندهایی است که با اسم فریبنده قومی و وطنی و در بعضی از اوقات با شعارهای جذّاب همراه است. احزابی که در حقیقت با اختلاف عناوین، یک هدف را دنبال می کردند و آن فاسد کردن جوانان و دعوت پیروان خود به آزاد ساختن و طرد دین و بی احترامی به علمای دین و تشکیک در آن ها بود. احزابی که به دور استعمار غربی یا شرقی طواف کرده و در خدمت اهداف و مطامع آنان بوده اند. این احزاب سهم بسزایی در خودباختگی پیروان خود از اسلام و عقاید آن و گرفتار شدن آنان در دامان غرب داشته اند. خصوصاً آن که این احزاب با ورود در عالم سیاست، مردم را نیز به سوی مرام و کیش خود وارد می ساختند.

6 - مزدوران قلم به دست

در کشورهای اسلامی اشخاصی بوده و هستند که بر روی خود اسم روشنفکر و متفکّر را گذاشته و با قلم و زبان خود در خدمت مطامع شوم استعمار غرب قرار گرفته اند و سهم بسزایی در نشر غربزدگی در کشورهای اسلامی داشته اند. اینان یا از تحصیل کردگان دانشگاه های اروپا بوده اند و یا این که به تمدن غربی فریفته شده و به آن حریص اند. از

جمله خصوصیات این افراد پیروی و تسلیم کورکورانه نسبت به فرهنگ غرب و تمام حرکات و سکنات و رفتار خوب و بد غربی هاست. آنان که اهل قلم و سخن هستند این میل و رغبت خود را بروز داده و به مانند سمّی مهلک در قالب های زیبا به خورد مردم می دهند و

از این راه مردم را نیز غربزده و از باورهای اسلامی خود تهی می کنند.

حقیقت غرب

از جمله مهم ترین اسباب که منجرّ به ظهور حالت غربزدگی در جامعه اسلامی نسبت به برخی از افراد شده، ایجاد تفکّر خاص ساختگی است که نزد این افراد پدیده آمده که غرب در تمام زمینه ها پیشرفت کرده و می تواند در تمام امور الگو برای دیگران باشد. و لذا جا دارد اشاره ای به حقیقت غرب و تمدن و فرهنگ او در زمینه های مختلف داشته باشیم و بیان کنیم که غرب قبل از نهضت اقتصادی اخیر چه فرهنگی داشته و چگونه به وضعیت جدید خود رسیده است؛ زیرا شناخت صحیح از حقیقت غرب و فرهنگ واقعی آن ها می تواند در ارزش گذاری نزد مسلمانان تأثیر داشته باشد.

کسی که نظری به تاریخ گذشته غرب داشته باشد، پی می برد که آنان در تاریکی ها و ظلمت هایی بدتر از ظلمت جاهلیت عرب قبل از اسلام به سر می بردند. با مراجعه به تاریخ غرب در قرون وسطی، مابین قرن پنجم تا قرن پانزدهم میلادی بر مردم آن دیار حالتی از ارتجاع و بدویت حاکم بوده و با خرافات و جهالت ها بسر می بردند. و این در حالی بود که کشورهای اسلامی در آن زمان پیشرفت داشته و در اوج تمدن و گسترش فرهنگ بوده اند به حدّی که عقل ها را متحیر می ساخته است. این مطلبی است که منصفان غربی نیز در لابه لای کتاب های خود به آن اشاره کرده اند.

دکتر «گوستاو لوبون» در این باره می گوید: «در آن عصر و زمانی که کتاب و کتابخانه هیچ ارزش و معنایی نزد مردم اروپا نداشت و در تمام صومعه ها و نزد قسیسین اروپا بیش از پانصد

کتاب دینی نبود، دولت های اسلامی کتاب و کتابخانه ها را به مقدار لازم در اختیار خود داشتند. در کتابخانه «بیت الحکمه» بغداد چهار میلیون کتاب بود. و در کتابخانه «طرابلس» در شام سه میلیون کتاب وجود داشت. و در اسپانیا سالیانه هفتاد تا هشتاد هزار کتاب چاپ می شد».(1134)

این از جهت فرهنگی و علمی است. و امّا از ناحیه نظافت و صحّت «زیگرید هونکه» می گوید: «در خلال سیر و سیاحتم به کشورهای اروپایی به اموری برخوردم که مو را بر بدنم راست می کرد. در آن وقتی که هر مسلمانی که بر او غسل واجب شده و شبانه روز پنج بار وضو می گیرد، ولی شما همانند مردم اروپا کثیف تر مشاهده نکرده اید! آنان خودشان را نظافت نمی کنند و در سال به جز یک یا دو بار خود را با آب سرد نظافت نمی نمایند. و لباس های خود را هرگز نمی شویند و هر گاه که پاره و پوسیده شد آن را به دور می اندازند».(1135)

غرب در قرون وسطی با عقاید خرافی بسیاری که از ناحیه کلیسا ترویج شده بود دست به گریبان بود و هر کسی که این عقاید را نمی پذیرفت به انواع شکنجه و آزارها و در آخر به قتل مبتلا می شد. در این قرون به حکم محکمه تفتیش عقاید، تنها از دانشمندان و روشنفکران، سیصد و پنجاه نفر زنده زنده در آتش سوزانده شدند.(1136)

مطلب قابل ذکر این است که بیداری غرب بعد از فرو رفتن در جهالت او که بیش از ده قرن طول کشید به جهت تمدن یونانی و رجوع غربی ها به آن تمدن نبود - آن گونه که برخی تصور می کنند - بلکه به جهت ارتباط آنان با مسلمانان

و بهره مند شدن از تمدن و فرهنگ اسلامی بوده است.

«روژه گارودی» نویسنده و فیلسوف فرانسوی در این باره می گوید: «نهضت اروپا بر عکس آنچه گفته شده و شایع است از قرن شانزدهم در ایتالیا شروع نشده است، بلکه شروع آن به سه قرن قبل از آن بازمی گردد؛ یعنی به اسپانیا، آن هم به برکت انتشار اسلام و تأثیر جامعه اسلامی در قرطبه و نیز به برکت تألیفات عربی با راهنمایی «ریمون» اسقف طلیطله، تألیفاتی که منجر به قیام نهضت اولی و بزرگ برای غرب شد. امّا این تألیفات نقل شده و ترجمه شده به شکل اساسی کدام است؟ به طور طبیعی این تألیفات علمی اساس کار است. و تا قرن شانزدهم چاپ مجدّد و نشر کتاب ها و تألیفات طب عربی در غرب تمام شد. همچون کتاب های «رازی» و «ابن سینا». و حتی تمثال این دو نفر اخیر تاکنون در دانشکده طب پاریس باقی مانده است. در علم طب، ریاضیات، فلکیات، و کیمیا و در معظم مجلات و میدان ها، معلومات وسیع و مهمی است که نقل و ترجمه آن تمام شده است. ولی این میراث فرهنگی و علمی تنها جزئی از فرهنگ و علوم اسلامی است که به دست آمده است. و قابل تأکید است که روش آزمایشگاهی از علوم طبیعی و طبیعیات به تأثیر عرب و موقعیت آنان در علوم آزمایشگاهی بازمی گردد.

شخصی که در اروپا به پدر روش آزمایشگاهی شناخته می شود شخصی به نام «روژیه باکون» است که در حقیقت فصل های کاملی از کتاب «علم البصریات» ابن هیثم را ترجمه کرده است. او با صدق و امانت داری می گوید: «به برکت عرب ما متمکّن از علم

شدیم و به برکت آنان بود که ما توانستیم آن را فهمیده و منتشر سازیم». (1137)

راه علاج

بعد از آن که از حقیقت غرب آگاهی یافتیم و مفاسد غربزدگی را بررسی کردیم حال به این نکته اشاره می کنیم که راه علاج این مرض که مانند خوره به جان امت اسلامی - علی الخصوص جوانان - افتاده چیست؟ و در این زمینه چه باید کرد؟

به طور اجمال می گوییم:

1 - مسلّح کردن امت اسلامی و علی الخصوص جوان ها به عقیده راسخ و مبادی صحیح اسلامی به عنوان یک مدرسه فکری و ارتباط آنان با قرآن و سنت به عنوان این که این دو مصدر دستور دائمی است که ما را به کمال انسانی در دنیا و آخرت دعوت می کند.

2 - اعتماد به نفس دادن و دعوت مردم به بازگشت به خویشتن و تکیه کردن بر قوای داخلی.

3 - آشنا ساختن مردم از حقیقت غرب و مفاسد غربزدگی و خودباختگی در مقابل آن؛ زیرا بیشتر کسانی که اصرار بر تقلید از غرب دارند درک عمیقی از غرب ندارند.

4 - اهتمام فراوان به کودکان و نوجوانان و تربیت اصیل آنان نسبت به معنویات و مبادی اسلامی و انسانی.

5 - به کارگیری وسایل مختلف اطلاع رسانی در ردّ شبهاتی که چهره اسلام را در ذهن مردم علی الخصوص جوانان مشوّه جلوه داده است.

6 - مقابله به مثل کردن؛ یعنی همان گونه که غرب شبیخون فرهنگی به اسلام و مسلمانان زده، ما نیز از این راه استفاده کرده، انحرافات آنان را حتی الامکان در جامعه اسلامی برملا سازیم.

آینده غرب

کسانی که فریفته غرب شده و فریب فرهنگ منحطّ آن را خورده اند باید بدانند که دانشمندان و متفکّران غرب از نزدیکی پایان یافتن فرهنگ غرب و از هم فروپاشی آن خبر داده اند، در

صورتی که بر الحاد و مادیگری خود باقی بماند، و این اسلام است که موقعیت قبلی خود را بازیافته و در سرتاسر عالم گسترش خواهد یافت؛ زیرا نظام اسلامی تنها نظام نمونه و اصلح برای اداره جهان است.

«دکتر مایکل دنیس بیردراین» استاد تاریخ در دانشگاه آریزونای آمریکا که در سال 1992 میلادی اسلام آورده، در این باره می گوید: «مدنیت غربی - طبق آنچه که من می بینم - زود است که به بن بست برسد و زود است که مدنیت اسلامی یا تمدن اسلامی جایگزین آن گردد...».(1138)

نویسنده مشهور «برنارد شو» می گوید: «من اعلام می کنم که مردم اروپا در آینده به دین محمد روی خواهند آورد و این پذیرش از امروز در اروپا شروع شده است».(1139)

او نیز می گوید: «صد سال نمی گذرد که اروپا یقین پیدا خواهد کرد که اسلام مملوّ از تمدن صحیح است».(1140)

در حدود سال 1908 میلادی شیخ بدیع الزمان سعید نورسی اعلام کرد: «به طور حتم اروپا به اسلام حامله است و در آینده روزی خواهد زایید». (1141)

متفکّر غربی «موری» می گوید: «... به واسطه اسلام زود است که ستاره زمینی ما تبدیل به بهشت پر از نعمت شود که در آن، سعادت حقیقی برای تمام خلق خدا میسّر گردد. سعادتی که مردم در سایه آن هر چه از کمال روحی و مادی می خواهند به آن خواهند رسید».(1142)

متفکّر فرانسوی «روژه گارودی» می گوید: «متهم اصلی غرب است که ما را به سوی مرگ رهبری می کند و لذا اگر ما از غرب تقلید کنیم معنای آن این است که ما با سرعت به طرف مرگ حرکت کرده ایم».(1143)

اسلام و تعدّد همسران پیامبر"صلی علیه و اله وسلم"

اشاره

یکی از موضوعاتی که مخالفان بر آن بسیار پافشاری کرده و آن

را نقطه ضعفی در زندگی پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته اند، این است که چرا پیامبرصلی الله علیه وآله همسران متعددی را انتخاب کرد؟ و گاه آن را با تعدّد زوجات در زمان ما - که معمولاً ناشی از شهوت رانی و رسیدن به مال پدر زن و استعمار زنان برای کارهای شخصی است - مقایسه می کنند، و بدین جهت نسبت های ناروایی به آن حضرت می دهند. ما در این بحث این موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم.

علل تعدّد همسران پیامبر

علل تعدّد همسران پیامبر

تعدّد انتخاب همسر از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله عوامل گوناگونی داشته است:

1 - بزرگواری پیامبرصلی الله علیه وآله در انتخاب همسران

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هرگز برای رسیدن به خواسته های شخصی یا رسیدن به مال و یا استعمار زنان و بهره بری از آنان در کارهای تجاری و یا کشاورزی ازدواج نکرده است. اساساً این دیدگاه که اکنون مطرح است در آن زمان هرگز مطرح نبوده است. و لذا هرگز پیامبرصلی الله علیه وآله بر این کار خود از ناحیه مخالفان مورد اعتراض واقع نشد.

2 - اشتیاق مردم به وصلت با پیامبرصلی الله علیه وآله

از آنجا که حضرت محمد صلی الله علیه وآله رسول خدا و پیامبر از جانب خدا بود و به مقام و منزلت بسیار عالی دست یافته بود لذا عموم مردم اشتیاق داشتند با وصلت و انتساب به حضرت، خود را عزیز کرده و به خاندان وحی - گرچه از راه سبب - مرتبط سازند. و این مطلبی بود که حتی زنان نیز به آن میل و رغبت نشان می دادند. در مورد ازدواج های پیامبرصلی الله علیه وآله می توان مواردی را از این قبیل نام برد.

3 - مشکلات زندگی و تعدّد همسر

جا دارد بین این دوران و دوران گذشته مقایسه ای داشته باشیم. در زندگی ما زندگی شهری پیشرفته و دارای امکانات وسیع است و لذا می توان گفت در چنین جامعه ای هر یک از زن و مرد بدون وجود دیگری می توانند بسیاری از کارهای خود را انجام دهند، و ازدواج فقط برای فرزنددار شدن

و ارضای قوای شهوانی است و لذا تعدّد زوجات در ظاهر دلیل بر شهوت زیاد و خروج از حدّ اعتدال است.

امّا در عصر جاهلیت و ظهور اسلام وضع زندگی بسیار سخت بود. لذا تعدّد همسر غالباً می توانست در بهبود زندگی خانواده تأثیر بسزایی داشته باشد.

4 - اقتصاد ضعیف و نبود امکانات

قرآن در چند آیه مردم آن عصر را از کشتن فرزند نهی می کند. پس معلوم می شود در برخی موارد به علت کمبود امکانات، دختران و پسران را به مسلخ می بردند و یا زنده به گور می کردند.

خداوند در آیه ای می فرماید: { وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِياهُمْ ؛(1144) «و به خاطر فقر فرزندان خود را نکشید، ما شما و آنان را روزی می دهیم.»

در آیه دیگر چنین آمده است: { وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِياكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً }؛(1145) «فرزندان خود را به خاطر ترس از فقر نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم. مسلّماً کشتن آن ها خطای بزرگی است.»

از اینجاست که تعدّد همسر و تحت تکفل قرار دادن دختران متعدّد، کمکی به نظام خانواده عیال بار و فقیر به حساب می آمد.

امام علی علیه السلام وضعیت اقتصادی جامعه عصر جاهلیت را این چنین توصیف می کند: «انّ اللّه بعث محمّداً... و انتم معشر العرب علی شرّ دین و شرّ دار، منیخون بین حجاره

خشن و حیات صمٍّ، تشربون الکَدِر و تأکلون الجَشِب...»؛(1146) «همانا خداوند در حالی محمدصلی الله علیه وآله را به پیامبری برگزید که شما گروه عرب بر بدترین دین و در بدترین سرزمین بودید، در بین سنگ های سخت و مارهای کر رحل اقامت می گشودید. آب های لجن دار سیاه را می نوشیدید و غذاهای خشن می خوردید...».

5 - مبارزه با سنت های باطل

یکی دیگر از عوامل و جهات ازدواج های پیامبرصلی الله علیه وآله مبارزه عملی با سنت های غلط در بین مردم بود. از آنجا که سنت های عملی که در بین مردم رسوخ کرده و رواج نموده، تنها با گفتار برداشته نمی شد لذا در برخی موارد احتیاج بود که عملاً با آن مخالفت شود. که از باب نمونه می توان به موضوع ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با زینب همسر زید بن حارثه اشاره کرد.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیهِ أَمْسِکْ عَلَیکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ... }؛(1147) «[به خاطر بیاور] زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات زید] می گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز. [و پیوسته این امر را تکرار می کردی و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بترسی...».

اهل سنت گرچه در تفسیر آیه شریفه شأن نزولی را نقل کرده اند که هرگز با قداست و عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله سازگاری ندارد، ولی مطابق با رأی و نظر اهل بیت علیهم السلام

آیه و دستور آن به جهت محو یک عادت معروف در جاهلیت بوده است؛ زیرا اعراب در آن زمان ازدواج با همسران پسر خوانده را بعد از طلاق، همانند ازدواج با همسر فرزندان حقیقی جایز نمی دانستند. مقابله با این سنت جاهلی و باطل احتیاج به یک عملکرد قاطع از طرف رهبر دینی بود تا بتواند این سنت را بشکند، لذا این کار را شخص پیامبر بر عهده گرفت. خداوند به رسولش وحی فرستاد که زید بن حارثه پسر خوانده اش در آینده ای نه چندان دور همسرش را طلاق خواهد داد، و تو به جهت شکستن عادت جاهلیت باید با او ازدواج کنی.

بعد از مدتی بین زید و همسرش مشاجره ای درگرفت. او خواست تا همسرش را طلاق دهد. ابتدا پیامبرصلی الله علیه وآله او را نصیحت کرد و به او فرمود: { أَمْسِکْ عَلَیکَ زَوْجَکَ . آن گاه خداوند به حضرت فرمود: { وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ ؛ یعنی تو می دانی که در پشت این قضیه امری تدبیر شده که در شرف وقوع است و این که زید به زودی همسرش را طلاق خواهد داد و تو با او ازدواج می کنی. تو از مردم می ترسی که سرزنشت کنKM { وَتَخْشَی النّاسَ در حالی که خداوند سزاوارتر به ترسیدن است: { وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ... }.(1148)

6 - ازدواج، راهی برای پیوند قبایل

یکی از آداب بسیار مهم زندگی در عصر جاهلیت، انتساب به قبایل بود و در صورت پیوند یک نفر از یک قبیله با فردی از قبیله دیگر رابطه جدیدی بین آن دو قبیله برقرار می شد. ازدواج با دختر رئیس قبیله ای می توانست پیمان عملی بین دو قبیله باشد یا لااقل می توانست بین دو

قبیله پیوند دوستی برقرار کند و طایفه ای که هر لحظه ممکن بود به جان یکدیگر بیفتند به این طریق در صلح و امنیت به سر برند.

با این حکمت در تعدّد زوجات در عصر جاهلیت، نکته برخی از ازدواج های پیامبرصلی الله علیه وآله روشن می شود.

ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با جویریه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد تا مسلمانان، آن قبیله را از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله بدانند و تمامی اسیران آنان را آزاد سازند و لذا از خوشحالی ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با دختر رئیس قبیله، تمامی افراد قبیله به اسلام می گرویدند.

تفصیل قصه از این قرار است که در غزوه بنی مصطلق، جویریه دختر حارث - رئیس قبیله بنی مصطلق - همراه با عده ای از زنان و مردان اسیر شد. جویریه در تقسیم غنایم سهم ثابت بن قیس شد. او با مولای خود عقد کتابت بست تا در پرداخت مقدار معینی از پول آزاد شود.

جویریه برای تهیه پول نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «من جویریه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق هستم بلاها و مصایبی که بر من رسیده بر شما مخفی نیست. من عقد مکاتبه برای آزادی خود نوشته ام». این را گفت و سر خود را از خجالت پایین انداخت و بغض گلویش را گرفت و با صدای حزین عرض کرد: «مرا برای تهیه پول یاری کنید».

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا بهتر از تهیه کمک برای تهیه پول»؟ سپس حضرت چنین ادامه داد: «آیا حاضری آن مقدار پولی را که با ارباب خود مکاتبه کرده ای بپردازم و تو را به ازدواج خود درآورم؟» جویریه گفت:

آری، حاضرم. و رسول خداصلی الله علیه وآله چنین کرد.

وقتی خبر به مسلمانان رسید، گفتند: پیامبر صلی الله علیه وآله داماد این قبیله شد، و ما خویشان رسول خداصلی الله علیه وآله را به اسارت در پیش خود گرفته ایم؟! عجب کار بدی است. لذا فوراً هر چه اسیر از قبیله بنی المصطلق نزد آنان بود آزاد کردند و به این ترتیب حدود صد اسیر آزاد شد.(1149)

بعد از انتشار این خبر در بین قبیله بنی المصطلق، همگی اسلام را اختیار نمودند.(1150)

همان گونه که ازدواج با عایشه به جهت پیوند حضرت با قبیله بنی تمیم بوده است. و نیز ازدواج با صفیه این فایده و اثر را در برداشت.

7 - عیب بودن نداشتن شوهر

از تاریخ استفاده می شود که در آن زمان، نداشتن همسر برای زن و بیوه به سربردن او گرچه یک بار هم ازدواج کرده باشد عیب محسوب می شد، و لذا بعد از فوت شوهر یا طلاق گرفتن از او به فکر شوهر دیگری بودند، و این کار بر عهده پدران بود.

حفصه دختر عمر بن خطّاب از زنانی بود که از مدینه هجرت کرد، در حالی که همسر خنیس بن حدافه سهمی از مجاهدان بدر بود. بعد از وفات شوهرش، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا او را به همسری بپذیرد، ولی او قبول نکرد و لذا عمر غضبناک شد و... بعد از آن این پیشنهاد را به عثمان داد، او نیز قبول نکرد. عمر زبان شکایت نزد رسول خداصلی الله علیه وآله گشود. حضرت فرمود: «حفصه با کسی که بهتر از عثمان است ازدواج می کند...». سپس پیامبرصلی الله علیه وآله او را از پدرش خواستگاری کرده و با او ازدواج

نمود. این ازدواج در سال سوم هجرت رخ داد.(1151)

8 - تجدید روحیه

گاهی پیامبرصلی الله علیه وآله از زنی برای تجدید روحیه و تثبیت ایمان او به اسلام دعوت به خواستگاری می نمود. که ازدواج با امّ حبیبه از این قبیل است.

یکی از همسران رسول خداصلی الله علیه وآله امّ حبیبه دختر ابوسفیان بود. او همسر عبیداللَّه بن جحش بود. هر دو در مکه مسلمان شدند و در اثر فشار مشرکان و اذیت و آزار آنان با گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند. در آنجا دارای فرزندی به نام حبیبه شدند، و لذا کنیه او از همین فرزند گرفته شده است. در حبشه همسر او عبیداللَّه مسیحیت را برگزید و نصرانی شد و همان جا از دنیا رفت.

امّ حبیبه بدون همسر در کشوری غریب باقی ماند و روحیه وی در اثر این دو حادثه، ضعیف شد. پیامبرصلی الله علیه وآله مصلحت دید او را به ازدواج خود درآورد تا به گونه ای روحیه او را تقویت کند. از این رو نامه ای به نجاشی نوشت و از او خواست تا امّ حبیبه را برای او خواستگاری کند. و او چنین کرد. امّ حبیبه چنان از شنیدن این خبر خوشحال شد که تمام النگوهای خود را به غلامی که این خبر مسرّت بخش را به وی داده بود، بخشید.

پیامبرصلی الله علیه وآله با زنی ازدواج کرد که او را ندیده بود، ولی در عین حال در آن شرایط حسّاس از او خواستگاری نمود.

مورد خواستگاری پیامبرصلی الله علیه وآله از صفیه نیز به همین جهت بود که بعداً به آن اشاره می کنیم.

9 - تکریم بزرگ زادگان قوم

گاهی پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت تکریم برخی از بزرگ زادگان قوم و قبیله ای، طرح ازدواج با آنان را پیشنهاد می کرد، و این امر تأثیر

بسزایی در آن عصر و زمان داشت.

یکی از همسران پیامبرصلی الله علیه وآله صفیه دختر حی بن اخطب است، که در غزوه خیبر به اسارت مسلمانان درآمد. بلال پس از فتح خیبر، صفیه و دختر عمویش را به اسارت گرفت و آنان را نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آورد... در این هنگام چشم حضرت به صورت کبود صفیه افتاد و پرسید: «چرا صورتت کبود شده است؟» صفیه عرض کرد: شبی در خواب دیدم که ماه در دامان من واقع شده است. صبحگاهان که خواب خود را برای شوهرم - کنانه بن ابی حقیق - بیان کردم، او سیلی محکمی به صورتم زد و گفت: مثل این که آرزوی محمّد را در دل می پرورانی؟»

پیامبرصلی الله علیه وآله به پاس ضربه ای که او خورده بود، فرمود: «اگر اسلام را قبول کنی تو را به همسری خود برمی گزینم و اگر بر یهودیت باقی باشی تو را آزاد می کنم تا به قبیله ات برگردی.» صفیه جواب داد: قبل از این که مرا به اسلام دعوت کنی ایمان آورده ام و ماندن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برایم ارزشمندتر است».(1152)

علّت ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با صفیه علاوه بر تمامی ثمرات عمومی که ازدواج های پیامبرصلی الله علیه وآله داشت، نظیر ایجاد دوستی بین یهودیان و مسلمانان، تشویق و ترغیب یهودیان به پذیرش اسلام و... نکته دیگری نیز در آن بود. صفیه دختر رئیس قبیله بود. او نباید همراه زنان به اسارت رود، و در هر جا و خانه هر کسی وارد شود، بلکه باید شخصیت اجتماعی او حفظ شود. بانویی همچون صفیه که از رؤیایش روشن می شود که عشق اسلام را در سر

داشته و در همان خیبر - در کنار کشته های پدر و اقوامش - مسلمان شده(1153) و حتی با عبور از کنار کشته های آنان اگرچه قلبش غمگین شده ولی فریاد و فغان به راه نینداخته است،(1154) و وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله او را بین ماندن در خیبر و اسلام آوردن و همسر پیامبر شدن مخیر می کند، دومی را انتخاب می کند، این چنین زنی سزاوار است که همسر پیامبرصلی الله علیه وآله باشد.

ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با عایشه

پیامبرصلی الله علیه وآله تنها با یک دختر ازدواج کرد و آن عایشه بود. حضرت در آن هنگام بیش از پنجاه سال سن داشت و این در حالی است که عایشه حدوداً شش ساله بود. بخاری در کتاب «النکاح» به سندش از عروه نقل کرده که گفت: «پیامبرصلی الله علیه وآله با عایشه که در سنّ شش سالگی بود، ازدواج کرد، و با او در سن نه سالگی مواقعه نمود و نه سال نیز نزد پیامبرصلی الله علیه وآله بود».(1155)

او نیز به سند خود از عایشه نقل کرده که گفت: «در حالی که شش ساله بودم، پیامبرصلی الله علیه وآله با من ازدواج نمود...».(1156)

این موضوع منشأ اعتراض برخی از افراد واقع شده است، لذا در توجیه آن می گوییم:

اولاً: از تاریخ استفاده می شود که شوهر دادن در سنین کم، در آن عصر و زمان امری متداول بوده است.

ثانیاً: زنان و مردان در آن محیط گرمسیر رشد سریع داشتند و لذا زنان در سن نه سالگی قابلیت ازدواج را داشتند.

ثالثاً: مطابق برخی از نقل ها ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با عایشه به پیشنهاد و درخواست ابوبکر - پدر عایشه - بوده است.

کثرت همسر داشتن از ویژگی های پیامبرصلی الله علیه وآله

قرآن کریم تعدّد همسران دائمی را برای مردان تا چهار تا اجازه داده است و بیش از آن را مشروع نمی داند. همان گونه که روایات نیز به طور وضوح و تفصیل به آن اشاره کرده اند.

ولی از این حکم پیامبرصلی الله علیه وآله مستثنی شده؛ زیرا ایشان به عنوان مشرّع و مؤسس دین مطرح است و با اعلان عمومی برای دعوت به اسلام، تحوّلی عظیم را در جامعه ایجاد نموده است، و لذا مسأله تعدّد و کثرت

زوجات و همسران برای پیامبرصلی الله علیه وآله بیش از چهار زن دائمی ضروری و طبیعی به نظر می رسد.

از اخلاق انبیا

در برخی از روایات وارد شده که کثرت جماع از اخلاق انبیا است. در حدیثی در این باره می خوانیم: «من اخلاق الانبیاء کثره الطروقه».(1157)

در توجیه این حدیث می گوییم:

از آنجا که پیامبران جنبه ارتباطشان با عالم ملکوت قوی است و شدت ارتباط و اتصال با آن عوالم ممکن است که آنان را از این عالم بریده و به آن عالم بکشاند و یا لااقل میل آنان را به این عالم کم کند، لذا خداوند متعال این مشکل را با قوی کردن بنیه جنسی آنان و میلشان به زنان حل کرده است.

لذا معروف است که وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله ارتباطش با عالم بالا و ملکوت قوی می شد برای کنترل و تعدیل آن و انس دادن خود با عالم دنیا به عایشه می فرمود: «کلّمینی یا حمیراء»؛ «ای حمیراء با من سخن بگو.» و از طرف دیگر هر گاه ارتباطشان با عالم دنیا زیاد می شد به بلال دستور می داد که «ارحنی یا بلال»؛«ای بلال! مرا [بااذان خود]راحت کن.»

مقایسه ای بین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و حضرت عیسی علیه السلام

برخی از مسیحیان در طعن بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مقایسه ای بین آن حضرت و حضرت عیسی علیه السلام می کنند، به این نحو که حضرت عیسی مجرد زیست و ازدواج نکرد، بر خلاف پیامبر شما که در مسائل جنسی و شهوانی افراط کرده است!!

پاسخ: اولاً: عزوبت و ازدواج نکردن، با نظام خلقت سازگاری ندارد؛ لذا در اسلام از آن نهی شده است.

ثانیاً: حضرت مسیح علیه السلام در سه سالی که مبعوث به رسالت بود، تنها برای اعلان خبر از ملکوت سماوات و رفع برخی از تحریفات یهودیان بر بنی اسرائیل فرستاده شد.

ثالثاَ: از آنجا که پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به

تشکیل حکومت در سطح گسترده بود لذا ازدواج های متعدد ایشان بر طبق اقتضائات و مصالحی بوده است، بر خلاف حضرت عیسی علیه السلام... .

رابعاً: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دینی جهانی داشته و لذا تعلیماتش جهانی بوده است و این گونه تعلیمات با عزوبت سازگاری ندارد.

تعدد همسران حضرت داوودعلیه السلام

موضوع تعدد همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مسأله ای جدید در میان انبیای الهی نبوده است بلکه حضرت داوودعلیه السلام که یکی از انبیای بنی اسرائیل است نیز دارای همسران متعددی بوده است. حال چگونه یهودیان در این جهت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خرده می گیرند.

در «شموئیل» آمده است: «میشل، دختر دوم شائول، اولین عیال داوود بود. در دورانی که داوود مغضوب بود این زن از او گرفته شد. از آن به بعد با چندین زن یکی پس از دیگری ازدواج کرد، ولی با این حال همیشه خواستار پس گرفتن زن اوّل خود بود.

قبل از این که این زن نزد داوود، بازگشت کند، بایستی از شوهرش که او را به شدت دوست می داشت با اجبار گرفته شود، و در هنگامی که این زن را از شوهرش پس می گرفتند، شوهر تا جایی که می توانست پشت سر او می دوید و مانند کودکی گریه می کرد».(1158)

اتهامی در این راستا

یکی از تهمت هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زده شده این که: آن حضرت از آن جهت که به دنبال مسایل جنسی بوده است - نعوذ باللّه تعالی - لذا بهشتی را که در قرآنش توصیف می کند جنبه شهوانی دارد؛ زیرا در آن، سخن از زنان و حوریه های بهشتی آمده است... .

پاسخ: در پاسخ به این اتهام تنها به نقل کلمات یکی از منصفین غرب به نام «جان دیون پورت» اکتفا می کنیم. او در پاسخ از اتهام فوق می گوید: «... پس از تفکّر آشکار می شود که آنچه مسیحیان در این باره عموماً تصور کرده اند بسیار بیهوده و بی معناست. و به طوری که به ما گفته اند، با توجّه به این که اجسام ما در

قیامت به شکل کاملی در خواهند آمد که به طور نامحدود بر هر چه می توانیم مشاهده کنیم برتری خواهد داشت. و حواس ما چنان فعالیت فوق العاده ای از لحاظ کار قوت به خود خواهد گرفت که برای درک بزرگ ترین لذت ها مهیا و مستعدّ خواهد شد، هر یک به اختلاف موضوعات و زمینه ها؛ زیرا در حقیقت اگر از هر یک از آن عوامل عملیات مخصوص به آن ها را سلب کنیم، و اگر آن ها را از وصول به چیزهایی که برای خوشی و تسکین آن ها مناسب است محروم نماییم، معنای آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه فقط آن عوامل برای هیچ مقصودی به ما داده نشده است، بلکه حتی به این منظور داده شده که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند؛ زیرا در حقیقت با تصور به این که روح و بدن به وضع کاملی به ما برگشت می کند، معلوم نیست به چه دلیل می توان تصور کرد که حواس، آن چیزهایی را که باید روی آن عمل کنند، نداشته باشند تا این که قادر شوند از لذایذ برخوردار گردند. آیا استفاده و برخورداری از آن لذایذ، گناه یا جرم یا انفعال یا انحطاطی خواهد بود؟

این که محمّدصلی الله علیه وآله در قرآن به مؤمنین استفاده از زن ها را وعده داده است و از باغ های لذت بخش و سایر لذایذ و بهره ها بحث می کند، صحیح است ولی تصور این که مهم ترین لذت را در این قبیل چیزها قرار می دهد اشتباه است؛ زیرا چون روح شریف تر از جسم است بنابراین او (محمّدصلی الله علیه وآله) برای روح و جسم هرکدام سهمی جداگانه قائل بود. و به همین جهت است

که با کمال سهولت توانست عرب هایی را که جز لذت های جنسی به فکر چیز دیگری نبودند به این خیال بیندازد تا در عبادت خدای یگانه و حقیقتی که در تعلیماتش می کرد مستغرق شوند، ولی محمّدصلی الله علیه وآله همیشه برای روح، سهم مخصوص به خود را از لذت ها قائل بود به این بیان که مشاهده جمال خدا را بزرگ ترین لذت ها دانست؛ چون کمال مسرت و لذتی است که تمام لذت های حیوانیت را از یاد می برد، و سایر لذت ها جنبه حیوانی دارد و مشترک با حیوانات است که در مراتع می چرند. کسی که به مشاهده باغ ها و زن ها (حوریه ها) و نعمت ها و خدمت گذاران (غلمان) در فضایی که طول مسافت آن هزار سال است مشغول باشد میان مردم بهشت فقط در نازل ترین درجه ای قرار دارد، ولی در میان این جمعیت آن کسی در عالی ترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد، یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد.

وانگهی این که لذایذ بهشت محمّدصلی الله علیه وآله کلاً جنبه لذایذ جسمی داشته باشد نیز دروغ است؛ زیرا برخلاف این نظریه برخی معتقدند که این بیانات جنبه تمثیل و تشبیه دارد، و مقصود از آن ها لذایذ روحانی است، همان طور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که (سرود سلیمان) برای عروسی و داماد نیست بلکه باید معنایی روحانی از آن اراده کرد و نمونه ای از عشق به مسیح و کلیسایش دانست. هاید معروف در صفحه 12 کتاب خودش می نویسد: آن لذت های جنسی مربوط به بهشت به نظر مسلمانان آگاه تر جنبه مجازی دارند... ».(1159)

قرآن کریم گرچه به انواع نعمت های

مادی و جسمی انسان در بهشت اشاره می کند ولی به نعمت های معنوی نیز پرداخته و آن ها را برتر از مادی می داند.

خداوند متعال می فرماید {وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنَّتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِها الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَمَساکِنَ طَیبَهً فِی جَنَّتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذَ لِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ}؛(1160) «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان [نصیب آن ها ساخته و [خشنودی و] رضای خدا، [از همه این ها]برتر است، و پیروزی بزرگ، همین است».

اسلام و گفت و گوی ادیان

از جمله مسائلی که اسلام با دید باز آن را پذیرفته و به آن دعوت نموده، مسأله گفت و گوی ادیان است. اسلام نه تنها پیروان سایر ادیان را به گفت و گو و شنیدن سخن یکدیگر دعوت می کند، بلکه خود در این زمینه راه کارهای عملی داشته و رهبران آن مباحثات بسیاری با دیگر ادیان داشته اند. اینک این موضوع را به طور خلاصه مورد بحث قرار می دهیم.

استقبال اسلام از گفت و گو

آنچه از آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام و سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهارعلیهم السلام در این زمینه به دست می آید این است که اسلام از گفت و گو استقبال می کند، مادامی که دشمن درصدد لجاجت و دشمنی برنیامده باشد.

قرآن کریم به عنوان یک دستور تبلیغی به پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: { اُدْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ؛(1161) «با حکمت و اندرز نیکو به سوی پروردگارت دعوت نما؛ و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

این بیانی عام است که شامل هر گونه بحث با هر شخصی یا گروهی که در پی یافتن حقیقت است می باشد.

و در آیه دیگر می فرماید: { وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاَّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ؛(1162) «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید؛ مگر کسانی از آن ها که ستم کردند.»

اسلام از منطق گفت و گو با آغوش باز استقبال می کند و دلیل این استقبال هم شاید این باشد که اساساً انسان ها در قلمروهای گوناگون معرفتی، یک سلسله یقینیاتی دارند که باید برای تحقق آن ها تلاش مشترکی انجام

دهند. و درباره مسائلی که مورد اختلاف است، اولاً: باید سعی داشته باشند که با همکاری، به جواب های مطمئن تر و یقینی تری نایل شوند که یکی از راه های بحث و مناظره گفت و گو است، و مادامی که در این مسائل به نتایج یقینی نرسیده اند، روابط سالم و دوستانه ای با همدیگر داشته باشند تا با تلاش مشترک بتوانند در جهت حلّ آن مسائل به یکدیگر کمک کنند و اگر احیاناً گروهی به نتایج صحیحی رسیدند از دستاورد آن ها، دیگران نیز استفاده نمایند.

اگر گفت و گو با این اهداف باشد کاملاً مطلوب و مورد پذیرش و تأیید اسلام است، و تفکر اسلامی هرگز از چنین گفت و گوی منطقی و حقیقت جویانه ای نه ضرر کرده و نه گریخته است.

امّا نکته ای که قرآن کریم در این رابطه نسبت به آن هشدار می دهد این است که بدانیم مشرکان همیشه از این گفت و گو قصد خیر ندارند و شاید توطئه و فریبی در کار باشد. لذا می فرماید: ﴿ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ﴾(1163) «و اگر یکی از مشرکین از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه بده تا سخن خدا را بشنود [و در آن بیندیشد]؛ سپس او را به محلّ امنش برسان.»

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر این آیه می فرماید: «حتی در مورد مشرکانی که خونشان هدر دانسته شده اگر برخی از ایشان از تو خواستند که در پناه خود امانشان دهی تا بتوانند در امر دعوتت با تو گفت و گو کنند، ایشان را پناه بده تا کلام خدا را بشنوند و جهلشان از بین برود و به آنان امان

بده تا به جایگاه خود که از آنجا به نزد تو آمدند بازگردند و برای بررسی ادله نبوّت و حقّانیت دین، فرصت کافی داشته باشند و مسلمین در این فرصت متعرّض آنان نشوند».(1164)

از این آیه به دست می آید که اصل گفت و گو، حق مشرکین است و باید از آن استقبال کرد، امّا در آیات بعد حقایقی ذکر می شود که نشان می دهد نباید نسبت به پیمان ها و سخنان چرب و نرم مشرکان اطمینان صد درصد داشته باشیم، آنجا که می فرماید: { كَيفَ وَإِنْ يظْهَرُوا عَلَيكُمْ لا يرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَلا ذِمَّةً يرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَتَأْبى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ ؛ (1165) «چگونه [پیمان مشرکان ارزش دارد] در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می کنند ولی دل هایشان ابا دارد، و بیشتر آن ها فرمانبردار نیستند.»

اسلام و دعوت به اتحاد ادیان

اسلام و دعوت به اتحاد ادیان

قرآن کریم به اتحاد بین ادیان الهی، در آیات زیادی اشاره کرده و آنان را بر محورهایی دعوت به همسویی کرده است:

1 - ایمان به همه پیامبران و کتب آسمانی

خداوند سبحان می فرماید: { آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ؛ (1166) «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. [و او به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می باشد.] و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش، ایمان آورده اند [و می گویند:] ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم [و به همه ایمان داریم .»

2 - دعوت اهل کتاب به وحدت

خداوند سبحان می فرماید: { قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَينَنا وَبَينَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيئاً وَلا يتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ... }؛(1167) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او

قرار ندهيم و بعضى از ما بعضى ديگر را - غير از خداى يگانه - به خدايى نپذيرد...».

از آنجا كه پيروان اديان به پيامبران الهى و كتاب هاى آسمانى ايمان دارند، و از طرفى ديگر دعوت همه انبيا و كتب آسمانى به توحيد است، لذا قرآن كريم نيز پيروان اديان آسمانى را بر محور توحيد و نفى شرك دعوت به اتحاد نموده است.

محورهاى اتحاد در حوزه پيروان اديان

قرآن كريم محورهايى را براى وحدت در حوزه پيروان اديان آسمانى معرفى كرده است:

1 - پرستش خداوند سبحان: { أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ .

خداوند متعال مى فرمايد: { وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ نُوحِى إِلَيهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدُونِ ؛(1168) «ما پيش از تو هيچ پيامبرى را نفرستاديم مگر اين كه به او وحى كرديم كه: معبودى جز من نيست، پس تنها مرا پرستش كنيد.»

2 - نفى شرك: { وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيئاً }.

خداوند متعال مى فرمايد: { ... يعْبُدُونَنِى لا يشْرِكُونَ بِى شَيئاً }؛(1169) «تنها مرا مى پرستند و چيزى را شريک من نخواهند ساخت.»

3 - نفى سلطه بر يكديگر: { وَلا يتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ .

نمونه اى از گفتمان پيامبر خاتم صلى الله عليه وآله

قسمت اول

امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم امام باقر از جدّم على بن حسين و وى از پدرش حسين بن على، سرور شهيدان و وى از پدرش اميرالمؤمنين عليهم السلام برايم نقل كرده كه روزى پيروان دين هاى پنج گانه: يهوديان، مسيحيان، طبيعت پرستان، دوگانه پرستان و مشركان عرب با رسول خداصلى الله عليه وآله نشستى داشتند.

یهودیان گفتند: ما می گوییم: عُزیر پسر خدا است. آمده ایم ببینیم که تو چه می گویی؟ اگر سخن ما را بگویی، پس در دست یابی به حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو مجادله می کنیم.

مسیحیان گفتند: ما می گوییم: مسیح پسر خداست و با او یکی است. آمده ایم ببینیم که تو چه می گویی؟ اگر از رأی ما پیروی کنی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله خواهیم کرد.

طبیعت گرایان گفتند: ما می گوییم اشیا باید باشند و آن ها همواره و دائم هستند.

آمده ایم ببینیم که تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، ما در باور به این حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالف باشی با تو مجادله می کنیم.

دوگانه پرستان گفتند: ما می گوییم، نور و تاریکی، چرخانندگان (هستی) هستند. آمده ایم ببینیم که تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، ما در باور به این حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالف باشی با تو مجادله می کنیم.

مشرکان عرب گفتند: ما می گوییم بت های ما خدایانند. آمده ایم ببینیم که تو چه می گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، ما در این باور به این حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالف باشی با تو مجادله می کنیم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من به خداوند بی شریک ایمان دارم و به بت، طاغوت و به هر معبودی غیر او کافرم.»

آن گاه خطاب به آنان فرمود: «خداوند مرا بر همه، به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده و حجّت بر جهانیان، برانگیخته است؛ و بسیار زود است که نیرنگ کسانی را که در دین او نیرنگ کنند، به حلقومشان برگرداند».

آن گاه خطاب به یهودیان فرمود: «آیا آمده اید که من سخن شما را بی دلیل بپذیرم؟»

گفتند: نه.

فرمود: «چه چیز باعث شده که شما باور داشته باشید که عُزَیر، پسر خداست؟»

گفتند: چون وی پس از آن که تورات از بین رفته بود، آن را برای بنی اسرائیل، بازسازی کرد و این کار را انجام نداد، مگر از آن رو که پسر خدا بود.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «چرا عُزیر، پسر خدا شد و موسی که تورات را برای شما آورد و معجزه هایی را که خود شما هم

می دانید، از وی دیده شد، پسر خدا نشد؟ و اگر عُزیر به خاطر بزرگواری در بازسازی تورات پسر خدا شد، موسی باید به پسر خدا بودن، اولی و سزاوارتر باشد.

اگر این مقدار بزرگواری برای عُزَیر، موجب شد که وی پسر خدا گردد، چندین برابر این بزرگی که برای موسی بود، درجه وی باید بالاتر از پسر خدا بودن باشد. اگر منظور شما از پسر خدا بودن، همان مفهومی باشد که در دنیا، و در پی رابطه جنسی پدر با مادر، مادران، بچه به دنیا می آورند، به خدا کفر ورزیده اید و او را به آفریده اش تشبیه کرده اید و ویژگی پدیده ها را برای وی اثبات کرده اید. بنابراین، خدا باید از نظر شما پدید آمده و خلق شده ای باشد که خالقی دارد که وی را ساخته و به وجود آورده است».

یهودیان گفتند: منظورمان این نیست، همان طور که گفتی، این کفر است؛ بلکه منظورمان آن است که وی از لحاظ قدر و منزلت، پسر خداست؛ گرچه تولّدی هم در کار نبود، درست مثل آن که برخی از دانشمندان، خطاب به کسانی که می خواهند آنان را اکرام کنند و ارزش آن ها را نسبت به دیگران نشان دهند، می گویند: «پسرم!» یا «این پسرم است» که این سخن برای اثبات به دنیا آمدن وی از او نیست. چون در این صورت، به وی گفته خواهد شد که این شخص با تو بیگانه است و رابطه نَسَبی بین شما نیست. کار خدا درباره عُزَیر نیز چنین است که وی به خاطر احترام گذاشتن و نه به دلیل تولّد، وی را فرزند خود قرار داده است.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «سخن، همان است که

من به شما گفتم. اگر بر این پایه، عُزَیر پسر خدا می گردد، این مقام برای موسی مناسب تر است.

خداوند، هر باطل گرایی را با اقرار خودش رسوا می کند و دلیل او را علیه خود او به کار می برد. دلیلی که شما آوردید، شما را به چیزی بزرگ تر از آنچه گفتم، می کشاند. شما گفتید که یکی از بزرگان شما به فرد بیگانه ای که رابطه سببی بین آن دو نیست، می گوید: "پسرم!" یا "این، پسرم است"، امّا نه به معنای از او به دنیا آمدن. گاه شما می بینید همین بزرگ، به فرد بیگانه ای برای احترام می گوید: این، برادرم است و به دیگری می گوید: این استادم و پدرم است و به شخص دیگری می گوید: این، آقای من است و یا خطاب می کند، آقایم! و هر چه احترام گذاری اش بیشتر باشد، از این گونه تعبیرها بیشتر بهره می گیرد.

بنابراین، از نظر شما رواست که موسی، برادر خدا، شیخ خدا، و یا آقای خدا باشد، چون وی را بیشتر از عُزَیر اکرام کرده است؟ همان طور که اگر کس دیگری را بیشتر اکرام کند، برای احترام به وی می گوید: ای آقایم، ای شیخم، ای عمویم، ای رئیسم! و هر آنچه در احترام بیفزاید، در این قبیل تعبیرها می افزاید... .

[امام علی علیه السلام می فرماید: «آنان، متحیر و مبهوت شدند و گفتند: ای محمّد! به ما فرصت بده تا درباره آنچه که به ما گفتی، بیندیشیم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «در این باره با دلی منصفانه بیندیشید. خدا شما را هدایت می کند».

آن گاه رو به مسیحیان کرد و فرمود: «شما گفتید که (خداوند) قدیم - عزّوجلّ - با مسیح، پسرش یکی شده است. منظورتان

از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که (خداوند) قدیم، برای آن که با این پدید آمده؛ یعنی عیسی علیه السلام یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است، به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد، قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از این که وی با خدا متّحد شده، این است که وی از کرامتی برخوردار شده است که هیچ کس غیر از وی، از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟

اگر منظورتان این است که قدیم، پدیده شده است که خودتان، خودتان را باطل کرده اید؛ چون قدیم محال است که منقلب شود و پدیده گردد، و اگر مقصودتان این است که عیسی علیه السلام قدیم شده است که حرف محالی گفته اید؛ زیرا حادث محال است که قدیم گردد.

و اگر مقصودتان از اتّحاد مسیح با خدا این است که خداوند او را از بین دیگر بندگان برگزیده و ویژه خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است، اقرار کرده اید؛ زیرا هنگامی که عیسی حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد - یعنی معنایی را آفریده که به خاطر آن، عیسی برترین خلق خداوند شده است - در این صورت، هم عیسی و هم آن معنی حادثند و این، بر خلاف سخنی است که در آغاز گفتید».

[حضرت علی علیه السلام می فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمّد! چون خداوند به دست عیسی علیه السلام چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به جهت احترام، فرزند خود قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنان فرمود: «آنچه را که در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید؟»

آن گاه همه

آن بحث را تکرار کرد. همه ساکت شدند، جز یک نفر از آنان که گفت: ای محمّد! آیا شما نمی گویید ابراهیم، خلیل اللَّه (دوست خدا) است؟

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «چنین می گوییم».

وی گفت: اگر این را می گویید، چرا ما را از این که بگوییم عیسی پسر خداست، منع می کنید؟

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «این دو مانند هم نیستند. چون وقتی می گوییم: ابراهیم «خلیل اللَّه» است، بدان جهت است که «خلیل» مشتق از «خَلّه» یا «خُلّه» است. معنای خَلّه، نیاز و احتیاج است و ابراهیم، نیازمند پرودگارش بود و تنها به وی واسطه بود و از دیگران، کناره گیر و روگردان و بی نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را در آتش نهند و با منجنیق در آتش افکندند، خداوند، جبرئیل را فرستاد و گفت: بنده ام را دریاب. جبرئیل آمد و او را در هوا گرفت و گفت: گرفتاری هایت را بر عهده من بگذار. خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است.

ابراهیم گفت: «نه، خداوند برای من بس است و بهترین وکیل است. من از دیگران چیزی نمی خواهم و جز به وی، نیازمند نیستم» پس خداوند، وی را خلیل خود؛ یعنی نیازمند، محتاج و وابسته به او و بریده از دیگران خواند.

و اگر از خُلّه (به معنای آگاه) گرفته شود؛ یعنی به آن امر، آگاه شد و به اسراری رسید که دیگران به آن نرسیدند. در این صورت، معنای خلیل، عالِم به خدا و امور الهی است و این، موجب تشبیه خدا به خلق نمی گردد. نمی اندیشید که اگر وی وابسته به خدا نمی شد، خلیل وی نمی گشت و اگر به اسرار وی آگاهی نمی یافت، خلیل وی نمی شد، ولی

اگر کسی فرزندی به دنیا آورد، هر چه او را از خودش دور کند و یا تحقیرش کند، باز هم فرزند وی است، چون در به دنیا آمدن، قائم به اوست.

از سوی دیگر، اگر شما به خاطر این که خدا به ابراهیم گفته «خلیلی (دوست من)» قیاس کرده و بگویید: عیسی پسر خداست، باید بگویید موسی نیز پسر اوست. چون معجزه هایی که موسی داشت، پایین تر از معجزه های عیسی نبود. بنابراین، بگویید موسی نیز پسر خداست. بر این اساس، باید بگویید که وی، استاد، آقا، عمو، رئیس و فرمانروای خداست، به همان شکل که برای یهودیان گفتم !»

آنان به یکدیگر گفتند که در انجیل آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم می روم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «شما اگر به آن کتاب عمل می کنید، در آن آمده است: به سوی پدر خودم و شما می روم».

آنان گفتند: از همان روی که عیسی پسر خداست، همه آنانی را که عیسی مورد خطاب قرار داده، فرزندان خدا هستند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «در این کتاب، چیزهایی است که ادعای شما بر این که عیسی به خاطر ویژگی اش به خدا پسر خدا شده است، رد می کند؛ چون شما گفتید: ما از آن روی به عیسی پسر خدا می گوییم که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران اختصاص نداده است و شما می دانید آنچه را که به عیسی اختصاص داد، به آنانی که عیسی خطاب به آنان گفت: به سوی پدرم و پدر شما می روم اختصاص نداده است. بنابراین ادعای ویژگی به عیسی باطل شد؛ چون به نظرش، مثل ویژگی عیسی برای کسانی که مثل وی نبودند، طبق کلام

عیسی ثابت شد. شما کلام عیسی را نقل می کنید و بر غیر مفهوم آن تأویل می کنید؛ چون هنگامی که وی گفت: پدرم و پدر شما، به جز آنچه که شما فهمیدید و روی آوردید، منظورش بود. شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح رفتم و خداوند، مرا پیش آنان می برد و با آن ها یک جا گرد می آورد و آدم و نوح، پدران من و شما هستند. عیسی، جز این را اراده نکرده بود».

[امام علی علیه السلام فرمود: مسیحیان سکوت کرده و گفتند: تا کنون مجادله گر و گفت و گوگری چون تو ندیده بودیم. درباره کارهای خویش می اندیشیم.

آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله رو به طبیعت پرستان کرد و فرمود: «چه چیز باعث شده است به این باور فراخوانید که اشیا باید باشند و آن ها همواره هستند، از بین نرفته و نخواهند رفت؟».

آنان گفتند: ما جز طبق آنچه که می بینیم، حکم نمی کنیم و ما ندیدیم که اشیا پدید آمده باشند. بنابراین، می گوییم از بین نرفته اند و ندیدیم که از بین بروند و پایان بپذیرند. پس گفتیم: از بین نخواهند رفت.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آیا چیزهایی را قدیم یافته اید و یا آن ها را تا ابد پایدار یافته اید؟ اگر بگویید آن ها را چنین یافته ایم، ادّعا کرده اید که همواره بر همین شکل و بر همین خِرَد بوده اید و باقی خواهید ماند. اگر این را بگویید، واقعیت خارجی را منکر شده اید و همه مردمی که شما را دیده اند، دروغگویتان می شمارند».

گفتند: ما همواره بودن و همواره ماندن را برای اشیا ندیده ایم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پس چرا به بودن و ماندنِ همواره حکم می کنید؟

برای آن که (چون)

شما پدیدار شدن و پایان یافتن چیزها را ندیده اید، بهتر است تمییز آن دو را به دیگران واگذارید تا بر حدوث، پایان پذیری و از بین رفتن آن، حکم کنند؛ چون آنان نیز بودن و ماندنِ همواره اشیا را ندیده اند.

آیا شما شب و روز را ندیده اید که یکی پس از دیگری است؟

گفتند: آری.

فرمود: «آیا بر این باور هستید که آن دو بوده اند و خواهند بود؟»

گفتند: آری.

فرمود: «به نظر شما شب و روز قابل جمع هستند؟»

گفتند: نه.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «بنابراین، یکی دیگری را قطع می کند؛ یکی پیشی می گیرد و دیگری در پی آن می رود».

گفتند: همین طور است.

فرمود: «شما به پیش گیرنده از شب و روز، حکم پدیدار شدن را کردید، در حالی که پیدا شدن آن دو را ندیده بودید. قدرت خدا را منکر نشوید».

قسمت دوم

آن گاه فرمود: «آیا شب و روزهایی بوده که پیش از شما پایان دار و یا بی پایان باشد؟ اگر بگویید بی پایان بودند، چگونه پیش از آن که یکی از شب و یا روز پایان پذیرد، دیگری به شما رسیده است؟ و اگر بگویید پایاندار بودند، معنایش این است که زمانی وجود داشت که هیچ کدام نبودند».

گفتند: درست است.

فرمود: «شما می گویید که هستی قدیم است و پدیدار نیست. آیا شما به مفهومی که بدان اقرار می کنید، آگاه هستید و آنچه را که منکر می شوید، می دانید؟»

گفتند: آرى.

فرمود: «چيزهايى را كه مى بينيد، بعضى از آن ها به بعضى ديگر نيازمند هستند؛ زيرا پاره اى جز به اتّصال به پاره اى ديگر، پايدار نمى مانند. آيا ساختمان را نمى بينيد كه بخشى از اجزاى آن، نيازمند بخش ديگر است و بدون آن، استوار نمى گردد و پايدار نمى شود؟ ديگر اشيا نيز

چنین هستند».

آن گاه افزود: «اگر این نیازمندی بخشی از آن بر بخش دیگر، در استحکام و تکمیل قدیم است، به من بگویید اگر پدیدار می بود، چگونه می بود و ویژگی اش چه سان می بود؟» [حضرت علی علیه السلام فرمود: آنان، درمانده شدند و فهمیدند که نمی توانند برای پدیدار، ویژگی پیدا کنند و به آن توصیف کنند، جز آنچه در همین اموری که فکر می کردند قدیم است، وجود دارد. از این روی، زبانشان بند آمد و گفتند درباره خویش خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خدا روی به دوگانه پرستان کرد؛ آنانی که می گفتند نور و تاریکی تدبیر کنندگان هستند، و فرمود: «چه انگیزه ای موجب شده که شما چنین بگویید؟»

گفتند: ما دنیا را به دو شکل خیر و شر دیدیم و دیدیم که خیر، ضدّ شر است. از این روی، انکار کردیم که فاعل، کاری را همراه با ضدّ آن انجام دهد؛ بلکه هر کدام کننده ای مستقل دارند. نمی بینی که برف، محال است که بسوزد، چنان که آتش، محال است سرد باشد. بنابراین، دو آفریننده قدیم، نور و ظلمت را پذیرا شدیم.

رسول خداصلی الله علیه وآله به آنان گفت: «آیا سیاهی و سفیدی، قرمزی و زردی، و سبزی و آبی را ندیده اید که هر کدام، ضدّ دیگری است؟ چون دو تای از آن ها در یک جا جمع نمی شوند؛ همان گونه که سردی و گرمی دو ضد هستند؛ چون هر دو در یک جا جمع نمی شوند؟»

گفتند: آری.

فرمود: «چرا به تعداد هر رنگ، آفریننده ای قدیمی اثبات نمی کنید تا کننده هر ضدّی از این رنگ ها غیر از کننده ضدّ دیگر باشد؟»

[حضرت علی علیه السلام فرمود: همه ساکت شدند.

آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «چگونه نور و

ظلمت در هم آمیزند که سرشت یکی بالا رونده و دیگری پایین رونده است؟ اگر دو نفر، یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب همواره در رفتن باشند، آیا به نظر شما همدیگر را خواهند دید؟»

گفتند: نه.

فرمود: «بنابراین، لازم است که نور و ظلمت، با هم در نیامیزند؛ چون هر کدام در غیر جهت دیگری حرکت می کنند. بنابراین، چگونه این جهان، از در هم آمیزی دو چیزی که محال است در هم آمیزند، به وجود آمده است؟ بلکه آن دو، خود نیز تدبیر شده و آفریده شده اند».

آنان گفتند: درباره خویش خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خدا رو به سوی مشرکان عرب کرد و فرمود: «شما چرا بتان را به جای خدا می پرستید؟»

گفتند: با این پرستش، به خداوند نزدیکی می جوییم.

فرمود: «آیا این بتان به پروردگارشان گوش کرده، از او پیروی می کنند؟ خدا را عبادت می کنند تا با بزرگداشت آن ها به خدا نزدیک شوید؟»

گفتند: نه.

فرمود: «آیا شما به دست خود آن ها را تراشیده اید؟»

گفتند: آری.

فرمود: «سزاوار بود به جای آن که شما آن ها را بپرستید، آن ها شما را می پرستیدند (چنانچه آن ها می توانستند پرستش کنند) اگر دستور تعظیم آن ها را کسی که نسبت به مصلحت و فرجام شما آگاه است و در آنچه که شما را بدان تکلیف می کند، حکیم است، صادر نکرده باشد».

[حضرت علی علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین گفت، آنان اختلاف کردند. گروهی گفتند: خداوند، در هیکل مردمانی که به این شکل ها بودند، حلول کرده و ما این شکل ها را ساخته ایم و به خاطر این که چهره هایی که پروردگارمان در آن ها حلول کرده تعظیم کنیم، این شکل ها را بزرگ می داریم.

و گروه دیگر

گفتند: این چهره ها، چهره های اقوام پیشین است؛ اقوامی که مطیع خدا بودند. چهره آن ها را درست کرده ایم و آن ها را برای تعظیم خداوند، پرستش می کنیم.

گروه دیگر گفتند: آن گاه که خداوند آدم را آفرید، به فرشتگان فرمان سجده به وی داد. آنان، آدم را برای نزدیکی به خدا سجده کردند. ما به سجده بر آدم، از فرشتگان سزاوارتر بودیم و چون آن وقت نبودیم، سیمای او را ساخته ایم و بدان، برای نزدیکی به خدا سجده می کنیم، همان گونه که فرشتگان با سجده بر آدم، به خداوند تقرّب جستند. همان گونه که شما به پندار خودتان دستور یافته اید که به سوی کعبه سجده کنید و چنین کردید و آن گاه، در دیگر شهرها با دست خود، محراب هایی ساخته اید که به سوی آن ها سجده می کنید، و شما قصد کعبه را می کنید، نه محراب های خودتان را، و قصد کعبه هم برای خدای - عزّوجلّ - است نه خود کعبه.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «راه را گم کرده اید و گمراه شده اید». وی خطاب به آنانی که می گفتند: خداوند در هیکل مردمانی به شکل هایی که تصوّر کرده ایم، حلول کرده و ما این چهره ها را ساخته ایم و بزرگداشت ما از این صورت ها در واقع، تعظیم صورت هایی است که پروردگارمان در آن ها حلول کرده اند، فرمود: «شما پروردگارتان را با ویژگی مخلوقات توصیف کرده اید. آیا پروردگار شما در چیزی حلول می کند، به گونه ای که آن شی ء فراگیر خدا باشد؟ در این صورت، چه فرقی بین آن چیز و اموری دیگر چون رنگ، طعم، بو، نرمی، خشنی، سنگینی و سبکی که خداوند در آن حلول می کند، وجود دارد؟ چرا رنگ، طعم، مزه و...، حادث و آن دیگری

قدیم باشد و چرا عکس آن نباشد؟ چگونه آن که پیش از آن حلول شده (محلّ حلول) وجود داشت، نیازمند حلول است، در حالی که خداوند همواره بوده و خواهد بود؟ وقتی خدا را به ویژگی پدیده ها در خصوص حلول پذیری توصیف کردید، لازم است به ویژگی زوال پذیری هم توصیفش کنید و اگر او را به ویژگی زوال و حدوث توصیف کردید، در واقع، به صفت پایان پذیری توصیف کرده اید؛ زیرا این صفت، ویژگی حلول کننده و حلول شونده است و این ها ذات شی ء را تغییر می دهند. اگر ذات خداوند با حلول در چیزی تغییر نکند، باید با حرکت و سکون، سفید و سیاه، و سرخ و زرد شدن هم تغییر نکند و همه ویژگی هایی را که برای اشیای متّصف به این صفت ها وجود دارد، بر خداوند که در آن ها حلول کرده وجود داشته باشد تا همه ویژگی های پدیده ها در آن باشد و در این صورت، خداوند متعال هم حادث باشد!»

رسول خداصلی الله علیه وآله آن گاه فرمود: «وقتی گمانتان در این که خداوند در چیزی حلول کرده، باطل شد، زیربنای سخنتان نیز از بین می رود».

[حضرت علی علیه السلام فرمود: آنان ساکت شدند و گفتند: در کارمان خواهیم اندیشید.

آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله رو به سوی گروه دوم کرد و به آن ها فرمود: «به من بگویید هنگامی که شما صورت کسانی را که خداوند را عبادت کرده اند، می پرستید و برای آن ها سجده می کنید و نماز می گزارید و برای سجده بر آن ها پیشانی های ارزشمند خود را بر خاک می نهید، چه چیز برای خدای جهانیان نگه می دارید؟ آیا نمی دانید حقّ کسی که لازم است عبادت شود و بزرگ داشته شود،

این است که بنده اش هم ردیف وی قرار نگیرد؟ آیا فکر می کنید درست است شهروندان، پادشاه یا رئیسی را در بزرگداشت، کُرنش و فروتنی، همپای وی قرار دهید؟ آیا این کار، کوچک کردن حقّ بزرگ تر و بزرگ تر کردن حقّ کوچک تر نیست؟»

گفتند: آری.

فرمود: «آیا نمی دانید شما با تعظیم خداوند از راه تعظیم صورتِ بندگانِ مطیع خدا، خدای جهانیان را کوچک می کنید؟»

[حضرت علی علیه السلام فرمود: آنان پس از این که گفتند: در کار خویش خواهیم اندیشید، سکوت کردند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به گروه سوم فرمود: «برای ما نمونه ای ذکر کردید و ما را شبیه خود شمردید، در حالی که ما مثل هم نیستیم؛ چون ما بندگان خدا، مخلوق و تربیت شده هستیم. در هر چه که امر کند، امر پذیریم و از هر چه منع کند منع پذیریم و آن گونه که از ما می خواهد، پرستش می کنیم. اگر ما را به گونه ای از گونه ها دستور دهد، پیروی اش می کنیم و از گونه ای که بدان دستور و اجازه نداده، تجاوز نمی کنیم؛ چون نمی دانیم، شاید وی اوّلی را خواسته و از دومی راضی نیست، و ما را نهی کرد که بر او پیشی بگیریم. هنگامی که به ما دستور داد رو به کعبه کنیم، پیروی اش کردیم. آن گاه به ما دستور داد در دیگر شهرها به سوی کعبه روی کنیم و ما هم اطاعت کرده ایم و در هیچ کدام از این کارها از دستور وی خارج نشده ایم و خداوند، هنگامی که دستور به سجده برای آدم کرد، دستور به سجده برای چهره اش که غیر از اوست، نکرد. بنابراین، نباید شما این را به آن قیاس کنید؛ چون شما

نمی دانید. شاید وی چون امر نکرده، از کارهای شما ناراضی است».

آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله افزود: «به نظر شما اگر کسی اجازه ورود به خانه اش را در یک روز خاص داد، آیا می توانید بعداً بدون دستور وی داخل شوید؟ آیا می توانید بدون فرمان وی به خانه دیگر او داخل شوید؟ اگر کسی لباسی از لباس هایش، بنده ای از بندگانش یا چارپایی از چارپایانش را به شما داد، آیا می توانید آن را از وی بگیرید؟

گفتند: آری.

فرمود: «اگر آن را نگرفتید، می توانید یکی دیگر مثل آن را بردارید؟»

گفتند: خیر؛ چون وی آن گونه که در اوّلی اجازه داده بود، برای دوّمی اجازه نداده است.

آن گاه فرمود: «به من بگویید آیا خداوند، سزاوارتر است که بدون فرمانش در مِلکش تصرّف نشود، یا بعضی از بندگان؟»

گفتند: خداوند سزاوارتر است که در مِلکش بدون اجازه او تصرّف نشود.

فرمود: «پس چرا چنین کردید و او کِی به شما فرمان داده که این صورت ها را پرستش کنید؟»

[حضرت علی علیه السلام فرمود: آنان گفتند که درباره کارهایمان خواهیم اندیشید و ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: قسم به آن که محمّد را به پیامبری برانگیخت، سه روز بر این گردهمایی نگذشته بود که همه خدمت رسول خدا رسیدند و اسلام آوردند. آنان بیست و پنج نفر و از هر گروهی پنج نفر بودند و گفتند: ای محمّد! ما دلیلی چون دلایل تو ندیدیم. گواهی می دهیم که تو رسول خدایی.(1170)

اسلام و گفت و گوی تمدن ها

یکی از موضوعاتی که در دهه اخیر به طور علنی و آشکار مطرح شده است، طرح «گفت و گوی تمدن ها» می باشد. این ایده و طرح در مقابل ایده و نظریه «برخورد تمدن ها» است که از طرف «ساموئل هانتینگتون»

ارائه داده شده است. اصل این طرح گرچه در این عصر و زمان به جهت نظامی شدن جهان، مؤثّر به نظر می رسد ولی احتیاج به بررسی همه جانبه آن دارد. اینک این موضوع را به طور خلاصه مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

مفهوم «تمدن»

قبل از هر چیز لازم است به بررسی مفهوم کلمه «تمدن» بپردازیم که در روشن شدن موضوع بحث تأثیر فراوانی دارد.

از نظر «ساموئل هانتینگتون»، تمدن، بالاترین گروه بندی فرهنگ و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی به شمار می آید.(1171)

«هنری لوکاس» تمدن را پدیده ای به هم تنیده می داند که همه رویدادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی هنر و ادبیات را در بر می گیرد.(1172)

دیگر دانشمندان غربی با پرداختن به مفهوم تمدن، آن را واژه ای برای توضیح مراحل معین از تحوّل اجتماعی می دانند. در مقابل، «آرنولد توین» بی تمدنی را حاصل نبوغ اقلیت نوآور؛ یعنی طبقه ممتازی در جامعه که از هوش، ابتکار و نوآوری برخوردارند، در سایه تحولات و سیر تکامل جامعه می داند.(1173)

تعریف «آلفرد وبر» به نظر «ویل دورانت» نزدیک است که تمدن را محصول دانش و فناوری می داند. «دورانت» بر آن است که وقتی فرهنگ عمومی به میزانی از رشد رسید، فکر کشاورزی به وجود می آید. این نظر همانند نظر «آلفرد وبر» برگرفته از معنای واژه تمدن به معنای شهرنشینی است. به دنبال فکر کشاورزی و بر اثر تبادلات بازرگانی و ارتباط شهرها، مردم رشد عقلی می یابند. بنابراین اساس، سجایای اخلاقی و ویژگی های نیک در میان آدمیان پدید می آید و کسی که اخلاق و حسن معاشرت داشته باشد، متمدن به حساب می آید.

دانشمندان شرقی نیز همانند غربیان، برداشت و تعریف خاص خود را از تمدن ارائه داده اند. ابن

خلدون «تمدن» را اجتماعی شدن انسان می داند. اندیشمند دیگری «تمدن» را مجموعه ای از عوامل اخلاقی و مادی می داند که به جامعه فرصت می دهد برای هر فردی از افراد خود، در هر مرحله ای از مراحل زندگی، از کودکی تا پیری، همکاری لازم را برای رشد به عمل آورد.(1174)

به طور کلّی، این مفهوم اساسی را می توان چنین تعریف کرد: تمدن، حاصل تعالی فرهنگ و پذیرش نظام اجتماعی است؛ یعنی خروج از مرحله بادیه نشینی و گام نهادن در شاهراه نهادینه شدن امور اجتماعی.

نظریه «برخورد تمدن ها»

ساموئل هانتیگتون معتقد است که دوره جنگ ایده ئولوژیک و اقتصادی سپری شده است. آنچه در بین بشر خطّ تفرقه و تقسیم می کشد و ریشه و سرچشمه درگیری ها خواهد بود «فرهنگ» است. البته به نظر وی در آینده حکومت ها (کشور - ملت) بازیگران اصلی صحنه جهانی باقی خواهند ماند، لکن تقابل و درگیری عمده، بین ملت ها و گروه ها با فرهنگ های مختلف خواهد بود. به عبارت دیگر درگیری (برخورد) تمدن ها سیاست جهانی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. خطوط گسل بین تمدن ها، خطوط نبردهای آینده است. درگیری بین تمدن ها، آخرین مرحله از درگیری ها در جهان مدرن است.(1175)

هانتینگتون بی آن که همچون برخی از تحلیلگران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز برخورد تمدن ها می انگارد، و بر اساس آن بسیاری از حوادث و رخدادهای جاری جهان را به گونه ای تعبیر و تحلیل می کند که در جهت تحکیم انگاره ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد. وی تمدن های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می کند:

1 - تمدن غربی 2 - کنفوسیوسی 3 - ژاپنی 4 - اسلامی 5 - هندو

6 - اسلاو

7 - ارتدوکس

8 - آمریکای لاتین.

و در حاشیه نیز تمدن آمریکایی و خطوط گسل میان تمدن های مزبور را منشأ درگیری های آتی و جایگزین واحد کهن دولت - ملت می بیند. به اعتقاد او تقابل تمدن ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری های عصر نو را شکل می دهد؛ به دلیل:

الف) اختلاف تمدن ها اساسی است.

ب) خودآگاهی تمدّنی در حال افزایش است.

ج) تجدید حیات مذهبی، وسیله ای برای پرکردن خلأ هویت در حال رشد است.

د) رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) گردیده است.

ه) ویژگی ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند.

و) منطقه گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است.

ز) خطوط گسل موجود بین تمدن های امروز، جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است، و این خطوط جرقه های ایجاد بحران و خونریزی اند.

خصومت 1400 ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان تمدن اسلام و غرب، آبستن بروز حوادثی خونین می باشد، بدین ترتیب «پارادایم برخورد تمدنی» دیگر مسائل جهانی را تحت الشعاع قرار خواهد داد، و در عصر نو صف آرایی های تازه ای بر محور تمدن ها شکل می گیرد، و سرانجام نیز تمدن های اسلامی و کنفوسیوسنی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب خواهد شد.

خلاصه این که کانون اصلی درگیری ها در آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. در واقع درگیری های تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.(1176)

نقد: الف) هانتینگتون در مقدمات استدلالش به جای تعریف مقوله تمدن. آن را فرض می گیرد و سپس با سهل انگاری تمام در کالبد کلّی های فرعی خود روح دمیده، آن ها را به میدان جنگ گسیل می دارد. تو گویی تمدن ها مثل انسان ها دارای شعورند و مسلّح به

شمشیر و گرز و کمند؛ مترصّد نبرد با یکدیگر.

تز مصاف تمدّن های هانتینگتون را می توان به اژدهای افسرده ای که داستان مثنوی آن را تشبیه کرد، که بر اثر حرارت آفتاب، جان می یابد. او می گوید: با آب شدن جنگ سرد، اژدهای تمدن که موقّتاً یخ زده بودند جان گرفته و در پی بلعیدن یکدیگر برآمدند. ولی باید از او پرسید: منظور از تمدن چیست؟ و دلایل مدّعای مصاف تمدن ها کجایند؟ و... .

این جهل مرکبی است که عالِم را از دقت در جوهره تاریخی و متغیر و سیال تمدن ها، و از فهم تأثیر و تأثّر متقابل آن ها بازمی دارد.

ب) از نقاط ضعف دیگر استدلال ایشان این است که تعریف علمی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارائه نمی دهد، و بر پیوستگی وثیق این دو با یکدیگر تأکید می ورزد. به طور کلی ایشان فرهنگ و تمدن را دو مفهوم پیوسته و مستقر در یکدیگر تصور می کند. وی معتقد است که تمدن بالاترین سطح گروه بندی فرهنگی مردم و گسترده ترین هویت فرهنگی است که می توان انسان ها را با آن طبقه بندی کرد. ارائه تعریف دقیق و جامع از فرهنگ و تمدن، کار آسانی نیست، اما با وجود به هم پیوستگی تمدن و فرهنگ، تفاوت های قابل تأمّلی نیز در میان آن ها مشاهده می شود که هانتینگتون به آن ها توجهی ندارد. از میان تفاوت های مختلف تمدن و فرهنگ می توان به دو تفاوت عمده اشاره کرد:

نخست آن که تمدن، بیشتر جنبه علمی و عینی دارد و فرهنگ، بیشتر جنبه ذهنی و معنوی. هنر، فلسفه و حکمت و ادبیات و اعتقادات (مذهبی و غیرمذهبی) در قلمرو فرهنگ هستند، در حالی که تمدن، بیشتر ناظر به سطح حوایج مادی انسان

در اجتماع است.

دیگر آن که تمدن بیشتر جنبه اجتماعی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه فردی. تمدن تأمین کننده پیشرفت انسان در هیئت اجتماع است و فرهنگ، گذشته از این جنبه می تواند ناظر به تکامل فردی باشد. تمدن و فرهنگ با هم مرتبطاند، ولی ملازمه ندارند. جوامع متمدن بسیاری وجود دارد که ممکن است فرهنگ در آن ها به پایین ترین درجه تنزّل کرده باشد. بنابراین همان گونه که متمدن بی فرهنگ وجود دارد، با فرهنگ بی تمدن نیز وجود دارد.

خلاصه این که با وجود آمیختگی فرهنگ و تمدن با هم، تفاوت های آن ها اساسی است، در حالی که هانتینگتون دو مفهوم فرهنگ و تمدن را بدون توجه به تفاوت های آن ها به صورت جایگزین به کار برده است.(1177)

ج) وی بدون آن که تعریف روشنی از غرب ارائه دهد آن را موجودیتی یکپارچه تصور می کند، حال آن که واقعیت امر چنین نیست. تمدن غرب نیز همانند دیگر تمدن ها در طول تاریخ از فراز و نشیب های فراوان و تنش و اختلاف بین اجزای خود عاری نبوده است، و این وضعیت همچنان ادامه دارد؛ زیرا که تاریخ هنوز پویاست، و تمدن ها نیز ابدی نیستند. لذا نمی توان با محور قرار دادن آمریکا، بر اختلافات عمیق بین عناصر تشکیل دهنده غرب و اوضاع نابسامان داخلی هر یک از آن ها سرپوش گذاشت. این مسئله به صورت موشکافانه مورد انتقاد برژینسکی یکی از همفکران قدیمی هانتینگتون نیز قرار گرفته است. شاید بهترین ایراد برژینسکی به بی توجهی هانتینگتون به «گسیختگی درونی فرهنگ غربی» مربوط باشد. برژینسکی فساد درونی نظام غربی را عامل تهدید کننده قدرت جهانی آمریکا می داند و نه برخورد تمدن ها را.(1178)

د) هانتینگتون در کالبد شکافی موانع موجود در مسیر (رهبری جهانی آمریکا)

به طور ظریفی آشتی ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلّم و بدیهی در روابط اسلام و غرب فرض کرده و می کوشد تا سیاست های توسعه طلبانه دولت های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد، ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد می کند. بر اساس این پیش فرض نادرست، وی تضاد بین دو فرهنگ را تضادی ماهوی و برطرف نشدنی و ناشی از جبر تاریخی وانمود می سازد، و بدین صورت ضرورت استراتژیک آماده شدن غرب برای مصاف با آن دسته از کشورها و گروه هایی را که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی دارند توصیه می کند. این در حالی است که تنش های موجود بین جوامع اسلامی و جوامع غربی عمدتاً از سیاست دولت های غربی سرچشمه می گیرد، نه از تمدن مسیحی؛ زیرا مشترکات آن با تمدن اسلامی بسیار زیاد است.

در این زمینه توجه به مواضع پاپ ژان پل دوم، رهبر سابق کاتولیک های جهان در کتاب جدیدش حایز اهمیت است. وی در کتاب «گذر از آستان امید» در باب روابط کلیسا و جهان اسلام به مشترکات دو دین الهی اشاره نموده و می نویسد: «کلیسا برای مسلمانان که خدای واحدی را که حی، قیوم، رحمان، فعّال ما یشاء، و خالق آسمان و زمین است عبادت می کنند، احترام بسیاری قائل است. آن ها به دلیل اعتقاد به وحدانیت خدا به ما به ویژه نزدیک ترند».

توجه خاصّ پاپ به نزدیکی اسلام و مسیحیت نکته بسیار مهمی است که مخالف با دیدگاه هانتینگتون است که معتقد است: میزان اشتراک فرهنگی یهود و نصاری تنها عامل وحدت سیاسی و تمدنی به شمار می رود. رهبر کاتولیک های جهان در ادامه

ضمن اشاره به پاره ای از اختلافات بین اسلام و مسیحیت، آمادگی کلیسا را برای انجام دیالوگ و همکاری با جهان اسلام اعلام می دارد.(1179)

ه) با بررسی تاریخ درخشنده مسلمانان پی می بریم که آنان با تأثر از تعلیمات دینی خود مظهر عطوفت و رحمت، حتی نسبت به پیروان آئین های غیر اسلام بوده اند، و این ادعای یک فرد مسلمان نیست بلکه از دانشمندان و متفکران غرب نیز دیده شده است؛

1 - ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن» می نویسد: «هر چند محمدصلی الله علیه وآله پیروان دین مسیح را تقبیح می کند، با این همه نسبت به ایشان خوش بین است، و خواستار ارتباطی دوستانه بین آن ها و پیروان خویش است».(1180)

2 - گوستاو لوبون می گوید: «زور شمشیر موجب پیشرفت قرآن نگشت؛ زیرا رسم اعراب این بود که هر کجا را که فتح می کردند مردم آنجا را در دین خود آزاد می گذاشتند. این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود بر می گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی که از عرب های فاتح می دیدند مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند».(1181)

3 - روبتسون می گوید: «تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند یک روح سازگار و تسامحی نیز با ادیان دیگر در آن ها هست».(1182)

4 - میشو نیز می گوید: «هنگامی که مسلمانان (در زمان خلیفه دوم) بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند، ولی برعکس هنگامی که نصارا این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند. یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند...

باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروّت انسانی است ملت های مسیحی از مسلمانان یاد گرفته اند». (1183)

5 - هانری دی کاستری نویسنده فرانسوی می گوید: «اگر از جنس یهودی تا به حال کسی در جهان مانده است بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطی آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که اگر نصارا همچنان بر قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند نسل یهود را برمی داشتند».(1184)

6 - آدام متز می گوید: «کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسید بخشی از سرزمین دیگری هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشتند».(1185)

روژه گارودی، مبتکر گفت و گوی تمدن ها

او که یکی از فلاسفه و متفکرین فرانسوی است، بعد از نیم قرن تحقیق و جست و جو درباره حقّ و حقیقت و پیگیری فراوان و مراجعه به مکاتب و ادیان دیگر، در آخر گمشده خود را در اسلام پیدا کرده و به آرامش درونی خود رسیده است.

وی که خانواده اش متدین به هیچ دینی نبوده است در سنین چهارده سالگی مذهب پروتستان از مذاهب مسیحیت را اختیار می کند. ولی در سال 1933 میلادی به صف حزب سوسیالیست فرانسه می پیوندد و لذا شروع به فراگیری کتاب های مارکس و انگلس و لنین می نماید و در سال 1936 مدرک خود را در فلسفه از دانشگاهی در استراسبورگ گرفته و به عنوان استاد فلسفه در آنجا استخدام می شود. در سال 1935 به درجه دکترا در فلسفه از

دانشگاه سوربن فرانسه می رسد و تز دکترای خود را درباره «نظریه مادیت در معرفت» می نویسد. و در سال 1954، با رساله ای که به عنوان «حرّیت» تألیف می نماید به درجه دکترا از دانشکده فلسفه مسکو می رسد.

در سال 1970 مؤسسه ای به نام «مرکز فراگیری و بحث های مارکسیستی» تأسیس می کند و خودش به مدت ده سال مدیر آن مؤسسه می گردد. از سال 1968 اختلافات او و رهبری حزب مارکسیست شروع می شود. گارودی در سال 1970 در مرحله ای جدید قرار می گیرد که باعث می شود رفته رفته خود را از این حزب کنار بکشد. او در سال 1976 مرکزی به نام «مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها» تأسیس کرده و خودش مدیر آن می گردد. و در سال 1982 کتابی را به نام «اسلام، دین آینده» تألیف می کند، و این کار به نوبه خود آماده سازی برای اعلان به اسلامش بوده است. او در سال 1982 میلادی، مطابق با یازدهم رمضان 1402 ه.ق اسلام اختیار می کند.

عوامل مؤثّر در اعتلای تمدن ها

عوامل متعددی در اعتلای تمدن ها نقش دارند:

1 - امنیت و آرامش؛ یعنی امکان کاهش اضطراب ها و دل مشغولی ها.

2 - غرور و همبستگی ملّی، و به تعبیر ابن خلدون «عصبیت».

3 - اصل همکاری و تعاون.

4 - اخلاق.

5 - تسامح به معنای تحمّل، بردباری و صبوری.

6 - حفظ وحدت و یکپارچگی.

7 - دین.

8 - رفاه نسبی که می تواند برای هر جامعه زیرساخت یک تمدن باشد.

9 - فشار اقتصادی و اجتماعی، که نیاز جامعه را عیان ساخته، افراد را گرد یک محور قرار می دهد، و بدین ترتیب شرایط را برای زایش یا اعتلای تمدن فراهم می سازد.(1186)

عوامل مؤثّر در انحطاط تمدن ها

برخی صاحب نظران معتقدند که هر تمدنی در طول حیات خود مراحلی را طی می کند.

«ویل دورانت» بر آن است که مردمانِ هر تمدنی بر اساس رشد عقلی، پس از مدتی به جای توحید و پرستش مبادی معنوی، به ستایش عقل و علم می پردازند. از این پس جنگ بین ارزش و دانش آغاز شده، نیروی محرّک جوامع به تدریج متوقف می شود و دوره انحطاط آن تمدن آغاز می گردد.

به نظر «ابن خلدون» هر تمدنی سه مرحله را طی می کند:

1 - مرحله پیکار و مبارزه اولیه.

2 - مرحله پیدایش خودکامگی و استبداد.

3 - مرحله تجمّل و فساد که پایان تمدن بشر به شمار می رود.

«مالک بن بنی» دانشمند معاصر الجزایری نیز بر همین اساس، مراحل سه گانه تمدن اسلامی را روح، عقل و غریزه دانسته و معتقد است در تمدن اسلامی از قرن هشتم هجری به بعد، مرحله تسلّط غریزه بر روح آغاز گشته و تمدن اسلامی از مرحله رشد خود دور شده است.(1187)

عوامل متعدد دیگری را نیز برای انحطاط تمدن ها برشمرده اند؛ از آن جمله: فقدان وحدت

و انسجام جامعه، هجوم دشمنان خارجی، آشفتگی در بافت طبقاتی جامعه و تولیدات تصنّعی و رویکرد سوادگری و واسطه گری.

زمینه های شکل گیری تمدن اسلامی

زمینه های شکل گیری تمدن اسلامی

این موضوع را از جهاتی دنبال خواهیم کرد:

1 - جایگاه دانش در اسلام

در قرآن و روایات اسلامی سفارش اکیدی نسبت به فراگیری علم و تعلیم آن شده است که اگر این اندازه اولیای اسلام بر فضیلت دانش و دانش اندوزی تأکید نکرده بودند هرگز تمدن اسلامی به این پایه از عظمت نمی رسید.

2 - انتقال علوم و جذب دانشمندان به جهان اسلام

منبع اصول عقلی که به جهان اسلام راه یافت، یونان و محفل علمی آن بود. اگرچه بیشترین علوم غیرمستقیم و با ترجمه آن ها به زبان های سریانی و لاتینی، مأخوذ از یونانی به دست مسلمانان رسید. علومی که مسلمانان از یونانیان فراگرفته اند عبارتند از ریاضی، نجوم، پزشکی و علوم طبیعی.

3 - نهضت ترجمه

پس از آن که اوج دوران فتوحات فروکش کرد و قلمرو حکومت اسلامی ثبات یافت و مسلمانان از تدوین اساسی علوم اسلامی فراغتی نسبی یافتند، در پرتو اهتمام و سیاست های تشویقی برخی از خلفای عباسی با استفاده از ثروت های کلان بیت المال، توجه جامعه مسلمان رفته به سوی علوم و صنایعی جلب شد که عمدتاً در اختیار تمدن های غیرمسلمان قرار داشت. آنچه بیش از همه در فراهم آوردن شرایط این حرکت اهمیت داشت، فتوحات مسلمانان و به ویژه استیلای آنان بر سراسر قلمرو ساسانیان و بخش هایی از امپراطوری روم شرقی بود. فاتحان مسلمان از سرزمین های مغلوب قلمرو یکپارچه ای ساختند و در کنار دیگر فرهنگ ها با یونانی مآبان دور و نزدیک نیز مبادله و مشارکت فرهنگی جدیدی را تجربه کردند. در مدتی کوتاه، اشتیاق و فعالیت حکّام، اندیشمندان و

دوستداران دانش در جهان اسلام چنان بالا گرفت که بعدها آن دوره را عصر «نهضت ترجمه» نام نهادند. این نهضت گرچه در عصر بنی امیه آغاز شد ولی تأثیر اصلی خود را در عصر بنی عباس بر جای گذاشت.

4 - مراکز علمی در تمدن اسلامی

با استقرار نظام نوبنیاد اسلامی و تکامل درونی این اجتماع، به تدریج نهادهای آموزشی به وجود آمد که نقش برجسته ای در پرورش و گسترش علوم و فنون داشت. نخستین مرکز مهمی که به همین منظور تأسیس شد بیت الحکمه نام داشت که در بغداد ساخته شد. این مرکز که به هزینه خزانه دولتی و بیت المال اداره می شد محلّ اجتماع دانشمندان و پژوهشگران به ویژه مترجمان شایسته ای بود که کتاب های علمی و فلسفی یونانی را به عربی ترجمه می کردند.

علاوه بر بیت الحکمه، مراکز علمی متعددی نیز وجود داشت. یکی از این مراکز دارالعلم فاطمیون در

مصر بود. در این نهاد که در سال 395 ه.ق و به دستور الحاکم بامر اللّٰه خلیفه فاطمی مصر در قاهره تأسیس شد، تقریباً یک میلیون جلد کتاب وجود داشت. دارالعلم موصل را نیز جعفر بن محمد حمدان موصلی برپا ساخت. این مرکز نخستین مرکزی بود که در آن کتاب هایی از همه رشته های علمی گردآوری شده بود.

در طرابلس از شهرهای لبنان کنونی نیز در اواخر سده پنجم هجری دارالعلمی با 6/1 میلیون جلد کتاب وجود داشت.

از دیگر مراکز علمی و بسیار مهم و مشهور دوره اسلامی، نظامیه ها بودند. در نیمه دوم سده پنجم هجری، خواجه نظام الملک با ساخت مدارسی به نام نظامیه در بغداد و نیشابور و شهرهای دیگر بنای این نظامیه ها را پدید آورد.

در نظامیه بغداد که در سال 459 ه.ق تأسیس شد ابواسحاق شیرازی تدریس می کرد. پس از آن، بزرگ ترین مقام تدریس در این مدرسه به امام محمّد غزالی رسید و از آن پس تأسیس مدارس در جهان اسلام گسترش یافت.

به طور کلّی می توان گفت که مراکز آموزشی و علمی در قلمرو اسلامی بسیار متعدد و متنوع بوده اند. یکی از فراگیرترین مراکز آموزشی، مساجد است که در سراسر قلمرو اسلامی پراکنده شده بود.

بیمارستان های جهان اسلام ضمن درمان بیماران، مراکز تحقیق و مطالعه پزشکان به شمار می آمدند و کتابخانه های تخصصی داشتند.

از دیگر مراکز علمی، رصدخانه ها بودند. در قلمرو جهان اسلام، رصدخانه های متعدد و بزرگی ساخته شد که در نوع خود از مهم ترین و بزرگ ترین رصدخانه ها به شمار می آمدند و پیشرفته ترین پژوهش های ریاضی و نجومی در آن ها صورت می گرفت. بسیاری از یافته های دانشمندان اسلامی در این رصدخانه ها تا سده ها بعد در اروپا بررسی و تحلیل

می شد. از جمله این رصدخانه ها، رصدخانه مراغه و سمرقند را می توان نام برد.

تأثیرپذیری غرب از تمدن اسلامی

تمدن فعلی جهان، برایندی از کوشش های ملل جهان در طول تاریخ است، که مسلّماً سهم اسلام در پیدایش این تمدن جدید و توسعه آن کمتر از سهم دیگر تمدن ها نیست، بلکه اسلام در فراهم کردن آن نقش مؤثّر و کلیدی داشته است. انتقال علم و تمدن از اسلام به غرب از سه راه صورت گرفت:

1 - آمیزش مسلمانان با مسیحیان در اسپانیا، ایتالیا، سیسیل و در جنگ های صلیبی و آشنا شدن با فرهنگ و تمدن اسلامی در نقاط گوناگون جهان اسلام و مرزهای آن با جهان خارج.

2 - ترجمه کتب عربی به زبان های اروپایی از سده پنجم تا هفتم هجری قمری.

3 - تدریس و استفاده از کتب عربی که دانشمندان مسلمان آن ها را در مراکز علمی نوشته یا ترجمه کرده بودند.

یکی از مهم ترین پایگاه های آشنایی غرب با فرهنگ و تمدن اسلامی، اسپانیا بود؛ چنان که گفته اند: «الیپندوس» اسقف شهر تولدو «طلیطله» تحت تأثیر عقاید اسلامی، الوهیت عیسی علیه السلام را انکار کرد و گفت که وی بشر و فرزند خوانده خداست.(1188)

در یک نگاه کلّی، دلیل رواج ترجمه از زبان عربی به زبان های اروپایی را می توان آشنا شدن آنان با تمدن اسلامی از زمان جنگ های صلیبی و روبه رو شدن مسیحیان با مجموعه ای از میراث و کتاب های مسلمانان دانست.

نگاهی گذرا به تمدن خیالی غرب

گرچه غرب در این دو قرن اخیر پیشرفت کرده است ولی با نگاهی گذرا به جوانب مختلف از پیشرفت خیالی آن پی به پوچی و بی محتوایی آن می بریم.

در مورد سیاسی مشاهده می کنیم که چگونه با سوء استفاده از قوانین حقوق بشر حکومت هایی را که با آنان مخالفند ساقط می نمایند، و تمام قوانین و قطعنامه هایی را که صادر می کنند در

تأیید مصالح دولت های استکباری است و این به جهت نفوذی است که این دولت ها بر مراکز تصمیم گیری جهانی پیدا کرده اند.

سیاست در قاموس غربی به معنای خدعه و نیرنگ و دروغ به جهت غارت و سلطه بر دیگر ملت ها است. مگر ندیدیم که آمریکا به جهت سلطه گری اش با «هیروشیما» و «ناکازاکی» و «ویتنام» و «افغانستان» و «عراق» چه کرد؟ این سیاست را هر یک از دیگر کشورهای اروپایی نیز در زمان استعمارگری خود داشته اند.

در مورد مسائل اقتصادی مشاهده می کنیم که انسان غربی چیزی را به جز منفعت و منافع شخصی خود نمی بیند و در برابر این منافع به هیچ قانون یا شریعت یا کرامت انسان یا رحمت و عطوفت یا اخلاق توجهی ندارد.

«روژه گارودی» در این زمینه می گوید: «امروزه مال هدف اساسی شده است. پیشرفت به معنای غربی یعنی بهره وری هر چه بیشتر و به سرعت هر چه تمام تر، چه مفید باشد یا نباشد، مضر باشد و حتی کشنده، همان گونه که در مسأله تسلیحات چنین است. و این امر امروزه یکی از قوانین پیشرفت به حساب آمده است...».(1189)

تنها در آمریکا در سال 1960 میلادی 125 میلیون تن گندم از ذخایر آمریکا معدوم شد تا از قیمت آن در بازار کاسته نشود. و این در حالی است که این مقدار گندم می تواند غذای 500 میلیون نفر باشد.

و به لحاظ اجتماعی مشاهده می کنیم که غرب روزبه روز به انحطاط اخلاقی و فروپاشی اجتماعی و خانواده بیشتر فرو می رود و ارزش های اخلاقی و معنوی خود را از دست می دهد.

«روژه گارودی» می گوید: «هر شب میلیون ها قرص خواب آور به جهت کمک به خواب جوان ها بلعیده می شود. قرص ها و مسکّن هایی که انسان را

در روز بی حس می کند. و میلیون ها قرص بیدار کننده که ما را هنگام صبح سرحال گرداند».(1190)

دانشمند جامعه شناس مشهور «سروکین» می گوید: «با پیشرفت وسایل و ادوات فنّی و صنعت، ما فهمیدیم که از هر زمان دیگر زندگی فقیرانه تری از حیث اخلاق و انسانیت داریم».(1191)

«کامیل فلامریون» می گوید: «... حزن آور است که بگوییم ما حس می کنیم در عین این که روزبه روز در پیشرفت اقتصادی هستیم ولی حرارت قلوب ما خاموش و کلّ زندگی غربی ما پژمرده می شود و این در اثر غلبه مطامع مادی و شهوات بدنی بر ما است».(1192)

«برژینسکی» مشاور رئیس جمهور سابق آمریکا می گوید: «مجتمعی که در شهوات فرو رفته است نمی تواند قانون اخلاقی برای جهان ترسیم کند. و هر تمدنی نتواند رهبری اخلاقی جامعه را به دست بگیرد در آینده متلاشی خواهد شد».(1193)

کار به جایی رسیده که سخنگوی دادگستری آمریکا می گوید: «تجربه ثابت کرده که چهل درصد از جرایم به عنف در این کشور به توسط پلیس انجام می گیرد».(1194) و این در حالی است که وظیفه پلیس حفظ اجتماع از هرج و مرج و ظلم و تعدّی به دیگران است.

به لحاظ نظام خانواده، غرب در وضعیت ناهنجاری به سر می برد. از هنگام طفولیت، فرزند با صدمه های روحی و مصیبت های فراوانی روبه رو است و بی توجهی والدین و تربیت نکردن آنان بر مصیبت ها می افزاید.

در آمریکا هرسال 150 هزار طفل رها شده به جهت طلاق زن و مرد پیدا می شود. و طبق آمارهای موجود در آمریکا سه میلیون فرزند وجود دارند که پدر و مادرشان از هم جدا شده اند.(1195)

طبق اعلام صلیب سرخ سوئد در سال گذشته 200 هزار نفر در این کشور فکر خودکشی کرده اند که از این میان

20 هزار نفرشان اقدام به خودکشی نموده اند.(1196)

و طبق آماری که در سال 1980 میلادی در سوئد منتشر شد، هر سال پنج ملیارد کرون مردم به جهت خرید داروهای آرام بخش و خواب آور مصرف می کنند.(1197)

و طبق آمار سال 1994 میلادی جوانان سوئد در سال 1993 میلادی 24 ملیارد کرون به جهت خرید انواع مشروبات الکلی مصرف کرده اند.(1198)

در مورد صنعت که غرب امروزه بر آن بسیار افتخار کرده و به صنعتش می نازد طبق ادعای منصفین غربی در این پیشرفت مرهون تمدن و پیشرفت اسلامی بوده اند.

دانشمند غربی «لیبری» می گوید: «اگر عرب - مسلمانان - در پهنه تاریخ ظهور نکرده بودند نهضت فرهنگی اروپا تا چند قرن به تأخیر می افتاد».(1199)

«جالز کدیز» رئیس هیأت اداری از یک مؤسسه آمریکایی در دانشکده پزشکی اصفهان می گوید: «پیشرفت بزرگی که در اروپا و آمریکا در مسائل مختلف فرهنگی و اقتصادی یعنی در فن هندسه معماری و در غذا و پوشاک و در پزشکی و دریانوردی و در ریاضیات و علم نجوم پدید آمد، در تمام این موارد غرب مدیون تمدن اسلامی است».(1200)

متفکّر «ریتشارد کوک» می گوید: «اروپا تا حدّ زیادی مدیون اسپانیای عربی است. قرطبه چراغ علم نورانی را در زمانی حمله دار بود که علم در آن زمان در کشورهای اروپایی خاموش بود. به طور حتم نظام حکومت عربی - اسلامی - در اسپانیا توانست طرازی از مدنیت خلق کند که در اروپا در عصر ظلمت و تاریکی بدرخشید».(1201)

این در حالی بود که اروپا قرن ها را با شعارهایی؛ از قبیل «جهل رأس عبادت» و «قذرات از ایمان است» به سر می برد.(1202)

تمدن و پیشرفت مسلمین

هنگامی که به عقب برمی گردیم و به تاریخ درخشان مسلمین مراجعه می کنیم به تمدن

و پیشرفت عظیم و درخشان آنان پی می بریم، پیشرفتی همه جانبه که شامل تمام شئونات جامعه شده به طوری که سرمشق دیگران حتی غرب بوده است.

در سال 1389 میلادی اولین کارخانه کاغذسازی در آلمان ساخته شد. و این در حالی است که دولت عباسی در سال 754 - 775 میلادی از کاغذ برای اهداف کتابت استفاده می کرد. و در سال 794 میلادی وزیر هارون الرشید یحیی بن فضل برمکی اولین دستگاه کاغذسازی را در بغداد ساخت. و سپس صنعت کاغذسازی به سوریه و فلسطین و مصر منتقل شد تا از آنجا به غرب و تونس و مراکش و اسپانیا منتقل شود.(1203)

«فلافیوکیویا» از تبعه ایتالیا را مخترع قطب نما و جهت یاب می دانند، ولی حقیقت امر آن است که «فلافیو» این وسیله را از طریق عرب و مسلمانان استفاده کرده است، بلکه قبل از غربی ها، چینی ها از زمان قدیم می دانستند که سر تیز سوزن مغناطیستی دائماً به طرف شمال نشانه می رود و آنان نیز به واسطه اعراب بر این وسیله دسترسی پیدا کردند.

در سال 1269 میلادی «پطرس فون ماریکور» به طور مستقیم از عرب معلوماتی را در رابطه با مغناطیس و چگونگی استعمال قطب نما نقل می کند...(1204)

در مورد علم پزشکی، عرب های مسلمان حرف اول را می زدند و در این فن از دیگران تا پانصد سال پیش تر بوده اند.

چشم پزشکی از اختراعات اسلامی است و تألیف علی بن عیسی در این زمینه تا قرن نوزدهم مورد اعتماد بوده است. حنین بن اسحاق کتابی را به عنوان «العشر مقالات فی العین» تألیف کرد که اولین کتاب درسی منظّم در چشم پزشکی به حساب می آید.

مشهورترین طبیب قدیمی «رازی» است که از کتاب های مشهور او

«کتاب الحاوی» است در بیست جلد. او در آن کتاب هر فرعی از فروع طب را بحث کرده است. این کتاب که به لاتین ترجمه شده تا چند قرن مهم ترین کتاب طبّی و مرجع علمی در این علم به حساب می آمد. و نیز از مهم ترین کتاب های مشهور او «طب من» در ده جلد است که معروف به کتاب «منصوری» است و به لاتین ترجمه شده است و جلد نهم آن تا قرن شانزدهم در دست دانشجویان اروپایی بوده است.

ابن سینا (980 - 1037 م) نیز تألیفات بسیاری را در طب دارد که مشهورترین آن ها کتاب «قانون در طب» است، او بحث گسترده ای درباره وظایف اعضا و علم صحت و علاج و ترکیب داروها در آن کتاب کرده است. و نیز بحث در رابطه با امراض خطرناک و عارضه های آن و تشخیص و راه های علاج آن را بیان نموده است. این کتاب بعد از ترجمه آن به لاتین از کتب مرجع و مورد اعتماد در علم طب و از کتاب های درسی در سطح مدارس اروپا قرار گرفت.

دانشمند غربی «میبر هوف» در این زمینه می گوید: «دانشمندان و پزشکان داروساز در اروپا از تألیفات عرب مسلمان در داروسازی استفاده می کردند و تقریباً تا سال 1830 میلادی از آن ها بهره می جستند». (1205)

در مورد علم فیزیک، مسلمانان با اکتشافات ارزشمندی که داشته و به ثبت رسانده اند، رکورد شکن در این زمینه می باشند. و همه می دانند که نابغه در این علم حسن بن هیثم متوفای سال 1039 میلادی است. حقیقت مطلب این است که این شخصیت اسلامی بزرگ ترین دانشمند در این علم در عصر قرون وسطی و یکی از بزرگ ترین دانشمندان این

دانش در طول عصرها است.(1206)

دانشمند غربی «تسارلز سنجر» درباره کتاب ابن هیثم می گوید: «کتاب او به طور قطع در این موضوع پیشتاز است و نظیری برای آن در بین تمام مردم یونان وجود ندارد».(1207)

کتاب ابن هیثم پنج بار به لاتین ترجمه شده و نیز به تمام لغاتی که مشتق از لاتین است ترجمه شد و در قرون وسطی در تمام کشورهای اروپایی به طور گسترده منتشر گشت...».(1208)

در مورد علم شیمی جابر بن حیان، مشهورترین دانشمند در این زمینه شناخته می شد. «برتلو» که برخی از تألیفات جابر بن حیان را در قرون وسطی ترجمه کرده است اعلام کرد که دانشمندان اسلام در علم شیمی استادان اروپا در این مورد بوده اند.

«ویل دورانت» می گوید: «به طور حتم مسلمانان کسانی هستند که شیمی را به عنوان علمی از علوم ابداع کرده اند... مشهورترین دانشمندان شیمی در قرون وسطی جابر بن حیان (702 - 765 میلادی) به حساب می آید. او که از اهالی کوفه به حساب می آمد نظریات و مبادی ارسطو را درباره معادن تعدیل کرده است. آنچه را که او در این باره نوشته به لاتین ترجمه شده و مورد اعتماد و توجه در اروپا تا قرن هجدهم قرار گرفته است... .(1209)

در مورد علم جغرافیا، کتاب ادریسی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کامل ترین بحث جغرافیایی به حساب می آید که اروپا از عرب به ارث برده است.

«رسلر» می گوید: «استاد اروپا در جغرافیا بطلمیوس نیست بلکه ادریسی است و این مسلمانان بودند که نکات لطیف و اصلاحات بسیاری را بر نظریات بطلمیوس وارد کردند».(1210)

در مورد دانش فلکی، فرغانی از مسلمانان، کسی است که در سال 860 میلادی کتابی را درباره فلک

تألیف کرد که مرجع مورد اعتماد در اروپا و غرب و شرق آسیا تا مدت هفتاد سال قرار گرفت.(1211)

خواجه نصیرالدین طوسی (1201 - 1274 م) از دانشمندان مسلمان و شیعه در این علم است که در مثلثات و فلکیات و جبر و انشاء اصطرلاب و چگونگی استعمال آن، نظرات قابل توجهی دارد. او کتابی را در این باره به نام کتاب «الشکل القاطع» تألیف کرد که در نوع خود نمونه است. و غربی ها آن را به لغت های لاتین و فرانسوی و انگلیسی ترجمه کرده اند، و تا چند قرن مورد توجه و اعتماد علمای اروپا بود و از معلومات آن در مثلثات مستوی و کروی استفاده می کردند...(1212)

در مورد فلسفه و پیشتاز بودن مسلمانان در آن، حقیقت آن است که هرگز نمی توانیم فلاسفه غرب در قرون وسطی را - در صورتی که وجود داشته باشد - با امثال ابن نصر فارابی (260 - 339 ه.ق) و ابن سینا (370 - 482 ه.ق) و خواجه نصیرالدین طوسی (597 - 672 ه.ق) و صدرالدین شیرازی (1050 ه.ق) و امثال این افراد مقایسه کنیم.

در مورد علم جبر و ریاضیات، در قرن دهم در سال 976 میلادی محمد بن احمد تألیفی به عنوان «مفاتیح العلوم» درباره علم حساب دارد، که در آن به قوانینی در این زمینه که از اختراعات او است، اشاره کرده است. (1213)

«خوارزمی» دو کتاب مهم در علم ریاضیات دارد که یکی از آن ها به نام «حساب الجبر و المقابله» است، و در قرون وسطی به زبان لاتین ترجمه شده است. این کتاب تا قرن شانزدهم در دانشگاه های اروپا تدریس می شد.

او کتاب های مهم دیگری نیز تألیف کرده که برخی

از آن ها تا مدت های زیاد مورد اعتماد تمام عالم بوده است.(1214)

ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی یکی دیگر از دانشمندان اسلامی است که 265 رساله در شؤون و علوم بسیاری نوشته و از جمله آن ها علم حساب و هندسه نظری و علم افلاک است.(1215)

«دکتر گوستاو لوبون» می گوید: «روش عرب بر تجربه و رصد کردن بود، ولی روش اروپا در قرون وسطی بر فراگیری کتاب ها و اکتفا بر تکرار رأی استاد بود، و فرق بین این دو روش اساسی است. عرب امور را امتحان کرده و تجربه می نمود، و آنان اوّلین کسانی بودند که اهمیت این روش را در عالم درک کرده و تا مدت ها به آن عمل می نمودند».(1216)

امّا این که چه عواملی سبب شد که ورق برگردد و استاد شاگرد شده و شاگرد استاد شود، و غربی ها در تکنولوژی از مسلمانان پیشی گرفته و مسلمانان به عقب برگردند؟ در بحث از علل انحطاط مسلمین به آن اشاره کردیم.

اسلام از دیدگاه اسلام آورندگان

با مراجعه به سخنان و نوشته های غربی هایی که اسلام آورده اند پی می بریم که آنان دیدگاه مثبتی به اسلام و تعلیمات ملکوتی آن داشته اند و همین جهت بوده که آن ها را به اسلام سوق داده و اسلام را اختیار کرده اند. اینک به ذکر برخی از عبارات آنان می پردازیم:

1 - مستر ولز، مورّخ مشهور انگلیسی

او می گوید: «هر دینی که با مدنیت در تمام شئونات زندگی همراهی نداشته باشد آن را بر دیوار زده و هرگز در آن تأمّل نکنید؛ زیرا دینی که هم پای مدنیت و جامعه و در کنار آن نباشد شرّی است بر اصحاب آن که آن ها را به هلاکت خواهد کشاند. تنها دینانت حقی را که من مشاهده کردم با مدنیت همراهی دارد همان دیانت اسلامی است. و هر گاه کسی خواست از این مطلب آگاهی پیدا نماید باید قرآن را مطالعه کند و در آنچه از نظریات علمی و قوانین و نظام های مربوط به مجتمع آمده تأمّل نماید؛ زیرا قرآن کتاب دینی، علمی، اجتماعی، تهذیب اخلاقی و تاریخی است و بسیاری از نظام ها و قوانینش حتی در این زمان قابل استعمال و پیاده شدن است، و نیز تا روز قیامت قابل اجرا خواهد بود. و اگر کسی از خوانندگان از من طلب کند تا برای او دین اسلام را تعریف کنم آن را این گونه تعریف می نمایم: اسلام دین مدنیت است. آیا در توان کسی هست تا برای من موردی را ذکر کند که دین اسلام مغایر با مدنیت و پیشرفت، ظهور پیدا کرده است؟»

او در ادامه می گوید: «پیامبر محمّد، شخصی زراعت کار و طبیب و قانون دان و رهبر بود. و اگر آنچه را که در احادیثش آمده مطالعه نمایی به صدق

گفتار من واقف خواهی شد. تو را بس است آنچه از او رسیده که فرمود: «نحن قوم لانأکل حتی نجوع و اذا اکلنا لانشبع»؛ «ما قومی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم و هنگامی که غذا می خوریم به حدّ سیری نمی خوریم.» این کلام اساسی است که علم صحّت و طب بر آن استوار است. و طبیبان با کثرت مهارتی که دارند تا کنون نتوانسته اند نصیحتی بهتر از این را بیاورند...».(1217)

2 - لورد هیدلی

او که رئیس جمعیت اسلامی انگلستان و از شخصیت های درخشانی است که بعد از مطالعات و بحث های طولانی در دو دین معروف - اسلام و مسیحیت - اسلام را ترجیح داده و آن را اختیار کرده است، در کتابی که بعد از اسلام آوردنش در مورد توجه غرب به اسلام نوشته، می گوید: «احتمال دارد برخی از دوستانم گمان کنند که امر بر من غالب شده یا مسلمانان بر من سیطره پیدا کرده باشند، ولی این گمان درستی نیست؛ زیرا اعتقاد کنونی من تنها در نتیجه بحث های سال های متمادی است... من باید این مطلب را اعتراف کنم که بسیار خوشحال شدم هنگامی که دریافتم تمام نظریات و تجربیاتم به طور تمام، مطابق با اسلام از کار درآمد... محبّت و الفت و تسامحی که در اسلام است بسیار نزدیک تر و بیشتر است از آنچه را که مسیح آورده، آن گونه که رجال مسیحیت در کنیسه های متنوع می گویند. از باب نمونه: ملاحظه کنید عقیده تثلیث را که با حالتی از تشویش آورده اند که هرگز عقل آن را باور نمی کند. این عقیده نزد آنان هدف غایی بوده و یکی از مهم ترین عقاید اساسی کلیسای کاتولیک به حساب می آید، و

اگر ما به آن اعتقاد داشته باشیم به هلاکت ابدی گرفتار شده ایم!! و نیز در مسیحیت ما را امر می کنند که اگر می خواهیم خلاصی یابیم معتقد به تثلیث شده یا از راهی دیگر بگوییم: خدا رحیم و قادر بر هر چیزی است، و در عین حال ما او را متّهم به ظلم و قساوتی می کنیم که نمی توانیم و راضی نمی شویم آن را به خونریزترین ظالمان بشر نسبت دهیم.

من معتقدم که هزاران مرد و زن نیز همانند من قلباً مسلمانند ولی به جهت ترس از انتقاد و میل در این که از جامعه طرد نشوند آن را مانع می دانند تا عقیده قلبی خود را اظهار دارند...

من الآن به سبب اسلام آوردنم خود را مسیحی واقعی می دانم بهتر از آنچه که قبلاً بر آن بودم و امید دارم که دیگران نیز همانند من با تمام شهامت و افتخار به حقانیت اسلام اعتراف کرده و آن را صحیح ترین دین بدانند...

اروپایی ها دائماً به اسلام به عنوان یک دین وحشی و عوام زده نگاه می کنند، در حالی که اگر آنچه را که محمدصلی الله علیه وآله به جهت از بین بردن توحش و عوام زدگی در درون شهرهای عرب انجام داد مشاهده می کردند افکار خود را فوراً تغییر می دادند...

کلیساهای بسیار مسیحی هر کدامشان با دیگری تناقض آشکاری دارد و معلّمین عقاید آن ها گره هایی را بر تعالیم مسیحیت بسته اند که هرگز باز نخواهد شد و عقایدی را جعل کرده اند که وحشت عظیمی را در عقل انسان ایجاد خواهد کرد... من در طول چهل سال فکر کردم تا به این حل صحیح و رأی قطعی نزد خود رسیدم که تمام ترکیب های این دین خیالی دست

پرورده انسان است، نه تعلیمات الهی. و بر من واجب است که اعتراف کنم که دیدارم از شرق باعث شد تا دلم پر از احترام و تعظیم نسبت به دین محمدی گردد، دینی سلیس که به انسان می آموزد چگونه در طول مدت زندگی اش خدا را عبادت کند نه این که تنها در روزهای یکشنبه چنین نماید...

هرگز محمدصلی الله علیه وآله اسلحه نکشید جز در مواقعی که احتیاج شدید به جهت حمایت از زندگی بشر به آن بود. چه بسا ادعا شده که اسلام به جهت انتشار دین از شمشیر استفاده کرده است، ولی شدیدترین دشمنان اسلام که در این دین ایراد وارد می کنند عاجزند از این که کوچک ترین دلیل یا مثالی را بیاورند که ثابت کند در مورد هدایت قبیله یا شخصی، پیامبر از جنگ استفاده کرده است. این وقایع - بدون شک - این مطلب را می رساند که کرم اخلاق محمدصلی الله علیه وآله قلوب تمام هموطنان خود را تصاحب کرده است.

از امتیازات اصیل اسلام تناسب آن با تمام جنسیت های بشری است. لذا تنها عرب ها نبودند که از اسلام پیروی کردند... دین رسول محمّدصلی الله علیه وآله از همان ساعات اوّل ظهورش و در طول حیات پیامبرصلی الله علیه وآله تأکید داشت که دینی جهانی است و قابل پیاده شدن در هر زمان و مکان است. و اگر برای هر جنسیتی صلاحیت دارد به طور ضروری برای هر عقلی نیز صلاحیت دارد؛ زیرا اسلام دین فطرت است و فطرت در انسان ها با یکدیگر اختلاف ندارند، و لذا اسلام با هر درجه از پیشرفت و تمدن بشری موافقت دارد...».(1218)

3 - و .ب. فارمر

او از جمله کسانی است که مسیحی بوده

و اسلام را اختیار کرده است. وی در تبیین محاسن اسلام که سبب شد آن را اختیار کند، می گوید: «یکی از دوستانم از من سؤال کرد: چرا دینت را رها کرده و اسلام را اختیار نمودی؟ من در جواب او سه دلیل را ذکر کردم:

اول این که دین اسلام دینی عمل گرا است؛ دینی است منزه از بی خردی ها و خرافات؛ دینی است که فهم باطن و حقیقت آن آسان است؛ دینی است که با هر آنچه با عقل مخالف است مبرّا می باشد و در آن گره های فلسفه الوهیت متراکم نشده است.

دوم این که اسلام دینی است که متعرّض امور اساسی و اصلی می شود؛ دینی است که در صدر تأسیس قوانین دست اول طبیعی و فطری است. و هرگز بین علم و دین جدایی نمی شناسد، در عین این که علم دین را بر سایر علوم ترجیح می دهد؛ زیرا علم کرامت ها و دانش زندگی سعادتمند و باتوفیق است.

سوم این که اسلام در عین آسانی، احکام تامّ و قوانین کاملی در جمیع مراحل زندگی بشر و در تمام جهات اجتماعی و اداری و جنگی و تجاری دارد.

اسلام مشتمل بر دستوراتی است که راه ها را واضح کرده و انسان را به هدف نهایی ارشاد می کند. اسلام هر کاری را که انسان به آن احتیاج دارد تنظیم کرده است. اسلام توجهی خاص به ظرفیت های موجود در زندگی بشر دارد؛ زیرا دینی است که برای بشری آمده که می خواهد در این دنیا زندگی کند».(1219)

4 - دکتر بنوه (علی سلمان)

او شخصی فرانسوی است که بعد از بحث و مطالعه فراوان و تحقیق درباره قرآن کریم، از مسیحیت کاتولیک بازگشته و به اسلام گرویده است. او در مقاله ای در این باره

می گوید: «من قبلاً دینی داشتم که روح و جوهر آن مرا به زندگی دینی راهنمایی نمی کرد؛ زیرا عقاید مسیحیت خصوصاً مذهب کاتولیک هرگز نزد من از مقبولیت لازم برخوردار نبود و برای من وجود خدا را ثابت نمی کرد. و از این جهت شعور من نسبت به وحدانیت خدا مرا مانع می شد تا مبدأ تثلیث را قبول کنم، همان گونه که به تبع آن بین من و اقرار به الوهیت مسیح حایل می شد. و لذا بدون اختیار، روحم با جزء اول از شهادتمان یعنی «لا اله الاّ اللّه» و با حقیقت سوره اخلاص { قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ یلِدْ وَلَمْ یولَدْ * وَلَمْ یكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ} موافقت داشت.

از اینجا روشن می شود که انتخاب اسلام توسط من در اولین مرتبه به اسباب روحی محض بازمی گردد، جز آن که سبب های دیگری نیز بوده که مرا در وارد کردن به این دین ترغیب کرده است که از بین آن ها رضایت نداشتن از «رهبانیت» است که این عمل به افراد سلطه ای می دهد که به اعتقاد آنان می تواند با آن، کارهای زشت بشر را محو نماید...».(1220)

5 - دکتر حمید مارکوس

او که مردی آلمانی است و دین اسلام را انتخاب کرده است، در مقاله ای در این رابطه می گوید: «من از طفولیت در خودم این میل شدید را می یافتم که هر آنچه مربوط به شئون اسلامی است را بخوانم، و لذا به طور دقیق ترجمه قرآن مجید را که در کتابخانه شهر ما بود مطالعه کردم... در آن وقت، عظمت تنظیم تشریعی در قوانین اسلامی اثر بسیاری در نفس من می گذاشت، و آن نهضت عجیبی که شریعت اسلامی در آن عصرها ایجاد

کرد تأثیر به سزایی در فکرم همانند انقلابی بزرگ گذاشت. آن گاه موفق شدم تا از نزدیک با مسلمانان ملاقات کرده و از آنان در «برلین» کمک بگیرم، و لذا بسیار از تفاسیر ملاصدرا درباره آیات قرآنی استفاده کردم... و بعد از مدتی که با این شخصیت فکری انس گرفتم، اسلام را برگزیدم.

بیش از همه آنچه را که مربوط به شئون بشری و ارتباط انسانی بود، افکار و تصورات مرا به خود مشغول کرد؛ اموری که در جاهای دیگر نیافتم و هرگز در غیر اسلام سخنی از آن ها نشنیدم. توحیدی که اسلام معرفی می کند عقیده مقدسی است که از هر گونه خرافاتی که با عقل و علوم جدید سازگاری ندارد پیراسته است، و لذا ما هیچ گونه ضدّیتی بین عقیده و علم در دین اسلام نمی بینیم، و این امتیاز خاص و بزرگی است برای کسی که تمام قدرت و استعدادهایش را در راه علوم صرف کرده است.

امتیاز دیگر این دین آن است که تعلیمات آن تعلیماتی توخالی و آرمانی صرف نیست که راه خود را کورکورانه در زندگی بشر دنبال کند، بلکه تعالیم اسلام، قواعد و احکامی است که در زندگی بشر به صورت ملموس نفوذ دارد.

قوانین اسلام هرگز سلب اختیار و آزادی فردی نمی کند، بلکه ارشاداتی است که هدف از آن تأسیس آزادی دست جمعی و عمومی است.

در خلال سال های طولانی به این حقیقت به مرّات رسیدم که اسلام واسطه طلایی برای ربط زندگی فردی به زندگی اجتماعی است، که یکدیگر را به هم مرتبط می سازد...».(1221)

6 - استاد دونالد رکیول (محمد عبداللّٰه)

او که یک آمریکایی است بعد از مطالعه فراوان در قرآن کریم و بررسی سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله اسلام را اختیار کرده و در این باره می گوید: «مرا بسیاری از انگیزه ها و عوامل به سوی اسلام جذب کرد که نمی توانم همه آن ها را برشمارم یا به خاطر آورم؛ زیرا برخی از آن ها به حدّی آشکار و ظاهر است که هیچ انسانی در آن شک نمی کند، و برخی نیز باطنی و مخفی است که در اعماق روح و در جوانب ضمیر انسان غوص کرده و در کمین است.

من در رابطه با اسلام مطالبی خوانده و قرآن را نیز قرائت کرده ام و نیز مقداری از سیره محمد بن عبداللّٰه صلی الله علیه وآله را مطالعه نموده ام، که بخش عظیمی از آن توجه مرا به خود جلب کرد. بسیط بودن و آسانی عقیده اسلامی برای من جالب توجه بود. در آنجا اسرار و معمّاهایی یافت نمی شد که بخواهی به آن ها ایمان آورده و مناقشه نکنی، بلکه بازگشت ایمان به عقل و نظر در ملکوت خدا و آنچه در عالم از نظام بدیع است می باشد، که انسان را به طور بدیهی به وجود خدایی که متصرف بوده و برای او خلق و امر است هدایت می کند.

چون خدا را شناختی و به وجود او ایمان آوردی، اسلام به تو می گوید: همانا خدا به انسان از { حَبْلُ الْوَرِید }؛ «رگ ورید در گردن.» نزدیک تر است. خداوند به شما درباره خودش این چنین خبر می دهد: { وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ ؛(1222) «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو] من نزدیکم؛ دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم.»

حقّاً آن گذشتی را که اسلام با

مخالفینش دارد، گذشت در صلح، و گذشت در جنگ، و رفتاری که با اهل کتاب از یهود و نصارا دارد، مرا به تعجب واداشته است.

جنبه انسانی که در اسلام است در هر وصیتی از وصایای آن به طور واضح و ملموس مشهود است، و در هر تشریعی که آمده وجود دارد. مردم گرچه در بهره های دنیوی و متاع آن اختلاف دارند ولی نزد خدا همه یکسانند و هیچ کس بر دیگری به جهت ثروت یا جنسیت یا رنگ برتری ندارد و تنها برتری به تقوا است. و برای فقیر و عاجز و محتاج، حقی معلوم در اموال ثروتمندان است که با زکات واجب آن را می پردازند.

اسلام پیروان خود را از سوار شدن و همراهی با قافله پیشرفت و آبادانی باز نمی دارد، بلکه مردم را دستور می دهد که از اسباب و وسایل استفاده کنند؛ آن گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «اعقلها و توکّل»؛ «پاهای شتر را ببند و توکّل بر خدا کن.» اسلام انسان پاک طینت را از متاع دنیا محروم نمی سازد؛ آنجا که می فرماید: { وَابْتَغِ فِيما آتاكَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا }؛(1223) «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.»

و نیز می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ؛(1224) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاک را حرام کرده است؟ !»

بسیاری از محاسن اسلام در عقاید و عبادات و معاملات است که نمی توانم آن ها را به شماره درآورم که مرا به پذیرش این دین دعوت کرده است.

اگر

قرار باشد که گفتارم را به مطلبی ختم کنم، به گوشه ای از عظمت سیره رسول و تاریخ ایشان ختم می نمایم که هر کس آن را مطالعه کند عظمتی در دعوت و عظمتی در شخصیت و عظمتی در جهان از او مشاهده می کند و به این نتیجه می رسد که محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران و فرستاده شده به بهترین دین است. و اسم خودم را بدین جهت (محمّد عبداللَّه) گذاشتم که به نام این شخصیت کریم تبرّک جسته باشم؛ زیرا اخلاق و خصوصیات کامل او مرا به اعجاب واداشته است».(1225)

7 - کنود هلمبو (علی احمد)

او که نویسنده و روزنامه نگار دانمارکی است، اسلام را اختیار کرده، درباره آن می گوید: «من از اعماق قلبم ایمان دارم که آینده عالم برای اسلام است، و نصرانیت به طور حتم از هم پاشیده است. انسان راحت نمی شود مگر زمانی که تعالیم محمّد و عیسی علیهما السلام را پیروی کند، ولی نصرانیت مملوّ از عقایدی است که من آن ها را نمی فهمم و فایده ای هم برای آن نمی شناسم... .

من شما را به عواملی که سبب شد تا من در دین تحوّل پیدا کنم خبر می دهم. امّا اسباب جوهری بر من دشوار است تا آن ها را تعبیر کنم. و آنچه بر آن قدرت دارم تا آشکار نمایم این که ایمانم به اسلام راسخ است و تا خدا نخواهد باقی نخواهد ماند و متزلزل نخواهد شد. من معتقدم که عالم بین دو امر است: یکی کفر که در روسیه پیش می رود، و ماده را خدا فرض کرده است؛ کفری که به زودی زمین گیر خواهد شد علی رغم تلاش هایی که شخصیت های متفکّر مارکسیست و سرکش برای پیشرفت آن انجام

دادند.

و دیگری اسلام، دینی فطری و آسان که انسان را به ایمان به خدای عزیز امر کرده و آیات قرآنش به راه رستگاری دعوت می نماید، و لذا من به آن ایمان ثابت دارم...».(1226)

8 - کشیش ر .ج. فلورز

او که کشیشی انگلیسی بوده، بعد از مطالعه بسیار درباره اسلام، پی به حقّانیت آن برده و آن را انتخاب کرده است. او در این باره می گوید: «بعد از آن که به عنوان «قسیس» منصوب شدم، مشاغل مربوط به کلیسا را رها کرده و اوقاتم را صرف مراجعه مریض ها و معالجه آن ها و برآوردن حاجات افراد و حمایت از حیوانات نمودم، تا از اعمال فرقه «ارتودوکس» و سایر فرقه های مسیحی اطلاع پیدا کرده و مقدار قیام آن ها به رفاه عمومی و نیز صدق نیت آنان را در کارهای خیریه، امتحان کنم. ولی - مع الاسف - در آن ها غیر از مظاهر ریا و سمعه و عقاید خرافی محض نیافتم.

آری، بسیط بودن و سادگی دین اسلام و صحت طبیعی و واقعیت سیره مسلمین اثر نهایی خود را در من گذاشت تا تصمیم جزمی خودم را برای پذیرش این دین بگیرم و الآن در خود آرامشی می یابم. من الآن یک هدف در زندگی خود دارم و آن توفیق بر کامل ترین و تمام ترین خدمت عمومی الهی در طول زندگانی در راه خدای واحدی است که برای او شریکی نیست. حمد مخصوص خدایی است که مرا به این دین موفق کرده و این تقدیر را برای من مقدّر ساخته است. و الآن آرزویم این است که تمام کوشش فراوان خود را در راه اسلام و مسلمین - به کمک خدا - صرف نمایم.

مرا بنده ای کوچک و خادمی

حقیر در راه هدف بلند و پاک که همان برادری انسانی در سایه ایمان به خدای متعال و در خدمت بشریت در سطح جهان و زندگی اجتماعی عمومی است، بدانید.

من در اینجا اعلان می کنم که در این قضیه ام هیچ اکراه یا نفوذ و فشار خارجی وجود نداشته است، و این تصمیم و عزمم در انتخاب این راه، در کمال آزادی و اراده کامل خودم بوده است...».(1227)

او در نامه ای که به رئیس جمعیت شیعی امامی در لندن «سید مهدی خراسانی» نوشته، می گوید: «همانا قلوب و ارواح ما نهایت شوق و اشتیاق از آن زبانه می کشد تا بتواند از دعوت کنندگان فعال به دین اسلام در سطح عالم باشد و از خدای عظیم مسألت می نماییم که به ما حیات سالم همراه با صحت عنایت فرماید تا به این هدف مقدس موفق شویم...».(1228)

9 - الکونت ادوارد کیوجا

او که شخصی ایتالیایی است، بعد از بحث و تحقیق درباره ادیان، حقیقت در جلوی او آشکار شد و به آن علناً اعتراف نمود. او در این باره می گوید: «دین حقیقی ثابت همان اسلام است. هنگامی که موج اشتیاق به سوی دین اسلام مرا تحت فشار قرار داده بود درصدد تحقیق و مطالعه در رابطه با ادیان قدیم و جدید برآمدم و بین یکی یکی آن ها مقایسه نمودم، و به آن ها با دید نقد و بررسی نگریستم. نتیجه کوشش من در این مدت آن بود که من کم کم به این اعتقاد سوق داده شدم که ایمان و عقیده اسلامی همان دین حقیقی و ثابت است. و به طور حتم قرآن متضمّن هر چیزی است که روح انسانی در ارتقا و کمال معنوی اش به آن

احتیاج دارد. و این مطلبی است که به طور آشکار و تمام برای من واضح شده است.

حقیقتاً چقدر مساجد مسلمانان با سادگی اش زیبا است. و آن زیارت حج که چه بسیار فواید مهمی که بر آن مشتمل است. در آنجا امتیاز طبقاتی بین فقیر و غنی ملغی است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح داده نمی شود. مسلمانان در آن مواقف همگی مساوی در برابر حضرت ذوالجلال اند...». (1229)

10 - ابراهیم وو

او شخصی مسیحی است که بعد از درس و بحث فراوان پی به حقانیت اسلام برده و به آن گرویده است. او در این باره می گوید: «من قبل از آن که اسلام را اختیار کنم مسیحی کاتولیک بودم، ولی به مراسم تثلیث و عشای ربّانی و معجزات مهمانی اعتقاد نداشتم. من مخالف با اسرار و مخفی کاری های دینی بودم در حالی که هرگز ایمان به خداوند متعال را رها نمی کردم. هیچ کشیش کاتولیک مرا در توضیح این مسائل به صورتی که مرا قانع کند ابداً مساعدت نکرد، و تنها جوابی که همیشه از ناحیه آنان می شنیدم این بود که اسرار تا ابد به صورت سرّ باید باقی بماند... .

به دنبال این مسائل بود که نوعی از شک و تردید در عقیده به دین مسیحیت مرا فرا گرفت تا آن که با جماعتی از مسلمانان در «مالایا» برخورد کرده و معاشرت نمودم. و با مباحث کلامی که بین ما درباره دین صورت گرفت به این حقیقت دست یافتم که اسلام دین حق است و این دین همان دینی است که به اسم حقیقت واقعی، من به دنبال آن بودم. دینی که در آن هیچ شی ء و احدی به جز خدای متعال عبادت نمی شود.

و در هیچ معبد اسلامی صورت یا تمثال یا نقوشی یافت نمی شود. همانا نماز در مسجد قلب مرا تا ابد مسخّر کرده است...».(1230)

11 - دنیس وارینگتون فرای

او که یک شخصیت استرالیایی است، بعد از تحقیق فراوان به دین اسلام گرویده و درباره علت پذیرش اسلامش می گوید: «بر اسلام و تعلیمات نورانی اش سزاوار است که روح جدید را در کالبد انسان ایجاد کند. اسلامی که دارای منطقی سالم و موافق با عقول است. شهادت و گواهی «لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه» چقدر زیبا و چه بسیار عالی و لذت بخش است. در اینجا آن تکلّفات سنگین؛ از قبیل: پدر، پسر، روح القدس، نیست. آن تکلّفات هولناک که روح های آزاد از آن فرار می کند و عقول بشر به هر اسلوبی که برسد به آن ها قانع نمی گردد.

به طور حتم روح اسلام، روح جدید بوده و منهج و روش آن قابل تطبیق بر دنیای امروز است. مشاهده کنید قانون مساوات بشریت را که از مدت ها پیش کلیسا شعار آن را می دهد، در حالی که وضع موجود در خود کلیسا این گمان را باطل می کند، بلکه این ادعا شعاری توخالی و جدای از حقیقت است؛ زیرا نظام طبقاتی که در سلسله شخصیت های دینی از پاپ تا اسقف و... موجود است، نظامی است بر اساس تفاوت طبقاتی، و این به جهت دسترسی بر امتیازات و درجات کلیسا است. آن ها اسم دین و ربّ را به جهت رسیدن به اهدافشان یدک کشیده اند. چقدر فاصله بین نظامی این چنین و نظام اسلامی است که به محمّدصلی الله علیه وآله وحی شده است...».(1231)

12 - روژه گارودی

همان گونه که قبلاً اشاره شد، او که یکی از فلاسفه و متفکرین فرانسوی است، بعد از نیم قرن تحقیق و جست و جو درباره حقّ و حقیقت و پیگیری فراوان و مراجعه به مکاتب و ادیان

دیگر در آخر گمشده خود را در اسلام پیدا کرده و به آرامش درونی خود رسیده است.

او که خانواده اش متدین به هیچ دینی نبوده است در سنین چهارده سالگی مذهب پروتستان از مذاهب مسیحیت را اختیار می کند. ولی در سال 1933 به صف حزب سوسیالیست فرانسه می پیوندد و لذا شروع به فراگیری کتاب های مارکس و انگلس و لنین می نماید و در سال 1936 مدرک خود را در فلسفه از دانشگاهی در استراسبورگ گرفته و به عنوان استاد فلسفه در آنجا استخدام می شود. در سال 1935 به درجه دکترا در فلسفه از دانشگاه سوربن فرانسه می رسد و تز دکترای خود را درباره «نظریه مادیت در معرفت» می نویسد. و در سال 1954، با رساله ای که به عنوان «حرّیت» تألیف می نماید به درجه دکترا از دانشکده فلسفه مسکو می رسد.

در سال 1970 مؤسسه ای به نام «مرکز فراگیری و بحث های مارکسیستی» تأسیس می کند و خودش به مدت ده سال مدیر آن مؤسسه می گردد. از سال 1968 اختلافات او و رهبری حزب مارکسیست شروع می شود و در سال 1970 گارودی در مرحله ای جدید قرار می گیرد که باعث می شود رفته رفته خود را از این حزب کنار بکشد. او در سال 1976 مرکزی به نام «مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها» تأسیس کرده و خودش مدیر آن می گردد. و در سال 1982 کتابی را به نام «اسلام دین آینده» تألیف می کند، و این کار به نوبه خود آماده سازی برای اعلان به اسلامش بوده است. او در سال 1982 میلادی، مطابق با یازدهم رمضان 1402 ه.ق اسلام اختیار می کند.

او در یک سخنرانی که در جامع ابی النور در دمشق داشته می گوید: «...

اسلام به جهت خراب کردن و جنگ و کشتن انسان نیامده است، بلکه بدان جهت آمده تا مسلمان جانشین و خلیفه در روی زمین به جهت برپایی حکم خدا باشد... ما در این وقت احساس احتیاج بیشتری به اسلام می کنیم، و بر ما است که این اسلام را به نسل جدید معرفی نماییم، این نسلی که در حالت بد و پستی زندگی می کند.

بسیاری از فلاسفه غرب انسان را بی هدف در زندگی معرفی کرده اند، در حالی که اسلام برای زندگی انسان هدف عالی قرار داده است. غرب، حتی دانشگاه های غربی، اسلام را به خوبی فرا نگرفته است، و مع الاسف این کار با قصد و عمد در غرب صورت می گیرد... برخی از دانشگاه ها درصدد برآمده اند تا هر چیزی را به چیز دیگر مرتبط سازند، ولی یک چیز مهم را فراموش کرده اند و آن ربط اشیا و امور به خدایی است که خالق اشیا است. به دنبال اسباب و مسبّبات رفته اند بدون آن که آن ها را به خالقی که به وجود آورنده آن هاست ربط دهند... گرچه انسان در قرن بیستم از حیث تمدن و مادیات پیشرفت کرده ولی روح و حقیقت خود را گم کرده و خود و پروردگارش را نشناخته است. و لذا پیشرفتش به سوی بمب ها و جنگ های ویران گر کشیده شده است... اگر ما به آخرت و انسان فکر نکنیم علم و تمدن ما به زودی نابود خواهد شد. علی الخصوص غرب که احتیاج به رسالت اسلامی دارد؛ زیرا اسلام دینی است که دربرگیرنده تمام افکاری است که ادیان پیشین آورده اند، و این دین مکمل آن ادیان و دین جهانی است... غرب توانسته با علوم و

وسایلی که در اختیار دارد کارهای خارق العاده ای انجام دهد ولی با این نحو پیشرفت که دارد به زودی با اختراعاتش عالم را به نابودی می کشاند. لذا بر ما است جهان را بیدار کرده و آن ها را به خدای یکتای حقیقی بازگردانیم، و آن ها را به خدا مرتبط سازیم. و باید هدف اساسی ما ساختن مجتمع اسلامی کامل و واحد باشد. و بر هر مسلمانی واجب است که قیام به دعوت مردم نماید و در نتیجه نور را در تمام اطراف عالم منتشر سازد».(1232)

او همچنین در سخنرانی خود در کنفرانسی که در قاهره تشکیل شده بود، می گوید: «قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی است که امتداد سنت الهی در عالم وجود و تمام رسالت های سابق است. ضروری به نظر نمی رسد که ما در قرآن کریم به عنوان یک مرجع علمی نگاه کنیم، بلکه باید در آن چیزی مهم تر از مسائل علمی را پیگیری نماییم و آن مسائلی است که با دنبال کردن آن بشریت را می توانیم از خونریزی نجات دهیم.

علوم طبیعی و شیمی و... وسایل متعددی را برای نابودی بشریت تقدیم جامعه کرده است، در حالی که در اسلام، علم دارای اهداف عالی است. اسلام مردم را به بحث علمی برای بیان عظمت خالق و پیگیری وفا به واجبات خلافت در زمین دعوت می کند.

بر مسلمین است که هر فردی که به خدا ایمان آورده را به اهداف علم آگاه کنند تا بشریت را به نابودی نکشند، و تنها اسلام است که قدرت بر حمایت از بشریت را دارد. اسلام راه صحیح را برای حرکت بحث علمی و حرکت تکنولوژی عرضه می دارد تا انسان را به خضوع و

عبودیت برای خداوند عزّ و جلّ وادارد».(1233)

او در جایی دیگر می گوید: «این که من اسلام را اختیار کردم چیزی از قبیل تجربه نبود، بلکه همانند اتفاقات بزرگی بود که در زندگانی انسان می افتد. و هنگامی که خداوند سینه ام را برای اسلام گشایش داد قناعتی در من ایجاد شد که اسلام تنها این نیست که از دیگر ادیان اختلاف داشته باشد، بلکه اسلام دین خداست... دین فطرت است که خداوند انسان را بر آن خلق کرده است... دینی است که انسان به توسط آن روح وجود و آقای عالم خواهد بود. مقصود آن است که اسلام دین حق از خدا برای خلق خدا آدم آن انسان اول است».(1234)

او درباره اوّلین باری که با اسلام آشنا شده می گوید: «تا آخر جنگ جهانی دوم به جهت کاری که انجام داده بودم به مدت سه سال در اردوگاهی در منطقه جلفا در صحرای الجزایر زندان بودم. در آنجا اتفاق عجیبی افتاد، و من به جهت تمرّدی که در اردوگاه زندان داشتم به فرمان کماندوی ارتش محاکمه سریعی شده و حکم اعدامم با اسلحه صادر شد.

اجرای حکم به افراد لشکر الجزایر واگذار شد که در ارتش کار می کردند. ولی من مشاهده کردم که آن ها از این کار سرباز زدند و مرا اعدام ننمودند. من از آن جهت که لغت عربی را نمی دانستم سبب این تمرّد را ندانستم ولی بعداً از یکی از افراد الجزایری که برای لشکر کار می کرد سؤال کردم، او در جواب گفت: شرف جنگجوی مسلمان او را از تیراندازی به انسان بی سلاح باز می دارد. و این اوّلین باری بود که در این حادثه مهم با اسلام آشنا

شدم، و بعدها در طول ده سال، در سوربن با اسلام انسی پیدا کردم». (1235)

او درباره تمدن غربی می گوید: «آنچه را من طرد می کنم مرکزیت و تمدن و فرهنگ غربی است که تعامل و همزیستی را با دیگر تمدن ها رد می کند. ردّی که در برخی از مواقع به حدّ تخریب چهره تمدن های دیگر رسیده، یا از اصل وجود، آن ها را انکار کرده است. این اشتباه بزرگی است که غرب خودش را در جایگاه معلّم برای تمام امت ها بگذارد - آن گونه که غالباً چنین می کند - . برای من امکان ندارد که شروع به گفت و گوی حقیقی کنم مگر در صورتی که تماماً قانع شده باشم که نزد طرف مقابل من نیز چیزی است که باید از او فرا گیرم».(1236)

او همچنین درباره تمدن اسلامی می گوید: «در تمدن اسلامی، جدایی و تجزیه بین امور نیست. در اسلام علم متصل به دین و عمل مرتبط به ایمان است. و فلسفه برگرفته از نبوت و نبوت متّصل به عقل است. و زمین از آسمان دور نبوده و آسمان متّصل و مرتبط به زمین است، و پیشرفت تمدن سیر صعودی به سوی خدا دارد...».(1237)

او درباره قرآن می گوید: «قرآن خالد و ابدی است و می تواند در هر وقت و زمان از تاریخ به ما بفهماند و راه یا صراط مستقیم را برای ما روشن سازد و هدف را به ما بنمایاند...».(1238)

او درباره مشکلات دعوت اسلامی در غرب می گوید: «تکنولوژی دائماً به ما تنها وسایل را می دهد؛ در حالی که ما الآن به جهت کثرت وسایل و غایب بودن اهداف، در خطر مرگ می باشیم. آنچه اروپا از «سقراط» تا «کانت» و از

«یکاریککگارد» تا «مارکس» و از «نیتشه» تا «هوسرل» به ما عرضه کرده، شک است نه ایمان. این شک همان تجربه لازم برای هر ایمان حقیقی است».(1239)

او نیز می گوید: «امروزه که میلیون ها مرد و زن در غرب علی الخصوص مسیحیان، توخالی بودن و پوچ بودن تمدن و بسته بودن افق های خود را درک می کنند، اسلام می تواند قدرت بیشتری به جهت انتشار در تمام عالم پیدا کند در صورتی که امین بر فکر باز خود بوده و خلّاق چشمه های قرآنی خود باشد؛ یعنی بفهمد که چگونه وجهه حقیقی خود را آشکار سازد، چهره ای که از شمولیت بیشتری در بین ادیان برخوردار است. چهره ای که هر اکراهی را در مجال دین ردّ می کند... لذا جرم است که اسلام را در حصاری همانند قلعه قرار دهیم... اسلام حصار نیست، بلکه برای هر مکتب فکری باز است. باد می وزد، باید دریچه ها را باز کرد... اگر ما قرآن را امروزه با عقولی زنده و باز قرائت کنیم این کتاب می تواند - همانند قرن هفتم - روح جدیدی به پیشرفت و تمدن بدمد... لکن این امر بر ما ایجاب می کند که به عنوان انسان مسلمان دعوت قرآن را اجابت کرده و همانند فاتحان صدر اسلام باشیم. به این که پرچم اسلامی غنی با تمام فرهنگ انسانی آن را بلند کنیم، اسلامی که می تواند جوابگوی سؤال های آینده انسان باشد...».(1240)

13 - لیوبولد فایس (محمّد اسد)

او که از اهالی اتریش است، بعد از مباحثات و مطالعات فراوان درباره اسلام به این دین مشرّف شده است. او درباره امتیازات اسلام می گوید: «برنامه های اسلام چنان وسیع است که می تواند جوابگوی تمام احتیاجات انسان معاصر باشد. آنچه را که عالم امروز به آن

احتیاج دارد، برادری و مساوات است. و این ها فضایلی است که در غیر از اسلام جمع نمی شود. هنگامی که مشاهده می کنیم علاقه و نظام خانواده از هم پاشیده است... ملاحظه می کنیم که اسلام تمام حقوق را به زن داده و نظام ازدواج را بر اساس عدل، بین دو طرف مساوی برپا کرده است. و امتیاز تشریع اسلامی آن است که با طبیعت بشر خطاکار ملایمت دارد، نه با ملائکه ای که معصومند، لذا اسلام بهترین دین برای بشریت است». (1241)

اسلام و دعوت به وحدت ادیان

اسلام و دعوت به وحدت ادیان

اشاره

قرآن کریم به اتحاد بین ادیان الهی در آیات زیادی اشاره کرده و آنان را بر محورهایی دعوت به همسویی کرده است:

1 - ایمان به همه پیامبران و کتب آسمانی

خداوند سبحان می فرماید: { آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ؛ (1242) «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. [و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می باشد.] و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش، ایمان آورده اند [و می گویند:] ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم [و به همه ایمان داریم .»

2 - دعوت اهل کتاب به وحدت

خداوند سبحان می فرماید: { قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَینَنا وَبَینَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً وَلا یتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ... }؛(1243) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد...».

از آنجا که پیروان ادیان به پیامبران الهی و کتاب های آسمانی ایمان دارند، و از طرفی دیگر دعوت همه انبیا و کتب آسمانی به توحید است، لذا قرآن کریم نیز پیروان ادیان آسمانی را بر محور توحید و نفی شرک دعوت به اتحاد نموده است.

محورهای وحدت در حوزه پیروان ادیان

قرآن کریم محورهایی را برای وحدت در حوزه پیروان ادیان آسمانی معرفی کرده است:

1 - پرستش خداوند سبحان: { أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ

خداوند متعال می فرماید: { وَما أرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إلاّ نُوحی إِلَیهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدُونِ ؛(1244) «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید.»

2 - نفی شرک: { وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً }

خداوند متعال می فرماید: { ... یعْبُدُونَنی لا یشْرِکُونَ بی شَیئاً }؛(1245) «تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.»

3 - نفی سلطه بر یکدیگر: { وَلا یتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ

اتحاد در حوزه جوامع بشری

این اتحاد، یک اتحاد جهان شمول است. از طرفی خداوند سبحان همه افراد بشر را به اتحاد و همسویی دعوت کرده است:

خداوند سبحان می فرماید: { لا ینْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ ؛(1246) «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

و نیز فرمود: { وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها }؛(1247) «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی.»

در این آیات، خداوند دعوت به قسط و عدل نسبت به یکدیگر کرده و دستور می دهد که اگر حتی مشرکان و کافران که با شما در جنگند به صلح روی آوردند شما نیز به آنان روی خوش نشان دهید.

قرآن و نهی از تفرقه

خطر تفرقه به قدری بزرگ است که خدای سبحان نهی از آن را مانند دستور به اقامه دین، جزء شریعت همه انبیای اولی العزم قرار داده است:

خداوند سبحان می فرماید: { شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذی أَوْحَینا إِلَیکَ وَما وَصَّینا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا... }؛(1248) «آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه

کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید...».

و در آیه دیگر اختلاف را در ردیف عذاب های آسمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار داده است، آنجا که می فرماید:

{ قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يبْعَثَ عَلَيكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يلْبِسَكُمْ شِيعاً وَيذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ... }؛(1249) «بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد، یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ [و اختلاف را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند...».

و در آیه ای دیگر می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا }؛ (1250) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

و نیز فرمود: { وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيناتُ ؛(1251) «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، [آن هم پس از آن که نشانه های روشن [پروردگار] به آنان رسید.»

و نیز فرمود: { وَأَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ؛(1252) «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده [و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.»

منابع و مصادر

قرآن نهج البلاغه، ترجمه دشتی صحیفه سجادیه تورات انجیل متّی انجیل یوحنّا

الف آتش سوزی کتابخانه ها در ایران و مصر

آزادی از دیدگاه علامه طباطبایی آزادی و آزادی فکری، مجتبی مینوی آشنایی با قرآن آینده آزادی آیین زندگی اثبات وجود خدا

احتجاج طبرسی ارشاد الاذهان ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری ارشاد مفید

اسد الغابه اسفار، ملاصدرا

اسلام آیین زندگی، علی حجتی کرمانی اسلام آیین فطرت، سید قطب اسلام از نظر ولتر

اسلام دین آینده جهان اسلام و اکتشافات

جدید

اسلام و بحران عصر ما

اسلام و تمدن غربی اسلام و حقوق طبیعی انسان اسلام و دسیسه های استعمار، عبدالامیر ارشدی اسلام و غرب، روی دیگر

اسلام و کثرت گرایی دینی، لگنهاوزن اصول الدین، بغدادی اصول روان شناسی اصول کافی، کلینی اعلام الوری، طبرسی اقتصاد رشد و توسعه، مرتضی قره باغیان اقتصادنا، شهید سید محمّد باقر صدر

الاتقان فی علوم القرآن الاحتجاج، طبرسی الاربعین و متشابهات القرآن، غزالی الإرهاب، مصطفی مصباح الاسرار المفروعه فی الاخبار الموضوعه

الاسلام الحی، روژه گارودی الاسلام فی قفص الاتهام، شوقی ابوخلیل الانوار البهیه، شیخ عباس قمی البدایه و النهایه

البرهان فی علوم القرآن، زرکشی الترغیب و الترهیب التشریع الجنائی الاسلامی، عبدالقادر عوده التمهید، باقلانی الحریه السیاسیه و الاجتماعیه، جلال احمد خطاب الحقائق، فیض کاشانی الحیاه، حکیمی الدروس الشرعیه، شهید اوّل الدعوه الی الاسلام، سیر تومانس الرحله المدرسیه، بلاغی الریاض النضره

الطبقات الکبری، ابن سعد

الغرب نحو الدرب، محفوظ عابس الفقه للمغتربین، آیت اللّه العظمی سیستانی القاموس السیاسی، احمد عطیه اللّه الکافی فی الفقه اللمع، ابوالحسن اشعری اللمعه الدمشقیه، شهید اوّل المبسوط، شیخ طوسی المرأه و مکانتها فی الاسلام المضنون به علی غیراهله، غزالی المطالب العالیه، فخر رازی المعتبر، کتاب الصوم المغازی، واقدی المقنعه، شیخ مفید

المنقذ من التقلید، حمصی رازی المواعظ العددیه، مشکینی المواقف، قاضی ایجی المهذّب، بن بدّاجه النهایه، ابن اثیر

امالی صدوق امالی مفید

انساب الأشراف، بلاذری انسان موجود ناشناخته، الکسیس کارل انسان و حقوق طبیعی او

انسان و سرنوشت، شهید مطهری انوار الملکوت، علامه حلی اومانیسم، تونی دیویس ایدئولوژی و فرهنگ از دیدگاه ژول لابوم ایقاظ الغرب للاسلام، لورد هیدلی ب بحارالأنوار، مجلسی بحران دنیای متجدد

بزهکاری بین المللی، آندرو بوسا

به سوی تمدن جدید، الوین تافلر

بیست گفتار، شهید مطهری ت تاریخ الخمیس،

دیار بکری تاریخ بشر

تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلام و عرب تاریخ تمدن مشرق زمین، ویل دورانت تاریخ تمدن، هنری لوکاس تاریخ جنگ های صلیبی، رنه گروسه تاریخ طبری تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل تاریخ لباس، روت ترنرویل کاکس تاریخ یعقوبی تأملاتی در فلسفه اولی، رنه دکارت تحریر الاحکام، علامه حلّی تحف العقول تذکره الخواص، سبط بن جوزی تذکره الفقهاء، علامه حلّی ترجمه تفسیر المیزان ترجمه نهج البلاغه، دشتی تصنیف غرر الحکم تفسیر التبیان، شیخ طوسی تفسیر القرآن الکریم تفسیر المنار، رشید رضا

تفسیر روح المعانی، آلوسی تفسیر صافی، فیض کاشانی تفسیر علی بن ابراهیم قمی تفسیر کشّاف، زمخشری تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام تمدن اسلام و تأثیر آن در پیشرفت جهان تمدن اسلامی و اثر آن در ترقی غربی تمدن عرب تنظیم الاسره، ابوزهره توحید صدوق توسعه اقتصادی، چارلز

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی ج جامع الاحادیث الشیعه، بروجردی جامع الصغیر، سیوطی جامعه شناسی سیاسی معاصر

جزوه حقوق و سیاست، مصباح یزدی جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان جواهر الکلام، نجفی جهاد

جهان اسلام جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی جهان بینی ابن خلدون، ایولاکوست جهان در آستانه قرن بیست و یکم جهان در سراشیبی سقوط

جهانی که من می شناسم چ چرا مسیحی نیستیم، برتراند راسل چگونگی آزادی در اسلام، حسن صفار

ح حاضر العالم الاسلامی حاوی الارواح، ابن قیم حجاب، مهدی مهریزی حریم عفاف، حجاب و نگاه، حسینیان حضاره العرب، گوستاو لوبون حقایق الاسلام و اباطیل خصومه، عباس محمود عقاد

حقوق بین الملل عمومی، محمد صفدری حقوق جزای عمومی، دکتر باهری حیات و هدف داری حیاه محمّد، هیکل خ خاطرات همفر، ترجمه دکتر

محسن مؤیدی خورشید عرب بر غرب پرتو می افکند

د

دائرهالمعارف بزرگ

اسلامی دائره المعارف قرن بیستم دانشنامه جهان اسلام درآمدی بر روان شناسی در غرب چه می گذرد

دروازه بزرگ، موریس مترلینگ دعا بزرگ ترین نیروهای جهان، دکتر فرانگ لاباخ دفاع عن الاسلام، لورا فیشیا

دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری دنیای نوجوانی دختران، دکتر علی قائمی دین و روان ر

راه و رسم زندگی روان شناسی اختلافی روان شناسی ارشد (از کودکی تا نوجوانی)، حسین نجاتی روانشناسی رنگ ها، دکتر ماکس لوشر

روان شناسی قضایی روح الاسلام، سید امیر علی روح القوانین روش غربی روشنفکران و شکست در پیامبری رهبری غرب، جلال العالم ریاض المسائل، طباطبایی ریشه های بلا

ریشه های عقب ماندگی ز

زمینه حقوق جزای عمومی، دکتر نوربها

س سپیده دم اندلس، حسین مؤنس سرّ انحطاط امت غربی، محمد سعید عرفی سفینه البحار

سلسله یادداشت های استاد مطهری سنن ترمذی سیاست، ارسطو

سیاسه الحکم، اوستن رنی سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی سیره ابن اسحاق سیره ابن کثیر

سیره ابن هشام سیره حلبی ش شرایع الاسلام، محقق حلّی شرح احادیث طینت، آقا جمال الدین خوانساری شرح اصول خمسه، قاضی عبدالجبار معتزلی شرح فصول الحکم شرح مقاصد، تفتازانی شرح مواقف، میر سید شریف شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

شکّاکیت در مورد جاودانگی روح، دیوید هیوم شوک آینده، الوین تافلر

ص صحیح مسلم صحیفه نور

صراطهای مستقیم، سروش ض ضحی الاسلام، احمد امین ط

طبقات ابن سعد

ظ

ظهور و سقوط لیبرالیسم، آربلاستر

ع عدالت و آزادی، سید علی محمودی عدل الهی از دیدگاه اسلام عدّه الداعی، ابن فحصد حلّی عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ترجمه غلام رضاسعیدی عظماء و مفکّرون یعتنقون الاسلام، محمد طماشی عقد الفرید، ابن عبدربّه علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین غ غربت غرب غرر الحکم و درر الکلم غروب آفتاب در اندلس، سید محمد طهطاوی

ف فتح الباری، ابن حجر عسقلانی فتوح البلدان فروپاشی تمدن غرب، رابرت جی فروع کافی، کلینی فروغ ابدیت، سبحانی فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، حداد عادل فرهنگ علوم سیاسی، شاملو احمدی فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی، دکتر عباس آریان پور

فقه السیره

فلسفه یا پژوهش حقیقت فلسفه آفرینش فلسفه بزرگ، پیر دوکاسه فلسفه پوچی فی علم الکلام، دکتر احمد محمود صبحی ق قاموس المحیط، فیروزآبادی قانون بین المللی، سیروس خبیری قانون دستوری قرارداد اجتماعی، جان جاک روسو

ک کاتها، سرودهای زردشت کامل ابن اثیر

کاوش های نظری در سیاست خارجی کتاب الردّه، واقدی کتاب سلیم بن قیس هلالی کشف اللثام، فاضل هندی کشف المراد، علامه حلّی کشورهای در حال توسعه و سازمان جهانی تجارت کلمات قصار

کنز العمال، متقی هندی گ گورکن ها، یک هشدار نوین به زندگان گوهر مراد، لاهیجی ل لذّات فلسفه، ویل دورانت لسان العرب، ابن منظور

لعبه الأمم، مایلز کوبلاند

لغت نامه دهخدا

لماذا اخترت الدین الاسلامی م ما بعد الطبیعه، ارسطو

ندای سیاه، مارتین لوترکینگ مایعد به الاسلام، روژه گارودی مبانی و تاریخ فلسفه غرب، هالینگ دیل مبدأ و معاد، جوادی آملی مثنوی معنوی، مولوی مجمع البحرین، طریحی مجمع البیان، طبرسی مجمع الفائده و البرهان، مقدّس اردبیلی مجموعه مصنّفات شیخ اشراق مجموعه رسائل سبزواری مسئله یهودیت، کارل مارکس مسالک الافهام، شهید ثانی مستدرک الوسائل، حاجی نوری مسند احمد

مسند الامام الشافعی مصباح المنیر، فیومی معادشناسی، محمد حسین حسینی طهرانی معانی الاخبار

معجم البلدان معجم رجال الحدیث، خویی معجم مفردات القرآن، مصطفوی معجم مقاییس اللغه

معدن الجواهر، ابوالفتح کراجکی مفتاح الکرامه، عاملی مفردات الفاظ القرآن، مصطفوی مقالات شمس تبریزی مقتل الحسین، مقرّم مکاتیب الرسول صلی الله علیه وآله، احمدی مکارم

الاخلاق، طبرسی مناقب، ابن شهر آشوب منتخب الاثر، صافی گلپایگانی موج سوم، الوین تافلر

موسوعه المورد، منیر البعلبکی موسوعه سیاسیه، عبدالوهاب کیالی میراث اسلام میزان الحکمه، ری شهری ن نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی نظریه برخورد تمدن ها، ساموئل هانتینگتون نظریه الاسلام السیاسیه نظریه الحکم، مودودی نقشه های استعمار

نگاهی به تاریخ جهان نور ملکوت قرآن، علامه طهرانی نهایه ابن اثیر

نهج الحق، علامه حلی نهج الفصاحه

نیایش، الکسیس کارل و

وسائل الشیعه، حرّ عاملی وضعیت جهان ه

هدایه العلم من تنظیم غرر الحکم هذه هی المارکسیه، هنری لوفانر

ی ینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید

پی نوشت ها

از 1 تا 170

1) عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ترجمه غلام رضا سعیدی، ص 13 - 14.

2) الحیاه، ج 1، ص 96.

3) کافی، ج 8، ص 23.

4) سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ج 3، ص 193.

5) ماهاتما گاندی، پیام آور رواداری، مجله کیان، شماره 45، ص 67.

6) سوره یوسف، آیه 40.

7) سوره روم، آیه 30.

8) سوره آل عمران، آیه 19.

9) سوره آل عمران، آیه 85.

10) سوره صف، آیه 9.

11) سوره مائده، آیه 48.

12) سوره آل عمران، آیه 64.

13) سوره ممتحنه، آیه 8.

14) سوره انفال، آیه 61.

15) سوره نساء، آیه 90.

16) سوره بقره، آیه 256.

17) سوره کهف، آیه 29.

18) سوره نحل، آیه 125.

19) سوره عنکبوت، آیه 46.

20) سوره مائده، آیه 8.

21) وسائل الشیعه، ج 15، ص 66، باب 19 از ابواب جهاد العدو.

22) نهج البلاغه، ص 427.

23) ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج 3، ص 439.

24) بحارالأنوار، ج 41، ص 53.

25) نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص 53.

26) نهج البلاغه، نامه 19، ص 499.

27) وسائل الشیعه، ج 11، ص 49.

28) تحف العقول، ص 271.

29) مسند الامام الشافعی، ص 343.

30)

مسند احمد، ج 2، ص 186.

31) جامع الصغیر ج 2، ص 547.

32) فتوح البلدان، ج 1، ص 192.

33) تاریخ تمدن، ج 4، ص 239.

34) تمدن اسلام و عرب، ج 1، ص 141.

35) همان.

36) اسلام و حقوق طبیعی انسان، ص 49.

37) چگونگی آزادی در اسلام، حسن صفار، ص 68.

38) اسلام آیین زندگی، علی حجتی کرمانی، ص 202.

39) سوره آل عمران، آیه 50.

40) سوره مائده، آیه 3.

41) سوره آل عمران، آیه 85.

42) سوره نساء، آیات 97و98.

43) سوره اسراء، آیه 15.

44) توحید صدوق، ص 353.

45) کافی، ج 2، ص 406.

46) معانی الاخبار، ص 200.

47) کتاب سلیم بن قیس هلالی، چاپ نجف، ص 97و98.

48) المیزان، ج 5، ص 59و60، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

49) سوره بقره، آیه 62.

50) سوره زمر، آیه 18.

51) سوره نحل، آیه 125.

52) سوره عنکبوت، آیه 46.

53) غرر الحکم، ص 85.

54) سوره هود، آیه 110.

55) سوره ابراهیم، آیه 10.

56) سوره حدید، آیه 25.

57) سوره نحل، آیه 89.

58) سوره بقره، آیه 256.

59) نهج البلاغه، خطبه 183.

60) غرر الحکم، ص 86.

61) سوره آل عمران، آیات 81و82.

62) سوره مائده، آیه 48.

63) سوره بقره، آیه 106.

64) سوره نساء، آیه 79.

65) سوره اعراف، آیه 158.

66) سوره فرقان، آیه 1.

67) سوره ابراهیم، آیه 1.

68) سوره آل عمران، آیه 138.

69) سوره فرقان، آیه 1.

70) سوره صف، آیه 6.

71) سوره مائده، آیات 15و16.

72) سوره بقره، آیه 41.

73) سوره آل عمران، آیه 70.

74) سوره بقره، آیه 143.

75) سوره آل عمران، آیه 110.

76) سوره فتح، آیه 28.

77) سوره مائده، آیه 65.

78) سوره اعراف، آیه 158.

79) سوره بقره، آیه 137.

80) سوره بقره، آیه 137.

81) سوره بقره، آیه 41.

82) سوره آل عمران، آیه 100.

83) سوره بقره، آیه

.120

84) سوره نساء، آیه 47.

85) سوره بقره، آیه 79.

86) سوره بقره، آیه 75.

87) سوره بقره، آیه 142.

88) سوره انعام، آیه 87.

89) بحارالأنوار، ج 19، ص 69.

90) سوره مائده، آیه 64.

91) سوره توبه، آیه 30.

92) سوره توبه، آیه 31و32.

93) سوره آل عمران، آیه 69.

94) سوره مائده، آیه 73.

95) نهج البلاغه، خطبه 16.

96) بحارالأنوار، ج 16، ص 329.

97) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 165.

98) کافی، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، باب انّ الاسلام یحقن به الدم.

99) بحارالأنوار، ج 10، ص 46.

100) غرر و درر.

101) همان.

102) تحف العقول.

103) غرر و درر.

104) ارشاد، ج 1، ص 300.

105) غرر و درر، کلمه 6735.

106) بحارالأنوار، ج 78، ص 228.

107) امالی مفید، ص 315.

108) بحارالأنوار، ج 78، ص 93.

109) تحف العقول، ص 296.

110) غرر الحکم و درر، رقم 2472.

111) کنز العمال، ح 43588.

112) کنزالعمال، ح 43152.

113) غرر و درر.

114) نهج البلاغه، حکمت 188.

115) بحارالأنوار، ج 5، ص 305.

116) کنز العمال، ح 23525.

117) اسلام و کثرت گرایی دینی، لگنهاوزن، ص 8.

118) سوره بقره، آیه 136.

119) سروش، ماهنامه کیان، شماره 40، ص 10.

120) سوره احزاب، آیات 39و40.

121) سروش، ماهنامه کیان، شماره 40، ص 5.

122) سوره اسراء، آیه 36.

123) سوره یونس، آیه 68.

124) اسلام و کثرت گرایی دینی، لگنهاوزن، ص 74.

125) سروش، ماهنامه کیان، شماره 38، ص 8و9.

126) کتاب نقد، شماره 5، 4، ص 154.

127) سوره نساء، آیه 82.

128) سوره محمدصلی الله علیه وآله، آیه 17.

129) ر.ک: البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج 2، ص 146 ؛ الاتقان فی علوم القرآن.

130) صراطهای مستقیم، ص 18.

131) سوره مائده، آیه 5.

132) سوره توبه، آیه 29.

133)]. سوره بقره، آیه 256.

134) سوره بقره، آیه 128.

135) سوره یونس، آیه

.84

136) سوره آل عمران، آیه 83.

137) سوره مائده، آیه 3.

138) سوره آل عمران، آیه 20.

139) سوره یس، آیات 3و4.

140) سوره فتح، آیه 2.

141) سوره نحل، آیه 121.

142) سوره انعام، آیه 153.

143) سوره صافات، آیه 118.

144) سوره انعام، آیه 154.

145) سوره اعراف، سوره 145.

146) سیاست، ارسطو، مبحث مقدمه.

147) کاتها، سرودهای زردشت، ص 55.

148) سوره مؤمنون، آیه 115.

149) نهج البلاغه، کلمات قصار.

150) مثنوی معنوی.

151) مقالات شمس تبریزی، ص 192.

152) شرح مواقف، ج 8، ص 203.

153) شرح مواقف، ج 8، ص 203.

154) سوره ذاریات، آیه 56.

155) سوره مائده، آیه 32.

156) سوره احزاب، آیه 37.

157) شرح مقاصد، ج 4، ص 302.

158) شرح مواقف، ج 6، ص 202.

159) اسفار، ج 7، ص 84.

160) سوره آل عمران، آیات 190و191.

161) سوره ص، آیه 27.

162) سوره دخان، آیه 38.

163) سوره روم، آیه 8.

164) سوره مؤمنون، آیه 115.

165) سوره قیامت، آیه 36.

166) بحارالأنوار، ج 6، ص 58.

167) بحارالانوار، ج 5، ص 313.

168) فلسفه پوچی، ص 94.

169) فلسفه آفرینش، ص 147.

170) دین و روان، ص 6-25.

از 171 تا 330

171) کیهان، شماره 8196.

172) سوره اعراف، آیه 32.

173) سوره کهف، آیه 110.

174) بحارالأنوار، ج 84، ص 198، باب 13، کیفیه صلاه اللیل.

175) عدل الهی از دیدگاه اسلام، ص 140.

176) سوره آل عمران، آیه 185.

177) سوره حدید، آیه 20.

178) سوره یونس، آیات 7و8.

179) سوره انعام، آیه 32.

180) سوره اعلی، آیه 16.

181) سوره اسراء، آیه 19.

182) سوره کهف، آیه 110.

183) سوره ذاریات، آیه 56.

184) سوره طه، آیه 14.

185) سوره حجر، آیه 99.

186) الحقائق ، ص 190.

187) سوره کهف، آیه 110.

188) حیات و هدف داری، ص 3.

189) اثبات وجود خدا، ص 188.

190) سوره احزاب، آیات 45و46.

191) سوره حدید، آیه 25.

192) سوره کهف، آیه

.7

193) المیزان، ج 10، ص 152.

194) سوره قیامت، آیه 36.

195) سوره مؤمنون، آیه 115.

196) سوره سجده، آیه 9.

197) سوره شمس، آیه 87.

198) سوره واقعه، آیه 10و11.

199) سوره انسان، آیه 3.

200) عدالت و آزادی، سید علی محمودی، ص 129 به نقل از او.

201) ظهور و سقوط لیبرالیسم، آربلاستر، ص 140.

202) ماده 21 اعلامیه حقوق بشر و سایر موارد و محتوای آن.

203) سلسله یادداشت های استاد مطهری، ص 63و70و73و128.

204) سوره مائده، آیه 8.

205) جزوه حقوق و سیاست، مصباح یزدی، درس 26.

206) مبانی و تاریخ فلسفه غرب، هالینگ دیل، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص 137.

207) فروپاشی تمدن غرب، رابرت جی، ترجمه احمد تقی پور، ص 20.

208) همان، ص 21و22.

209) همان، ص 23.

210) پیشین، ص 25.

211) روزنامه جمهوری اسلامی، 7/1/1380، ص 8.

212) بحران دنیای متجدد، ص 144و145.

213) همان، ص 140.

214) همان، ص 155.

215) گورکن ها، ص 11.

216) اسلام و بحران عصر ما، ص 17و18.

217) اسلام و بحران عصر ما، ص 18و21.

218) تکنوپولی، ص 233.

219) جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص 237.

220) جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص 214و215.

221) وضعیت جهان، ص 34.

222) ر.ک: وضعیت جهان، فصل اول (جهان در خطر)، ص 23-61.

223) جهان در سراشیبی سقوط، ص 91.

224) جهان در سراشیبی سقوط، ص 91.

225) جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص 75و76.

226) جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص 248.

227) جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، ص 223.

228) جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ص 37.

229) جهان امروز و فردا در تنگنای تمدن صنعتی، به نقل از انیشتین، ص 97.

230) همان، ص 93.

231) روشنفکران و شکست در پیامبری، ص 124.

232)

حروف S.B علامت اختصاری SHEMICAI و BIOIOGICAI است.

233) روشنفکران و شکست در پیامبری، ص 130.

234) ترجمه نهج البلاغه، ص 876.

235) بحارالأنوار، ج 75، ص 321.

236) سوره مائده، آیه 87.

237) سوره اعراف، آیه 32.

238) سوره اعراف، آیه 31.

239) سوره قصص، آیه 77.

240) سوره قصص، آیه 77.

241) البرهان، ج 4، ص 287.

242) سوره هود، آیه 61.

243) سوره بقره، آیه 212.

244) سوره آل عمران، آیه 185.

245) سوره هود، آیات 15و16.

246) سوره اسراء، آیات 18و19.

247) سوره عنکبوت، آیه 64.

248) سوره احزاب، آیات 28و29.

249) سوره شوری، آیه 20.

250) سوره شوری، آیه 27.

251) سوره حدید، آیه 20.

252) سوره نازعات، آیات 37-39.

253) کنز العمال، ح 6083.

254) کافی، ج 2، ص 121 ؛ بحارالأنوار، ج 70، ص 61.

255) المواعظ العددیه، ص 159.

256) بحارالأنوار، ج 81، ص 94.

257) همان، ج 74، ص 99.

258) بحارالأنوار، ج 70، ص 120.

259) همان، ج 74، ص 54.

260) شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 317.

261) همان، ج 11، ص 339.

262) بحارالأنوار، ج 57، ص 355.

263) شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 55.

264) بحارالأنوار، ج 78، ص 21.

265) نهج البلاغه، نامه 31.

266) بحارالأنوار، ج 1، ص 65.

267) همان، ص 111.

268) ترجمه نهج البلاغه، ص 842.

269) بحارالأنوار، ج 73، ص 20.

270) بحارالأنوار، ج 70، ص 92.

271) همان، ص 93.

272) همان، ص 59.

273) همان، ج 73، ص 107.

274) همان، ج 11، ص 286.

275) همان، ج 70، ص 16.

276) همان، ج 70، ص 69 ؛ کافی، ج 2، ص 134.

277) بحارالأنوار، ج 13، ص 412.

278) بحارالأنوار، ج 103، ص 17.

279) همان، ج 72، ص 53.

280) همان، ص 52.

281) سوره مریم، آیه 74.

282) سوره قصص، آیه 58.

283) سوره قصص، آیه 78.

284) سوره روم، آیه

9. ر.ک: سوره های فاطر، آیه 44 ؛ مؤمن، آیه 22و82.

285) سوره فجر، آیات 9-6.

286) اقتصاد رشد و توسعه، مرتضی قره باغیان، ج 1، ص 7.

287) توسعه اقتصادی، چارلز، ترجمه رضا صدقی، ج 1، ص 70.

288) سوره انفال، آیه 26.

289) سوره قصص، آیه 77.

290) بحارالأنوار، ج 97، ص 379.

291) روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 1633.

292) گورکن ها، یک هشدار نوین به زندگان، ص 91-96.

293) پیشین.

294) سوره قصص، آیه 77.

295) سوره هود، آیه 61.

296) سوره اعراف، آیه 32.

297) بحارالأنوار، ج 78، ص 321.

298) بحارالأنوار، ج 78، ص 164، ح 1.

299) بحارالأنوار، ج 44، ص 192، ح 4.

300) مقتل الحسین، مقرّم، ص 234.

301) نهج البلاغه، خطبه 226.

302) همان، حکمت 126.

303) بحارالأنوار، ج 73، ص 127.

304) وسائل الشیعه، ج 12، ص 11.

305) بحارالأنوار، ج 73، ص 20.

306) سوره قصص، آیه 77.

307) بحارالأنوار، ج 97، ص 379.

308) بحارالأنوار، ج 82، ص 87، ح 3.

309) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 18، ص 329.

310) بیست گفتار، ص 75-77.

311) کافی، ج 5، ص 72.

312) میزان الحکمه، ج 3، شماره 5824.

313) سوره آل عمران، آیه 159.

314) مستدرک الوسائل، حاجی نوری، ج 2، ص 228.

315) قاموس المحیط، فیروزآبادی، ج 3، ص 583.

316) ما بعد الطبیعه، ارسطو، 1041، باب 7، سیاست، ص 302.

317) سیاست، ارسطو،، ص 306.

318) کیان، شماره 45، ص 8.

319) آزادی و آزادی فکری، مجتبی مینوی.

320) سوره بقره، آیه 147.

321) فروع کافی، ج 5، ص 494 ؛ بحارالأنوار، ج 72، ص 234.

322) سوره قلم، آیه 8.

323) سوره قلم، آیه 9.

324) سوره ممتحنه، آیه 11.

325) سوره مائده، آیه 13.

326) سوره توبه، آیه 36.

327) سوره نور، آیه 2.

328) فروع کافی، ج 5، ص 59، ح 15.

329)

اصول کافی، ج 1، باب البدع و الرأی و المقاییس، ح 2.

330) اصول کافی، ج 2، ص 374، ح 1.

از 331 تا 490

331) سوره بقره، آیه 21.

332) سوره آل عمران، آیه 64.

333) تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری، کتاب سوم.

334) اومانیسم، تونی دیویس، ص 171.

335) اومانیسم، تونی دیویس، ص 178.

336) اومانیسم، تونی دیویس، ص 36.

337) سیر انسان شناسی در فلسفه غرب از یونان تا کنون، فولادوند، نگاه حوزه، شماره 53و54، ص 104-111.

338) بحارالأنوار، ج 1، ص 116و170.

339) اومانیسم، دیویس، ص 44و45.

340) سوره عصر، آیات 1-3.

341) تأملاتی در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه دکتر احمد احمدی، تأمل 1و2و3.

342) فلسفه بزرگ، پیر دوکاسه، ترجمه احمد آرام.

343) همان، ص 105.

344) فلسفه یا پژوهش حقیقت، ص 375.

345) سوره بقره، آیه 156.

346) سوره حشر، آیه 19.

347) سوره بقره، آیه 90.

348) سوره بقره، آیه 90.

349)]. سوره بقره، آیه 275.

350) سوره یوسف، آیه 39.

351) سوره زمر، آیه 29.

352)]. سوره انعام، آیه 153.

353) سوره بقره، آیه 275.

354) سوره نساء، آیه 143.

355) سوره غافر، آیه 83.

356) سوره کهف، آیه 57.

357) سوره کهف، آیه 36.

358) سوره جاثیه، آیه 24.

359) سوره محمدصلی الله علیه وآله، آیه 12.

360) سوره رعد، آیه 26.

361) سوره معارج، آیه 10.

362) سوره کهف، آیات 103و104.

363) سوره نحل، آیات 107و108.

364) سوره اعراف، آیه 179.

365) سوره آل عمران، آیه 154.

366) سوره حشر، آیات 18و19.

367) سوره مائده، آیه 105.

368) کشورهای در حال توسعه و سازمان جهانی تجارت.

369) فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره 25، ص 123.

370) جامعه شناسی سیاسی معاصر.

371) سوره انبیاء، آیه 105.

372) سوره نور، آیه 55.

373) سوره صف، آیه 9.

374) مجمع البیان، ذیل آیه.

375) بحارالأنوار، ج 52، ص 336.

376) بحارالأنوار، ج 52، ص

328، ح 47.

377) منتخب الاثر، ص 482 ؛ بحارالأنوار، ج 52، ص 338، ح 83.

378) بحارالأنوار، ج 52، ص 342.

379) نهج البلاغه، خطبه 138.

380) آینده آزادی، ص 17.

381) سوره نور، آیه 55.

382) الکسیس کارل، نیایش.

383) قاموس المحیط، ماده دعاء.

384) سوره بقره، آیه 186.

385) سوره غافر، آیه 62.

386) کافی، ج 2، ص 467.

387) عدّه الداعی، ص 24.

388) کافی، ج 2، ص 467.

389) سوره اعراف، آیه 23.

390) سوره نوح، آیه 30.

391) سوره ابراهیم، آیه 40.

392) سوره ابراهیم، آیه 42.

393) سوره نمل، آیه 19.

394) سوره انبیاء، آیات 87و88.

395) سوره یوسف، آیه 33.

396) سوره قصص، آیه 24.

397) سوره آل عمران، آیه 38.

398) سوره جن، آیه 20.

399) انسان موجود ناشناخته، ص 93.

400) علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ص 52.

401) همان، ص 54.

402) همان.

403) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 171.

404) راه و رسم زندگی، ص 98.

405) دعا بزرگ ترین نیروهای جهان، دکتر فرانگ لاباخ، ص 80.

406) کافی، ج 2، ص 466.

407) نیایش، الکسیس کارل، ص 24.

408) آیین زندگی، ص 198.

409) نیایش، ص 12.

410) نیایش، ص 21.

411) آیین زندگی، ص 196.

412) آیین زندگی، ص 195.

413) دعا بزرگ ترین نیروی جهان، ص 54.

414) همان، ص 62.

415) انسان موجود ناشناخته ؛ آیین زندگی، ص 197.

416) ندای سیاه، مارتین لوترکینگ، ص 200-203.

417) بحارالأنوار، ج 2، ص 90، ح 15.

418) مجمع البحرین، ماده «سبب».

419) سوره نساء، آیه 58.

420) سوره اعراف، آیه 32.

421) سوره ضحی، آیه 4.

422) سوره عنکبوت، آیه 64.

423) التمهید، باقلانی، ص 164.

424) اصول الدین، بغدادی، ص 280.

425) المواقف، ص 400.

426) موسوعه سیاسیه، عبدالوهاب کیالی، ج 1، ص 147 ؛ القاموس السیاسی، احمد عطیه اللّه.

427) سوره مائده، آیه 49.

428) فی علم الکلام، دکتر احمد محمود صبحی، ص

.26-29

429) سوره مائده، آيه 48.

430) همان، آيه 44.

431) نظريه الحكم، مودودى، ص 26.

432) مسئله يهوديت، كارل ماركس، ص 17.

433) هذه هى الماركسيه، هنرى لوفانر، ص 74.

434) سياسه الحكم، اوستن رنى، ج 1، ص 262.

435) سوره آل عمران، آيه 104.

436) سوره مائده، آيه 8.

437) لعبه الأمم، مايلز كوبلاند.

438) وسائل الشيعه، كتاب الجهاد، باب 10، ح 1.

439) سوره فاطر، آيه 24.

440) سوره مائده، آيه 67.

441) صحيح ترمذى، ج 5، ص 621.

442) قانون دستورى، ج 1، ص 173.

443) سوره نساء، آيه 64.

444) همان، آيه 80.

445) سوره آل عمران، آيه 32.

446) سوره نساء، آيه 59.

447) سوره اسراء، آیه 23.

448) فروع کافی، ج 7، ص 412.

449) سوره یوسف، آیه 40.

450) سوره انعام، آیه 57.

451) تفسیر المیزان، ج 7، ص 116.

452) نظریه الاسلام السیاسیه، ص 5.

453) سوره بقره، آیه 124.

454) سوره طه، آیه 25-30.

455) همان، آیه 36.

456) سوره انبیاء، آیه 73.

457) سوره ص، آیه 26.

458) تاریخ طبری، ج 2، ص 84 ؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 32 ؛ سیره حلبی، ج 2، ص 3.

459) سیره ابن کثیر، ج 2، ص 159.

460) همان، ج 4، ص 114.

461) نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی، ص 273.

462) سوره نور، آیه 2.

463) سوره مائده، آیه 38.

464) سوره نور، آیه 4.

465) سوره حدید، آیه 25.

466) سوره بقره، آیه 30.

467) سوره ص، آیه 26.

468) سوره نساء، آیه 58.

469) الحریه السیاسیه و الاجتماعیه، جلال احمد خطاب، ص 36 به نقل از لاسکی.

470) سوره نور، آیه 51.

471) سوره طلاق، آیه 1.

472) سوره یس، آیات 22و23.

473) سوره نساء، آیه 172.

474) بحار الانوار، ج 74، ص 400.

475) آزادی از دیدگاه علامه طباطبایی، ص 12-16.

476) بحارالأنوار، ج 32، ص 133.

477) همان،

ج 74، ص 228.

478) شکّاکیت در مورد جاودانگی روح، دیوید هیوم، ص 55.

479) دروازه بزرگ، موریس مترلینگ، ترجمه منصوری و برزگر، ص 155و156.

480) چرا مسیحی نیستیم، برتراند راسل، ترجمه طاهری، ص 33.

481) چرا مسیحی نیستیم، برتراند راسل، ترجمه عباسی، ص 22.

482) نهج البلاغه، خطبه 41.

483) سوره انبیاء، آیه 47.

484) انوار الملکوت، ص 105.

485) شرح اصول خمسه، ص 301.

486) ر.ک: شرح اصول خمسه، ص 69.

487) شرح مواقف، ج 8، ص 304.

488) نهج الحق، علامه حلی، ص 377.

489) شرح اصول خمسه، ص 135.

490) کشف المراد، مبحث معاد، مسأله 4، ص 408.

از 491 تا 650

491) سوره مائده، آیه 118.

492) المیزان، ج 6، ص 339.

493) اللمع، ابوالحسن اشعری، ص 116.

494) شرح فصول الحکم، ج 2، ص 26.

495) حاوی الارواح، ابن قیم، ص 258.

496) معادشناسی، محمد حسین حسینی طهرانی، ج 10، ص 367.

497) الاربعین و متشابهات القرآن، غزالی.

498) المضنون به علی غیراهله، غزالی، ص 11.

499) مجموعه مصنّفات شیخ اشراق، ج 1، ص 473.

500) تفسیر القرآن الکریم، ج 5، ص 187 ؛ اسفار، ج 9، ص 295.

501) مجموعه رسائل سبزواری، ص 332.

502) تفسیر المنار، ج 4، ص 309.

503) عدل الهی، ص 219.

504) سوره تحریم، آیه 7.

505) سوره زلزال، آیه 7.

506) سوره مؤمن، آیه 17.

507) سوره یس، آیه 54.

508) سوره نساء، آیه 10.

509) فروع کافی، ج ، ص 240.

510) صحیفه سجادیه، دعای 42.

511) سوره انبیاء، آیه 23.

512) المطالب العالیه، فخر رازی، ج 3، ص 321.

513) شرح احادیث طینت، آقا جمال الدین خوانساری، ص 14و15.

514) المنقذ من التقلید، حمصی رازی، ج 1، ص 247.

515) المیزان، ج 14، ص 272و273.

516) اسفار، ج 9، ص 348.

517) همان.

518) گوهر مراد، ص 619.

519) المیزان، ج 8، ص 46.

520) مبدأ و

معاد، جوادی آملی، ص 238.

521) سوره توبه، آیه 5.

522) سوره توبه، آیه 29.

523) کنز العمال، ح 3931.

524) سوره بقره، آیه 190.

525) سوره حج، آیه 41.

526) المیزان، ج 2، ص 288.

527) اقتصادنا، ص 314.

528) کافی، ج 5، ص 28، ح 4.

529) سوره توبه، آیه 29.

530) سوره توبه، آیه 73.

531) سوره انفال، آیه 39.

532) سوره نساء، آیه 75.

533) سوره حج، آیات 39و40.

534) سوره بقره، آیه 190.

535) سوره توبه، آیه 36.

536) سوره نساء، آیه 128.

537) سوره بقره، آیه 208.

538) سوره نساء، آیه 90.

539) سوره انفال، آیه 61.

540) سوره بقره، آیه 256.

541) سوره کهف، آیه 29.

542) سوره یونس، آیه 99.

543) سوره شعراء، آیات 3و4.

544) سوره نحل، آیه 125.

545) سوره توبه، آیه 8.

546) سوره بقره، آیه 190.

547) انجیل متّی، اصحاح 20، رقم 34.

548) سفر تثنیه، اصحاح 13، رقم 15.

549) سوره توبه، آیه 29.

550) سوره توبه، آیه 29.

551) المیزان، ج 9، ص 322.

552) سوره بقره، آیه 190.

553) المیزان، ج 2، ص 61، با تلخیص.

554) سوره حج، آیه 39و40.

555)]. سوره نساء، آیه 75.

556) سوره انفال، آیه 72.

557) سوره توبه، آیه 13.

558) مجمع البیان، ج 5، ص 22.

559) سوره بقره، آیه 193.

560) سوره انفال، آیه 58.

561) سوره ممتحنه، آیه 8.

562) سوره نساء، آیه 90.

563) کافی، ج 5، ص 36، ح 2.

564) کافی، ج 5، ص 28، ح 2.

565) کافی، ج 5، ص 30، ح 9.

566) سوره توبه، آیه 6.

567) وسائل الشیعه، ج 15، ص 67، باب 20، کتاب الجهاد.

568) کافی، ج 5، ص 31، ح 2، باب اعطاء الأمان، کتاب الجهاد.

569) تصنیف غرر الحکم، ص 253.

570) کافی، ج 5، ص 35، ح 1، باب الرفق بالاسیر و اطعامه، کتاب الجهاد.

571) اعلام الوری،

ص 57.

572) بحارالأنوار، ج 19، ص 13.

573) سوره حج، آیه 39و40.

574) الرحله المدرسیه، ص 196و197.

575) جهاد، ص 39.

576) جهاد، ص 37.

577) سوره حجّ، آیه 39 - 40.

578) تاریخ طبری، ج 2، ص 131؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 116.

579) بحارالأنوار، ج 19، ص 224.

580) بحارالأنوار، ج 19، ص 301.

581) الرحله المدرسیه، ص 198.

582) ارشاد مفید، ص 54.

583) الرحله المدرسیه، بلاغی، ص 199.

584) بحارالأنوار، ج 20، ص 289و290.

585) الرحله المدرسیه، ص 200.

586) الرحله المدرسیه، ص 200 ؛ بحارالأنوار، ج 21، ص 3.

587) الرحله المدرسیه، ص 200 ؛ بحارالأنوار، ج 21، ص 104.

588) الرحله المدرسیه، ص 201.

589) عذر به تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ترجمه سعیدی، ص 204 - 205.

590) دفاع عن الاسلام، لورا فیشیا، ص 11و12.

591) المبسوط، طوسی، ج 7، ص 272 ؛ الكافی، ص 250 و 251؛ تذكره الفقهاء، ج 9، ص 317؛ ریاض المسائل، ج 8، ص 48 ؛ جواهر الكلام، ج 21، ص 267.

592) فقه السیره، ص 30.

593) سوره قلم، آیه 4.

594) تاریخ الخمیس، ج 1، ص 290؛ البدایه و النهایه، ج 3، ص 73 - 74.

595) همان.

596) سفر تثنیه، اصحاح 33، رقم 1.

597) معجم البلدان، ج 4، ص 225.

598) سفر تكوین، اصحاح 17، رقم 20.

599) سفر اشعیا، اصحاح 21، رقم 6 - 9.

600) انجیل متّی، اصحاح 21، رقم 15 - 17.

601) انجیل یوحنّا، اصحاح 14، رقم 15 - 17.

602) سوره زخرف، آیه 22.

603) رجوع شود به «البدایه و النهایه»، ج 2، ص 273؛ «حیاه محمّد»، ص 89.

604) تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 254 - 257.

605) تاریخ جنگ های صلیبی ص 42.

606) تاریخ جنگ های صلیبی ص 43.

607) تاریخ جنگ های صلیبی ص 157 -

.167

608) جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان ص 61.

609) رجوع شود به کتاب «جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان» ص 23 - 363.

610) سوره حجرات، آیه 3.

611) سوره اسراء، آیه 70.

612) معدن الجواهر، کراجکی، ص 21.

613) الانوار البهیه، شیخ عباس قمی، ص 179 - 180.

614) وسائل الشیعه، ج 23، ص 30.

615) وسائل الشیعه، ج 23، حدیث 2.

616) همان، ج 3.

617) مستدرک، ج 9، ص 278، باب مایجب علی المحرم اذا اضطر.

618) معجم مقاییس اللغه، ج 2، ص 386.

619) سوره انعام، آیه 28.

620) سوره آل عمران، آیه 149.

621) مفردات الفاظ القرآن، ص 348.

622) سوره بقره، آیه 217.

623) سوره زمر، آیه 65.

624) سوره مائده، آیه 5.

625) سوره آل عمران، آیه 90.

626) سوره آل عمران، آیه 86-88.

627) وسائل الشیعه، ج 28، ابواب حدّ مرتدّ، باب 3، ح 1.

628) همان، باب 1، ح 1.

629) کنز العمال، ج 1، ص 90.

630) سنن ترمذی، ج 4، ص 400.

631) کنز العمال، ج 1، ص 90.

632) همان.

633) کنز العمال، ج 1، ص 91.

634) کنز العمال، ج 1، ص 315.

635) همان، ص 313.

636) وسائل الشیعه، ج 28، باب 1 ؛ ح 5 ؛ کافی، ج 7، ص 257، ح 10.

637) مسالک الافهام، ج 2، ص 358.

638) مسالک الافهام، ج 15، ص 22و23.

639) جواهر الکلام، ج 41، ص 604و605.

640) ارشاد الاذهان، ج 40، ص 191.

641) جواهر الکلام، ج 41، ص 604، به نقل از او.

642) الینابیع الفقهیه، ج 23، ص 391.

643) کشف اللثام، ج 2، ص 435.

644) مجمع الفائده و البرهان، ج 13، ص 318.

645) وسائل الشیعه، ج 18، ابواب حدّ المرتد، باب 1، ج 3.

646) روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه نامه صحیفه حوزه، شماره 48، ص 14.

647) مسالک الافهام،

ج 2، ص 451، به نقل از او.

648) جواهر الکلام، ج 41، ص 608.

649) الدروس الشرعیه، ج 1، ص 229.

650) تحریر الاحکام، ج 2، ص 236.

از 651 تا 800

651) المعتبر، کتاب الصوم.

652) مجمع الفائده و البرهان، ج 13، ص 360.

653) کشف اللثام، ج 2، کتاب الحدود، المقصد الثالث.

654) جواهر الکلام، ج 6، ص 46و49.

655) الکافی فی الفقه، ص 311.

656) ینابیع الفقهیه، ج 9، ص 171.

657) کتاب الردّه، واقدی، ص 83و144.

658) جامع الاحادیث الشیعه، ج 1، باب 12، ح 1.

659) وسائل الشیعه، ج 1، باب 3، ح 3.

660) شرایع الاسلام، ج 4، ص 962.

661) سوره نحل، آیه 106.

662) سوره نساء، آیه 65.

663) بحارالأنوار، ج 32، ص 133.

664) بحار الانوار، ج 74، ص 228.

665) سوره فاطر، آیه 10.

666) المیزان، ج 17، ص 23.

667) کافی، ج 2، ص 288، ح 3.

668) غرر الحکم و درر الکلم، ص 445، ح 10914.

669) المیزان، ج 4، ص 120.

670) سوره بقره، آیه 256.

671) المیزان، ج 2، ص 347.

672) سوره کهف، آیه 29.

673) سوره نحل، آیه 125.

674) سوره زمر، آیات 17و18.

675) سوره ممتحنه، آیه 8.

676) سوره یونس، آیه 32.

677) سوره انعام، آیه 153.

678) سوره سبأ، آیه 24.

679) سوره روم، آیه 50.

680) سوره مائده، آیه 32.

681) سوره نساء، آیات 29و30.

682) وسائل الشیعه، ج 29، ص 24، ح 2.

683) سوره آل عمران، آیه 72.

684) سوره بقره، آیه 179.

685) سوره اسراء، آیه 70.

686) سوره نساء، آیه 93.

687) سوره مائده، آیه 33.

688) وسائل الشیعه، ج 18، باب 1، ح 7، ابواب مقدمات حدود.

689) سوره نساء، آیه 93.

690) تفسیر التبیان، شیخ طوسی، ج 5، ص 295.

691) سوره بقره، آیه 178.

692) سوره بقره، آیه 179.

693) احتجاج طبرسی، ج 2، ص 50.

694)

سوره بقره، آیه 178.

695) سوره نور، آیه 2.

696) وسائل الشیعه، ج 18، ص 342.

697) همان، ص 341 و ج 28، ص 53، باب 31.

698) تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج 2، ص 95.

699) صحیفه نور، ج 7، ص 228.

700) آشنایی با قرآن، ج 4، ص 17.

701) کلمات قصار، ص 42.

702) سوره بقره، آیه 120.

703) لغت نامه دهخدا، ص 593، حرف خ.

704) حقوق جزای عمومی، دکتر باهری، ج 2، ص 276.

705) زمینه حقوق جزای عمومی، دکتر نوربها، ص 256.

706) سوره نور، آیه 2.

707) سوره اعراف، آیه 176.

708) التشریع الجنائی الاسلامی، عبدالقادر عوده، ج 1، ص 640.

709) وسائل الشیعه، ج 1، ص 24 ؛ المحلّی، ابن حزم، ج 11، ص 119.

710) کافی، ج 1، ص 20.

711) تحف العقول، ص 208.

712) نهج البلاغه، نامه 53.

713) سوره تحریم، آیه 6.

714) سوره بقره، آیه 282.

715) سوره بقره، آیه 229.

716) سوره فتح، آیه 29.

717) نهج البلاغه، نامه 47.

718) سوره حجرات، آیه 9.

719) نهج البلاغه، خطبه 93.

720) سوره توبه، آیه 12.

721) سوره نساء، آیه 75.

722) سوره های توبه، آیه 73 ؛ تحریم، آیه 9.

723) سوره بقره، آیه 193.

724) سوره بقره، آیه 194.

725) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 314.

726) سوره انعام، آیه 108.

727) سوره زمر، آیه 18.

728) سوره توبه، آیه 6.

729) سوره فتح، آیه 29.

730) سوره اعراف، آیه 199.

731) سوره نساء، آیه 90.

732) جواهر الکلام، ج 42، ص 169.

733) همان.

734) فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی، دکتر عباس آریان پور، ج 5، ص 5709 ؛ فرهنگ علوم سیاسی، شاملو احمدی، ص 563.

735) بزهکاری بین المللی، آندرو بوسا، ترجمه نگار رخشایی، ص 20.

736) فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی، ج 1، ص 1380.

737) الإرهاب، مصطفی مصباح، ص 44.

738) فرهنگ علوم سیاسی،

على آقا بخشى، ص 563.

739) تاريخ طبرى، ج 2، ص 459؛ كامل ابن اثير، ج 2، ص 126؛ سيره حلبى، ج 4، ص 397؛ الرياض النضره، ج 1، ص 168.

740) انساب الأشراف، ج 1، ص 589؛ عقد الفريد، ج 3، ص 64 - 65.

741) نهايه ابن اثير، ج 3، ص 409.

742) فروع كافى، ج 5، ص 27.

743) فروع كافى، ج 5، ص 27.

744) تذكره الخواص، ص 91.

745) تهذيب الاحكام، ج 10، ص 214 ؛ كافى، ج 7، ص 375.

746) معجم رجال الحديث، ج 4، ص 242و243.

747) الطبقات الكبرى، ج 4، ص 461 - 462.

748) سوره انفال، آيه 60.

749) وسائل الشيعه، ج 11، باب جهاد العدوّ، ح 1.

750) تاريخ الخميس، ج 1، ص 408؛ المغازى، واقدى، ج 1، ص 174 - 175.

751) تاريخ الخميس، ج 1، ص 406 - 407؛ المغازى، واقدى، ج 1، ص 172.

752) سيره ابن اسحاق، ص 317؛ البدايه و النهايه، ج 4، ص 6؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 178 و ... .

753) البدايه و النهايه، ج 4، ص 6.

754) الطبقات الکبری، ج 2، ص 23؛ المغازی، واقدی، ج 1، ص 192 و ... .

755) قرارداد اجتماعی، جان جاک روسو، ترجمه غلام حسین زیرک زاده، ص 74.

756) سوره آل عمران، آیه 30.

757) سوره زلزال، آیه 8.

758) سوره آل عمران، آیه 137.

759)]. سوره طه، آیه 124.

760) سوره انبیاء، آیه 107.

761) وسائل الشیعه، باب 24، از ابواب مقدمات حدود، حدیث 3.

762) سوره حدید، آیه 7.

763) سوره نور، آیه 33.

764) سوره بقره، آیه 180.

765) وسائل الشیعه، ج 12، ص 16، باب 6، ح 1.

766) همان، ح 2.

767) همان، ح 7.

768) همان، ص 43، باب

23، ح 2.

769) اسد الغابه، ج 2، ص 262.

770) وسائل الشیعه، ج 12، ص 23.

771) وسائل الشیعه، ج 12، ص 36و37.

772) همان.

773) همان، ص 23، باب 9، ح 8.

774) همان، ح 7.

775) نهج البلاغه، نامه ها، شماره 53.

776) سوره نجم، آیه 31.

777) سوره آل عمران، آیه 189.

778) سوره شوری، آیه 49.

779) امالی صدوق، ص 446.

780) سوره بقره، آیه 278.

781) سوره بقره، آیه 267.

782) سوره منافقون، آیه 10.

783) سوره آل عمران، آیه 92.

784) سوره بقره، آیه 177.

785) سوره فرقان، آیه 67.

786) سوره اسراء، آیات 26و27.

787) سوره توبه، آیات 34و35.

788) وسائل الشیعه، ج 6، ص 4.

789) سوره احزاب، آیه 21.

790)]. سوره نساء، آیه 141.

791) بحارالأنوار، ج 39، ص 44 ؛ کنزالعمال، ج 1، ص 166، ح 246.

792) سوره مریم، آیه 43.

793) سوره یونس، آیه 35.

794) سوره نحل، آیه 43.

795) سوره زخرف، آیه 23.

796) سوره بقره، آیه 170.

797) سوره احزاب، آیات 66-68.

798) الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 341.

799) سوره عنکبوت، آیه 25.

800) سوره حجرات، آیه 13.

از 801 تا 960

801) سوره بقره، آیه 256.

802) مجمع البیان، ج 1، ص 364.

803) المیزان، ج 2، ص 343.

804) روح الاسلام، سید امیر علی، ص 265، به نقل از او.

805) حضاره العرب، گوستاو لوبون، ص 145و146.

806) الدعوه الی الاسلام، سیر تومانس، ص 65.

807) حقایق الاسلام و اباطیل خصومه، عباس محمود عقاد به نقل از او، ص 227.

808) الاسلام فی قفص الاتهام، شوقی ابوخلیل به نقل از او.

809) حاضر العالم الاسلامی، ج 3، ص 211 به نقل از او.

810) سوره بقره، آیه 111.

811) سوره عنکبوت، آیه 46.

812) کافی، ج 5، ح 6، باب فضل الجهاد، کتاب الجهاد.

813) المقنعه، شیخ مفید، ص 269.

814) الکافی فی الفقه،

ص 249.

815) کافی، ج 3، ص 566، ح 1.

816) اللمعه الدمشقیه، شهید اول، ص 234.

817) تهذیب الاحکام، ج 6، ص 293.

818) مفتاح الکرامه، ج 9، ص 153.

819) الکافی فی الفقه، ص 395.

820) الفقه للمغتربین، آیت اللَّه العظمی سیستانی، ص 179.

821) وسائل الشیعه، ج 16، ص 37، ح 2.

822) الکافی فی الفقه، ص 375.

823) کافی، ج 7، ص 14، ح 1، باب انفاذ الوصیه علی جهتها، کتاب الوصایا.

824) کافی، ج 7، ص 16، ح 2، کتاب الوصایا، باب آخر من انفاذ الوصیه.

825) الکافی فی الفقه، ص 326.

826) همان، ص 260.

827) النهایه، ص 597.

828) دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص 81.

829) تحف العقول، ص 97.

830) کافی، ج 7، ص 240، ح 3، کتاب الحدود، باب کراهیه قذف من لیس علی الاسلام.

831) وسائل الشیعه، ج 16، ص 37، حدیث 1، کتاب جهاد النفس، باب تحریم القذف حتّی للمشرک.

832) همان، ج 28، ص 152، ح 1، کتاب الحدود و التعزیرات، باب حکم المسلم اذا فجر بالنصرانیه.

833) مکارم الاخلاق، ص 359.

834) کافی، ج 2، ص 648، ح 1، کتاب العشره، باب التسلیم علی اهل الملل.

835) نهج البلاغه، ص 427.

836) کافی، ج 2، ص 650، باب التسلیم علی اهل الملل، کتاب العشره.

837) الامالی، شیخ مفید، مجلس 23.

838) کافی، ج 2، ص 670، ح 5، کتاب العشره، باب حسن الصحبه.

839) سوره نمل، آیه 88.

840) سوره اعلی، آیات 2و3.

841) سوره نحل، آیه 90.

842) سوره آل عمران، آیه 182.

843) سوره بقره، آیه 286.

844) سوره حجر، آیه 21.

845) سوره نساء، آیه 34.

846) سوره بقره، آیه 228.

847) سوره ذاریات، آیه 49.

848) سوره نساء، آیه 1.

849) بحارالأنوار، ج 11، ص 221.

850) همان، ص 222.

851) سوره بقره،

آیه 286.

852) سوره نساء، آیه 32.

853) سوره اسراء، آیه 70.

854) سوره سجده، آیات 8و9.

855)]. سوره مؤمنون، آیه 14.

856) سوره حجرات، آیه 13.

857) سوره آل عمران، آیه 195.

858) سوره احزاب، آیه 35.

859) سوره نساء، آیه 124.

860) سوره نحل، آیه 97.

861) سوره انسان، آیه 2.

862)]. سوره شمس، آیات 7و8.

863) سوره رحمن، آیات 1-4.

864)]. سوره علق، آیات 3-5.

865) سوره احزاب، آیه 72.

866) سوره بقره، آیه 282.

867) دنیای نوجوانی دختران، دکتر علی قائمی، ص 386.

868) وسائل الشیعه، ج 21، ص 514، باب استحباب شراء التحف للعیال.

869) وسائل الشیعه، ج 21، ص 367.

870) مستدرک الوسائل، ج 15، ص 181.

871) همان، ج 21، ص 492، باب استحباب زیاده فی برّ الام.

872) بحارالأنوار، ج 103، ص 253.

873) وسائل الشیعه، ج 8، ص 507.

874) همان، ج 12، ص 153، باب استحباب حسن الخلق مع الناس.

875) وسائل الشیعه، ج 7، ص 124.

876) بحارالأنوار، ج 69، ص 291.

877) کافی، ج 6، ص 476.

878) وسائل الشیعه، ج 14، ص 11.

879) کافی، ج 5، ص 329.

880) الفقیه، ج 3، ص 389، باب مایستحب و یحمد من اخلاق النساء.

881) سوره نساء، آیه 19.

882) سوره نساء، آیه 129.

883) سوره طلاق، آیه 6.

884) سوره بقره، آیه 231.

885) روان شناسی اختلافی، ص 202و203.

886) سوره زمر، آیه 9.

887) سوره نساء، آیه 95.

888) سوره حدید، آیه 10.

889) سوره مائده، آیه 45.

890) سوره بقره، آیه 178.

891) نهج البلاغه، خطبه 80.

892) نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 178و179.

893)]. نهج البلاغه، خطبه 80.

894) نهج البلاغه، خطبه 80.

895) الحیاه، حکیمی، ج 1، ص 193.

896) بحارالأنوار، ج 103، ص 224.

897) سوره بقره، آیه 44.

898) عبادی، شیرین، نشریه ایران، شماره 3، ص 18.

899) جواهر الکلام، ج

41، ص 163.

900) جواهر الکلام، ج 41، ص 304.

901) همان، ج 40، ص 275 و ج 41، ص 165-167.

902) سوره بقره، آیه 282.

903) التبیان، طوسی رحمه الله، ج 2، ص 373.

904) تفسیر صافی، ج 1، ص 235.

905) مجمع البیان، ج 1، ص 398.

906) روان شناسی قضایی، ج 1، ص 275.

907) درآمدی بر روان شناسی، ج 1، ص 285و286.

908) اصول روان شناسی، ص 261.

909) المیزان، ج 2، ص 278.

910) مجمع الفائده و البرهان، ج 12، ص 433.

911) جواهر الکلام، ج 41، ص 169.

912) المبسوط، ج 8، ص 174.

913) جواهر الکلام، ج 40، ص 274 و ج 41، ص 165و167.

914) سوره آل عمران، آیه 39.

915) المیزان، ج 2، ص 284.

916) تحریر الاحکام، کتاب الجهاد، ص 134.

917) تذکره الفقهاء، کتاب الجهاد، ص 1.

918) المبسوط، کتاب الجهاد، ص 5.

919) فروع کافی، ج 5، ص 9.

920) همان.

921) المبسوط، شیخ طوسی رحمه الله، ج 2، ص 5.

922) نهج البلاغه.

923) مناقب ابن شهر آشوب.

924) نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 59-61.

925) المیزان، ج 4، ص 37، چاپ اول به نقل از درّ المنثور.

926) شوک آینده، الوین تافلر، 239-249.

927) موج سوم، الوین تافلر، 289و396.

928) روان شناسی ارشد (از کودکی تا نوجوانی)، حسین نجاتی، ص 67، چاپ اوّل، مؤسسه مهشاد، پاییز 1371.

929) شوک آینده، ص 240.

930) شوک آینده، ص 258و259.

931) به سوی تمدن جدید، الوین تافلر، ص 12و13.

932) موج سوم، ص 490.

933) لذات فلسفه، ص 149.

934) سوره روم، آیه 21.

935) لذات فلسفه، ص 247.

936) همان، ص 149.

937) انسان موجود ناشناخته، ص 314.

938) انسان موجود ناشناخته، ص 103.

939) لذات فلسفه، ص 154و149.

940) وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب 2 از ابواب صفات قاضی.

941) سوره نساء، آیه 34.

942) تفسیر تبیان، ج 3، ص

.191

943) المهذّب، ج 2، ص 264.

944) نهج البلاغه، حکمت 538.

945) المرأه و مکانتها الاسلام، ص 157.

946) تنظیم الاسره، ابوزهره، ص 6.

947) تورات، سفر لاوبین، اصحاح 18، فقره 18.

948) تورات، سفر تکوین، اصحاح 28، فقره 9.

949) تورات، سفر ملوک اول، اصحاح 11، فقره 3.

950) ر.ک: به تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص 509 ؛ روح القوانین، ص 430.

951) لذّات فلسفه، ویل دورانت، ص 91.

952) سوره نساء، آیه 3.

953) تاریخ تمدن، ج 12، ص 30.

954) تاریخ تمدن، ج 1، ص 552.

955) الکشّاف، ذیل آیه 31 از سوره نور.

956) سوره حدید، آیه 27.

957) سوره نور، آیات 30و31.

958) فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، حداد عادل، ص 68، به نقل از او.

959) ر.ک: تاریخ لباس، روت ترنرویل کاکس، ترجمه شیرین بزرگمهر.

960) سوره اعراف، آیه 27.

از 961 تا 1120

961) سوره اعراف، آیه 20.

962) سوره اعراف، آیه 22.

963) خاطرات همفر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، ص 84.

964) حریم عفاف، حجاب و نگاه، حسینیان، ص 48، به نقل از او.

965) سالنامه زن، بهمن ماه 1371، ص 34.

966) مجله پیام زن، شماره 19، ص 69.

967) فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، حداد عادل، ص 25.

968) حجاب، مهدی مهریزی، ص 46.

969) سوره احزاب، آیه 59.

970) مصباح المنیر، فیومی، ماده «لحف».

971) الاحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 98.

972) مجمع البیان، طبرسی، ج 7، ص 155.

973) تفسیر کشّاف، ذیل آیه، تفسیر روح المعانی، ذیل آیه.

974) فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، ص 63 به نقل از دکتر محمود بهزاد.

975) همان، ص 64.

976) وسائل الشیعه، ج 14، ص 140، ح 12.

977) لسان العرب، ماده «عفّت».

978) معجم مفردات القرآن، ص 305.

979) جهانی که من می شناسم، ص 69و70.

980) جواهر الکلام، ج 8، ص 233 ؛ شرح

عروه الوثقی، کتاب الصلاه، ج 1، باب مکروهات لباس المصلّی.

981) جواهر الکلام، ج 8، ص 235.

982) میزان الحکمه، ج 10، ص 270.

983) فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، حداد عادل، ص 48.

984) فروع کافی، ج 3، ص 409 و ج 4، ص 124.

985) غرر الحکم آمدی، ص 131.

986) سوره نساء، آیه 19.

987) نهج البلاغه، نامه 31.

988) روزنامه ایران، 28 شهریور ماه 1379.

989) دکتر برهانی، متخصص اعصاب، هفته نامه 19 دی، شماره 155.

990) روانشناسی رنگ ها، دکتر ماکس لوشر، ترجمه ویدا ابی زاده، ص 97.

991) روانشناسی رنگ ها، دکتر ماکس لوشر، ترجمه ویدا ابی زاده، ص 97.

992) سوره ص، آیات 71و72.

993) سوره سبأ، آیه 3.

994) سوره مریم، آیه 64.

995) سوره قیامت، آیات 16و17.

996) سوره شوری، آیه 9.

997) سوره آل عمران، آیه 60.

998) سوره آل عمران، آیه 64.

999) سوره ممتحنه، آیه 8.

1000) سوره توبه، آیه 7.

1001) سوره بقره، آیه 83.

1002) سوره های اعراف، آیه 85 ؛ شعراء، آیه 183.

1003) سوره نساء، آیه 58.

1004) سوره انفال، آیه 42.

1005) سوره اسراء، آیه 70.

1006) سوره فاطر، آیه 15.

1007) سوره طه، آیه 50.

1008) سوره حدید، آیه 4.

1009) سوره علق، آیه 14.

1010) سوره انفال، آیه 59.

1011) سوره فجر، آیه 14.

1012) سوره نساء، آیه 82.

1013) نهج البلاغه، نامه 31، ص 126، بند 55.

1014) نهج البلاغه، نامه 31، ص 128، بند 86.

1015) سوره مائده، آیه 33.

1016) ر.ک: مسالک الافهام، شهید ثانی، ج 15، ص 18 ؛ کافی، ج 7، ص 246و247، ح 8.

1017) جواهر الکلام، ج 41، ص 595.

1018) سوره بقره، آیه 228.

1019) همان.

1020) نهج البلاغه، خطبه 127.

1021) وسائل الشیعه، ج 11، ص 108، باب 55، ح 1.

1022) سوره نساء، آیه 75.

1023) وسائل الشیعه، ج 11، ص 76،

ح 6.

1024) سوره بقره، آیه 213.

1025) المیزان، ج 2، ذیل آیه.

1026) حقوق بین الملل عمومی، محمد صفدری، ج 1، ص 95-97 ؛ قانون بین المللی، سیروس خبیری، ص 70.

1027) سوره آل عمران، آیه 64.

1028) سوره نساء، آیه 94.

1029) سوره نساء، آیه 75.

1030) سوره انفال، آیه 1.

1031) سوره فصّلت، آیه 34.

1032) سوره انفال، آیه 60.

1033) سوره انفال، آیه 61.

1034) سوره نساء، آیه 75.

1035) نهج البلاغه، خطبه 3.

1036) اصول کافی، ج 2، ص 164، ح 5.

1037) سوره مائده، آیه 8.

1038) سوره مائده، آیه 2.

1039) بحارالأنوار، ج 1، ص 140، ح 3.

1040) همان، ص 143، ح 5.

1041) سوره حجرات، آیه 13.

1042) معدن الجواهر، ابوالفتح کراجکی، ص 21.

1043) سوره آل عمران، آیه 64.

1044) نهج البلاغه، نامه 53.

1045) سوره توبه، آیه 4.

1046) وسائل الشیعه، ج 8، ص 9، ح 18.

1047) مکاتیب الرسول صلی الله علیه وآله، ج 1، ص 32.

1048) فروغ ابدیت، ص 499-503.

1049) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 31.

1050) وسائل الشیعه، ج 11، ص 77، ح 6.

1051) همان، ج 8، ص 9، ح 18.

1052) اصول کافی، ج 2، ص 199، ح 10.

1053) وسائل الشیعه، ج 11، ص 28، ح 5.

1054) اصول کافی، ج 2، ص 382، ح 3، باب اصناف الناس.

1055) بحارالأنوار، ج 1، ص 171، ح 26.

1056) بحارالأنوار، ج 60، ص 213.

1057) نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص 317-326.

1058) انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری، ص 6.

1059) همان، ص 8.

1060) همان، ص 9، به نقل از او.

1061) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 4، ص 433.

1062) همان، ص 426و433.

1063) تمدن اسلام و عرب، ص 3.

1064) تمدن اسلام و عرب، ج 4، ص 751 - 754.

1065) میراث اسلام، ص 81.

1066) تاریخ تمدن، ج

11، ص 155و156.

1067) جهان اسلام، ص 77.

1068) سوره انعام، آيه 150-153.

1069) سيره ابن هشام، ج 2، ص 73-76.

1070) لماذا اخترت الدين الاسلامى، ص 32.

1071) تاريخ بشر، ص 88.

1072) سوره نحل، آيه 90.

1073) سيره حلبيه، ج 2، ص 5.

1074) اسلام از نظر ولتر، ص 15.

1075) اسلام دين آينده جهان، ص 13.

1076) سوره روم، آيه 30.

1077) اسلام آيين فطرت، سيد قطب، ص 141.

1078) اصول كافى، ج 2، ص 78.

1079) سوره صف، آيه 2و3.

1080) سيره ابن هشام، ج 2، ص 580.

1081) سفينه البحار، ج 1، ص 416.

1082) تاريخ تمدن اسلام، ج 1، ص 70.

1083) سوره آل عمران، آيه 103.

1084) سوره انفال، آيه 46.

1085) تمدن اسلام و عرب، ص 790.

1086) نهج البلاغه، کلمه 369.

1087) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 1، ص 70.

1088) انسان و سرنوشت، شهید مطهری، ص 273.

1089) تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 61.

1090) سوره فصّلت، آیه 30.

1091) کافی، ج 2، ص 164.

1092) سوره قصص، آیه 77.

1093) سوره اعراف، آیه 32.

1094) نهج الفصاحه، حدیث 12.

1095) نهج البلاغه، حکمت 439.

1096) تاریخ تمدن اسلام، ج 4، ص 64و101و102.

1097) همان، ج 2، ص 31-33.

1098) سوره اسراء، آیه 16.

1099) تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج 2، ص 16.

1100) لذات فلسفه، ویل دورانت، ص 12.

1101) غربت غرب، ص 10.

1102) مابعد به الاسلام، روژه گارودی، ص 268.

1103) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 11، ص 319.

1104) سپیده دم اندلس، حسین مؤنس، ترجمه حمیدرضا شیخی، ص 35و36.

1105) غروب آفتاب در اندلس، سید محمد طهطاوی، ص 16و17.

1106) تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام، ص 723و724.

1107) ریشه های عقب ماندگی، لیبرته به نقل از او.

1108) الاسرار المفروعه فی الاخبار الموضوعه، ص 61و62.

1109) ضحی الاسلام، ج 1،

ص 350.

1110) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 13، ص 15.

1111) تمدن اسلام و عرب، ص 407.

1112) عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص 139.

1113) ایدئولوژی و فرهنگ از دیدگاه ژول لابوم، ص 16.

1114) نقشه های استعمار، ص 271.

1115) تاریخ جنگ های صلیبی، رنه گروسه، ترجمه ولی اللّٰه شادان، ص 1-9.

1116) پیشین، اشپولر، ص 4، 170.

1117) بحارالأنوار، ج 100، ص 94، ح 95.

1118) وسائل الشیعه، ج 4، ص 385، باب کراهه لبس السواد.

1119) سوره منافقون، آیه 8.

1120) نظام حقوق زن در اسلام، به نقل از او.

از 1121 تا 1252

1121) هدایه العلم من تنظیم غرر الحکم، ص 39، باب العزّ و العزیز.

1122) سوره زخرف، آیه 54.

1123) ریشه های بلا، ص 275.

1124) روش غربی، ص 129.

1125) اسلام و دسیسه های استعمار، ص 64.

1126) آتش سوزی کتابخانه ها در ایران و مصر، ص 97.

1127) روش غربی، 79و202 به نقل از تقی زاده.

1128) همان.

1129) رهبری غرب، جلال العالم، ص 40 به نقل از المنار، شماره 9/11/1962.

1130) سرّ انحطاط امت غربی، محمد سعید عرفی، ص 263.

1131) اسلام و دسیسه های استعمار، عبدالامیر ارشدی، ص 44.

1132) همان، ص 49.

1133) روش غربی، ص 180.

1134) تاریخ تمدن اسلام و عرب، ج 3، ص 329.

1135) خورشید عرب بر غرب پرتو می افکند، ص 54.

1136) اسلام و تمدن غربی، ص 28.

1137) روژه گارودی، ص 172.

1138) اسلام و غرب، ص 63.

1139) الغرب نحو الدرب، محفوظ عابس، ص 373.

1140) روژه گارودی، ص 20.

1141) همان.

1142) الغرب نحو الدرب، ص 373.

1143) روژه گارودی، ص 222.

1144) سوره انعام، آیه 151.

1145) سوره اسراء، آیه 31.

1146) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 26.

1147) سوره احزاب، آیه 37.

1148) سوره احزاب، آیه 37.

1149) اسد الغابه، ج 7، ص 126 ؛ کامل ابن اثیر، ج 1،

ص 578.

1150) کامل ابن اثیر، ج 1، ص 578و579.

1151) کنز العمال، ج 13، ص 697.

1152) طبقات ابن سعد، ج 8، ص 120.

1153) طبقات ابن سعد، ج 8، ص 120.

1154) همان.

1155) فتح الباری، ج 9، ص 224 ؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تزویج الاب البکر الصغیره.

1156) فتح الباری، ج 7، ص 223 ؛ صحیح مسلم، ح 69.

1157) کافی، ج 5، ص 567، باب نوادر.

1158) شموئیل، فصل 25، ص 46.

1159) عذر به تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص 223 - 227.

1160) سوره توبه، آیه 72.

1161) سوره نحل، آیه 125.

1162) سوره عنکبوت، آیه 46.

1163) سوره توبه، آیه 6.

1164) ترجمه تفسیر المیزان، ج 9، ص 237.

1165) سوره توبه، آیه 8.

1166) سوره بقره، آیه 285.

1167) سوره آل عمران، آیه 64.

1168) سوره انبیاء، آیه 25.

1169) سوره نور، آیه 55.

1170) احتجاج، طبرسی، ج 1، ص 27-44، ح 20 ؛ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 530، ح 323 ؛ بحارالأنوار، ج 9، ص 257، ح 1.

1171) نظریه برخورد تمدن ها، ساموئل هانتینگتون، ترجمه مجتبی امیری، ص 47.

1172) تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج 1، ص 7و16.

1173) موسوعه المورد، منیر البعلبکی، ج 3، ص 28.

1174) تاریخ تمدن مشرق زمین، ویل دورانت، ج 1، ص 5.

1175) ر.ک: کاوش های نظری در سیاست خارجی، ص 271-279.

1176) نظریه برخورد تمدن ها، هانتینگتون و منتقدانش، ص 22و23.

1177) ر.ک: نظریه برخورد تمدن ها، ص 8.

1178) همان، ص 23.

1179) پیشین، ص 23 - 40.

1180) تاریخ تمدن، ج 4، ص 239.

1181) تمدن اسلام و عرب، ج 1، ص 141.

1182) همان.

1183) همان.

1184) انسان و حقوق طبیعی او، ص 490.

1185) چندگونگی و آزادگی در اسلام، حسن صفار، ص 68.

1186) جهان بینی ابن

خلدون، ایولاکوست، ترجمه مظفّر مهدوی، ص 9، 33-38.

1187) دانشنامه جهان اسلام، ج 4، ذیل «بن بنی، مالک».

1188) دائرهالمعارف بزرگ اسلامی، ج 10، ذیل «آندلس».

1189) پیشین، ص 163.

1190) همان، ص 7.

1191) اسلام و تمدن غربی، ص 63.

1192) دائره المعارف قرن بیستم، ج 8، ص 581.

1193) اسلام و غرب، روی دیگر، ص 63.

1194) روزنامه اطلاعات، 17/7/76.

1195) اسلام و تمدن غربی، ص 83.

1196) در غرب چه می گذرد، ص 55.

1197) همان، ص 82.

1198) پیشین، ص 75.

1199) تمدن اسلامی و اثر آن در ترقی غربی، ص 3.

1200) اسلام و اکتشافات جدید، ص 21.

1201) همان، ص 21.

1202) تمدن اسلامی و اثر آن در ترقی غربی، ص 535.

1203) خورشید عرب بر غرب سایه می افکند، ص 44.

1204) همان، ص 47.

1205) تمدن اسلام و اثر آن در پیشرفت جهان، ص 6.

1206) همان، ص 300.

1207) همان، ص 6.

1208) همان، ص 305.

1209) فی خطی محمّد، ص 430.

1210) همان، ص 438.

1211) تمدن اسلام و تأثیر آن در پیشرفت جهان، ص 396.

1212) همان، ص 367.

1213) علی خطی محمّد، ص 427.

1214) تمدن عرب، ص 437.

1215) فی خطی محمد، ص 429.

1216) تمدن عرب، ص 437.

1217) مجله المرشد، ج 3.

1218) ایقاظ الغرب للاسلام، لورد هیدلی، ترجمه اسماعیل حلمی بارودی.

1219) مجله نور دانش، شماره 2، سال 1341 شمسی.

1220) مجله نور دانش، شماره 6، سال 1340.

1221) مجله نور دانش، شماره 10، سال 1340.

1222) سوره بقره، آیه 186.

1223) سوره قصص، آیه 77.

1224) سوره اعراف، آیه 32.

1225) مجله منبر الاسلام، شماره 12، سال 19، سنه 1381 ه.ق.

1226) مجله الرابطه الاسلامیه السوریه، اول ماه رجب، سال 1352.

1227) نور دانش، شماره 9، سال 1340 شمسی.

1228) مجله نور دانش، شماره 1، سال 1341 شمسی.

1229) مجله نور دانش، شماره

4، سال 1340 شمسی.

1230) مجله نور دانش، شماره 12، سال 1340 شمسی.

1231) مجله نور دانش، شماره 4، سال 1340 شمسی.

1232) عظماء و مفكّرون يعتنقون الاسلام، محمد طماشی، ص 57و58.

1233) پیشین، ص 59.

1234) همان، ص 62.

1235) پیشین، ص 63، به نقل از مجلّه الأمه.

1236) روزنامه البعث، سوریه، 25/3/1984 میلادی.

1237) من المادیه الی الاسلام، دوحه قطر، سال 1982.

1238) حوار من غارودی عن الاسلام و الحضارات، مجله الموقف سال 1984 میلادی.

1239) الاسلام الحی، روژه گارودی، ص 84.

1240) الاسلام الحی، ص 87و88.

1241) عظماء مفكرون، محمّد طماشی، ص 98و99.

1242) سوره بقره، آیه 285.

1243) سوره آل عمران، آیه 64.

1244) سوره انبیاء، آیه 25.

1245) سوره نور، آیه 55.

1246) سوره ممتحنه، آیه 8.

1247) سوره انفال، آیه 61.

1248) سوره شوری، آیه 13.

1249) سوره انعام، آیه 65.

1250) سوره آل عمران، آیه 103.

1251) سوره آل عمران، آیه 105.

1252) سوره انعام، آیه 153.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109